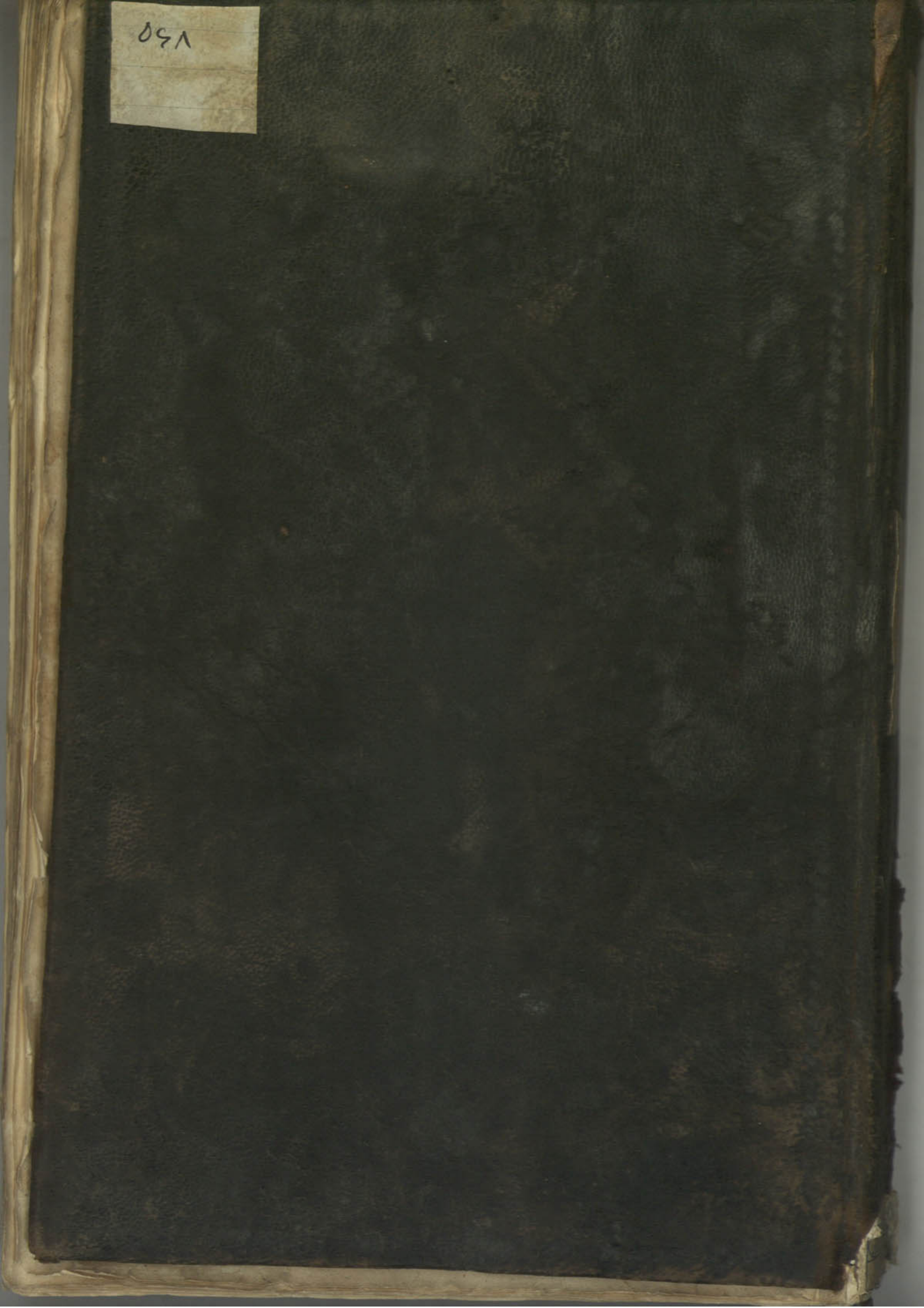
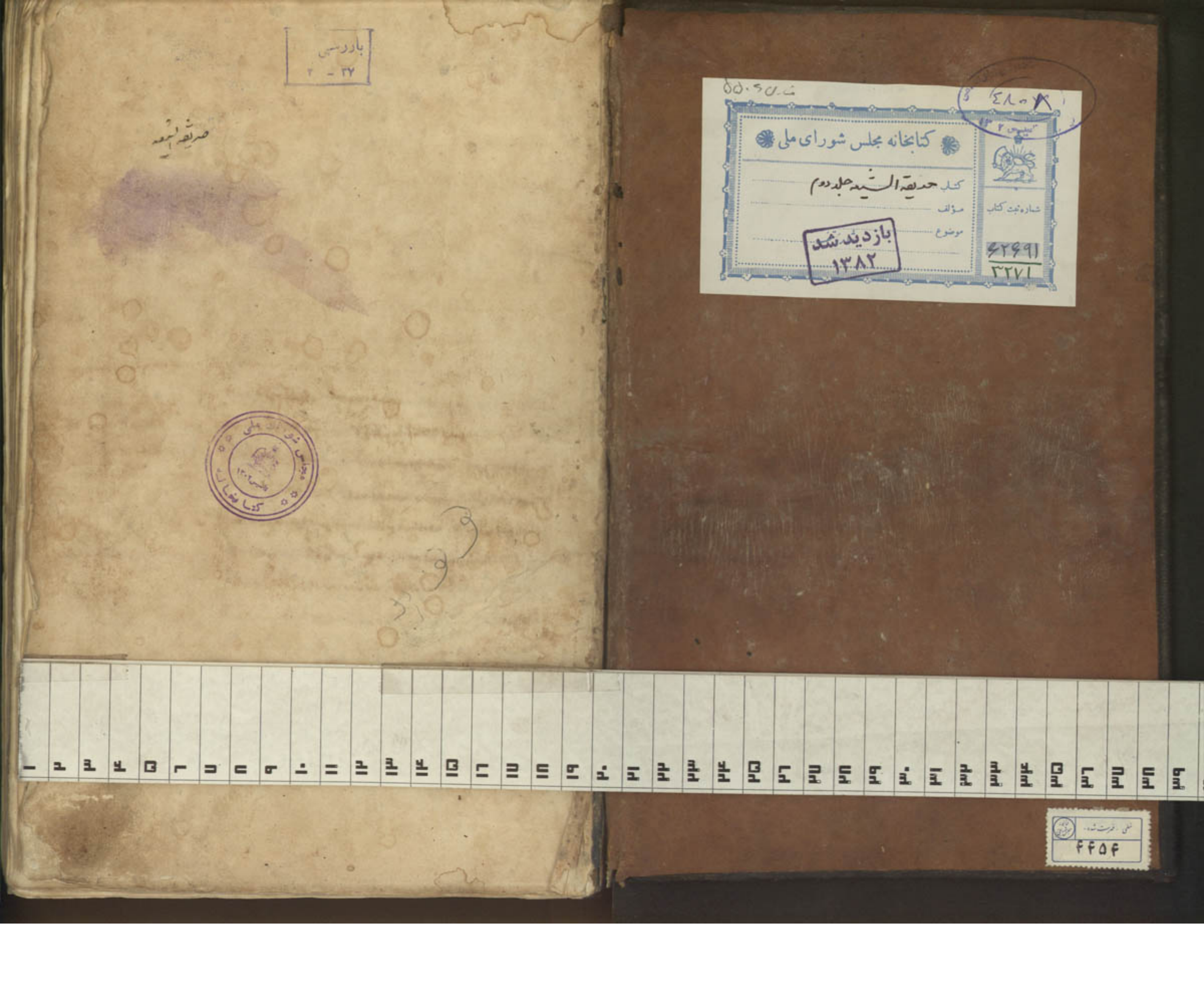
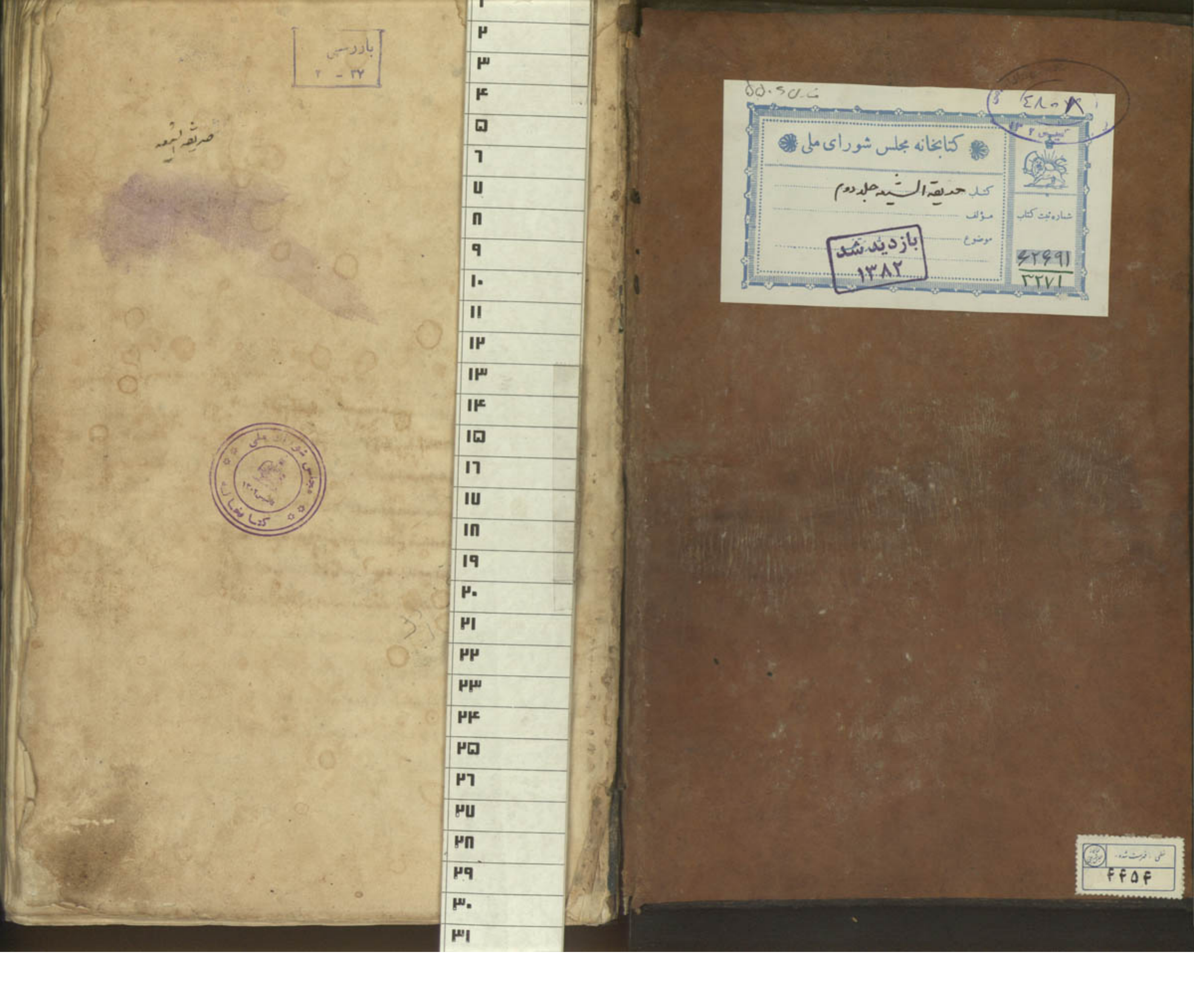
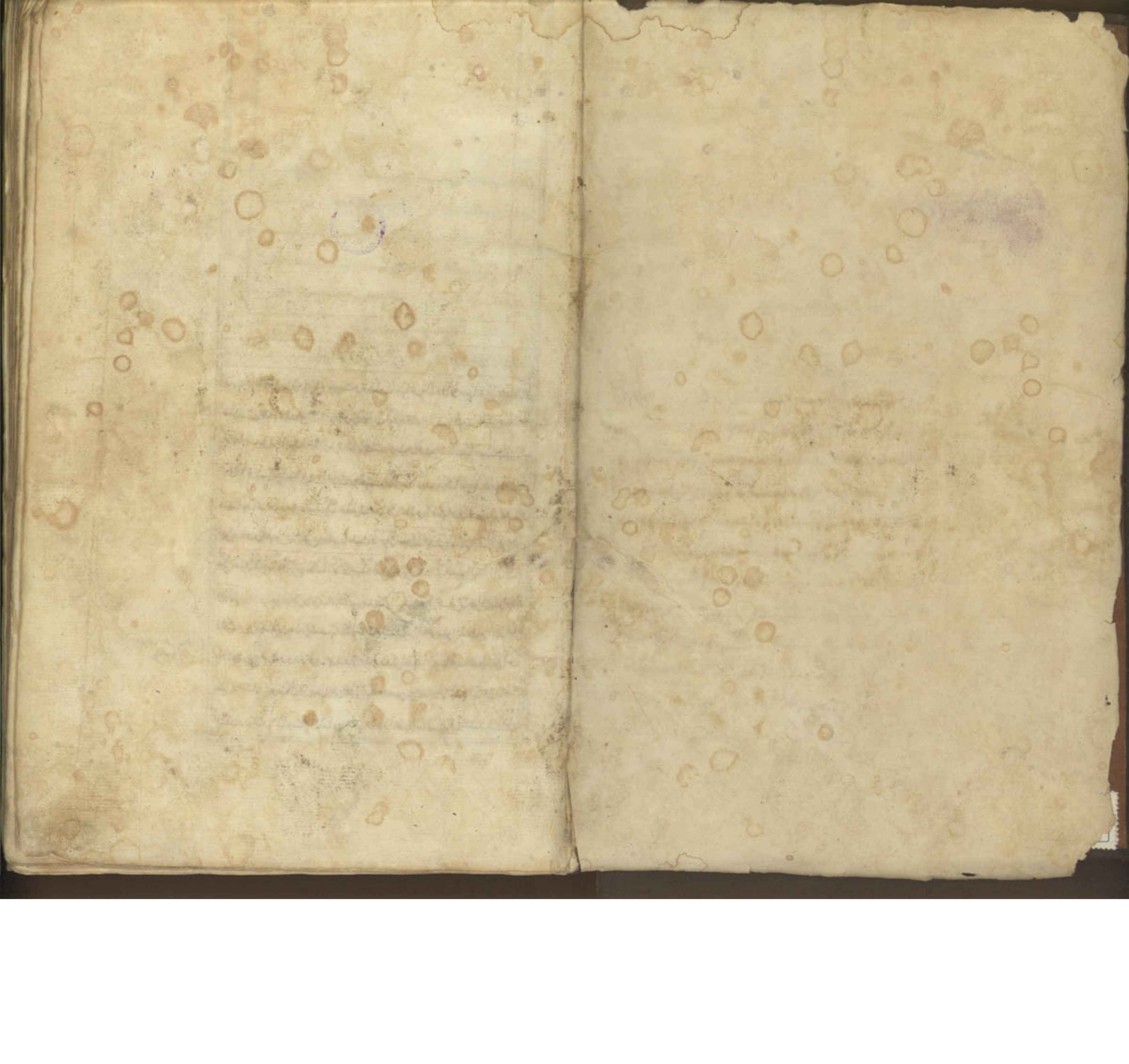



بازرسی
۲ - ۳۷
حدیقة الشیعه
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب حدیقة الشیعه جلد دوم
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۶۲۶۹۱
۳۲۷۱
بازدید شد
۱۳۸۲
۴۴۵۴



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب حدیقة الشیعه جلد دوم
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۴۲۶۹۱
۳۲۷۱
بازدید شد
۱۳۸۲
۴۴۵۴





بسم الله الرحمن الرحیم

زیب و آرایش آغاز و انجام نعوت و صفات انبیای عظام و اوصیای کرام حمد و ثنای
ملکیست علام که در هر ورقی از اوراق حدیقه صنعش دلیل بر وحدانیتش چندانست
که صحایف روزگار و دفاتر لیل و نهار بجهت ثبت و تحریر آن نارساست و از برای
تماشای بساتین دلایل و براهین بر حقیت برگزیدگان در تنگنای حدیقه السابقون
قدم چنان بکار برده که دیده عقول حکمای عالم و باصره ادراک فحول علمای
بنی آدم در تحقیق آن اعمی و نابیناست فاحمده حمدا استجد بالدوام واصلی علی
محمد سید الانبیاء والرسل وآله الاوصیاء صلوة زاکیة دائمة متوالیة الی یوم
القیمة اما بعد چون جزو اول از کتاب حدیقة الشیعه که ذکر مجملی از احوال آبا و اجداد
و مختصری از حالات حضرت سید کاینات علیه وآله افضل صلوات است سمت اتمام
یافت شروع میشود در تحریر جزو دوم که در ذکر شمه از مناقب حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم و نبذی از فضایل باقی ائمه معصومین علیهم السلم و دلایل امامت
ایشان و بطلان امامت غیر ایشان امید که از مفتخر تا خاتمه بنحوی شنیدن و خواندن

وخواندن اهل فضل و کمال باشد صورت اتمام پذیرد و چون بموجب التزام
کرده در اوایل جزو اول کرده است که اکثر مسایل امامت را نقل نمایند تا حجت
باشد از بین چند کتاب که مشهورترین کتب آن قوم است استخراج پیشتر
نادر دنیا و عقبی حجت توانند بود و آن صحیح مسلم و صحیح بخاری و جمع بین الصحیحین مشکوة
الانوار مسند احمد حنبل کتاب اخطب الخطبا موافق احمد مکی خوارزمی که از اکابر علمای
اهل سنت است کتاب فصول المهمة فی معرفة الائمة تصنیف نور الدین علی بن محمد بن احمد
مالکی و کتاب کشف الغمة که از تصنیفات وزیر سعید علی بن عیسی اربلی است و اگرچه
او از ثقات علمای شیعه است اما چون در آن کتاب مستطاب مذکور است مقبول
طباع موافق و مخالف است و احیای علوم که بهترین مصنفات علمای ایشانست و آن
تفاسیر تفسیر استاد ابی اسحق ثعلبی و تفسیر کشاف زمخشری و تفسیر نیشابوری و تفسیر کبیر
فخر رازی و اکثر اخبار از کتب شیعه نقل میکنند حدیث امت که مجمع علیه الطرفین و متفق
علیه فریقین باشد مستخرج از کتب اربعه و کتب ابن بابویه و کتب شیخ طوسی و کتاب کشف
عن الیقین فی مناقب ائمة الطاهرین مامول آنکه برادران دین و شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام
بعین رضا درین کتاب نظر نموده موجود جامع از اگر ذره ایست بعفو اورده بیان ندیم که
قابل طعن و لا نبود چندانکه مقصود ذکر مناقب امیر المؤمنین علیه السلم است نه غرض دیگر
در کتب مناقب ائمه طاهرین مسطور است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود
که ان الله تعالی جعل لاخی علی بن ابی طالب فضایل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة من فضائله مقرا
بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ومن کتب فضیلة من فضائله لم تزل الملائکة تستغفر
له ما بقی لتلک الکتابة اثر ورسم ومن استمع فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها

بالسماع ومن نظر الی کتاب من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر یعنی بدرستی که
کردانیده است حق تعالی از جهت برادر من علی بن ابی طالب نقدی ازان کمالات و زیادتیها
که او را بر مردمان هست که شماره در نمیاید پس اگر توفیق یابد و یاد کند فضیلتی از فضایل
او را در مجلسی و اقرار بدان داشته باشد و اعتقاد او باشد بیامرزد حق تعالی گناهان
او را اگر شخصی توفیق یابد بنویسد فضیلتی از فضایل او را تا از آن نوشته اثری و نشانی
باشد ملائکه آسمانها و زمینها از برای او طلب آمرزش از حق تعالی میکنند و کسی که شنود
یک فضیلت از فضیلتهای او را هر گاه که بسبب شنیدن بهم رسانیده حق تعالی بیامرزد گناهی و
که گناهی که کرده بگوش شنیده از فضایل آنحضرت حق تعالی بیامرزد و هر گناهی که او را دیدن سبب
آن شده باشد امید وامی بدرگاه الله تعالی گناهان خواننده و نویسنده و شنونده
این کتاب بکرم و لطف خود بیامرزد بحق محمد و آله الطاهرین مقدمه و در آن دو اصل است اصل

در معنای امامت

اول در بیان مقصود از لفظ امام و احتیاج بوجود او علیه الصلوة والسلام امام در
زبان عرب بمعنی پیشوا و سردار است و مقدم در کارها است لهذا پیشنماز جماعت را
امام میگویند و در اصطلاح فرقه ناجیه اثنی عشریه شخصی را گویند که از جانب خداوند
تبارک و تعالی جل ذکره بخلافت و نیابت رسول صلی الله علیه و آله تعیین شده باشد
باعتقاد ایشان نصب امام برحق واجبست و عقلا از این جهت سردار جمیع بندگان
مسلمین و صاحب اختیار ایشان در امور دین باشد چه خلافت رسول صلی الله علیه
و آله در نفس الامر نیابت خدای تعالی است در روی زمین پس البته هر که بجای پیغمبر قرار
گیرد باید که حضرت الله تعالی و رسول خدا او را از برای این مهم تعیین کرده باشد و لفظ امام
و وصی و خلیفه و نایب و ولی و جانشین همه یک معنی است اگر کسی گوید که خدای تعالی

تعالی در قرآن کریم خلیل خود را ابراهیم علی نبینا و علیه السلام امام خوانده آنجا که میفرماید انی
جاعلک للناس اماما و داود نبی را خلیفه نامیده و خطاب باو فرموده که انا جعلناک فی
الارض خلیفة پس مخصوص بوصی و نایب نباشد گوئیم امام و خلیفه در دین اطلاق بموافق وضع
لغوی مستعمل شده نه اصطلاحی و بعضی از عرفا گفته اند که مراد از امام و خلیفه کسی است که
از جانب حق تعالی بواسطه بخار سازی و راهنمای خلقان معین شده باشد و بجهة انتظام دینی
و دنیوی بندگان منصوب گشته باشد اعم از آنکه نبی باشد یا ولی و خواه از این معنی در منظر
رسول مخصوص باید یا در سادة خلیفه ما در رسالة الراثبات واجب ذکر کرده ایم که امام
شخصی است که حاکم باشد بر خلق از جانب حق تعالی بواسطه آدمی در امور دین و دنیای

[illegible]

ایشان مثل پیغمبر از خدای تعالی بی واسطه آدمی نقل میکند و امام بواسطه آدمی که آن
پیغمبر است و بعضی گفته اند که حق تعالی پیغمبر از این جهة خلیفه و امام خوانده کرده فقه
شناسان الفاظ قرآنی و در حروف آن آیات قرآنی فهم کنند و در یابند که در حقیقت
و نفس الامر تفاوتی و تغایری که در میان انبیا و رسل و خلیفه و امام است همین اسم
نبوت و پیغمبریست دیگر هر فایده که بر وجود رسول و نبی مرتب است بر وجود ولی و نایب
نیز مرتب است و از یکدیگر بنبوت امتیاز یافته اند و بنا بر این واجبست که هر کس امام خود را
بشناسد و اعتقاد بامامت او کند و کسی را در بیعت ظاهر اخلاص نباشد و عامه و خاصه احادیث با مضمون
ایراد کرده اند و این حدیث در کتب طرفین مذکور است و اعتقاد همه است که پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی کسی
که بمیرد و امام خود را نشناخته باشد مردن او مثل مردن اهل جاهلیت که پیش از ظهور اسلام
مرده باشند و اما بیان احتیاج بوجود او در وقتی که رسول موجود نباشد اگر چنانچه رحمت

در بیان احتیاج بوجود امام

الهیه اقتضای بر انگیختن و فرستادن نبی و رسول نمود تا آنچه مقصود اوست از او مروی
بی زیاده و کم به بندگان رسانند و بندگان خدا در هر چه محتاج الیه ایشانست از مصالح
مفاسد و هر چه ایشانرا نفع و نقصان رساند به پیغمبران رجوع نمایند همان غرض الهی بعد از
رحلت پیغمبران بحال خود باقیست و هر پیغمبر را بعد از آنکه از دار دنیا رحلت نماید نایبی و
جانشینی بحکم خدا در کار است که احکام شریعت را پاسبانی نماید تا زیاده و نقصان بدان راه
نیابد و دزدان راه و شیاطین جن و انس که در کمین اند و منتظر فرصت که در دین و ایمان بندگان
خلل اندازند بیان احکام راه نیابند و همچنانکه پیغمبران باید که معصوم و مطهر باشند از همه
آلایشهای ظاهری و باطنی و صوری و معنوی تا بندگان ببرکت اطاعت و انقیاد ایشان
نجات یابند در دنیا و آخرت رستگار باشند و همچنین بعد از آنکه زمان نبوت شد چون
احتیاج مذکور باقیست ناچار است شخصی که قایم مقام پیغمبر باشد باید که بعصمت که طهارت
و جمیع صفات مستحسنه متصف باشد تا بر مسند خلافت و نیابت رسول صلی الله علیه
و آله متمکن تواند بود و متکفل مقام رسالت تواند شد و همچنین باید که بر تمامی مقاصد
و ارادهای الهی اطلاع داشته باشد و باوصاف پیغمبری متصف باشد چه او جانشین
پیغمبر است و حفظ شرع بعد از پیغمبر باو تعلق دارد و چنانچه ارشاد بندگان میکرد و احکام
الهی را بایشان میرسانید امام همان کار میکند پس باید که هر چه گوید و کند موافق خواهش
الهی باشد و هر فایده که از جانب رسول پروردگار بر بندگان عاید میشود در زمان خلیفه
و امام نیز همان فایده بر بندگان خدا عاید گردد و شریعت مطهره او از نقص نقصان و عیب
زیادتی مبرا و منزه باشد پس از این جهت باید که خدا و رسول تعیین امام کنند و دلایلی
که دلالت بر امامت شخص کند به بندگان ظاهر سازند چون قرآن و حدیث تا این دلایل نیز

نیز بجای معجزه پیغمبر باشد و هیچ کس را در آن شبهه و شکی نماند و فرق میان رسول و نایب
نباشد مگر در پیغمبری و در قرآن عزیز هم در چندین جا اشاره باینکه هیچ زمانی از وجود
امامی معصوم خالی نتواند بود یکی آنجا که میفرماید وَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
یعنی هر چه ندانید از آداب و مسایل دین و شریعت از اهل ذکر سوال کنید و بعضی مفسرین مراد
از اهل ذکر چنانچه مفسران تفسیر نموده اند جمعی اند که علم بمعانی قرآن و ارادهای معانی داشته
احکام ایشان موافق حکم الهی باشد چه اگر حق تعالی امر بطاعت شخصی که از اراده او خبر نداشته
باشد و عمل بظن فاسد خود کند نخواهد کرد و حکم بسوال کردن از ایشان نخواهد فرمود
و بعضی از مفسران مخالف ذکر را در این آیه و انی هدایه تفسیر برسول الله صلی الله علیه و آله
نموده اند و بنابر این تفسیر باید که مراد از اهل ذکر را در این آیه قرآنست و باتفاق مفسرین
یا مراد از اهل ذکر ائمه معصومین علیهم السلام اند چنانکه در کتاب مستطاب کافی چندین
حدیث است درین باب و بهر تقدیر مطلب ثابت است و در آیه دیگر فرموده که آمِنُوا بِاللهِ
وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا و مفسران نور را تفسیر بامام زمان فرموده اند جای
دیگر يَهْدُونَ إِلَى الْحَقِّ واقع شده و این همه مرجعیت در آنکه زمان ناچار است از امامی
که بندگان از برکت او هدایت یابند و بعضی از اهل سنت را عقیده آنست که احکام الهی
بعد از رحلت رسول از قرآن استنباط میتوان کرد و با قرآن احتیاجی بامام نیست
و این شبه را جواب گفته اند از آن جوابها یکی آنکه از جمله فواید که بر وجود امام مترتب است یکی آنست
که ببرکت او اختلاف میان امت برخیزد و همه را براه راست هدایت نماید و اگر قرآن
کافی بودی بایستی که همه امت بر یک ملت و مذهب باشند و بالکلیه خلاف در میان
ایشان پدید نیاید و حال آنکه اختلاف بسیار است تا بجدی که هفتاد و سه فرقه شده اند

وهفتاد و سه مذهب بهم رسیده و بعضی گفته اند که امهات مذاهب هفتاد و سه است و
مجموع مذاهب اسلامیه را از هفتصد مذهب بیشتر است اگر کسی اعتراض کند که پس با وجود امام
نیز بایستی که خلاف پدید نیاید و حال آنکه هست جواب آنکه اگر شیاطین الانس مکذا نشدندی
بفرموده خدا و رسول عمل میکردند و احکام الهی را از شخصی که عارف باداب شریعت بود
فرا میگرفتند مطلقا خلاف نمیبود چنانکه اهل ملل سابقه با وجود آنکه اعجاز رسول را مشاهده
میکردند ایمان نیاوردند و بر کفر باقی ماندند جواب دیگر آنکه هفتاد و سه ملت همه قران میخوانند
و همه را گمان بلکه ظن آنست که عمل ایشان موافق و مطابق قرانست و بنا بر این اگر قران تنها باعث
جمعیت و ماده اختلاف نباشد سبب نفاق خود نیست پس بی وجود امام معصوم که مشکلات
او را بپرسند از قران نفع نتوان یافت چرا که عجایب اسرار قران بیش از آنست که فهم هر کس بآن
تواند رسید و کدام دلیل بر احتیاج بوجود امام بر از این است که هرگاه عادت الله باین
جاری شده باشد که هیچ موجودی از موجودات را بی سرکرده و سرداری نگذارد و حتی
آنکه در بدن انسان از برای حواس ظاهر و باطن فرماندهی را که دل است قرار داده
که اگر آنها را غلطی افتد باو رجوع نمایند و اگر او صحیح و سالم است تمامی اعضا و اجزا
صحیح و سالم اند و اگر او را فسادی روی دهد تمامی جوارح اعضا را حال بفساد انجامیده
موجب خرابی معموره بدن انسانی گردد چنین کسی که از فرط رحمت بعضی از روزنا خود نیابد
همه مردم را بی سردار و سرکرده و بی راهبر و دلیل بخواهد گذاشت و این همه خلق را در تیه
در ضلالت و حیرت بخواهد پسندید و حق تعالی ذکر خود در قران مجید میفرماید که
أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى یعنی آیا گمان میکنند آدمیان که ایشان را بی
سرداری و صاحب اختیاری گذاشته اند که اختیار اراده نمایند و مطلوب نفس ایشان باشد

باشد بعمل آرند چنین نیست و این خیال فاسد است و بی وجود امیری و سرکرده سر مطاع
خدا از بندگان و نه مطالب بندگان از حق تعالی صورت می بندد و اگر امر بندگی و بنده
پروری بی وجود شخصی که بآن صفات مذکوره متصف باشد صورت یافتی و عقل تنها
کافی بودی به پیغمبران احتیاج نبودی و از امام جعفر صادق علیه السلم نقل است که اگر در
زمانه نماند الا دو کس البته یکی از آن دو میباید که امام باشد و دیگری رعیت و یکی امام بود
و دیگری ماموم و چون علت احتیاج بوجود امام و نایب است پس مادام که تکلیف بجاست
از امام و نایب و سرکرده و صاحب اختیاری که نهی و چاره نبود و نیست و اهل سنت و
جماعت بر آنند که بعد از انقراض زمان نبوت بر بندگان واجبست که نصب امام کنند
از بر خدای تعالی و بدلیل سمعی واجبست نه بدلیل عقلی چنانچه مذاهب شیعه اثنی عشر
و عمده دلیل ایشان اجماع صحابه است میگویند صحابه را انقدر اهتمام در این مهم بود که بعد از
فوت پیغمبر صلی الله علیه و آله مقدم داشتند و همان لحظه ابوبکر بر منبر رفته گفت هر که محمد را
پرستش میکرد او از دنیا رفت و هر که خدای را می پرستید بداند که او حی لا یموت است
پس شما باید که از برای خود امام و پیشوائی اختیار نمایند و هیچ احدی منکر قول او نشد
و نگفت که ما را احتیاج بامام نیست و هر خلیفه در وقت رفتن دیگری را بجای خود نصب
کرد و او را منع ننمود پس نصب امام بر امت واجب باشد و این قول خام و این دلیل بغایت
ناتمام است و ما در رساله اثبات واجب در باب اجماع چند کلمه سودمند یاد کرده ایم
هر که را انصاف باشد همان او را کافیست و چون انصاف نباشد بحث را فایده نیست
اصل دوم در بیان نسب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم چون روشن شد که اهل زمان
محتاجند بوجود خلیفه و نایبی ناچار است که آن شخص معصوم و مطهر و اعلم و اشجع و ازهد

ناسی باشد عقلا و نقلا و اسناد خطا و خلل در قول و فعل او نتوان کرد چرا که هادی و
راهنمای خلایق اگر جایز الخطا باشد در متابعت اقوال و افعال او ترجیح جمع او بر سایر علما و
مفسرین ترجیح بلا مرجح لازم آید بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام
هیچکس از اصحاب متصف باین صفات نبود چنانچه بتفصیل مبین خواهد شد و هیچکس از اهل
خلاف منکر این نیست چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در چندین موضع بیان آن نموده
و ملا سعد الدین در شرح مقاصد و ملا علی قوشچی در شرح تجرید میگوید که هیچکس را در این
حرفی نیست که علی بن ابی طالب بعد از رسول اعلم و اشجع و ازهد و اسخی و اشرف الناس است
لیکن چون قدمای علمای ما بر این رفته اند ما را نیز لازم است که بر عقب ایشان برویم و شاید
خلفای ثلاثه را نزد حق تعالی قدسی و منزلتی باشد که علی را نباشد و هرگاه این صفات در او
باشد و در غیر او نباشد باید که نایب و جانشین او باشد بنا بر مقدمات مذکوره در این اصل بیان
اصل و نسب آنحضرت انسب مینماید هر چند که آنحضرت از شناختن و شناسانیدن مستغنی است
اسم آنحضرت علی بن ابی طالب بن عبد المطلب است و اسم ابی طالب عبد مناف است و اسم عبد المطلب
شیبة الحمد و کنیت او ابو الحارث و چون پسر اول عبد مناف طالب نام داشت بابی طالب شهرت
یافت و از طالب عقبی نماند و غیر از او سه پسر دیگر داشت عقیل و جعفر و علی و هر یک از آن
چهار پسر ده سال بزرگتر از دیگری بودند و شیخ علی علیه الرحمة و بعضی دیگر از علما گفته اند
که نام ابو طالب عمران بوده است و مادر امیر المؤمنین فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است
و او با حضرت رسول بمدینه رفت و در آنجا برحمت حق واصل شد و پیغمبر بدست مبارک
خود لحد او را راست کرد و پهلوی مبارک خود در قبر بزمین نهاد و پیراهن خود را کفن او ساخت
و تلقین نمود و گفته اند که حضرت امیر اول هاشمی است که از دو هاشمی متولد شد و علی را که

که خدای تعالی او را بدین نام خواند چنانچه خوارزمی نقل نموده که پیغمبر فرموده که در شب معراج
چون بمقام قاب قوسین رسیدم بمن خطاب فرمودند که اقرا امتی علیا السلام وقل له انی احبه
واحب من یحبه یا محمد ان علیا اشتققت له اسما من اسمی فانا العلی العظیم وهو علی وانا المحمود
وانت محمد یعنی ای محمد علی را از من سلام برسان و بگو مر او را دوست میدارم و هر که او را دوست
دارد او را نیز دوست میدارم و از دوستی که مرا با او هست نام او را از نام خود بر آورده ام من علی
عظیم و او علی است و من محمودم و تو محمدی و ملا آنکه کرنیز این حضرت را بدین نام خوانده اند در حکایات
روز احد خواهد آمد انشاء الله تعالی و یک نام او حیدر است چنانچه خود در روز فتح خیبر
در وقتی که مرحب یهودی که در برابرش آمد گفت انا الذی سمتنی امی حیدره یعنی منم آنکسی که
مادرم حیدر نام کرده است و با آنکه حضرت این مصرع را بر و خواند خواهد آمد و نام دیگرش
اسد است و اسد الله الغالب و در صلح او بسیاری از مخالف و موافق ذکر این معنی کرده اند
و آنحضرت را کنیت بسیار است و از آن جمله ابو الحسن و ابو الحسین است که خوارزمی نقل
کرده که علی علیه السلام فرمود تا رسول الله صلی الله علیه و آله در حیات بودند حسن مرا ابو الحسین و حسین
مرا ابو الحسن میخواندند و رسول را پدر خود میدانستند و چون آنحضرت رحلت فرمود مرا پدر میگفتند
و رسول خدا علی را علیه السلام بکنیت ابو الریحانتین خواند خوارزمی نقل کرده که روزی رسول
بعلی علیه السلام خطاب نموده گفت سلام علیک یا ابا الریحانتین من الدنیا عن قلیل یذهب رکناک
والله خلیفتی علیک یعنی سلام بر تو ای پدر دو ریحان من بر تو که از این دو ریحان من با خبر
باشی و عنقریب دو رکن حیات تو شکسته خواهد شد مراد آنحضرت از دو رکن یکی وجود با جود
خود شوهر است و یکی فاطمه علیها سلام و لهذا چون آنحضرت رسالت پناه از دنیا رفت فرمود
که یکی از آن دو رکن که رسول فرموده بود منهدم شد و چون فاطمه علیها سلام از دنیا رفت فرمود

که این رکن دوم کرا آنحضرت مرخبر داده لقب دیگر آنحضرت باعتراف خوارزمی امیر المؤمنین است
که در روز غدیر خم جبرئیل علیه السلم از جانب ملک جلیل اعلا او را باین لقب مخصوص
ساخت و رسول بموجب حکم الهی فرمود سلموا علی علی یا امیر المؤمنین یعنی سلام کنید
ای مؤمنان و مسلمانان بر علی یا امیر المؤمنین گفتن و بکسی که اول باین لقب بر حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلم سلام کرد عمر بود گفت بخ بخ لک یا امیر المؤمنین حضرت مولای و مولا کل
مؤمن و مؤمنة یعنی ای امیر المؤمنین پیشوای من و پیشوای همه مؤمنان و مولای من و مولای
همه مؤمنان شدی و بعضی از مجتهدین را اعتقاد آنست که اطلاق این لقب بر غیر آنحضرت
مطلقا روا نیست و بعضی میگویند که بر غیر ائمه روا نیست و در کتاب کافی محمد بن یعقوب
کلینی مذکور است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در میان ائمه علیهم السلم جای
نیست بلفظ امیر المؤمنین ع اختصاص یافته و اطلاق آن بر سایر حضرات ائمه علیهم السلم جایز
نیست حتی انکه نقل نموده اند از عمر بن زاهر از امام جعفر صادق ع که مردی از آنحضرت پرسید
که قائم آل محمد را بامیر المؤمنین سلام توان کرد در جواب فرمود که لا ذاک اسم سمی الله به امیر المؤمنین
لم یسم به احد قبله ولا یتسمی به بعده الا کافر پس پرسید که چه طریق بر وی سلام باید کرد
فرمود که بگویند السلام علیک یا بقیة الله و این آیه خواند که بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین
و دیگر از کنیتهای آنحضرت ابو تراب است خوارزمی نقل کرده که وجه تکنیه آنحضرت بابی تراب
که روزی رسول الله ص بخانه فاطمه آمد و علی را در خانه ندید پرسید که پسر عمم کجاست
فاطمه عرض کرد که میانه من و او دلگیری بود از خانه بیرون رفت حضرت رسول کسی را بتفحص
احوال او فرستاد آمد خبر آورد که در مسجد خوابیده است حضرت رسول ص بمسجد آمد دید
که علی علیه السلم پهلو بر زمین نهاده ردا از دوش مبارکش افتاده و گردی بر وی نشسته بد
بدست

بدست مبارک خود گرد از وی دور میکرد و میگفت قم یا ابا تراب قم یا ابا تراب یعنی برخیز ای پدر خاک
و این وجه که رسول این کنیت را در این حال فرموده بود آنجناب هیچ کنیتی را از این دوستر نداشت
و دیگر ابو محمد است چون بالنسبه ابو محمد نام داشت و دیگر ابو السبطین است چون پدر دو
سبط رسول است که حسن و حسین باشند علیهم السلم و دیگر ابو الشهدا است چه شهدا ام
از اولاد آنحضرت اند و از القاب آنحضرت آنچه صاحب کشف الغمه و خوارزمی و صاحب فصول المهمه
و دیگران نقل کرده اند مثل یعسوب الدین والمسلمین و مبیر الشرک والمشرکین و قاتل الناکثین
والقاسطین والمارقین و مولی المؤمنین و شبیه هرون والمرتضی و نفس الرسول و اخ رسول
و زوج البتول و سیف الله المسلول و امیر البررة و قاتل الفجرة و قسیم الجنة والنار و صاحب
اللواء و سید العرب و خاصف النعل و کشاف الکروب و صدیق الاکبر و فاروق اعظم مدینه
العلم و مولی و وصی الرسول و ولی الله و قاضی دین الرسول و منجز وعد الرسول و کرار غیر
فرار و کاسر اصنام الکعبه و رفیق الطیر و هازم الاحزاب و قاصم الاصلاب و داعی و ضیا
و هادی و ذو القرنین و قائد الغر المحجلین و مذل الاعداء و امیر الاعزاء و لیاء و اخطب الخطبا
و فروع اهل الکساء و امام الائمة الانقیاء و ممیت البدعة و محی السنة واللاعب بالالسنة
والحسیب والحصین والخلیفة الامین و لیث الثری و غیث الوری و مفتاح الندی و مصباح
الدجی والشمس الضحی و اشجع من رکب و مشی و اهدی من صام و صلی و مولی کل من کان رسول الله
مولاه والمعتصم بالعروة الوثقی والفتی و اخو الفتی والذی نزل فیه هل اتی و اکرم من
ارتدی و اشرف من احتذی و افضل من راح و اغتدی الهاشمی المکی المدنی الابطحی الطالبی
الرضی المرتضی الغوی الاروعی الاریحی الذی صدق رسول الله والذی تصدق
بخاتمه فی الرکوع الکوکب الازهر القارن الذکر صاحب براءة و غدیر خم و ساقی کوثر و معطی

العیلمین واعلم من فی الحرمین والضارب بالسیفین والطاعن بالرمحین وابن عم المصطفی و شفیق
النبی المجتبی و تا قریب پانصد لقب ذکر شده است در آن کتابها در اینجا بهمین قدر اکتفا نمود
اگر کسی خواهد همه را بداند بآن کتابها رجوع نماید و صاحب کشف الغمه نقل کرده که از خشام
وابن وضاح هردو از اعیان اصحاب احمد حنبل اند روایت کرده که آنحضرت تفصیل
در تصنیف خود در فصل کنیتی و القاب آنحضرت را شمرده و از جمله آنها ابو الحسن و ابو الحسین
و سید الوصیین و امیر المؤمنین و قسیم الجنة والنار و ابو تراب و صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی
و حیدر و قاید الغر المحجلین و غیرها را ذکر کرده اند و عجب تر ازین چه باشد که دیگری دیگران
برآن زیبنده او ده اند و مع هذا او را صدیق اکبر و فاروق اعظم نامند تا اینجا کلام او ست
و تولد آنحضرت در حرم حق تعالی بوده بطریقی که مخالف و موالف بیان کرده اند و هیچکس را
از انبیا و اوصیا پیش از آن حضرت و بعد از آن این رتبه بلند و رتبه ارجمند دست نداده
و صاحب کشف الغمه نقل کرده که در کتاب بشارة المصطفی مسطور است که یزید بن قعنب گفت
با عباس بن عبد المطلب و جمعی از قریش نشسته بودیم در برابر کعبه که فاطمه بنت اسد
آمده طواف خانه نمود و اثر وضع حمل برو ظاهر شده مجال بیرون رفتن از مسجد نیافت روی
نیاز بدرگاه ملک بی نیاز آورده گفت ای صاحب خانه و معبود یگانه ایمان دارم بتو
و بنبوت رسولان تو و در عقاید دینیه تابع جد خود ابراهیم خلیلم بحق این خانه و بحق حرمت
بانی این خانه و بحق فرزندی که در شکم من امانتی است از تو که این ولادت را بر من آسان
کنی یزید گوید چون دعاء فاطمه تمام شد دیدم فی الفور پشت سر خانه معظمه منشق
کردید فاطمه بدرون خانه رفتند و از نظر ما غایب شد و دیوار بحال اول باز آمد
بر تبه که اثر شکاف ننمود بعد از ملاحظه این امر غریب حضار داعیه نمودند که در خانه

خانه را بگشایند هر چند سعی کردند فتح باب روی نداد و دانستند که در این امر حکمتی
خالی نیست ده روز چهارم دیدیم که فاطمه از خانه بیرون آمده علی علیه السلام را بر روی
دست داشت و فخر میکرد و میگفت از جمیع زنان سابق افضلم از آن جهة که حضرت الله تعالی
مرا بخانه خود در آورد و مرا از طعامها و میوهای جنت روزی کرد و چون فرزندم متولد
شد از هاتف غیب ندای لاریب شنیدم که گفت این مولود را علی نام کن که رفیع القدر است
و من نام او را از نام خود اشتقاق کرده ام و غوامض علم خود باو کرامت نموده ام و او در بت
خانه که اصنام خواهد کرد و اذان خواهد گفت در بیت خانه الی آخر القصه و تولد آنحضرت
بروایتی در شب شنبه بیست و سیم ماه رجب بوده بعد از آنکه از عمر مبارک حضرت سید
کاینات بیست و هشت سال گذشته بود این قول اصح است راوی حدیث یزید قعنب گوید
که رسول الله صلعم از تولد علی علیه السلام بغایت مسرور گشته مهد او را نزد فراش خود نهادی
و در زمان خواب او بجانب مهد او را بجنبانیدی و سخنانی که اطفال را محبوب میکند
گفتی و شیر و شربت در گلوی او ریختی و او را شستی و بر دوش و سینه نشاندی و
بر نفس نفیس او راه تربیت فرمودی و همیشه گفتی این برادر و ولی و ناصر و صفی و ثقت
و پناه و وصی و خلیفه و زوج کریمه منست و او را بر دوش مبارک نشانیده در کوچها
و کوهها مکرر گردانید صلوات الله علیه علی الحامل والمحمول **باب دویم در نص حضرت امیر المؤمنین**
علی و اولاد معصومین علیهم السلم بامامت و اولویت آنها بر گزیدگان و در آن دوازده
فصل است **فصل اول** در بیان آنکه نصب امام لطف است و بر حق تعالی جل ذکره واجب
بدان هداک الله و ایانا که امامت چنانچه در مقدمه مذکور شد ریاست عامه است
و امام شخصی است که حاکم باشد بر خلق از جانب حق تعالی بی واسطه آدمی که آن پیغمبر

در همه چیز و هر کار در دین و دنیا و شیعهٔ امامیه را اعتقاد آنست که امامت لطفیست
از حق تعالی در حق بندگان چه بر هر عاقلی پوشیده نیست که هرگاه بندگان را رئیسی و مهتری
و حاکمی باشد از جانب خدای تعالی و از جانب رسول خدا که امر کند ایشان را بطاعت و عبادت و باز
دارد و از معصیت و ناشایست و محافظت نماید دین خدا و شریعت رسول خدا را تا تغییر و تبدیل
و زیاده و نقصان بدان راه نیابد و داد مظلوم از ظالم بگیرد و اهل ظلم را از تعدی و جور
منع نماید و حل مشکلات که روی نماید بکند و قضایا و احکام که واقع شود رو باو نمایند
البته بی شک و شبهه آن مردم بطاعت خدا نزدیکتر و از معصیت و نافرمانی دورتر
خواهند بود پس نصب کردن و قرار دادن چنین شخصی را که مصلحت بندگان در آنست
بیقین لطف باشد چه مراد از لطف در شرع همین است که نزدیک سازد بندگان را بطاعت
و دور دارد از معصیت و چون نصب امام لطفست و لطف واجبست پس بر خدای تعالی نصب
امام واجب باشد و اهل سنت بر این مطلب سه اعتراض کرده اند و خواجه نصیر الدین محمد طوسی
نور الله مرقده در متن تجرید از هر سه جواب گفته اعتراض اول آنکه لطف بودن امام را ما
قبول داریم که هیچ مفسده نداشته باشد و این در محل منع است چرا که هرگاه بندگان طاعات
بجا آرند و از گناه باز ایستند بی وجود امام یقین که ثواب ایشان بیشتر و با اخلاص نزدیکتر
خواهند بود و با وجود امام شاید که ارتکاب عبادت و ترک معصیت از ترس امام باشد جواب
گفته که و للمفاسد معلومة الانتفاء یعنی بدیهی است و بر همه کس معلوم است که جمیع
مفسدها منتفی است یعنی هیچ مفسده نیست و با وجود امام یقین است که مردم را رغبت
بطاعت زیاده است و از گناه دورتر اعتراض دوم آنکه بعد از آنکه تسلیم کنیم که نصب امام لطفست
کافی واجب باشد که در عوض آن لطف دیگر نباشد شاید که حق تعالی در خلق بندگان لطفی

دیگر بکند و در یک زمان جمیع بندگان را معصوم بیافریند و هرگاه همه معصوم باشند از امام
مستغنی خواهند بود و احتیاجی بامام نخواهند داشت و این لطف بجای این لطف خواهد بود
جواب آنکه انحصار اللطف فیه معلوم للعقلاء یعنی یقین که لطف منحصر در وجود امام است و
عوضی که میگویند محض فرض است و هر عاقل میداند که هیچ لطفی بجای این لطف نمیشود و از عوض
محالست که زمانی باشد که همه معصوم باشند و احتیاج بامام نداشته باشند اعتراض سیم آنکه
نصب امام کافی لطف باشد که ظاهر باشد و مردمان را از امور ناشایست منع کند و قدرت بر اجرای
احکام داشته باشد و ولایت اسلام را بلند تواند ساخت و این خود چیزیست که شما لازم نیست در
دست ندیدیم با اعتقاد شما امام هست و مخفی است پس آنچه شما از لطف میدانید واجب نباشد
جواب باین عبارت بیان نموده که وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا یعنی خوف الظلمة والجبابرة
یعنی وجود امام لطف است خواه تصرف کند و خواه نکند چنانچه از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
که فرموده که لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا او خائفا مغمورا لئلا تبطل حجج
الله و بیناته یعنی هرگز روی زمین از نصب کرده خدا و حجت خدا بر خلق خالی نمی باشد خواه آن امام ظاهر
و مشهور باشد خواه مخفی و مستور که اگر چنین نباشد حجتهای خدای تعالی و آیات و علامات
او باطل میگردد و تصرف کردن امام لطفی دیگر است نسبت به بندگان و اگر تصرف نکند و
با ظاهر نشود و مخفی باشد از سبب ظالمان و عاصیان است اگر همراهی میکردند و نصرت و اعانت
او می نمودند ظاهر می بود و اجرای احکام الهی می نمود از بدی اختیار و افعال بندگانست که از این
لطف محروم مانده اند و چون ظاهر شد که بعد از انقراض زمان نبوت بر خدای تعالی واجبست
که امامی نصب کند که او بر مثل پیغمبر ارشاد بندگان نماید و احکام الهی را با ایشان رساند
و حفظ شریعت کند باید دانست که شخص مذکور را باید که بر صفت عصمت و طهارت باشد و از معصیت

خطا و خلل در قول و فعل مرتکب و مبرا چه امام بجای نبی است و هادی و راهنما اگر در راهنمای
مثل دیگران جایز الخطا باشد متابعت اعمال و اقوال او در خصوص ترجیح دادن اطاعت و فرمان
برداری او بر همه علما و صلحا و زهاد و اتقیا بی زیادتی مرجحی خواهد بود و ترجیح بلا مرجح لازم
آید یعنی زیادتی دادن یکی بر دیگران بی آنکه او را زیادتی داشته باشد و این باتفاق علما
باطل است وجه دیگر آنکه احتیاج بامام از برای آنست که داد مظلوم از ظالم بگیرد و دفع فتنه و فساد
بکند و اقامت حدود نماید پس اگر بر وی خطا و معصیت جایز باشد او خود نیز طرف میشود و محتاج
بامام دیگر خواهد بود و همچنین اگر آن امام هم معصوم نباشد همان محذور لازم آید و منجر بتسلسل
منجر شود و خواجه نصیر الدین در متن تجرید باین دلیل اشاره نموده میگوید و امتناع التسلسل
یوجب عصمته یعنی محال بودن تسلسل باعث است بر وجود عصمت امام علیه السلم وجه دیگر آنکه
امام حافظ و نگهبان شرع است و اگر نعوذ بالله نسبت دروغ و خطا باو توان داد از وایمن
نخواهد بود که چیزی از شریعت بکاهد یا بر آن بیفزاید پس حافظ شرع نباشد و باین دلیل
خواجه اشاره نموده گفته است و لانه حافظ للشرع یعنی و از جهت و اقتدا او نمایند و فرمان
برداری او کنند و حق تعالی درین باب گفته است که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم یعنی اطاعت کنید ای مومنان خدا و رسول را و صاحبان امر را که امامان و جانشینان
پیغمبر اند و هرگاه که امام نعوذ بالله مرتکب معصیتی کنند و انکار کردن منافات با اطاعت
کردن دارد و غرض و مطلب که فرمان برداری است از میان فوت میشود و باین دلیل خواجه علیه الرحمه
اشاره فرموده میفرماید که و لوجوب الانکار علیه لو اقدم علی المعصیة فیضاد امر الطاعة و
یفوت الغرض من نصبه یعنی و از این جهت است که واجبست انکار کردن بر او اگر اقدام بر معصیت
نماید و اینهم در مرتبه و در حد که از عوام الناس خواهد بود چه عوام الناس خوبی عبادت

عبادت و نیکی پرستش و بدی خطا و جرم گناه را بهتر از ایشان بهتر او میدانند پس هرگاه
مرتکب گناهی شود که عامی خود را از آن باز میدارد و بفعل کرم رتبه اش کمتر از مرتبه آن عامی خواهد
بود و خواجه باین دلیل اشاره نموده فرموده است که و لانحطاط درجته عن اقل العوام یعنی از جهت
آنکه اگر مرتکب گناهی شود مرتبه اش فروتر از مرتبه کمترین عامی خواهد بس واجب است که امام معصوم
باشد یعنی از نقصان اعراض نموده که در جهانی که شما ایهم امام بسبب عصمت فرا و مید هد شاید
که بواسطه زیادتی علم و دانش یا تقوی و ورع حاصل آید و احتیاج بعصمت نباشد و یکی از محققین
جواب گفته الله یحیی که اعلمیت او اقدمیت درین باب آنست که خطا مطلقا صورت پذیر نباشد و آن
معنی در غیر معصوم یافت نمیشود و حافظ ابو نعیم که از اکابر مفسران اهل سنت و جماعت
در تفسیر آیه و آیه هذه و اسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون گفته که مراد از اهل بیت
در تفسیر آیه و آیه هذه ذکر نا اند که چند ذکر مقاصد و ما ستر باشد بنوی که هرگاه اراده
الهی بآن تعلق یافته باشد نزد ایشان بی شایبه مخالفت بعمل آید و این وقتی که و الطف او
الهی باشند و سینه ایشان ظرف مقاصد الهی باشد و از هر کدورتی صافی و بعضی از عظما
اینو الی هذه لا یمسه الا المطهرون را باین روش تفسیر نموده اند که فهمیدن مقاصد الهی
از کلمات بینات قرآنی بی طهارت ظاهر و باطن و بی آنکه از کدورت نفسانی پاک و پاکیزه
باشد صورت پذیر نیست و از امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق علیه السلم مرویست که اینکه
حق تعالی بعد از اطیعوا الله و اطیعوا الرسول بی فاصله اولی الامر را ذکر نموده غرض آنست
که اهل تکلیف بدانند و بفهمند که اولی الامر که حق تعالی ایشان را در وجوب اطاعت
و فرمان برداری ردیف ذات ربوبیت و قرین مرتبه رسالت گردانیده و مخالفت ایشان
بعینه مخالفت خدا و رسول است مراد از آن جمعی اند که بعصمت ازلی و طهارت ذاتی از جمیع مبدکان

مثال و شرح این عطیه و مرتبه سرافراز و قول و فعل ایشان مطابق امر و اراده الهی است و
طاعت ایشان طاعت خدا و مخالفت ایشان مخالفت خدا است و از جمله چیزهای که طرفگی دارد و
شنیدنیست اینکه با اعتقاد اهل سنت اولو الامری که حق سبحانه و تعالی کافه عباد و جمیع
بندگان خود را با طاعت و انقیاد ایشان امر فرموده یکی سلطان روم و دیگری خان اوزبک است
سبحان الله جمعی که از قصیده سه سطر گلستان یاد و بیت بوستان عاجز باشند قطع نظر از آن هم
فسق و فجور که از ایشان سرزده و میزند ایشان را با محکم و متشابه و مدلولات بینات قرآنی
و منزلات آسمانی چه آشنایی که حق تعالی بندگان را چنانچه با طاعت خود و اطاعت رسول
امر کرده باشد بهمان طریقت باطاعت ایشان مامور ساخته باشد و لیکن هرگاه در
مدینه منبع فیوضات نامتناهی و مظهر اسما و صفات الهی یعنی امیر المومنین حاضر باشد که میگفت
سلونی عما دون العرش اگر بر مسند حکم نشیند حکم کنم میان اهل توریت بتوریت ایشان
و در اهل انجیل با انجیل ایشان و در اهل زبور بزبور ایشان و در اهل قرآن بقرآن ایشان و باز
دیگری میگفت سلونی عما دون العرش صحابه کرام ابوبکر را تقدم دهند و اطاعت او را لازم
و واجب شناسند که از دانستن معنی فاکهة و ابا عاجز باشد و گوید اما الفاکهة فاعرفها اما
الاب فلا اعرفه یعنی فاکهه را میدانم اما اب را نمیدانم و بعد از آن عمر را مقدم دانند که در هفتاد
و دو موضع باعتراف علمای ایشان یا در حکم غلط کرده باشد یا در حل مسئله و مشکلی عاجز
آمده و گوید لولا علی لهلک عمر یعنی علی نمیبود بهر غلطی که عمر کرده یا بهر آنکه در جواب عاجز ماند
هر آینه عمر هلاک میشد اگر دیگران هم دیگر را اولو الامر دانند از عجایب وقایع دنیا بعید باشد
و از جمله مفسدها که بر این امر عجیب مترتب میشود آنست که اگر کسی از ارباب زمان سلطان
یا والی را نشناسد و از زمره اموات زمان کفر و ایام جاهلیت داخل شود و حشرش با آن قسم کفا

کفار باشد چه صحت پیوسته و از موالف و مخالف کسی در این حدیث خلافی نیست و حمیدی
در کتاب جمع بین الصحیحین نقل نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که من مات و لم یعرف امام
زمانه مات میتة جاهلیة یعنی کسی که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را مرده است بروش
مردمهای زمان جاهلیت یعنی پیش از زمان اسلام و تفسیر کردن امام زمان خود را
بقرآن چنانچه بعضی از ایشان کرده اند یا ببعضی از قرآن مثل فاتحه و سوره و نحو آنکه در نماز واجب است
و بعضی از ایشان برآن رفته اند یا به پیغمبر یا عقائد طائفه هم از ایشان محض باد دست و باز دن
و بی کم کرده است بتخصیص امام با امام زمان اتحاد دارد و قرآن یا بعضی از آن و هیچ کدام امام زمان
انتخص نیستند و دانستن قرآن واجب عینی نیست که بر هر شخصی بعینه واجب باشد و هیچکو
بان قایل نشده و بعید از تسلیم اگر آنکه مراد قرآن باشد بمذهب ابو حنیفه که نزد ایشان و نزد فاتحه را
واجب میدانند بلکه حکم میکنند بانکه معنی آیت اگر و اگرچه دو برگ سبز باشد که معنی مدهامتان
و آن یک آیه است در نماز کافی است مطلقا با معنی حدیث راست نمی آید نعوذ بالله ان فهم
کج و از تحریفات کلام خدا و رسول و تعصبی که باعث کفر و زندقه باشد و عجب دیگر اینکه بعضی
از ایشان چون شارح مواقف و جمعی کثیر مسئله امامت را از فروع دین میدانند و میگویند
ما را بحث از آن واجب نیست و اطاعت اولو الامر را ان تعبیر میکند که گذشت و مع هذا
میگویند در حمایت بیضه اسلام و حفظ شرع و جهاد با کفار و امر بمعروف و نهی از منکر و داد
مظلوم از ظالم گرفتن و منع ظالم از ظلم نمودن و هر چه بمجرد سلطنت ظاهری تعلق
با مر نبوت دارد و امام بجای نبی است و این امور از برای او ثابت است او خلیفه رسول است
لیکن معصوم بالذات از امامت محض سلطنت ظاهری است و بعضی دیگر چون قاضی بیضاوی
در کتاب منهاج و شراح کلام او بر آنند که این مسئله از اعظم مسایل اصول دین است و مخالف

از کافر و مبتدع شمرده اند و یکی از علمای حنفیه در کتابی که در بیان ایشان بعضول مشهور
گفته اند که هر که امامت ابی بکر قایل نیست کافر است بلکه چون از ایشان متصدی قتل کسی میشوند
که اعتقاد بامامت ابو بکر نداشته باشد یا بجهت اینکه اعتقادی شخصی امامت امیر المومنین باشد
یا بگوید که علی علیه السلام بعد از رسول بلا فاصله امامت مرتکب قتلش میشوند اگر این مسئله از
فروع باشد می باید که گوی و قتل در کار نباشد و بجهت اینکه کسی بکفر علی را نداند یا کشتنی نمیشود
و آن حدیث که حمیدی نقل کرده هم صریح است در اینکه امامت از اصول باشد چه علم ضروری حاصل است
که جاهل بمسئله فرعی اگرچه واجب باشد مردن نش مردن زمان جاهلیت نیست و این سخنان
و بدانستن قد محمد و اسلام شخصی نمیکند و اگر کسی خواهد که بداند که در این مسئله فرق میان
مذهب شیعه و سنی چیست بهتر او بیان کرده شود و آن مجمل اینست که مذهب شیعه امام
قایم مقام نبی است و در اهل و شروط معتبره در هر دو یکیست و فرق بینهما نبی حی است که پیغام
الهی بی وحی یا بی وساطت جبرئیل میرسد و امام رسول میرساند و بطعن امام بنص خدا و رسول
و من الله لا الخلق جمیع گناهان صغیره و کبیره امام می باید معصوم منزه و مبرا باشد اهل سنت
اما شرط نیست پس اگر امام فاسق و فاجر و ستمکار و رشوه خوار باشد چندان قصوری ندارد و خدا
و رسول را نصب امام کاری نیست بلکه جمعی از علما و رؤسا رد شیعیان محمدی اگر همه جا
کس یا دو کس باشد میرسند که امام می نصب کنند چنانچه اسفراینی شافعی که از اکابر علمای اهل
سنت است در کتاب جنایات از کتاب ینابیع گفته است باین عبارت و ینعقد الامامة ببیعة
اهل الحل والعقد من العلماء والرؤساء و وجوه الناس یتیسر حضورهم المعصومین بصفات الشهود
کامامة الصدیق او ببعضهم کامامة الفاروق یعنی منعقد میشود امامت به بیعت اهل حل
و عقد یعنی آنانکه بست و گشاد امور مردم بدست ایشانست خواه از اهل علم و فضل یا [illegible]

و هر کرده می باشند یا نزد مردمان و روشناس باشند الیذان جمعی که حاضر بود نشان متیسر شود و موصوف
بصفت گواهی دهندگان باشند چنانچه در امامت فاروق بعهد عمر خطاب اتفاق افتاد که
بگواهی و نصب ابو بکر امام شد و چنانچه شارح عقاید نسفی گفته است که انه لا ینعزل
الامام بالفسق والجور لانه قد ظهر الفسق وانتشر الجور من الائمة والامراء بعد الخلفاء والسلف
کانوا ینقادون لهم ویقیمون الجمع والاعیاد باذنهم یعنی باید دانست که بسبب فسق مثل زنا و
و جور مثل خوردن حرمت یا کردن ظلم امام را عزل نمیتوان کرد از جهت آنکه ظاهر شد فسق
بسیار بدید آمد جور بیشمار از امامان و امیران و خلفا در زمانهای و مع هذا مردم که
در عهد ایشان بودند اطاعت میکردند و فرمان برداری می نمودند و در جمعهای و عیدها
و اوقات نماز با ایشان نماز میکردند و در آن فسقها و ظلمها مانع امامت ایشان نبود
و هیچ یک را معزول نساختند چنانچه شارح وقایه که از علمای حنفیه است در شرح
وقایه گفته است باین عبارت که لا یحد الامام حد الشرب لانه نایب عن الله تعالی یعنی
حد نکرد و در شرح آن برای شارب الخمر مقرر شده است بر امامی که بخورد و خورده باشد جاری
نمیتوان کرد از جهت آنکه او نایب است از جانب خدای تعالی پس این گستاخی نیست با وجه
نباشد و اگرچه از این قسم گفتگوها در کتب بسیار است بهمین قدر اکتفا نموده باشد تا فرق
میان هر دو مذهب ظاهر شود پس از آنکه علمای ایشان تجویز این قسم چیزها کرده اند و امثال
این گفتگوها نموده اند و در رضا بنفس خود نوشته اند همین حفظ محبت امامت خلفای
ثلثه بلکه شاید که غرض ایشان حفظ محبت امامت معاویه و یزید و خلفای بنی امیه و بنی عباس
نیز باشد و الا باده نزد عقل مستبعد و مستنکره می نماید **فصل ثانی در بیان آنکه امام باید**
که افضل از رعیت باشد و ذکر فیه تقدیم مفضول بر فاضل بدانکه اتفاق امامیه است بر آنکه

امام می باید که اکمل از رعیت باشد در جمیع صفات حسنه و اخلاق مرضیه هم چو علم و زهد
و کرم و شجاعت و عفت و صورت ظاهر و سیرت باطن و حسب و نسب چنانچه در پیغمبر چون
نسبت با امت این اکملیت معتبر است و در امام نیز رعیت باید که افضل ازو یا که مساوی او نیز کسی
نباشد که اگر افضل از او باشد تقدیم مفضول بر فاضل و اگر مساوی یافت شود ترجیح بلا
مرجح لازم آید و جمهور اهل سنت بر آنند که اینها لازم نیست و نزد ایشان جایز است تقدیم
مفضول بر فاضل و این خلاف مقتضای عقل است و مخالف نص قرآن چه نزد عقل قبیح و نا
پسندیده است تعظیم مفضول و نادان و اهانت فاضل و دانا و اینکه مرتبه نادان بلند باشد
و مرتبه دانا پست و خدای تعالی در قرآن عزیز اشاره بهمین معنی کرده میفرماید از روی
انکار و سرزنش آنانی که تجویز این معنی میکنند که افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن
لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا کسی که هدایت تواند کرد بحق و او عالم
بحق باشد سزاوارتر و بهتر است که تابع او شوند مردمان و حق را ازو تحقیق کنند یا کسی که
قوت هدایت و جز علم ندارد و عند الله تا آنکه کسی او را هدایت نماید و بیاموزاند پس
شما که صاحبان عقل و تمیزید درین باب چگونه حکم میکنید یعنی هر عاقلی را معلوم است
و عقل او حکم میکند که شق اول بهتر است و حکم بخلاف آن نمودن محض مکابره و عناد است
و در جای دیگر مذمت آنهایی که چیزی نمیدانند یا نمی فهمند کفته که لا یعقلون شیئا و لا
یهتدون و آیات و براهین دال بر این معنی از حد حصر بیرون است و منشا تجویز اهل سنت
تقدیم مفضول بر فاضل اینست که میگویند پیغمبر عمرو عاص را بر ابوبکر تقدیم فرمود
و اسامة بن زید را بر ایشان و بر دیگران سردار کرده اند و باعتقاد ایشان عمرو عاص و اسامه
نسبت با ایشان مفضول بودند نه فاضل و همچنین ابو عبیده جراح و عمر خطاب ابابکر را تقدیم

تقدیم دادن خلیفه رسولش کردند و ابوبکر عمر را خلافت داد و بر دیگران که اکثر ازو اعلم و افضل
بودند تقدیم نمودند پس اگر امامت مفضول بر فاضل روا نبود اولا رسول و ثانیا صحابه او
نمیکردند چون کردند پس جایز باشد و جواب کفته اند که تقدیم رسول صلعم عمرو عاص
و اسامه را بر ایشان بجهت آن بود که در امر حرب از ایشان اعلم بودند چنانچه از اخبار و تواریخ
معلوم است و اما تقدیم ابابکر که اعرابی بر دیگران و تقدیم او عمر را نبود الا حب جاه و محبت دنیا
و فریب مردمان لهذا چون ابابکر کاغذی نوشت و در آنجا مسطور بود که عمر را وصی خود و خلیفه
رسول کرد اینم و طلحة بن عبید الله بر مضمون آن مطلع شد خطاب بعمر نموده کفت ولیته امس
وولاک الیوم یعنی تو او را دیروز متولی امور مردمان کردی امروز او هم ترا ولی خود
کرد این همان نانیست که تو با او بیعت داده بودی و بهیچ صاحب غیرتی پوشیده نیست که اعلم
از همه و اشجع و اشرف بحسب و نسب و اعتقاد و مطیع و فرمان بر کسی که مطلق ازین صفات
بی بهره باشد دانستن بهیچ وجه صورت معقولی ندارد مگر بمذهب کسانی که تجویز امامت
فاسق و شارب کنند و کدام عاقل راضی میشود بفرمان برداری شخصی که در فسق غوطه خورده
شب مست و صبح مخمور باشد یا آنکه دیگری با کمال علم و دانش که لحظه در غفلت نگذرانده موجود
باشد با اطاعت کسی اختیار کند که کوشت و پوستش از شراب و کوشت خوک پرورش یافته سالهای
دراز پرستاری بت میکرده و پشت بر کسی کند که از مهد تا لحد بغیر از عبادت الهی شغلی و بجز
متابعت حضرت رسالت پناهی کاری نداشته باشد چنانچه حق تعالی در سوره زمر میفرماید
امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الآخرة و یرجوا رحمة ربه قل هل یستوی الذین
یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب فهم یعنی یا آنکسی که او فرمان بردار است
از مومنان که ایشان دائم در بند بوظایف بندگی و مراسم سرافکندگی و در ساعتهای شب

خدای خود را بجا می‌کنند و از عذاب الهی نمی‌ترسند و امیدواری باید که بماری تعالی با بسیار
طاعت دارند بکوی محمد را برابر با فساد انا فکر عالم توحید انا و واهل انذ چون ارباب فضایل
و اهل اکر با دانند و از یکانکی حق و پرستش او غافلند چون اصحاب و رذایل چرا این بلست که رسیدن به
مبتلا شوند بدلایل قدریه نزد صاحبان عقل و خرد پاک و منزه از آلودگیهای ظاهر و باطن طبری
رحمه الله از صادق علیه السلم نقل کرده که فرمود اهل علم ما ایم و ارباب جهل دشمنان ما و اولوالالباب
شیعیان ما چه بدل و وصف ما علم فایده ندهد و عمل مثمر نبخشد و ظاهر است که اکر قاعده
افضلیت ملحوظ نباشد و بحسب خواهش نفس امامت عمر صحیح باشد خلفای بنی امیه و بنی عباس جمیعا
خلیفهای خدا باشند و اتصاف بخشت که اکر اول و ثانی لایق نه بر خلافت و جانشین رسول
و سزاوار تکیه زدن بر مسند نبوت باشند معاویه و یزید و هشام و ولید تا سلطان روم حالا
او نیز که هیچ کدام در هیچ صفتی و نعتی پای یکی از ایشان نداشته اند و نیز باید امام و خلیفه
و پیشوا توانند بود و از حضرت امام همام موسی بن جعفر علیه السلم روایت کرده در تفسیر آیه و من اضل
ممن اتبع هویه بغیر هدی من الله فرموده که مراد آنست که رای خود بپرستد از آنکه محض خواهش خود
بغیر موده خدا و رسول خدا کسی را ببیعت با ایشان بر کنند خلیفه خدا و جانشین رسول خدا دانند و از این
روست انکه اکر خلافت رسول را افضلیت در کار نباشد و جمعی که جمعی یکی را پیش کنند و بر او
بیعت نمایند امامت حق باید باید که چون عبد الله بن عمر و سعد بن وقاص و حسان بن ثابت و عبد الرحمن
ابن عوف و عمرو بن عاص و پدرانش و امثال ایشان با معاویه بیعت کرده بودند اطاعت او واجب
باشد و خلاف او جهنم و چون جمعی نیز با امیر المومنین علیه السلم بیعت کرده بودند و آن بیعت
معروف باشد و اطاعت هر دو بیکبار بر مردم واجب شود با آنکه عثمان هم واجب الاطاعه بود باشد
و هم واجب القتل و اولا چون بر بیعت او اتفاق نمودند اطاعتش لازم باشد و ثانیا چون جمعی بر قتلش

بقتلش اتفاق نمودند قتلش واجب نماید و اتفاقین هر دو صحیح باشد و دیکر آنکه هر کاه افضلیت در کار
نباشد و تعیین خدا و رسول را دخلی نبود و این امر از جانب الله مخصوص بشخصی نباشد چون جمیع امت
در این کار شریک هم دیکر باشند باید که در یک زمان زید با عمرو احمد با محمود و مخلص با مشتاق بیعت نمایند
و در یک عهد بلکه در یک شهر بلکه در یک قبیله جمعی کثیر همه امام باشند و هر یک را ماموم و مبتوعی
چند بهم رسد و این باعث تخلیص همت تمنا زعت شود و فتنه و فسادهای عظیم روی نماید
و غرض از وجود امام که رفع فتنه و فساد بود بر نقیض تبدیل یابد و چون عصمت و افضلیت را
منظور نداشتند پای خواهش نفسانی در میان آمد و بیشتر مردمان از راه متابعت رسول صلی الله
و سلم بیکسو رفته براه عناد افتادند و در احکام و قواعد احکام شرع محمدی برای و عقول
ناقصه خود اعتماد نمودند کار بجای رسید که بعضی مجتمی شده خدا را جسمی قرار دادند که آن
نابینا محجوب است و تا پایین کوفته مصمت و موی مجعد و کفش در روزی در چشم بهر سانیده
و علاوه آنکه بد بد انش و گفتند که گریه بسیاری که در طوفان نوح کرده بود باعث آن کوفت شده
و دیکر گفته اند که در شبهای جمعه بر خر مصری سوار بصورت پسر امرد خوش روی از آفتاب طلعت
نزول مینماید و بعضی را عقیده آنست که از ازل تا ابد هر چه شده و میشود همه فعل خدا است
و مطلقا فاید بر هیچ عمل مرتب نیست و کفر کفار و فسق و فساد و عناد ابو جهل و حکومت
یزید همه برضای خدای تعالی است و در قیامت اکر همه پیغامبران را بدوزخ برند و جمیع آتش
پرستان را به بهشت میشاید و هیچ نکرد بلکه نیکوست و جماعت حلول باتحاد و وحدت وجود را
با این رد و اعتقاد بعضی جبر و تجسیم جمع کرده اند و طایفه بفتوای ابوحنیفه متحد مینمایند و میکویند
اکر شخصی نعوذ بالله زنا کند و دختری از آن عمل بهم رسد آن شخص را جایز است که آن دختر را
بعقد خود در آورد و اکر مرد مغربی دختر مرد مشرقی را بخواهد و پنجاه سال در مغرب در حبس

وچون خلاص شدم در شرفی نماز زنی در آید و از آن زن اولاد و اولاد بهم رسیده باشد اینها
همه در نسب ملحق بآن شخص میشوند و از و میراث میبرند و اگر شخصی سفری کند و دو کس گواهی دهند
که آنکس فوت شد و زن او شوهر کند و از آن شوهر فرزندان بهم رسد بعد از آن شوهر اول بیاید
آن فرزندان هم از آن شوهر اولی باشند و از و میراث میبرد و اگر شخصی کرباس یا جامه بدزدد و در رنگ کند
یا گندم کسی را دزدیده آرد نماید صاحب جامه و کرباس و گندم را نمیرسد که مال خود را او طلب
کند و بر نبیذ وضو میتوان کرد و پوست سگ در نماز میتوان پوشید و معنی تکبیر احرام را بجای
آن گفتن جایز است و معنی یک آیه در عوض حمد و سوره خواندن جایز است و در رکوع و سجود
طمانینه شرط نیست لهذا چون یکی از سلاطین سابق شخصی را امر کرد دو رکعت نماز بطریق ابو حنیفه
ادا کند نبیذ طلبیده وضو ساخت و پوست سگ را ستر عورت کرده گفت خدا بزرگ است
دو برگ سبز دو برگ سبز گفته خم شد بی آنکه قد راست کند بسجده رفت و دو بار سر را حرکت
داد و در رکعت دوم را هم بهمین عنوان بجا آورد و در عوض سلام مهره بطاس انداخته گفت
نماز ادا نمودم و چون حنفیان حاضر بودند برو انکار کردند و کتابی از نظر ابو حنیفه طلبیده
یک یک از این مسایل را بایشان نموده همه را ساکت و حاکم مذکور از آن مذهب دیگر اختیار
نمود و این حکایت از آن مشهورتر است که کسی را قدرت و مجال انکار باشد بفتوای شافعی
شطرنج را حلال میدانند که گفته است از جهت ترتیب دماغ نافع است و باختین جایز است
و یکی مذهب مالکی را خوش کرده است میگوید که وما یدب علی الارض حلال یعنی هر چه بر روی
زمین راه میرود خوردنش حلال است و ایضا مالک از این معنی فتوی داده و وطی غلام را
حلال دانسته و شافعیه هم نسبت بوی نموده و جمعی از علمای سابق که یکی از ایشان یافعیست
در کتاب خود از پسر عبد الحکم که شاگرد شافعیست نقل کرده اند که او گفت از استاد خود شنیدم

شنیدم که گفت لم یصح عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی تحریمه ولا تحلیله شیئا والقیاس انه حلال
یعنی از پیغمبر چیزی بما نرسیده که گفته باشد که حرام است یا حلال اما قیاس دلالت میکند که
حلال باشد و بفتوای شافعی اگر کسی دست خود را بفرج خود بمالد وضوش باطل میشود اما فرج
خوک و سگ را اگر مس کند وضوش باطل نمیشود و بفتوای ابو حنیفه اگر جنبی به نیت وضو دست
در چاهی پر از آب کند تمام آن آب نجس میشود اما اگر نه بقصد وضو دست در آن کند بر طهارت
خود باقی میماند و بعضی آنکه گفته مشتی نموده از خرواریست تا شنونده را ملال نگیرد از هر خرافات
بسیار که میگویند و در کتابها نوشته اند و دین خود را ساخته اند بهمین قدر اختصار شد و اگر نه
مدتها مسئلها از ایشان میتوان نوشت که هر مسئله از دیگری رنگین تر و بهتر باشد لیکن چون
از مطلب باز میمانیم عنان خامه را میگردانیم **فصل ثالث در طریق تعیین امام علیه السلام** چون معلوم شد
که ما را از امام خالی نمیتواند بود و ثابت شد که امام میباید که بصفت عصمت و افضلیت موصوف
باشد چون او نایب رسول و فرستاده خداست ولیکن بواسطه نبی پس باید که نص واقع شده باشد
بر امامت او از جانب حق تعالی و خدا و رسول تعیین او نموده باشند دلیلی که دلالت بر امامت او کند
بر امت و رعیت ظاهر و هویدا ساخته باشد مثل قرآن و حدیث یا معصومی از آن خبر داده باشد یا
باظهار معجزه امامتش ثابت شود ما هم چنانچه معجزه دلالت بر پیغمبری میکرد دلالت بر امامت او کند
چه معجزه فعل خداست و هرگاه بر دست او ظاهر شود معلوم میشود که امامت او از خدای است
و چون عصمت از امور خفیه است که غیر از علام الغیوب کسی نمیداند که عصمت او ثابت
شده باشد او را حق تعالی اعلام کرده باشد هر امامی که از جانب الله منصوص و منصوب نباشد
آن نفس بر عدم عصمت او خواهد بود زیرا که خدا و رسول نصب نمیکنند الا معصوم را پس
لازم است که حق تعالی کسی را سزاوار خلافت و لایق جانشینی پیغمبر داند او را معین ساخته جمیع

رونق اسلام را بمتابعت قول و فعل او مأمور کرد تا آنکه زمان از وجود نایب و خلیفه چنین حاکم
نماند و احکام اسلام و آیات را موافق اراده الهی و شریعت رسالت پناهی جاری سازند هر کس
بسر خود نتواند که در امور دینیه هرچه خواهد کند یا گوید و این دلیل خواجه علیه الرحمه است که
فرموده والعصمة تقتضی النص و سیرته علیه صلی الله علیه وآله یعنی عصمت از امور خفیه است و عندالله
از الاعمال السر والخفیات پس واجب است که امام منصوص من عندالله باشد و همچنین سیرت و سلوک
پیغمبر صلعم مقتضی آنست که از وی نص بامام واقع شود چه او در مهربانی از پدران بفرزندان مشفق‌تر
و مهربان‌تر بود بر امت چه هرگاه آنحضرت در چیزهای سهل و کارهای زبون و امور جزئیه
مثل ابجد تعلم و قضاء حاجت و استنجاء نشستن و برخاستن و خوردن و خوابیدن را در
تفصیل چنانچه نداشته هر یک را بیان شافی کرده باشد و نیکی و بدی و حسن و قبح هر یک را با حسن
وجوه بامت خود بیان نموده باشد چگونه امری که از جمیع امور بهتر و کاری که از همه کارها
مهم‌تر باشد او را مهمل و معطل بگذارد و بهیچ چیز متوجه آن نشود که بعد از وی متولی امور مردم
که خواهد بود و مآل کار ایشان بکجا خواهد انجامید با آنکه از عقل کسی و سنائی و هیچ هیچ
کسی دو روز جائی که میرود وصیت نکند هرچند از بعض اینها بری و بر بهائم نمانده باشد پس چگونه
عاقل روا دارد که پیغمبر بآن مهربانی از دنیا رحلت نماید و وصیت بکسی نکند و نظم و نسق کار
امت را بنا هیچ حواله ننماید و حق بگوی آنکه هرگاه حق تعالی میفرماید که الیوم اکملت لکم دینکم واتممت
علیکم نعمتی یعنی امروز که روز غدیر باشد اکمال کردم از برای شما دین شما را و تمام ساختم بر شما
نعمت خود را و هرگاه بنزد قوم شریعت نبوی بی امر امامت ناتمام است تا بجائی که صحابه که در روز
اصحاب این امر را از جمیع امور بهتر میدانستند پیغمبر را غسل و تکفین نکرده بر سقیفه بنی ساعده
رفتند که اول آن مهم را صورت دهند پس چگونه میتواند بود که حق تعالی آنکه تعیین امام کند

کند و پیغمبر خود ظاهر نسازد و گوید که اکملت لکم دینکم و ایضا هرگاه باعتقاد ایشان هر یک از مردم
و هر فردی از افراد جایز الخطا باشد و در زمانی معصومی موجود نباشد محتمل است که آنکسی را
پیشوا کرده باشند خصوص ریاست مردمان و بدذات جهانیان باشد و چون عقل تجویز کند
که حق تعالی بامامت چنین کسی راضی شده جمیع مجتهدین و علما را تابع او کرده باشد و اگر در واقع
خدای تعالی بامامت چنین کسی راضی شده باشد راضی نباشد آنکس چون مستحق امامت کرده
و هرگاه پای عصمت در میان نباشد در بعضی از همه مردم ممکن که حاصل باشد پس خطاهای عیب
جمی نسلی بوده و ازین جهت کسی را امام گفتن از عقل و نقل دور است و در حدیث آمده که شخصی
از حضرت امام همام یعنی امام حسن عسکری علیه السلم پرسید که اگر است پیغمبر بجهت نظم و نسق
کار خود یکی از امت را پیشوا نماید و تابع او شوند چه قصور دارد آنحضرت بفرزند دلبند خود
حضرت امام مهدی علیه السلم که در آن وقت طفل بود و آنجا حاضر بود اشاره نمود که جواب گوید
صاحب الامر علیه السلم از آن شخص پرسید که انتخاب امت بر چیدن خدا بالاتر است که اهل فضل
و صلاح باشد یا غیر آن سائل گفت لابد باید که از اهل فضل و صلاح باشد باز پرسید که آیا
ممکن است که بگمان آنکه آن شخص از اهل فضل و صلاحست او را نصب کرده باشند و در واقع از اهل
فساد باشد در جواب گفت که ممکن است حضرت صاحب الامر فرمودند که اینکه امت را جایز نیست که اختیار
نمایند و مانع همین است که میخواستیم که امت بگمان آنکه مصلح است مفسد را اختیار کنند
چرا که اینها اهل اختیارند باعتقاد شما هم نسبت خطا بایشان جایز است و این محل اختیاری را اهل
خطا دور نیست پس انتخاب سازی شده اعتقادی که داشت زیاده شد و اما اهل سنت و جماعت را
اعتقاد آنست که امامت ثابت میشود بنص رسول یا بنص امام سابق بر امام لاحق یا به بیعت
و اتفاق مردمانی که عالم و دانا باشند چون سابق بر این گفته میشود و این خبر خلاف نصی واقع

نشده بود مردمان اتفاق و بیعت او کردند چه عمر خطاب با جمعی که علی اختلاف الروایات چهار
کس بودند یا پنج در سقیفه بنی ساعده با او بیعت کردند و صحابه رسول با وجود دیانت و سعی
که در دین داشتند اکتفا بان عقد نمودند و همگی قبول کردند پس بمجرد آن اتفاق واجب الاتباعش
داشتند و ثانیا چون عبد الرحمن بن عوف عثمان بن عفان بیعت کرد مردمان بیعت نمودند
و کسی منکر نشد پس مدار امامت بر اتفاق و بیعت باشد و اگر کسی تاملی کند میداند که ثبوت
امامت بمجرد بیعت شخصی یا جمعی شخصی معین ندارد چه در علم اصول مقرر شده که قول و فعل
مجتهد با عدالت و همچنین قول خلفا و همچنین اهل مدینه در مسئله فرعی که نص در آن کافی
نمیباشد حجت نیست پس چگونه قول و فعل عمر خطاب با سه کس دیگر یا قول عبد الرحمن بن عوف
در امری چنین که ثانی نبوت است بر جمیع خلایق در دین و دنیا حجت باشد دیگر آنکه راجح یکی
چون ظاهر شد که امام واجب الاطاعه است تا این دعوی نکند و بر عموم ظاهر شده چون
دانست که ابی بکر امام و وصی رسول است تا بر و بیعت کند و هم چنین بر آن سه کس و حاصل
کلام آنکه ایشان خود معترف‌اند چنانکه در بعضی رسائل ذکر نموده‌ایم که بغیر از اتفاق و اجماع دلیل
بر مدعا ندارند و قطع نظر از آنکه بمذهب شیعه در اجماع وجود معصوم شرط است
بی آنکه معصومی باشد حجت نیست اجماع بمذهب ایشان چنانچه در کتب اصول ایشان مثل
منهاج بیضاوی و مختصر ابن حاجب و شروح آن مبین شده عبارتست از اتفاق جمیع اهل
حل و عقد یعنی مجتهدین و علمای اسلام بر امری از امور در وقت معین و هم ایشان
در همین مسئله بحث بسیار کرده‌اند و در اثبات آن معنی معترف شده‌اند چه میگویند اولا
اجماع ممکن الوقوع است یا نه و بر فرضی که علم بآن بهم رسد آیا اثبات آن بنقل می‌توان کرد
یا نه و بعد از اینها آیا از حجت و دلیل بر چیزی میتوان ساخت یا نه و بر تقدیری که حجت آن

آن توان ساخت هرگاه بتواتر رسد حجت است یا نه و بعد از اینها همه باز خلاف که آیا لازم است که
تا مدت بر طرف شدن این جمعی که اجماع نموده‌اند هیچکس خلاف ایشان نکند و باید که از اینها هیچ
کس غایب نباشد و آیا اجماع تنها حجت است یا سندی دیگر میخواهد که باید آن حجت باشد یا نه و آیا آن سند
باید که قیاس باشد یا نه و ثابت کردن قیاس و اینکه حجت است یا نه هم اشکال تمام دارد و علمای
اهل بیت آن را حجت نمیدانند و ایشان هم که حجت میدانند در شروط و اقسامش خلاف بسیار دارند
و سندی که در این اجماع از برای حجت بودن آن ذکر کرده‌اند قیاسی است که حضرت رسالت پناه
صلی الله در بیماری رخصت داده که ابی بکر امام مردم شده نماز با او بکنند و میگویند هرگاه در امری
دینی با او راضی شده باشد در امر دنیوی که خلافت است راضی خواهد بود و امر خلافت را قیاس
بامامت نماز کرده‌اند و این را سند اجماعی دانسته و شیعه این امر را منکرند و حکم بنماز و البته
بعائشه میدهند و میگویند حضرت رسول امر بنماز نکرده بود بجهت ضعفی که داشت و چون بلال خبر
داد که وقت شده عایشه بلال را گفت که بابی بکر بگو که امامت مردم کند و بلال بگمان آنکه حکم رسول است
او را گفته بنماز مشغول شدند و چون صدای بانگ نماز برآمد و حضرت اطلاع بر امامت یعنی نماز
ابی بکر بهم رسانید با کمال ضعف دستی بر دوش عباس و دستی بر دوش یعنی علی علیه السلام
نهاده بیرون آمد و ابو بکر را دور کرده خود امامت مردم نمود تا باعث فتنه و فساد نشود و بر تقدیری
که واقعی باشد در جای قیاس میتوان کرد که در اصل علتی باشد و فرع با اصل مساوی باشد و از اینجا
علت ظاهر نیست بلکه فرق ظاهر است چه اگر بمذهب ایشان نماز در پی هر فاجری و فاسقی جایز است
و در آن نه علمی در کار است و نه صلاحی و نه شجاعتی و نه تدبیری بخلاف خلافت که چنانچه خود
تعریف آن کرده‌اند حکومت عامه است در امور دینی و دنیوی با شرایط بسیار که یکی از آنها در ابی بکر
موجود نبود پس چگونه قیاس این بآن توان کرد و بر تقدیری که قیاس صحیح یافت شود حجت آن در وقوع

در فروع می باشد و مسئله امامت از اصول است اگرچه تحقق اجماع و علم بان در آن وقت در نهایت
اشکال بلکه محال باشد و بعد از آن هنوز اوائل اسلام بود و اهل حل و عقد همه
در مکه و مدینه و حوالی آن و بلده طیبه زادهما الله تعظیماً جمع بودند اما اجماع ماده تحقق نیافت چه در
اول همان سه و چهار کس بیعت نمودند و بعد از آن مردم را تهدید و تخویف بر بیعت در می آوردند
پس آنچه گفته باید اتفاق همه در یک امر و یک وقت باشد صورت نیافت و قطع نظر از آنکه از اهل بیت
رسول صلعم از این معنی خبر دار نداشتند چرا که حضرت امیر و فاطمه و حسنین علیهم السلم سایر بنی هاشم
و جمعی کثیر از صحابه کبار چون ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و جمعی دیگر داخل نبودند و سعد بن
معاذ که رئیس قبیله خزرج بود خود تا زنده بود بیعت نکرد و اهل خلاف میگویند که بیعت حضرت
امیر در ثانی الحال شده و گویند که چون فاطمه علیها السلم و بنی هاشم هنوز بیعت نکرده بودند چنانچه
اعثم کوفی که او هم از مخالفین است در تاریخ خود نوشته که ابی بکر مجلسی ساخت و امیر علیه السلم را
بان مجلس طلبید چون ان وجه طلب رسید عمر خطاب گفت بجهة بیعت کردن امیر چون و اکثر ایشان
در روز سقیفه بان متمسک شده بودند که الائمة من قریش و قرابت رسول را بر انصار حجت کرده
و اراده دلیل استحقاق خود دانسته بر ایشان حجت ساخته نمود که من بهمان دلیل حجت میکنم عمر گفت
تا او نیز مثل دیگران موافقت ننماید و بیعت نکند ترا رها نکنم و ابو عبیده جراح گفت در اتفاق
تو این امر را هیچ کس تامل ندارد و لیکن بموافق مصلحت وقت عمل نمای حضرت فرمود بنگاه دارید ای گروه
راستی جو بودند و عطا بر اگر حضرت عزت جل شانه بخاندان نبوت فرموده بجای دیگر نقل این دولت
ملاوید و شما همه میدانید که قرآن در خانه ما نازل شده و معدن علم و فقه و دین و فرض و سنت
ماییم و مصالح دنیا و آخرت بهتر کار ما بهتر میدانیم و ما از شما باین امر سزاوارتریم و ما را باید که
بیعت نشاید کرد و شما بر بیعت نمودن بما اولی باشید و بشیر بن سعد گفت یا ابا الحسن اگر این حرف قبل

قبل از این اظهار میکردی کسی خلاف تو نمیکرد اما چون در خانه خود نشستی و در جمع قوم حاضر
نشدی مردم را گمان شد که تو را در این امر کناره میکنی حضرت فرمود که چون میشد و مرا پیغمبر ص
کفن و دفن نموده از این امر خلافت بروم و در دفع خلافت کوشم و اعثم کوفی بعد از نقل این حکایت
نوشته که آنحضرت در آن مجلس بیعت ننموده باز گشت و بعضی میگویند که بعد از وفات فاطمه بود و ماه
هم بیعت کرد و از عایشه روایت میکنند که بعد از شش ماه بیعت نمود و در کتب فریقین مسطور است
و در السنه و افواه مذکور که چون حضرت امیر علیه السلم دید که این امت طریق ظلم مسلوک نموده
استعدادش پیغمبر خود نگریستند و نقض عهد و نذر غدیر نمودند و یک سال الرب سنین در داده اند و دو دهانی
ضلالت را بر روی خود گشودند بموجب که ان الله مع الصابرین ترک صحبت اصحاب نموده مبرم ترتیب
قرآن مشغول گردید و در کنج خانه خویش سالک شد شب و روز بعبادت الهی و تلاوت سنن و آداب
حضرت رسالت پناهی اشتغال داشت و معاندان مکر کسی بطلب آنحضرت میفرستادند و در هر نوبت
رسولان جواب ها شنیده بر میگشتند تا آنکه آتش نفاق یاران شیطان شعله کشیده بعد از تمهید سابق
مشاورت با یکدیگر قرار بان دادند که عمر خطاب علیه اللعنه و عبد الرحمن بن عوف و قنفذ که یکی از غلامان
ابوبکر بود با جمعی دیگر از مناظران با شمشیرهای حمایل کرده و غلامی هیمه بدوش و آتش بدست بطلب
آنحضرت روند و اگر در آمدن تعللی فرمایند آتش در آن خانه زنند و آنخانه را با هر که در آن خانه باشد بسوزانند
و چون بدر خانه رسیدند آوازها بلند کردند و هر یک بنوعی آنحضرت را می طلبیدند و از آنجمله عبارت عمر
خطاب این بود که افتحوا الباب و الا احرقناه علیکم یعنی در را باز کنید و الا با آتش زده خانه را بر شما می
سوزانیم و در اکثر روایات خود اینست که چون در را دیر میگشودند از جانبان آتش طلب و خته
در خانه را بسوختند و مؤید اینست آنکه ابن قتیبه نقل کرده است که ابوبکر در مرض موت میگفت لیتنی
کنت ترکت بیت فاطمة یعنی کاش از تعرض در خانه فاطمه را نمیسوزانیدم چنانچه تفصیل در بیان احوال

او خواهد آمد ان شاء الله تعالی فاطمه زهرا علیها السلام که هنوز مقنعهٔ ماتم پدر بر سر و جامهٔ تعزیت در بر
داشت و با چشمی خونبار و خاطری افگار بود و بلوازم مصیبت قیام می نمود و چون بی حیائی
آن جمع را دید فریاد بر آورد که یا ابتاه یا رسول الله واغوثاه وامصیبتاه و با آنکه ناله که بر آن معصومه
مظلومه ملائکهٔ آسمانها را در سوز و گداز داشت در دل آن سنگدلان اثر نکرد مفاید بر جزع آن
سیدة النساء مرتب نشد و عمر چون دانست که فاطمه علیها السلام مانع در باز کردن نشست او را بنوعی
در میان دو در فشرد که آن معصومه آهی کرد که غلغله در حملهٔ عرش انداخت که کشید و غشی و بر اثر آن کشتن
اسقاط حمل شد و آتش زدند در را باین عمل منافاتی نیست و در بعضی روایات است که در میخ خانه
شده بود که عمر لگد بر آن در زد میخ از آن شکست و آن در بر شکم حضرت فاطمه خورد و آن حضرت افتاده
غشی کرد و جنین محسن ساقط شد و چون عمر داخل بیت شد عداوت اهل بیت چنان در دلش طغیان نموده
بود که آن عمل را سهل دانسته باشاره او قنفذ ملعون هم که نسبت او عمل میکرد تازیانه بر دوش
سیدهٔ کونین و معصومهٔ خافقین زد که کتف مبارکش تا مدتی ورم کرده تا وقت وفات که کتفش
مجروح بود و چون خالد ولید پلید جرأت و تجاسر پیر پیش قدم خویش را دید بجهت رضای جوی پیر
گمراه خود شمشیر را علاقه کرده در دست داشت [illegible] سراپردهٔ عصمت و طهارت نمود چنانچه
بعضی ارتفاع محسن را سبب فعل خالد دانسته اند و جمع تعدد بجا کاری خالد و قنفذ هم نتیجهٔ تمکین دادی
عمر است و اینچه در همین روز پیاده کردن [illegible] از آن ظالم بیحیا [illegible] کوشش سید انبیا وقوع یافت بسبب
آن کرد بعد که دیگران در ستم کردن بر اولاد حضرت مصطفی دلیر شدند تا کار بجائی کشید که پاره فرزند
دلبند آن سیدة النساء و قرة العین حضرت سید انبیا در صحرای کربلا از کوفیان بیوفا و سپاه بیحیا
و سپاه [illegible] چون حضرت امیر المؤمنین دید که [illegible] سر حد صبر گذشت بی اختیار از خانه بیرون
آمد [illegible] حبشی از آن جان صبری کرد و علم [illegible] کشته شدند تو [illegible] دیگر گذشته

گذشته در رسید ان شاء الله [illegible] بطریق دیگر مفصل شده و اگر نه تو و امثال تو بسبب قسم جرأتها [illegible]
در بین اثنا خالد بن ولید پلید شمشیر کشیده قصد آنحضرت نموده و بنی هاشم جمع آمده بعزم اهانت عمر و
خالد دستها بالا بردند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مانع ایشان شد بموجب صبری که خدا و رسول
او را فرموده بودند [illegible] احباب و اقربا یعنی بنی هاشم را تسلی داده و تسکین فرموده از حرب منع نمود
و با قوم بمسجد رسول الله تشریف برده از طرفین گفتگوها بسیار واقع شد و در آخر ابوبکر گفت بسلامت
بخانه خود مراجعت نمای که کسی را با تو حرفی نیست و چون خبر آوردند که فاطمه علیها السلام بر زمین
افتاده بود ابوبکر و عمر از جهت استرضای خاطر او [illegible] بمنزل آن معدن عصمت که [illegible] و اولا
رخصت سلام نیافتند ثانیا حضرت امیر را شفیع ساختند بعد از نشستن و تمهید معذرت فاطمه
علیها السلام اندرون حجره پا از عقب پرده ایشان را قسم داد که از پیغمبر خدا نشنیده اید که فرمود فاطمه
بضعة منی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله گفتند بلی خدا شنیده ایم چون اعتراف
نمودند فاطمه علیها السلام دست مبارک بدعا برداشت که اللهم انهما قد آذیانی فانا اشکو الیک و الی رسولک
لا والله لا ارضی عنکما ابدا حتی القی رسول الله فاخبره بما صنعتما فیکون هو الحاکم فیکما معنی آنکه چون
ایشان را قسم داد که شنیده اید که پدرم گفت فاطمه پاره ایست از من آزار او آزار منست و آزار من آزار خدا
گفت الهی دو کس را بر [illegible] من شکوه ایشان را بتو میکنم و برسول تو بخدا که راضی نخواهم شد از شما
هرگز تا برسول خدا ملاقات کنم و او را خبر دهم بانچه بعد از وی با من کرده اید و حق تعالی حکم کننده باشد
بر ستم و ظالمی که بر من روا داشته اید که حاکم و صاحب اختیار اوست و اگر چه این نقل بظاهر بجائی نمی اید
لیکن چون از نقل حکایت بود نقل نموده شد و دیگر آنکه فاطمه ذوالقربی است و در قرآن حق تعالی امر
بمحبت او فرموده و پیغمبر خدا سفارش او بامت نموده و مکرر در باره او وصیت کرده و در آیت [illegible]
بجا آورده و محبت و اطاعت او را سبب نجات از عذاب گفته که گویم در جمیع امور مذکوره مخالفت [illegible]

ورسول نموده باشد یقین که لایق مرتبه و خلافت نخواهد بود اخطب خوارزمی از ابی سعید خدری
نقل کرده که از رسول ص شنیدم که گفت من ابغضنا اهل البیت بعثه الله یهودیا و لا ینفعه ایمانه
وان ادرک الدجال امن به وان مات بعثه الله من قبره حتی یؤمن به یعنی هر که اهل بیت را دشمن
دارد در روز قیامت او را در جمله یهودیان بعرصه گاه محشر در آرند و با ایشان حشر کنند و او را
از اسلام فایده نرسد و از اهل دوزخ شود و اگر در دنیا دجال را در یابد بوی ایمان آورد
و از لشکر او باشد و اگر پیش از دجال بمیرد در وقت ظهور دجال او را زنده کنند تا اطاعت دجال
کرده و طبیعت او سرشته بوده ظهور کند و در زمره مریدان او داخل گردد تا چون در عرصه
قیامت در آید از زمره کفار باشد نه در اعداد احرار و بعضی از اهل سنت را در باب اجماع ابی بکر
عقیده شنیده اینست میگویند تا سعد بن عباده زنده بود چون بیعت نکرد از قبیله او هم الا
کسی بیعت نکرد از قبیله او هم الا کی بیعت نکرد اما بعد از آنکه سعد را کشتند اجماع ابو بکر
درست شد اگر چه او هم زنده نبود پس بنابرین ابو بکر بعد از موت سعد خلیفه شده باشد
و بعضی از ظرفا این درد را بامامت نماز او تکیه است که خالی از رمزی نیست گفته اند که اگر مسلم
داریم که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را به پیشنمازی امر کرده بود اینکه اول او را معزول ساختند
و بعد از آن او را معزول کرد اینهم خود منصب امامت نماز شد نه غرض نکته خواهد بود که
بر عالمیان ظاهر شود که شخصی قابلیت امامت نمازی در وی نباشد اهلیت خلافت و پیشوای
همه بندگان در دین و دنیا بطریق اولی نخواهد داشت چنانکه در سوره برات واقع شده بود
که اول باو داد و بمکه برد و بعد از آن بهمین جهت از وی استرداد نمودند حاصل کلام چون
با عتقاد اهل خلاف هیچکس را از امت حق تعالی ذکرم بخلافت و وصایت اختصاص نداده
و پیغمبر او صلی الله علیه و آله موافق اراده الهی عمل نموده بتعیین خلیفه اشاره نفرموده

نفرموده و عقل را خود در این امور مطلقا دخل نیست و بزعم ایشان زمانه از وجود امام
معصوم خالی میتواند بود و وجود او را در نظم و نسق عالم مدخل نیست و اجماع و اتفاق
امت درین کار کافی نیست شرط آنکه اجماعی اسنادی باشد که منتج آن شود و اتفاق اهل
مدینه چون بعضی از ایشان اند حجت نیست و اهلیت حجت ندارد و لازم می آید که خلیفه نمودن
اصحاب ابو بکر را و قبول کردن او این مهم را بغیر از خواهش نفسانی و فریب شیطانی و محبت
جاه و دنیا چیز دیگری نباشد و آیا اگر کسی بپرسد که با عتقاد شما خود وجود و عدم امام مساوی که
و از جانب الله هم نقل نبوده که خلاف آن جایز نباشد و رسول نیز بکفایت و نیز بنوشتن اشارت
نفرموده بود که باعث مخالفت ان موجب مؤاخذه باشد و عقل خود درین معامله بیکار بود و
دشمنی بر مدینه مشرف شده بود که باعث از دست رفتن حرم ما ملک یا مالی باشد و نیز
نقل افاده آن نموده بر تفصیل و تکفین سید کاینات که واجب عینی بود و بر همه کس واجب
نه کفایی که بار تکاب بعضی از دیگری ساقط گردد و مقدم داشته که شما از نجات تنجّع شده
شما را از بادیه کفر و بکنت و ضلالت بشهرستان اسلام و دولت هدایت رسانیده باشد
و او را بنهایت انکار اشته نحوی که گویی آشنایی مطلقا در میانه نبوده است و ملاحظه رسوم
تعزیت و آداب مصیبت کرده جاهلیت و اسلام در همه مذهب و ملت نیز در همه کس از اکابر
و اصاغر خواه عرب و خواه عجم و خواه سفید و خواه سیاه از امور معتبره بوده و هست و تا
روز آخر خواهد بود خود نا نموده انکاشته او را بر بستر هلاکت و اولاد او و اهل بیت او را
گرفتار مصیبت گذاشته در سقیفه اجماع نموده بعد از گفتگو و ترا ابو بکر را خلیفة الرسول
نام نهید چه جواب توان داد بغیر از پیروی هوای نفس و اشتیاق حکومت و انتظار ریاست
بلکه محض عداوت با اهل بیت رسالت چه راه بدر شدن توان پیدا کرد و این دلیل صحت

آن حکایتست که از اکابر علمای اهل بیت نقل شده که چون واقعهٔ غدیر وقوع یافت چهل نفر
از صحابه مجلس آراسته خلوتی خواستند با یکدیگر بیعت نموده عهود و شروط مؤکد و مستحکم نمودند
که چون معامله بانجام رسید منتظر باید بود و آماده این کار باید شد که چون طایر روح اقدس نبوی
از قفس تنگنای بوطن اصلی میل عروج نموده پرواز نماید ما اینها یکدیگر اصلی و طریق طلبی خود
مراجعت نموده و این حکایت را انتشار ندهیم و اشتراک اعتبار نمائیم و ارادهای خود را تمیز داده بنای بیعت
باهم یکی بیشتر و سردار نموده مسند حکومت را بوجود او زیب و زینت داده و در امور بوی
رجوع می‌نموده باشیم و باین مضمون عهدنامه نوشتند و عبدالرحمن بن عوف که نفاق باطنش بیشتر
از دیگران بود سپردند در روز سقیفه بان عمل نمودند و از مطالعهٔ نهج البلاغه که مشتمل
کلام آنحضرت و شروح آن از تتبع کتب احادیث موافق و مخالف بوضوح می‌پیوندد که ظلم
اصحاب و مخالفت ایشان با خدا و رسول در این باب و نا خشنودی حضرت امیر در تقدم ایشان
نزد هر بصیر ایست که محتاج بدلیل بودن او علیه السلام در وقتی از اوقات از ایشان تولی کرده و نخم
فاضل حسین میبدی یزدی شافعی در شرح دیوان از صحیح مسلم نقل کرده که چون امر خلافت بابی بکر
قرار گرفت روزی حضرت امیر بمجلس او در آمد بعد از حمد و ثنای الهی و نعت حضرت رسالت پناهی
محمد صلی الله علیه و آله گفت که ما یمنع الا انا بعد انکار فضلك و لكنا کنا نری ان لنا فیها حقا
فاستبددت علینا یعنی منع نکرد ما را به بیعت نکردن بتو بجز انکه ما منکر فضل تو بودیم و لیکن ما
چنان میدانستیم که ما را درین خلافت حقی هست و دیگران برای خود عمل نموده ما را دخلی نداده اند
و بعد از ان قرابت و خویشی با رسول صلی الله علیه و آله و فضایل و احوال خود را ذکر نموده بطریقی که باعث
رقت حاضران گردید چون مرحبت در انکه علاقه ابوبکر راضی نبوده و خلافت را امام الهی حق
خود دانسته و انحطاط خود را بیان فرموده بهیچ عذر عقلا و نه شرعا درست نمی آید که در وقت راضی

راضی نبوده باشد و در وقت دیگر راضی شده باشد و در وقت خود را مستحق آن دانسته طلب میکرده
باشد و در وقت دیگر را مستحق آن یافته ترك طلب خود کرده باشد چه استحقاق فی نفسه و عطای الهی امری
ثابت که در حالی خالی از ان نتوان بود با مخالفت امر خدای تعالی توان نمود پس اگر مدتی با بکر حرفی
گوید باشتهای طبع و هوای نفس خواهد بود و چگونه روا باید بود که او را چنانچه از اعثم کوفی نقل
شده فوم را از مواخذه ربانی آگاه سازد و گوید خطای که در حق خاندان نبوت کرده بجای دیگر
نقل میکنند و آخر با اختیار خود بیعت نماید و استحقاق خلافت که اولا بجهت خود اثبات فرموده بدیگری
حواله نماید ایضا ابن قتیبه که یکی از اکابر اهل سنت است در باب امامت ابی بکر رسالة شتر
و فصول لا فی در باب امامت ابوبکر و ابا نمودن علی علیه السلام ذکر کرده و در فصلی انحضرت بمجلس ابوبکر
و تکلیف بیعت با او نمودن و حجت بر ایشان تمام کردن از بیان خویشی خود و علم و فضل و سایر
صفات و اجرای حقی که از ایشان بر ایشان تمام کرده بود و بر ایشان نمودن و گفتن که از خدا
مترسید و بنوت را از خاندان رسول بخاندان دیگران نقل مکنید و حق را بصاحب حق واگذارید که
عالم بکتاب خدا و سنن رسول الله صلی الله علیه و آله و دانا بمسایل شریعت و قوانین ملت ما ایم
و ما بر رسول خدا اولاییم در موت و حیات و حق ما را غصب میکنید و ظلم و تعدی بر ما و بر خود
روا مدارید تا آخر انچه گذشته بود بیان شافی در این فصل آورده و نمیدانم که ابن قتیبه چنان
انچه درین فصل نوشته و بیان حدیثی که او و جمیع اهل سنت نقل نموده اند که رسول خدا صلی
فرموده که یاصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم بعضی هر کدام از اصحاب که اقتدا نمائید ای امت هدایت
می یابید چون جمع میکنند که اگر انچه در این فصل ذکر کرده است درست تامل کنند میدانند که انچه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بیان فرموده در این صادقست و راست میگوید و از ان کذب ابی بکر و ظلم
و تعدی او لازم می آید یا دو انچه گفته است کاذبست و ابوبکر صادقست و انچه کرده بحق

کرده حال آنکه ایشان امیر المؤمنین علیه السلام و ابنا امام میدانند و از این کلام لازم می آید که یکی از ایشان
کاذب باشد و کاذب مستحق منصب امامت نیست حاصل آنکه طایفه از معاندان جماعتی از جهلاء عرب را
با خود یار ساخته نام خلافت بر ابی بکر نهادند و اسم بی مسمی را طاعت نموده نوشتجات ناشی
از کذب و افترا باطراف فرستادند و این معنی را اجماع معتبر در شرع قرار دادند و امت محمدی را تا روز
قیامت در ضلالت افکندند و کسی را که در ضبط احوال خود و صلاح مهمی از مهمات دینی و حل مسئله
از مسایل شک یا سهوی که بر ایشان وارد شود عاجز بودند تا روز آخر در مشرق و مغرب عالم
بر جان و مال و عرض مسلمانان تسلط دادند و ایشان بین مطلق و بی دو و بال و عالم البیان در حدیث
مدت مدید شدند و شیطان از این کار بسیار خود بیکار ساختند و هر فتنه و فسادی که تا روز قیامت
روی نموده و روی نماید نتیجه آن اجماع و متفرع بر آن بوده و خواهد بود و سیعلم الذین ظلموا
ای منقلب ینقلبون و در باب اجماع و خلافت ایشان در این باب در رساله که هم بفارسی شرح
شده سخن گذشته و در این مقام تا خواننده را ملال نگیرد بهمین قدر اکتفا نمود فصل رابع در
امام علیه السلام امامیه و زیدیه و اسماعیلیه و جمیع فرق شیعه که هجده فرقه اند و بقول بعضی هفتاد
و سه فرقه اند امامیه بر آنند که بعد از رسول صلی الله علیه و آله بلا فاصله امام بحق امیر المؤمنین
علی بن ابو طالب است و اهل سنت را عقیده آنست که بعد از رسول ابو بکر بن ابی قحافه خلیفه است
و بعد از او عمر بن خطاب و پس از او عثمان و خلیفه چهارم علیست و امامیه را بحقیت اعتقاد خود
دلایل عقلی و نقلی بسیار است اما عقلی دلایلی است که دلالت بر امامت آنحضرت از روی عقل
دارد و بجهت در این مختصر بذکر می کنم و آن دوازده دلیل است دلیل اول آنکه امام واجب است
که معصوم باشد چنانچه گذشت و غیر آنحضرت از این چند کس باتفاق جمیع امت هیچکدام معصوم
نبودند پس آنحضرت امام باشد دلیل دوم آنکه امام باید که منصوص علیه باشد یعنی از جانب خدا

خدا و رسول بر امامت او باشد بطریقی که مذکور شد و بغیر امیر المؤمنین علیه السلام باتفاق نصی از
خدا و رسول بر امامت کسی واقع نشده بود پس باید که او امام باشد و این دو دلیل خواجه نصیر
اشاره نموده که گفته است و هما مختصان بامیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی عصمت
و نص هر دو مخصوص بعلی علیه السلام است و معصوم و منصوص علیه آنحضرتست و غیر او باتفاق
کسی از این چند تن معصوم نبود و نص باعتراف خصم در شان غیر او وارد نشده پس باید که او
ثابت شد که آنحضرت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امامست دلیل سیم آنکه امام
واجبست که افضل از رعیت باشد و هرچه رعیت بآن محتاج باشند داند و اگر نه او نیز محتاج بامام
دیگر خواهد بود و غیر علی علیه السلام کسی از این چند تن اینچنین نبود پس او امام باشد چه باتفاق
عقلاء امام بودن بعد از رسول کسی است که افضل از همه امت باشد حتی شیخ اشعری که مقتدای
ایشانست و ابو شکور سلمی هم که از علمای حنفیه است تصریح نموده الله که امام بحق واجب
که از همه امت افضل باشد و با جمله جماد و نبات و حیوان چه جای انسان همه میدانند که علی از همه
افضل از جمیع امت است بعد از پیغمبر صلی الله پس سزاوار بخلافت او باشد نه غیر او دلیل چهارم
آنکه امام باید که او را کفر و بت پرستی نباشد و هیچ رسولی نبوده که بعد از وی خلیفه وی کسی
باشد که ملحد و مشرک بوده چه جای آنکه مدتهای عمر در شرک گذرانیده باشد و بعد از چهل
سال ترک سجده بت کرده آنکه امام ایمان آورده باشد و چون هرگز از زمان آدم تا حال این چنین
چیزی واقع نشده پس بعد از رسول ما صلی الله علیه و آله که افضل رسل است و خاتم انبیا
چگونه شاید که واقع شود با وجود علی علیه السلام که طوایف امت باتفاق طریقه که طرفه العینی شرک
نبوده دلیل پنجم آنکه امامت ریاست عامه است و این ریاست را مستحق نمیتوان شد مگر
بصفت زهد و علم و عبادت و شجاعت و ایمان و سایر صفات حسنه و بعد از این انشاء الله تعالی

بتفضیل خواهد آمد که جامع این صفات بر وجه اکمل باشد نبود الا آنحضرت علیه السلم پس نایب و امام
او خواهد بود و نه غیر او دلیل ششم آنکه هیچ رسولی از دنیا نرفت مگر آنکه یکی از ذریت و اقربای
او خلیفه و قایم مقام او بوده چنانچه آدم را شیث که هبة الله لقب داشت و از شیث تا
ادریس علیهم السلم و از وی تا نوح نبی علیه السلم و نوح را پسر و سام و از وی او هر یک بعد دیگر تا
با ابراهیم و از ابراهیم تا اسماعیل و اسحق و از اسحق به یعقوب و از یعقوب به یوسف علیه السلم و موسی
هرون در حال حیات و یوشع بن نون بعد از وفات که از عشیرت بود و داود را سلیمان و عیسی
پسر خاله اش شمعون و زکریا را یحیی علیه السلم پس رسول ما را نیز خلیفه باید که از ذریت او باشد
و انبیا همچه کرده اند بگفته و فرموده خدای تعالی در قرآن خطاب برسول خود صلوة الله علیه
و آله نموده میفرماید که سنت من قد ارسلنا قبلک من رسلنا یعنی تو نیز بر سنت انبیا میرفته
باش و از سنت مراد شریعت نبوده که کوهند منسوخ شده باشد پس باید که مراد عدل و نبوت
و امامت باشد و جای دیگر میفرماید و اتبعوا ملة ابراهیم حنیفا یعنی تابع ملت ابراهیم باشید
و پیروی مذهب و دین او کنید و ابراهیم را بموجب ذریة بعضها من بعض خلیفه از ذریت او بوده
پس باید که رسول ما را نیز ۳ خلیفه از ذریت او باشد و اگر کسی اعتراض کند و گوید که عباس نیز
عم حضرت رسول بود و قرابت داشت پس از دلیل شما بر وی هم جاری میشود جوابش آنکه حق تعالی فرموده
والذین آمنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء و عباس اگرچه خویش بود و معنی آنست
که آنانکه ایمان آورده باشند و از جمله مهاجرین نباشند نیست ایشان را از ولایت شما نصیبی و بهره
و این دلیل از دلایل نقلی هم میتواند بود دلیل هفتم آنکه دین هفتاد و سه مذهب یافت شد
و چند مذهب علی الخلاف تعدد این که امت پیغمبر صلی الله علیه و آله بان متفرق و منقسم شده اند
و هیچ کس نیست که مداح و ثنا و گواهی بحق حضرت علیه السلم نباشند یا در امامت او شکی و شبهه

و شبهه داشته باشد و هیچ یک در خلافت او خلافی نکرده اند و اگر همه یک روز باشد بلی خلاف
که هست در این است که آیا بعد از فاصله امام است یا با فاصله پس در امامت او اتفاق و اجماع است
و در باب امامت دیگران خلاف بسیار است پس اقتدا بمتفق علیه کردن اولی است از آنکه اقتدا
بمختلف فیه نماید چنانچه مشهور است که شخصی از عارفی پرسید که چه فرق است میانه علی و ابابکر
گفت از اینجا قیاس حال هر دو میتوان کرد که در علی خلافت که آیا با خلافت الهی سزاوار بود یا نه شک است
با ابوبکر ... تا ابتدا لایق منصب امامت بود و در وی نزاع است که آیا ایمان درست برسول داشت یا هنوز در کفر
باقی بود در هر دو صورت عقلا اختلاف کرده اند اکنون تو میان هر دو تمیز کن دلیل هشتم
آنکه جمیع اهل ملل بلکه جمیع اهل عالم را اتفاق است در آنکه حضرت امیر را جمیع صفات کمال
از زهد و ورع و تقوی و سخاوت و شجاعت و علم و قرابت رسول و عدالت و عصمت
حاصل بود و همچنین اتفاقست در نامعصومی ابابکر و در آنکه چهل و شش سال مشرک بوده
پس بعد از آن اسلام آورده و در عدالتش خلافست جمهور دعوای عدالت و صلاحش میکنند
بعد از اسلام و طایفه از این منکرند و میگویند اگر صلاح و عدالت داشتی بنا حق صاحب
حق تقدم نکردی و فدک را از فاطمه باز نگرفتی و خالد را بر قتل مالک نگماشتی و
بعد از آنکه زنا بر وی ثابت شد در اجرای حد بر وی اغماض نکردی و صرف عمر اموال را بانکه
خلاف حق علی بود کردی و حق وی را بدیگری ندادی پس اقتدا نمودن بکسی که جزم و یقین
در عدالت و صلاحش باشد اولی است از اقتدا بکسی کردن که در عدالت و صلاحش خلاف
باشد و خصم چون اثبات عدالت او نتواند کرد و حال آنکه مذهبش تجویز نمودن معصیت بر انبیا
باشد و فرزند او بدین نماید که حق تعالی در وقت عرض ایمان از ابتدا باز نشاند و کفر بوی دهد
الله دلیل نهم آنکه باعتقاد خصم خلافت ابوبکر بدلیل نقلی و عقلی هیچ یک نبود بلکه باختیار

امت بود و هر کاه او خود بر سر منبر خود را معزول کرد که کفت اقیلونی فلست بخیر منکم کواهی
او را دو نتوان کرد چرا که خلیفه بود پس عزل او ثابت شد و علم بهم نرسید که ثانی الحال العزل
خلیفه کرده باشند و اکر او را خلیفه میکردند در ثانی الحال خلافتش درست نبود و غلط کرده
بودند و بر باطل بودند از انجهت که کفت فلست بخیر منکم و هم از کلام او خلاف علی علیه السلم
شد که کفت و علی فیکم یعنی علی که منتعبد این امر و صاحب حق است حاضر است او را اختیار کنند
دلیل دهم انکه بمذهب خصم رسول علیه السلم وصیت نکرده رحلت فرمود و ابوبکر وصیت بعمر کرد
و عمر خلافت او را بشوری انداخت و عثمان کشته شد و هیچ نکفت پس اکر ابوبکر حق کرده بحق
بود عمر و عثمان بر باطل بودند و اکر این هر دو بر حق بودند ابوبکر بر باطل بود پس چون امت را
با ایشان اقتدا باید کرد و اقتدا بهر یک از ایشان ضد اقتدا کردن بدیکری است و میان هر سه تخالف
ظاهر شد پس معلوم کشت که هر سه بر باطل بودند و علی علیه السلم بر حق دلیل یازدهم انکه هر کاه
امت محتاج بامام معصوم باشند و وجودش موجب صلاح عالمیان باشد و سبب فتنه و فساد
نباشد و حق تعالی را قدرت بر نصب امام معصوم بوده و مناسب حکمت بالفعل و رحمت شامله او
شامل باشد که امامی چنین نصب کند البته بر حق تعالی واجب خواهد بود و قادر بودن الله تعالی و احتیاج
خلق و عدم فساد خود ظاهر است اما وجوب بر حق جل و علا بجهت انکه بعد ثبوت قدرت
احتیاج خلق و تحقق رضا و حصول عدم مانع فعل واجب است و چون اجماع و اتفاق کرده اند که غیر او
معصوم نبود و تعیین شد نصب او و امامت او علیه السلم دلیل دوازدهم انکه چون خلافت
افتاد مهاجر را با انصار در باب خلافت مهاجر حجت آوردند بر انصار و بانکه رسول صلی الله علیه
و آله از اولاد قریش بود و باید که امام هم از قریش باشد و انصار را این قرابت نبود لیکن قرابتی
که ابابکر را بود عمر و عاص و خالد ولید و اکثر قریش دا بنی بود و هیچ یک بجهت بعد قرابت وا نقا

و انقا و عصمت و ارتفاع نص لایق این کار نبودند و اقدام باین امر نتوانستند نمود و ولایت
حقیقی و خویشی حقیقی مرتضی علیه السلم و حسنین علیهم السلم بودند و رسول خدا صلوات الله
علیه و آله فرموده که خدای تعالی اختیار کرد از ذریت ابراهیم اسماعیل را و از ذریت
اسماعیل قریش را و از ذریت قریش هاشم را پس شاید که بر کزیده موخر و داخل در عترت
باشد و مردود خدا متقدم و داعی و سزاوار امت باشد که اختیار کرده خالد ولید فاجر و عمر
عاص منافق و ابوسفیان ملعون را ترجیح دهند بر اختیار کرده حق تعالی و چون این ثابت
شد امامت و خلافت امیر المومنین ثابت شد اما دلایل نقلی پس بسیار است که در تحریر در نمی آید
و لیکن چند آیه از قرآن و چند حدیثی از ان حدیثها که موالف و مخالف همه نقل نموده اند و کمال
انکار ان نمیرسد و کمال شهرت دارد نقل کرده میشود اولا دلایل قرآنی چند آیه است آیه اولی
و بعضی از ان مذکور میشود که انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
و یوتون الزکوة وهم راکعون یعنی حاکم شما و اولی بتصرف در امور شما نیست مکر خدا و رسول او
و انکسانی که ایمان آورده اند و نماز را بجا می آورند و در اثنای نماز و حالت رکوع زکوة
میدهند باعتقاد جمیع مفسران ملت احمدی این آیت وافی هدایت در شان امیر المومنین
علیه السلم نازل شده که در اثنای رکوع انکشتری خود را بسایل داد چنانچه صاحب کشاف حنفی
و علامه نیشابوری شافعی و حافظ ابونعیم اصفهانی و ثعلبی و غیرهم از مفسران آورده اند
و در جمع بین الصحاح الستة و مسند احمد حنبل و مناقب ابن مغازلی و صحیح نسائی و دیکر کتابها
از کتب و باب حدیث ایشان مسطور است و بغیر ایشان که از علما اهل نقل نموده اند و در کتابهای
ایشان مسطور شده که روزی رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب در مسجد بنماز ظهر مشغول بودند
که شخصی بهیئات درویشان و فقیری بصورت مسکینان کرد صفهای نماز بر آمده سوال میکرد و

ومیکشت چون هیچ کس بهم احسانی بر جراحتش ننهاد روی دعا و عرض حاجت بجانب کرم حق
کرده گفت الهی تو واقفی که از مسجد پیغمبر تو محروم بیرون میروم چون در رکوع بود حضرت امیر
المؤمنین علیه السلم بود عبادت درویش را دید بگوشه آنحضرت رسید انگشت مبارک را
بطرف آن درویش حرکت داده درویش را معلوم شد که غرض چیست انگشتری را از انگشت
مبارک آنحضرت بیرون آورد و آنحضرت را در رکوع گذاشته متوجه بیرون شد و شکر حضرت
حق تعالی ادا می‌نمود که حضرت رسالت از تصدق آن شاه ولایت واقف گشته چون از جواب سلام فارغ
شده دست دعا بجانب آسمان برداشته مناجات فرمود که ترجمه اش اینست الهی چنانکه موسی
علیه السلم التماس کرد که هرون برادرش را خلیفه و وصی او گردانی که در دینش امداد او قوت
کرم و تو دعای او اجابت نموده برادرش را بخلافت او نصب نمودی و دین موسی را برکت
او محفوظ کردی اینک من پیغمبر توام و استدعا مینمایم که علی را که برادر منست خلیفه و جانشین
من گردانی و در هدایت و ارشاد خلق شریک ملتش سازی که وزیر و صاحب اختیار من باشد
راوی گوید هنوز مناجات رسول صلی الله علیه و آله تمام نشده که جبرئیل امین علیه السلم نزول
فرموده این آیه آنحضرت را بشارت داد و اگر کسی پرده عناد و انکار از پیش دل بردارد میداند
که معنی آنست که نگهدارنده و حمایت کننده دین شما و اولی بتصرف در کار شما نیست مگر خدای
تعالی که آفریننده و عالم بصلاح و فساد شما است و رسول او که پیغمبر و مبین حلال و حرام
شما است پس کسانی که ایمان آورده اند و صفت ایشان اینست که نماز کنند و در رکوع
صدقه بسایل دهند و شک نیست که الله تعالی در آیه شریفه انما بعنایت بی‌غایت خود
درباره شاه ولایت فرموده و الا بکلمه که خود را و رسول را بان وصف فرموده او را نیز
بهمان کلمه وصف نموده تا همه کس بدانند که چنانچه حق تعالی صاحب اختیار دین و دنیا است

و دنیا است و چنانچه رسول او مطاع و اولی بتصرف است آنحضرت نیز بهمان صفت موصوف و حاکم
و آمر و ناهی و واجب الاطاعه است و تخلف از فرموده او مثل تخلف از فرموده خدا و رسول است
و ثنا بنا بتعظیم آنحضرت فرموده و بجای او بصیغه جمع اشاره نموده با وجود وحدت خدا و رسول
چنانچه در زبان عجم جهت تعظیم شخص واحد خطاب نمایند و شنیده گویند شما بجای تو و ایشان
بجای او و صاحب کشاف در وجه اینکه در اشارت با آنحضرت صیغه جمع واقع شده میگوید
که سبب آوردن صیغه جمع آنست که مردمان رغبت نمایند در آنچه آنحضرت کرد و ثواب یابند و در نیکی
فقرا تقصیر چنین ندارند تا مثل ثواب و تعظیمی که با آنحضرت کرامت شده بایشان نیز عاید گردد
و بعضی از علمای امامیه گفته اند وجه صیغه جمع آنست که در علم الهی گذشته بود که تمام
از تمامی حضرات ائمه معصومین علیهم السلم از حسن بن علی تا صاحب الامر این امر واقع میشود
و تمامی ایشان را در وقت نماز و حالت رکوع این صورت رو خواهد نمود و سایلی از ایشان
سوال خواهد کرد و ایشان در حالت رکوع خاتم تصدق خواهند نمود پس صیغه جمع اشارت
بفعل جمیع حضرات ائمه معصومین باشد و تحقیق آنست که غرض الهی اعزاز و احترام شاه
ولایت است و در سوره توبه نیز مثل این واقع شده اخبار نموده که الذین امنوا و هاجروا
فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله معتزان اهل سنت تصریح نموده اند
که انجام مراد امیر المؤمنین است و با آنکه انجام اشارت بآن حضرت است بمشارکت دیگری
فرموده اند آنانکه ایمان آورده اند و هجرت نموده اند و در راه خدا جهاد کرده اند با مالهای
خود و نفسهای خود درجه و مرتبه ایشان نزد حق تعالی بلندتر و بزرگتر است پس معلوم شد
که سنت الهی در باره آنحضرت چنین جاری شده که چون او را بصفتی اتصاف دهد ذکر او را
بجهت اعزاز و تعظیم بصیغه جمع ادا فرماید و علامه ثنا بودی نیز با وجود تسنن بعد از نقل

نزول آیه و حکایت تصدق را افاده نموده اند والمناقشة فی هذا الامر یطول بلا طایل یعنی
مناقشاتی که اهل خلاف در این باب نموده اند چنانچه بیان خواهد شد و از بعضیهای سفا
بلغا است و غزالی ناصبی که در میان اکابر اهل سنت بحجة الاسلام شهرت دارد در کتابی که آن را
سر العالمین نام کرده ذکر نموده است که آن انگشتر سلیمان بن داود علیهما السلم بود که بعد
جمعی از جنیان که نزدیک در خدمت آن حضرت داشتند افتاده بود و ایشان برسم تحفه و هدیه بخدمت
رسول آخر الزمان علیه و آله صلوات الله الملک المنان آوردند و آن حضرت از ایشان قبول و اعانت
نمود و جوانان جن و انس حاضر شده عطای خاتم از خاتم الانبیا در روایات مشاهده کردند و چون وقت
نماز پیشین شد و صفهای اصحاب بطریق معهود آراستگی یافته متوجه نماز بدرگاه بی نیاز
شدند حضرت عزت شانه جبرئیل امین را بصورت درویش به مسجد فرستاد تا سؤال نماید
از اصحاب و چون از هیچ کس بهره نیافت شاه ولایت پناه او را بان عطیه خوشوقت کرد آن
و سائل جبرئیل و خاتم انگشتر سلیمان بود و چون از نماز فراغ حاصل شد آیه شریفه نازل
شد و گفتگوی که اهل عناد در این مقام کرده یکی آنست که میگویند که وقتی مطلب شما
ثابت باشد که ولی را معنی دیگر نباشد الا اولی بتصرف و ولی بمعنی ناصر و محب و مولی
و دیگر معنیها نیز آمده و شاید که در اینجا بمعنی محب باشد دیگر آنکه اگر بمعنی اولی بتصرف
باشد موافقت با آیه که پیش از و است و آیه که بعد از و است ندارد چه لفظ ولی در هر دو
آیه سابق و لاحق بمعنی محب است و باید که کلام ملایم و موافق هم باشد و دیگر میگویند
که علی علیه السلم در حال نماز در غایت خضوع و خشوع می بود و بنوعی مستغرق عبادت
الهی میشد که پیکان که در وقت جنگ در بدن مبارکش جا کرده بود در وقت نماز بیرون کردند
و خبر دار نمی شد پس چگونه از حال سائل و چیزی از حرم باو رسیدن با خبر بود و گفتگوی

و گفتگوی سائل را چون شنید و باو تصدق می نمود دیگر آنکه دست را حرکت دادن و انگشتر برای
بیرون آوردن و اشاره بسائل نمودن فعل کثیر نماز را باطل میکند دیگر آنکه جای که نزاعی و ترددی
باشد کلمه انما می آید تا حصر شود و رفع تردد و نزاع بشود دیگر آنکه مراد از آیت آنست که علی
علیه السلم بالفعل ولی و امام و اولی بتصرف در امور مردم و امامت او بعد از پیغمبر ثابت
شد و تا پیغمبر هست با امام احتیاج نیست دیگر آنکه الذین امنوا صیغه جمع است و او یکیست
پس تو صیغه جمع چون او را اراده میکنند دیگر آنکه از تفسیر معتزلی آیه را با آنکه در شان علی
نازل شده است لازم نمی آید که مخصوص باو باشد و دیگری را از سلسله او آیه نفی امامت دیگران
بدر نمی آید دیگر آنکه شاید و هم را که مون کلام برخورد باشد و معنی آیه این باشد که از آنها
که نماز میکنند و رکوع میدهند و نماز ایشان رکوع دارد و نماز شان مثل نماز یهود
نیست که رکوع ندارد و نه آنکه تصدق میکنند در حالت رکوع دیگر آنکه رکوع بمعنی خضوع
و خشوع هم آمده است شاید معنی کلام این باشد که اتیان نماز ایشان با خضوع و خشوع
نیست وجواب این کلمات واهی اگرچه نزد فهم درست و عقل صحیح در کار نیست اما
این چند کلمه بجهة دفع تهمت نوشته میشود جواب جرح اول آنکه مؤمنان همه محب و دوستان
یکدیگرند و باید که ناصر و یاری هم باشند و حصر کردن ولی را بانکه مؤمنان ولی آنست که
در نماز تصدق کنند بمعنی سنی والا لازم آید از جمله شروط ولی مؤمن باشد تصدق
کردن در حالت رکوع معنیهای دیگر که از برای ولی گفته اند همه با ولی بتصرف بر میگردد
و اگر چنین ملال نمی بود از کلام اهل لغت هر یک را با سند آن ذکر میکرد وجواب جرح دوم آنکه
موافق بودن آیات کاهی و لجلس که ما فوق آن و بعد باشد لغتم که ولی را بمعنی ناصر و محب حمل
می توان کرد و این مانع است و دیگر این سه آیت یکبار نازل نشده تا آنکه ولی در همه جا باید

که بیک معنی باشد و صحابه آیه‌ها را باین روش جمع کرده‌اند اگر اعتراض وارد است بر خلیفه
شما عثمان است که جای آیات قرآن را نا ملایم ترتیب داده و رعایت موافقت آیات ننموده اما
او و اصحاب او مبرا عنها بوده که مبنای این اعتراض فاسد این تحریفات را ظاهر بین نموده‌اند جواب حرف سیم
آنکه اگرچه حکایت مسکین صحیح [illegible] و شیخ مفید [illegible] جمع عزا و قبول ندارند بلکه شیعه تمام
قبول ندارند که حال آنحضرت در حین عبادات زیاده است از آنچه که گفته‌اند چه ممکن است از التفات
آنحضرت بحال سایل لازم می‌آید که ملتفت بغیر حق شده باشد و این التفات عین التفات
بحق تعالی جواب حرف چهارم آنکه ما تصدق [illegible] باین روش در کتب تفسیر و حدیث شما بسیار کرده‌ایم
که آنحضرت انگشت مبارک را حرکت داده در وقت آیه انگشتر را از انگشت آنحضرت بیرون کرد و آنحضرت
قدری حرکت را در عرف حادث فعل کثیر نمی‌گویند جواب حرف پنجم آنکه در تخصیص این اعتراض بر خدای
کرده و حال آنکه در حیات پیغمبر که هنوز پای خلافتی در میان نبود و خلافت او خلفای ثلثه را منفعل باطل
کلمه انما حصر که از برای حضرت می‌آید و به تقدیر آنکه [illegible] باید که در مقام شک و تردد باشد
چه [illegible] بود که جوید حق تعالی [illegible] که تردد خواهند نمود در امر امامت [illegible] تردد
ننموده [illegible] کفته باشد که هیچ [illegible] در امر امامت تردد بکنند که این حق [illegible] است که در عبادت [illegible]
کرده باشد و از روی مبالغه [illegible] شناختن امام و دانستن امامت امر نموده و حجت [illegible] کامل
تمام ساخته باشد و مثل این در قرآن و حدیث بسیار است واما جواب شبهه ششم آنکه حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام اگرچه خلافت و امامت بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود اما
در حال حیات آنحضرت برادر او ولایت در امور مسلمانان بود با وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله را
احتیاج باو نداشتند واما آنکه گفته‌اند که آنحضرت یک کس بود و لفظ جمع در آیه شده با آنکه در [illegible] تعظیم
شایع است [illegible] اشاره نموده با آنکه هر [illegible] کرده شفقت بازی

با درویشان و [illegible] مسکینان چنین باشد که حق در نماز که محل خضوع و خشوع حق جمع
تعالی است انگشتر که در دست داشت آن از سنتهای [illegible] کرده است از سایل دریغ ندارد و تقصیر
در تصدق از آن جا نیز ندارد و بندگان بدانند که امامت را با استحقاق بکسی عنایت [illegible] هر که
عبادت او برین منهج باشد و در رکوع تصدق به سایل نتواند کرد و لایق مرتبه امامت و خلافت
اعتراض آخر که و هم راکعون عطف باشد نه حال با رکوع بمعنی خضوع [illegible] چنانچه
ندارد چه بیان کرده شد که جمیع مفسران منقول‌اند در آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حالت رکوع
تصدق نموده‌اند و این آیه نازل شد پس رکوع را بمعنی دیگر حمل نمودن بی‌معنی است و این منافی
که ناشی باشد الا از عناد و بحث هفتم که دیگر از آیات قرآنی آیه شریفه مباهله است و ظاهر این حکایت
بر سبیل اجمال آنست که [illegible] نصاری با حضرت رسالت پناه [illegible] در باب عیسی علیه السلام [illegible]
نمودند که چون آنحضرت پدری نداشته است پس حق تعالی پدر او باشد و عیسی پسر خدا [illegible]
بی پدر باشد پس این آیه نازل شد که ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب یعنی خلقت
و آفرینش عیسی مثل خلقت و آفرینش آدم است و هرگاه بی مادر و پدر خلق [illegible] شد عیسی که مادر
دارد اگر بی پدر شود استبعادی ندارد و چون حضرت حق تعالی طریق خلقت عیسی را بیان نمود
وایشان همان بر گفتگوی خود اصرار داشتند و [illegible] عظیم [illegible] حق تعالی این آیه را فرستاد
که من حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم
و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین یعنی اگر دیگر حجت کند و قبول ننماید
بگو که بیایید تا با اتفاق [illegible] طلبیم فرزندان ما را و فرزندان شما را و زنان ما را
و زنان شما را و نفسهای ما را و نفسهای شما را پس اگر [illegible] لعنت و دوری از رحمت الهی را
بر هر که از ما و شما دروغ گوید بکنند [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از جانب الهی ایشان را

از نزول آیه خبر داده امر بمباهله رجوع دیگر قرار یافت بنابر آن روز دیگر صبح سید کاینات صلی
علیه و آله از جانب الهی بطلب نمودن زنان و فرزندان و هر که عزیز نفس رسول صلی الله علیه
و آله بوده باشد مامور گشته از این جهت با مرتضی علی و حسنین و فاطمه صلوات الله علیهم از خانه
بیرون آمد از جانبی که صاحب کشاف و قاضی بیضاوی و دیگران مفسران غالب نقل نموده اند
که امام حسین را در بر داشت و دست امام حسن را بدست مبارک گرفته بود و فاطمه زهرا در پس
سر آن حضرت میرفت و امیر المؤمنین در پی خیر النساء و ایشان را در عبای بیضا و سعید که جمیع و این
بر دوش مبارک داشت در آورده فرموده که چون من دعا کنم شما آمین گوئید پس اسقف که سرکرده
آن جمع بود و ابو حارثه میخواندند گفت و الله که این روش مباهله انبیای مقدم است ای
گروه نصرانیان روی چند می بینم که اگر از خدای تعالی درخواهند که کوهی را از جای خود
بردارد البته بر میدارد زینهار ای نصاری مباهله مکنید که هلاک میشوید و از قوم نصاری اثری
باقی نمی ماند حتی مرغانی که بر شاخهای درختان نشسته باشند هلاک میشوند زینهار [illegible]
و صلح کنید و نصاری از مباهله پشیمان شده مراجعت نمودند و بصلح قرار دادند بطریقی که در محل
خود مسطور است و این جزو جلیل است علیحده که در ضمن احادیث آورده اند [illegible]
هدایت بلدو روش استدلال بر امامت و استحقاق خلافت آن حضرت نموده اند یکی آنکه حق تعالی
به پیغمبر خود امر فرموده که در مباهله فرزندان و زنان و نفس خود را طلب نمائید و معلوم است
که مراد حق تعالی از نفس خود نفس نفیس پیغمبر نبوده چه اگر فرموده که شما بخوانید نفسهای خود را
و ما بخوانیم نفسهای خود را و بیقین که خواننده غیر از خوانده شده است پس مراد کسی است که
مساوی پیغمبر باشد در جمیع صفات بغیر از نبوت و مثل او اند بود حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله از زنان بفاطمه و از فرزندان بر حسنین و از کسی که نفس پیغمبر بوده اند بود

بوده بر تفوق علی علیه السلام اختصار نموده و چون حضرت سید انبیا باجماع امت افضل نوع
بشر بود کسی که بمنزلهٔ نفس نفیس او باشد هم افضل از همه خواهد بود پس بمقتضای مساوی
الافضل افضل امیر المؤمنین علیه السلام از جمیع انبیا افضل بوده باشد در جمیع حالات و کمالات
و علم و عمل و احکام شریعت و قوانین ملت و انچه خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله را آن از
دیگران ممتاز شده سوای نبوت تمامی میان رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین
مشترک بود و جدایی منصور نیست و هیچ عاقل تامل ندارد که با وجود دار العلم اورع اتقی افضل
من جمیع الوجوه دیگری لایق و سزاوار جانشینی رسول نیست و این امر بحکم عقل و نقل از اظهر ضروریات
مخصوص است طریق دوم آنکه بر اهل عقل مخفی نیست که غرض از مباهله اظهار اجابت دعا
و غلبه بر اعدا و ظهور حقیت و اثبات قرب الهی است و این مراتب از جمعیتی که عزیز و محترم
درگاه الهی باشند و مناسبت تمام میان ایشان و پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد
و مناسبت تمام میان ایشان و پیغمبر حاصل نباشد ناچار است که رسول الله صلی الله
علیه و آله این چهار نفس را بعبای خود مخصوص ساخته بنابر کمال قرب و منزلت و بلندی
مرتبهٔ ایشان نزد الله تعالی بدعا و توجه شریک بودن در مناجات و آمین گفتن و سبب
نمودن از تمامی حاجات منتظم شده بدیگری از خویشان و نزدیکان و احباب و اصحاب
راضی نشده و دیگر آنکه هیچکس غیر از ایشان رخصت نداده مصلحت ندیده متوجه مباهله گردید
و اینجا معلوم شد که اصحاب مباهله نزد دیگران و دوستان و دوستان خدا و رسول اند و دیگری
بر ایشان تقدم و امری نرسد و بمرتبهٔ امامت و خلافت مخصوص نشد و هیچ عاقل بدون عداوت
ذاتی در آن تامل ندارد و صاحب کشاف با آنکه حنفی مذهب است و کمال تعصب در دین دارد بعد از
ذکر این آیه گفته و فیه دلیل لا ابین و لا اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء یعنی در این دلیل حجتی

فائم نمودن دلیل بر فضیلت و زیادتی اهل عبا نیست و با وجود این حال هر که در
خلافت ایشان دعوی نماید و انکار بیش از حد و مضایقه کند انکار عقل و نقل نموده باشد و
این طور کسی البته از دشمنان دین و معاندان ملت سید المرسلین خواهد بود و حق سبحانه و تعالی
امیر المؤمنین را از این جهت نام کرده که معنی افضلیت او خاطر نشان اهل ادراک کرده و نفی
شک شبهه را از آینه عقیده کوته نظر کند و علامه نیشابوری در تفسیر خود مغلطه از بعضی مخالفان
نقل نموده و اشاره بدفع آن کرده مغلطه آنکه هر گاه پیغمبر افضل باشد از انبیا خواهد البته افضل
از غیر انبیا خواهد بود و امیر المؤمنین خود غیر از انبیا است پس پیغمبر افضل از وی خواهد بود و هر گاه
پیغمبر افضل از وی باشد مساوی نخواهد بود و هر گاه مساوی نباشد او و پیغمبر بر طرف شد افضل
از انبیا نخواهد بود و این مغلطه است و جواب آن ظاهر چو اگر مساوی بودن آنحضرت با رسول الله
صلی الله علیه و آله با امر الهی در جمیع جهات باشد پس افضلیت پیغمبر از هر که نبی نباشد را ثابت
و مسلم اما هر که غیر علی علیه السلام باشد چون آنحضرت را حق تعالی استثنا کرده و جدا ساخته پس
باصطلاح منطقیان دلیل کبرای متعدد بین خصم علی حد دعوی غیر نبی داخل است ممنوع و ظاهر البطلان است
و بعضی دیگر از مخالفان استبعاد کرده گفته اند چگونه ممکن باشد مساوی بودن علی با پیغمبر و حال
آنکه او پیغمبر مرسل و خاتم انبیاست و افضل از پیغمبران اولو العزم است و علی هیچکدام از این صفات
نبود و انکار این استبعاد کرده بهیله اند که این مساوات کنایه است از نهایت اختصاص و قرب
و محبت چه هر گاه میان دو کس محبت بمرتبه کمال رسید میگویند که این هر دو یکی اند و اتحاد بهم رسانیده اند
اگر چه بحسب صورت دو تن جدا جدا در میان باشد و نهایت آنچه از این اتحاد لازم آید مساوی
بودن در مرتبه و درجه است نه در نبوت که شما از آن دو و صد اید و از آن استبعاد میکنید
و ظاهر است که اگر مرتضی علی طرز بلکو و قرب در آن مرتبه نمی بود خدای تعالی امر انفس رسول

رسول نمیخواند و با آنکه جعفر و عقیل و عباس و غیر هم همه در خویشی و قرابت مساوی بودند
او را اولی بنفس آن حضرت نشد و حاصل کلام آنکه در مباهله که نمونه از محاربه است و هر یک از طرفین
از حق تعالی هلاکت و ناچیز شدن دیگری را میخواهند و از برای طرف دوری از رحمت
الهی مطلبند یاری و مددکاری از جمعی میخواست که بیقین قرب و منزلت در نزد حق تعالی
داشته باشد چرا اگر در این قسم امری یاری و هواداری باشد که این کار بمعاونت او از پیش
رود و او را ابعد و بعید خواند و بیاری نطلبد امری از امور دین را سهل دانسته باشد و پیغمبر
از آن منزه و مبراست خصوصا هر گاه حضرت الله تعالی بان یاری خواستن امر فرماید بعید و دلیل
بر این مطلب آنکه نبتهل بصیغه جمع در خطاب با نصاری واقع شد یعنی مباهله میکنیم ما
و یاران ما با شما و ابن حجر که از متعصبان اهل سنت است در کتاب صواعق نقل کرده آنچه مؤید
دلالت این آیت بر افضلیت حضرت مرتضی علی علیه السلام و گفته که مرتضی علی حجت آورده
بر اصحاب حاضر در روزی که عمر خطاب شوری قرار داده بود و گفت شما را بخدا او رسول آیا هیچ
دم کرده میان شما کسی هست که غیر از من دیگری باشد که رسول خدا از هر پیغمبر در روز مباهله از آن
اصل بر خود و زن او را زن خود و نفس او را نفس خود گفته باشد همه گفتند اللهم لا یعنی
بار خدایا هیچکدام از ما نیست که چنین باشد و با وجود این تصدیق نمودن و قسم خوردن
بان عثمان را خلیفه کردند و بر و سپاهی و روز قیامت راضی شدند اما اگر بجای آن سه تن
سیصد تن تقدیم میکردند در شدن مرتضی علی علیه السلام کم نمیشد بلکه میافزود آیه سیم آیه مودت و تطهیر
که چون بدلیل عقل ثابت کشته چنانکه سابقا اشارت باو شد که امام زمان باید که بصفت
عصمت و طهارت متصف بوده از گناهان صغیره و کبیره عمدا و سهوا بری باشد و از آلودگی
ظاهر و باطن و هر چه موجب نقص و عیب تواند بود منزه باشد تا مستحق مرتبه خلافت رسول

و مستوجب رتبهٔ نیابت الهی گردد حق سبحانه و تعالی تصریح بعصمت و طهارت اهل بیت علیهم السلام نموده
و فرموده است که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا که باجماع
مفسران شیعه و سنی در شان امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است
و محدثان اهل سنت در کتب احادیث خود نقل کرده اند از ابی الحمراء که او گفت نه ماه در مدینه
در خدمت رسول صلعم بودم که آنحضرت از خانه بیرون آمد مگر آنکه بر در خانهٔ علی علیه السلام آمده دست
مبارک بر در آن خانه میگذاشت که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و در جواب علی و فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام میگفتند و علیک السلام یا نبی الله و رحمة الله و برکاته بعد از آن رسول
خدا صلعم میفرمود که الصلوة رحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
پس بمسجد رفته بنماز مشغول میشد و حق تعالی درین آیه ذهاب رجس از ایشان نموده یعنی
هر موجب چرکینی و خستگی تواند بود از ارتکاب سیئات و ناشایست ظاهری و انچه باعث
دوری الهی باشد مثل حسد و کینه و نفاق و دوستی دنیا و حب جاه و ریا و عجب و سستی و غیر آن
از خباثات باطن تمام را از ایشان دور کرده اند و در این مبالغه تمام فرموده چنانچه از دعوای
و یطهرکم تطهیرا که ظاهر است و غرض حق سبحانه و تعالی از این آیه اظهار عصمت و استحقاق امامت ایشان
این طبقه است در اهل بیت رسالت چنانچه لفظ انما افادهٔ آن میکند و بیان نزول این آیه باجماع
مفسران من حیث المعنی و اگرچه در لفظ اختلاف باشد آنست که روزی رسول صلعم در خانهٔ ام سلمه
خوابیده که حسن و حسین علیهما السلام در آن خانه در آمدند و نزدیک رسول نشستند و بعد از ایشان فاطمه
علیها السلام در آمد و از عقب ایشان امیر المؤمنین علیه السلام آمده نشستند و چون رسول صلعم بیدار شد و
ایشان را مجتمع دید خرسند شد و حسن و حسین را بر زانوی چپ و راست خود نشاند و فاطمه و علی را
نیز با ایشان متصل ساخته عبای خیبری که آنجا بود بر گرفته ایشان را بان پوشانید کنارهٔ عبا را

در زیر پای مبارک گذاشت و دست دعا بدرگاه حق تعالی برداشت و گفت اللهم ان لکل نبی اهل
بیت و هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا یعنی بار خدایا هر پیغمبری را اهل بیتی
بوده است و اینها اهل بیت منند پس دور گردان از ایشان رجس یعنی هر چرکینی و ناشایست ظاهری
و باطنی را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی که از آن نیکوتر نبوده باشد جبرئیل امین علیه السلام آمد و این
آیهٔ مذکوره را فرود آورد و ام سلمه گوید که من در گوشهٔ خانه بنماز مشغول بودم چون این را
شنیدم گفتم یا رسول الله الست من اهل بیتک یعنی آیا نیستم من از اهل بیت تو رسول خدا صلعم
فرمود انک علی خیر و انما اهل بیتی هؤلاء یعنی ای ام سلمه عاقبت تو بخیر است و لیکن اهل بیت
من اینانند و غیر از ایشان نیستند در مسند احمد حنبل بچند طریق و در جمع بین الصحاح الستة
و در صحیح ابی داود و صحیح مسلم این حدیث را بچند روش نقل کرده اند و این نیز دلیل جلی است
بر امامت آنحضرت علیه السلام بعضی از معاندین گفته اند که چون آیهٔ تطهیر در تلو مخاطبه با ازواج رسول است
میباید که در شان ازواج نازل شده باشد و از اینکه عدول از خطاب اناث بخطاب ذکور شده
دور نیست که گوییم که در شان همه اهل بیت است از مردان و زنان پس حسنین و فاطمه و علی را
نیز شامل باشد و جواب این حرف اول آنست که این دو سه کس که این گفتگو را نسبت با ایشان
میدهند اعتمادی و اعتباری در میان مفسران ندارند و ابن حجر که از اکابر اهل سنت است در کتاب
صواعق گفته که اکثر مفسرین اهل سنت بر آنند که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین
نازل شده است از جهت آنکه ضمیر عنکم و یطهرکم ضمیر مذکر است و ثانیا آنکه رعایت مناسبت
با آیهٔ سابق و لاحق منظور است که منافی نباشد و اینجا تذکیر عنکم و یطهرکم و آنکه روایت کرده اند
که چون آیه نازل شد حضرت فرمود که اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
سؤال ام سلمه و جواب دادن آنحضرت که انک علی خیر و چندین قرینهٔ دیگر مانع است پس انکه این

مناسب وارد غایت نموده و از اینها همه غافل شده فابل آن خطا است که رایت شبها و غایت عنک
الشباء بعوض چیزها دیدی و از چندین چیزها غافل شدی و سید المحدثین میر عطاء الله حسینی در کتاب
تحفة الاحباء پنج حدیث نقل نموده و از انجمله دو حدیث را از ام سلمه نقل کرده و کفته اصحاب حدیث
حکم بصحت آن نموده اند و صورت یک از آن دو حدیث از ام سلمه نقل نموده که کفت رسول صلعم امیر المؤمنین
و فاطمه و حسنین را در عبای خود داخل نمود و من کفتم الست من اهل بیتک آنحضرت فرمود که
انک علی خیر و سید مذکور بعد از آنکه نقل احادیث کرده فرموده که بر تحقیق رسید از این حدیثها
که آیه نازل شده مکر در شان این پنج تن علیهم السلم و از اینجهة ایشان را آل عبا کفته اند و خدای
بنکو دهاد انکس را که کفته علی الله فی کل الامور توکلی و بالخمس اصحاب العباء توسلی محمدا
حظا و بنته وسبطیه ثم المقتدی المرتضی علی و این شعر این کمال الجود محتاج ترجمه نیست و بعضی
دیکر از علما همین حدیث ام سلمه نقل کرده اند و کمان نموده اند که با آن حدیث معارضه میکند
و آن حدیث اینست که ام سلمه با رسول صلعم کفت الست من اهل البیت و حضرت در جواب فرمود
که بلی انشاء الله تعالی پس هرکاه در جواب ام سلمه که از اهل بیت کفته باشد بلی البته او را
در اهل داخل کرده خواهد بود و جواب آنکه این حدیث صحیح نیست و بعد از تسلیم صحت ام سلمه این
روایت در معرض تهمت جر نفع و اثبات شرف و منزلت از برای خود و قول او بتنهائی مسموع
نیست و بعد از تسلیم هرکاه حضرت رسول صلعم در جواب او بلی انشاء الله فرموده باشد پس از اهل بیت
بودن او را معلق بمشیت ساخته یعنی اکر خواهد تو از اهل بیت خواهی بود و این جزم و یقین
در اهل بیت بودن نمی بخشد و سید یا آنکه کویم ام سلمه زبان دان و دانا بزبان عرب بود آنکه
میدانست که از اثبات بمی رسید یکی آنکه در عرف و عادت اهل بیت خویش و قرابت را کویند
نه ازواج و زنان او و در اشعار و در روایات هرجا که اهل بیت مذکور شده آنکه ما کفتیم کی نفهمیده

نفهمیده و قصد نکرده و حاصل استدلال باین آیه آنست که هرکاه که امیر المؤمنین علی ع از اهل
بیت باشد خدای تعالی رجس از ایشان دور نموده و بعضی است که دروغ و کذب از رجس است
در این خلافی نیست که آنحضرت ادعای امامت و خلافت نمود پس واجبست که در آن صادق و راست
و امامت حق او باشد و فخر رازی در این مقام سه شبهه نموده اند یکی آنکه لازم نیست که چون اراده
الهی متعلق بچیزی کردد البته آن چیز بفعل آید بنا بر این شاید که چون حق تعالی فرموده انما یرید الله
اراده ذهاب رجس نموده باشد اما بفعل نیامده باشد جوابش آنکه فرق است میان آنکه اراده
الهی تعلق بفعل دیکری یابد یا بفعل خود در صورت اول ممکن است یا بفعل نیاید چرا که در این
جا اراده بنده هم دخل دارد و ... آنکه فعل بعمل رسد و چون اراده الهی حاصل شد فعل و جزء
تعلق کرد البته انجام یابد که بفعل بیاید زیرا که محض اراده حق تعالی در اینصورت علت تامه وجود
با فعل فعل است و تخلف معلول از علت تامه محال است پس چون عصمت که الله تعالی در شخص
باراده خود وجود دهد بنده را و اراده اش را در وجود و عدم مدخلی نیست و باید که البته حاصل
و تامل لطف کرد دوم دیکر آنکه چون اراده ذهاب رجس از حق تعالی شده باید که البته بفعل
آمده باشد و الا عجز لازم آید تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا شبهه دوم آنکه ذهاب رجس
در ضمن عدم لازم منصور است و عصمت لازم ندارد و جوابش آنکه الف لام در لفظ رجس
جنس یا استغراق و بنقل بر افاده عصمت میکند چه هرکاه حقیقت رجس و ماهیت آن
بتمام افراد آن در ماده اهل بیت منتفی این معنی مستلزم ثبوت عصمت است و معنی همین است
که هیچ فردی از افراد مسمی برجس یعنی هرچه را رجس کویند بر ایشان صادق نباشد شبهه سیم آنکه
هرچه که واقع شده معنیش آنست که حق تعالی اراده نکرده ذهاب رجس از هیچ کس دیکر از انبیا
نکرده باشد جوابش آنکه مراد حق تعالی منحصر بودن ذهاب رجس است در پنج تن این چند کس یعنی

در میان این امت ارادهٔ اذهاب رجس از ایشان نموده و حصر اینها نیست در ظهور اگر اراده حر حقیقی
بودی شبهه صورت نمی بست و چون اعتراض این مناقضات در دین آنچه جزئی که قابل نقل باشد
بنظر رسید بهمین اکتفا نمود آیهٔ چهارم آیت با سعادت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی است که احمد حنبل در مسند خود و ثعلبی در تفسیر خود و صحیحین و غیرها ذکر نموده اند
که ابن عباس رضی الله عنه گفت که چون این آیه نازل گشت اصحاب پرسیدند که یا رسول الله
من قرابتک الذین وجبت علینا مودتهم یعنی کیستند آن خویشان تو که حق تعالی دوستی
و محبت ایشان بر ما واجب گردانیده حضرت رسالت در جواب فرمود که علی و فاطمه و ابناهما علی
و فاطمه و دو پسر چون مودت و محبت و حب ایشان حسب الامر الهی واجب باشد اطاعت
و فرمان برداری ایشان نیز واجب خواهد بود و معنی این آیت با هدایت والله یعلم آنکه بگو
یا محمد با امت خود بگو که از ادای رسالت و تحمل مشقتها و محنتها و عداوتهای قریش و ترک
وطن و ارتکاب جنگهای و حربها شدن و اختلاف عرب و ایذای آن قوم بعیب و ایذاء ها
کشیدن و نهضت رنجه سحر و کهانت بودن از شما هیچ امید و اجری و عوضی و مثوبه نفعی
و فایده نمیخواهم مگر یک چیز که همانا در برابر تمام امور مذکوره تواند بود و از شما بهمان یک چیز راضیم
و گویا علت تامه نبوت و بعثت همانست و آن محبت و مودت اهل بیت است و چون اقل مرتبه
دوستی طلب رضای ایشان و فرمان برداری امر و نهی و حجت داشتن قول و فعل ایشان
و مقدم داشتن متابعت ایشان بر رضا بعث حرامست و مجتنب بودن و دوری کردن از مخالفت
مخالفان ایشان اشد منع در ضمن آیه اشاره با طاعت و فرمان برداری ایشان نموده بغیر از آن
محبت با امامت شده چنانچه از اطاعت بغض و عداوت و ظاهر است که مبالغه در محض
محبت بدرجه کمال رسد و فرد دینی یا دنیوی در اطاعت محبوب نباشد با وجود آن اگر اطاعت

اطاعت او ننماید و فرمان برداری دشمنان وی اختیار کند البته دوستی بدشمنی مبدل گردد
چنانچه اصحاب پیغمبر در مادهٔ اهل بیت نبوت و رسالت ترک مراعات آیات و منزلات
قرآنی و احادیث و روایات نبوی کرده الله و از مقتضیات آن انحراف نموده تابع هوای
نفس خبیث شده دلیل و راهنما و هادی منصوب من جانب الله واگذاشته بهوسها هوی دارین
رضا دادند و چه مناسب مقام است آنچه شیخ حسن بن علی طبرسی رحمه الله در کتاب خود ذکر
نموده که حق تعالی در سوره مریم بعد از ذکر انبیا فرموده فخلف من بعدهم خلف اضاعوا
الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا یعنی در رسیدند از پس ایشان فرزندان
بدکار از فرط غفلت فرو گذاشتند نماز را توجه پیروی کردند آرزوهای نفس را از کجا
پس زود باشد که ببینند جزای تباه کاری عذاب زیان و بعضی گفته اند مراد از ضایع کردن
نماز نماز بر جنازهٔ رسولست صلی الله علیه و آله و از پیروی هوای نفس شهوات استعداد
امر خلافتست که آنحضرت را در خانه گذاشتند بطلب خلافت و ریاست رفتند و در فکر بودند
که اگر بتجهیز آنحضرت مشغول شوند مبادا امر خلافت به بنی هاشم قرار گیرد و یکی از مفسران فرموده
که دلیل بر محبت اهل بیت بهتر از آیه یوم ندعوا کل اناس بامامهم نیست یعنی فردای قیامت
می خوانیم هر گروهی را با امامی که داشتند و حشر شان با ایشان میکنیم مثلا اصحاب معاویه را با او
و پیروان و شیعه امیر المؤمنین را با او و اولاد و در مختصر الابرار آورده که اگر در علم خدا مکنون
بودی که نعوذ بالله از اهل بیت نبی ذلتی واقع خواهد شد امر بمحبت ایشان نفرمودی و
نکته در انزال این آیه کردن آن امر بمحبت ایشان فرموده آنست که اگر کسی عترت رسول را انجا
با ایشان عداوت اظهار کردی ممکن بودی که پیغمبر صلی الله از وی برنجیدی و حال آنکه پیغمبر از
مؤمنان نمی رنجید پس محبت عترت را واجب گردانید تا که از خلاف آن ناهر که بمخالفت قول

خدای تعالی نموده محبت ایشان را سهل انگارد و با آنکه محبت را ابدا و تبدیل کند
کافر کرده و پیغمبر صلی الله از کافر رنجیده باشد نه از مؤمن و هر که هدایت ازلی را با عنایت
لم یزلی جمع نموده محبت ایشان از روی صدق و اخلاص فرمان الهی را منقاد شود و پیغمبر
خدا را از خود خوشنود ساخته دنیا و آخرت خود را معمور کرده باشد پس حاصل شد
با این آیه آنست که محبت علی علیه السلم واجبست بمقتضای این آیه زیرا که حق تعالی گردانید
مودت ذوی القربی را اجر و جزای فرستادن رسول اکرم پس مستحق ثواب دائم میشوند و
کاهی واجبست که معصوم باشند چرا که خطا از ایشان وقوع داشتی ترک مودت واجب نمی بود
و از آنکه در جای دیگر فرموده و میفرماید که لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون
من حاد الله و رسوله یعنی نشاید که بیابی گروهی را که ایمان آورند بخدای تعالی و بروز واپسین
که ایشان مودت ورزند با آنکس که مخالفت کند با خدا و رسول او یعنی میباید مؤمنان
کفار و منافقان را دوست ندارند و اگرچه پدر و برادر و خویش ایشان باشند و غیر از امیر
علیه السلم کسی معصوم نبود و باتفاق دوست و دشمن پس متعین باشد امامت او علیه
الصلوة والسلم و دیگر از قرآن سوره مبارکه هل اتی است که اکثر مفسران اهل سنت چون
صاحب کشاف و بیضاوی و واحدی و فخر رازی و علامه نیشابوری و غیرهم و جمعی
از مفسران امامیه کثرهم الله نقل نموده اند که در شان اهل بیت رسول الله یعنی
علی و فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم نازل شده سبب نزول را جمیعا چنین
نقل نموده اند که حسنین علیهم السلم بیمار شدند و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه
علیهما سلم پیمان شدند و خادمه ایشان فضه نذر نمودند که چون کوفت ایشان
برطرف شود بشکرانه آن سه روز متوالی روزه بدارند و بعد از آنکه حق تعالی ایشان

امامین را شفا بخشید و ایشان خواستند بنذر خود وفا نمایند اندکم و بیش در بیت اهل بیت
هیچ نبود حضرت امیر المؤمنین علیه السلم از یهودی که همسایه بود سه صاع جو قرض نموده
فاطمه زهرا صلوات الله علیها یک حصه از آن را آرد کرده نان پخت و از آن صاع پنج قرص نان
پخته شده بود چون حضرت علی علیه السلم از نماز شام فارغ شد بخانه آمد و فاطمه آن نانها را
حاضر ساخته اراده افطار نمودند در آن هنگام مسکینی بدر آمد سؤال نموده گفت یا اهل
بیت محمد مسکینم از مساکین مسلمانان مرا طعام کنید تا حق تعالی از موائد جنت شما را اطعام
کند حضرت امیر قرص خود را خواست که بمسکین عطا نماید فاطمه از قرص خود گذشت و همچنین
حسنین با مادر و پدر در آن سخاوت شریک شدند و فضه نیز همراهی نمود همه پنج قرص را
بمسکین داده با آب افطار و نیت روزه کرده شام روز دیگر در وقت افطار که یک صاع دیگر
پنج قرص دیگر پخته شده بود یتیمی چیزی طلب نمود و همان گفت و همان پنج قرص را اهل بیت
عطا نموده با آب افطار کرده نیت روزه روز سیم نمودند و شام روز سیم اسیری آمد و همان طرز
سؤال نمود و اهل بیت پنج قرص را باو عطا نمودند چنانچه گذشت و بعضی گفته اند که حق تعالی
هر شب جبرئیل علیه السلم را با ملک دیگر را بجهت امتحان میفرستاد القصه روز چهارم که رسول خدا
بخانه فاطمه علیها السلام آمد دید که شکمش بر پشت چسبیده و چشمها بگود رفته قوت حرف زدن
ندارد و حسنین را دید که از گرسنگی میلرزند و قوت حرکت ندارند دست دعا بدرگاه الهی
برداشته فرمود که بار خدایا اهل بیت رسول تو از گرسنگی هلاک میشوند در این حال جبرئیل
امین نازل شده گفت آورده ام سوره و اکرم حضرت رب العزة ترا بآن تهنیت نموده سوره هل اتی را
برآنحضرت خواندند و رسول خدا شکر الهی بر آن عطیه عظمی بجای آورد صاحب کشف الغمه بعد از
نقل این حکایت گفته و هذه السورة نزلت فی هذه القصة باجماع الامة ولا اعرف احدا خالف فیها

یعنی این سوره در این قضیه نازل شده است باتفاق جمیع مسلمانان و گمان ندارم که کسی
خلاف این گفته باشد و ابن طاوس حسنی در کتاب طرایف بعد از نقل این قضیه میگوید که
ثعلبی که از مفسران اهل سنت است از مجاهد بن علی و عطا نقل کرده و نیز از مشاهیر فضلای سنی است
نقل نموده که او در کتابی که نام او را ابلغه نام کرده است آورده که بعد از ایثار اهل بیت و نزول
سوره هل اتی حضرت واهب العطیات بجهت طعام ایشان خوانی از طعام از بهشت فرستاد
و ایشان هفت شبانه روز صبح و شام از آن میخوردند و بعد از آن ناپدید شد و محمد بن یوسف
شافعی در کتابی که از کفایة الطالب نام کرده قصه نزول هل اتی باین روش ذکر نموده که روز
چهارم امیر المؤمنین علیه السلام دست حسن و حسین علیهما السلام گرفته بخدمت رسول صلعم رفتند و چون
نظر حضرت رسالت صلعم بر ایشان افتاد و بر گرسنگی ایشان مطلع شد یکی را بر سینه و یکی بر دوش
گرفته بخانه فاطمه علیها السلام آمد و چون چشم او بر پدر افتاد بی اختیار بگریه در آمد و گفت پدر حکایت
میکنم نزد از روی شکایت امروز چهار روز است که من و علی و فرزندان از طعام دنیا نچشیده ام
و تا حال از شما پنهان داشتم پس حضرت رسول صلعم دست مبارک را بدعا بر داشته گفت اللهم انزل
علی محمد کما انزلت علی مریم بنت عمران پس خدا مائده فرستاد بر جهار مائده از بهشت چنانچه
فرستاده بود قبل از این از برای مریم دختر عمران و بعد از آن بفاطمه امر نمود که با فرزندان بدرون
خانه داخل شوند پس حضرت رسول امر بانی علی یا موافقت نموده بان حجره در آمدند دیدند
کاسه مکلل بجواهر که بوی مشک از و از آن میدمید پر از ثرید و قطعه گوشت پخته بر روی
آن و تا هفت روز چاشت و شام اهل البیت علیهم السلام از آن بودند و ذره کم نشد و صبح روز
هشتم یهودی که همسایه بود استخوانی که در دست امام حسن علیه السلام بود دید گفت این استخوان
باین بوی از کجاست حضرت امام فرمود که از عالم غیب آمده است و یهودی خواست که از دست

که از دست آنحضرت بگیرد استخوان ناپدید شد و کاسه را بجای خود بردند و حضرت رسول صلعم
چون شنید فرمود که اگر ابراهیم ما نمی شد این کاسه تا روز قیامت در میان ما اهل بیت میماند و
باید دانست که ایثار حضرت امیر قوی دلیلی است بر آنکه هر چند کسی صرف مال خود در مبرات
و صدقات کند اسراف نتوان گفت چه زیاده بر آنچه در این فعل آنحضرت واقع شد بر نفس کردن
و صدقه نمودن زیاده از حد حد است و کدام [illegible] زیاده خواهد بود که آن چهار [illegible]
حضرت کرد و کار و خادمه ایشان سه روز متصل روزه داشتند و بغیر از قرص جوی از برای افطار
ایشان چیزی نباشد و آنرا هم قرض کرده باشند و باز ایثار روزه باید کرد در روزه دار از هوای
گرم مدینه و در آن حالت که ایشان بغیر آن از برای افطار و سحور چیزی نباشد بآن جهت صبر کنند
و لذا سر آن نان جوین گشته را بفقیر و محتاج دهند و بآب افطار نمایند چنانچه در شرح حکمت از ارشاد
قضا این فقیر نوشته شد بتقریب مذکور گشته و در کتاب زکوة در بحث آیه یسئلونک ماذا ینفقون
قل العفو در مجمع البیان مسطور است که و لیس ذلک مخصوصا بهم بل کل من یفعل ذلک یثاب
یعنی این فیض و این عنایت مخصوص با ایشان نبود بلکه هر که این قسم ایثاری تواند کرد این فیض را
در مرحله بدو این فعل از حضرت اهل بیت علیهم السلام دلیل است بر آنکه جایز باشد قرض کردن و صرف
مرفه نمودن و مؤید مطلوب است آنکه حضرت رسول صلعم در وصیتی که با میر المؤمنین علیه السلام میکرد میگوید
ابذل مالک اللحق حتی یقال اسرفت و ما اسرفت یعنی یا علی بذل کن مال خود را در راه خدا بحدی که مردمان
گویند اسراف نموده و حال آنکه اسراف نیست و چون مال دنیا در معرض زوال است و حق تعالی فر
میفرماید که و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه یعنی بعوض آن خدا اگر آن بتمامی ماند زر دعا
هیچ مخالفت بر این نیست و بعضی از معاندین در این مقام گفته اند که ایا جایز است کسی را
که در تصدق تا بدان حد مبالغه نماید که نفس خود و اهل خود را بهلاکت نزدیک سازد و حال

حق تعالی فرموده است و یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو یعنی اگر سؤال کنند از تو ای پیغمبر که
چه طریق نفقه نمایم بگو آنچه زیاده باشد از نفقه عیال و در حدیث نیز آمده که بهترین صدقه آنست
که آنچه از نفقه اهل و عیال زیاده باشد بدهند و جمعی بر آنند که عفو چنانچه بر این معنی آمده است
بمعنی افضل مال و الطیب نیز آمده است پس معنی بنا بر این چنین خواهد بود که بگوی آنچه که بهتر
بهتر و خوبتر باشد بدهند و مؤید این معنی است آیه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یعنی
در نمی یابید شما نیکی را مگر آنکه نفقه کنید و تصدق نمایید از چیزی که آن را بهتر میدانید و دوست
میدارید و در حدیث چنانچه آن معنی مذکور شده این نیز آمده که خیر الصدقة ما ابقت غنی یعنی
بهترین صدقها آنست که خواهنده را غنی سازد و بمرتبه که بعد از آن محتاج سؤال نشود
و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در آن سه شب آنچه حصه او بود ایثار نمود که ایشان اهل
بیت هستند و فاطمه و حسنین و فضه خود برضا و رغبت و خاطر خوش ایثار مینمودند و ثواب
آخرت را بر آن خود و مدح اختیار میکردند نه آنکه حضرت ایشان را جبر کرده باشد تا گویند که مبالغه
نموده و اهل خود را بهلاکت انداخته و عجایب که از انانی کرده و ایثار حضرت امیر هم استبعاد نموده اند
از صوفیه نقل میکنند و تحسین مینمایند در ریاضت نفس چیزی چند که عقل باور نمیکند چنانچه
میگویند بایزید بسطامی یکسال آب نخورد و نفس را ادب میکرد و فلان صوفی چند چله برآورد
و چهل روز به یک بادام میگذرانید و عبدالله بن سهل تستری هفتاد روز چیزی نخورده و ملای
روم و شمس تبریزی سه ماه در خلوت شب و روز به روزه وصال بسر بردند و سهل بن عبدالله
تستری میگفت در بدایت حال هر سه شبانه روز یکبار افطار میکردم بعد از آن هر پنج روز که
در روزه بودم یکبار و پس هر هفت روز و انگاه هر بیست و پنج شبانه روز که در روزه بودم
یکبار افطار میکردم تا هفتاد روز و سهل و حال آنکه در آن ریاضتها مزد بنفس میرسید و بدین که

و بدیگری نفع نمیرسانند و اینجا اگرچه مشغول بوده اما مسکین و یتیم و اسیر را از محنت جوع
خلاص داده اند و باعث این شده که چنین سوره از آسمان نازل گردد و لیکن آنجا چون آن
صورت واقع شده نیکوست و با ایشان اقتدا باید کرد چون مخالفان اهل بیت اند و اینجا
چون از مرتضی علی علیه السلام و فرزندان او صادر شده مستبعد است و عجب عجب است حاصل
کلام آنکه هر که در این سوره تأمل کند و در آیه تفسیر و تأویلش تفکر و تدبر نماید میداند که کسی
لایق منصب و مرتبه امامت و جانشینی رسول خداست که این قسم سوره در حق تعالی او نازل
شده باشد نه غیر او و السلام علی من اتبع الهدی آیه دیگر آنکه عند الله در مقال فهم الی
فی مدحهم هل اتی ما شک فی ذلک الا ملحد او ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله
از مفسران اهل سنت چون ثعلبی و فخر رازی و نظام الدین نیشابوری و دیار بکری غیر ایشان
بالاجماع اتفاق نموده اند که این آیه در شان مرتضی علی علیه السلام نازل شده بیان آن مجملا آنکه چون
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از مشرکان مکه در رنج بود و بعضی از مردم مدینه با او بیعت
کرده بودند اراده رفتن بسوی مدینه در دل حضرت قرار گرفت آن حضرت پیدا شد مسلمانان را امر
نمود که بتدریج از مکه بمدینه رفتند و خود در سال سیزدهم از بعثت در فکر رفتن بود که قریش
بر این معنی مطلع شده ترسیدند که چون بمدینه رود و کار او بالا گیرد و کار بر ایشان مشکل
گردد جمع شدند و فکرها کردند و آخر رای همه بر این قرار گرفت که از هر قبیله دلاوری جمع آرند
و همه یکبار تیغ بر آن حضرت بزنند تا خون او در میان قبایل متفرق گردد و بنو عبد مناف را
طاقت مقاومت با همه قبایل نباشد پس بناچار بدیت و خونبها راضی شوند و جبرئیل علیه السلام حضرت
سرور عالم را از داعیه کفار خبردار نموده پیغام رب العزه رسانید که چون شب شود
علی علیه السلام را در فراش خود خوابانیده از خانه بیرون رود آن حضرت امیر المؤمنین را طلبید

برقصد هلاک و اعدام آن مطلع ساخت و علی علیه السلام پرسید که چون چنین کنم آسیبی بذات
شما رسد گفت نمی رسد حضرت مرتضی علی علیه السلام تبسم نموده سجده شکر الهی بر سلامت وجود
ذات نبوی بجای آورد و گویند اول سجده شکری که کرده شد این بود پس چون شب شد امیر المؤمنین
برده سبز آنحضرت را پوشیده و در خوابگاه سید مختار تکیه فرموده نفس خود را فدای نفس نبوی
نمود و مشرکان با تمام شب بدر حجره پیغمبر آخر الزمان جمع گشته انتظار داشتند که چون صبح
شود آن کار و عصیان خود قرار داده بودند بکنند تا بنی هاشم از اجماع قبایل بیع الف کشتن
بدیت راضی شوند و چون صبح رسید آن مرکز دایره فتوت و هژبر بیشه شجاعت یعنی مرتضی علی را
بر جای آنحضرت دیدند پرسیدند که محمد کجاست آنحضرت در جواب گفت که فی حفظ الله مشرکان خائب
و خاسر گشته ساعتی علی علیه السلام را نگه داشتند و آخر باشاره ابی لهب از دست برداشته بتجسس
مشغول گشتند و تا بغار ثور رفتند و بیضه کبوتر و خانه عنکبوت را دیده برگشتند و حق تعالی
معظم شأنه در این باب فرمود و من الناس من یشری الی آخر الآیه در شرف کرم ایشان و ابن طاوس در کتاب
طرایف آورده و لولا نام علی علیه السلام علی فراش النبی علیه السلام لیلة بحیث ما تمکن من الهجرة و لا تمام
رسالت شد یعنی اگر سید اولیا در فراش سید انبیا نمی خوابید هرگز نه هجرت و تبلیغ رسالت باتمام
نمی رسید و هم چنین امر نموده که خوابیدن علی ع بر فراش مقدس نبوی معنی آن این است که
سپردن غریب تر است از انقیاد و اطاعت اسمعیل علیه السلام در راضی شدن بکشتن پدر او چه اسمعیل
امیدوار بود بشفقت پدری و مهربانی خلیلی و رحمت بی نهایت یزدانی و امیر المؤمنین با وجود
شدت عناد معاندان و کمی یاوری و مددکاری و متفرق بودن مؤمنان و بودن هر کدام از ایشان
در گوشه و مکانی منقاد و مطیع رسول صلی الله شد منتظر کشته شدن و در یافتن موت بوده
در آن فراش قرار گرفت و فاضل نیشابوری در تفسیر سوره لقمان در مسئله ... که حق تعالی فرموده

فرموده و ببودن آن که افاده نموده که نکوهی عوام الناس مکلفند و معترفند از سال و جان و را
دادن کل مال است در راه حق تعالی و لیکن خواص را بخشیدن سر و جان است در راه جانان و غزالی
در کتاب احیاء علوم ذکر کرده که چون ملک الموت متوجه قبض روح خلیل الرحمن علی نبینا و علیه
السلام شد با وجود اختصاص عظام خلت و امتیاز از سایر انبیای پیشین بآن رتبت گفت هل رأیت
خلیلا یمیت خلیله یعنی آیا دیده دوستی مردن دوست خود را خواهد و در جواب شنید که هل رأیت
حبیبا یکره لقاء حبیبه یعنی آیا دیده که حبیبی رسیدن بدوست را مکروه دارد پس راضی شده
بقبض روح رضا داد و شاه کشور محبت و سرکرده اصحاب فتوت در طلب و تقاضای جدایی از ایشان
روح کشند انتظار وصول و رسیدن بدوست میکشید چنانچه مکرر فرموده که و الله ان ابن ابی طالب
آنس بالموت من الطفل بثدی امه یعنی بذات خدا قسم که پسر ابو طالب را انس بمردن بیشتر از آن
انسی است که اطفال شیرخوار را به پستان مادر می باشد و از اینجاست که چون ضربت ابن ملجم علیه
اللعنه در وقت انقیاد او چاشنی ثمره محبت داد فرمود که فزت و رب الکعبه یعنی بصاحب خانه کعبه
سوگند که فوز و رستگاری یافتیم و بدوست رسیدیم و ثعلبی در تفسیر این آیه مبارکه ذکر
کرده است که چون حضرت نبوی صلوات الله علیه و آله عازم هجرت شد امیر المؤمنین را در مکه
گذاشت که فرضهای مردم را ادا کند و امانتهای که مردمان بآنحضرت سپرده بودند باصحابان
رساند و او را بر جای خود خوابانید راهی شد در آن وقت الله تعالی بجبرئیل و میکائیل وحی فرمود
که من در میان شما هر دو عقد برادری بستم و عمر یکی را از شما دراز تر از عمر دیگری قرار
دادم کدام یک از شما اختیار میکند که عمر برادرش درازتر از عمر او باشد هیچ کدام بکوتاهی عمر راضی
نشدند باز از جانب رب العزة وحی بایشان رسید که چرا نیستید شما هر دو مثل علی بن ابی طالب
که من عقد برادری میان او و پیغمبر محمد بستم و او بر فراش محمد خوابید و نفس خود را فدای

او نمودن بندگی او را بزرگی خود اختیار کرد اکنون شما هر دو بزمین رفته او را از شر اعدا حفظ
نمایید و هر دو بزمین آمده جبرئیل ببالای سر و میکائیل بپایین پای آن سرور قرار گرفتند و تا
روز محافظت او می‌نمودند و جبرئیل خطاب بانحضرت نموده گفت بخ بخ من مثلك يا ابن ابي طالب
يباهي الله بك الملائكة یعنی وه وه کیست مثل تو ای پسر ابوطالب فخر میکند حق تعالی بتو بر ملائکه
مقربین پس حضرت رسول متوجه مدینه شد و حق تعالی این آیه فرستاد و بهمین شرف و کرامت
شاه ولایت و مشهور است که آنحضرت سه روز در مکه توقف فرموده قرض مردم را ادا نمودی
امانتها را بصاحبانش داده روز چهارم پرده کیان سلسله نبوت را برداشته بجانب مدینه توجه
نمود و در موضع مسجد قبا بخدمت حضرت نبوی سعادت یافت و مخفی نیست که استحقاق
درجات فضل صبر بر بلیات در طاعت خالق ارض و سموات است و در روز قیامت که روزی
حساب و میزان در آید هر عملی را حدی از ثواب اجری مقرر است بغیر از صابران و صبر کنندگان
که اجر ایشان حسابی ندارد چنانچه حق تعالی فرموده که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
و جمعی از مخالفان از روی عناد گفته‌اند که این آیه در شأن صهیب رومی نازل شد چون قصد
رفتن مدینه داشت و قریش او را مانع بودند از سر مال گذشته بمدینه رفت و این آیه در
باب او نازل شد و چون قصه مذکور آن روایت فهم می‌شود بخشش مال است و انجز ادب
آیه مهمه شد بلکه صحیح و هیچ ربطی بهم ندارد و گفته‌اند در شأن زبیر و مقداد نازل شد
چون کفار مکه خبیب بن عدی را که از مسلمانان بود گرفتند بردار کرده بودند رسول فرمود
کیست که از سر جان خود بگذرد و او را از دار بزیر آورد زبیر و مقداد رفتند و منتظر می‌بودند تا
مشرکان که در حوالی دار پاس میداشتند مدهوش خراب شده بخواب رفتند او را بزیر آورده
بودند چون این سرباز کردند این آیه در شأن ایشان نازل شد و این نیز بایر نشانند

بر نشانند می‌بود اگر این آیه مکی نبود اما آیه مکی است و از دار کشیدن خبیب بن عدی در وقتی
روی داد که پیغمبر در مدینه بود و زبیر و مقداد از مدینه باین کار رفتند حاصل کلام آنکه هرگاه
جبرئیل علیه السلام گوید که کیست مثل تو ای پسر ابوطالب که مباهات میکند بر ملائکه در عالم مثل او
حضرت نباشد و هرگاه میگفته جبرئیل علیه السلام او را مثل نباشد پس واجب باشد که او امام و جانشین
باشد و با وجود او اگر دیگری امام شود تفضیل مفضول بر فاضل خواهد بود و ترجیح مرجوح
بر راجح والله اعلم آیه دیگر منقول است که ثعلبی و واقدی و ثنا ابو عبید و غیرهم از علمای
تفسیر نقل کرده‌اند که چون اغنیا و صاحبان مال و ثروت در خدمت حضرت رسالت پناه
حرف میزدند و بسیاری نشستند و صحبت میداشتند تا بحدی که بر حال فقرا تنگ شد و راه
گفتگوی ایشان بسته شد و این معنی بر حضرت رسالت گران بود و مکروه میداشت
حضرت حق تعالی این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی
نجویکم صدقة ذلک خیر لکم و اطهر یعنی کسانی که ایمان بخدا و رسول آورده‌اند هرگاه خواهید
که مناجات کنید با رسول باید که پیش از مناجات تصدق بکنید و پس از آن با رسول خدا
سخن گویید که این معنی از برای شما بهتر است و چون این امر از جانب الهی صدور یافت فقرا
بجهت بی‌چیزی و اغنیا بعلت بخل و امساک دامن کشیدند تا تخفیف یافت و امیرالمؤمنین علیه السلام
دیناری داشت بده درم بفروخت و بعضی گفته‌اند ده درم قرض نمود و بعضی گفته‌اند یک دینار
داشت از آن ده درم فروخت و ده بار با رسول خدا مناجات کرد و در کشف الغمه مذکور است که در کتاب
جمع بین الصحاح الستة و تفسیر ثعلبی مسطور است که امیرالمؤمنین فرمود که در کتاب خدا آیتی
هست که عمل نکرده بان هیچکس پیش از من و عمل نخواهد کرد بانکسی بعد از من و آن آیه
مناجات است که چون آن آیه نازل شد مرا یک دینار بود از آن ده درم فروختم و هر بار که با رسول

خلا را ده سؤالی میکردم و درهمی تصدق میکردم تا تمام شد و بعد از آن آیه منسوخ گشت و سبب
ملامت آن عمل کردن آیه خلاص شد نتیجه آنکه این آیه دلیل است بر امامت آنحضرت این
حدیث نیز دلیل است علیحده بر این مطلب و بعد از آن مطلوب اثبات می یابد و از عبد الله
بن عمر این روایت مشهور است که میگفت ثلث کن لعلی لو ان لی واحدة منهن کانت احب
الی من حمر النعم تزویجه بفاطمة و اعطاؤه الرایة یوم خیبر و آیة النجوی یعنی سه چیز بود علی را
که یکی از آنها اگر مرا بودی دوستتر بودی نزد من از آنکه مرا شتران سرخ موی بودی یک
یکی زن کردن فاطمه را و یکی آنکه در روز خیبر علم را باو داد و رسول خدا گفته بود شب پیش
که فردا علم را بکسی خواهم داد که خدا و رسول خدا او را دوست دارند و او خدا و رسول را دوست
دارد و یکی آیه نجوی که او عمل بآن آیه نمود و دیگری را عمل نمودن باو نصیب نشد و وجه استدلال
بر امامت آنحضرت از این آیه آنست که آنحضرت پیش دستی کرد بر جمیع صحابه در عمل نمودن بمضمون
آیه و بعد از آنکه باین عمل نمود آیه منسوخ شد پیش دستی کردن بر جمیع نمودن او بر آن عمل
و قبول نمودن امر الهی و عمل کردن بآن بدلیل روشن است بر افضلیت او علیه السلام و
لهذا ابن عمر آرزوی آن میکرد و هرگاه افضل باشد اولی و الیق خواهد بود بامامت و جانشینی
رسول علیه السلام و از این آیه ظاهر میشود کذب و افترای آنچه اهل سنت از برای خلیفه خود ابو بکر
اثبات کرده اند که او مال بسیار در راه خدا صرف کرده بود و هرگاه کسی ده درهم تصدق
نمودن و با رسول خدا راز گفتن بخیلی نماید و ابا داشته باشد یقین است که مال بسیار صرف نخواهد
نمود و همچنین مناقشه که بعضی از روی عداوت نموده اند که این دلیل افضلیت نمیشود
چه شاید که وقت اتفاق وسعت داشته باشد مدفوع است بآنکه در اصول مقرر شده
که جایز نیست که حق تعالی تکلیف ما لا یطاق کند اگر وقت تنگ بود حق تعالی بندگان را امر نمی

امر میفرمود و حال آنکه اکثر گفته اند که بعد از ده روز آیه منسوخ شد و دیگر آنکه ابن مغازلی در
مناقب و بغوی در معالم التنزیل نقل کرده اند همان حدیث را از امیر المؤمنین ع که در قرآن آیتی است
که غیر از من کسی بآن عمل نکرده پس چون وقت گنجایش این را داشت و ابا برای دیگران نداشت
و فخر رازی درین مقام نهایت تعصب را فرموده و گفته بعد از آنکه وقت گنجایش داشته باشد وجه
عمل نکردن ایشان چون بر اصحاب این آیه این باشد که مبادا از عمل کردن ایشان فقرا دل شکسته
شوند و مکروه کسی که سبب آن شود و راز کردن نیست که موجب کلفت باشد با آنکه تصدق در وقت
مناجات واجب بود اما اصل مناجات نه واجب بود و نه سنت و دلشکی فقرا البته باعث پریشانی
خاطر رسول بود پس میشاید که ترک عمل کردن اصحاب را این سبب بوده باشد و علامه نیشابوری
با آنکه از اهل سنت است در تفسیر خود گفته که این گفتگو ناشی بغیر از تعصب و عناد بلکه خواهد
بر ما واجب و لازم شده است که اثبات مفضولیت علی ع کنیم و مجوز نکنیم که او را افضلی باشد
که در دیگری نباشد و هیچ صاحب انصاف نمیگوید که راز گفتن با رسول خدا موجب دلشکستگی
کسی تواند بود و حال آنکه خود میگویند که عبد الله عمر آرزوی این خصلت میکرد و البته کسی
که عمل باین آیه کرده باشد از روی انصاف او را چندین زیادتی است یکی فرمان برداری
امر الهی و یکی راز گفتن با رسول و یکی محبتی که از اینجا ظاهر میشود و یکی اینکه دوست از کسی
که دوستی او بر خود بسته است و یکی نفعی که بفقرا میرسد و یکی دفع ملالی که رسول از صحبت
ثقلاء رسیده بوده و دیگر آنکه اگر تصدق کردن و راز گفتن موجب دلشکی فقرا میشود پس در
ادای زکوة و خمس گفتن واجبی هم احتمال میرود که مبادا چون فقرا چیزی ندارند که ادای
زکوة و خمس کنند دلشکسته شوند و این معنی خود بکمتر زنده نیست و هرگاه حق تعالی تصدق را
سبب راز گفتن ساخته باشد فقرا را که میسر نباشد در عرف و شرع پیش خدا و خلق معذور

و حق تعالی قدرتی از برای صدقه قرار داده بود تا بگوید به یاد شخصی از آن عاجز باشد بلکه
بجزوی سهل که هر یک از ما باشد مستحق این تصدق فضل و آید پس این شکافتن نباشد الا از راه
علاوت حق تعالی همگنان از آن دور دارد که جمعی بر رشته اعتقاد را از دست داده بکفرستان جهل
و عناد افتاده با کمال ظهور حقیت این بلند مرتبت بتقدیم جهال بر وامثال شده باشند و همچنین
آیه مبارکه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة است که حافظ ابو نعیم از ابن عباس
نقل کرده که روزی امیر المؤمنین را از مال دنیا چهار درهم بود یکی در روز و یکی را در شب و یکی
پنهان از خلق و یکی را آشکارا در راه خدا تصدق کرد این آیه در شان او نازل شد و ثعلبی نیز در تفسیر
خود همین را نقل نموده و این صفات از برای غیر آن حضرت ثابت نشد پس او افضل و اولی و لایق است
و خلیفه مصطفی باشد باعتراف دوست و دشمن آیه دیگر قوله تعالی است فتلقی آدم من ربه
کلمات جمهور مفسرین اهل سنت موافقت با امامیه کرده اند و از ابن عباس رضی الله عنه نقل نموده اند
که او گفت از رسول خدا پرسیدند که یا رسول الله کدام است آن کلمات که آدم علیه السلام تکلم بآن
نمود و توبه او قبول شد رسول صلی الله فرمود که آدم علیه السلام از حق تعالی سؤال کرده گفت الهی بحق
محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه مرا قبول کن پس حق تعالی عذر او را پذیرفت و توبه اش قبول
یافت و کسی که آدم صفی برکت او توبه اش قبول شود یقین که اولی و افضل خواهد بود از دیگری
بامامت و خلافت و جانشینی رسول چه بر رفاقت و شراکت رسول ص اهلیت بثبوت مساوی دیگری
که بر عقلا پوشیده نیست و این فضیلتی است از عنوان فضایل است که به دیگری ملحق نتوانند شد و در حالم
حادیه که از تفاسیر اهل سنت است که مقصود از لفظ کلمات در این شریفه مذکور اینست که یا حامد
بحق محمد و یا عالی بحق علی و یا فاطر بحق فاطمه و یا محسن بحق الحسن و یا قدیم الاحسان بحق الحسین فاغفر لی
فتاب علیه و در کتب حدیث از رسول خدا ص منقول است که فرمود و لو کان البحار مدادا و الاشجار

اقلاما والسموات صحافا والانس والجن کتابا لنفد المداد و فنیت الصحف و کلت الاقلام
و لم یکتبوا عشر معاشر فضل علی یعنی اگر دریاها مداد شود و درختان قلم و آسمانها صحیفها و آدمیان
و جنیان نویسندگان البته مداد آخر شود و کاغذها بر طرف گردد و قلمها کند باید و هنوز نتوانند نوشته
باشند جزوی اندک از فضل امیر المؤمنین علی ع و مصدق این حدیث آیت واقعه است قل لو کان
البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر الی آخر چه در تفاسیر معتبر مسطور است که کلمه کلمات ربی
اشاره بآنحضرت است و در کتاب مستطاب کلینی مذکور است که از ابی عبد الله ع فی قوله تعالی و لقد
عهدنا الی آدم من قبل کلمات محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین والائمة علیهم السلام من ذریتهم فنسی
هکذا والله انزلت علی محمد صلی الله علیه وآله یعنی مراد از کلمات در آیه شریفه اسامی مبارکه دوازده
خمسه مقدسه طاهره است و باقی ائمه معصومین که از ذریه ایشانند و در آیه بحمد اسم مذکور
بوده ارباب عصبیت آن را از قرآن بیرون کرده شعله آتش غضب الهی گردیده اند و با وجود این مرتبه
از کمالات ذات احدی سمات آن مظهر اسما و صفات بیان حکایت قناعت نمودن آفتاب بگل نتوان اندود
آیه دیگر آیه کریمه اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر و جاهد فی سبیل
الله لا یستوون عند الله و الله لا یهدی القوم الظالمین که متصل باین آیت است در صحاح سته و جمع بینها
و در تفاسیر اهل البیت بموافقت طایفه امامیه تفسیر این طریق شده که این آیه در شان امیر المؤمنین ع
نازل شد چه فخر میکردند عباس ابن عبد المطلب و طلحه ابن شیبه و حمزه عباس میگفت فخر از آن است
که سقایت حاج از منست و چاه زمزم که حاجیان از آن آب میخورند در دست منست شیبه
میگفت فضل مراست که کلید خانه مبارکه در جیب منست و بی رخصت من کسی را راه در کعبه نیست
و نتوانند بود که داخل شود و حمزه بجزوی دیگر فخر میکرد حضرت امیر المؤمنین ع شنیده فرمود که
من شش ماه پیش از همه کس ایمان آورده ام و با رسول خدا غزوات منکر دجهاد کرده و پیش از همه کس جهاد

نموده خواستند که داوری پیش رسول صلی الله علیه و آله برند تا او حکم کند حق تعالی از برای تصدیق قول حضرت امیر المؤمنین
این آیه فرستاده و از الحکم کردانید یعنی آیا می‌دارید سقایت حاج و عمارت مسجد الحرام را همچو آن کس
که ایمان آورده است بخدای تعالی و بروز آخر و جهاد کرده است در راه خدا برابر نیستند این دو قوم
نزدیک حق تعالی و خدا راه نمی‌نماید بمقصود کروه مشرکان را که ظلم بر خود ستم کردند یعنی ایشان از راه طلب
خود کذاشته چه ایشان خسیس ترین موجود را اختیار کرده اند بر پرستش که اصنام اند بر اعلا
و اشرف موجودات که خالق زمین و زمان است چه هنوز ایشان ایمان نیاورده بودند و جلالت
این آیه بر افضلیت و امامت آن حضرت آنست که عباس و طلحه بن شیبه دعوی میکردند که بخانه اولی
و احق اند از دیگران و حضرت امیر رد قول ایشان نموده باولی بودن خودش و حق تعالی تصدیق قول او
نمود که نزد خدا یکسان نیستند و او از همه کس اولی است بخانه هر گاه بخانه کعبه اولی باشد از دیگران
که قبله مؤمنان است خصوصا از عباس و حمزه پس از همه کس افضل باشد و اولی بامامت و ترویج
ملت هر دانا تر و بهر چه تعلق بخانه میدارد بیناتر و گفته اند که صاحب البیت ادری بما فی البیت یعنی صاحب
خانه از دیگران بخانه علمش بیشتر می‌باشد و تولد او در آنجا شده و خانه را از خس و خاشاک
وجود بتان او پاک ساخته بلکه شیعیان او را برکرد آن خانه کشتن از آن لازم شده که بوسیله مشی
ایشان بر دور دیوار آن خانه فائده است **آیه دیگر** قول حق تعالی است که فی بیوت اذن الله ان ترفع
و یذکر فیها اسمه و یسبح فیها بالغدو و الاصال ثعلبی باسناد خود از انس بن مالک و بریده
نقل کرده که هر دو گفتند چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله این آیت را بر مردمان خواندند مردی برخاست
و گفت یا رسول الله این خانها کدام است پیغمبر فرمود که خانهای پیغمبران پس ابوبکر برخاست و گفت
یا رسول الله خانه علی و فاطمه علیهما السلام از آنجمله است فرمود بلی این خانه فاضل ترین آن خانهاست
معنی این آیه آنست که در خانهای که مستجاب و تسبیح کنندکان تسبیح کویند خدای خود را در اینجا

در اینجا کرده ستوری داده که حق تعالی امر کرده که برداشته شود بتعظیم قدر آن یعنی رفیع قدر
و بزرگ مرتبه و امتناز از دیگران و از جمله تعظیم قدر آن تطهیر آنست از زشتی و پلیدی در آن
آوازها باشند دعا آن حضرت باری و بنماز مشغول باید بود و از سخن دنیا و حرفهای عبث
احتراز باید نمود پس اگر کسی اندکی بی انصافی نقل ثعلبی را اعتبار ننماید و گوید حضرت حق تعالی
وصف کرده است در آنجا اهل آن مردمان را بچیزی که دلالت میکند بر افضلیت ایشان که ظاهر شان
با خلق است و باطن با حق و یک طرفة العین از و غافل نیستند پس بنا بر تفسیر و نقل ثعلبی
که از بزرگان علما و مفسرین سنیست بزرگی شان و سروری مؤمنان ظاهر میگردد و بر هر که
اندک هوش دارد وضوح می‌یابد که تا آن حضرت باشد خلافت و جانشینی حضرت رسالت
بابوبکر نمی‌رسد و کسی که حبیب خدا خانه او را افضل این خانهای ابنیاء داند بامر خلافت
و امامت اولی خواهد بود از دیگران و دایما بنماز و ذکر حق مشغول اند و بفقرا و مساکین
تصدق مینمایند باز این آیه دلالت تمام بر افضلیت حضرت امیر المؤمنین ع خواهد داشت
چه در خبر است که آن حضرت علیه السلم در شبانه روزی هزار رکعت نماز میکرد او در وصایای صفات
مذکوره در آن سرور برو جهی بود که هیچکس را با او دعوای مساوات نمی‌رسید پس با وجود
اکر او دیکری را تقدیم دهند تقدیم مفضول بر فاضل داده باشند و ترجیح مرجوح
نموده و این باطل است **آیه دیگر** ان الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم
و انفسهم اعظم درجة عند الله است رزین بن معاویه از اهل سنت است در جمع بین
الصحاح الستة آورده است که این آیه در امیر المؤمنین نازل شد که مفاخرت میکردند طلحه
و عباس یعنی ثنا از کسانی که ایمان آورده اند و مهاجرت کرده اند و جهاد نموده اند در راه خدای
تعالی از سر جان و مال کذشته اند مرتبه و درجه ایشان بلندتر و بزرگتر است نزد الله

وابن فضلان خبر مرتضی علی علیه السلم در هیچ یک از صحابه نبود در سبق ایمان و غزا آن نحو جهاد
که آنحضرت کرده و غزا ان قسم جهادی که آنحضرت نموده پس او خلیفه و امام باشد آیه دیگر انی
جاعلك للناس اماما قال ومن ذريتي قال لا ينال عهدي الظالمين است جمهور اهل سنت
از ابن مسعود نقل کرده اند که او گفت قال رسول الله صلی الله علیه وآله انتهت الدعوة الی و الی
وعلی لم يسجد احدنا قط للصنم فاتخذني نبيا واتخذ عليا وصيا يعنی منتهی شد دعوت
و مردمان را با ایمان و اسلام تکلیف نمودن بمن و بعلی علیه السلم که نزد بت سجده ایم هیچ یک
از من و او هیچ بتی را هرگز و اگر هر یک از ما باشد کفر و شرک ما را و در یافت پس برگزید
حق تعالی مرا بنبوت و علی را بوصایت و امامت و از آن آیه اینست و اذ ابتلی ابراهیم ربه
بکلمات فاتمهن قال انی جاعلك للناس اماما یعنی چون تکلیف کرد ابراهیم را پروردگار
او بکلماتی که اوامر و نواهی بود و مناسک حج و احکام و آداب دین تا آن پنج اسم که آدم
در وقت توبه بآن متوسل شده بود پس ابراهیم ۴ از آن اتمام رسانید و بدان قیام نمود
حق تعالی جل ذکره با او گفت چون متابعت فرمان من کردی بدرستی که من کردم ترا امام از
برای تو پیشوای در دین مبین که بتو اقتدا کنند جمیع بندگان ابراهیم ۴ التماس نمود که
از فرزندان و اولاد من نیز امامان پیدا کن حق تعالی در جواب او فرمود که نمی رسد امامت
بستمکاران یعنی عاصیان و کافران از ذریت تو پس آن جماعت از ذریت او که کافر و مشرک
باشند ایشان را منصب نبوت نرسد چه مشرک ظالم است بدلیل ان الشرک لظلم عظیم و ابن معنی
بر مصادفت پی امامت و خلافت از فرزندان اسمعیل مخصوص ائمه اثنی عشر باشد یعنی
الهی که از اول عمر تا آخر عمر معصوم بوده اند خدا پرست و دیگران که مدعی صفت بوده اند
حق ایشان را غصب کرده باشند و ظلم و بناحق کرده اند چون سبق کفر و بت پرستیدن منافی

منافی امامت پس نفی امامت آن هر سه تن ثابت شد و امامت علی علیه السلم که آنحضرت
بنص منصوص گشت و نزدیک است باین معنی حدیثی که از ابن مسعود نقل کرده شده که ثعلبی
سنی حنفی مذهب در تفسیر خود ان نقل نموده در تفسیر آیه بحوی از امیر المؤمنین علیه السلم
که آنحضرت فرمود از رسول ص مسئله چند پرسیدم تا آنکه گفتم ما الحق یعنی از میان چیزها حق
کدامست که همه کس تابع آن باید شد فرمود که الاسلام والقرآن والولاية اذا انتهت الیك یعنی
حق سه چیز است یکی دین و اسلام و یکی کتاب خدا یعنی قرآن و یکی ولایت و چون منتهی شود امامت بحق
که بتو رسیده باشد و مقرر است پیش اصولیان که یکی از حجتها مفهوم شرط است پس از اینجا
لازم می آید که ولایت پیش از آنکه با آنحضرت رسد باطل باشد و خلافت خلفای ثلثه هر سه پیش
از خلافت او بوده پس هر سه باطل و ناحق باشند آیه دیگر قول حق تعالی است که انما انت منذر
ولکل قوم هاد در کتاب فردوس که از کتب معتبره اهل سنت است از ابن عباس نقل کرده اند که گفت
قال رسول الله صلی الله علیه وآله انا المنذر وانا المنذر و علی الهادی بك یا علی یهتدی
المهتدون و بعینه همین حدیث را حافظ ابو نعیم که از علمای اهل سنت است روایت
نموده یعنی رسول خدا فرمود که من بیم کننده و ترساننده ام مردمان را از عذاب آخرت
و علی هادی و راه نماینده است بتو یا علی هدایت می یابند آنهائی که اهلیت هدایت
و استحقاق راه یافتن دارند و این آیه صریحست در ثبوت امامت و ولایت و فخر رازی در
تفسیر خود نقل کرده از ابن عباس که او گفت رسول ص دست مبارك بر سینه خود نهاده گفت
من منذرم و اشاره بسوی علی علیه السلم کرده گفت انت الهادی و بك یا علی یهتدی المهتدون
و ثعلبی هم در تفسیر مثل آنچه فخر رازی نقل کرده بی زیاده و کم آورده است و مع هذا یکی
از معاندین گفته است که اگر این آیه نص است و حدیثی که از رسول نقل شده نص باشد آن

از رسول مروی است که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم پس نص باشد در خلافت خلفای
و دیگر آنکه حدیث لکل قوم هاد که علی هادی باشد و هادی بودن نص بر امامت نیست جواب
آنکه در حدیث اصحابی کالنجوم آثار وضع و بطلان ظاهر است چون قاضی عیاض مالکی مذهب شارح
کتاب شفا گفته است که این حدیث صحیح نمیشود زیرا که در طریق آن حارث بن حصین است و او مجهول
و حالش معلوم نیست و بعد از این تمام چند کس را از علما میبرد که همه حکم بوضع و بطلان این حدیث
کرده اند و اگر کسی تسلیم کند که موضوع نیست معنی حدیث آنست که هر یک از اصحاب که اقتدا
کنند هدایت می یابید و حال آنکه بسیاری از اصحاب مرتد و کافر شدند و از دین برگشتند پس
بایشان چون اقتدا توان کرد و در کشتن عثمان بعضی از مردمان اقتدا بجماعتی کرده بودند که باید در آن
امر هدایت یافته باشند پس باید که مراد از اصحاب بعضی باشند که بزیادتی علمی و کمالی از هر اصحابی
و آن مخصوص است که شخصی باشد که سلونی عما دون العرش تواند گفت و مطالعه لوح محفوظ کند
کرده ظاهراً بهتر باشد از کسانی که معنی کلاله در جواب ندانستند یا خود گویند که زنان در دانش از ما
فقیه ترند و اما جواب آنکه هادی بودن مسلم است اما نص بر امامت نیست بلکه هادی بودن
انحصر بخصوصیات دیگر دارد از آنکه در مقابل رسول ص واقع شده چنانچه فرموده که من منذرم
و تو هادی و حصر هادی در و کرده که تو هدایت می یابند و آنکه چون مطلق هدایت منحصر است در او
باید که در جمیع اوقات هدایت کنند باشد و این هادی دلیل است بر تقدم او بر هر که نزاع در امر
خلافت داشته باشند چنانچه در رسول صلی الله علیه و آله محصور است و در بعضی روایات
آمده که این آیه چنین نازل شده بود که انما انت منذر لعباد و علی لکل قوم هاد و در اینجا
هم لفظ علی را از آیات انداختند و دیگر قول خدای تعالی که السابقون السابقون اولئک المقربون
فی جنات النعیم یعنی پیشی گیرندگان اند بایمان و طاعت پاسخ گویند که ان در جمیع فضایل

فضایل و کمالات با انبیا علیهم السلم که پیش روان هر ملتی اند در دین و بعد از ایشان اوصیا
آنانند نزدیک کرده شدگان برحمت و کرامت در بهشت مشتمل با نواع نعمت حافظ
ابو نعیم از اهل سنت از ابن عباس نقل کرده و ابن عباس از رسول ص که فرمود سابق هذه
الامة علی بن ابی طالب علیه السلم یعنی سبقت گیرنده در دین این امت علی علیه السلم است و فقیه
ابن معازلی شافعی از مجاهد و او نیز از ابن عباس نقل نموده که گفت از رسول ص شنیدم
که در وقت تلاوت این آیه فرمود سبق یوشع بن نون الی موسی علیه السلم و سبق شمعون
الی عیسی و سبق علی علیه السلم الی محمد ص یعنی پیشی گرفت در امت موسی علیه السلم یوشع بن
نون بود که او پیش از دیگران بموسی علیه السلام ایمان آورده و در امت عیسی علیه السلم
شمعون بود و در دین امت علی علیه السلم است که او پیش از همه کس برسالت محمد ص قایل شد
و فخر رازی در تفسیر قول حق تعالی که وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه نقل
کرده و دیگران از اهل سنت نیز موافقت با او نموده گفته اند که در حدیث وارد است
که سباق الامم ثلثه مؤمن آل فرعون و حبیب النجار و علی بن ابی طالب و هو افضلهم
یعنی پیشی گیرندگان در امتها سه کس اند مؤمن آل فرعون یعنی حزقیل در امت موسی
و حبیب نجار در امت عیسی علیه السلم و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم در این
امت و او از آن دو افضل است و این فضیلت که سبقت در اسلام است ثابت نیست از
برای غیر امیر المؤمنین علیه السلم پس باید از صحابه در این افضل باشد و مستحق خلافت و امامت
نزد دیگری هم چنین آیه کریمه والذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون است که احمد
حنبل باسناد خود از ابن ابی لیلی نقل کرده و همچنین فقیه ابن معازلی شافعی و صاحب
فردوس که چون این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود صدیقون

سه کس اند حبیب بن موسی النجار مومن آل یس که در سوره یس مذکور است و
حزقیل مومن آل فرعون که میگفت که آیا میکشید شما مردی را که میگوید پروردگار من الله است و علی بن ابی طالب
علیه السلام و بعد از آن فرمود که وهو افضلهم یعنی حضرت علی ع از این دو افضلست و این
فضیلتی است که دلالت تمام بر امامت آنحضرت دارد و آیه دیگر قول حق تعالی است والنجم اذا
هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی که علامه
حلی علیه الرحمه در کتاب منهاج الکرامه نقل کرده از ابن مغازلی و او از ابن عباس رضی الله
عنهما و همچنین در کتاب غایة المطلوب و ایضا در کتاب موفق بن احمد المکی الخوارزمی حکایت
که نشسته بودیم با بعضی از جوانان بنی هاشم نزدیک رسول الله ص ناگاه کوکبی از آسمان فرود
آمد آنحضرت فرمود که هر که این ستاره در منزل او فرود آید وصی منست بعد از من پس
آن جماعت برخاستند و نظر کردند دیدند که کوکب در منزل امیر المومنین علیه السلام
فرود آمد گویند آن ستاره زهره بود یا زحل و این معنی موجب شد بر حسد جماعتی
شد جماعتی زبان آوردند گفتند یا رسول الله که بدرستی تو گمراه گشته در دوستی
علی بن ابی طالب و هنوز حرف ایشان تمام نشده بود که این آیه نازل شد که بحق آن ستاره
چون طلوع کند و بزمین فرود آمد که گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد المصطفی صلی الله علیه و آله
و خطا نکرد و در یک چیز باطل نشد و از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود مراد
از ستاره دل آنحضرت بود که او بغیر از امیر المومنین بکسی محبت نداشت و محبتی ما مدوح لصاد کشش
میل بباطل نفرمود و صفا و آنکه سخن نگفت و نمیگوید هیچ چیز را از هوای نفس یا بآرزوی
طبع نفس بلکه کلام نمیکند مگر وقتی بازبان میگشاید و بجز آنچه میگوید مگر وحی از جانب حق
تعالی بوی فرود می آید و در بیان خلافت امیر المومنین ع بجز هیچ خبری نگفته تا جبرئیل

تا جبرئیل پیغام نیاورد و آنحضرت نقل نفرموده و بجز موده الهی این منصب عالی بوی مخصوص گشته
و از اینجا مفهوم میشود که امامت امیر المومنین صلوات الله که از جانب الله تعالی مفوض نکرده رسول
او بمقتضای خاطر خود با حدی رجوع نماید و یکی از معاندین خواسته که این آیه را نقض او بی
بهم بنا شد گفته اند این آیه مکی است و در اول بعثت نازل شده و ابن عباس در آنوقت متولد
نشده بود و این غافل که ممکن است در سال فتح مکه یا در سال حجة الوداع نازل شده باشد دیگر
گفته اند دور نمی نماید از اصحاب که این لفظ و کلمه را نسبت بحضرت رسول داده گویند که تو در محبت
گمراه شده گویا نشنیده که برادران یوسف در اول که میگفتند پدر ما یوسف را از ما دوست
میدارد و ان ابانا لفی ضلال مبین بر زبان می آوردند که پدر ما در گمراهی ظاهری افتاده است
و در آخر که میگفت بوی پیراهن یوسف بشام من میرسد میگفتند انک لفی ضلالک القدیم
یعنی تو در همان گمراهی قدیم ماندی با آنکه از اولاد یعقوب و پیغمبر زاده بودند و بر فطرت اسلام
متولد شده بعد از آن بقول خصم همه پیغمبر شدند و انجا خود این جماعت در کفر نابسته بودند و نما
در کفر نشو و نما کرده بغض و حسد و ایام جاهلیت هنوز در سینهای ایشان راکد و ریشه
قایم داشت لیکن این الفاظ از ایشان چندان دور نخواهد بود و منافقه دیگر که بیکرد در لفظ حکمت
واقع شده که ستاره در خانه هر که فرود آید وصی من خواهد بود و لازم و صاحب خلافت لازم نمی آید
چرا که ممکن وصی را چون مطلق گویند یعنی متصرف در جمیع امور است و این بعینه معنی خلافت است
بل اگر در جای انضمام بجزی کنند چنانچه گویند وصی طفل انجا محل بحث و منافقه است در نظر
بگفتگوی ایشان بغیر از معنی خلافت ضد نمیشود اینکه در وان جهد ولا بل قرآنی سوره والعادیات است
که در کشف الغمه و اکثر کتب تفاسیر مسطور است که جمعی کثیر از عربان بادیه در وادی الرمل اجماع نموده
داعیه آن داشتند که بمدینه شبیخون آورند و رسول خدا صلی الله علیه جمع کثیر از اصحاب صفه و غیرهم

امر نمود که رفع شر ایشان کنند اول ابی بکر بگمان اینکه علم او خوردن می روند التماس سرداری
آن قوم کرده از مدینه بیرون رفتند و چون بدشمن نزدیک شدند و خبر سرداری ابی بکر بایشان
رسید از بلند بیرون تاختند جمعی کثیر از مسلمانان را بقتل آوردند و باقی شکسته و پریشان بمدینه
رسیدند و بعد از آن عمر خطاب هوس امارت نموده لشکر کشی کرد که ابی بکر بود و هر که او بکشتن
نداده بود این داد و هر چند که شرمی نداشت شرمنده و منفعل باز گشت بار سیم رئیس المنافقین عمر
و عاص قدم پیش نهاده گفت یا رسول الله معامله جنگ خدعه و فریب است و کار راست ... ابی بکر نیست
شاید بمکر و حیله کاری از پیش ببرم و چون رفت همان اثر کرد که آنچه عمر خطاب کرده بود دید در
کامه او هم کردند و دندان مکوش شکسته و تیر بر تن و بر سر بسنگ خورده چون ... بتیغ
آن لشکر را بکشتن داده سرداران او از آن شرمندگی خلاصی داد و رسول خدا صلعم چند روزی صبر
نمود و چون از دشمن ایمن نبود شیر بیشه شجاعت حیدر ولی امیر المؤمنین علی علیه السلام را طلب
نموده گفت اقدام در این معرکه باید نهاد که احوال بر این منوال است که میدانی و چون که ... قدم در راه
نهاد در رسول بیرون تا مسجد احزاب آن حضرت را مشایعت نمود و در باره او دعا فرمود و با جمعی
که نامزد شده بود نگرد و خدمت آن مسعود سه سردار و سابق را همراه داشت و ...
نموده بمدینه مراجعت فرمود و حضرت امیر اول راه را گردانید و بعد از قطع مسافت بسیار ...
شب می رفت و روز می آسود تا بوادی الرمل نزدیک شد و چون عمرو عاص و دیگر ... ابو ...
رسید بنیاد نفاق و فساد کرده لشکر را از وحوش و سباع آن وادی ترسانیده هر سه باتفاق
یکدیگر لشکر را از توهم تر نموده میگفتند مصلحت آنست که در بالای وادی مقام کنیم ...
راه اعدای ایم و محبت این بلد بر کشیده و بر جان تمامی تیم و مسلمانان در جواب می گفتند که رسول
خدا ما را بمتابعت علی علیه السلام امر نموده و از مخالفت او منع فرموده چگونه مخالفت او کنیم الحاصل اثری

اثری بر نفاق منافقان مترتب نشد چنانچه در آخر سوره اشعاری بدین شد و صبح که دشمنان
در خواب غفلت بودند بر سر ایشان ریختند از هر طرف که بلا انگیختند و حق سبحانه و تعالی ولی
محمد را نصرت و فیروزی داده اهل ایمان با ساطها در سر و مؤمنان بعضی از دشمنان کشتند و بعضی را
گرفتند و برخی زخم و مجروح گریختند و در همان صبح جبرئیل امین سوره والعادیات را
با سوره مبارکه والعادیات بخدمت رسول صلعم آورد و آن حضرت اهل مدینه را بشارت
داد و چون امیر المؤمنین علی علیه السلام با فتح و فیروزی برگشته بمدینه نزدیک شد حضرت
رسول صلی الله بر استقبال او بیرون آمده اصحاب از دو طرف صف کشیده ایستاده اند و
چون چشم علی علیه السلام بر رسول صلعم افتاد پیاده شد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
فرمود که یا علی سوار شو که خدا و رسول از تو راضی اند و امیر المؤمنین علیه السلام بگریست و رسول
فرمود که یا علی اگر نه آن بودی که می‌ترسم که طوایفی از امت در باب تو بگویند آنچه نصاری
در باب عیسی بن مریم علیه السلام گفتند امروز در باب تو چیزی چند میگفتم که بهیچ کس نشوی بر هیچ
طایفه از مردمان مگر آنکه خاک قدمت را در دیده میکشیدند و کحل میکردند و فهم و اهتمام
محی چنین کند و حق تعالی در شان او سوره چنین فرستاد و پیغمبر خدا در مدح او اینها گوید
ظاهر است که خلافت و نیابت او اولی باشد از آنکه بان حال برگردد و یکی از معاندین در دین مقام گفتن
که چون می تواند بود که پیغمبر تجویز خدایی علی کرده باشد و حال آنکه این روایت ظاهر میشود که
از ترس آنکه او را بخدایی پرستند و احوال او را آنچه هست بیان نفرموده و این گفتگو نیست الا
از رافضیان که محبت علی را بر خدا را ظاهر ساختند و حال آنکه از کلام حضرت رسالت مفهوم
نمیشود الا آنکه مبادا مردم این اعتقاد کنند و از اینجا تجویز خدایی فهم نمیشود چنانچه او توهم
کرده و عجب است که شافعی را امام و پیشوا میدانند و آنچه تصور کرده و مضمون بنظم آورده

وشنیده است البته وانکار شافعی وشعر شی نمیکنند که آن شعر در شهرت بحدی رسیده
که فارسی زبانان اکثر از امثله کرده‌اند وان شعر اینست شعر لو ان المرتضی ابدی محله لانجی الناس
طرا اسجدا له کفی فی فضل مولانا علی ۝ وقوع الشک فیه انه الله ۝ ومات الشافعی ولیس
یدری ۝ علیا ربه ام ربه الله آیت دیگر قول حق تعالی است در سوره الرحمن مرج
البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان جمهور اهل سنت
روایت کرده‌اند واکثر ایشان از انس بن مالک نقل کرده‌اند و ثعلبی در تفسیر خود آورده
وحافظ ابو نعیم از ابن عباس نقل کرده که مراد از بحرین امیر المؤمنین علی و فاطمه زهراست
و برزخ رسول خدا است و از لؤلؤ و مرجان امام حسن و امام حسین است علیهما السلم
وصاحب کشف الغمه نیز همین طریق نقل کرده در کتب تفاسیر و مناقب نیز بهمین منوال مسطور است
و شیخ عز الدین عبد السلم مقدسی در رساله در مدح خلفای راشدین نوشته و در انجا
ذکر نموده که چون خدیجه رضی الله عنها بفاطمه علیها سلام حامله شد از غم تنهای خلاصی
یافت و فاطمه با او صحبت میداشت و مونس او بود و این راز از رسول هم پنهان میداشت
تا روزی آنحضرت رسید و شنید که خدیجه با کسی در حدیث است پرسید که با که حرف میزنی گفت
با این جنین که در شکم دارم گفت ای خدیجه بشارت باد ترا که این دختریست که حق تعالی
او را مادر یازده تن از خلفای طاهر که از نسل من خواهند بود بعد از انقضای وحی و بعد از
پدر خود ان خلفای من خواهند بود بعد از انکه متولد یافت در خدمت پدر بزرگوار بود تا روزی
که ملکی محمود نام از جانب رب العزت آمده گفت که حق تعالی است که فاطمه را با علی علیه السلم تزویج
کن که حضرت عزت در بالای هفت آسمان در حضور جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و همه
هر از ملائکه کرام که هر یک حیث سر بسجده صفند تا روز قیامت سر بر نمیدارند نام شد که سرها بر دارند

پس دار بدان نموده بر عقد علی علیه السلم و فاطمه گواه باشند و جبرئیل خطبه خواند و اسرافیل
و میکائیل گواه شدند وامر شد که جمیع حوریان در زیر شجره طوبی حاضر آیند و شجره را
امر شد که انچه در وی بود بر حوریان نثار کند و چنین کرد و در و لؤلؤ و مرجان و یاقوت و مشک جنت
بر ایشان نثار کرد و حوریان از یکدیگر ربودند و بجهت تبرک نگاه داشتند و بان فخر میکنند که
این از نثار تزویج فاطمه و علیست و حضرت رسول صلی الله نیز اصحاب را جمع نموده خطبه
ادا نموده گفت اشهدکم انی زوجت فاطمه بعلی یعنی گواه میکنم شما را بانکه من تزویج
کرده‌ام فاطمه را بعلی علیه السلم پس چون ملاقات کردند بهم بحر نبوت از طرف فاطمه و بحر فتوت
ازجانب علی مرج البحرین یلتقیان تحقق یافت و وجود حضرت رسالت صلی الله سبب
آن شد که نه فاطمه را بر علی دعوت و نه علی را از و شکوه معنی بینهما برزخ لا یبغیان ظهور
رسید و چون سیدین شهیدین حبیبین یعنی حسنین علیهما السلم که دو ریحانه او بودند و هر
وقت که بر ایشان نظر میکرد میگفت هذان سیدا شباب اهل الجنه وابوهما خیر منهما یعنی
این هر دو بهترین جوانان اهل بهشتند و پدر ایشان بهتر است از ایشان و فاطمه را دوست
ادم آزار کننده ایشان آزار کننده منست و خوشحال سازنده ایشان خوشحال کرداننده منست
متولد شدند و با جمال و با کمال خود باعث روشنی دیده و سرور سینه سید کاینات گشتند
یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان ظاهر گشت تا اینجا ترجمه کلام شیخ عبد السلم بود ونقل از حکایات ان
علمای ایشان در استحقاق خلافت آنحضرت تمام است آیت دیگر قول حق تعالی است که در سوره احزاب
فرموده ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما
در صحیح مسلم مذکور است که چون این آیه فرود آمد پرسیدند یا رسول الله سلام بر شما دانستیم
صلوات بر شما چگونه است حضرت فرمود بگویید اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم

و آل ابراهیم انک حمید مجید و در صحیح بخاری از کعب بن عجره نقل نموده که او گفت سوال کردیم
از رسول خدا و گفتیم یا رسول الله چگونه است صلوة بر شما اهل بیت بدرستی که حق تعالی تعلیم کرد
سلام بر شما پس آنحضرت فرمود که بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم
و آل ابراهیم انک حمید مجید و هرگاه خدا و رسول امر بصلوة بر آل کرده باشند و درین شکی نیست
که امیرالمؤمنین افضل آل محمد است پس البته اولی و انسب باشد بر نیابت و خلافت رسول اکرم
و درین شکی نیست که رسیان اینکه با انبیاء سابق آل را ذکر نمیکردند در صلوات و در صلوات خاتم
انبیا اللهم صلی علی محمد و آل محمد باید گفت و بغیر آن صلوة نباید فرستاد و سلطان فاضل سعید
غیاث الدین اولجایتو سلطان محمد خدابنده را دو وجه بخاطر رسیده و در تواریخ ذکر نموده اند
و محمد عقید و مقلد دانش و فهم آن پادشاه معنوی را از آن استنباط نموده اند وجه اول آنست
که روزی در مجلس وعظ نشسته بود که واعظ در فضیلت صلوات سخن میکرد پرسید که چرا در صلوات
انبیای دیگر آل مذکور نشد و در صلوات پیغمبر ما امر بافزودن آل شده واعظ در جواب گفت غرض
خود در جواب تمام بود که سلطان گفت مرا درین مسئله دو نکته بخاطر رسیده بر علما عرض نمایم
اگر پسندیده انصاف بدهند و الا اعراض بکنیم یکی چون دین و ملت پیغمبران سابق در معرض
تبدیل و تغییر و منسوخ شدن بود امضای احکام آن لازم نبود اما دین محمد صلی الله چون دیگر تغییر
و تبدیل در آن راه ندارد و تا دامن قیامت بر یک قرار است و هر که تابع این دین باشد بر او لازم است
که احکام از آل و اولاد او صلوات الله علیه و آله اخذ کنند باید که در صلوات ذکر او بذکر او پیوسته
باشد تا امت و متابعان او را معلوم شود که ایشان حافظ دین و ملت اند و حرمت و عزت
ایشان را واجب و لازم دانسته و تجلیل و ایشان شناسند وجه دوم آنکه چون آنحضرت را ابتر خوانده بودند حق
تعالی ابتریت را بر دشمن آنحضرت انداخت که کسی ایشان را نام نبرد و ذکر نکند و نسل ایشان منقطع
کردد

گردد و نام آل با نام پیغمبر مقرون ساخت تا هیچ کس پیغمبر صلی الله بی ایشان ذکر نکند و نسل او
روز بروز زیاده شود تا نام او باشد نام ایشان با آن متصل و مقرون باشد و چون سلطان از تقریر
جواب فارغ شد فضلای مجلس زبان بتحسین و آفرین گشودند و بعضی از علما وجه دیگر گفته اند
که هرگاه در نماز که افضل اعمال دین است صلوة بر ایشان واجب باشد و بی آن نماز درست
نباشد یقین که در دیگر امور تابعیت ایشان اولی خواهد بود و ابن حجر که یکی از متعصبان اهل
سنت است درین باب و هم از کتاب صواعق از شافعی شعری باین مضمون نقل کرده و آن اینست
شعر: یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله کفاکم من عظیم القدر انکم
من لا یصلی علیکم لا صلوة له یعنی ای اهل بیت رسول الله دوستی شما دوستی است که حق تعالی در قرآن
عزیز آنرا واجب ساخته و بخلق فرستاده و در بزرگی مقام و قدر منزلت شما همین بس است که هر که
در نماز بر شما صلوة نفرستد نماز او مرتبه قبول نمی یابد و در استدلال این آیه کرامت و در بزرگی
اهل بیت گفته اند که رسول صلی الله ایشان را قائم مقام خود کرده اند و چنانچه صلوات بر آنحضرت
موجب تعظیم ایشانست صلوة بر ایشان نیز باعث تعظیم آنحضرت است و در روایتی در روزی که ایشان را
در عبای خود داخل کرده فرموده که اللهم انهم منی و انا منهم فاجعل صلواتک و مغفرتک و رحمتک
و رضوانک علی و علیهم یعنی یا رب خدایا ایشان از منند و من از ایشان و چون در آن وقت با خود شریک
ساخته از خوشنودان نیز طلب فرموده که آن خوشنودی در وقت سوال رحمت ایشان را با او شریک ساخته
و در حدیث وارد شده که حضرت رسالت صلی الله فرموده لا تصلوا علی صلوة البترا فقالوا و ما
صلوة البترا قال تقولون اللهم صل علی محمد و تسکتون بل قولوا اللهم صلی علی محمد و آل محمد یعنی
صلوة مفرستید بر من صلوة بترا و چون پرسیدند که صلوة بترا کدام است فرمود آنکه بگوئید اللهم
صل علی محمد و خبر کنید و بهمین اکتفا نمائید بلکه بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد حیث تر

معنی بیزاریست یعنی آن حضرت صلوات فرستادن موجب بیزاری و ناخوشنودی آنحضرت است نعوذ
بالله منها و چون صلوات از حق تعالی رحمت و از غیر او طلب رحمت و نزد بعضی معنی اللهم صل علی
محمد و آل محمد اینست که بار خدایا تعظیم کن محمد و آل محمد را در دنیا با علای دین و اظهار دعوت
و ابقای شریعت و در آخرت بقبول شفاعت و زیادتی ثواب و اظهار فضل ایشان بر اولین و آخرین
گفته اند که این ذکر نیز ابلغ است از تشریف آدم بسجود ملائکه و بر اکثر این است که واجبست و شیخ طوسی
رحمة الله علیه از ارکان شمرده و از امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که هر که نماز کند
و صلوات نفرستد عمل او که نماز است صحیح نیست اما در غیر نماز خلافست بعضی گویند در هر مجلسی
یکبار واجبست و بعضی بر آنند که در مدت عمر یکبار واجبست و مذهب ابن بابویه آنست که هر گاه
نام آنحضرت مذکور شود صلوات فرستادن بر او واجبست و این اصح است چه این دلالتست بر عظمت
شان آنحضرت و شکر احسان او میکند و ما بآن مأموریم و اگر چنین نباشد مثل ذکر بعضی
از ما بعضی را خواهد بود و این منهی است و حق تعالی فرموده لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم
بعضا یعنی مگردانید خواندن رسول را چون خواندن بعضی از شما بعضی را مرویست که پرسیدند
که یا رسول الله چگونه است قول حق تعالی که فرموده که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی
سر این چیست که حضرت فرمود بدرستی که خدای تعالی و ملائکه او صلوات بر پیغمبر میفرستند
آنحضرت در جواب فرمود که این از علم مکنونست اگر نه آن بود که شما سوال کردید از آن
خبر نمیدادم حق تعالی دو فرشته را بر من موکل کرده است هر وقت نام من نزد بنده مؤمن
کرده شود صلوات بر من فرستد آن دو فرشته میگویند که حق تعالی ترا بیامرزد پس حق تعالی و ملائکه
در جواب آن دو ملک میگویند آمین و ذکر کرده نمیشوم نزد مسلمانان که صلوات بر من نفرستند الا
آنکه دو ملک گویند نیامرزد حق تعالی او را و خدا و ملائکه در جواب ایشان آمین میگویند و نمیدانم [illegible]

اینست که بر بیت تنها نی بر هر یک از ائمه علیهم السلم صلوات میتوان فرستاد و صاحب کشاف شافعی
بخاری گفته اند قیاس مقتضی آنست که در صلوات بر هر یک از آحاد مسلمین توان فرستاد لیکن
چون رافضیان در ائمه خود این را شایع ساخته اند ما منع میکنیم و در اهل بیت و ائمه نیز بجهت
آنکه بر رفض متهم نگردیم مکروه میدانیم چنانکه مصنف هدایه که مدار کتاب حنفی است گفته که انگشتری
در دست راست کردن سنت است لیکن چون شعار رفضه است ما در دست چپ میکنیم و بعضی
از ایشان گفته اند ما نیز فاصله میان نبی و آل رغما للشیعه کرده ایم و بعضی از علمای شافعیه
گفته اند که تسطیح قبور سنت است لیکن چون شعار شیعه شده است ما تسنیم او را اولی میدانیم
و جمعی گفته اند وضو ساختن از حوض افضلست از وضو ساختن از آب جاری رغما لهم و خوش
طبعی گفته که در دین ما چیزیست که هر گاه روافض [illegible] سنیان رغما لهم چرا ترک اختیار نمیکنند
و همچنین آیه کریمه والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا نازل شده است در شان
امیر المؤمنین چه جماعتی از منافقین ایذاء آنحضرت میکردند و تکذیب او مینمودند و این آیه با آیه
سابق مربوطست و هر گاه حق تعالی صلوات بر رسول فرستد پس ایذاء او هم ایذاء از خدا شد
و این صفت که بر اهل بیت نبی علیه السلم افضل باشد از مقاتل منقولست که آیه سابقه
که آیه کریمه ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة هم در شان امیر المؤمنین
علی علیه السلم نازل شده و مرویست که عبد الله بن [illegible] آنحضرت رسالت پناه صلعم یکتار
موی جدا کرد فرمود که یا علی من اذی شعرة منی فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله و من
اذی الله فعلیه لعنة الله یعنی ای علی هر که برنجاند یکموی مرا برنجانیده و هر که مرا
برنجانید خدا را برنجانیده و هر که خدا را برنجاند بر او لعنت الهی و بدانکه [illegible] از رحمت
خود دور کرده اند و بعضی مثل این حدیث در شان فاطمه علیها سلام واقع شده و این هر دو تقریب

را فضیلت آنحضرت مثل آیه سابق آیه دیگر قوله تعالی است فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه ثعلبی در تفسیر
خود ذکر کرده که این آیه نازل شده در شان امیر المؤمنین علی علیه السلام و اول آیه اینست که یا ایها
الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف الی آخر الایه حق تعالی خبر میدهد که هر که از شما از دین
برگردد و مرتد شود پس زود باشد که بیاورد حق تعالی قومی را که دوست دارد ایشان را و ایشان
دوست دارند خدا را و مهربان باشند بر مؤمنان و بغلظت باشند بر کافران جهاد کنند در راه
خدا و از ملامت کسی نترسند و از امامین همامین امام محمد باقر و امام جعفر صادق مرویست
که فرموده اند که این در شان امیر المؤمنین علی علیه السلام و اصحاب اوست که مقاتله کردند با ناکثین
و قاسطین و مارقین که جنگ جمل و نهروان و صفین است و اهل خوارج و نواصب و اهل
ارتداد بوده اند و بعد از پیغمبر صلی الله کسی که متصف باین پنج صفت مذکوره باشد نبوده الا امیر المؤمنین
و مؤید اینست قول رسول صلعم که فرموده در غزوه خیبر فردا رایت را بکسی دهم که خدا و رسول را دوست
دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و کرار غیر فرار باشد و باقی صفات در وجوه دیگر ثابت
فخر رازی نیز گفته که بدو دلیل باید که این آیه در شان علی علیه السلام نازل شده باشد یکی آنکه در حق او
خبر رسول خدا فرموده لاعطین الرایة غدا الخ و صفاتی که در این آیه مذکور است همان صفات
بعینها و دیگر دوم آنکه بعد از این آیه مبارکه انما ولیکم الله و رسوله واقع شده بیفاصله این آیه
در شان علی علیه السلام است پس اولی آنست که آیه بیفاصله ما قبل نیز باشد و هم در شان آنحضرت نازل شده
ولیکن بعد از ان تشکیکات واهیه کرده اگرچه بموجب آن مثل که سر که جای ترش که آب باشد
جوابش حاضر است اما بجهة خوف ملال قاریان و مستمعان مرتکب آن نقل نشدیم دیگر قوله
که در سوره الحاقه میفرماید و تعیها اذن واعیه یعنی و نگاه دارد این پند را گوش نگاه دارنده
که نفع کرد از انچه شنود و ثعلبی روایت و احادیث و اورده است که حضرت رسول صلعم بعد از نزول این آیه فرمودند

فرمود من از خدای تعالی درخواستم که بگرداند اذن واعیه گوش ترا ای علی چه گوش نفع کننده
آنحضرت را بوده که هرگز نسیان بر وی طاری نشد و در کشف الغمه از بریده و در مناقب خوارزمی
از ابی حنبل عاص نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام گفت حق تعالی امر کرده مرا که نزدیک
باشم و از تو دور نباشم و آنکه تعلیم کنم ترا و آنکه تو بشنوی و یاد گیری و این آیه بر من نازل
شد در تفسیر ثعلبی مسطور است که رسول صلی الله علیه و آله با مرتضی علی خطاب نمود
گفت از حق تعالی درخواستم که بگرداند گوش پند نگاه دارنده گوش ترا و مرا تعلیم کند
و مرا امر است که حقایق را بشنوانم تو الان مست پند گیری پس این آیه نازل شد و حافظ
ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده و ابو القاسم در تفسیر خود
و ابو الحسن الواحدی نیز در تفسیر خود روایت کرده اند از علی علیه السلام که آنحضرت فرمود
که رسول صلی الله علیه و آله مرا بسینه خود چسبانید و گفت پروردگار من مرا
امر کرده که نزدیک گردانم ترا و دور نگردانم از خود ترا و بشنوانم بتو و تو فرا گیری و تعیها
اذن واعیه در این معنی نازل گشته و در مناقب از ابن عباس نقل نموده که چون این آیه
نازل شد حضرت رسالت پناه صلی الله فرمود که از حق تعالی درخواستم که بگرداند این گوش را
گوش علی و علی گفت که بعد از ان هیچ نشنیدم از رسول خدا صلعم مگر انکه او را حفظ کردم و در
گوش نگاه داشتم و هرگز فراموش نشد مرا و صاحب کشاف و فخر رازی بعد از ذکر روایت
نزول آیت در شان امیر المؤمنین علیه السلام نکته ذکر کرده اند در بیان اینکه چرا اذن
واعیه واقع شد بصیغه واحد نکره نکته آنکه تا اشعار باشد که باینکه گوش پند پذیر
در میان خلق کمست و مردم نقش کنند و ساز آن بانکه گوش ها کنند و فرا نمیگیرند مانند
که یک گوش که پند فرا گیرد و فرمان بردار حق تعالی کند نزد حق تعالی برابر است با تمام عالم بلکه

سوای او اعلم است و غیر او اگرچه عالمی بود باشد اتفاقی از جانب خدای تعالی بجانب ایشان
نیست موجود شان با عدم یکسان است همه طفیل یک کس اند پس یکی ازین دو شخص که رئیس
و رئیس اهل سنت اند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مخصوص باشد باینکه دعای پیغمبر صلی الله علیه
و آله در حق او مستجاب شده باشد و غیر او همه محل سرزنش و هدف تیر ملامت اند و التفات
بسوی ایشان نیست و او منظور نظر الهی است پس او احق و اولی بامامت و خلافت رسول الله
باشد و هر عاقل تامل در کتاب خدا و حدیث مصطفی صلی الله علیه کند میداند که زیادتی نمی باشد الا بعلم
حق تعالی فرموده انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی خوف و خشیت منحصر است در علما و
و رسول او گفته فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم یعنی زیادتی صاحب علم بر عبادت
کننده برمثل زیادتی منست بر یکی از شما اگر از همه شما فرو مرتبه تر باشد و در
نیز کسی را شک و شبهه نیست که امیر المؤمنین علیه السلام اعلم و افقه از باقی صحابه بوده و استغنای
او در همه باب مخصوص در علم مشهور است و افراد دیگران بنادانی خود و احتیاج در همه چیز
بخصوص در حل مشکلات در همه جا و نزد همه کس مذکور حتی آنکه باعتقاد مخالف خلیفه
دوم است در بعضی از دو مقام باعتراف خود لولا علی لهلک عمر گفته و باعتقاد خصم که خلیفه
اول است هر بار که بر منبر رفت میگفت اقیلونی و بیعتها سوای حال دیگران پس حضرت اعلم باشد
و هر که اعلم است افضل است و بعد از ثبوت این دو مقدمه نتیجه بدیهیست و انکارش مکابره
و عناد و السلم علی من اتبع الهدی آیه دیگر ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه
که جمهور اهل سنت مثل ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده اند و صاحب کشف الغمه نیز
از حافظ ابن مردویه روایت کرده که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله فرمودند یا علی هم و شیعتک یوم القیمة راضین و یاتی اعداءک غضابا مقمحین یعنی



یعنی یا علی اهل این آیه تویی و شیعیان تو خوشوقت و راضی خواهند آمد روز قیامت
تو و شیعیانت و دشمنان غضبناک خواهند آمد و از روز دشمنان تو چه معنی آیه آنست
که آنانکه گرویدند و کردند عملهای پاک و شسته ایشانند بهترین همه آفریدگان و بهتری
با یمان درست و عمل صالحست و این هر دو در امیر المؤمنین و ائمه معصومین و تابعان
ایشان صفت کمال دارد و غیر ایشان این دو صفت را دعوی میکنند آیه دیگر قول حق تعالی است
که میفرماید والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا تا آخر و تواصوا بالصبر که
هر یک جز خود دلیل جلی است بر امامت آنحضرت چه در آیه اول مراد از الا الذین امنوا امیر
المؤمنین علی علیه السلام و سلمان رضی الله عنه و انسان که در زیان کار است ابو جهل است
بنا بر تفسیر مشهور و نشابوری در تفسیر خود گفته که مقاتل مشغول است که مراد انسان ابو لهب است
یعنی بعضی بعد از ابو جهل یا ابو لهب میگفتند که محمد در زیان کار است پس قسم یاد کرد حق تعالی
بعصر که مراد نماز عصر است یا عمر هر پیغمبری یا زمان پیغمبرها یا بر هر کار و چه مشتمل است
بر عجایب و غرایب بسیار و بر آنکه امر بضدان چیزیست که یکی از ان دو بوهم کرده و الف لام در
الانسان الف لام جنس است و تنکیر خسر از جهت تعظیم است یعنی بدرستی که جمله آدمیان
در زیان کاری اند که عمر در مطالب دنیا بر باد میدهند و هر روز عمر ایشان در کم شدن است
و تا چشم برهم زده اند سرمایه از دست رفته و کسب طاعتی نکرده اند پس در همه عمر در نقصان
و زیان اند مگر آنهایی که ایمان آورده اند و کرده اند کردارهای پسندیده و اخرت را بدنیا
خریده اند و رستگاری یافته و فاضل نشابوری در تفسیر خود گفته و اگرچه بنده بمناجات
و تحصیل عبادات مشغول باشد که هنوز در زیان کار است چه هیچ طاعتی و عبادتی
نیست که بنده از آن نتواند بجای آورد و نتواند بود که بنده را ممکن نبود باشد که عملی بکند



که از آن باقی ماند و لذت آن دائمی باشد چه جای آنکه عمر را در غفلت بسر برد و وهمی خبر
شود که هیچ حرفت و ندامت چیزی نائل نشده باشد و تواصوا بالصبر از ابن عباس رضی الله عنه
مرویست که گفت هو علی علیه السلم ضمیر راجع جمعیست بما اول ضمیر جمیع بجهت تعظیم یعنی آنکه
وصیت کرده اند یکدیگر را بعمل درست و امر بطاعت و صبر از معاصی و اقامت بطریق حق
مستقیم و موعود است مناهی و نافرمانی پس هرگاه ایمان و عمل صالح در اول و وصیت
در آخر بعلی علیه السلم مخصوص باشد آنحضرت اولی باشد بجانشینی پیغمبری که حق تعالی بعنوان
کافه الخلق فرستاده است که یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین
که حق تعالی واجب ساخته است بر همه مؤمنان که با صادقان باشند و اهمای که معلوم
از ایشان راستی و درستی گفتار بود آنها نباشند مگر جمعی که معصوم باشند چه تجویز
کذب و دروغ در غیر معصوم میرود و آن معصوم امیر المؤمنین علیه السلم است که باعتراف
دوست و دشمن معصومی غیر از او نبود پس او امام باشد حافظ ابو نعیم از اهل سنت از ابن
عباس نقل کرده که این آیه در شان آنحضرت نازل شده هم چنین و ارکعوا مع الراکعین
که این آیه نیز نازل شده است در شان حضرت پناه صلی الله علیه و آله و هر نوع علی
و بندگان را امر شده برکوع یعنی بخشوع و خضوع و حضور قلب با رکعان و از ابن عباس
مرویست که گفت که مراد از رکوع مع الراکعین رسول الله و علی علیه السلم اند
چه این هر دو بنده همکس اول آن کسانند که نماز صحیح نموده اند آیه دیگر قوله تعالی
که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته خلاصه
کلام در بیان مقام آنست که چون رسول خدا صلی الله از وظایف حجة الوداع فارغ
شده عازم مدینه گشت جبرئیل علیه السلم نزول نموده پیغام الهی رسانید که علی

علی بن ابی طالب را امام کل انام نموده عهد و بیعت او را بر جمیع مکلفین لازم گردان و
پیغام من ببندگان برسان و بگو علی بنده من و وصی نبی و خلیفه اوست و طاعت او
مقرون بطاعت من و مخالفت مخالفت منست و منکر آن امر از جمله کافرانست و حضرت
خاتم الانبیاء در این و خلوتی ابن بوده ساختن جواهر جزای اسرار نبوت را با جناب وحی
مآب در میان نهاد و چون عایشه را از خلوت بی پرده در تحقیق آن از حضرت رسالت
مبالغه نمود و حضرت رسالت پناه در اخفای آن حکایت اهتمام نموده تا بحدیکه فرموده
که اگر افشای این راز نمای خلاف امر نموده باشی و آنگاه در دوزخ کفر داخل گردی و چون
عایشه بمجلی این سر و اخبر جبرئیل علیه الهی در باب و الحاح شد مبالغه و سعی در شیوع
خلاف او و کتمان و از اعتبار هی نکرده بعد از ساعتی حفصه دختر عمر را خبر داد که کل سر
جاوز الاثنین شاع بظهور آمده و حفصه پدر را آگاه ساخت و او با ابی بکر و بجا ابند
و او با ابی عبیده جراح و عبد الرحمن بن عوف رسید و از ایشان بباقی منافقین سرایت
کرد تا آنکه مجتمع شده در هلاکت پیغمبر خدا اندیشها نمودند و ماجرا همه بتعلیم ابلیس علیه
بقصه عقبه قرار گرفت و آن قصه در محل خود مذکور است و چون ضمیر منیر حضرت رسالت
پناه جام جهان نمای لوح تقدیر بود و عایشه را طلب نموده باین کلام او را مخاطب
ساخت که افشیت سری والله مجازیک یعنی سر مرا فاش کردی خدای تعالی جزای عمل
تو بتو رساند و بعد از آن در طی مسافت و شتافتن بجانب مدینه آنحضرت بچون شده
منزل غدیر خم را موضعی که از کراع الغمیم نامست رسیده بود و اینجا جبرئیل علیه السلم نازل
شده این آیه آورد که لعلک تارک بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرک و الهما
کلمه مستندی از رسول خود و در تاخیر که تا غایت در آن باب واقع شده بود نمود دیگر

اگر پاره از وحی که بتو فرستیم ترک نمائی و نرسانی و پیغمبر را عمل آن نمانده که این
قسم امور در روز جا که دراین نهایت تاکید و تشدید است و بعد از ساعتی بموضع
بعد بر خم رسید جبرئیل امین دیگر باره بجهت تاکید نزول نموده آیه یا ایها الرسول
بلغ را برسانید یعنی ای رسول هر چه رسانیدن بر بندگان آن را از خدای تعالی بتو رسیده
و اگر نرسانی بتبلیغ رسالت نکرده باشی و اگر در این امر سهل انگاری چون نرسانیدن
یعنی حکم نرسانیدن همه دارد و همانا اگر جمیع عمر تبلیغ رسالت نکرده خواهی بود و که
ترا از ضرر منافقان و ساعیان که همراه اند در غدیر باشد خدای تو حافظ و نگهبان است
از شر دشمنان اندیشه مدار بنا بر این در همان جا در همین که رسیدی با اتکا محل نزول آیه علم
بنود و فرود آمدند هر کس پیش رفته بود امر شد که برگردد و هر که در عقب مانده بود تا
کردند که زود تر برسند و منبری از جهاز شتر راست کردند پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آمده و
خطبه بلیغ مشتمل بر فواید تمام و بلاغت مالا کلام در حمد و ثنای الهی و موعظه و نصیحت
امت کما هی و بیان خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلم از جانب رب العالمین ادا
فرموده گفت گوش کنید ای حاضران و مطیع و فرمان بردار باشید ای مؤمنان که این
مقامیست مرا با شما ای گروه آدمیان حق تعالی نصب کرده در میان شما صاحب اختیاری
در امر دین و دنیا و امامی که اطاعت فرض است بر مهاجر و انصار و حاضر و غایب و عرب
و عجم و کوچک و بزرگ و بنده و آزاد و سفید و سیاه و هر که بوحدانیت الله تعالی اقرار
دارد و بداند که حکم بر همه جاریست و طاعت او بر همه واجب و مخالف او ملعون می باید
بداند که بعد از او حکم من بر همه جاریست و بعد از حکم و امامت از آن علیست و بعد از
او از ذریت علیست که از اولاد علی علیه السلم الی قیام قیامت و کسی که بعد از [illegible] علی

از علی بن ابی طالب علیه السلم و این معنی بعضی از خطبه آنحضرتست و آن خطبه ایست
طولانی که بجهت آن درده ورق تمام نمیشود و بعد از خطبه دست امیر المؤمنین را گرفته او را
بر بالای منبر جا داد بنوعی که مردم صفحها همه مشاهده نمودند و گفت ای مسلمانان الست اولی
بکم من انفسکم و بروایتی فرمود که الست اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی آیا من نیستم اولی
بمؤمنان از نفسهای ایشان همه گفتند بلی یا رسول الله چنین است و تو اولی بمائی پس
گفت من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی هر که من مولا و رهنما و اولی بتصرف بوده ام در دین و
دنیای او بعد از من علی مولی و اولی بتصرف در امور او بعد از اتمام خطبه و تاکیدات
و انصاف دست بدعا بر داشته گفت اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من
نصره واخذل من خذله و یار باش یعنی الهی دوستی کن با کسی که با علی دوستی کند و دشمنی
کن با کسی که با علی دشمنی کند و یار باش و یاری کن هر که یاری کند علی را و خوار
نمودن او کسی را که علی را خوار و زبون دارد و او را الهی بگردان حق و صدق و راستی را
بگردان با علی هر طرف که بگردد و چون که بر [illegible] و بعد از فراغ جمیع مردمان که حضور بود
و بیست هزار تن بجهتی که در جمعی بیشتر بین گفته اند همه بر آنحضرت سلام کردند بامارت یا امیر [illegible]
که السلام علیک یا امیر المؤمنین و عمر بن الخطاب همراه بوده گفت بخ بخ اصبحت مولای و
مولا کل مؤمن و مؤمنة این کلمه بخ بخ را عرب در حال رضا و در وقت تعجب استعمال میکنند
بجای به به یا وه و در زبان عجم یعنی به به امام و سردار شدی بر زر و بر سایر مؤمنان
و شعرای عرب در آن روز قصیدها در تهنیت این امر گفتند و حسان بن ثابت از آنحضرت
رسول رخصت گفتن و خواندن قصیده طلبید چنانکه مشهور است و قصیده غرا
گفت و آنحضرت او را تحسین نمود و عمرو عاص هم در این روز قصیده گفت شاعر از [illegible] و مغنی

و منبرهایی بلند در آن فضیلت قصد کرده است و از آن جمله کفته با آل محمد عرف الصلوات
و فی ابیاتهم نزل الکتاب و جوهرت باسم حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام رسید که تفسیر
غدیر بنه که بعضی یوم خم معاقدها من القوم الرقاب یعنی جایی که محل فرود آمدن شتران
اوست که جای مردم است و محل بیعت روز غدیر هم همان است یعنی آن وفا نمودن به
گردنهای مردم لازمست و شاید آن قصد هم کرده باشد که جا نجیب شتر او بر کردن بعضی گفته
موجب آن گردنکشی و لشکری ایشان بوده و بیعت امیر چون بر گردن مردم لازم شد و لشکر
و آورده شدند و اگر چه جمع شوند بعد از آن روزی این همه تاکید الهی و تعظیم شد که حضرت
و بر منبر بردن حضرت مصطفوی جناب مرتضوی را و وصایت و سفارشات و مبالغات
لغات و تاکیدات نبوی را نشنیده می انگاشتند و یاد ایام نمی نمیشدند بلکه دیگر
اینکه از اعادی صوادا التقوسا فلیس لها سوی نعم جواب یعنی و نحو که شمشیر او
مردم را بطلبد بغیر از لبیک و بلی جوابی ندارد و از ابن عباس و ابو ذر و جمله مردم روایت
که هنوز اهل بیت متفرق نشده بودند که جبرئیل علیه السلام نازل شد و رسول خدا را خوشحال
ساخته با این مبارکه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام
دینا آنحضرت را بشارت داد و خاطر آن روز غدیر را بتکبیر عالمیان را آگاه کرد اینکه اسلام
در آن روز تمام شد و نعمت الهی بر بندگان و رضا و خشنودی خالق ارض و سماء که
در آن روز بحصول پیوسته و از اینجا معلوم میشود که او اجابت دیگر خواه از اصول و خواه
از فروع مراد الله تعالی اصل امامت و ولایت بعد اکمال الدین و اتمام نعمت را با امیری و سرداری
و صاحب اختیاری آن مرکز دایره امامت و سرکرده سلسله ولایت منوط و مربوط ساخته و چون
این خبر باطراف و جوانب رفت حارث بن نعمان که از قبیله فهر و سرداران آن طایفه بود آتش

نفاق از سینه پر کینه‌اش شعله کشید و بمدینه آمده بمجلس حضرت رسالت در آمد و گفت
مارا بتوحید خدا و نبوت خود و نماز و روزه و زکوة تکلیف کردی و ما قبول کردیم
باینها راضی نشده خلافت را بر پسر عم خود حواله نمودی این امر بوده است یا از جانب
خدا آن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم یاد نمود که این کار بفرموده خدا واقع
شد پس از مجلس روگردان شده گفت الهی اگر آنچه محمد میگوید حق است پس بفرما که از
آسمان سنگی بر سر من فرود آید که راویان شنیده این حکایت نیست و هنوز سخن او تمام
نشده بود که سنگی از آسمان بر سر او آمد و از طرف زیرش بیرون رفته بجهنم پیوست
و مطاوی آن سوره سال سائل بعذاب واقع نازل شد یعنی سؤال کرد سائل عذابی
که هیچ چیز دفع آن نکند و آن واقع شد و ظاهر است که آنهم عنادی که از حارث مرد و ظهور
آمد از برای مولی ساختن و اولی بتصرف دانستن حضرت امیر بود چه معنی بغیرت و دوستی
و غیر آن چنانچه اهل سنت بران حمل می نمایند حاصل کلام آنکه نزول پیغمبر در آن مکان
که مردم از غایت گرمی رداهای خود را در زیر پای نهاده بودند در آن مکانی که نزول
مسافر در آن متعارف نبود و در زیر درخت مغیلان از پالان شتران منبر ساختن
مردم را از اطراف گرد آوردن و خطبه بآن طول خواندن البته بی خواهد بود الا بجهة امری عظیم
از برای تجدید اظهار محبت و دوستی و نظایر آن چنانچه بعضی از روی عناد گفته‌اند خصوص
که الست اولی بکم من انفسکم مرجحست در بیان دین و دنیا چه اولی بنفس مردم
بعد از حضرت رسالت پناه پیغمبر است یا امام و بعد از آن نزول با فوق آیه الیوم اکملت لکم
دینکم ناچار است که مراد از مولی متصرف در امور مسلمانان باشد نه ناصر و محب و غیر
آن از معانی که در لغت مقرر شده چه جمیع مؤمنان در آن شریک‌اند و معنی این میشود که

علی علیه السلام اولی بتصرف در حقوق مردم و تدبیر امور ایشان بعد از نبی چنانچه من
الحال اولی بتصرف در ایشان و معنی امامت همین است و چگونه تواتر حدیث را انکار توان نمود و حال
انکه نزد جمهور این حدیث بمرتبه تواتر رسیده چنانچه شیخ معز محدث عماد الدین بن کثیر شامی
شافعی در تاریخ کبیر ذکر نموده محمد بن جریر شافعی در تاریخ ذکر کرده که او را کتابیست مشتمل بر
دو مجلد که احادیث غدیر خم را در آن جمع کرده نقل نموده که ابو المعالی جوینی شافعی که شیخ
با امام الحرمین تعجب میکرده و می گفته که در بغداد مجلدی در دست صحافی دیدم در پشت
آن نوشته بود که جلد بیست و هشتم از طرق من کنت مولاه فعلی مولاه و از ابو علی عطار همدانی
منقولست که میگفته من این حدیث را از دویست و پنجاه طریق روایت دارم و شیخ محمد
جزری شافعی که از اکابر ائمه حدیث اهل سنت است رساله مخصوص در تواتر حدیث
غدیر دارد و تواتر این حدیث را در آنجا بچند طریق اثبات نموده و با جمله این خبر در شیوع
و ظهور بمرتبه ایست که کسی منکر آن نتواند بود و از جمله حکایات شنیدنی آنکه یکی
از صعالیک در رساله جلیه غدیر اعتراض کرده که هرگاه حضرت رسالت برخلافت علی
علیه السلام نص میکرد چرا بطریق دیگر احکام در شهر و در میان مردم نمیکرد تا پوشیده نماند و کسی
انکار نکند چرا در سفر باشتر کرد و در بیابان شتر چرانان که کسی در آن دیار کاری نکند مدینه
کجا بود و مسجد و منبر کجا بود و چه در این کار رمز و خصیصه با ثبوت برابر است پنهان و چه ظاهر
و گواه بنا بست کرد تا یکی گوید نشنید و یکی گوید حاضر نبودم و با یستی نص صریح نمودی و
نص صریح فرمودی تا بر کسی مخفی نماندی چنانکه گفته اند محمد رسول الله و ما محمد الا رسول
و یا داود انا جعلناک خلیفة و یا هرون اخلفنی فی قومی و چون واقعه غدیر که بر آن
علی روایت می کنند بر وجه بیست ظاهر شد که قول ضعیف باطل است و شیخ عبد الجلیل رازی

رازی در جواب فرموده که آن ناصبی نداسته اول این اعتراض بر خدا کند و گوید در شب
تاریک بیابان بیاد و باران بی حرف غریب در بیابان اندر درختی آواز دهد و انا الله گوید چرا نکرد
کسی در دیده کاری کند بی آنکه منبری باشد و اهل عالم همه حاضر باشند معلوم بداشتی حقیقت
مکه و کعبه و بنی هاشم و قریش را گذاشته چه دانسته نیکو [illegible] و ما او را [illegible] چنانکه
کسی در دیده کاری کند و چه بداشت اگر نظر به رسالت موسی در بیابان و شبانی زیان نیست
نبوت مصطفی در غار حری نقصان نبوت نباشد نظر به امامت علی هم در بیابان و بیابانی
بیگانه نقصان امامت نباشد و اینکه گفته که نامهای پیغمبران را معین در قرآن ظاهر کرده باید
که نام علی هم تصریح کردی تا شبهه نماندی ای ناصبی از مذهب خود برگشته و مالک الملک
معزول کرده و یفعل الله ما یشاء را فراموش کرده و ندانسته که معرفت نبی و معرفت
امام عطائی است که با خدای تعالی منازعت میکند که چرا نمیگوید که اقیموا الصلوة و صریح
نمیگوید چند است وقت چند و در سفر چند و در حضر چند و لعنت محقق ... کرده
بیدادی و میگوید و آتوا الزکوة و نمیگوید که از بیست دینار یک دینار و از ده درم یکی تا فقها را
خلاف نباشد شریعت پیغمبر ما در اجتهاد و ... فقها ... تا هفتاد و سه قول مخالف
پیدا نشود پس اگر درین شبهات اجمال را واجب است تا بعثت محمد عبث نباشد
مسئله امامت خود عقلیست اگر نام علی صریح نباشد نقصانی پیدا نباشد محمد غزالی ناصبی
دعوای اجماع بر صحت حکایت روز غدیر و عبارت عمر که مشتمل است بر کلمه بخ بخ گفتن
هذا حکم و رضا و تسلیم ثم بعد هذا غلب الهوی بحب الریاسة و حمل عمود الخلافة و خفقان
البنود فی قعقعة الرایات و اشتباک ازدحام الخیول و فتح الامصار سقاهم کأس الهوی
فعادوا الی الخلاف الاول فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون

بعضی روز اول قبول حکم الهی نمودند و رضا دادند و تسلیم کردند و بعد از هوای نفس و محبت
دنیا و حب جاه و ریاست که از ایشان اختلاف تمام بردند و محبت انکه علیها و نشاهای خلافت
در دل هم پس و پیش میرفته باشد اسبابی است از ان دست و پا از هم کند و ابتدا صورت شبیکیر
بنظر در آید و مردمان بر در خلفا از ایشان جمع شوند چنانچه در عیش حکام دنیاست عهد و پیمان
روز غدیر را فراموش کرده و وجود بیوفت الله اخذ آن تا ابد فروختند ببهای سهل و بد
مزید و فرح خوش بوده که ایشان ذکر کردند و این عبارت غزالی را ابن جوزی که از اکابر است
نقل نموده و حاصل استدلال باین آیه آنکه احمد حنبل در مسند خود و ثعلبی در تفسیر
و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب و غیر ایشان از صد و پنج طریق و دیگران از علما
اهل سنت چون ابن جوزی شافعی در رساله که مسمی بمطالب فی مناقب علی ابن ابی طالب
نام کرده جمیعا نقل نموده اند که این آیت واقع هدایت در بیان فضیلت امیر المؤمنین علی علیه السلام
نازل شده در روز غدیر خم و همچنین آیه الیوم اکملت لکم دینکم و هم باین روش
نقل نموده اند که چون آیه یا ایها الرسول بلغ تا آخر نازل شد حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله دست امیر المؤمنین علی علیه السلام گرفته بلند کرد تا بحدی که مردمان سفیدی
زیر بغل آنحضرت را صلوات الله علیه دیدند و گفت یا ایها الناس الست اولی منکم بانفسکم
و چون مردمان گفتند بلی یا رسول الله فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال
من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حیث دار
پیشتر گفته شد و چون آیه دوم که الیوم اکملت لکم دینکم است تا آخر نازل شد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی
و بالولایة لعلی من بعدی یعنی بزرگ است خدای که منت نهاد بر من بکامل شدن دین و تمام کردن

نعمت و راضی بودن حق تعالی ازینکه امر پیغمبری و بولایت و امامت از برای علی ابن
ابی طالب بعد از من و بعد از ان بان جماعه فرمود قول اول را من کنت مولاه فهذا علی
مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و از این
آیات و روایات ظاهر شد که دیگری بغیر آن حضرت مستحق خلافت و نیابت رسول خدا
نیست و هر که ادنی ادراکی داشته باشد بعد از ثبوت خلافت امیر المؤمنین تا بمیان فتنه و طریق
حق مودت نسبت بسید المرسلین برو پوشیده نگشته و بر حقیقت حکایت روز غدیر
مطلع شده و مضمون آیت آن را کما هو حقه فهمیده چگونه تقدیم دیگری بر آن افتاب
عالمتاب امامت تجویز تواند کرد یا فرمان عقل و نقل دست و گریبان تواند شد
و مخفی نیست که حضرت خالق در باب خلافت و آن قسم تاکید نماید و چون این امر صورت
پذیرد گوید امروز دین و شریعت را کامل ساختم و نعمت خود را بر شما تمام کردم در اثبات
امامت او احتیاج بر بینه و برهان خلافی نخواهد بود و دیگر از آیات سوره برائت
و این سوره را سوره برائت و سوره توبه و فاضحه و مخزیه و عذاب گویند چه در وی
بیزاری است از کفار و مذکور توبه مومنان و فضیحت کسانی که اهل نفاق است و رسوا
کنندگان منافقان است که بسم الله الرحمن الرحیم امانست و این سوره برای دفع امان
آمده و نقل اتفاق از موافق و مخالف متفق اند بر آنکه چون سوره برائت نازل شد حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله چهل آیه علی اختلاف القولین از اوایل این سوره را
بکی داده او فرستاد که بمکه رود و در موسم حج بر اهل مکه خواند و چون او پاره از راه
قطع نموده جبرئیل علیه السلم نزول نموده گفت ای پیغمبر حق تعالی ترا سلام میرساند
و میگوید لا یؤدی عنک الا انت او رجل منک یعنی باید که تو خود متصدی ادای این شوی

یا مردی که از تو باشد پس آنحضرت علیه السلم امیر المؤمنین را گفت که بر ناقه عضبا
سوار شده خود را باو رسانند و آن سوره را از وی گرفته خود طریق رسالت بجای آورد
حضرت امیر المؤمنین ع بموجب فرمان روانه شده سوره مذکوره را از وی گرفته باهل مکه
رسانید و چون ابوبکر برگشت از سبب آن پرسید پیغمبر ع فرمود که امر الهی شد که من خود
اول برسانم یا کسی که از من باشد و چون علی علیه السلم از من بود او را فرستادم و این دلالت
صریح دارد بانکه امیر المؤمنین علی علیه السلم از آنحضرت است و غیر از آنحضرت است که تبلیغ احکام
الهی و ابلاغ دین بکسی برساند و علما این حدیث را بتفصیلی جلالکاهی شمرده اند بدین
مطلب و از این نیز معلوم شد که شخصی که خلیفه بحق است رسانیدن آیتی چند از کتاب خدا
ببعضی از مردم او را امین ندانند چگونه صلاحیت آن دارد که در رسانیدن تمام آیات
کتاب کریم و امامت جمیع امت رسول عظیم القدر او را امین دانند و امام خوانند
و چگونه امین باشد در رسانیدن جمیع احکام دین الهی و حال آنکه خدای تعالی از بالای
هفت آسمان او را عزل نمود و فرستادن او عزل نمودن و ولی ساختن دیگری نزد عقلا
مختفی نیست و دو مثل است که عزل طلاق مرد است و از فرمان الهی معلوم شد که او غیر از
پیغمبر نیست در تبلیغ احکام چه و اهلیت نزد عقلا تقدیم مفضول بر افضل و ابن بابویه رحمة
الله علیه در مقام افاده نموده که هرگاه بموجب خبر مذکور ابوبکر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله نباشد هر آینه تابع نخواهد بود بدلیل قول حق تعالی که فمن تبعنی فانه منی و هرگاه
تابع حضرت پیغمبر نباشد محب و دوست او نیز نخواهد بود بدلیل قول باری تعالی که
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و هرگاه محب رسول خدا نباشد
مبغض او خواهد بود و حب نبی ایمان و بغض او کفر است و چنانچه با بوجرم درست شد

شد که علی علیه السلم از حضرت است و یکی دیگر از آیات نیز بر این دلالت دارد از جمله مخالفان در
در تفسیر قول حق تعالی که افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه روایت کرده اند که مراد
از صاحب بینه حضرت پیغمبر است و مراد از شاهد علی که تالی او باشد امیر المؤمنین است بعضا
روایت کرده اند از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که فرمود که فاطمة علی لحمی
و معصیته معصیتی و روایت کرده اند از حضرت جبرئیل که در غزای احد نظر بحضرت امیر المؤمنین
انداخته تعجب کرد در پیش روی مبارک حضرت رسالت مجاهده مینماید گفت یا محمد
این غایت مواسات و جان سپاری است که علی در نصرت تو بجای آورد حضرت رسالت فرمود
که یا جبرئیل انه منی و انا منه جبرئیل فرمود و انا منکما تا اینجا سخن ابن بابویه است آیه دیگر
از ابتدای این سوره است و اذان من الله یوم الحج الاکبر است و در مسند احمد حنبل
که هو علی حین اذن بالآیات من سورة براءة حین انفذها النبی صلی الله علیه و آله
و سلم فالهم ان لا یبلغها الا انا او رجل منی یعنی آن سوره را علی بوحی که آنرا احکام
باهل مکه رسانید در روزی که آنجا ساخت بآن آیات که از سوره برائت بود اهل
مکه را هنگامی که فرستادن آیات را با ابوبکر و علی عمل را نیز با او فرستاده
بر گردانید و خود آن آیات را برد و خوف نداشت با آنکه چندین کس از اکابر و اهالی
مکه را کشته بود و موسی علیه السلم با آنکه یکی را کشته بود و چون مأمور شد که هدایت
فرعون رود گفت خوف دارم که از ایشان مردی را کشته ام و چون ابوبکر برگشت و
از وجه برگردانیدن پرسید رسول صلی الله علیه و آله گفت از جانب خدا مأمور شدم
که نباید که آن آیات را برساند که من یا شخصی که از من باشد و مروی است که امیر المؤمنین
علیه السلم عذر گفت که من خطیب نیستم و حضرت رسالت رسول الله فرمود که امر الهی

ناچار است یا مرحوم با تو گفت پس هر گاه چنین است مرحوم رسول الله گفت برو که حق تعالی
زبان تو دل تو را ثابت شود از آنچه مبادا رد و یکی از معاندین گفته که فرستادن پیغمبر صلی
الله علیه و آله علی علیه السلم را بعد از ابی بکر از این بود که در میان عرب مقرر و معهود بود
که اگر عهد و پیمان در میان ایشان بعد از نزول آن عهد کسی یا یکی از خویشان او را
اعتبار نمایند و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه با اهل عرب عهد کرده بود
و در سر قبیله نقض عهد کرده بودند پیغمبر تنبیه ایشان می بایست که خود برود یا خویشی
از آن جهت علی را فرستاد نه آنکه ابا بکر را قابلیت این کار نبود و جواب این که خلاف رسول
خدا نیست و هر چند از آنکه حمل عبث کند پس فرستادن کسی را بعد اول و باز گردانیدن
او را باید که بنا بر غرضی معتد به باشد چون تنبیه بر فضلت و بیان که آن شخص که مرتبه تا بسته
فرستاده باید شدن تا م و لوازم او یا آنکه مردمان بدانند که از دیگران این کار نمی آید
با این امر از آن مردی که او را فرستاده بود متمشی نشود و اگر در این مقام او را سوره را
با امیر المومنین علی علیه السلم داده پیغمبر فرستاد احتمال داشت که مردمان گمان آن شود که در
میان این جماعت غیر از این شخص کسی بوده که صلاحیت این کار داشته باشد و آنکه گفتند
در میان عرب مقرر و معهود بود الخ الی آخر اگر این قاعده مقرری بود البته رسول الله صلی
و بر وجهی تنبیه بود پس اینکه آخر از قاعده عرب خبردار شده باشد معلوم شد پس شخصی که ترک آن
امر ابیت کرد مردمان بدانند که ابی بکر نزد امر تعالی قابلیت این کار نداشته و هر گاه کسی
این قسم امری عاجز باشد و معین امر امامت را قابل نخواهد الحمد لله آیه سوره نور است
که حق تعالی فرموده الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة
الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة تا آخر آیه

آیه که اهل سنت از حسن بصری که رئیس و مقتدا و واعظ و صاحب حالتش می دانند
نقل کرده اند که گفت مراد از مشکوة فاطمه است و مصباح امام حسن و امام حسین اند
و زجاجه که گویا ستاره درخشنده است فاطمه است در میان زنان دنیا و شجره
مبارکه ابراهیم است علیه السلم نه شرقیه و نه غربیه یعنی نه یهودی است و نه نصرانی یکاد
زیتها یضئ علمیت که از وی بسیار و سیاه نور علی نور امامی بعد از امامی است
که از ذریت او و نار و زنها منقب باشد و حق سبحانه و تعالی راه نماید بسبب او هر که خواهد
که واسطه هدایت خلایق شود و هر گاه حق تعالی در شان فاطمه و حسنین علیهم السلم
این مثل زده باشد و این مرتبه را و داده باشد بطریق اولی حضرت امیر المومنین که اکمل و افضل
این محل و مرتبه اولی خواهد بود پس از این بایی ثابت شد که بعد از پیغمبر اقدم و افضل و اتم و اکمل است
و معنی این آیه آنست که حق تعالی نور آسمانها و زمینها است و یکی از نامهای حق سبحانه و تعالی
نور است و نور کیفیتی است که باصره اول ادراک آن نماید و بعد بواسطه آن چیزها دیگر را ادراک نماید چون
کیفیتی ظاهر گردد و مثلا از نیر اعظم بر جرمها و با معنی ظاهر فی نفسه و مظهر لغیره بر خود
و چون خود را باین نام خوانده است پس معنی آنست که الله ذو نور یعنی خداوند نور است
یا بمعنی منور است یعنی نور دهنده و روشن کننده آسمانها بملائکه مقربین و زمینها
با نبیا و مرسلین یا روشن بخش دلها یا نور معرفت یا آنکه چون نور سبب ادراک چیزها است
و حق تعالی بیان کننده است هر چه مدرکات از ایجاد که بعد از اظهار نماینده است پس او را نور
توان گفت و نزد محققان مظهر حقیقی هستی حق تعالی است که همه موجودات بر او ظاهر اند
و او از همه مخفی و مشکوة انبوبه است آهنین که در وسط قندیل باشد و مصباح فتیله
آن انبوبه است در قندیل از آبگینه که گویا ستاره ایست درخشنده از روغن

بسیار و نفع آن زیتون نیست از درخت مبارک که نه طرف مشرق است از همه روز و نه طرف
مغرب بلکه محل رویدن آن ولایت شام است یا اصل او از بهشت است پس از جمیع عالم
این جهان نیست که شرقی یا غربی توان گفت نزدیکست که روغن آن درخت روشنی
دهد بنفس خود و اگرچه آتش بوی نرسیده باشد یعنی تا بحد درخشنده است که اگر آتش
روشنی دهد پر روشنی افزوده یعنی صفات زیت با نور چراغ یار شده و لطافت
زجاجه بر آن افزوده راه مینماید حق تعالی بنور معرفت خود هر کرا میخواهد و مثلها میزند
خدای تعالی برای مردم تا در فهم دریابند و بهر چیزها دانا است و گفته اند مراد از نور ایمانست
تشبیه کرده است سینه مؤمن را بمشکوة و دل او را در سینه بقندیل زجاجه و مشکوة را
و ایمان را بچراغ افروخته در قندیل و قندیل را بکوکب درخشنده و کلمه اخلاص را بشجره
مبارکه که فیض کلمه الهی از شرق زبان مؤمن کند در عالم امنو کند و چون بر زبان مؤمن کند و
و عالم امنو کند چون بر زبان جاری شد و تصدیق دل با زبان یار گشت نور علی نور
الله یا نور قرآنست و دل مؤمن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره وحی الهی
حلو وسط است هیچ زیادتی و نقصان ندارد نور او لایل روشن است و چون تلاوت کنند نور علی نور
باشد و علی بن ابراهیم علیه الرحمه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که مشکوة
فاطمه است و مصباح حسنین و فاطمه علیهم السلام در صفا و زنان عالم کوکبی است درخشنده
او و درخشنده از شجره مبارکه که حضرت ابراهیم نه مایل بیهود است و نه بنصرانی که علوم
کرد و چشمه دل آنحضرت جاری شده نور امام بعد از امام و چون امامی از وی بوجود آید نور
علی نور حاصل شود حق سبحانه و تعالی راه نماید بسبب آن امامان هر کرا خواهد که بواسطه
خلق ایشان را شناخته و امام محمد باقر علیه السلام فرموده مصباح نور علمست در سینه پیغمبر

پیغمبر و زجاجه سینه علی بن ابی طالب است که علم خود را در سینه وی کرده او بود تعلیما
نزدیکست که عالمی از آل محمد تکلم نماید بآن که از آنکه از وی بپرسند و نور علی نور
امامی مؤید است بنور علم کامل و حلم شامل برابر امامی از آل محمد تا هنگام قیامت هدایت
کند بآن نور هر کرا نماید هر کرا خواهد از اهل استحقاق و مهدی هادی که صاحب الامرست
علیه السلام در آخر زمان آن نور است که واسطه هدایت مردم گردد و نور علی نور ترتیب کل
ائمه علیهم السلام است و فضیلت ذریت اکرم بنور نبوت و هم نور ولایت در ایشان سرایت دارد
آیه دیگر این که عم یتساءلون عن النبأ العظیم است که حافظ ابونعیم باسناد خود از
سدی داود روایت کرده از رسول صلی الله که آنحضرت در وقت تلاوت این آیه فرموده که
ان الله ولایة علی یتساءلون عنها فی قبورهم فلا یبقی میت فی شرق ولا غرب ولا فی البر
ولا بحر الا ومنکر ونکیر یسألانه عن ولایة امیر المؤمنین بعد الموت یقولان للمیت من ربک
وما دینک ومن نبیک ومن امامک یعنی مراد پرسش که از مردگان میپرسند از ولایت
علی علیه السلام در قبرهای ایشان پس نماند هیچکس در مشرق و مغرب خشکی و دریا
مگر آنکه چون از دنیا بیرون رود و ولایت امیر المؤمنین از وی پرسند بعد از مرگ
منکر و نکیر این سؤال نمایند که خدای تو کیست و دین تو چیست و پیغمبر تو که بوده و کرا
امام و جانشین رسول خدا میدانستی و همان حافظ از ابن مسعود روایت کرده که گفت
واقع شده و تقریب بخلافت از الله تعالی در قرآن از برای سه کس از بندگان اول از
از برای آدم صفی الله علیه السلام آنجا که فرموده انی جاعل فی الارض خلیفة یعنی بدرستی
که من گرداننده ام در روی زمین خلیفه را علی نبینا و علیه السلام می آفرید دوم از برای
داود نبی علیه السلام که خطاب باو کرده میفرماید انا جعلناک فی الارض یعنی بدرستی

کرم کرد اشکام در دو جای زمین خلیفه را علی نبینا و علیه السلم می فرماید دوم از برای داود
نبی علیه السلم که خطاب با او کرده پیغمبر ما ابدا انا جعلناک خلیفة فی الارض یعنی بدرستی که
گردانیده ایم ترا خلیفه در زمین و سیم از جهت امیر المؤمنین علیه السلم فرموده لیستخلفنهم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من
بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا ومن کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون
یعنی هر آینه خلیفه می گرداند خدای تعالی ایشان را در زمین و هم چنانکه خلیفه کرده است کسانی
که پیش از ایشان بودند و هر آینه تمکین و قوت میدهد از برای ایشان دین ایشان را آنچنان
دینی که پسندیده است برای ایشان یعنی دین اسلام و بیان را خوش شده و هر آینه مبدل
بدل میدهد ایشان را از پی ترس از دشمنان که می ترسند [illegible] در زمان خلافت و شریک
نسازند با من چیزی را یعنی بجهت صلاح ایشان از عبادت و توحید باشند [illegible] و هر که کفر
آن ورزد [illegible] نعمت که ولایت علی بن ابی طالب است بعد از [illegible] پس آن گروه
کافر نعمت اند [illegible] از خلفا رسول اکرم نقل کرده شد جمهور اهل سنت
[illegible] نقل کرده اند و از ایشان مشهور است [illegible] ان رسول
و در تفسیر اهل البیت علیهم السلم مذکور است که کفران نعمت اول [illegible] کردند که بنای مخالفت
اهل بیت بنیاد نهادند و ایضا مذکور است که مراد باین خلیفه حضرت صاحب الامر است
که حضرت [illegible] جمیع بلاد مشرق و مغرب را بدست وی خواهد گشود نه آنانکه بعد از
رسول خلافت کردند و در زمان ایشان بعضی از بلاد مفتوح شد چنانکه اهل خلاف
میگویند و دلیل بر صحت این قول آنکه تمکین از دین [illegible] بدل خوف بامن در آن زمان حاصل
نشد که در این ذکر شده و آن در زمان صاحب الامر علیه السلم بفعل خواهد آمد و آنکه حمل

کرده اند مخالفان خلافت را در صحابه بعضی این امر غلط کرده اند چه اگر نص خدا یا رسول بود حاجت
باختیار صحابه ابی بکر را و نص ابو بکر عمر را و از عمر بشوری نبودی و هرگاه نص صریح مثل انا جعلناک
خلیفة فی الارض باشد باجماع و بیعت حاجت نمی افتد و دلیل بر آنکه مراد بنبا عظیم کرده عمر
بنساءلون عن النبا العظیم و فلک نوح و باب الله و انقطع الخطاب و دلیل دیگر آنکه حافظ ابو نعیم
اسنادی نقل کرده و او از علقمه کرده در روز حرب صفین مردی از لشکر شام جدا شد مسلح و مکمل
مصحفی حمایل کرده بود و می خواند با واز بلند عم یتساءلون عن النبا العظیم مراد ده کردم که [illegible]
او روم با او حرب کنم حضرت امیر علیه السلم چون بر اراده من مطلع شد فرمود که یا علقمه مکانک
یعنی بر جای خود باش و خود بنفس نفیس متوجه آن مرد شد چون باو نزدیک شد فرمود که آیا [illegible]
النبا العظیم الذی هم فیه مختلفون یعنی نمیدانی که آن خبر بزرگ منم که ایشان در او مختلفند [illegible] که منا عظیم
که اختلاف در او کرده اند کیست آن مرد گفت نه [illegible] حضرت فرمود والله انا النبا العظیم فی
اختلفتم و علی ولایتی تنازعتم و رجعتم بعد ما قبلتم و ببغیکم هلکتم بعد ما بسیفی نجوتم و یوم
غدیر قد علمتم و یوم القیمة تعلمون ما علمتم [illegible] علی [illegible] و [illegible] ... الی اسرا
ان صفین دار [illegible] ... فی الارض ... عن
[illegible] یعنی منم که منم آن نبا عظیم که در او اختلاف کردید و بر ولایت من نزاع کردید بعد از
من برگشتید و بعد از آن که قبول کرده بودید و بدشمنی هلاک شدید پس از آنکه نجات و هدا
یافته بودید و در روز غدیر خواهد دانستید و در روز قیامت هم خواهید دانست آنچه کرده اید
و جزای عملهای خود خواهید یافت و چون سخن باینجا رسید شمشیر را حرکت داده سر دوستان را
بدور انداخت و این دو بیت را اگر مسطور شد او موحد و سبب نزول این آیه آنست که چون
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله دعوی اشکار کرد و قرآن بر خلق خواند و بعضی قیامت بیم کرد

و در فضیلت امیر المؤمنین علیه السلم سخنی گفت اختلاف کردند و آن را از یکدیگر می‌پرسیدند این
آیه آمد و اصل عمّ عن ما بوده است نون را در میم ادغام کرده اند و الف را بجهت کثرت استعمال
انداخته اند عمّ شده و ضمیر جمع با اهل مکه راست یعنی از چه چیز می‌پرسند کافران و سؤال از خبر
بطولی بنا عظیم نبوت آنحضرت که میگفتند او پیغمبر نیست یا امر دیگر بعث است که آیا قیامت خواهد
شد یا نه و علی بن ابراهیم هاشم نقل از امام ثامن ضامن امام رضا علیه السلم کرده که آنحضرت فرمود که نبأ
عظیم امیر المؤمنین علی علیه السلم است که فضیلت وی در همه کتابهای سماوی مذکور بود و بعضی
منکر شدند و جمعی قبول نمودند و طایفه اختلاف کرده اند که امام و وصی پیغمبر صلی الله علیه هست
یا نه و بعضی در او غلو کردند و بطرف افراط افتادند و جمعی بغض در زده بطرف تفریط [illegible] شدند
و مؤمنان یکدل و یک رو جهة وسط اختیار نمودند و اختلاف کن نشدند و مخالفان در آن اختلاف
ماندند کلا سیعلمون یعنی زود باشد که بدانند که آنچه در آن اختلاف می‌کرده اند هم در خواب
و در روز قیامت عظمت بدیع [illegible] همه کس ظاهر شود آیه دیگر آیه و الذی جاء بالصدق
و صدق به راست حافظ ابو نعیم [illegible] ابن مغازلی شافعی از مجاهد نقل کرده اند که مراد از الذی
جاء بالصدق رسول الله صلی الله علیه و آله و مقصود از و صدق به امیر المؤمنین علی علیه السلم است
یعنی آنکه کرم آمده است که آنجناب [illegible] صدق [illegible] راستی بخلق و آنکه تصدیق [illegible] امیر المؤمنین
کرده قبل از همه کس و بعضی [illegible] در تعظیم [illegible] بخاطر رسیده و گفته که سبقت اسلام
مخصوص بعلی و ابو بکر است و چون علی در آن وقت طفل بوده و معلوم است که تصدیق او در آن
زمان باعث مزید رونق و شوکتی نبوده پس حمل این لفظ را که صدق به است بر ابو بکر نمودن
اولی می‌نماید لیکن دلیل او از باب شبهات الظاهر البطلان است چه اگر کردار [illegible] درشان ابو بکر [illegible]
مینمود او را احتیاج بزحمت کشیدن و دلیل گفتن نبود با آنکه او هیچ [illegible] دعوی کرده است با [illegible]

باطل است نیز اگر در صغر سن نبوت و پیغمبری یابند از رتبه اسلام است و هر گاه حق تعالی در شان
یحیی و عیسی و یوسف علیهم السلم در طفولیت تجویز نبوت کند چنانچه از آیات قرآنی ظاهر است
که و آتیناه الحکم صبیا و اجعلنی نبیا و لتنبئنهم بامرهم و هر گاه طفل صاحب نبوت و وحی تواند بود
بطریق اولی صاحب ایمان و اسلام تواند بود و دیگر آنکه چنانچه کسی که در اسلام تولد نموده باشد
او را میگویند ایمان آورد علی علیه السلم نیز در خدمت رسول الله بود و با آنحضرت بزرگ شده و هرگز
بت نپرستیده بود پس تصدیق نمودن با او اولیست و ایمان آوردن ابو بکر که چهل سال بیشتر در مدت
بت پرستی گذرانیده بود و دیگر آنکه آن اصحاب ما گفته اند که عمر آنحضرت در وقت تصدیق نمودن
پانزده بود و بعضی چهارده سال گفته اند و از اهل سنت نیز بعضی بر این رفته اند و بعضی چون شارح
لوامع و شارح مصابیح از حسن بصری همچنین نقل کرده اند و دیگر آنکه بروجهی که خود نقل کرده اند
حضرت علی علیه السلم از جمله ابیاتی که بمعویه علیه اللعنه نوشته یکی این بود که سبقتکم الی الاسلام
طرا غلاما و ابلغت اوان حلمی [illegible] شاهد سبقت او است در اسلام که هنوز بالغ نشده [illegible]
آورد و هر گاه معاویه با آن دشمنی [illegible] منکر این قول [illegible] رازی [illegible]
معاویه مراد او دو دیگر آنکه مرجع اسلام بتصدیق [illegible] است و اینکه او رسول خدا است
و این از تکالیف عقلیه است و موقوف بر کمال عقل [illegible] پنج ساله [illegible] باشد شخصی با پنجاه ساله
و دیگر آنکه ابن حجر در شرح بخاری گفته که او در حالت شیرخوردن مطالعه لوح محفوظ میکرد [illegible]
که این هم مخصوص او باشد [illegible] صغر سن اسلام او صحیح باشد و مظهر عجایب و منبع غرایب را [illegible]
قیاس نتوان کرد آیه دیگر آیه که حق تعالی فرموده است ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا و ثعلبی [illegible] نیشابوری و بغوی در تفسیرهای خود و جمهور اهل سنت
از ابن عباس نقل کرده اند که او گفت که این آیه در شان امیر المؤمنین علیه السلم نازل شده [illegible]

و ود اینجا بمعنی محبت است در دلهای مومنان و ابن جریر در کتاب خود نقل کرده که روایت ابن ابی ... که موعود است
کفته مصحف و سیاه کرد عباس که عم حضرت رسالت بود بحضرت شکوه نمود که قریش چون ما را می بینند
چهره درهم میکشند و اکر در صحبتی باشند از رسیدن ما قطع حرف و حدیث میکنند پس رسول
صلی الله علیه وآله غضبناک شد غضبی سخت بطریقی که روی مبارکش سرخ شد و پیشانی پر آبش عرق
کرد و کفت آن خدایی که نفس من بدست قدرت اوست داخل نمیشود در دل هیچ کس ایمان تا آنکه دوست دارد
شما را بجهت خدا و رسول و معنی آیه اینست که بدرستی که آنانکه ایمان آوردند و اعمال پسندیده کردند زود باشد
که پیدا کند از برای ایشان حق تعالی ودی و دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان را در دلها افکند بی سبب
و بی واسطه و در حدیث است که چون حق سبحانه و تعالی بنده را دوست دارد جبرئیل را کوید که فلان را
دوست میدارم تو نیز دوست دار جبرئیل او را دوست دارد و منادی جبرئیل در آسمان ندا کند
که حق تعالی فلانی را دوست میدارد و شما هم او را دوست دارید پس آسمانیان او را دوست دارند
و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که ود که حق سبحانه و تعالی فرموده ولایت امیر المومنین است و هم
آنحضرت فرموده و ابن بابویه در اعتقادات ذکر کرده که ولا ... احد عن ولا ... من
من امیر المومنین و از بعضی شروح است ... ولایت من از او و چون آیه در مقام امتنان
واقع شده بآنکه فرموده من محبت او را در دلهای خلق افکنم البته دلالت بر عصمت آنحضرت نیز دارد
چه دوست داشتن را سببی از عصمت نیست و هرکاه حق تعالی با شخصی در مقام باشد که محبت
او را در دلها افکند پس معلوم که او خلافت و نیابت اولی از دیکران خواهد داشت آیه دیکر
وقفوهم انهم مسئولون که این آیه در معنی نزدیک بآیه سابق است و جمهور اهل سنت از ابن عباس
و ابی سعید خدری نقل کرده اند و ابن حجر از دیلمی نقل نموده و ابو سعید خدری که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله فرموده باز بدارید ایشان را در موقف حساب و سوال کرده میشوند از ولایت

از ولایت علی علیه السلام و واحدی کفته سوال کرده میشوند از ولایت امیر المومنین علی و اهل
بیت او از جهت آنکه حق تعالی امر کرده نبی خود را که بخلق بفهماند که مزدی از شما نمیخواهم و اجری الا المودة
فی القربی چنانچه کذشت و معنی این آیت آنست که سوال خواهند کرد که آیا دوست داشتند بنوعی که جهه
جواب باید پس ایشان را که دوستی چنانچه پیغمبر وصیت کرده بود یا ضایع و مهمل کذاشتند پس از جهه
جواب باید بیرون آیند و شیخ طبرسی از ابو سعید خدری نقل کرده و در تفاسیر مذکور است که در موقف
بایستی بر صراط از امامت و ولایت امیر المومنین علیه السلام خواهند پرسید هرکه بامامت او و نص
که بنص خدا و رسول ثابت شده قایل نشده باشد باید که در آنجا از عهده جواب بیرون نیاید آیه دیکر
که حق تعالی میفرماید واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا ابن عبد البر و حافظ ابو نعیم و غیرهما
از اهل سنت از رسول صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که کفت در شب اسری حق تعالی جمع کرد میان
من و میان انبیاء و بمن خطاب نمود که از ایشان بپرس یا محمد که بچه چیز مبعوث شده بودید
و چون سوال کردم همه کفتند علی الشهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار بنبوتک و الولایة لعلی
ابن ابی طالب یعنی همه مبعوث شدیم بکواهی دادن بر آنکه خدایی بغیر از خدا نیست و باقرار بنبوت
تو و بولایت علی بن ابی طالب و این حجت در امامت آنحضرت و محتاج بیان نیست آیه دیکر
هو الذی ایدک بنصره و بالمومنین است که حافظ ابو نعیم از ابو هریره نقل کرده که او کفت از
رسول صلی الله علیه وآله شنیدم که کفت دیدم بر عرش مجید نوشته بود لا اله الا الله وحده
لا شریک له محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی بن ابی طالب و اینست معنی قول حق تعالی در قران مجید
که میفرماید هو الذی ایدک بنصره و بالمومنین یعنی حق تعالی تایید و قوت داد ترا بیاری کردن
و بالمومنین یعنی بعلی بن ابی طالب و اینجا سخن در معنی مددکاری و همراهی نیست که همه مومنان
در آن شریکند بلکه سخن در نوشتن اسم آنحضرت بصفت تاکید در پهلوی اسم خدا و اسم رسول

بعضی اعظم در آنند و این را از اعظم فضایل وی بزرگترین مراتب است که هیچکس را غیر از آن حضرت
نصیب نشد و کسی را انکار آن نرسد و مدائح خدا هم ثنای رسول بعضی نص جلی و خوب ترین دلیل است
بر امامت آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه اینجا با بر حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین صاحب
کشف الغمه از کتاب عز الدین عبد الرزاق محدث حنبلی و حافظ ابو نعیم و جمهور اهل سنت نقل کرده
و روایت شده و بر آن رفته اند که در شان علی علیه السلام نازل شده و این فضیلتی است که هیچ احدی
از صحابه غیر از امیر المؤمنین علیه السلام حاصل نشده پس او امام و قایم مقام باشد و معنی آیه آنست
که یا محمد در دفع شر دشمنان بس است ترا خدای تعالی و آنکسانی که تابع شده اند ترا از مومنان
و کسی را منافقت نمیرسد که شاید در شان همه مومنان باشد و بر تقدیری که در شان علی باشد
از جمله فاضل او ست و از اکسی منکر نیست اما الا انسلم که در بعض امامت باشد چرا که اگر مراد همه
مومنین محمود باشد چنین باشد که حسبک الله و المؤمنون کی چون جید بود انفعال شد
دلالت میکند بر اراده تخصیص و اما وجه دلالت مدعی آنکه چون خدا حکم کرد کفایت شر از
پیغمبر علیه السلام در وجود آنکسی که تابع او باشد و همچنین حق تابع بودن بود را علیه السلام و من عنده
علم الکتاب سنکر از طریق حافظ ابو نعیم از ابن حنفیه در روی مقتضای روایت دلالت میکند بر
افضلیت او هم از سایر مومنان و هم چنین آیه و من عنده علم الکتاب است که از طریق حافظ ابو نعیم از
ابن حنفیه نقل شده که آنکسی که نزد او علم قرآنست او علی بن ابی طالب علیه السلام است و در تفسیر ثعلبی
نیز از عبد الله السلم منقول است که او گفت پرسیدم که کیست آنکسی که نزد او است علم کتاب رسول
خدا صلعم در جواب فرمود انما ذالک علی بن ابی طالب یعنی نیست آنکس مگر علی بن ابو طالب و نزد آنکه
بر آنکه او افضل باشد پس او امام باشد مر ... انا که مطلق از این علم بهتر نبود و آنکه گفته اند است مراد
از ثانی که نزد ایشان علم کتابست علما یهود اند که مسلمان شده بودند چون عبد الله بن سلام و یاران

و با وجود آن او از آن غافل است که سوره مکیه است و ابن سلام و اصحاب او در مدینه ایمان آورده اند
چنانچه از سعید بن جبیر روایت نموده اند و ثعلبی در تفسیر خود ذکر کرده است و آیه دیگر اینست که حق تعالی
میفرماید و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا
بلی یعنی و یاد کن ای محمد که چون ترا گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان ذریت
ایشان را و در ذریت آدم را بیرون آورد بعضی را از اصلاب بعضی و گواهی گرفت ایشان را بعضی را بر بعضی
گواه ساخت و گفت آیا نیستم من پروردگار شما گفتند آری تویی پروردگار ما و ... ذکر آدم نکرد چه معلوم
که باید همراه اوست و هم از صلب او بیرون آمدند و بعد از گرفتن میثاق از ذریت آدم دو فرقه شدند
... بعضی گفته اند در وقت ... است و در روایت هست که اخذ
میثاق بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بود و یا بعد از خروج از بهشت که ذریت آدم را از صلب
بیرون آورد بر مثال مور و جهات جزء و نطق و عقل به ایشان داد و ربوبیت را بر ایشان عرض
کرد و قبول نمودند یا ارواح بشریه موجود قبل از ابدان چون افراد بوجود آمد از لوازم ذوات
بود و از کسب مشغول شد بعضی این را اخذ میثاق نامیده و تعلق به بدن بعضی را مانع نشد که
و یاد آوری شد و بعضی را نشد و فرشتگان را بر آن گواه کرد تا روز قیامت منکر اقرار خود نشوند
و غرض از ذکر این آیه شریفه در کتاب فردوس و کتاب ... نقل کرده و جمهور اهل سنت
از رسول صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود اگر مردم بدانستند که در چه وقت نام
امیر المؤمنین علی علیه السلام اطلاق شده و کی او را امیر المؤمنین گفتند هیچکس منکر فضل و کمال
او نشد و حال آنکه آدم علیه السلام میان روح و جسد بود یعنی هنوز روح داخل جسد او نشده
بود حضرت رسول الله صلی الله این کلام را فرمود و این آیت را خواندند و بعد از آنکه به لفظ بلی
رسید گفتند که قال الله تعالی انا ربکم و محمد نبیکم و علی امامکم بود و به این حجت و علی امیر که حق منکر

مسطور است بجای عبادت و علی امامکم یعنی در روز الست چون سؤال و جواب واقع شد وفرست
او گفتند بلی خطاب عزت با ایشان رسید که من پروردگار شماام و محمد صلی الله علیه و آله رسول شماست
و علی علیه السلم پادشاه شما بنابر اختلاف نسخ و هرگاه آنحضرت را پیش از وجود حضرت آدم امیرالمؤمنین نامیده
باشند و یقین حاصل است که امارت مؤمنان و خلافت و امامت او را خواهد بود از دیگران دیگر
فول حوضها الاسلام و ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین این آیه مبارکه بیان
حال بهشتیان است که در بهشت در دل کسی حسد و بغض و کینه نباشد میفرماید که بیرون
میکنیم آنچه در سینه های ایشان بوده از کینه که در دل داشته اند و در بهشت در عین اینکه
در حالتی که برادران باشند و یکدیگر را دوست و مهربانی و نشسته باشند بر تختهای زر
و جواهر روی بروی هم آورده و در مسند احمد حنبل آورده ابی اوفی نقل کرده که او گفت که
رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود که حدیث امروز فهم و در آن زمان اصحاب
قصه مواخات و برادری که آنحضرت در میان یاران قرار داده بود در میان داشتند امیرالمؤمنین
گفت یا رسول الله در آن وقت که یا روح از تن من رفته بود و پشتم سست شد که شما هر یک
از اصحاب را با دیگری برادر کردید و من تنها را بفرموده بود در خاطرم میگذشت که مبادا
غباری در خاطر مبارک از من نشسته باشد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بآن خدای
که مرا براستی بخلق فرستاده که ترا از برای خود گذاشته بودم چه تو از برای من بجای هارون
از برای موسی هستی الا بعد از من پیغمبر دیگر نخواهد بود و تو برادر و وارث و وزیر منی و تو و فاطمه
خواهید بود در خانه من در بهشت و توئی برادر و رفیق من و چون این کلمات بر زبان مبارک
راند فرمود که اخوانا علی سرر متقابلین المتحابون فی الله ینظر بعضهم الی بعض هم یعنی برادران
بر تختها باشند روی بروی نشسته یعنی دوستان خدای تعالی روی بجانب یکدیگر می بینند و ...

و از ابو هریره منقول است که گفت شنیدم که علی علیه السلم برسول خدا گفت یا رسول الله
کدام یک از من و فاطمه را دوستر میدارید در جواب فرمود که فاطمه احب الی منک و انت اعز علی
منها یعنی فاطمه دوستر است بسوی من از تو و تو عزیزتری نزد من از او و بعد از آن فرمود که یا علی
که تو بر کنار حوض کوثر نشسته و مردمان را آب میدهی و بر کنار آن حوض ابریقها هست از عدد
همچو بعدد ستارگان آسمان و تو و حسن و حسین و فاطمه و عقیل و جعفر در بهشت چون برادران
بر تختهای زر و جواهر روی بروی هم نشسته و تو و شیعیان تو با من در بهشت خواهید بود
و بعد از آن خواند این آیه را که اخوانا علی سرر متقابلین لا ینظر احدهم فی قفا صاحبه یعنی
برادران بر تختها روی بروی هم می باشند که هیچکس پس سر دیگری را نخواهد دید چه هر که حرکت
میکند او نیز همراه او میگردد تا همه روی بیکدیگر داشته باشند و از حدیث اول ظاهر میشود
که او بجای هارون است و مناسبتی و مشابهتی با رسول الله صلی الله دارد که هیچکس غیر از وی
قابل و لایق برادری او و پیغمبری نیست و بعد روز وزیر و وارث اوست علیه السلم و دیگر عدو از حدیث
دوم فهمیده میشود که او از فاطمه عزیزتر است و ظاهر است از همه کس عزیزتر باشد او افضل
و امام او باشد و نیز دیگری ابوبکر در سوره محمد است صلی الله علیه و آله و لتعرفنهم فی لحن القول
مضمون این آیه الکریمه را سابق و لاحق بیان حال منافقان است که منافقان پنهان گرچه الله رسول
مقصود آنکه ظاهر نمیکردند حق تعالی کینها و مکرهای ایشان را حق تعالی میفرماید که اگر خواهیم
ایشان را بنمائیم و علامات ایشان ظاهر کنیم پس تو بشناسی ایشان را بعلامات و البته برکینه و نفاق
و هر آینه بشناسی تو ایشان را در کردار ایشان سخن از صواب بجهت تعریض و توریه و خدای تعالی
میداند کردار هر کسی را و مناسب آنچه جزا خواهد داد آورده اند که بعد از نزول این هیچکس از
از اهل انکار و نفاق نبود الا که آنحضرت شناخت او را و مجلوب بامیرالمؤمنین علی علیه السلم

تفضیل حالات ایشان وکردار خود را جمعا بکشف و وقت ببیر فرموده اول حافظ ابونعیم و جمعی با اهل
از ابوسعید خدری وغیره نقل کرده الذکر مراد از ولتعرفنهم فی لحن القول ببغض ودشمنی
امیر المؤمنین علیه السلام و در کتاب کشف الغمه از حافظ ابوبکر موسی بن مردویه نقل کرده که او در کتاب
مناقب خود ذکر نموده که از جمله آیات نازل در شأن امیر المؤمنین علی علیه السلام یکی اینست و وجه
استدلال باین آیت آنست که هر کسی که مرد اینه باشد حق تعالی دشمنی او را نفاق و کفر و بی کیشی
اند بر حق خواهد بود مگر امام و هادی و صفت او این صفات در حق غیر آنحضرت از صحابه
واقع نشده که دشمنی او سبب کفر شده باشد آیه دیگر قول حق تعالی است که در سوره البقره میفرماید
الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم
واولئک هم المهتدون این در شأن صابران است حق تعالی بیان میکند که چون ایشان را برسد محنت
ومکروهی گویند ما از آن خداوندیم و هرچه از و بما میرسد راضی و شاکریم و ما بسوی حق
باز گردنده ایم و اعتقاد و اعتراف بروز بازگشت داریم آن گروه که در مصیبتها این کلمه بر زبان
رانند یعنی رجوع بکلمه استرجاع نمایند بر ایشانست رحمتها از پروردگار ایشان رحمت بدیدن
ونعمت بهشت و ادراک وهمند عزم ایشان را و یافتگان برضا و تسلیم و با کلمه استرجاع که موجب نفع
عظیم و اجر جزیل است در تفسیر ثعلبی و تفسیر نقاش و غیرهما مذکور است که این آیت در شأن امیر
المؤمنین علی علیه السلام نازل شده در حالتی که خبر شهادت سید الشهدا حمزه باو رسید او بکلمه
استرجاع تکلم نمود و مروی است از رضا علیه السلام که چون خبر شهادت جعفر بن ابی طالب علیه الرحمه
اسد امیر المؤمنین رسید که چون خبر فرمود انا لله وانا الیه راجعون و پیش از آن کسی این کلمه
در حال مصیبت نگفته بود حق تعالی ذکر این آیت فرستاد و خود این کلمه را سنتی کرداند تا
هر مصیبت زده که با آنحضرت اقتدا کند و این کلمه بگوید از فیروزی صلوات و رحمت از جانب حق تعالی

حق تعالی بعضی یعنی مخصوص معصومست و اینجا رحمت الهی مخصوص بآنحضرت و این دلالت بر عصمت
او علیه السلام و چون رحمت ثابت شد امامت ثابت است و صبر و قوم هر کمال اهتدا و راه یافتن
بندگان و راه نمودن او علیه السلام در اولئک هم المهتدون چنانچه در آیت انما انت منذر ولکل
قوم هاد و در آیت انا هدیناه السبیل گذشت و این دلالت بر افضلیت دارد و هر که افضل باشد
اولی و احق بامامت خواهد بود چنانکه در فصل ثانی گذشت در تفسیر آیه افمن یهدی الی الحق احق ان
یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون آیه دیگر سلام علی آل یاسین یعنی سلام
بر الیاس و قوم او چنانچه گویند فلانیان و بعضی گفته اند الیاسین هم نام اوست چون سینا و سینین
واذ قرأ نافع و ابن عامر و یعقوب آل یاسین خوانده اند و نزد ابن عباس رضی الله عنه روایت که
مراد از آل یاسین آل محمد است صلوات الله علیهم چه اکثر تبرنا یکی از نامهای بزرگوار آنحضرت ابن
حجر در صواعق المحرقه از جمعی نقل کرده و گفته که اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله در پنج چیز مساوی
آنحضرت اند با و برابر یکی در سلام که حق تعالی فرموده السلام علیک ایها النبی و گفته سلام علی
آل یاسین و یکی در صلوات بر وی و بر ایشان در تشهد که اللهم صل علی محمد و آل محمد و یکی
در طهارت و لطافت و پاکیزگی که آن حضرت را مخاطب ساخته بکلمه طه یعنی طاهر و در شأن ایشان
فرموده و یطهرکم تطهیرا و یکی در تحریم صدقه چنانچه بر آنحضرت حرام است بر ایشان هم حرامست
و یکی در محبت که در شأن ایشان فرموده فاتبعونی یحببکم الله مرا دوست دارید تا خدای تعالی
شما را دوست دارد و در شأن ایشان آمده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی از شما
اجری در نبوت نمیخواهم الا آنکه اهل بیت مرا دوست دارید والله اعلم آیه دیگر و ما ارسلنا من
قبلک الا رجالا نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون چون قریش میگفتند که خدای
باید که ملک را برسالت فرستد نه آدمی را دعوت نماید حق تعالی آنحضرت در قول ایشان این آیت

فرستادیم ما انرا فرستادیم پیش از فرستادن تو ادمیان را بزبان ملائکه و وحی میفرستاد
و سنت الهی بران جاری شده که فرق بر رسالت فرستند فرملک را پس بپرسید از اهل ذکر و مراد
از اهل ذکر بعضی گفته اند اهل کتابها است یعنی علمای ان اگر نمی دانید تا بدانید که انبیای گذشته
همه بشر بوده اند و حافظ محمد بن موسی شیرازی که از علمای اهل سنت است و از مشاهیر ایشان در تفسیر
که از از تفاسیر اهل سنت بیرون اورده از ابن عباس نقل نموده که مراد از اهل ذکر محمد و علی
و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم است که ایشانند اهل ذکر و علم و عقل و بیان الله و ایشانند اهل بیت
نبوت و معدن رسالت و محل نزول ملائکه اند بخدا قسم که مؤمن را نام نهاده اند مؤمن الا بجهة
کرامت علی امیر المؤمنین علیه السلم و بعضی روایت کرده همین حدیث را سفیان ثوری از سدی
از حارث از ابن عباس و وجه استدلال باین ایه انست که انکسی که حق بعلم و فضل اهل ذکر که
باشد و سایر امت را امر نموده سوال کردن از او بخواهد بود که امام و هادی و راهنما و مقتدی
اهل عالم اگر او را امیر المؤمنین خوانند رواست و بنی ادم تمام او را اگر امام المتقین گویند سزاوار است
و نزد ما مراد از ذکر درین ایت پیغمبر است و مراد از اهل ذکر اهل بیت انحضرت چنانکه در حدیث وارد است
و انزل فی اهل بیت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله
است که از اهل سنت ابن حجر در کتاب صواعق محرقه که ابو الحسن مغازلی از امام محمد باقر علیه السلم نقل کرده
که انحضرت فرموده است که هذه الایه نحن الناس والله یعنی در این ایه لفظ ناس که واقع شده مراد الهی
تو امامانیم بخدا قسم چه مراد انست که ایا ایشان حسد میبرند بر انچیزی که خدای تعالی داده است ایشان
از انعام و محی که مردمان بر ایشان حسد میبرند اهل بیت اند علیهم السلم و چه دلالت بر مدعی ازین که کسی
که محسود مردم باشد خصوصا در این امر افضل خواهد بود و حسبنا الله و نعم الوکیل است که چون ابو سفیان
از غزوه احد برگشت بطایفه که متوجه مدینه بودند گفت [illegible] که چون [illegible] ایشان

ایشان را بترسانند و چون این گروه بلشکر اسلام رسیدند گفتند که قریش با قوت و شوکت تمام روی
بشما اورده اند مؤمنان گفتند که حق تعالی ما را یاری و کفایت کننده که حق تعالی ما را یاری دهنده
بر است و او نیکو کار گذار است و در کشف الغمه مذکور است و ابن مردویه که از اکابر علمای
اهل سنت است و ابو نعیم که از علمای ایشانست نقل نموده اند که چون ابو سفیان از حرب احد
دور شد جزا اوردند که از برگشتن پشیمان شده و قصد امدن بمدینه دارد و حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علی علیه السلم فرستاد که ملاحظه نماید که ایشان بر شتران سوار اند
و اسبان را یکیل میکشند یا بعکس و چون حضرت امیر المؤمنین بایشان رسید دید که بر شتران سوار اند
دانست که بمکه میروند و در اثنای رفتن پیش از انکه ان سر چند شترکان بر سد جمعی با انحضرت رسیدند
و از شوکت و قوت لشکر کفار کلمه چند گفتند ان الناس قد جمعوا لکم یعنی جمعیت کرده اند که بر سر
شما بیایند و غرض ان بود که اهل اسلام را بترسانند انحضرت از ایشان دغدغه نا کرده فرمود
گفت حسبنا الله و نعم الوکیل و چه دلالت این ایه بر مقصود انکه بمقتضای قول الحق تعالی که گفته
فاخشوهم فزادهم ایمانا یعنی بترسانید ایشان را و هیچ وجه خلل در اخلاص ایشان راه نیافت
بلکه در ایمان افزوده شد و کسی که زیاده شود ایمان او در چنین مهلکها و محلهای خوف ترس
یقین که شجاعت و اعتقاد او خالص و ثبوتش در دین قایم تر خواهد بود از دیگران پس او افضل
باشد و تقدیم غیر بر مفضول باشد بر فاضل و دیگر قول الحق تعالی است که افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه
شاهد منه و من قبله کتاب موسی یعنی ایا انکسی که باشد او بر دلیلی از پروردگار خود که او را دلالت
و راه راست کند و از پی در اید بر دلیل او که دلیل عقلی است گواهی از خدای تعالی که مبعث الله گواهی
دهد و آن قرانست برابر باشد با کسی که دنیا طلبید و عمل غیر بر وجه ثواب کند بعضی گفته اند که
صاحب بینه مؤمنان اهل کتاب اند با هر مؤمن مخلص و شاهد پیغمبر است صلی الله علیه و آله و از [illegible]

اهل البیت علیهم السلم روایت کرده که صاحب بینه رسول الله و شاهد امیرالمؤمنین است صلوات الله
علیهما و انکه پیش از قرآن تابع او بوده توریة که کتاب موسی علیه السلم است چه او حد تصدیق نبی
و بشارت بوجود او و تابع یعنی موافق قرآنست و ابن جریر طبری و ثعلبی و حافظ ابو نعیم از عبد الله
اسدی و مجاهد و فخر رازی در تفسیر کبیر ذکر کرده اند که مراد از شاهد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب
و معنی انکه بیوح در پهلوی اوست شاهدی که از جمله او باشد چه من در منبر از برای بیان جلیل ست
یعنی این شاهد از جمله است و شک نیست که گواه بر امامت او باید که اعدل و اشرف خلایق باشد
خصوصا وقتی که از او باشد و لفظ یتلو دلیل است بر انکه علیه السلم در قوم رسول است صلی الله علیه
و آله بیفاصله زیرا که تالی آنست که در پهلوی چیزی باشد پس چگونه مقدم توانی داشت بر و
غیر او را دیگری برا [illegible] الحق ساختن و موید مطلوبست حدیث انت منی و انا منک و شرف اختصاص بعضی
ازان محروم شد دیگری نیافت و این آیت نیز با عدم او خصم دلیلی است ظاهر و حجتی باهر ابو بکر آیت
که حضرت حق فرموده من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و
منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا در تفاسیر اهل بیت و غیرهم مسطور است که این آیت در شان
امیرالمؤمنین و حمزه و جعفر بن ابی طالب و عبیده بن حارث نازل شد یعنی از بندگان که بعهد او و رسول او
در نصرت ایمان آورده بودند و قسم اند قسمی اند که بعهدی که خدا و رسول بسته بودند وفا نموده ثبات
قدم ورزیدند تا شهید شدند چون حمزه که در احد شربت شهادت چشید و عبیده که در جنگ بدر
بسعادت شهادت فایز شد و جعفر طیار که در جنگ موته برتبه شهادت رسید و قسمی آنانند که
انتظار شهادت دارند و از روی آن میتابند چون حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلم و ایشان تغییر عهد
نداده اند یعنی خوصر ابدلی دیگر نساختند بخلاف اجماعتی که منهزم گشتند ثبات قدم ورزیدند
و نیز از روی عهد پاسته اشتند و از امیرالمؤمنین علی علیه السلم روایتست ابن مریم کرده بلکه در بعضی جنگها

در جنگها که ایشان گریختند بوده و در وقتی که تمامی اصطلا حکومت و آرزوی سلطنت و ریاست داشتند ولی
امیرالمؤمنین علیه السلم روایتست که در وقت تلاوت این آیه فرمود فینا نزلت و الله و انا المنتظر و ما بدلت تبدیلا
یعنی بحق القسم که این آیه در شان ما نازل شده و آن انتظار کشنده که حق تعالی فرموده منم و انکه تبدیل نمی
خود نکرده ام بوده ام و بالجمله مراد از استشهاد باین آیت آنست که صادق العهد مطلق حضرت امیرالمؤمنین علی
علیه السلم بود و کسی که حق تعالی او را باین دو صفت ستوده یاد کند بسلوک دیگران نخواهد داشت در امر
خلافت و نیابت او خواهد بود و دیگری آیه ایست که افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو
اعمی انما یتذکر اولوا الالباب یعنی آیا آنکسی که هر چه فرستاده باشد بسوی تو پروردگار تو همه را راست
که داند یعنی باشد مثل انکه دروی آن کند مسلمانی چون ابوجهل یا فلیا چون منافقان این دو طایفه مساوی
نباشند و پند پذیر نشوند مگر صاحبان عقل سلیم حاصل کلام انکه حق تعالی مثل زده است
برای امیرالمؤمنین علی علیه السلم در بینکه حال انکه عالم هر چه خداوند فرستاده باشد او را باشد با حال جاهل اهل
که ندانند و نخواهد که بدانند برابر نیست و این معنی نزد صاحبان عقل درست میدانستند چه انکه فساد کسی
کفته انما ینتفع بالامثال الذین یمیزون القشر عن اللباب یعنی نفع در امثال و مواعظ الهی ایشان میبرند
که مغز از پوست جدا توانند کرد دیگر آیه اول سوره عنکبوت الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا
وهم لا یفتنون الف اشاره باسم الله و لام بلطیف و میم بمجید یعنی منم الله لطیف مجید آیا پندارند
مردمان که بانکه بگویند ایمان آوردیم ما فروگذاشته شوند و جست ایشان بلا ید با او امر
با وامر و نواهی آزموده نشوند یا در نفس و مال مبتلا نگردند و بجهاد و هجرت امتحان نیابند
و مخلصان از منافقان و بجهیران از صابران و مخلوان از منافق و مبصران صابر متمیز نگردند
از انچه امت بان آزموده مبتلا شوند فرائض و عترت طاهره و زمان بر جاری ایشان بر امت تفضیل
بود لهذا قرائن و عترت ثقلین گفته اند و سید عترت امیرالمؤمنین است علیه السلم و محمود

شدند یا وطایفه سه گانه که ناکثین وقاسطین ومارقین اند چنانچه آنحضرت خود فرموده که انا
دابة الارض یعنی همچنانکه دابة الارض باعث امتیاز مسلمانان از کفار میشود همچنین سبب
امتیاز خلفا ائمه از یکدیگر خواهد بود که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله این آیه را بر اصحاب
خواند امیر المومنین علی علیه السلم سوال نمود گفت یا رسول الله ما هذه الفتنة یعنی این فتنه
کدام است که بجهت آن آزموده میشوند امت شما حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود که یا علی
وانک موت مخاصم فاعد للخصومة یعنی یا علی بتو آزموده میشوند و ترا دشمن خواهند داشت
و دشمنی خواهند کرد تو هم مستعد خصومت و دشمنی ایشان میباش حاصل آیه چنانچه فخر
رازی و نیشابوری تصریح آن کرده اند آنست که از مردم بمجرد تلفظ بکلمه اسلام راضی نمیشوند
بلکه ایشان بانواع تکالیف مامور میشوند و ممتحن میگردند و از انجمله آزمایش بمحبت و متابعت
آنحضرتست واین فضیلتی است افضل از همه فضایل و کمالیست اکمل از جمیع کمالات آیه نهم
وان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المومنین سبب نزول این آیه آن بود
که حضرت رسالت پناه در زنی با بعضی از ازواج گفت که این تحریم ماریه است یا عسل یا [illegible]
خلافت اول و دوم و امر باخفای این فرموده عایشه وحفصه آن را اشکار کردند وحق تعالی فرستاد
که اگر توبه کنید و دل از آزار رسول خدا نگاه دارید شما را بهتر باشد واگر در آزار دل آنحضرت [illegible]
شوید بدرستیکه خدای تعالی [illegible] او و جبرئیل [illegible] مدد کاری و صالح
از مومنان که اتباع و اعوان اویند مراد امیر المومنین علی علیه السلم است مجاهد گفته که صالح
المومنین آن حضرتست و طبرسی نقل میکند که روایتست از خاص و عام که چون این آیه آمد رسول
صلی الله علیه وآله دست علی علیه السلم گرفت و فرمود ای مردمان صالح المومنین این مرد است ومثل
کشف الغمه از عز الدین عبد الرزاق محدث حنبلی واز حافظ ابو بکر مردویه از ابن عباس وهم چنین

وهم چنین ستدی در تفسیر خود و ثعلبی در تفسیر خود بلکه جمیع مفسران اهل سنت نقل کرده اند
که مراد از صالح المومنین امیر المومنین است تحقیق مقام آنست که مراد بصالح اصلح است بدلالت
عرف واستعمال بجهت آنکه هر گاه گویند فلانی عالم قوم است یا زاهد قبیله است مراد آنست که اعلم
وازهد است وعرب گویند که فلان شجاع القوم غرض آنست که اشجعهم یعنی فلانی شجاع قوم است
یعنی از همه قوم شجاع تر است و همچنین است که در حالتی که حق تعالی گوید جبریل مدد کار رسول
و ثالثی را با خود ذکر کند که او نیز مدد کار رسول صلی الله علیه وآله وسلم است البته آنکس اصلح واقوی
واشرف خواهد بود زیرا که بی تکلف کلام نیست که ضعف حال با متوسطی از امت نماید البته اگر حاکمی
یا پادشاهی دشمنی از دشمنان خود را تهدید نماید که فلانی یار و مدد کار منست یکی را نام
کند که از او مشهورتر و معروفتر نباشد چنانچه حضرت امیر معاویه را تهدید نماید بمالک اشتر نخعی
مالک آنست که حضرت امیر علیه السلم چون خبر فوت او را شنید گفت مالک و ما مالک [illegible] چنان بود که من
از برای رسول الله صلی الله علیه و سلم غرض آنکه این آیه دلالت تمام است بر افضلیت که مقصود ما است
و منافات ندارد [illegible] که صالح اصلح باشد آنحضرت افضل خواهد بود
و تقدیم غیر افضل بر افضل قبیح آیه دهم در آخر سوره مبارکه فتح است که حضرت الله تعالی میفرماید که
فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار وعد الله الذین امنوا وعملوا الصالحات
منهم مغفرة واجرا عظیما ظاهر آیت تمثیل حال اسلام است که در اول ضعیف بود و هر چند بر آمد
قوت گرفت مانند شاخ درختی ضعیف که در اول از زمین بر آمد و ضعیف بود [illegible] آهسته
آهسته قوی و سطبر میشود بر ساق خود قرار میگیرد تا بحدی که دهقان را به تعجب می آورد [illegible]
واسلام نیز در تعجب [illegible] و خشم می آورد کفار را [illegible] اهل اسلام
که وعده کرده است حق تعالی از برای آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند آمرزش

گناهان و مرتبه‌های از نعیم بهشت و آنچه از برای ایشان آماده شده و علامه حلی رحمه الله در کتاب
نهج الحق و کشف الصدق از این آیه دلیل ساخته بر مطلب که اثبات امامت امیر المؤمنین علی علیه السلام
از فاستوی علی سوقه و از حسن بصری نقل کرده که گفته مراد از استوی راست شدن دین اسلام
بشمشیر علی بن ابی طالب علیه السلام و ابن شاهویه نیز در تفسیر خود از عکرمه نقل نموده است موافق
آنچه از حسن بصری نقل شده و هرگاه دین اسلام بقوت بازوی و شمشیر آنحضرت شده باشد یقین
حاصل است که آنحضرت افضل خواهد بود و کسی انکار این نمی‌کند چه از جمله حروب آنحضرت یکی جنگ احد است
که از آنجا شنیده شد از آسمان ندای لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار بگوش جهانیان رسید
و در وقت لیغیظ بهم الکفار که چون کفار مدد و معاونت و ثبات قدم آنحضرت را در جنگها
دیدند غضبناک شدند که چه نعمتها از برای او آماده است در آخرت بخشم آمدند و بغض و حسد و کینه را
زیاده کردند پس مراد از آنچه سبب غیظ و باعث خشم کفار آنحضرت است و این نیز بر افضلیت دلالت
دارد که دیگری را بغیر از آنحضرت این مرتبه نبود که غیظ یا خشمی سبب او شود و غلو کرده بکفار آنچنان غیظی
و خشمی که حضرت او بکار و ذکر آن فرماید و دلیل سیم وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات
منهم مغفرة و اجرا عظیما است چه از ابن عباس روایت و در شواهد التنزیل که از تصنیفات
یکی از اکابر علمای اهل سنت است مسطور است و در میان علما مشهور که بعد از نزول این آیات
جمعی از رسول خدا پرسیدند که یا رسول الله این در شان که نازل شده در جواب ایشان فرمود که
در روز قیامت لوائی از نور سفید بسته خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که باید برخیزد سید المؤمنین را
و آنکسانی که بعد از بعثت محمد ایمان آورده اند و یاد کرده اند پس علی علیه السلام قدم در راه گذارد
و آن علم را بدست او دهند و در زیر آن علم جمیع مهاجرین و انصار حاضر شوند و غیر ایشان دیگری را
نخواهد داشت و با ایشان ندا رسد که صفت شما را بیان کرده ام و منزلهای خود داشته اید در بهشت

در بهشت و از برای او جاده و نشانی نزد مزامیر فرستی گناهان و مزد بزرگ است و علی علیه السلام با آن جماعت
با آن جماعت کرده و منبر آن لوا جمع اند داخل بهشت کردند و هرکه غیر از آن گروه روی علی علیه السلام با آن
دیگر بجای برکرده و جمیع امت را بر عرصه کشند و بهشت را از رحمت و هدیه و نعمتها نایل و فیض
رسد چنانچه حق تعالی در آیت دیگر اشاره بحالات دو گروه کرده فرموده که الذین امنوا و عملوا الصالحات
لهم اجرهم و نورهم بیان حال تابعان آنحضرت و دوستان او و الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا
اولئک اصحاب الجحیم اشاره بحال منافقان و دشمنان اوست یعنی آنانکه ایمان آورده اند و عمل
نیکو کرده اند مزد ایشان میرسد و پاداش آن می‌یابند و آنها که منکر شوند و آیات خدا را
تکذیب کردند آنان اصحاب جهنم اند آیه دیگر هم در این سوره مبارکه است که خداوند عالمیان می
فرماید و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله
و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ظاهر است که صفاتی که در این آیه واقع است مذکور است
مخصوص بآنحضرت است و دیگران هر یک یکی از آنها یافت میشود و تفصیل آن اینکه اشداء علی الکفار
خواهد آمد و تبیغ در مناقب مذکور خواهد شد مجملش اینکه غلظت و شدت او بر کفار و نرمی
و فروتنی با مؤمنان در پی نیادی رکوع و سجود و طلب فضل و رضای حق اجر و خشنودی از بابی
تعالی و ظاهر بودن آثار عبادت از جبین مبین آنحضرت که چون خورشید می‌تابید هر یک
عجب نیست که قلم از بیان آن عاجز است چه روایت که امام زین العابدین را که از کثرت عبادت
سجاد و ذو الثفنات میگفتند یعنی بسیار سجود و صاحب پینه‌ها که هفت عضو سجده آنحضرت
پینه بسته بود مشهور بوده که عبادت عمر برابر عبادت آنحضرت فدوی ندارد و از احادیث ظاهر
خواهد شد که آنحضرت در هر یک از این صفات بمرتبه ای است که دیگری را قدرت رسیدن بدان مرتبه
نیست او اعبد باشد چنانچه خواجه نیز در تجرید اشاره بآن نموده که فهو است و لانه اعبد هم

وهرگاه اعلم باشد افضل است و چون افضل است تقدیم غیر بر وی جایز نیست آیه دیگر ابن عباس گفت
و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین است و این آیه نص است
بر امامت آنحضرت از جهت آنکه دلالت دارد بر آنکه اولی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله کسی است
که در وی سه صفت باشد از ایمان و خویشی و هجرت و باجماع اهل اسلام است بر آنکه بعد از
رسول کسی نبود که دعوی امامت ایشان خلاف شد ابو بکر و عباس و امیر المؤمنین عباس اگر
چه مؤمن و خویش بود اما مهاجر نبود و ابو بکر بر تقدیر صحت ایمان و هجرت از اولوا الارحام نبود
پس متعین گشت امامت و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام آیه دیگر هل یستوی هو ومن یامر بالعدل
وهو علی صراط مستقیم است ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که گفت مراد از آنکسی که امر بعدل
مینماید و بر راه راست ثابت قدم است امیر المؤمنین است علیه السلام و حق تعالی در این آیه مثل زده سبحانه
الا برای ذات یکتای خود و فرقان منهجهای که راوی بر بندگان رسیده و خواهد رسید از نعمتهای
دینی و دنیوی و الا برای طاعتی که در عبودیت کنارند که نفع دنیوی خود از آن بتان منصوص نیست
و در آخرت مشرکان بسبب پرستش آنها کمال خواهند یافت بحال مرتضی علی علیه السلام که اطاعت
و متابعت او سبب نفع دنیا و آخرت است و متابعت کسانی که در آن نه نفع دنیا است و نه نفع
آخرت و شک نیست که کسی که حق تعالی با او نیز ای نفوع داده مثل زده باشد و عجب است که در اعلی درجات
قدرت و علم و سخاوت و استقامت باشد و چون چنین باشد افضل خواهد بود و چون افضل باشد
تقدیم غیر بر وی جایز نخواهد بود آیه دیگر قول حق تعالی است که در سوره رعد میفرماید الذین آمنوا
و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب طوبی بشارتست بشادی و خرمی و راحت و فرح
یا نام بهشت است بلغت اهل حبشه و مشهور است که نام درختیست در بهشت یعنی آنانکه
ایمان آوردند و عملهای شایسته کردند ایشان را زندگانی خوشتر است و نیکو بازگشتی مر ایشان راست

کشت ایشان را و از ابن سیرین روایت است که طوبی درختیست که بیخ آن در حجره امیر المؤمنین علیه السلام
و در بهشت هیچ حجره نیست که شاخی از آن درخت در آن حجره نباشد و شیخ طبرسی رحمه الله فرموده است
آنحضرت رسالت روایت نموده که فرمود طوبی شجرة اصلها فی داری و فرعها علی اهل الجنة
یعنی طوبی درختیست که بیخ آن در خانه منست و شاخ آن در خانهای بهشتیان و بار دیگر فرمود
که اصلها فی دار علی و فضول از روی جهل و نادانی تعجب کرد از فضل و کمال پرسید که شما یکبار فرمودید
که بیخ آن درخت در خانه منست و حال میگوئید که بیخ آن درخت در خانه علیست حضرت رسالت فرمود
که ندانستی که خانه من و علی یکیست و این دلیل ظاهر است بر آنکه حضرت اشرف و افضل خلایق است و تقدیم
او بر همه واجب آیه دیگر وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون است یعنی از آنهای که آفریدیم گروهی
اند که صفت ایشان آنست که راه مینمایند بحق که دین اسلام است و بحق عدل میکنند در احکام دین و آن
گروه حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین و تابعان و محبان ایشان
و این گروه نسبت بدیگران اندک اند چه فرقه ناجیه اندکی است از هفتاد و سه فرقه و حافظ ابن
مردویه از زاذان نقل کرده اند و او از حضرت امیر المؤمنین ع روایت نموده که آنحضرت فرمود ستفترق
هذه الامة علی ثلث وسبعین فرقة اثنان وسبعون فی النار وواحدة فی الجنة وهم الذین
قال الله تعالی وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون وهم انا وشیعتی یعنی زود باشد که این
امت متفرق هفتاد و سه فرقه شوند هفتاد و دو فرقه از ایشان در آتش اند و یکی از آن در بهشت اند
یک فرقه آنانند که حق تعالی در شان ایشان این آیت فرستاده است که وممن خلقنا امة یهدون
بالحق تا آخر آیه و مراد از آن منم و شیعیان من و فخر رازی گفته است که اکثر مفسرین بر آنند
که مراد از امت در این آیه قوم محمد اند علیهم السلام و از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که جواب
که از لفظ امت در این آیه سؤال کرده شد بود فرمود مراد امت محمد است صلی الله علیه و آله

و انصار و غیر این دو گروه و از انس بن مالک مرویست که گفت من حاضر بودم و شنیدم که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله این آیت را تلاوت فرمود و فرمود بدرستی که از امت من قومی اند که از اول روزگاری
که عیسی علیه السلام از آسمان نزول کند با ایشان جهاد کنند و در اسلام ثابت قدم خواهند بود و تا روز قیامت
هرگز جدا از ایشان نخواهند بود و حاصل کلام درین مقام انکار از آیت و روایت معلوم
میشود که بعضی از امت محمد صلی الله علیه و آله مرتد بوده اند و خواهند بود و مقتضای جمع میان
این دو روایت و روایات مرویه از ائمه هدی در تفسیر آنست که مراد به طایفه مذکوره در آیت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعیان و محبان آن حضرت باشند و ظاهر و هویداست که خلفای ثلثه و
متابعان و پیروان ایشان هر گز از شیعه علی نبوده اند و نیستند و نخواهند بود و مخالفت ما
بین میان انکروه و شیعیان آنحضرت در هر عصر و زمان در کمال ظهور واقع شده و جاری و خاطر جلکان در تاریخ
خود در بیان احوال علی بن جهم قرشی ناصبی گفته است که علی بن جهم والد در شتم علی بن
ابو طالب رضی الله عنه معذور باید داشت زیرا که محبت علی با اسم جمع نمیشود چه سنی
حنفی آنست که بواسطه کشته شدن عثمان از بغض و عداوت علی خالی نباشد و هر که امامی بعضی
به خواند البته باید که آن فرقه باطل باشند چرا که بر هیچ عاقل پوشیده نیست که حق در دو طرف در
جمع خلاف نمی باشد و همین دلیل مدعای ما را کافی است الآیة و لما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک
منه یصدون یعنی چون زده باشد عیسی بن مریم مثل قوم تو از آن جزع کنند و اعراض از ان دارند
فی الذی چه تفسیر این آیه دو قول نقل کرده یکی آنکه مشرکان گفتند عیسی مخلوقست و معبود
نصارا پس روا باشد که اصنام معبود ما باشند یا شبهه کردند که چون روا است که عیسی عبد
ابن الله باشد چرا نشاید که ملائکه بنات و دختران خدا باشند و یکی آنکه عبد الله ابن زبعری قصد
مرویست از حسن بصری که ابن زبعری گفت که عیسی ابن مریم بدون خدا پرستیده شد هر گاه در آتش باشد

باشد پس ما و خدایان ما هم چه شود اگر در آتش باشیم و رسول علیه السلام با او خطاب نمود که چه جاهل
بوده تو از لفظ ما ما صاحب عقل نخواهند و عیسی علیه السلام از ما اختیار عقل است و این آیت نازل شد
علامه حلی رحمه الله نقل کرده که چون رسول الله بر قوم علی گفت که در تو شباهتی تمام است به عیسی
که بعضی در محبت او غلو کردند و هلاک شدند و بعضی بر شتم او جهلاء افتادند و منافقان
با هم گفتند که امر در فضل علی علیه السلام بعیسی مانند کرد و راضی نمیشود که علی را بغیر از عیسی به کسی
تشبیه کند و این آیت نازل شد و هر گاه حال او حال عیسی باشد البته افضل خواهد بود و مقدم
بر افضل چنانکه بنت و احمد بن حنبل در مسند خود حدیث مذکور را از هشت طریق نقل کرده یکی از انها
اینست که رسول صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت که تو را مشابهتی به عیسی است که
یهود دشمن او را دشمن داشتند تا بهلاکت رسیدند و نصاری در دوستی او افراط نمودند تا
آنکه رتبه ای برای او قرار دادند که او را آن مرتبه نبود و هالک شدند و امیر المؤمنین هم فرمود
هلک فی رجلان محب مفرط یعرفنی بما لیس فی و مبغض یحمله شنآنی علی ان یبهتنی یعنی هلاک خواهند
شد بسبب من دو کس یکی دوستی که در محبت من افراط نماید و مرتبه ای که مرا نباشد بر من اثبات کند
و دشمنی که دشمنی من او را بر آن دارد که نسبت بمن چیزهایی که من نکرده باشم کند و هم چنین
ابو المعالی در کتاب مناقب و محمد بن عبد الواحد در جزء سیم از کتاب جواهر الکلام و ابن
عبد ربه در کتاب عقد ذکر کرده اند همین مضمون را بعبارات مختلفه و لیز معلومست که آیات
و معجزات و انچه از آن حضرت بظهور رسیده مثل کندن در خیبر و بر داشتن مانند سنگ در وقت
رفتن بجنگ اعدا الله و کشتن عمرو بن عبد ود و بلا جنگ کردن اژدها را در کهواره و خبر ها که از غیب
داده و اثاری که از و بظهور امده که هیچ کس نشنیده و بعضی خواهد آمد سبب آن شد که حال آن حضرت
بر عقلا مشتبه گشت تا آنکه بعضی فاطر الارض و السموات و الاحیا و الاموات گفتند و از کلام

جهان و جهانیانش دانستند چنانکه در باب عیسی علیه السلم نیز اشتباه افتاد که او را عبد است یا معبود
و خالق است یا مخلوق و چنانچه شافعی گفته که مات الشافعی ولیس یدری علی ربه ام ربه الله یعنی
بمرد شافعی و ندانست و ظاهر نشد که پروردگار او علی است یا پروردگار او الله است و هر جهان را ابنیت باشد
سه حالت یا امر ترا بد که میگویند مخی و حیث ... و مانع است با خارجیک و نواصب که در حیات او
تیغ کشیدند و دو جان ستیز میکردند و انچه لایق بحال خود شان بود نسبت با او میکنند یا مفضل
و مبانی روا ندارند که خلافت عبد الله و باین هم راضی نشوند که بعد از رسول دیگری بر وی مقدم شود
قبول نمیکنند شاعر در مصراع گفته است که من شک فی امامته ویبین من قبل التراب یعنی نیست
او را بی بکر ابن سنت است که در امامت شک است و در خلافت والسلام علی من اتبع الهدی آیه دیگر باید
کرد خطا میفرماید که یا ایها الناس آمنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم یعنی ای مؤمنان
اجابت کنید خدا را و فرستاده او را چون بخواند شما را به چیزی که شما را زنده کرداند یعنی علوم دینیه
که جوهر دل را زوست با عقاید صحیحه و اعمال فاضله که موجب حیات ابدیه است یا جهاد که سبب بقای
دایم است یا ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلم چنانچه بعضی از امامیه و ابن مردویه از اهل سنت
بروایت گفته اند چه این مراد ولایت و خلافت و امامت است چنانچه ظاهر است و صاحب ... نیز
میکند این بر وجوب اطاعت آنحضرت و اعتقاد بخلافت او چه بظاهر بر کلام بر وجوب دارد و تحریص
هم تصریح بان توجه بامر آنحضرت و محبت است و بنابر تقدیر لازم آید تفضیل او بر غیر او و امت
نیز اگر نیست غیر آن حضرت بر هیچ فردی از امت واجب نیست و ظاهر تقدیر مطلب ثابتست آیه
آیه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسيئة فلا يجزى الا مثلها يعنى هر که از هر یک
حسنه صادر شود مر او راست ده بار مانند آن و هر که ... بد آید بلکه ...
بجد مثل آنست و محققان گفته اند زیاده بنکی یکی ... ابداع ایجاد و آفرینش

وآفرینش در احسن تقویم و ترتیب رزق و بعثت انبیا و انزال کتب و تعیین حسنات و سیئات و قرار
و توفیق اخلاص و قبول حسنه موقوف بر یک ده است و هر که نیکند ... جلاده نشود مکر
بما سالان و چه دلالت این آیت مطلوب آنکه از امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده که الحسنة حبنا
اهل البیت والسیئة بغضنا من جاء بها اکبه الله علی وجهه فی النار یعنی حسنه دوستی ما اهل بیت
است و سیئه دشمنی ما کسی که بیاورد دشمنی ما را نگون سر بر آید بامر خدای تعالی و او را بر روی در اندازد
در آتش دوزخ و مرجع دوستی تنها نیست چرا که دوست داشتن جمیع مؤمنان حسنه است بلکه حرف
دوستی و دشمنی ایشانست چه دشمنی ائمه معصومین علیهم السلم این قسم و صاحب و باین روش حدیث
و باین طریق اهل دوزخ کردن و العیاذ ... و این دلالت بر افضلیت دارد چرا که این مرتبه انبیاست
علیهم السلم و چون این حضرت و سادات ائمه و اهل بیت افضل است در هر دشمنی او عذاب بیشتر
بود آیه دیگر ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا یعنی کتابهای گذشته را بر ایشان
پیشین فرستادیم و میراث دادیم قرآن یعنی تمام کردیم آن را با آنانکه برگزیدگانی هایی بندگان
کیم ... علمای امت ... در حدیث ... العلماء ورثة الانبیاء و ... اهل بیت
علیهم السلم آمده که مراد ائمه معصومین اند چه وصف اصطفا و برگزیدگی با ایشان لایق است
و وارث انبیا ... علما ایشانند ... و چون میراث ... که
ملت ... و قرآن ... عنایت الهی با ایشان رسیده ... و از اهل سنت حافظ ابو بکر بن
مردویه و امامیه اتفاق کرده که این آیت در شان امیر المؤمنین علی علیه السلم نازل شده و مراد الذین
اصطفینا آنحضرت است و یکی از معانی گفته که علی بن ابی طالب از جمله وارثان کتاب ... عالم
... و ... ابو بکر و عمر ...
... کذا ... که خود ... با آنکه ایشان ... ابو بکر ...

وکلاه را میدانست و عمر بن [illegible] میگفت جمیع زنان در [illegible] اضعف ترند از عمر و [illegible] انبیا چون [illegible]
داشته باشند و تفصیل [illegible] ایشان انشاء الله تعالی بعد از این خواهد آمد و هرگاه آن حضرت برگزیده خداوند
و وارث علم انبیا باشد افضل است و تقدیم غیر افضل بر افضل جایز نیست حق تعالی در سوره [illegible] ذکر
فرموده و فی الارض قطع متجاورات و جنات من اعناب و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان یسقی بماء
واحد [illegible] در این آیت آثار قدرت خود ذکر کرده که قطعهای زمین [illegible] بعضی
قابل زراعت و بعضی بستانهاست و همه از یک آب میخورند [illegible] و طعم و شکلهای ایشان مختلف
[illegible] جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده که چون این آیه نازل شد رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود که ای علی مردم از اشجار متفرقه اند و من و تو از یک درختیم و صاحب کشف الغمه نیز
همین روایت را از حافظ ابوبکر بن مردویه [illegible] نقل نموده [illegible] قرآن الظاهری [illegible]
ظاهر [illegible] و بالجمله [illegible] جابر نقل کرده [illegible] از افاده [illegible]
صلوات الله علیهما [illegible] درختی که دو شاخ داشته باشد [illegible] آیه [illegible] فضل و صحابت
[illegible] احادیث [illegible] مضمون [illegible] از جمله [illegible] خلقت انا و علی من نور
واحد [illegible] کرده شد [illegible] آیت دیگر انا و من اتبعنی است که مراد امیرالمؤمنین
علیه السلام [illegible] مراد [illegible] ظاهری [illegible]
باشد [illegible] نوع متابعت دیگری رسول الله [illegible] مخصوص با آن حضرت [illegible] افضلیت
آیه واجعل لی لسان صدق فی الآخرین که خلیل الرحمن علیه السلام از جمله حاجاتی که از خدا طلب [illegible]
[illegible] یکی آن بود که [illegible] نام نیک [illegible] بر زبان [illegible]
دعا [illegible] اجابت [illegible] جمیع امم ثنای آن حضرت [illegible] ولایت امیرالمؤمنین [illegible]
کرده [illegible] مراد از لسان صدق [illegible] باشد [illegible]

کن از برای [illegible] اسلام [illegible] است [illegible] انذر عشیرتک [illegible]
ابن مردویه [illegible] از اهل سنت در کتاب مناقب نقل کرده است و بعضی گفته اند [illegible] سؤال نمود که
[illegible] در آخر زمان داعی [illegible] نبوی [illegible] که مراد محمد رسول الله و اهل بیت
او باشند [illegible] کردن لسان صدق بر محمد و آل او [illegible] امیرالمؤمنین
علی علیه السلام [illegible] ابی طالب که افضلیت آن حضرت است ثابت و تقدیم او بر دیگران واجب
[illegible] قرآن [illegible] کلمه [illegible] برای [illegible]
منها [illegible] در مسند احمد حنبل مسطور است که ابن عباس رضی الله عنه گفت [illegible] آیه الا و
علی راسها و قائدها و شریفها و امیرها یعنی هیچ آیه از آیات قرآن نیست مگر آنکه علی علیه السلام راس
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن آیه [illegible] آن حضرت [illegible]
از ابن عباس مرویست [illegible] اصحاب محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
علیا الا بخیر یعنی [illegible] قرآن مجید عتاب [illegible] با
اصحاب محمد صلی الله علیه و آله [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام در قرآن
یاد [illegible] و نیز از ابن عباس مرویست که
[illegible] کتاب الله [illegible] علی [illegible] است [illegible]
قرآن مجید [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده
و هم از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که [illegible] ما انزل الله آیه فیها یا ایها الذین آمنوا الا و علی
[illegible] کلام مجید [illegible] مؤمنان را خطاب ساخته
و یا ایها الذین آمنوا گفته باشد [illegible] آن حضرت [illegible] اجماع [illegible]

وخطاب حضرت عزت جل ذکره شده اند و ایضا در مسند احمد حنبل مذکور است که مجاهد گفت از ابن عباس
اهل سنت اعتراف نموده است که نزلت فی علی سبعون آیه و بعضی گفته اند که سیصد آیه در شان
کمترشان علی علیه السلم نازل شده و حضرت صاحب خوارزمی هم قریب بهمین مذکور است و این آیات
که حفاظ و محدثین دیگر بجهت آن پیدا نتوانستند کرد و چون شده زمان خلفای بنی عباس بودند و اکثر
ایشان عقیده تشیع داشتند از برای دفع تهمت عداوت و ناصبی بودن اعتراف باین نموده اند
با آنکه حق فضل بموجب الفضل ما شهدت به الاعداء هو و السنی بر زبان قلم ایشان جاری کردانیده
تا در روز قیامت بر ایشان حجت باشد و انکار نتوانستند نمود و اما علمای مذهب حق اثنی عشریه
بعضی سیصد و شصت آیه و بعضی سیصد و هشتاد آیه از آیات کلام ربانی که هر یک از آن حجت [illegible]
دلیل است بر خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلم استخراج نموده اند و اگر تتبع کامل بعمل آید زیاده
بر آن نیز میتوان یافت و از امام جعفر صادق علیه السلم منقول است که فرموده که ثلث از قرآن در بیان
حلال و کمالات اهل بیت است و ثلث در مثالب و مطاعن مخالفین ایشان و ثلث دیگر [illegible]
در بیان احکام شریعت سید المرسلین است صلی الله علیه و آله و باطنش در ذکر اسرار و معارف
و با ننزل است آن نیز ثبت در مآثر علوم اهل بیت علیهم السلم است ابن ابی حضرت جابر و عنایت اختصاص
اکتفا بجهت فضل و لفظ اثبات نمود و چون از دلایل نقلی که از طریق احبا و اینجا چند که [illegible]
آمده بود ذکر کرده شد از احادیث نیز اگر چه غیر متناهیست و مخالف و موافق در این باب تصنیفات ساخته
و کتابها پرداخته بتفصیل و از اخبار متواتره دال بر امامت که مجمع علیه فریقین باشد از روی اختصار
باندکی اقتصار میرود علامه حلی رحمه الله در کتاب نهج الحق و کشف الصدق ذکر نموده
روایت کرده است احمد حنبل در مسند خود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود
کنت انا و علی بن ابی طالب نورا بین یدی الله قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله

تعالی آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی
النبوة و فی علی الخلافة و این روایت از روایات اول تا بلفظ فلما خلق الله تعالی آدم [illegible]
و معنی تتمه روایت اینست که پس چون خلق کرد حق تعالی آدم را آن نور را با او ترکیب داد و بصلب آدم
در آورد و از صلبی بصلبی همان طریق که بود انتقال میفرمود تا آنکه بعبد المطلب رسید پس در آن
نبوت شد و علی خلافت بقیه و تمام این حدیث از ابن مغازلی نقل کرده انجا بن عبد الله [illegible]
وابن زیاد فیهم دارد که چون بلفظ عبد المطلب رسید میگوید فجعل النصف فی صلب
و جز فی صلب ابی طالب فاخرج نبیا و اخرج علیا وصیا یعنی در صلب عبد المطلب خدای تعالی آن
نور را جدا کرد دو حصه شد حصه که نبوت بود بصلب عبد الله در آمد و از او بظهور آمد
و حصه که خلافت بود بصلب ابو طالب منتقل شد و علی ع از آن بوجود آمد و این حدیث از جمله احادیث
که اتفاق کرده اند بر نقل آن هر دو فریق شیعه و سنی و صریحست در خلافت آنحضرت و تمام اسانید
مدعی همچنین منصوص بر ظاهر ابن بابویه رحمه الله سفیان ثوری از حضرت صادق علیه السلم [illegible]
امیر المؤمنین صلوات الله علیه مذکور است که آنحضرت میفرمود که ان الله خلق نور محمد من قبل خلق
باربعة مائة الف عام و اربعة و عشرین الف عام و خلق منه اثنی عشر حجابا یعنی حق تعالی خلق کرد نور محمد
و نور مرا پیش از آنکه خلق کند بچهار صد و بیست و چهار هزار سال و روایت دیگر از جمله روایات
کرده اکثر مصنفات مذکور است و زیاده بر بیان حضرت رسالت محل الهوادات کشته است که فرمود
وکنت و علی نورا بین یدی الرحمن قبل ان یخلق عرشه باربعة عشر الف عام فلم یزل ینقلنا فی النور
حتی اذا وصلنا الی حجب العظمة فی ثمانین الف سنة ثم خلق الله الخلائق من نوره و نحن صنایع الله و الخلق
کلهم صنایع لنا یعنی نور من و نور علی چهارده هزار سال پیش از خلق عرش شده بود و آن بجلال خود
بود تا بعد از هشتاد هزار سال الخلائق و الذات نور خلق نمود پس ما صنایع خلق کرده خدائیم و هر چه

غیر این ماست از جهت ما خلق شده است مفاد آیات آنست که بودن ایشان سبب ابداع کاینات
و موجب ایجاد کافه مخلوقات بوده و بطفیل ایشان از تنگنای عدم بفضای وسیع وجود انتقال
نموده اند از ابن عباس روایت است که گفت کنا جلوسا عند رسول الله فاقبل علی بن ابی طالب فسلم
صلی الله علیه فقال النبی مرحبا بمن خلق قبل ابیه آدم باربعین الف عام فقلنا یا رسول الله اکان
الابن قبل الاب فقال نعم ان الله خلقنی وعلیا من نور واحد قبل خلق آدم بهذه المدة ثم قسمه نصفین
ثم خلق الاشیاء من نوری ونور علی ثم جعلنا عن یمین العرش ثم خلق الملائکة فسبحنا وسبحت الملائکة
وهللنا وهللت الملائکة وکبرنا فکبرت فکل من سبح الله وکبره فان ذلک بتعلیمی وتعلیم علی
یعنی ما نشسته بودیم نزد حضرت رسالت پناه صلی الله و آله امیر المؤمنین علی علیه السلام بملازمت
رسول صلی الله علیه و آله آمد چون آنحضرت وی را دید خوشحال و شاد شد فرمود که خوش آمد کسی که پیش
از پدر خود چهل هزار سال مخلوق شده بود گفتیم ما از روی تعجب که یا رسول الله آیا میباشد
که پسر پیش از پدر مخلوق شود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تبسم نمود و گفت بلی بدرستی
که خدای تعالی خلق کرد مرا و علی را از یک نور پیش از آفریدن آدم باین مدتی که گفتیم و بعد از آن
آن نور را بدو قسم منقسم گردانید و همه مخلوقات را خلق کرد از نور من و نور علی و ما را در طرف
راست عرش او جا داد پس ملائکه را آفرید و چون ما بتسبیح خداوند مشغول میشدیم و سبحان الله
بر زبان میراندیم ملائکه هم تسبیح میکردند و هر گاه تهلیل مینمودیم و لا اله الا الله میگفتیم
ایشان نیز میگفتند و در وقتی که ما حق تعالی را به بزرگی و عظمت یاد مینمودیم تکبیر میکردیم
و ملائکه نیز تکبیر مینمودند و هر چیزی و هر شخصی از ملائکه و جن و انس و نباتات و جمادات
و حیوانات که حق تعالی را تسبیح نموده و به بزرگی یاد کرده از تعلیم من و تعلیم علی است پس از این حدیث
معلوم میشود که ملائکه کرام هم شاگردان آنحضرت میشدند و از مطاعن نیز محل تعجب و اعتراض

واعتراض اهل سنت میتواند بود که گویند که علی و ابوبکر هر دو معلم بودند پس شاگرد علی را افضلیت
اولی میباشد و تفاوتی که هست اینکه مکتب و مدرس او آسمان بوده و شاگردان او حمله عرش
و ملائکه مقربین و مکتب این دیگر از دکانهای بازار و اهل مکتب ده پانزده از اطفال مشرکین
اگر این وقاحت گویند که در بین دو معلم چندان تفاوتی نیست از ایشان دعوی باید
در مسند احمد حنبل و کتاب حلیة الاولیاء که تصنیف حافظ ابو نعیم است و جمع بین الصحیحین
و تفسیر ثعلبی و کتاب احمد بن موفق خوارزمی و دیگر کتب مخالفین مسطور است که چون در اول
زمان بعثت این آیه نازل گشت که وانذر عشیرتک الاقربین یعنی خبر ده و آگاه گردان
و بترسان خویشان نزدیک خود را آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را طلب فرموده
المهی اولاد عبد المطلب را که چهل نفر بودند طلب نمود و اراده کرد که گوشت بزی و نان و قدری
ماست که خوراک یک کس تواند شد ایشان را ضیافت نمود و با آنکه هر یک از ایشان قوت هر بار شتر
پخته یا گوسفندی بریان را با یک نشستن میخوردند از آن طعام سیر و ملو شدند و از آن طعام
بحال اول بود که هیچ نقصان باو نرسیده بود بعد از اظهار این معجزه که سیر کردن جمیع کثیر از طعام
قلیل باشد حکایت بعثت در رسالت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان را باسلام دعوت فرمود
و بگفتن کلمتین شهادتین مأمور ساخت و ایشان را بمنافع دنیا و اخرت و حصول بمقاصد
و مقامات و اعزاز و احترام و امتیاز از دیگران و دخول بهشت و وصول بدرجات قرب یادگار
احدیث بشارت داده فرمود که هر چه گفتم هر که اطاعت نماید و در تبلیغ رسالت مرا امداد نموده
مطیع و فرمان بردار باشد ان شخص برادر من و وزیر من و وصی و وارث و خلیفه و جانشین
من باشد بعد از من و هیچیکی از آن چهل نفر که حاضر بودند متوجه جواب نشدند مگر امیر المؤمنین
علی علیه السلام که متصل خدمت و اعانت و امداد و متکفل انتظام امور آنحضرت شد و بعد از نفی

تا سه مرتبه این ضیافت واقع شد و هر روز عوض بفضل آمد و در هر مرتبه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
بقول الخبر حضرت رسالت فرمود همبار دعوت نموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را تربیت و برادری و
جانشینی و وصیت وعده‌ها داده و سر در دعوت شوکت ساخته و هر بار چون جماعت منحرف بودند از
خدمت حضرت رسالت بیرون میرفتند بطریق استهزا ابو طالب را خطاب می نمودند که حوصله پسر
برادرت پسر ترا امیر شوخ داخل کرد اینک او را امر و نهی پسر خود نموده و می باید که خود
او در آنچه و هر چه بر خود امر دانی و این حکایت بطول انجامیده است و ذکر تمامی این چون
باعث طول کلام بود بهمین چند کلمه اختصار نمود و بر اهل عقل و بصیرت پوشیده نیست که
این حدیث دلالت تمام است بر مطلوب ما که آن امامت و خلافت آنحضرت است چه بعد از
آنکه در این قسم مجلس سه بار وعده خلافت باو نموده او نیز با پیغمبر گفته کرده باشد دیگر را
دعوای خلافت نمودن و عقلا و فضلا و شرعا و عرفا معقولیت ندارد و اگر غیر او کسی بجای پیغمبر
بنشیند بغیر از آنکه تعدی و غصب و ظلم باشد وجهی نخواهد داشت و خلاف غیبی او کرده
بر این نخواهد بود که مال البوعده در دوزخ میکشانند ایشان را با خود باسفل السافلین
حدیث دیگر در مسند احمد حنبل از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کرده که سلمان از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله پرسید که یا رسول الله هر پیغمبری را وصی می باشد وصی تو کیست آنحضرت در جواب گفت
یا سلمان که بود وصی برادرم موسی گفت یوشع بن نون پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که بدرستی که وصی من و وارث من که قضای دین من کند و بوعده‌های من وفا نماید همه را
بانجام رساند علی بن ابی طالب است علیه السلام و در کتاب کشف الغمه همین حدیث را از ابو سعید خدری
از سلمان رضی الله عنه بانیظ نقل کرده که سلمان گفت گفتم یا رسول الله هر پیغمبری را وصیی
بوده است و این ساعت مرا جواب نداد و بعد از مرا دید گفت یا سلمان گفتم لبیک یا

یا رسول الله بدانی که وصی موسی که بود گفتم بلی یوشع بن نون پرسید که چرا او را وصی کرد
گفتم از جهت آنکه عالمترین قوم بود در آن زمان گفت پس بدرستی که وصی من و محل سر من و وصی
وارث من و بهترین آنکه بعد از من باقی ماند و وعده مرا بانجام رساند و دین مرا ادا نماید
علی بن ابی طالب است علیه السلام و در کتاب مناقب خوارزمی از سلمان باین روش نقل نموده
که رسول صلی الله علیه و آله پرسید که از کدام وصی موسی که بود یا ابا عبدالله گفتم
بود وصی موسی گفتم یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام بود فرمود که وصیی و
فی اهلی و خیر من اخلف بعدی علی بن ابی طالب یعنی پس بدرستی که وصی من در اهل بیت
من و بهترین کسی که او بماند بعد از من علی بن ابی طالب است علیه السلام و بعضی از معاندین دلیل
مناقشه کرده اند که اگر از وصی معنی نگه داشتن قاعده‌های شرع و رسانیدن علم و معرفت
و صاحب علم و هدایت بودن خواسته اند قبول است که علی وصی رسول بوده باین معنی و اگر از
وصی خلافت می خواهید قبول نداریم چرا که وصی اگر نص در این معنی می بود صحابه رسول
مخالفت نمیکردند و اگر صحابه مخالفت می نمودند دیگران اطاعت نمیکردند بر فرض که
دیگران هم اطاعت می نمودند طایفه انصار راضی نمی شدند پس متحقق شد که مراد از وصی
معنی اول است جواب آنکه معنی اول هم معنی ثانی که خلافت باشد میکرد چه معنی خلیفه
پیغمبر نیست الا آنکه پیغمبر کسی را وصی کرده باشد که بعلم شریعت مردمان را واقف سازد و خلق را
هدایت کند و حفظ قوانین شریعت نماید و کجا بود این حفظ و هدایت و علم خلفای
ثلثه که در بیان خود حیران بودند چه جای آنکه ضبط معانی کتاب و سنت توانند نمود
و بعد از تسلیم میگوییم وصی بمعنی امام و خلیفه است و دلیل بر این آنکه حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله علی علیه السلام را بمنزله یوشع که جانشین است در وصایت و امامت از موسی علیه السلام

که یوشع وصی و امام و خلیفه بود بعد از موسی چنانکه علما و صاحبان تواریخ تصریح کرده اند
از آن جمله محمد شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است که چون موسی از حضرت حق درخواست که
هرون را با او شریک کرداند و گفت اشرکه فی امری حق تعالی دران امر هرون را شریک او کردانید
و او وصی موسی بود و چون دنیا را وداع نمود وصایت بیوشع منتقل شد که بطریق وصیت
با او باشد تا آنکه بر پسران هارون شبر و شبیر برساند و در کشف الغمه و کتاب مناقب چند حدیث
حدیث دیگر همین مضمون منقولست رعایة للاختصار بهمین سه حدیث اختصار نمود چه
در اثبات مدعای ما کافیست و حدیث دیگر نزدیک است بحدیث مذکور و حدیثی است که ابن
مغازلی شافعی بسند خود از رسول صلی الله علیه و آله نقل نموده که آنحضرت فرمود لکل نبی
وصی و وارث وان وصیی و وارثی علی بن ابی طالب علیه السلم یعنی بدرستی که هر پیغمبری را
وصی و میراث برنده ایست و وصی و میراث برنده از من علی بن ابی طالب است وصی در لغت عرب بمعنی وصل کردن
و هم بمعنی سپردن آمده است و در عرف آنست که تصرف کند وصیت کننده را اجازت بعد از
همان نحو تصرف مراد شخص دیگر که وصی است باشد پس وصی یعنی کسی که اولی بتصرف
باشد از دیگران در امور و احوال وصیت کننده در هر امری هر کاری که باشد الا آنکه
در جای اضافه بچیزی بود کند مثلا گویند وصی فلان در امر اینجا مخصوص بهمان امر
خواهد بود و در ما نحن فیه مطلقست و در همه امری جاریست حدیث دیگر قول رسول است
صلی الله علیه و آله که خطاب بامیر المومنین علی علیه السلم نموده و فرموده انت منی بمنزلة هرون
من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی یا علی تو از برای من چنانی که هرون از برای موسی بود جز
که هیچ اینست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود و این حدیث در تصانیف مخالفین و مواضع
بسیار مذکور شده بعبارات مختلفه و این روایت از روایات مشهوره بین الفریقین است که علما

که علمای جانبین بمناسبات و سیاق و دستور اهل حدیث ذکر کرده اند و در اکثر روایات
بتاکید آن معنی بر زبان معجز بیان رسالت پناه م ورود یافته که یا علی انت اخی و وصیی
و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی و اگر اضافه باشد این حدیث نیز از احادیث متواتره است
و غرض آنحضرت از خطاب انت منی الی آخر اثبات خلافت امیر المومنین است علیه السلم بر و
بروشنترین وجهی که دلالت بر مطلوب داشته باشد چه اگر فرموده هر حالتی و منزلتی که
هارون را نسبت بموسی بود امیر المومنین را نسبت بمن حاصل است و در این عبارت چند
فایده فهمیده میشود اول نص بخلافت چنانچه ظاهر است دوم بیان برادری که در میان
میان آنحضرت و حضرت امیر مقرر و محقق شده بود سیم اظهار غیر امر و استعداد درجه
و رتبه نبوت که اگر بعد از زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پیغمبری ممکن بودی
که بمرتبه نبوت سرافراز کردد البته در ماده امیر المومنین ع محقق میشد چهارم آنکه هر گاه
المومنین را بعد از رحلت حضرت رسالت مرتبه نبوت ممکن باشد و سزاوار آن تواند
بود البته بطریق اولی شایسته مرتبه خلافت و امامت و جانشینی خواهد بود پنجم آنکه چون
حضرت هرون در حیوة موسی علیه السلم خلیفه و شریک موسی بود حضرت امیر المومنین ع
نیز در زمان حیوة نبوت بخلافت آنحضرت مخصوص شده لیکن تصرفش در کار همه امت
از چه سبب که خلیفه است وقتیست که رسول در میان نباشد چون رسول خدا صلی الله علیه و آله
این جهان را بدرود کرد او را بر مسند خلافت قرار باید کرفت ششم آنکه هارون اگر بعد از
موسی علیه السلم میماند خلافت با و متعلق بود چه هر گاه در حیات شریک بوده باشد
بعد از آن بطریق اولی حق او مستلزم حضرت امیر نیز که استحقاق خلافت رسول از انقضای
زمان رسالت داشته بعد از رحلت آنحضرت بآن مرتبه مخصوص باشد حاصل کلام آنکه

کلام آنکه حضرت رسالت منقبتی در باب حدیث از برای امیر المؤمنین علیه السلام اثبات کرده جمیع
منازل هرونیه هارون را بجز استثنا او مرتبت در امامت و خلافت آنحضرت بگواهی روشن
و دو تن و حدیث هر یک از مسند احمد حنبل و صحیح بخاری و صحیح مسلم از چند طریق نقل شده که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله چون بغزوه تبوک میرفتند آنحضرت را در مدینه گذاشتند و او محزون شد
آنحضرت آمده گفت نمی خواستم که شما بجایی رفته و من در خدمت نباشم رسول خدا فرمود که اما
ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و در ضمن احادیث دیگر چنانچه
بتقریبات مذکور شده ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد حدیث دیگر که در ثبوت و وضوح چون
آفتاب جهانتاب بر همه روشن و خراب زمین و دل اهل اسلام را تابد خبر متواتر روز غدیر است
که کوراه انکار آن نرسد مگر بعضی از گمراهان که از دل سیاهی اهل بیت نورانی شده از پرتو آن
خورشید عالم قدس بی نشان شده اند و آن حدیث در صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابو داود و مسند احمد
حنبل و کتاب مناقب ابن مغازلی و تفسیر ثعلبی و کتاب [illegible] و غیرها از طرق مختلفه مذکور است و این
ظاهر گفته که حکایت غدیر به چند روایت از طرق اهل سنت نقل شده و در قانون دین محمدی صلی الله
علیه و آله هر چه را اثبات آن از آثار و اخبار توان نمود انصاف آنست که هیچ یک از آن به بحث غدیر
نرسد معلوم نیست که خبری دیگر باین مثابه در طرفین مذکور و مشهور و از طرفین ثابت و
متواتر شده باشد و مسئله که در شهرت و صحت همعنان مسئله وجود واجب و جود [illegible] حکیم معزو
دلیل نبوت باشد اگر کسی مناقشه نماید صلاح او نیست الا شهر خصم او نیست مگر صاحب روضة الاحباب
و ابن جوزی که کتاب دیگر از اصحاب نام کرده بعدالة ذکر روز غدیر گفته روی هذا الحدیث من
من الصحابة عمر بن الخطاب و [illegible] و سعد بن ابی وقاص و طلحة بن عبید الله و العباس و عبد الله
ابن عباس و الحسین بن علی علیهم السلام و ابن مسعود و عمار بن یاسر و ابو ذر غفاری و ابو ایوب الانصاری

الانصاری و ابن عمر و عمران بن الحصین و ابو هریره و جابر بن عبد الله و ابو رافع و جریر بن عبد الله
و انس بن مالک و حذیفة الیمانی و زید بن ارقم و عبد الرحمن بن عوف و زید بن شرحبیل و عامر بن
ابی لیلی الانصاری و وهب بن حمزه و زید بن الحصین و وحشی بن حرب و سعد بن جنادة و عمر بن
شرحبیل و جابر بن سمره و مالک بن الحویرث و ابو وهب الشاعر و عبد الله بن [illegible] و غیر ایشان همه صحابه اند و این
حدیث را روایت نموده اند و اگر بذکر کتب و روایاتی که این حدیث در آن مذکور است که ذکر کرده اند
مشغول شویم مطلب فراموش باید کرد و حدیث آنست که رسول صلی الله علیه و آله در روز غدیر
خم بعد از آنکه خطبه طولانی ادا فرموده گفت یا ایها الناس الست اولی بکم من انفسکم و چون مردم
گفتند بلی یا رسول الله فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
وانصر من نصره واخذل من خذله تتمه حدیث و بخ بخ عمر بن الخطاب در مقام تهنیت گفته و معنی حدیث
چون در شان آیت یا ایها الرسول بلغ مذکور شده بود ذکر آن موجب تکرار دانسته بجهت آن اکتفا
نمود لیکن چون روایتی بل حکایتی از محمد بن طلحه شامی شافعی که با وجود تسنن مرد دانشمند با انصاف
بوده و چون دیگران کمر عداوت اهل بیت بر میان جان بسته و بیکبارگی از دین بیگانه نشده و [illegible]
جستجو در ذکر آن موجب تکرار دانسته همان اکتفا نمود لیکن چون روایتی بل حکایتی از محمد بن طلحه
شامی شافعی که الی الحال [illegible] بود دکر کوش نزد ارباب بصیرت نشود ظاهرا بذکر آن جرأت
نموده امیدوارم که بدینگاه باری انکه آن مرد در آخر عمر بیایی انعام با فخر خود را از آتش دوزخ
خلاص نموده باشد در کتاب مطالب السئول فی مناقب آل الرسول که از تصنیفات اوست به صحیح
ترمذی از زید بن ارقم حدیث غدیر را روایت نموده و گفته که روزی امیر المؤمنین از جمعی که
در خدمت او حاضر بودند پرسید که کسی در میان شما هست که حکایت روز غدیر از حضرت
رسالت شنیده باشد سیزده نفر از آن جماعت شهادت دادند که ما شنیدیم که من کنت مولاه

معنی مولاه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شنیده و بعد از ان افاده نموده که چون لفظ
مولی کثرت افاده عموم میکند دلیل است بر انکه هر که حضرت رسول مولی و صاحب اختیار او بوده علی
ابن ابی طالب علیه السلام نیز مولی و صاحب اختیار او بوده باشد و بعد از ان افاده او ان بهتر نموده که
چون لفظ مولا در قرآن عز برانکه وجه مجاز در معنیهای دیگر مستعمل است چون ناصر و دوست
و وارث و غیرها بنابرین حضرت رسالت تصریح بمعنی مولی و صاحب و اولی بتصرف نموده
بیکی از الفاظ مذکوره معتمد ساخت تا دانسته شود که مراد حضرت از لفظ مولا آنست که هر
که صاحب امیر المؤمنین علی علیه السلام و هر شخصی از شخصی اولیست واقع خواهد بود و معنی کنت مولاه
آنست که هر که من مولی و اولی باو بودم امیر المؤمنین علیه السلام نیز چنین است و بعد از ان هم گفته
که این حدیث صریح است در انکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را بمنصبی و مرتبه
و درجه مخصوص ساخته که غیر از ان هیچکس از جانب رسول باین قسم مرتبه اختصاص نداشته و از
نبی ها بر نگشته و مضمون این حدیث از اسرار ربانیست که حق تعالی در آیت مباهله
کرد اینک و حضرت در این حدیث اشاره باین فرموده که انجا حق تعالی نفس نبی و علی را شبیه و نظیر
یکدیگر شمرده هر دو را در یک کلمه جمع ساخته و بضمیری که اضافه برسول است متصل ساخته
و فرموده انفسنا و انفسکم و در این حدیث حضرت رسالت پناه خواسته که ثابت نماید که انحضرت ذاتی
بان موصوفست و در خبر که الله تعالی بانحضرت کرامت فرموده علی علیه السلام بان اتصاف دارد و مصاحب
اخبار مواضعات امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز بجمیع صفات مذکوره متصف و جامع جمیع
اوصاف معتبره است و در آخر افاداتش فرموده که هذه مرتبة و منزلة سامیة و درجة علیة
و مکانة رفیعة خصّه صلی الله علیه و آله بها دون غیره فلهذا صار ذلک الیوم عید او موسم
سرور لاولیائه یعنی این مرتبه سامی و منزلتی نامی و درجه بلند و محلی ارجمند است که مخصوص

مخصوص ساخته است حضرت رسالت آن را با امیر المؤمنین علی علیه السلام و ختم افاداتش و انتظام باین
که از تتبع آیات قرآنی و اخبارات نبوی ظاهر میشود که هر صفت کمال که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
اثبات نموده از برای خود علی را هم نموده تا آنکه حق تعالی ذات مخصوص را بان صفت ستوده آن حضرت
رسالت الهیه آن نفرموده و اگر اراده آن داشته تا از جانب حضرت رسالت بادی امر بآن نشده انحضرت
چرا آن بکشف آن نکرده از آن جمله چون حضرت عزت انجا که علی را امام در رسول خوانده و گفته هو مولاه و
جبرئیل و صالح المؤمنین چه مراد از صالح المؤمنین علی علیه السلام است حضرت رسول نیز در اینجا آنرا
الحق نموده در تعیین امامت و متکلم بکلمه شده که یکی از معانیش نام است تا چنانچه حق تعالی اورا
نام خوانده انحضرت نیز اشارت بان نموده او را نام گفته باشد تا اینجا کلام امام رازی است
و مؤید این افاده او حدیث اوست قول حافظ ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء نقل نموده که روزی حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله در مجلسی تشریف داشته و امیر المؤمنین علی علیه السلام بخدمت انحضرت
رفته و چون چشم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر جمال ولایت دستگاه آنحضرت افتاد فرمود
که مرحبا بسید المسلمین و امام المتقین و چون سیادت مسلمین و امامت متقین از صفات مخصوص
نفس نفیس سید المرسلین بود گفته اولی او را بایمان و صفتی که از اوصاف ذات بجسته صفاتش
بود نام برده و هیچ صفتی از صفات حسنه نباشد که نبی با همه جهت و لیّم اثبات آن نماید که او را
بان ستوده باشد و ابو نعیم هم بنا بر مؤید خود از انس بن مالک روایت نموده و او از ابو هریره
نقل کرده که ابو هریره گفت که روزی در مجلس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله الطاهرین
حاضر بودم که آنحضرت بفرزندی خطاب نموده فرمود که یا ابا هریره میان من و خدای تعالی دربارهٔ
علی ابن ابی طالب علیه السلام عهدیست و آن عهد اینست که علی امام راه نمای بندگان او و امنای
منست و محل نور ایمان و امام دوستان من و نور طاعتم که مرا اطاعت مینمایند و انه

چنین روایت نموده اند که گفت روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله صحابه را یک یک
نام می برد و تعریف هر یک بصفتی که مناسب حال او بود میکرد من گفتم که عجب است که علی را تعریف
نکردی فرمود که ویحک هل یعرف احد نفسه یعنی وای بر تو هرگز کسی خود را تعریف نکرده
که هم در صحرای غدیر بعد از آنکه امر وصایت تمام شده مسلمانان را امر نموده که سلموا علی علی
بامیر المؤمنین و خیمه نصب کرده جمیع لشکر فوج فوج آمده بر آن حضرت سلام کردند با این لفظ
که السلام علیک یا امیر المؤمنین و مبارکباد گفتند و تهنیت نمودند و بعد از آنکه مردم را
امر بسلام فرموده بود در زبان معجز بیان خود باین کلام تکلم نمود که انه سید المسلمین و امام
المتقین و قائد الغر المحجلین و هذا ولی کل مؤمن بعدی و انه علیا منی و انا منه و هو ولی
کل مؤمن و مؤمنة یعنی بدرستی که علی علیه السلم سید و بهتر مسلمانان و امام و پیشوای متقیان و
کشنده و راهنمای مؤمنان است به بهشت که چنانچه اسبان پیشانی سفید دست و پای سفید
در میان اسبان نشانه آن گروه هم در میان مردمان بسفیدروی محشور خواهند و اینست
که ولی و صاحب اختیار هر مؤمن است بعد از من و بدرستی که علی از منست و من از علی ام و او مولای
مؤمنین و مؤمنات است بعد از آنکه از میان شما بیرون روم ظاهر است که این حدیث نیز دلالت تمام
بر مطلوب دارد و هر که حدیث اول نقل کرده و قصه روز غدیر را بیان نموده باید که هر چه از تمامی
واضح باشد بیان نماید و درست که در آن روز جبرئیل علیه السلم بصورت شخصی خوش سیمای نیکو
لباس معطر بوی خوش در آن مجلس حاضر شده بعد از اتمام امر وصایت فرمود که سعد الیوم لقد اوکد
قطعها انشدها کلا یحلها الا کافر بالله العظیم و رسوله الکریم و ویل لمن حل عقدها
یعنی واجب کرد امروز روزی و شنیده هرگز بخیر شده و محکم کرد عمر
خود عقد ولایت نمود بدرستی که حل این عقد نخواهد کرد و این گره را نخواهد گشود مگر کسی که از

که از خدا و رسول برگشته باشد ویل و وای حسرت عظیم خواهد بود کسی را که حل این عقد کند و عمر از جمله
جمعی حاضر بود که این کلام از آن جوان خوش صورت شنیدند چون کنده نیم سوخته از آتش حسد دل
سیاه هیچ افتاد بخدمت رسول آمد و این خبر شنیده بود در خدمت حضرت رسالت پناه بر طریق عرض
نمود که ای عمر شناختی که آن جوان که بود عمر بجهل معرفت شده گفت لا فسمع
حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که آن شخص جبرئیل امین علیه السلم بود ببین ای عمر از آنکه تو
گشاینده این گره باشی بدرستی که تو اگر حل این عقد نمایی بیقین که خدا و رسول خدا و مؤمنان
جمیعا از تو بری و بیزار خواهند بود و بر اهل انصاف پوشیده نیست که مقتضای فحوای عبارات
جبرئیل و کلمات نبوی حکم بکفر کسی که حل آن عقد نموده و این گره را گشوده واجب و لازم
می نماید والسلم علی من اتبع الهدی حدیث از علمای اعظم و لا یل استحداث نیز حضرت
که در مسند احمد حنبل از چند طریق روایت شده و در صحیح بخاری و مسلم نیز از طرق متعدده و در
و در باقی صحاح سته مسطور است و در فصول المهمه نور الدین علی مالکی مذکور است و مضمون
جز و حاصل و الغرض چنانچه در بعضی دیگر از کتابهای معتبر مسطور است آنست که روزی حضرت
رسالت پناهی عزیمت غزوه خیبری کاهی تعلق گرفت و در پای قلعه قموص چون ایام
محاصره بطول انجامید و لشکر اسلام از گرما و گرسنگی شکوه نمودند ابوبکر را سردار کرده با ایشان
بجنگ فرستاد و او جمعی از لشکر اسلام را بدرجه شهادت در آورده با فتح هزیمت نمود و روز دیگر
عمر خطاب بامر مذکور مامور شده بسنت ابوبکر عمل کرده ناموس اسلام را بباد داد چنانچه در
صحیح بخاری مذکور است که رجع هو و اصحابه منهزما یعنی او و لشکر گریختند بر زبان الهام بیان حضرت
رسالت رفت که والله لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله کرار غیر فرار یعنی بخدا
قسم که فردا این علم را بدست کسی دهم که از جمله صفات پسندیده او است که او خدا و رسول را دوست

دادند و او گفت عمرو ابن [illegible] باشد یعنی پسر بنده تا گریزند و چون اصحاب این عبارت آنجا از رسول
مختار شنیدند هر یک چنین دانستند که شاید آن هست که بایستی منقبت عالی حضرت متعالی ظاهر کرد
تمام شب در فکر بودند و صبح روز دیگر اندرونهای دیگر حاضر درگاه حضرت رسالت پناه شدند
و همه را امید آنکه رجوع آن امر مفتح شود [illegible] خاطر جمع داشتند که مراد حضرت رسول
علی علیه السلام نیست که بجهت درد چشم [illegible] و در خانه است و از
سعادت عظیم بهره نخواهد داشت چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله [illegible] مبارک
بیرون آمد [illegible] مقام رسالت [illegible] ولایت [illegible] که
علی بن ابی طالب یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام کجاست که او را بخوانید [illegible] جمعی [illegible]
جواب دادند که درد عظیم [illegible] چشم [illegible] که امیر [illegible] و لطف
[illegible] سپاه کرده اند و چون آنجناب حاضر شد [illegible]
برکنار [illegible] مبارک [illegible] در چشم او افکند شفای عاجل آن درد [illegible]
[illegible] و در حال [illegible] که [illegible] نداشت [illegible]
و [illegible] با [illegible] و [illegible] داده [illegible] خلعت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که [illegible]
[illegible] شوند یعنی [illegible] شوند حضرت رسول فرمود که [illegible]
ایشان [illegible] با اسلام [illegible] دعوت نمای [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] این [illegible]
و ذوالفقار [illegible] حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible]

نهاد و چون نزدیک حصار رسید علم را در زمین استوار کرد [illegible] یکی از احبار از بالای حصار
آنحضرت را دید و پرسید که ای صاحب رایت کیستی و چه نام داری جواب داد که انا علی بن ابی طالب
یعنی منم علی بن ابی طالب یهودی [illegible] بر آورد که علیتم و ما انزل علی موسی یعنی [illegible] موسی
قسم که مغلوب شدند و اول حارث یهودی با فوجی بیرون آمد و حرب آغاز کرد و [illegible] از اهل
اسلام را شهید ساخت و چون [illegible] ضرب ذوالفقار او را [illegible] فرستاد و [illegible]
کرد [illegible] برادر حارث بود با جمعی از مشاهیر یهود مسلح و مکمل بیرون آمد [illegible]
پای در میدان نهاده رجز می خواند و آن ملعون از مبارزان مشهور بود و در شجاعت مانند
نداشت و در آن روز دو زره پوشیده بود و دو تیغ حمایل کرده بود و عمامه بر سر بسته و مغفر
[illegible] بر سر گذاشته [illegible] از سنگ بر سر محکم ساخته و نیزه بدست گرفته [illegible]
[illegible] بود و چون کسی از اهل اسلام را تاب مقابله [illegible] نبود شاه مردان [illegible]
آمد و در برابر او [illegible] که انا الذی سمتنی امی حیدره چنانچه
شیخ طوسی در امالی ذکر نموده [illegible] شیطان [illegible] یکی از احبار [illegible]
با او بود [illegible]
خواهد کرد [illegible]
شیطان گفت [illegible]
اعتماد کرده [illegible]
شیطان [illegible] و ابلیس [illegible]
[illegible]
[illegible] ذوالفقار [illegible]

ان حرب دست دراز کرده و هم عام و خوفی فی ملا کلام در دلهای ایشان ساعتی بتلاش مشغول بودند
و چون هفت کس از دلاوران و شجاعان ایشان بقتل آمدند باقی روی هزیمت نهاده بقلعه گریختند
و آن حضرت چون شیر خشمناک تا بدر حصار رسید در را می کند و بعضی گفته اند که در چوبی بخاک بند
حوالی آن حضرت کرده سپر از دست مبارک وی بیفتاد و آنحضرت در غضب شده در را برکند سپر خود ساخت
و از جابر بن عبد الله منقولست که چون مسلمانان خواستند که داخل قلعه شوند خندقی وسیع حایل
بود آن حضرت میان خندق و یغر آن در را پل ساخت تا تمامی عسکر اسلام از آن گذشته داخل قلعه شدند
و حضرت رسالت پناه چون رسید و ملاحظه نمود که آن در را بر سر دست دارد و در چه مکان ایستاده
بود و جبرئیل نازل شد امر نمود که نظر بخندق کن چون نگاه کرد دید که از قعر پای علی
تا قعر خندق فاصله بسیار است تعجب حضرت رسالت و شکر زیادت گشت زیاده شد جبرئیل فرمود تعجب
مکنید که ملائکه کرام بر هفتاد هزار ستون کرده اند و قدم حضرت بر بال ملائکه است و از امام محمد باقر
علیه السلام روایت که چون در حصار را بحنبانید تا می آن حصن چنان بلرزید که صفیه دختر حی
اخطب از تخت بیفتاد و روی مجروح گشت و در تمام سایر قلاع چون چنان امر غریب و صورت
عجیب مشاهده نمودند همه را الامان برآوردند و شاه مردان بامر رسول الله صلی الله علیه و آله همه را
امان داد و اکثر مسلمان شدند و در کتب معتبره مذکور است که روز دیگر جبرئیل علیه السلام در خدمت
حضرت رسالت پناه از روی تعجب بعلی علیه السلم نگاه میکرد و تبسم مینمود حضرت مصطفی
گفت یا روح الامین منشاء تعجب و تبسم چیست عرض نمود که یا رسول الله مامور شده که هفت شهر قوم
لوط را بطرف بالا برده سرنگون کنم و من تا محاذی آن شهرها را بالا برم که ملائکه آسمان آواز
خروسان و سگان ایشان را نشنیدند پس سرنگون ساختم و دیروز علی علیه السلام شمشیر بلند
ساخته بود که بر مرحب فرود آورد چند ملک فرستاد که شمشیر علی را نگاه دارد که زدن کیان است که اثر آن

ان با هی حامل کاو زمین رسید نزدیک رسید تیغ او را نگاه داشتم و انقلاب تعجبی که از بی نگاه
داشتن کشیدم از بر داشتن شهرها نکشیدم و الحال آن از بخاطر مرا آمد تعجب کردم مخفی نماند که حدیث
و الله لاعطین الرایه بخصوصه دلالت بچند فایده دارد یکی آنکه مر ابوبکر و عمر خدا و رسول را
دوست میداشتند و نه بر عکس و این مسلم کفر است چه بر جمیع اکابر علمای مذاهب خصوصا
غزالی و صاحب کشاف تحقیق نموده اند و از محبت بنده با خدا و بنده آنست که فرمان بر داری
اوامر و نواهی خالق ذو الجلال و حو بر بودن از معصیت و قبایح افعال و خواهش در یافتن مقام
قرب و کمالات روحانی و دوری از متابعت هوای نفسانی و شیطانی نموده که تحصیل آن میسر
شود که جز در یکی مطلق منطوق او نباشد و مراد از محبت الهی بنده را با او داشتن بنده است انکشا
و معصیت و رهنمونی بافعال خیر و معرفت و بالاکر دانید در اوان کمر و او جمالی و نزدیک ساختن
بدرگاه قرب ربانی و چون ارتفاع نقیضین محالست هرگاه نفی از هر این محبت الهی است بی نصیب
باشد البته بنقیضین آن متصف خواهد که نافرمانی است و نکردن اوامر و کردن نواهی و میل بلذات
بطبل کمالات و از جانب محبت و لوازم محبت معدوم باشد با عداوت و هر چه لازم عداوت ثابت
خواهد بود پس ظاهر شد که صدور این کلام از سید الانام دلالت تمام دارد بر آنکه صاحب اعتقاد
ابوبکر و عمر اقرار بر تو لعان محبت الهی خالی و از ظلمت شقاوت جلی بر است و با این حال بکدام علاج
و الجناب حق تعالی و جانشینی رسول صلی الله علیه و آله او را لایق تواند بود فایده دوم آنکه چون
محبت خدا و رسول نسبت با ایشان و محبت ایشان نسبت بخدا و رسول بر طرف شد معلوم است که انچه در
عمر ایشان صادر شد مخالف فرموده خدا و رسول بود چرا که حق تعالی فرموده است قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی یا امت بگو که اگر خدا را دوست میدارید اطاعت من نمایید تا محبت
کرامت حق تعالی شما را دوست دارد بر مدلول محبت طریقین متابعت رسولست و اوامر و نواهی و منبر

دوستی و چون ایشان ابو بکر ازان بشام [illegible] بود در آیات قرآنی و در حدیث [illegible] وعظ و نصایح

پیغمبر در روز غدیر و غیره اصلا اعتبار نکرده متابعت هوای نفس را پیش نهاد خاطر کرده هرچه خواستند

کردند و همانا که حضرت رسالت را معصوم [illegible] بود که بر عالمیان روشن شود که ایشان دشمن خدا و

رسول اند و [illegible] در روز [illegible] ایشان نکرده تا در روز [illegible] ظاهر شود که از دولت محبت

خدا و رسول بی بهره و بی نصیب اند فایده دیگر آنکه چون محبت کامله میان امیر المؤمنین و [illegible]

درجه کمال یافته بود [illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و نیابت الهی و دیگر حالات اهل

[illegible] که جز بنیابت الهی صورت نمی بندد و تعجب نموده بر معانی که خلاف دین و ملت است حمل نمایند

چنانچه در احیای اموات و [illegible] که از آنحضرت صادر شده و جمعی از عقلا [illegible] گواهی داده شدند

و از شعرای عرب شخصی گفته احیاء الموتی [illegible] غلامی بود و در حب

آن شده که از جانب [illegible] کردند [illegible] علی غلو کرده [illegible] گفت [illegible] گردانید

مردگان که مکرر از آن حضرت واقع شده و [illegible] خبر دادن از غیب چنانچه بعضی از آن گذشت و بعضی

بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی مروی است که چون [illegible] یافت

جبرئیل را امر شد که [illegible] ملائکه را [illegible] که ان الله احب علیا فاحبوه [illegible] عبادت [illegible]

[illegible] آنکه عموما [illegible] حاصل مضمون کلام اینست که [illegible] عالمیان علی را

دوست میدارم پس شما هم او را دوست دارید [illegible] دوست داشتن [illegible] آنکه او را دوست

دوست دارید بسبب [illegible] محبت ملائکه [illegible] بسبب محبت ایشان [illegible] علی بن ابی طالب

باشد این اشاره است بکمال اعزاز [illegible] نزد الله تعالی و اشاره [illegible] سبب دوستی

خدای تعالی [illegible] دوستی علی علیه السلام است و [illegible] محبت [illegible]

نیست و اگر خالی باشد محبت الهی نخواهد بود [illegible] محبت [illegible] خدا [illegible] که در قرآن

از ایمان بمحبت آنحضرت و از کفر با انکار آن و لا ربیت نموده چنانچه فرموده من یکفر بالایمان

فقد حبط عمله یعنی هر که [illegible] کند آنحضرت شود با انکار ایمان نماید که در دین [illegible]

واحادیث [illegible] چنانچه در کتب معتبره مذکور است اعمال او [illegible]

داشته [illegible] ساقط شده و [illegible] انکه [illegible] خواهد بود [illegible]

که جمعی [illegible] آنحضرت برگشته نقض عهد و میثاق روز غدیر نموده اند [illegible]

[illegible] که [illegible] لفظ لعن و دوری از رحمت الهی شده اند که [illegible] الذین

یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون [illegible] جمعی [illegible] اصحاب که از بعضی [illegible]

علیه السلام نقل نموده اند [illegible] جماعت [illegible] روز غدیر [illegible] مقام

[illegible] آیت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که [illegible] فرموده که اللهم

[illegible] من الناس [illegible] یعنی [illegible]

دوست [illegible] دوست دارد هر که [illegible] دشمن دارد [illegible]

[illegible] فی الدنیا والآخرة یعنی تو [illegible] صاحب اختیار [illegible]

در دنیا و آخرت و این روایت در کتاب [illegible] و کتاب [illegible] شافعی و صحیح مسلم [illegible]

و در [illegible] الصراط المستقیم [illegible] که [illegible] خواهد که [illegible]

و در [illegible] امیر المؤمنین [illegible] الهی [illegible] مسند [illegible] سلونی [illegible]

[illegible] قل [illegible] الی صراط مستقیم [illegible]

[illegible] الله [illegible] الهی از خطاب بحضرت رسالت پناهی [illegible]

[illegible] الله تعالی بمحبت علی بن ابی طالب علیه [illegible] مراتب [illegible]

[illegible] که خاتم النبوة [illegible] آنحضرت [illegible] نموده چنانچه محمد بن محمود

اکر بپای شافعی در کتاب خود نقل کرده که حضرت رسالت در بعضی شکوی مینمود که اللهم حجر علی
وشید اعز الحمد بیتک یعنی خدایا بجز علی کروهی نیست بیامرز محمد را که رفیق نیست واز بهر بعضی
اینکه خواهر نقل نموده که در روز مباهله چون سید ثقلین امیر المؤمنین و فاطمه و سبطین را
داخل عبای خود کرد ایشان دست مبارک بدعا بر داشت که اللهم احشرنی فی زمرة محبیهم یعنی بار الها
حشر کن مرا در زمره طایفه که دوستدار این جمع باشند و این نقل بتحقیق محبت و حال اصحاب
اهل بیت ظاهر میکرد و اکثر مفسرین و محدثین سنی خصوصا ثعلبی و واحدی نقل کرده اند
که چون فتح خیبر واقع شد چشم مبارک رسول صلی الله علیه و آله بر جمال شاه ولایت افتاد
در شان او فقره چند بزبان الهام بیان آورد که ترجمه اش اینست که اگر بیم آن نبودی که گروهی
از امت من در باره تو میگفتند چنانچه نصاری در باره عیسی گفتند بعضی از فضایل تو عظیم
و وقایع خفایا آن خبر بخلیفه داده میکردند و از بقیه الی که از قصوری در شان ... شفای بیماران
خود را حاصل میکردند و کافیست ترا یا علی اینکه تو از منی و من از توام و تو ولی و صاحب اختیار
امور امتی بعد از من و روح تو روح منست و گوشت تو گوشت منست و ظاهر تو ظاهر منست
و باطن تو باطن منست و جنگ با تو جنگ با منست و صلح تو صلح با منست و دوست تو دوست
منست و دشمن تو دشمن منست و تو از یکدرخت و یک بیخ و یک بنیاد بودیم و چند مرا از حقوق
بری میکرد الله و سنت ... با دشمنان ماء الله خواهی کرد و اجرای احکام شریعت خواهی نمود
در آخرت همراه من تو خواهی بود و بر سر حوض کوثر خلیفه و جانشین من تو باشی و تو پی اول
کسی که از امت من پا در بهشت خواهد و تو که شیعیان تو و دوستداران تو جمله فضیلت
اهل قیامت همنشان باشند یکی آنکه ... نور و افرو داشته باشند و یکی آنکه روی سفید
بعرای محشر در آیند و یکی آنکه در بهشت با پیغمبر خدا همسایه باشند و غیر یکی که خوبا دشت

باشد یعنی آنچه رضای حق تعالی است با آن عمل میکنی و حق آن چه اینست یعنی غیر از حق
بر زبان و دل و خاطر تو نمی گذرد و هرچه میگوئی و میکنی همه حق است و تو که ایمان مخلوط
و ممزوج است بخون و گوشت تو چنانچه ترا گوشت و خون امتزاج یافته و اگر کسی را دیده بصیرت
از غبار عداوت امیر المؤمنین علی علیه السلم نابینا نشده باشد و صریح حدیث تامل نماید
بیقین میداند که کسی را که آمیزش با رسول خدا در صورت و معنی بجای رسیده است که سر
از گریبان مماثلت و مشابهت بر آورده و کلمه دوئی و جدائی محو گشته مضایقه نمودن در اثبات
و خلافت او که کمترین حالتیست نسبت بکمالات آنحضرت از کمال عناد و عین ناانصافیست و علمای
ماهرین ... دلیل کافیست که مخالف و موافق همه بر آن اتفاق دارند حدیث روز احزابست
که بغزای خندق شهرت دارد که چون عمرو بن عبدود و عامری مبارز طلبید امیر المؤمنین
علیه السلام از معسکر همایون بیرون رفت که با وی مقاتله نماید رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
که برز الایمان کله الی الشرک کله یعنی تمام اسلام با تمام کفر برابر شده است و چون عمرو را
بیک ضرب بدوزخ فرستاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آواز تکبیر اعداء شنیده ... حال
گشت که عمرو کشته شده لضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین یعنی یک دستی که این
ضرب که علی عالیقدر در روز خندق کار فرموده ثوابش زیادتی دارد بر عبادتی که آدمیان
و جنیان کرده اند و میکنند و خواهند کرد تا روز قیامت و این حکایت از آن مشهور تر است
که محتاج بیان باشد و چون هر یک ازین دو حدیث دلالت تمام دارد بر افضلیت آنحضرت
تقدیم غیر بر آنحضرت تقدیم مفضول بر فاضل خواهد بود و کدام دلیل را دلالت بیشتر ازین
بمطلوب خواهد بود که ضربت علی تا بآخر حدیث المعنی شامل عبادت جمیع انبیا و اولیا
و علماست تا روز قیامت و در آن حدیث نیست چرا که عمرو عبدود اگر در آن روز بر ... التفا

صحابت آثار او کشته نمیشد اساس دین نبوی استحکامی نمی یافت و آفتاب عالمتاب احمدی
در حجاب سحاب می ماند چنانچه در مسند احمد حنبل و در صحاح سته و مناقب خوارزمی و فصول
المهمه جمیعا مذکور است و در هر جا از چندین طریق نقل نموده اند که در روز احد چون یاران رسول
الله صلی الله علیه و آله کسی دیگر نماند بغیر از امیر المؤمنین و سه چهار دیگر از یاران و بروایتی
آنکه بغیر از آنکه آنحضرت هیچکس نمانده بود علی علیه السلام بهر طرف حمله می برد و کفار را بخاک هلاکت می
انداخت جبرئیل نازل شده گفت یا رسول الله الملائکه همه در عجب اند از یاری و مواساتی
که امروز علی با تو کرده و میکند پس آنحضرت گفت ان علیا منی و انا منه پس جبرئیل علیه السلام
گفت و انا منکما یا رسول الله و در مسند و در صحاح و کتابها مذکور است با این عبارت دیگر
آن اینست که ان علیا منی و انا من علی و هو ولی کل مؤمن بعدی لا یؤدی عنی الا انا و علی
بقول ثبوت معنی هر دو گذشت و این نیز در هر جا مذکور است که در آن روز از جانب آسمان
از میان زمین و آسمان صدای لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و میگویند اهل زمین
میرسید خلاف در اینست که آیا گوینده جبرئیل امین بوده یا ملک دیگر یا این امر ... بود
و در کشف الغمه عکرمه از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که در اثنای کشتن و کوشش چون
جمعی از کفار را بکشتم ایستادم بهر طرف نگاه میکردم رسول خدا را ندیدم گمان کردم که
مگر بشومی نفاق و افعال ناصواب بعضی از اصحاب آنحضرت را برده اند پس غلاف شمشیر را شکسته
عزم آن نمودم که مقاتله نمایم تا کشته شوم و بر کفار حمله میکردم و ایشان را پراکنده میساختم
که رسول خدا را دیدم در میان کشتگان در گوشه بیهوش افتاده آنحضرت را از انجا بیرون
آوردم چون نظرش بر من افتاد فرمود که از یاران چه خبر داری گفتم راه فرار پیش گرفته
اند و بیگانه شدند و ترا بدشمن گذاشتند در یک طرف بودم که فوجی رو برسول الله

صلی الله علیه و آله کرده می آمدند فرمود که یا علی شر این جمع را از من دفع کن من بر راست
و چپ ایشان حمله نمودم و چندین تن را بکشتم تا باقی رو بهزیمت نهادند و چون باز بخدمت
آمدم فرمود که اما تسمع مدحک فی السماء ان ملکا اسمه رضوان ینادی و یقول لا فتی
الا علی لا سیف الا ذو الفقار پس از خوشحالی گریستم و بر این نعمت حق تعالی را شکر گفتم و از این
روایت ظاهر میشود که ندا کننده غیر از جبرئیل باشد و زید بن وهب گوید که از ابن مسعود
پرسیدم قصه احد را گفت که در آن روز از یاران رسول خدا کسی نماند الا علی علیه السلام و بعد از ساعتی
ابو دجانه و سهل بن حنیف و عاصم بن ثابت برگشتند گفتم ابوبکر و عمر کجا بودند گفت از کریختگان
بودند پرسیدم که عثمان چه شد گفت او بعد از سه روز پیدا شد و چون نزد رسول
رسید آنحضرت باو گفت خوش رفتن عریضی کردی پس از ابن مسعود پرسیدم که تو
کجا بودی گفت من هم از رفتنها بودم میگویم از سهل بن حنیف شنیدم گفتم ماندن
علی بر تنها و این قلم محل عجب است گفت ملائکه نیز از آن تعجب کردند تو میگوئی در آن وقت میکرد
بمدد او که جبرئیل در حال عروج این ندا میکرد و میرفت لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
پس پرسیدم که این از چه معلوم شد گفت از آنکه مردمان این ندا را شنیدند و از رسول
خدا پرسیدند و این روایت دال است بر آنکه ندا کننده جبرئیل باشد و جمع نمودن را منعی
نیست شاید رضوان و جبرئیل هر دو این ندا کرده باشند و از حافظ ابو محمد بن عبد العزیز
مرویست که در کتاب خود از قیس بن سعد روایت نموده که او از پدرش شنید که او گفت
از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود در آن روز شانزده زخم بمن رسید و در چهارم
آخر بمرتبه ضعیف شده بنشستم و جوانی خوش روی با بوی عطر آمد مرا از جای
برداشت و گفت برخیز و بکفار حمله کن که در طاعت خدا و رسولی و هر دو از تو راضی اند

خضر

بعد از آنکه بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله آمدم احوال را عرض کردم فرمود که آن جوان را شناختی
گفتم بدحیه کلبی شبیه بود گفت یا علی چشم تو روشن باد آن جوان جبرئیل امین بود و مرا
داد از خبر با تو گفت و ایضا از عکرمه مرویست که از عبدالله بن عباس نقل کرده که او گفت
که چهار چیز بر علی علیه السلم را بود که هیچکس را مثل آن نصیب نشد یکی آنکه از عرب و عجم
بغیر از او کسی اول با رسول الله صلی الله علیه و آله نماز نکرد و دیگر آنکه همیشه علم دار رسول
در هر معرکه او بود و دیگر آنکه در روز احد که معرکه عظیم مشهور است کسی از یاران رسول
خدا نماند و دیگر آنکه در روز دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی دیگر یارای خدمت و ا
ثواب بهره مندی نیافت و مهراس نام چاهیست در احد و چون جنگ در آنجا واقع شد
از آن جهت آن را روز مهراس گفته اند مذکور کرد اکثر کتب مخالفین حتی در مسند احمد
حنبل از چند جا طریق مرویست اینکه در اوایل اسلام اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله
هر کدام از خانه خود دری بمسجد رسول الله گشوده بودند که در وقت از برای وضو و غسل
باسانی حرکت توانند کرد و بعد از مدتی امر الهی بر بستن درها شد و حضرت حق تعالی
فرمود که درها همگی مسدود کرده الا دری که بخانه علی علیه السلم بود چون درها را در یک
با بعضی فها میگفتند و بگوش حضرت رسالت و سید بر منبر آمده بعد از حمد الهی فرمود
خدای کریم الخلق فرستاده که من از پیش خود حکم بر بستن این درها نکرده ام و لیکن چون
از جانب الله تعالی بچیزی مامور شدم تابع آن گشتم و بشما رسانیدم و بعد نسبی که حق تعالی
وحی کرد بموسی علیه السلم آنکه بنا کن مسجدی پاکیزه که ساکن نگردد در آن کسی مگر تو و هرون
و بمن وحی فرستاد که مسجدی از آلودگیها پاک نمای که در آنجا مقام نداشته باشد
کسی مگر تو و برادر تو علی و هر دو پسران علی و هم در مسند احمد حنبل از خط بعضی مرویست

مرویست که چون اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند اول در مسجد می خوابیدند و از آن
ممنوع شدند در حوالی مسجد آنحضرت خانها ساختند و درهای آن خانها در مسجد گردیدند
تا آمد و شد آسانتر باشد و با آنحضرت نزدیکتر باشند و چون چندی برین گذشت امر الهی
شرف نفاذ یافت که درها بسته شود و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله معاذ بن جبل
امر فرمود که این حکم را باصحاب رساند و هر یک چون می شنیدند که امر الهیست میگفتند سمعا
و اطعنا یعنی شنیدیم و فرمان بردیم امیر المومنین علیه السلم متفکر شد که آیا آن موافقت
با اصحاب نماید یا در را بحال بگذارد و حال آنکه حضرت در خانهای خود خانه با امیر المومنین داده
بود و چون خبر متفکر بودن او بحضرت رسالت پناه رسید فرمود که یا علی اسکن علی طاهرا
مطهرا یعنی ساکن باش یا علی در خانه خود بپاکی و پاکیزگی و چون این خبر بحمزه که عم آنحضرت
بود رسید دلگیر شد بحضرت رسالت پناه خطاب کرد ما را از مسجد بیرون میکنی و اطفال
بنی عبد المطلب را میگذاری حضرت رسول صلی الله علیه و آله با او گفت که اگر امر بمن می بود
هیچکس را این امر نمیکردم بخدا قسم که این عطا از جانب الله تعالی بعلی شده و بدرستی که تو
خیری و عاقبت تو بخیر است از جانب خدا و رسول بشارت باد ترا و چون حضرت او را بشارت
داد در جنگ احد بدرجه شهادت رسید و جمعی از اصحاب را این معنی خوش نیامد
و بر ایشان گران بود که علی را زیادتی بر ایشان باشد چنانچه عمر مکرر التماس نمود که دریچه از
خانه او بمسجد باشد و آخر بسوراخی که روشنائی دهد راضی شد و چون نقار حسد زیاده
و بام نشستند و در حق علی سخنان میگفتند تا آنکه بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
رسید بعد از نماز برخواسته خطبه بلیغ ادا نموده بمضمون این کلمات تکلم فرمود که
بر جمعی گران آمده است که درهای خانهاشان بسته شده است و در خانه علی بحال خود

بخدا قسم که من ایشان را از مسجد بیرون نکرده ام و من علی را در مسجد ساکن نساخته ام و چنانچه
حق تعالی بموسی وحی فرستاده بود که غیر از هرون و ذریت او کسی را جایز نیست که در مسجد
موسی ساکن باشد علی چون برادر منست و بجای هرون است مرا چنانکه هرون از برای موسی
بود و او از برای منست و ذریت او بجای ذریت هارونند حق تعالی وحی فرستاده که در مسجد
من هر چه که خواهند باشند و غیر از ایشان کسی را بهیچ وجه رخصت نداده و هر که باین معنی راضی
نباشد و بر وی گران باشد برود و اشاره بطرف شام نمود یعنی هر که بحکم خدا راضی نشود رو بطرف
شام کند و هم در آن کتاب از سعد وقاص روایت کرده که علی را صفاتی چند بود که هیچکس را نبود و طرازان
یکی علم دادن باو بود در روز خیبر یکی سد ابواب صحابه و مفتوح گذاشتن در خانه او بود
مرویست عباس عم حضرت صلی الله علیه و آله هر چند التماس نمود که بجهة اعزاز و اعتبار او در یکی از
خانه او مستثنی باشد التماس او بدرجه قبول نیافت و بعد از آن راضی شد که ناودان خانه را
بطرف مسجد نصب نمایند که در وقت باران از بام خانه عباس آب بفضای مسجد بریزد
و همین باعث امتیاز او شود و نصب آن هم رخصت صادر نشد عباس بآن مفتخر و سرافراز
کردید حضرت رسالت بجهة رضاجوئی عم بدست مبارک خود نصب ناودان فرموده و بر بام
مسجد نهاد و فرمود که لعنت الهی بر آنکسی باد که این ناودان را بکند و بلعن یزدانی و دوری
از رحمت ربانی گرفتار باد هر که عم عباس را ایذائی یا اهانتی رساند با آنکه او را بجوی
بریخاند و تفصیل ریخانیدن عباس در مطاعن عمر بیان کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و
بر اصحاب عقل و عرفان پوشیده نخواهد بود که امثال حضرت امیر علیه السلم در او و دین و ضبوی
و اختصاص ذات و حدیث سماتش بزواید الطاف ربانی و اعطاف سبحانی و اسلیت بر آنکه مستغنی
... است و غیر او در این مسند صاحب اختیاری بندگان خدا که موقوف باشاره ربانی

در آیه است جای تکون نبوده و جانشینی بیفاصله بعد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
مظهر در آن حضرت است که در مدینه علم رسول است و بید و سنی و پیروی او درهای فوز و فلاح
بر روی بندگان خدا گشوده و مسدود است حدیث دیگر که در مسند احمد حنبل بسیاری از کتب مناقب
مذکور است و در ذکر آیات بر شفریب انما الله تعالی خواهد الله اینست که رسول خدا صلی الله علیه
و آله با امیر المؤمنین علیه السلم گفت مثل تو مثل عیسی که یهودان او را دشمن داشتند تا بحدی
که مادرش را بهتان زدند و نصاری او را دوست داشتند تا بحدی که او را بمقامی رسانیدند
که مقام او نبود و اهلیت آن نداشت و بتصدیق قول آنحضرت حال امیر المؤمنین علیه السلم باینجا
رسید که خوارج با ما منتش و اخر بودند و نصیریه و چند طایفه دیگر غیر از ایشان اعتقاد
خدائی آنحضرت داشتند و یکبار بجای خدای سبحانه معبود بتی می پرستیدند و یکبار او را معاذ
شقی می پنداشتند چنانچه خود بر زبان الهام بیان فرموده الدهر انزلنی و انزلنی حتی
یقول معویة و علی بیوفه هر چه از زمان مرتبه مرا و دینی و زبونی بجائی رسانید که با معاویه
برابر کردند اما از انکه خارجیان و آل ابی سفیان و پیروان ایشان نسبت با آن
سرور اهل ایمان ناشایست گفتند و جمعی که از اسلام نصیبی نداشتند معاویه و پدر او برابر
آن حضرت داشتند از علو مرتبه و رفعت درجه اش نزد الله تعالی چیزی نکاست و قدر
عند الله سبحانه و تعالی هم بر جاست حدیث دیگر که در مسند احمد حنبل و جمع بین الصحاح الستة
و مناقب خوارزمی و دیگر کتابها مسطور و اکابر محدثین در این باب حدیث و رسالها نوشته اند
و بر حد تواتر رسیده چنانچه میگویند بیست و پنج کس از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله
از انس بن مالک و غیر او روایت نموده اند حدیث طیر است که شخصی مرغ بریان بجهة حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله هدیه آورد و آنحضرت بطریق مناجات از قاضی الحاجات درخواست فرمود که اللهم

ما احب خلقك اليك ياكل معي هذا الطير يعني بار الها بيار بسوي من كسي را كه دوستتر خلقان
و هر دو جهان باشد و نزد تو كه بخورد با ما از اين مرغ بريان و چون دعا با تمام رسيد امير المؤمنين
علي عليه السلام آمد و در خانه را زد و انس بن مالك دربان آن حضرت بود و حضرت امير را رخصت در آمدن
آن خانه نداد و آن حضرت را بان خانه مانع شد و گفت پيغمبر بامري مشغولست و چون امير المؤمنين
برگشت بار ديگر رسول خدا از حق تعالى همان مسئلت نمود و بار ديگر علي عليه السلام آمد و در زد و انس
همان جواب اعادت كرد تا اينكه مرتبه سيم پيغمبر دعا كرد و علي آمد و انس باز از خلاف رسول [illegible] كه
آن حضرت را محروم ساخت و رسول را در انتظار بسيار بعد بار چهارم چون حضرت امير از انس بجواب
ناصواب كوشش كرد و آواز را بلند كرده اند تا رسول خدا شنيد و او را بنزد خود طلبيد و چون
در آمد فرمود كه يا علي چه باعث شد كه دير آمدي و حال آنكه من صد نذر كردم كه انتظار تو ميكشم
گفت يا رسول الله اين بار چهارمست كه آمدم و هر بار انس مرا ابر ميكرد و ميگفت كه رسول
بحاجتي و كاري مشغولست پس حضرت رسالت صلى الله عليه و آله فرمود كه راقي الانصار [illegible]
علي في الانصار افضل من علي يعني آباد كرده انصار [illegible] از علي كه [illegible] آباد جماعت انصار
فاضل تر از علي كه كمان داري و هر گاه بگواهي رسول الله حق تعالى او را از همه كس دوست
دارد باوجود او خدا و رسول بخلافت و امامت ديگري راضي نخواهند بود و محبت
مرتبه ايست بلند و درجه ايست ارجمند كه متكلمان و اراده مي نامند و حكما عنايت
ميگويند و صوفيه و عشق نام كرده اند و شيعه تعبير از محبت و شوق نمايند [illegible]
و در [illegible] تسميه [illegible] متابعت خدا و رسول و ائمه مينمايند و حركات افلاك و عبادت
ملائكه و جنبش نفوس و شناسايي عقول و ثبات زمين و قيام مواليد و تحمل امانت
انسان و زندگي حيوان همه بمحبت است و از محبت است و در روايتي كه خوارزمي در كتاب

در كتاب مناقب نقل كرده است كه چون رسول صلى الله عليه و آله انس را بجانب
ساخته فرمود ما حملك على ما صنعت يا انس يعني چه چيز ترا بر اين داشت كه اين عمل كردي
انس جواب داد كه سمعت دعائك فاحببت ان يكون في رجل من قومي يعني دعاي ترا شنيدم
و دوست داشتم كه در شان يكي از خويشان من باجابت رسد پس رسول صلى الله عليه و آله
فرمود ان الرجل قد يحب قومه يعني بدرستي كه هر كس قوم و خويش خود را دوست ميدارد
و همچنين در آخر روايتست كه فجاء علي و اكل معه يعني پس علي عليه السلام آمد و آن مرغ
بريان را با آن سرور تناول فرمود و از اينجا ظاهر شد كه بعد از رسول خدا هيچكس نزد
الله تعالى انعام و مرتبه نبوده است كه علي عليه السلام را بوده چنانچه محمد بن شهر آشوب بيان
از راويان اهل سنت نقل كرده از انس بن مالك از رسول الله صلى الله عليه و آله و جمعي ديگر
از راويان شيعه نقل كرده اند از امام جعفر صادق عليه السلام از رسول صلى الله عليه و آله كه آن
حضرت فرمود كه حق تعالى خلق كرده است از نور روي علي بن ابي طالب عليه السلام هفتاد هزار
ملك را كه استغفار كنند و طلب آمرزش نمايند از براي او و از براي دوستان او تا روز
قيامت و از سؤال حضرت رسول از حق تعالى كه خدايا بفرست كسي را كه دوستتر خلقان باشد
نزد تو و نزد دوستان حق تعالى علي عليه السلام ظاهر ميشود كه امير المؤمنين علي دوستتر است
نزد خداي تعالى از همه مخلوقات و از اينجا لازم مي آيد كه رسول الله صلى الله عليه و آله نيز دوستتر
باشد چه اجماع امت است بانكه حضرت دوستتر است نزد خداي تعالى از كل مخلوقات پس آن
حضرت باجماع مستثنى شده و ديگر آنكه سؤال آن حضرت قرينه آنست كه مراد مساوي است
و مثل آنكه خود با وي واضحي اند [illegible] كسي را غرض [illegible] از جانب ايشان مضايقه نمايند و در مقام
كه اظهار عنادي كرده و حسد ورزي [illegible] صاحب مواقف است كه گفته حديث [illegible]

که علی علیه السلام در همه چیز نزد خدای دوستر باشد چرا که ممکن است استفضال نبود و میشاید که
دوستر کثیرت و ابا دوستر است در همه چیز نزد خدای یا در بعضی چیزها بر جای باشد که محبت چون
مرتب بر ثواب است در بعضی چیزها ثواب او بیشتر و در بعضی کمتر باشد و چون چنین باشد دلالت
بر افضلیت مطلق نمیکند و جوابش اینکه احب لفظ عام است و مطلق که از او مقید بعض چیزی سازد و
یا مخصوص بچیزی گرداند بر وی است که دلیل بیارد چرا که عام و مطلق بی دلیل مخصوص و مقید
نمیشود دیگر آنکه اگر مراد حضرت احب من جمیع الوجوه نباشد چون هیچ مؤمنی نیست که از وجهی
و در وقتی نزد الله تعالی احب نیست پس قول رسول صلی الله علیه و آله که فرموده اللهم ائتنی
باحب خلقك در چنین مقام بیفایده باشد و یکی از شعرای عرب اینمعنی نیکو بزبان بجا رعایت
کفته است وفی الطایر المشوی اوفی دلالة لو استیقظوا من غفلة و سبات یعنی در حدیث مرغ
بریان دلالت وافی کافی بر امامت آنحضرت است اگر کسی از خواب غفلت بیدار شود و سبات
خواب بسیار است حدیث دیگر که احمد حنبل در مسند آورده و در صحیح مسلم و مناقب بلکه اکثر کتب مخالف
و موالف بآن متحقق است حدیث انا مدینة العلم و علی بابها است و دیگر کلام معجز نظام سلونی قبل
ان تفقدونی که از وفور علم و اطلاع او بر معارف و احکام از جانب رسول الله خبر مخبر گشته
و دیگری از اصحاب را قدرت و جرات بر سلونی گفتن نبوده و از جابر عبدالله انصاری نقل است
و در بعضی از روایات باین طریق است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود انا مدینة العلم و علی بابها
فمن اراد العلم فلیأت الباب و در بعضی از روایات باین طریق است که حضرت رسالت خطاب بامیر المؤمنین
علیه السلام کرده فرمود که انا المدینة العلم و انت الباب کذب من زعم انه یصل الی المدینة الا من الباب
و از ابن عباس مرویست که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که انا جنة و علی بابها
فمن اراد الجنة فلیأتها من بابها و از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که گفت روزی رسول خدا

خدا صلی الله علیه و آله فرمود که انا دار الحکمة و علی بابها فمن اراد الحکمة فلیأت الباب و مضمون
همه اینست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بطریق کنایه نفس شریف خود را که منبع علم و
معرفت است و مرکز دین و شریعت است شهر علم و خانه معرفت و جنت الهی نامیده و خبر داده
که اقامت خود را بلکه جمیع خلق عالم را که رسیدن بآن شهر و بآن خانه مملو از علم و حکمت بی مددی
یافتن از آن و وصول بجنت حضرت یزدان ممکن نیست الا بسبب آنحضرت و داخل شدن در آن
شهر و هر خانه از در است و در این خانه و این شهر اوست علیه السلام و اشاره فرمود بقول خدا تعالی
که فرموده و اتوا البیوت من ابوابها یعنی هر کدام خواهد که بخانه در آید اول باید ببیند که در خانه
کجا و کدام است و بجاهای از درها در آید که هر خانه را دریست چنانچه کسی که از غیر در بخانه
در آید اگر آن مال و متاع الخانه باشد یعنی نزد او دزد و سارق و عاصی میگویند شخصی هم که از
غیر این در بخانه و علم حکمت و سایر دینی و معارف یقینی در آن غیر آنحضرت کسب نماید او را
کذب سارق و عاصی است و از او علم و معرفت بهره مند نخواهد یافت و از جمله زنادقه و عاصیان
خواهد بود و مخلصان و مریدان ابی بکر و عمر چون دیده اند که این حدیث در صحت و شهرت بجای
رسیده که نا در وی بند بتوان کرد و یکبار رفته اند و پنبه بر جامه زده گفته اند و ابوبکر
محرابها و چون دیده اند که محراب در مدینه و خانه دخلی نیست و نسبتی ندارد و محراب مسجد میباشد
وضع حدیث دیگر کرده اند و حدیث دروس نام نهاده اند و از مواخذه روز قیامت نیندیشند
و از شهرت داده اند و وضع بر این نحو نموده اند که پیغمبر فرمود که انا مدینة العلم و ابوبکر اساسها
و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها یعنی من مدینه علم و ابابکر بیخ و بنیاد شهر است و عمر
دیوار است و عثمان سقف آن و علی در مدینه است و بعد از آن باین هم راضی نشده بیدبانی
بطانی شیعیان بلند که داشته گفته اند مرحبا انت کلام الاساس و الحیطان و السقف اعلی من الباب

بنو بلجی است که هر یک از پی دیوار و سقف بلند تر از دیگر است و معنی آنکه اندیشی دارد پوشیده نیست
که این کلام با آنکه بغیر سنگینی از فصاحت دور است در بیت حدیث سخن از بلندی و پستی نیست که این آنکه
در لفظ علم حکمت است و چون دیوار و سقف را در آن مدخلی نیست و شهر سقف ندارد چرا
در مدینه مستعمل نشده اما از حیث مثل است که اذا لم تستحی فاصنع ما شئت یعنی هرگاه حیا و شرم نداری
هرچه خواهی بکن و هر نامعقولی کردن خواهد بگو و صاحب کشف الغمه از حافظ ابو نعیم از ترمذی
در صفت امیر المؤمنین علی علیه السلم نقل کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که انا مدینة العلم
و علی بابها و از بغوی در مصابیح روایت نموده آنکه انا دار الحکمة و علی بابها فمن اراد العلم
فلیات الباب و خوارزمی در مناقب از ابی البختری نقل نموده که او گفت دیدم امیر المؤمنین
علیه السلم را دیدم در مسجد کوفه بر منبر پیراهن رسول صلعم در بر و عمامه آنحضرت بر سر و شمشیر
آن تاج ور بر کمر و انگشتری آن بدالعصر در انگشت هدایت اشارت بسینه بی کینه خود نمود
فرمود که سلونی من قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جم هذا سفط العلم هذا
لعاب رسول الله هذا ما زقنی رسول الله زقا من غیر وحی اوحی الیّ فوالله لو ثنیت لی وسادة
فجلست علیها لافتیت لاهل التورية بتوريتهم و لاهل الانجیل بانجیلهم حتی ینطق الله
التورية و الانجیل فیقول صدق علی قد افتاکم بما انزل فیّ و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون
جوانح جمع جانحه است و آن ضلع مابین ترایب است که میان دو پستان باشد و جم بمعنی
بسیار است و سفط ظرفی که بهندی ... است و زق چینه دادن مرغ بچه است یعنی سؤال
کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید بدرستی که میان دو پهلو و دو پهلوی سینه من که علم بسیار است
و این گنجینه و ظرف علم است و این از برکت لعاب دهن مبارک رسول خدا است و این علمیست
که آنحضرت علم لدنی چنانچه مرغ بچه خود را دانه دهد بکام جان من رسانیده و مرا چشانیده بی
انکه

انکه وحی بر آید بخدا قسم که اگر مسندی از برای من بگسترانند و بر آن نشینم هر آینه فتوی دهم
اهل تورات بتوریت ایشان و اهل انجیل بانجیل ایشان تا آنکه اگر تورات و انجیل بزبان
آیند بگویند راست گفته است علی فتوی داده است بآن روشی که حق تعالی صادر فرستاده است
و شما تلاوت میکنید کتاب خدا را آیا پس آن نمی رسید که تعقل معنی آن میکنید پس قصد تعقل
نمیکنید ... و در کشف الغمه از ابو الطفیل نقل کرده است که حاضر بودم در روزی که امیر المؤمنین
علی علیه السلم خطبه میخواند و میگفت سلونی فوالله لا تسئلونی عن شیء الا اخبرتکم سلونی
عن کتاب الله فوالله ما من آیة الا و انا اعلم ابلیل نزلت ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل یعنی سؤال
کنید از من بخدا قسم که هیچ چیز سؤال نکنید از من الا آنکه خبر دهم شما را و هر چیز بپرسید بگویم
و سؤال کنید از من از کتاب خدا که بخدا قسم که هیچ آیه از آن نیست که ندانم که آن در شب
فرود آمده یا در روز و در کوه نازل شده یا در دشت و در زمین هموار یا در ناهموار بعضی
روایات سلونی عما دون العرش واقع شده یعنی سؤال کنید از من از هر چیزی که پایین تر از
عرش عظیم است که از عرش و بالای عرش موافق حوصله و شنیدن شما نیست حاصل که ... ممکن
سلونی فرماید باکسی که اقیلونی گوید یعنی اقاله کنید و بعضی ... نماید که من خود قابل آن
مرتبه نیستم و شما را بر من بیعت کاره داشته اید و اگر گوید که چهار کتاب خدا اگر خواهید
از برای شما تفسیر و تاویل نمایم یا کسی گوید همه ... و در خانها مسائل واجبه ... از من
بهتر میدانند باهم برابر داشتن ... و جاهلان را قابل خلافت و جانشینی رسول
خدا دانستن هیچ که از آن نیست که مسلم که آب را الا بمرتبه نبوت و مسندی پیغمبری داشت
حدیث دیگر در جمع بین الصحاح الستة مذکور است آنکه رسول صلی الله علیه و آله رحم الله
علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار که امداد دعا کرد برحمت گفت و رحمت کند خدا علی

وبعد از آن فرمود که بار خدایا حق را بگردان با او بطرفی که او بگردد و هر جا که حق همیشه با کسی
باشد بهر طرف که میل کند حق با آن طرف میل کند یقین که اقتدا باو واجب خواهد بود و اطاعت
او لازم و جمهور اهل سنت نقل نموده اند که بعد از آن پیغمبر رو بعمار کرده گفت ستکون
فی امتی بعدی هناة واختلاف حتی یختلف السیف بینهم حتی یقتل بعضهم بعضا ویبرأ
بعضهم من بعض یا عمار تقتلك الفئة الباغیة وانت اذ ذاك مع الحق والحق معك ان علیا
لن یدلك ولن یخرجك من هدی یا عمار من تقلد سیفا من نار فاذا اردت ذلك فعلیك
بهذا الذی عن یمینی یعنی علیا علیه السلم فان سلك الناس کلهم وادیا وسلك علی
وادیا فاسلك وادی علی وخل الناس طرا یا عمار ان علیا لا یزال علی هدی یا عمار
ان طاعة علی من طاعتی وطاعتی من طاعة الله هناة واهیة امر عظیم است جمع هنوات
دو شاخ بهم و کره مراد دو عمرو آید و جماهی است که بر شتر کشند و عقد سازند
بجهت حایل یعنی زوجه باشد که در اینجا هم بعد از آنکه از میان ایشان بروم اختلاف
عظیم و مناقشات بهم رسد تا آنکه کار بشمشیر کشد و یکدیگر را میکشته باشند و جدای
از هم باشند و طلب بیزاری باشند یا عمار ترا خواهند کشت گروهی که باغی و طاغی خواهند
آمد و از حق برگشته باشند و در آنحال تو با حق خواهی و حق با تو خواهد بود و حق با تو یا
یا عمار بدانکه علی ترا دلالت بجز بر راه هدی نکند و از راه هدی بیرون نخواهد کرد ای عمار
و راست هر چه موجب هدایت تو باشد بیرون نخواهد برد اگر خواهی که از منسوبان من نباشی
او را از دست مگذار یا عمار بدانکه کسی که حمایل کند شمشیر را بر خلاف آنکه علی را مدد نماید
حق تعالی در روز قیامت دو عقد از آتش بر او بندد و حمایل او گرداند و شخصی که تیغ را بر
بندد بقصد آنکه با علی جنگ کند حق تعالی دو حمایل از آتش بگردن او بندد در روز جزا

چرا یا عمار هر گاه بر بینی تو از مردم اهل ...وحدیث گروهی با او علی در جهاد نبر باشند پس
زنهار که تو با این شخص باش که بر طرف راست منست و آن علی علیه السلم بود یا عمار اگر بر بینی
که مردمان همه براهی میروند و علی علیه السلم تنها براهی زنهار که با آن برو که علی میرود یا عمار آنکه
بر تو یعنی بدان بدرستی که علی همیشه براه راست بوده و خواهد بود و هدایت کننده اوست یا عمار
بدانکه فرمان برداری علی فرمان برداری منست و فرمان برداری من فرمان برداری خدای تعالی است
و روایت کرده است احمد بن موسی امیر مرده و به بیان جمهور اهل سنت از چند طریق ابن عباس که
از رسول خدا صلی الله علیه واله که شنید که فرمود که الحق مع علی و علی مع الحق لن یفترقا حتی
یردا علی الحوض یعنی حق همیشه با علیست و علی با حقست و از هم جدا نخواهند شد تا آنکه در کنار
حوض کوثر بمن رسند و مراد بر آیند و مراد از حق هر چیزیست که از آن حق باشد و یکی از آن قرآنست
و چون در این حدیث واقع شده که لن یفترقا و لن از برای نفی دوام است در مستقبل نزد
اهل عربیت پس واجبست هر چه حق باشد از قرآن و غیر قرآن همه با علی باشند و از هم جدا
نشوند و هر کاه حق همیشه با او باشد و از هم جدا نشوند امامت او ثابت خواهد و امامت
غیر او باطل خواهد بود و یکی از مخالفین گفته است بر دلیل دلیل امامت خلفای ثلث است
بجهت آنکه حق با علی بوده و علی با ایشان بوده و از ایشان جدا نبوده و بعضی ایشان میکرده بعث
ایشان منفور نبوده مدام با ایشان باشد و جواب آنکه مراد اینست که در مدینه بودن قبول است
لیکن تابع کسی نبوده و اگر مشکلی میافتاد حل آن مینمود و اگر طلب بیعتی میکردند انجز خوان
بود بجای خود آورده و بد او و مماثلت چون در مدینه ساکن با اهل نفاق بسر میکرده این
دلیل بر آن نمیشود که متابع ایشان بوده باشد یا بر ظلمها که کرده و در آن از ایشان واضح
شده باشد و ظاهر است که ایشان بر آن حضرت غلبه کرده بوده اند و حق آنحضرت را غصب نموده بودند

چنانکه بعد ازین ان شاء الله تعالی بتفصیل مبین خواهد امد و عمار خود چنانچه رسول خدا فرموده بود
در صفین بدرجه شهادت یافت چون که این حدیث را شنیده بودند بنزد معویه و عمرو عاص
رفتند که این معلوم شد که فئه باغیه ما ئیم که عمار را کشتیم و معویه با عمرو عاص خود را و قوم خود را
تسلی دادند که هر که باعث کشته شدن او شده و او را بجنگ آورده و عمار را کشته است و چون
این حکایت بعبدالله رسید گفت پس بنابرین پیغمبر خدا حمزه را کشته باشد حدیث دویم در جمیع بین
الصحیحین و در سنن ترمذی مذکور است و خطیب دمشقی در کتاب خود آورده و اکثر کتب
مخالف و موالف مسطور است در مسجد خوابیدن و گرد از جهت افتادن کرم بر روی مبارک
نشستن و پاک کردن رسول خدا بدست مبارک خود از او و مکرر گفتن که اجلس یا ابا تراب
چنانچه در فصل دویم در بیان اسامی و کنایات آنحضرت گذشت و اگر این از جمله فضایل
نامتناهی نبود و موجب امتیاز و افتخار نبود با این کثرت شهرت نمییافت و اعدا حسب این فخر
نمیکردند و دوست و دشمن در باب مناقب ذکر نمیکردند حدیث سیم آنکه علامه حلی رحمه الله در کتاب کشف
الحق از جمهور اهل سنت نقل نموده و گفته که جمیع رجال ایشان از رسول صلی الله علیه و آله روایت نموده اند
و آورده اند که ان رسول الله صلعم حمل علیا حتی کسر الاصنام من فوق الکعبة و انه لا یجوز علی الصراط الا
من کان معه کتاب بولایة علی و ان الشمس ردت علیه بعد ما غابت حیث کان النبی علیه السلام
نائما علی حجره و دعا الله فردها لیصلی علی علیه السلام العصر فردت له و انزل الله سطلا علیه مندیل
وفیه ماء فتوضا للصلوة و لحق بصلوة النبی علیه السلام و ان منادیا من السماء نادی یوم احد لا فتی الا
علی لا سیف الا ذو الفقار و روی انه نادی به المنادی یوم بدر ایضا و مخفی نماند که این حدیث
مشتمل بر پنج فضیلت و منقبت است که هر کدام دلیلی است جداگانه و حجتی است علیحده اول آنکه رسول
خدا علی علیه السلم را بدوش مبارک بر داشت تا آنکه بتها را از بالای خانه مبارکه کعبه بزیر انداخت

بزیر انداخته همه را درهم شکست دویم آنکه از پل صراط گذشتن کسی را رخصت نیست مگر
کسانی که نوشته و براتی ازو ولایت و محبت علی داشته باشد سیم آنکه رد شد بجهت او آفتاب
بعد از آنکه فرو رفته بود چون که پیغمبر خدا سر در کنار او گذاشته بخواب رفته بود و او نماز
عصر نکرده دعا فرمود و بروایتی امیرالمؤمنین خود دعا فرمود و آفتاب بر گشت تا او نماز عصر را
ادا نمود و بعد از آن آفتاب فرو رفت چهارم آنکه یک بیگی محتاج بوضو شده بود و آب حاضر
نبود فرستاد خدای تعالی سطل و بر سر آن مندیلی بود و در آن سطل آبی از بهشت بود پس
وضو از برای نماز ساخت و دست و رو بمندیل خشک نمود و آن سطل بآسمان رفت و
خود را بنماز پیغمبر رسانید پنجم آنکه منادی از آسمان ندا کرد در روز احد که لا فتی الا
علی لا سیف الا ذو الفقار و جمیع مردم شنیدند و از رسول پرسیدند فرمود که ملکی است
بحکم خدا این ندا میکند و بروایتی دیگر آنکه همین منادی در روز بدر نیز این ندا کرده بود
این مجمل معنی حدیث بود و مفصل هر یک آنکه اول آنحضرت بت شکنی در روز فتح مکه بود و چون
حضرت رسالت منقبت صلی الله علیه و آله از طواف خانه فارغ شد متوجه شکستن بتان
شد که مشرکان در دیوار خانه چیده بودند و قدمهای آن بتان را بسرب و آهن در زمین
محکم کرده بودند بنیم نیزه که پیغمبر در دست مبارک داشت لهذا بر زمین می انداخت و میگفت
جاء الحق و زهق الباطل و آن بتان با آنکه بسرب و قلع و میخ آهن بر زمین چیده بودند
باشاره آنحضرت بر قفا می افتادند و از ابن عباس مرویست که اشاره بطرف روی هر بتی
که کرد بر قفا می افتاد و اشاره بقفای هر کدام کرد برو افتاد و در روایتی آنکه سر آن نیزه را بر
بتان میخلانید تا افتادند و بلند کرد از آنها هبل و عزی مشهور بت و چون بعضی از بتان را در
موضع بلند نصب کرده بودند چنانکه دست کسی بآنها نمیرسید امیرالمؤمنین علیه السلم را بر دوش رسانید

که یار رسول الله پای مبارک بر کتف عم کذاشته بتها را برافکنید و آنحضرت فرمود که یا علی
ز الطاف حمل ثقل نبوت نتوانی تو پا بر کتف من نه و از ثواب محروم مشو امیر المؤمنین
امتثالاً للأمر پای بر دوش آنحضرت نهاده بتان را بر زمین می‌انداخت در ین حال از غیب رسید
که یا علی خود را چگونه می‌یابی گفت یا رسول الله چنین می‌بینم که حجابها مکشوف شده و گویا
سرم بساق عرش رسیده و هر چه دست دراز کنم بدستم می‌آید فرمود که ای علی خوشا حال
تو که کار خدا میکنی و خوشا حال من که بار خدا میکشم و بروایتی گفت یا علی برسیدی
محو است گفت آری بخدای که اگر از بر اسپ علق فرستاده که اگر خواهم دست بآسمان رسانم
رسید پس چون همه را بر زمین انداخت در نزدیکی ناودان خواست که از دوش رسول الله
درجات ادب خود را بر زمین افکند تبسم فرمود و چون حضرت از وجه تبسم پرسید
از ادب محو خدم که خود را از چنان جای بلند بر زمین انداختم و الم بمن نرسید حضرت
فرمود که چگونه الم بتو رسد و حال آنکه محمد ترا برداشته و جبرئیل علیه السلام فرود آورده و یکی
از شعرای عرب و ظاهر حسان ابن ثابت باشد این معنی را بنظم آورده نظم قیل لی
قل لعلی مدحا ذکره یخمد نارا موصده قلت لا اقدم فی مدح امرئ ضل ذو لب الی
ان اعبده والنبی المصطفی قال لنا لیلة المعراج لما صعده وضع الله بظهری
یده فاحس القلب ان قد برده وعلی واضع اقدامه فی محل وضع الله یده و معنی
که پای آنحضرت بر جائی قدرت بوده مبالغه شاعرانه حمل نباید نمود که نقل متحقق پیغمبر صلی الله
علیه و آله نموده و موافق نفس الامر است و محققین جنابحضر عرفا و محققان معنوی شناسند
کان رتبه امیر مؤمنان بیان نموده اند اینست که در شب معراج چون میان محب و محبوب ملاقات
معنوی تحقق یافت و در منزل قاب قوسین او ادنی خلوتخانه خاص باختصاص مکالمه

مکالمه و ادای راز و نیاز مخصوص گشت دهشتی و هیبتی فی باده از جلال وی نمود چنان
که ابتدا از آن حادث شد که اکرم دست رحمت الهی میان دو کتف مشاهی برکتف آنحضرت
رسید و شدت آن حالت الطاف و تاب نیاورد و چون کتف آنحضرت محل اثر ید قدرت
گردید آن حرارت با شیر از هیبت و وحشت از برکت فیضان رحمت رحمانی بود و زنهار
الطاف و باقی امطار و قطرات امطار سحاب قدرت کامله و عنایات شامله سبحانی نازل
گشته احساس برودت نمود و در هنگام شکستن بتان و محو کردن امیر المؤمنین علی علیه السلام
متوجه شکستن بتها شدن پای بر کتف مبارک آنحضرت نهاد بحسب اتفاق پای مبارک ولی
بر همان موضع شد که دست رحمت الهی مس آن کرده بود و حسان با وجود آنکه صحیفه اشعار
مرقوم رقم نفاق و شقاق است و در زمره اجماعت که با معاویه بوده اند و بالآخر محشور
خواهند شد آن رقم جوهر بار در رشته نظم کشیده علمای طرفین در کتب خود درج نموده اند
چه او در انشای این عبارت لطافت مدائحی با علیه عذر تقصیر جمع کرده که ذاتی که لطف از
عقلا و کثیری از عرفا در مراتب ملاحظه آثار آن ذات بصورت ربوبیت منسوب گشته
بجهت عنوان پیرامون مدحت ذات احدی صفات او توان کرد بلکه هر چه در مدح او گفته
شود که ثانی مرتبه ربوبیت است در مرتبه بر این معبودی آن مدح بیفتد و نمیتواند
این مراتب نرسد که بنات از جمله امور بیت که تا از جانب مرتضی علیه السلام و زن ذلک باشد
او نقاب کشف آن نکرده باشد و الحق این کرامتی عظیم است که حق تعالی آن حضرت سپهر ولایت را
بدین قسم شرف امتیاز و اختصاص بخشیده و اما آنکه گذشتن از صراط است اهل سنت
از انس روایت کرده اند که او گفت از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود اذا کان
یوم القیمة و نصب الصراط علی شفیر جهنم لم یجز علیه الا من معه کتاب بولایة علی بن ابی طالب علیه السلام

یعنی هرگاه روز قیامت شود و قایم کرده شود پل صراط بر کناره دوزخ نمیتوانند گذار
کردن و بر آن نمیتوانند گذشتن مگر کسی را که برات او باشد نوشته و رخصت نامه از دوستی
و ولای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ایضا روایت کرده اند از خطیب و او از ابن عباس که او
گفت از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود علی یوم القیمة علی الحوض لا یدخل الجنة الا
من جاء بجواز من علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی علی علیه السلام روز قیامت بر کنار حوض خواهد
بود و نمیتوانند داخل بهشت شود مگر آنکه رخصتی از علی بن ابی طالب داشته باشد و آن
حکایت مشهور و حارث همدانی که گفت مرا از دو چیز واهمه و ترس تمام است یکی آن
وقت جان دادن و دیگر از پل صراط گذشتن و آن حضرت فرمود که خاطر جمع دار که
هیچ یک در عالم کسی جان نکند خواه مؤمن و دوست او باشد و خواه منافق و دشمن او باشد
الا آنکه در وقت جان دادن مرا می‌بیند و از پل صراط دوستان خود را میگذرانم
و در آتش دوزخ را میگویم که این بگذار که دوست منست و آنرا بگیر که دشمن منست
و دوستان خود را از آب حوض کوثر که خیال کنی تو او را انگبین است و از عسل شیرین تر است
دهم و از آن تشنگی خلاص میدهم و بعضی این مضمون را نظم باین معنی انتظام نموده
که یا حار همدان من یمت یرنی   من مؤمن او منافق قبلا   یعرفنی طرفه واعرفه
بنعته واسمه وما فعلا   وانت عند الصراط معترضی   فلا تخف عثرة ولا زللا   اقول
للنار حین توقف للعرض   ذریه لا تقربی الرجلا   اسقیک من بارد علی ظمأ
تخاله فی الحلاوة العسلا   و این حدیث مطول است اکثر اینمعنی را قاضی حسین شافعی
در شرح دیوان آورده و این مضمون از آن واقسام کرده شده است امیر امام عبادی
در کتاب مراسم الدین و ابن خوزک در کتاب فصول و ابن مغازلی در مناقب و حما

و صاحب کتاب اعتماد که از فقهای حنابله است و ابن ابی الحدید معتزلی و غیرهم کرده اند
تفصیلش آنکه چون حضرت صلی الله علیه و آله از خیبر مراجعت فرمود بطرف وادی القری
میل در صهبا وقت نماز عصر سر مبارک در کنار امیر المؤمنین نهاده بود که آثار وحی
ظاهر شد و زمان نزول وحی ممتد گشت تا آفتاب غروب کرد و چون وحی منجلی شد آن
حضرت پرسید که یا علی نماز عصر کرده بود گفت نه یا رسول الله پس حضرت دست دعا
برداشته که الهی اگر علی در طاعت تو و طاعت رسول بوده آفتاب را از برای او باز گردان
تا نماز عصر بگذارد و اسماء بنت عمیس نقل کرده که بعد از آن آفتاب غروب کرده بود دید
که طالع شد و بر زمین تافت چنانکه همه کس بدیدند و علی نماز گذارد و در بعضی از روایات
آنکه حضرت سر بر کنار امیر المؤمنین ع نهاده بخواب رفت و چون بیدار شد دانست که
علی علیه السلام نماز نکرده دعا کرد و آفتاب برگشت و بعد از نماز غروب نمود و بعضی نقل
نموده اند که امیر المؤمنین خود دعا فرمود و غرض اینکه کسی در رد شمس خلافی ندارد
و تفاوتی که هست که بعضی گفته اند پیغمبر دعا فرمود و بعضی بر آن اند که امیر المؤمنین ع
و یا بجهت نزول وحی بوده یا رد شمس بسبب خواب پیغمبر بوده و در بجهت حضرت امیر
المؤمنین علی علیه السلام واقع شده و طحاوی که از اکابر علمای حنفیه است گفته که
این حدیث همه نقل اند از احمد بن صالح که از اکابر اهل سنت است منقول است که گفته
اهل علم را سزاوار نیست که احفظ این حدیث تغافل نماید چرا که از علامات نبوت
نبوت است و مشهور است که در انبیای سابق از برای یوشع بن نون رد شمس شد و بعضی
از علما بر آنند که از برای سلیمان علیه السلام نیز رد شمس شده و در وقتی که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بطرف نهروان میرفت و در آنجا هم رد شمس بدعای حضرت امیر المؤمنین ع واقع

باقی و این معجزه بود که بلال حبشی آنحضرت بر زمین شود و بوم افتاد چندانکه از نماز بر رو دیم فوت
آفتاب غروب کرد حضرت علی علیه السلم دعا فرمودند آفتاب برگشت و نماز ادا نموده و بعد از آن
آفتاب غروب نمود و این حدیث را صدوق در علل الشرایع این روایت را نقل نموده بلکه در اکثر
کتب حدیث و تواریخ مذکور شده است و علی بن عیسی اربلی علیه الرحمه در کشف الغمه از سید
اسمعیل حمیری شعری نقل کرده در باب رد شمس شعر باینکه آفتاب بجهت آنحضرت برگشته و آن شعر اینست
شعر ردت علیه الشمس لما فاته العصر ثم هوت هوی الکوکب وعلیه قد ردت ببابل مرة اخری
وما ردت لخلق معرب الا لیوشع او له من بعده ولردها تاویل امر معجب و اما حکایت سطل
و مندیل را جماعتی از روایات اهل سنت از انس بن مالک روایت کرده اند و بعضی جمله نقل
نموده اند که صبحی بود که ابوبکر و عمر بر در خانه رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر شدند حضرت رسول جلال
ماهر بود گفت که بروید بدر خانه علی و عرض نمود در عقب نماز آیم که بخیر امشب بر و واقع شده
از و بشنوید انس گوید عزیمت همراه و رفتیم و چون رسیدیم و دعا رسانیدند علی علیه السلام از خانه
بیرون آمد گفت خیر است یا چیزی حادث شده ابوبکر گفت خیر است در عقب بود که پیغمبر
صلی الله علیه و آله رسیده گفت یا علی بخیر امشب بر تو واقع شد از برای ایشان نقل کن گفت
یا رسول الله نقل آن شرم میدارم آنحضرت فرمود که ان الله لا یستحیی من الحق یعنی بدرستی که حق
تعالی و آن کلمه راست شرم نمیدارد شما هم در اظهار هر چه حق و راست باشد شرم مکنید پس علی علیه السلام
گفت مرا احتیاج بغسل شد و آب حاضر نبود حسن را از جانب براهی فرستادم و حسین را براه دیگر
و ایشان دیر آمدند و من دلگیر بودم که [illegible] ناگاه دیدم سقف خانه شکافته
شد و سطلی حاضر آمد و مندیلی بر سر آن مندیل را بود [illegible] سطل و این آب دیدم از آن غسل کردم
و بمندیل بدن خشک کردم باز دیدم پس سطل و مندیل بطرف آسمان رفت و من [illegible]

بمانند رسانیدم پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود آن آب کوثر بود و آنکه آبرا آورده
جبرئیل بود و مندیل از استبرق بهشت بود و سطل از سطلهای جنت بود که مثل تو یا علی
در این شب و حال آنکه جبرئیل خادم تو بوده و این حدیث را بسیاری از مخالف و موالف نقل
کرده اند و تفاوتی که هست در این است که در بعضی از روایات وضو ساختن و در بعضی غسل
کردن واقع شده و خلاف در یکی نیست و ممکن است که دو بار واقع شده باشد و این حدیث را
مثل هم است که صاحب کتب معتبره مذکور است و آن اینست که روزی جبرئیل علیه السلام نازل
شده طبقی و آفتابه از بهشت آورده برسول خدا گفت حق تعالی امر نموده که شما با این آفتابه
دست علی بشوید و چون علی علیه السلام را خبر دادم باین خدمت اقدام ان شما یا رسول الله حضرت
گفت اینکه جبرئیل حاضر است و خبر میدهد که امر خدا چنین است علی علیه السلام راضی شد
رسول الله صلی الله که آب میریخت و او دست می شست و یکی آب در طشت نمیبود امیر المؤمنین
گفت یا رسول الله این همه آب که ریختی در طشت اثری نیست فرمود که یا علی ملائکه از جهت
تبرک از یکدیگر می ربایند اما حکایت تا آخر قبل از این بتفصیل مذکور شده و صدا کردن ملک
در روز احد [illegible] و جماعتی و دار قطنی و ابن حجر و ابن ابی الحدید بعلاوه اکثر اهل
سنت در کتب خود نقل نموده اند و بسیاری از شعرای عرب آنرا بنظم آورده اند و اکثر روایت نقل کرده اند
جبرئیل با رضوان با هم و ایشان در کلام روز بدر بعضی از مخالفین شبهه کرده اند و انکار
آن نموده گفته اند که آن شمشیر از منبه بن حجاج بود و او در روز بدر در لشکر کفار بود آن تیغ
با مسلمانان جنگ میکرد تا کشته شد و بعد از آن بدست رسول خدا آخر الزمان آمد
چون ممکن است که تیغ که هنوز در دست او باشد ملک بذکر لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار گوید
جواب ایشان اولا آنکه خوارزمی در کتاب مناقب بسند خود از جابر بن عبد الله نقل کرده که در روز

بلند از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده که گفتند این صوت رضوان است ملک ملایکه است ندا میکند که لا سیف الا
ذو الفقار ولا فتی الا علی یعنی این رضوان ملک است از ملکهای جنت که ندا میکند لا سیف الا ذو الفقار
ولا فتی الا علی و بنا بر آنکه شمشیری که دو دندانه‌ها باشد مانند دندانه اگر در پشت است آن را ذو الفقار
میگویند یعنی صاحب دندانه‌ها و آن لازم نیست که البته آن شمشیر باشد شاید چندین شمشیر این چنان بوده
باشد و علاوه آنکه بتسلیم کنیم که یک شمشیر بوده ذو الفقار نام داشت و از آن کافر بود در دست او و چه
منافاتی دارد چرا که اکثر عادت آنها ای امیر المؤمنین علی علیه السلم در آن روز از سینی و شکم که نیست
با نفاق همه کس و بی‌ترحم کشتند و مدبرانه‌ها است که در دست آنحضرت کشته شده شاید که در اول
جنگ کشته شده باشد و بنعش بدست علی ع آمده باشد و باقی کفار و اعدا آن تیغ کشته باشد
و در آن زمان که با آن تیغ حسب بعضی بوده ملک این تدارک کرده باشد و در بعضی روایات بجای القبر
آمده که ذو الفقار از آسمان نازل شده و صحیح نزد ما نیست و ابن ابی الحدید در قصیده مشهوره
بآن اشاره نموده و گفته نظم وجیت الوصیف الشعشانی قابض مز الصدر الاعلی تبارک مصعدا
فلیس سواع بعد ذا معظم ولا اللات مسجود لها ومعفرا یعنی با برق تیغ تابنده او که از آسمان
نازل شده بود بر اهل زمین تا بعد سواع کسی تعظیم کرده و نه کسی پیشانی به پیش لات بر
زمین نهاده و سواع و لات نامهای بتانیست که کفار تعظیم آن میکردند و یکی از اکابر شرح
این قصیده گفته و معنی برخی است و این استعاره بنور قدرت شعشانی یعنی همچون شده و
منبسط گشته و مصدر موضع صدور است که معنی رجوع باشد و مراد او اعلی علو شان منبر
بلندی جهت ... یعنی بارکت ... بودن یاد است مراد آنکه مکان شریفی که رجوع کرده
بآن سدرة المنتهی بوده فایض شده و بود از حضرت الهی که آن پشت مبارک رسول ص قدمگاه
علی علیه السلم شده و مدار ... گشته و شرف آن زیاده می باشد و تا آن حضرت در آن

در آن وقت بنا بر اشکست دیگر کسی تعظیم آنها نکرده و یکی از معاندین اهل سنت انکار
آمدن ذو الفقار از آسمان نموده و گفته مقصود را فضایل آن است که دروغی بر علی می بندند تا
فضیلت او را زیاده کنند و یکی از شیعیان متوجه جواب شد و گفت آن ذو الفقار را از آسمان
در اینجا صحیح واقع شده و این را طرفه نباید داشت که از آسمان پیغمبر چرا که هم این تیغ
از آسمان چیزها آورده الله میشد قرآن و مرغ بریان و میوه بهشت و طعام جنت و پیغمبران
حکم است و توهم میدانی که حامل تیغ علی بود ... و شیخ عبد الجلیل رازی در جواب گفته
که دروغ زن طایفه باشند که خدا را ظالم گویند و رسول را عاشق و امام را مخطی و ابن ناصباشند
چه میگویند می شاید که خدا پیغمبر را بدوزخ و کافر را به بهشت و از برای او داود یوسف
و پیغمبران اثبات میل محبت کرده‌اند و امام را اجابی خطا میدانند ذو الفقار را از آسمان بیارند
شیعه از معجز رسول خدا خوانند نه معجز علی و در مذهب نیست چرا برای عیسی از آسمان مائده
آمد از برای پیغمبر ما طعام بهشت آمد اگر شمشیر هم بیاید عجب نباشد عجب آنست که و اعطان
و منکران شما چون درّه عمر را وصف میکنند یکی میگوید که از پوست ناقه صالح بوده و دیگری
میگوید که از کبش ابراهیم بوده و دیگر از پوست گوسفند شعیب میدانند یعنی خاتم در میت دو
هزار سال آن پوست را نگه میداشت تا درّه او شود و اگر آن روا است این را هم روا باید
داشت که تیغی که در آن نصی برای نصرت شریعت مصطفی ص بدان کفار را کشد و قلعه‌های کفر را گشاید
و قواعد اسلام را ممهد گرداند خدای تعالی از آسمان به مصطفی فرستد و او به علی داد و بر
عنق خود نهد یاد است از ده بباید داشت با انکار این نباید کرد مدیر در مسند
احمد حنبل مذکور است و در مناقب خوارزمی مسطور و در السنه اهل حدیث مشهور است
که رسول صلی الله علیه وآله فرموده که ان منکم یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله

فقال ابو بکر انا هو یا رسول الله قال لا قال عمر انا هو یا رسول الله قال لا ولکنه خاصف النعل
وکان علی علیه السلام یخصف نعل رسول الله صلی الله علیه وآله فی الحجرة عند فاطمة علیها سلام
یعنی رسول خدا بایشان خطاب نمود فرمود که از شما کسی باشد که قتال و جهاد کند با گروهی بر تاویل
قرآن چنانچه من قتال کردم بر تنزیل قرآن پس از آن صحابه ابو بکر پرسید که آنکس من باشم یا رسول الله
گفت نه بعد از او عمر گفت یا رسول الله آنکس من باشم فرمود که نه ولیکن آنکه من میگویم خاصف
نعل است یعنی آن شخصی که نعل را پینه میکند و اتفاقا در آن وقت امیر المؤمنین ع در حجره فاطمه
نعلین رسول الله را که محتاج پینه زدن شده بود پینه میزد و در بعضی روایات تتمه این حدیث است و در
صحاح مسلم در جمع بین الصحاح الستة حدیثی جدا است و بسند جداگانه نقل شده که از رسول الله صلی
الله علیه وآله روایت و حضار زمی باسناد از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل نموده که جمعی از قریش
در حجره جمع شده بودند و هر کدام حرفی میزدند تا آنکه رسول الله را غضبناک ساختند و آثار
غضب در چهره مبارک ظاهر شد پس گفت لتنتهن یا معشر قریش او لیبعثن الله علیکم رجلا ممتحن
امتحن الله قلبه بالایمان یضرب رقابکم علی الدین قیل یا رسول الله هو ابو بکر قال لا قیل عمر قال
لا ولکنه خاصف النعل فی الحجرة بالذی فی الحجرة یعنی باید که باز ایستید شما ای گروه قریش از ادها
وگفتگوها اگر ممنوع نشوید هر آینه برانگیزد خدای تعالی بر شما مردی را از یاران که دل او مطمئن
و محکم شده باشد در ایمان بخدا یعنی شکی و شبهه در خدا و رسول او نداشته باشد
وگردنهای شما را بزند باشد در راه خدا پس چون حضرت رسول این کلام را تمام کرد شخصی پرسید
یا رسول الله آنکس ابو بکر خواهد بود فرمود که نه دیگری پرسید که پس عمر خواهد بود گفت نه
ولیکن خاصف نعل هست در حجره یا اینکه روشن نمود که آنکس که در حجره خصف نعل میکند
و اتفاقا پینه نعل نعلین رسول الله صلی الله علیه وآله پاره شده بود و حضرت ولایت پناه علی علیه السلام

سلام الله علیه بمرمت آن مشغول بود در حجره فاطمه و هنوز بآن مشغول بود که این خبر باو رسید
و در صحاح این حدیث کمی اختلاف هست و بین الفریقین مشهور است و قرآن ظاهر و باطنی است
و ظاهرش تفسیر شده و باطنش تاویل حضرت رسالت صلی الله علیه وآله نظر و ظاهر قرآن با کفار جهاد
می نمودند و کفار در آن وقت بموجب فان الناس و علی دینهم میکنند یعنی جمیع فرستاده خدای تعالی
بر حق یعنی هیچ جزء از آیات و احکام بر متعین شد قتال با ایشان بتمام در اول بعد حضرت رسالت
بقتال کفار اشتغال نمود تا فوج فوج ملک اسلام در آمدند و اهل هیچ جز چون تاویل قرآن
کردند و بآن تاویل مدعی خلافت از برای خود بودند و عطا بود تشبیها خود بجز یعنی که موجب
ضلالت از منهج هدایت بود و قرار از مدلول خود کردا بنده امیر المؤمنین علیه السلام هم بسبب تاویل
با ایشان قتال کرد و شافعی گفته است لولا حرب علی امیر المؤمنین البغاة ما کنا نعلم کیفیة القتال
معهم یعنی اگر امیر المؤمنین علی علیه السلام با اهل بغی قتال نمیکرد کسی از ما نمیدانست که با ایشان چگونه
قتال باید کرد و حدیث دوم حدیث شاذی روشن وضوح صریح است بر امامت مولای ما علی علیه
السلام چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود لیبعثن الله علیکم رجلا یعنی هر آینه
برانگیزد و بفرستد حق تعالی کسی را و بعد از آن فرموده که آنکس خاصف نعل است پس ظاهر شد
که فرستاده خدا است و ولایت او از جانب الله است و انچه رسول صلی الله خبر داده بموجب و ما ینطق
عن الهوی از پیش خود نگفته بلکه بفرموده خدا گفته و دیگر آنکه فرموده یضرب رقابکم علی الدین یعنی
گردنهای شما را در راه دین خواهد زد و حکم کردن بزدن در راه دین بعد از رسول صلی الله مخصوص
امامت و دیگری را نرسد که این کار تواند کرد و آن خاصف نعل است و باز فرموده یقاتل علی
تاویله کما قاتلت علی تنزیله و کاف از برای تشبیه است یعنی قتال او هم چو قتال من باشد و مقتضی
مثلیت و شبیه بودن برسول صلی الله علیه وآله در اوصاف و شاید رسول است در ولایت او امام

بلی یا رسول الله فرمود تولیت این امر بظاهر قرآنست واز روی باطن بتاویل وهرکه منکر تاویل باشد چنانست
که منکر تنزیل بود چه هر دو صورت قتال در راه دین است و تولی با رسول رب العالمین بود که
با وصی و امام و جانشین پس ظاهر شد که مراد آنحضرت ازین دو خلافت امامت امیر المؤمنین
علی علیه السلام است نه جز دیگری و سید حمیری و عبدی و غیرهما از شعرا این معنی را بنظم آورده اند و یکی را
درین معنی چند بیت لطیف است و بیتی از آن اینست اذ قال احمد ان خاصف نعله لمقاتل ابنا
القرآن حدیث دیگر احمد حنبل در مسند آورده که رسول صلی الله علیه وآله روزی دست امام حسن را
بدستی و امام حسین را بدست دیگر گرفته بود و فرمود که من احبنی واحب هذین واباهما و
امهما کان معی فی درجتی یوم القیمة یعنی دوست دارد این هر دو را و دوست دارد پدر
این هر دو را و دوست دارد مادر این هر دو را با من خواهد در درجه من در روز قیامت
و هر که با آنحضرت در درجه او باشد از آتش دوزخ بیقین دور خواهد بود و این مضمون را نظم
آورده اند لی خمسة اطفی بهم حر الجحیم الحاطمة المصطفی والمرتضی وابناهما والفاطمة
ببرکت این پنج نام قطع نظر از آنکه باعث نجات از آتش دوزخ است هر طلب که مکرر بخوانند البته
مقرون است و مجرب حدیث دیگر در مسند احمد حنبل و در جمع بین الصحیحین و در جمع بین الصحاح الستة
مذکور است که رسول صلی الله علیه وآله روزی خطاب با امیر المؤمنین علیه السلام کرده فرمود که لا یحبک
الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق یا علی دوست نمیدارد ترا مگر کسی که مؤمن باشد یعنی اقرار بلسان
و تصدیق بجنان و عمل بارکان داشته باشد و دشمن نمیدارد ترا الا شخصی که منافق باشد
و منافق بقول اهل التحقیق کسی بود که بزبان با ایشان یکی باشد و بزبان کلمه گوید ولیکن در دل همان از
خدا و رسول بیگانه باشد و منافق بقول خدای تعالی از جمله اهل دوزخ و ملعون ابدی که فرموده است
و در کتاب کلینی مسطور است که جابر بن عبد الله انصاری در آخر عمر عصا بدست گرفته در کوچهای

در کوچهای مدینه میگشت و میگفت علی خیر البشر و من ابی فقد کفر معاشر الانصار ادبوا اولادکم
علی حب علی بن ابی طالب فمن ابی فلینظر الی فی شان امه یعنی جابر گفت که حضرت امیر المؤمنین
بعد از حضرت پیغمبر از کل بشر بهتر است و هر که از قبول این معنی ابا نماید کافر است و هم چنین
خطاب با گروه انصار نموده میگفت ای جماعت انصار اولاد و فرزندان خود را بمحبت امیر المؤمنین
پرورش دهید و تربیت نمایید بدوستی آنحضرت کنایید و هر کدام از اولاد شما که از محبت آنحضرت
سرباز زند تحقیق حال مادرش کنید که آن فسق و الفجور از او ناشی است و منافقان زمان آنحضرت
جمعی بودند که اول با طوع و رغبت با خلفای ثلثه بیعت نمودند و ثانی الحال با طلحه و زبیر
و معاویه همراه شده بر امام زمان خروج کرده مانند عمرو عاص و مغیرة بن شعبه و ابو هریره
و ابو موسی اشعری و ابو الاعور السلمی و سعد بن ابی وقاص و حسان بن ثابت و اولاد عمر بن
الخطاب و عبد الله بن زبیر و مروان بن حکم و غیرهم و ارباب سیر نقل کرده اند که ابو حنیفه علی
کرا امامی نام داد است علوی او در تشیع بمرتبه بود که روزی در مجلسی میگفت که هر که
در تشیع غلو بیش از من دارد رافضی است چون شیخی با مصاحبان خود گفت که من در تشیع غلو ندارم و چون
این حرف باو رسید گفت الله اکبر راست میگوید که من تا در احوال او تجسس نموده ام و عبادت
کردم حرام زادگی او از آن ثابت گردید که از ام سلمه مرویست که گفت از رسول صلی الله علیه وآله شنیدم
فرمود که لا یحب علیا منافق ولا یبغضه مؤمن و مسلم و ترمذی و نسائی که از اکابر محدثین اهل
سنت اند از زر بن حبیش که از اکابر تابعین است نقل کرده اند که او گفت از علی بن ابی طالب
شنیدم که گفت والذی فلق الحبة وبرأ النسمة انه لعهد النبی الامی الی انه لا یحبنی الا مؤمن و
لا یبغضنی الا منافق یعنی قسم بآن کسی که شکافته دانه را و آفریده آدمی را که عهد
کرد بمن نبی امی یا من و عهد نموده است مباینه و آن پیغمبری که از مکه بود چه مکه را ام القری گویند

بعوضها در شهرها و قریهای آنحضرت منسوب بانجاست که دوست نمیدارد مرا مگر کسی که مؤمن
باشد و دشمن نمیدارد مرا مگر کسی که منافق باشد و اگر عارف معارف احوال اصحاب بودن
و اعلاب شقاق و این یادی احتیاج باشد بوالعجب ابلد الفقیه و ظهور نفاق جمعی که ایشان از آن
ملیشمار بدرجیع نماید تا معنی نفاق ایشان بدان حکایات مفصلا ان شاء الله تعالی بیان خواهد شد
ایضاً ابوبکر احمد بن جعفر که نزد اهل چهار مذهب قول معتبر است روایت کرده محدثی است
که از ابی زید حمراسیقل نموده که او گفت در روزی بجماعت رسول صلی الله علیه و آله رفتیم و گفتیم
یا رسول الله من احب اصحابک الیک فان کان امر کنا معه وان کانت نائبة کنا من دونه فقال
هذا علی اقدمکم سلما و اسلاما یعنی گفت دو صفت از اصحاب تو بسوی تو که اگر چیزی کاری افتد
ما نیز در آن با او شریک باشیم و ظاهر مراد از امر خوشی آنحضرت باشد یعنی اگر واقعه ناخوش
واقع شود ما با او باشیم پس آنحضرت در جواب فرمود که او علی است دوست ترین همه کس نزد من
اوست که او پیش از همه کس اسلام آورده و پیش از جمیع شما مطیع و منقاد بوده فرمان بردار
خدا و رسول بوده و بلوازم آن از مامورات و منهیات اشتغال نموده و در این سؤال و جواب
ظاهر و اظهر آنکه مراد سؤال کننده و جواب دهنده بنیاد الاختلاف چه اول بر سبیلی که
دو صفت از اصحاب تو گفت و بعد از آن گفتند که اگر امری باشد با او باشیم و اگر حادثه افتد
از وجدا او دور نباشیم و جواب آنحضرت اول بطریق اشاره که اینست علی پس فرمودن که اقدمکم
بجای دلیل هست بر آن مدعی یعنی اعلم است و اهلست بتقدیم بر جمیع امت اینها همه قرینه است
بلکه محبت بر آنکه غیر از آن حضرت کسی شایسته جانشینی نیست اما از اهل عناد دور نیست
که گویند یا دوستی که پیغمبر در جواب ایشان بگوید که امر بعد از من خلافت است تا نص صریح باشد
و بعد از آنکه میگفتند هم احتمال داشت که بگویند شاید مرادش امر ... که ... اما ... جمع باشد

باشد حضرت الله تعالی زبان و دهان ناصبیان از اکل و شرب ببندد و از وجدان بر اضافات و معان ملذات
امیر مؤمنان را شکسته و خسته کرداناد بحق النبی و آله الامجاد حدیث دیگر احمد بن حنبل در مسند خود
بچند طریق نقل نموده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که من اذی علیا فقد اذانی
ایها الناس من اذی علیا بعث یوم القیمة یهودیا او نصرانیا یعنی هر که علی را ایذا و آزار کند علی را بغیر
او را پس باید دستی که او را او ایذا کرده باشد حرام که او را بجا آیند و اگر کسی قطع نظر از این
حدیث کند موجب لحمک لحمی و دمک دمی و بغضه بغضی که پیغمبر صلی الله علیه و آله مکرر فرموده
آنکه نفس رسول است و گوشت او گوشت رسول و خون او خون رسول باشد یقین که ایذا و آزار او ایذای رسول
خواهد بود لعنه الله پیغمبر صلی الله فرموده که ای گروه مردمان هر که ایذا و آزار و اهانت رساند
علی را بر انگیخته میشود در روز قیامت یهودی یا نصرانی و حشرش با آن طایفه خواهد شد و این
حدیث مشخص شده که آن طور که دخل در امت پیغمبر آخر الزمان نخواهد بود که ایذای شاهد
این همه آزار و عقب کرده اند که از امت او باشند و در حدیث قدسی آمده که حضرت عزت تعالی شانه
پیغمبر فرموده که هر که دشمنی یا دوستی از دوستان ترک کند با من دشمنی کرده است هر گاه دشمنی
با یکی از دوستان خدا این ثمره دهد دشمنی با سید اولیا و نفس مصطفی و زوج فاطمه زهرا
و پدر حسن مجتبی و حسین سید الشهدا که بعد از پیغمبر محترم و مکرم و سید مردم و دوستان خدا است
چه نتیجه خواهد داد و چگونه ثمره خواهد داشت و چون دوستی علی موجب داخل شدن در بهشت
و دشمنی و ایذای او موجب دخول در آتش دوزخ است اقتدا باو واجب باشد و تابع او شدن
بر همه کس لازم و تقدیم غیر بر او موجب اهانت و آزار او و آزار خدا و رسولست و چگونه ثابت شد
که دوستی او موجب نجات و دشمنی و آزار او باعث هلاک او طریق دوستی فرمان برداری
او و اطاعت و ترک مناهی او پس هر گاه کسی بعد از رسول دیگری بر او مقدم دارد فرمان برداری

او نکرده و از دل دوست ابو بکر و عمر بود و در سلک دشمنان و مخالفان او منتظم شد و از طرفی
محبت وی در افتاده و کسی که کشته شود پیش از تقدیم آن حضرت عطا و هیچ با شد و قاضی میر حسین
در شرح دیوان از شیخ نجم الدین کبری روایت کرده است که در واقعه دیدم که رسول الله صلی الله
علیه در موضعی ایستاده و علی علیه السلام در پهلوی او نشسته بود پیش رفتم و با علی علیه السلام مصافحه
کردم و بخاطرم گذشت که در کتب احادیث دیده و شنیده ام که هر که با علی مصافحه کند داخل بهشت شود
پرسیدم که یا علی این حدیث صحیح است یا نه آن حضرت گفت صدق رسول الله هر که با من مصافحه کند
داخل جنت میشود و ایضا نقل کرده که از شافعی پرسیدند که در شان علی چه میگویی گفت چه
گویم چه توان گفت که او پیغمبر را سر چیزی باشد جز جمع شده باشد که از برای هیچ فردی از افراد بنی آدم
این جمعیت دست نداده باشد چه او بخشش با فقر و درویشی داشت و شجاعت و دلیری با رای
و تدبیر و علم با عمل و از ابیات او که انا عبد لفتی انزل فیه هل اتی الی متی اکتمه الی متی
بغوض من حبه ای جوانی ام که نازل شده است در شان او سوره مبارکه هل اتی بسبب جودی
که کردی تا کی پنهان توانم داشت دوستی او را تا کی پنهان توانم داشت هرچند ظاهر است
که خواجه نجم کبری ساخته است و مدعای آن که خود را از اهل بهشت نماید آخر این حدیث
خود قایل هست که پیغمبر فرموده که من صافح علیا دخل الجنة و شافعی اگرچه مخالف هست و دشمنی
با دعای اعتراف دارد که بنده و غلام امیر المومنین علیه السلام بودن و با آن حضرت محبت ورزیدن و تعصب
علیا و من تبعه اشکار دعای آن نمی نماید و باین نام نوش پیر و سری که مخالفان بمناقب او اقرار
دارند و بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله بخلافت و امامت اولی خواهد بود از جماعتی که دوستان
ایشان مثالب و معایب ایشان را نمایند چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد از جماعتی
انا انا اصحح صرف در احمد حنبل در مسند آورده که ابو بکر و عمر خطبه کردند و از رسول صلی الله علیه و آله

و آله فاطمه را طلبیدند آن حضرت فرمود بدر که فاطمه کوچک است و بعد از آن علی علیه السلام او را
خطبه نمود و پیغمبر قبول فرمود و او را بعلی تزویج کرد و در بعضی روایات است که چون ایشان فاطمه
علیها السلام را خطبه نمودند فرمود که انتظار امر الهی در باب تزویج او انتظار امر الهی
میکشم هرچه حق تعالی امر نماید بدان عمل خواهم کرد و در سن سیده النسا در حین تزویج خلاف
کرده اند بعضی گویند پانزده ساله بوده و بعضی کمتر گفته اند و اصح اقوال آنست که در وقت
ده ساله بوده چه هشت سال با پدر بزرگوار در مکه بوده و در سال دوم از هجرت تزویج
واقع شد و آنکه در جواب آنها فرمود که کوچک است میشاید که دو بار خطبه کرده اند که غاصت
جاودنی و باز اول را بجواب شنیده و مشوا بلد بود که چون ابو بکر و عمر در سن شیخوخت و پیری خطبه
کرده اند و عادت جاری شده است که در زنان شوهری رعایت حال فرزندان میکنند بنت
با ایشان فرموده باشد که کوچک است و شما بزرگ سال اید و پیر و عمر زن و شوهر می باید که قریب
هم باشد هر چند به ایشان نداد و بعلی علیه السلام تزویج کرد و محبت در افضلیت آن حضرت
و این نکاح در ماه رجب بود و از صحیح بخاری ظاهر میشود که در ماه صفر بوده و چون آن حضرت
خواستگاری فاطمه نمود رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در حبالی از مال دنیا چیزی نزد تو
هست گفت زرهی و اسبی دارم حضرت رسالت فرمود که اسب ضرور است زره را بفروش و
بچهار صد و هشتاد درهم بعثمان فروخت و آن مبلغ را نزد رسول الله آورده آن حضرت شی
از آن ببلال داد که بوی خوش بخرد و باقی را بام سلمه داد که در جهاز فاطمه صرف کند و در
اثنا جبرئیل امین نازل شد امر الهی آورد که فاطمه را بزنی بعلی ده و پیغمبر صلی الله اصحاب را
خطبه بلیغه مشتمل بر حمد و ثنای الهی و ترغیب بنکاح خوانده فرمود که خداوند تعالی امر فرموده
که فاطمه را بعلی دهم و من او را بزنی بمهر چهار صد مثقال نقره بعلی دادم ای علی راضی شدی

گفت راضی شدم و در روایتی آنکه علی را امر نمود که خطبه بخواند و آن حضرت بنفس خطبه خواند و بعد از آن
پیغمبر در حق ایشان دعا فرموده گفت جمع الله شملکما و اسعد جدکما و بارک علیکما و اخرج
منکما کثیرا طیبا پس امر کرد تا خوان خرما حاضر کردند و اصحاب خوردند و از یکدیگر جدا شدند
و این سنت شد و چون نماز خفتن ادا فرمود فاطمه را با ام سلمه بخانه علی علیه السلام فرستاد و خود
از عقب رفته ساعتی نشست و از کوزه ایشان آب خورده دعای بر آن خواند امر فرمود
که از آن آب وضو ساختند و بخوردند و مقداری از آن آب با ایشان پاشید اراده پروردگار
فاطمه بگریه آمد حضرت رسول فرمود که ای فاطمه ترا بکسی داده ام که اسلام او از همه پیشتر و حلم
او از همه بیشتر و علم و عرفان او بعد از رسول از همه بیشتر است و اگر او را مالی نیست بحر از اهل بیت
منست و بعد القسم که [illegible] کردم ترا بکسی که سید عرب است در دنیا و آخرت و عبادت آن حضرت
ایم الله الذی نفسی بیده لقد زوجتک سیدا فی الدنیا والآخرة وانه فی الآخرة لمن الصالحین
و در روایتی آنکه در آخر فرمود که بعد لک لا یقاس علیها احد من الناس یعنی شوهری سوی شوهر
که او را بدیگری از آدمیان قیاس نتوان کرد و از اکابر اهل سنت جمعی بکرد در کتابهای خود
ذکر کرده اند که ابن عباس که از اکابر صحابه است فاطمه را رضی الله عنها خواستگاری بود نزد حضرت
رسالت پناه هر که را ابو بکر و عمر خواهی بود و او را بعلی داد و در سوره مبارکه الرحمن مرج
البحرین یلتقیان را ابن عباس بعلی و فاطمه تفسیر نموده و برزخ را برسول و لؤلؤ و مرجان را بحسن
و حسین سلام الله علیهم چنانچه قبل از این گذشت و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت که
فاطمه را نزد الله تعالی نه نام است فاطمه و صدیقه و مبارکه و طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه و محدثه
و زهرا و از آنجمله او را فاطمه گفته اند که چنانچه از شرها و منکرها بریده شد و او را از [illegible] بدی
باز گرفته اند پس آن حضرت فرمود که اگر امیر المؤمنین او را خواستگاری نمیکرد او را کفوی نبود

نبود تا روز قیامت از زمان آدم صفی الله تا آخر چه فرزندان او باشند و در مختصر که او هم
از معاندین اهل بیت است و نزد جمهور اهل سنت ثقه و معتمد است نقل کرده که رسول الله
فرمود که فاطمة مهجة قلبی وابناها ثمرة فؤادی وبعلها نور بصری والائمة من ولدها امناء ربی و
حبل ممدود بینه و بین خلقه من اعتصم بهم نجی ومن تخلف عنهم هوی یعنی فاطمه روح و باعث زندگی
دل منست و هر دو پسر او میوه دل منست و شوهر او نور چشم منست و امامان که از نسل او
بهم خواهند رسید امینان پروردگار الله و ریسمانی اند کشیده شده میان آفریدگار و آفریدههای
او که هر که چنگ بایشان زند و توسل بایشان شود نجات میابد و هر که از ایشان دوری جوید
بخلاف راهی که ایشان میروند برود هلاک میشود تا چه میکرد و ثعلبی که از مفسران اهل
سنت است در تفسیر قوله تعالی که فرموده که واعتصموا بحبل الله جمیعا باسناد مختلف از رسول
صلی الله علیه و آله نقل کرده که آنحضرت فرمود که ایها الناس قد ترکت فیکم الثقلین خلیفتین
ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اکبر من الآخر کتاب الله حبل ممدود ما بین السماء والارض وعترتی
اهل بیتی وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ای گروه مردمان بدرستی که من گذاشتم در میان
شما امانت دو چیز بزرگ و دو خلیفه که اگر پیروی این هر دو کنید و تابع این هر دو شوید هرگز
گمراه نشوید بعد از من تا روز [illegible] و یکی از این دو بزرگتر از دیگری است و آن دو چیز یکی کتاب خداست
که آن ریسمانی است کشیده شده در میان آسمان و زمین که هر که چنگ بآن زند گمراه نشود
و یکی عترت و اهل بیت منست که هر که پیروی ایشان شود از باده هلاک [illegible] بماند و رسول
و این هر دو از هم جدا نخواهند شد تا بیکدیگر [illegible] تا روزی که در کنار حوض کوثر بمن
رسند و در جمع بین الصحیحین از رسول صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت فرمود که انما
انا بشر مثلکم یوشک ان یاتینی رسول ربی فاجیب وانی تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله

به الهدی والنور فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به واهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی یعنی
بدرستی که من یکی از آدمیانم و نزدیک شده که رسول حق تعالی بطلب من آید که روح از بدن
رسانند و من اجابت کنم و بجناب دوست پرواز کنم و من میگذارم در میان شما امانت که چون نفیس
دو چیز نفیس بزرگ معصومند از حوادث و اگر حق تعالی حافظ است آن هردو را یکی از آن دو کتاب الله است
و در وی است هدایت الله و نور و باید که متمسک آن شوید و بآن راه یابید و آن را باعث نجات خود
دانید و یکی دیگر از آن دو اهل بیت و عترت منند بیاد دهد حق تعالی شما را در اهل بیت من خبر
و حق ایشان که از ایشان غافل نشوید و همیشه یکی یاد نمائید و احمد حنبل در مسند خود از ابوسعید
خدری نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود انی قد ترکت فیکم ما ان تمسکتم به
لن تضلوا بعدی الثقلین واحدهما اکبر من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی
اهل بیتی الا وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی بدرستی که گذاشتم در میان شما آنچه را
که اگر تمسک بآن جوئید و چنگ در آن زنید هرگز گمراه نخواهید شد بعد از من و آن دو چیز
نفیس است که یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است یکی کتاب خداست که ریسمانی کشیده شده است
از آسمان تا زمین و یکی عترت من اهل بیت منند و بدرستی که این هردو از یکدیگر جدا نخواهند
شد تا آنکه وارد شوند بر من در کنار حوض کوثر و دیگر احمد حنبل در مسند جابر بن عبدالله انصاری
نقل کرده که گفت روزی در عرفات در خدمت رسول خدا بودم که علی علیه السلام در برابر ما پیدا شد
پس آنحضرت فرمود که یا علی نزدیک آی چون نزدیک شد فرمود که یا علی خلقت انا وانت
من شجرة واحدة انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها من تعلق بغصن منها ادخله الله
الجنة یعنی یا علی آفریده شده ایم من و تو از یک درخت که بیخ آن منم و شاخ بلند آن تو و
حسن و حسین شاخهای اند که از آن شاخ بهم رسیده اند و هر که چنگ بشاخ از آن درخت زند

زند و متوسل بآن شود حق تعالی او را داخل بهشت گرداند و در بهشت خود جای دهد که از برای بندگان خود
خلق کرده حدیث دیگر در مسند احمد حنبل بآن تصریح شده اینست که رسول آخر الزمان صلی الله
فرمود که النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهبت ذهبوا واهل بیتی امان لاهل الارض فاذا
ذهبت اهل بیتی ذهب اهل الارض وصدر الائمة موفق الدین احمد بن مکی این حدیث را
بهمین طریق روایت نموده ظاهر معنی حدیث آنست که ستارگان امانند مر اهل آسمان را پس هرگاه
ستارگان از آسمان بروند اهل آسمان نیز خواهند رفت و اهل بیت من امانند اهل
زمین را و وقتی که اهل بیت من در گذرند زمین که بحثش و اضطراب در گیرد اهل
اهل خود را ابدی و وبال و نکال و فنا گرفتار میسازد و چون بقول رسول رب العالمین
وجود ایشان باعث امن و امان است پس اگر مخالف حق از منصب و محل خود که خلافت و امامت است
بسبب خلاف و عناد معاندان ممنوع باشند بلکه مدتی پنهان و مستور گردند جهت
مصلحتی که از حق تعالی میداند همان اثر بر وجود ایشان مترتب است و همان انتفاع حاصل است
وجود فایض الجود امام وقت و زمان علیه صلوات الله الملک المنان مانند انتفاع بآفتاب است
در زیر ابر و هرگاه حضرت رسالت پناه فرموده باشد که اهل بیت من در هر جزو زمانی
داشته باشد این معنی در ایشان اما لفظ آن حضرت اتم و اکمل خواهد بود و این احادیث علی
ما هی علیه کافیست و در ثبوت مطلوب دلیلی وافی و بیان این مجمل از شرح
شافی و اگر چه در کتب احادیث مخالف و موالف احادیث مشهور دال بر امامت آنحضرت
بسیار است رعایة للاختصار به همین قدر اکتفا نموده و خواجه نصیر الدین علیه الرحمه در متن
تجرید اشاره به بعضی ازین احادیث نموده و همان الزام معاندین فرموده و گفته که والنصوص
والتنصیص محتملان بامر المؤمنین علی علیه السلام مخاطبة الاصحاب سلموا علی علی علیه السلام بامرة المؤمنین

وانت الخلیفة من بعدی و حدیث غدیر المتواتر و قوله انت خلیفتی و وصیی من بعدی و
قاضی دینی یعنی عصمت و نص هر دو مخصوص بآنحضرت است و دیگری از صحابه نبود غیر آن
حضرت که معصوم باشد یا نص در شان او واقع شده باشد و از جمله نصوص یکی آنکه
پیغمبر خطاب باصحاب خود نموده فرمود که سلام بر علی بلفظ امیر المؤمنین کنید و یکی آنکه
با او گفت که تو خلیفه و وصی منی بعد از من و یکی آنکه در راه در روز غدیر خم جمیع منبر
ساخت و خطبه خواند و فرمود الست اولی بکم من انفسکم و چون بلی گفتند فرمود من کنت مولاه
فعلی مولاه فالیوم و یکی دیگر حدیث منزلت که چون حدیث غدیر مشهور است که پیغمبر
بعلی علیه السلام خطاب فرموده گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی و یکی دیگر آنکه فرمود
تو برادر و خلیفه و وصی من بعد از منی و توئی قاضی دین من و منجز وعدهٔ من و یکی دیگر آنست
یعنی حکم کننده دین من بعد از منی و چون هر یک ازین احادیث مفصلا و مشروحا ذکر
شده در اعادهٔ آن شروع نمیرود و ملا علی قوشچی که در برابر اینها آورده اینست
که هر یک ازین احادیث از اخبار احاد شمرده و منع تواتر کرده و صحت نشده که تنها دو
علمای ایشان منع آن مکابره است و در صحت هیچ یک از آن حرفی نیست و از جمله نصوص
و آنکه خواجه بآن اشاره نموده یکی آیهٔ انما ولیکم الله و یکی آیهٔ کونوا مع الصادقین و
یکی آیهٔ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و تفسیر هر یک گذشت و این فصل در
مقام صورت تمام یافت والله اعلم بالصواب فصل دیگر در ذکر دلایل امامت آنحضرت که
استنباط آن از احوال ظاهری و کمالات باطنی و نفسی او علیه السلام شده و آن
اگرچه بسیار است بجهت اختصار بدوازده فضیلت اکتفا می نماید چه اخطب خوارزمی
در مناقب از جمهور نقل کرده که از عبدالله بن عباس رحمه الله روایت نموده اند که گفت از

از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود لو ان الریاض اقلام و البحر مداد و الجن حساب
و الانس کتاب ما احصوا فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی اگر درختان قلم باشند و دریا
مداد و جنیان حساب کنند و انسیان نویسند نمیتوانند شمرد فضایل و کمالات علی
و کسی که رسول خدا از برای او چنین فرماید چگونه ممکن باشد ذکر جمیع فضایل او و نوع
لیکن بجهت حجت همان عدد مذکور ان شاء الله تعالی نقل نموده میشود اول علم است و خلافی
در این نیست که جمیع خلق در جمیع علوم عیال آن حضرت اند خواه در احکام شرعیه و قضایای
نقلیه و خواه در علوم یقینیه و معارف حقیقیه زیرا که او علیه السلام در غایت ذکاوت و زیرکی
و فهم بود و حرص بیاد گرفتن داشت و او را هم چون رسول صلعم معلمی و استادی بود و شب
و روز در خدمت آن حضرت میبود و یک لحظه و یک ساعت از آن حضرت جدا نبود نه در روز
و نه در شب و رسول را کمال شفقت و محبت با او بود و میل تمام بیاد گرفتن او داشت و تعلیم
سعی و جد بجای می آورد تا آنکه بمرتبه رسید که آنحضرت فرمود که انا مدینة العلم و علی
بابها و بار دیگر فرمود که اقضاکم علی یعنی در میان شما اگر اصحابید کسی نیست که
در علم مثل علی باشد و در دین آن حکمها که علی میکند تواند کرد بلکه او داناترین به اجرای
احکام الهی و اوامر او است و ابن ابی الحدید در اول شرح نهج البلاغه میگوید آنچه مخفی نیست
که جمیع علوم بآنحضرت منتهی میشود چه معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب فکر و نظرند
همه مردمان از ایشان یاد گرفته اند شاگرد واصل بن عطا بوده و او شاگرد ابو هاشم
و ابو هاشم شاگرد محمد بن حنفیه است و او از پدر یاد گرفته و اما اشعریه نسبت تعلم را
بابی الحسن اشعری میرسانند و او شاگرد ابو علی جبائیست و او یکی از تلامذه مشایخ
معتزله است و مذکور شد که علم معتزله از آن حضرت است و امامیه و زیدیه خود ظاهر است

که علم ایشان بحضرت ائمه علیهم السلام میرسد و علم ایشان از علم آنحضرت است و اصحاب ابی حنیفه مثل
ابو یوسف و محمد بن حنبل از شافعی فرا گرفته اند پس علم او هم بابی حنیفه میرسد و ابو حنیفه
و مالک از امام جعفر صادق علیه السلام و علم امام جعفر صادق منتهی بآن حضرت است و در صحابه
از ابن عباس فقیه تری نبود و او شاگرد امیر المؤمنین است علیه السلام و علم تفسیر قرآن را
مردم از هر راه که می بینند با ابن عباس میرسند و او از حضرت امیر شنیده بود و کسی با او گفت
که نسبت علم تو با پسر عمت یعنی علی علیه السلام در چه مرتبه است در جواب گفت که همچنانست
که یک قطره بحر محیط طریقت و حقیقت خود ظاهر است که منبعث آنحضرت است چه شبلی و ابو یزید
بسطامی و جنید و سری سقطی و معروف کرخی همه شاگردان و خادمان ائمه علیهم السلام بوده اند
و خرقه صوفیان تا امروز در هر طایفه و صاحب خانقاهی و مریدی و مرشدی که بود میان حضرت
میرسد و اما علوم نحو و عربیت همه علما معترفند و میدانند که از انشای او است و ابو الاسود
دوئلی جامع نحو است و او از آنحضرت مجملی شنیده و تفصیل داده و بتدریج زیاد شده و اما علم کلام
خود اصل همه از کلام او است و از خطبهای او تا اینجا مجملی از کلام ابن ابی الحدید است اما
باید دانست که بعضی از سنیان بنا بر آنکه خواسته اند که صوفیه را صاحب مرتبه و اعتبار
ایشان را از روی شاگردی و خدمتکاری با امامان ما منسوب ساخته اند و بعد از این
در مجلس بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی که سلسله صوفیه با بوهاشم کوفی منتهی میشود و او
متابع معاویه و بظاهر جبری و در باطن مانند معاویه ملحد و دهری بود جمعی از ضعفای
شیعه که گول سنیان خورده اند و صوفیه را از اهل حق پنداشته اند و پنداشته اند که بر سنیان ترجیح
که ایشان خادمان و شاگردان ائمه باشند خوبی ایشان از خوبی سنیان بیشتر نمی آید که اگر این
خوبی ایشان میرود لازم آید که اصناف معتزله و اشاعره و ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد حنبل و

و تابعان ایشان همه رستگاران و بهشت کاران باشند زیرا که نسبت شاگردی ایشان بامامان
ما علیهم السلام ثابت است و یقین است که جمیع صحابه در مسائل و احکام رجوع باو مینمودند
و حل مشکلات همه او میکرد و هرگز او را بغیر از علی و رسول خدا بدیگری احتیاج نیفتاد
که چیزی استفاده نماید یا بپرسد و از ابن عباس روایت است که شبی در خدمت آنحضرت
بودم و از اول شب تا طلوع صبح در معنی بسم الله سخن میگفت و تمام نشد و در علم فصاحت
و علم بلاغت خود جمیع فصحا و بلغا کلام او را فوق کلام مخلوق و تحت کلام خالق میدانند و در
صحیح مسلم مسطور است که آنحضرت میفرمود که سلونی عن طرق السماء فانی اعرف بها من طرق
الارض یعنی سوال کنید از من راههای آسمان را پیش از راههای زمین که من بآنها داناترم از
راههای زمین و میفرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلیم کرد بمن هزار باب از علم
و از هر بابی هزار باب دیگر استنباط و استخراج نمودم و مشهور است که میفرمود که اگر بخواهم
که بنویسم هفتاد شتر از تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم و در بعضی از نسخ است
که از تفسیر فاتحه الکتاب یعنی اگر خواهم امید دارم از تفسیر و تاویل نکات و فواید بسم الله الرحمن
الرحیم یا فاتحه الکتاب بیان نمایم که اگر بنویسند و کتابها و دفترها از آن ترتیب دهند هفتاد
شتر از آن کتابها بار توان ساخت و مبانی مناقب او در شیعه و معتزله و اشاعره صحیح
خلاف مذکور شده در اینکه جمیع علوم را بواجبها از آنحضرت اخذ شده و در کتاب مناقب
خوارزمی بسند خود از عبد الله بن مسعود روایت نموده که گفت قال رسول الله صلی الله علیه
و آله قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علی علیه السلام تسعة و الناس جزءا واحدا یعنی حکمت و
معرفت و علم عرفان را قسمت نموده اند بده قسم پس عطا کرده شده بعلی نه جزو و بباقی مردم یک جزو
داده اند هم در مناقب ابن مغازلی از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل نموده که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود

اعلم امتی بعدی علی بن ابی طالب یعنی داناترین امت من بعد از من امیر المؤمنین علی است ع
و هم در مناقب خود در حدیث دیگر اقضی امتی علی بن ابی طالب علیه السلم و واضح شده است یعنی حاکم ترین
کننده ترین امت اوست و ابن طلحه شافعی در کتاب خود از بیهقی که از جمله اکابر اهل سنت است از
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی
نوح فی تقویه و الی ابراهیم فی خلته و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی
بن ابی طالب ع یعنی هر که خواهد که نظر کند بآدم صفی الله در اوان ابتدای آدم ع بر دیگر انبیا
علم بعبادت یافته بود بکری در علم مثل او نبوده اگر کسی خواهد که بنوح علیه السلم که کشتی
علم آدم معلوم وی گردد بعلم امیر المؤمنین که مثل علم آدمست رجوع نماید و معنی تقویه [illegible]
الکلمه اگر کسی خواهد که حقیقت تقوی نوح ع را که بهترین صفات او بود و بآن از زمره انبیا
ممتاز است بداند بتقوی علی ع نظر کند که مثل آنست و هم چنین خلت ابراهیم و هیبت موسی
و عبادت عیسی که هر یک از صفات مذکوره بیکی از این انبیا مخصوص است و علی علیه السلم
که جامع صفات مذکوره است و هم او بطریق دیگر از ابی الخیر نقل کرده که رسول ص فرمود الی نوح فی
فهمه و الی یحیی بن زکریا فی زهده و الی موسی فی بطشه و الی ابراهیم فی حلمه و در کشف الغمه
بچند طریق نقل شده و در مناقب ابن مردویه روایت مذکوره با بعضی از آنها و در کتاب
فردوس بیهقی و جده مذکور شده که من ینظر الی اسرافیل فی هیبته و الی میکائیل فی رتبته و الی
جبرئیل فی عظمته و الی آدم فی هیبته و الی نوح فی [illegible] و الی ابراهیم فی سخاوته و الی سلیمان فی
ملکه و الی موسی فی شجاعته و الی عیسی فی سماحته و الی محمد ص فی شرفه و [illegible] فلینظر الی
علی بن ابی طالب و مضامین مذکوره مفید آنست که آنحضرت جامع جمیع امور و ملکه است
که هر صفتی از [illegible] مساوی [illegible] از صفات انبیا بوده باید که از حیثیت جامعیت افضل [illegible] معتقد

مقدسه نبویه باشد و از حدیث روز خندق هم این مستفاد میشود و صاحب مواقف
استبعاد نموده که بنابر این حدیث لازم می آید که علی علیه السلم افضل انبیا باشد چه هر گاه
با هر یک از انبیا در افضلیت مخصوصه بآن نبی مساوی باشد و اختصاص بفضایل دیگران داشته
باشد لازم می آید که او افضل از همه انبیا باشد و این خلاف اجماع است و بعد از آنکه
در طرق درست و در شهرت و روایتی معتمد بعبارات مخصوصه متصله بحضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله نقل شده باشد و معنی آن غیر از این نیست استبعاد نمودن این هر دو
فاضل اعتراضی بر کلام رسول کردن و با پیغمبر خدا عناد نمودن است و خلاف اجماعی که ادعا
نموده بنابر قاعده مقرره ایشانست که چون در اثبات و نفی چیزی عاجز میشوند دست با
باجماع میزنند کدام اجماع و چه اجماع و کی شد این اجماع چون منعقد شد این اجماع
بلی خلاف قول او [illegible] اجماع [illegible] است [illegible] نص و اجماع و قول
متواتره اثبات نموده اند که آن افضلیت امیر المؤمنین است از جمیع خلق الله بغیر از رسول
الله [illegible] استبعاد کرده اند و از احادیث گذشته بوضوح پیوسته
که آنحضرت اعلم از کل است و هر که اعلم است بخلافت و امامت اولی است دوم زهد و هیچ کس را
خلافی نیست در آنکه حضرت زاهدترین اهل زمان بود و خود فرموده که دنیا را سه طلاق
گفته است و از عمر بن عبد العزیز روایت که گفت ما علمنا احدا کان فی هذه الامة بعد النبی
صلی الله علیه و آله ازهد من علی بن ابی طالب ع و مشهور است که شخصی سوید بن غفله نام
بخدمت امیر المؤمنین علیه السلم آمد دید که کاسه از دوغ ترش که تیزی در بوی و طعم آن
بجسم رسیده بود با قرصی از نان جو که آرد او از آن بر بیخته بود و چند و پوستهای جو بر روی
نان ظاهر بود و خشک شده نزد آن حضرت و بر جهت تمام آن را می شکند و پاره در دوغ [illegible]

مینماید سوید کوید پدرم را تکلیف نمود کفتم روزه دارم فرمود که از رسول خدا شنیدم که
اکر کسی بطعامی میل داشته باشد و روزه او و از خوردن آن طعام مانع آید بر حق تعالی
لازم است که او را از طعام و شراب بهشت بخوراند عبد الله بن سنان میکوید که آن حضرت کرسنه
نام داشت و انجا حاضر بود کفتم ای فضه از خدا نمی ترسی که این آرد را پاک ننموده و بخاطر
او واجب الکرده و نان پخته کفت فدای تو باد مادر و پدر من او امر نموده که با نخاله بپزم
و از پاک کردن نهی فرموده و حدیث بکو و اردشده که هر کاه آن نان جو سیاه و زبر نیکا
نخورده ما نبحوا در رحمت الهی رفته و علاء علی فوشجی در شرح نهج البلاغه از عبدالله ابی رافع نقل کرده که
بخدمت آن حضرت رفتم دیدم که در وقت افطار کیسه سر بمهر طلبید که در آنجا آرد جو بود
و بان افطار نمود کفتم یا امیر کیسه را چرا مهر کرده اید کفت از برای آنکه حسنین روغنی با شیر
داخل نکنند از احمد کرده منقول است که حضرت ما بود دو جامه داشت و کاهی بر پوست و کاهی با بفت
پوشیدی و دو جامه را بچهار ده درهم خریده بود یکی را بقنبر داده و یکی را خود می پوشید
و اکر احیانا آستین جامه از دست دراز تر بود بکارد یا بر یا بشمشیر جدا میکرد و میکفت این را
بکارد بکیرم آبدوم سر آستین را بجهان بحو که بود میکذاشت و عمر را از ان عزیز میداشت
کرم وخدو خلق سر آستین نماید و ... خود شو آنحضرت ترکم بوده با ملک با اصغر و اکبر زیرها
زیاده نمودی از بر نها و با ههای نعلین خود خود ساختی و از کوشت کمتر نخوردی و
هر کاه خوردی بسیار کم خوردی و فرمودی شکم خود را مقبره حیوانات نسازید و غلاف
شمشیر آن حضرت بود و جامه را که تا پوشیدی وصله داشت و اصلاح پلیه زدی که کفش از داغ
آن شرمنده شدم و اخطب خطبا خوارزمی از جماد یاسر روایت نموده که کفت از رسول خدا
صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود یا علی بدرستی که حق تعالی ترا زینت داده بزینتی که

زینتی که هیچ بنده را بآن زینتی محبوب تر نساخته که آن دوستر است بسوی حق تعالی ترا زهد
دنیا و دشمن کردانیده ترا با دنیا و دوست کردانیده ترا با فقرا و راضی ساخته ترا بتابع ساختن
ایشان ترا و امام بودن تو ایشان را یا علی خوشحال کسی که دوست دارد ترا و تصدیق تو کند
و وای بر کسی که دشمن ترا و تکذیب تو نماید پس آنکسی که ترا دوست دارد و تصدیق تو کند
برادر تست در دین تو شریک تست در بهشت تو و اما آنکه ترا دشمن دارد و تکذیب کند سزا
وار است که حق تعالی روز قیامت او را در مقام کذابین بدارد و عذاب کند با طایفه معذبین
و در مناقب خوارزمی مذکور است که علی بن ثابت کفت در خدمت امیر المومنین بودم که
شخصی از برای آن حضرت پالوده آورد و آن سرور ابا نمود از آنکه او را تناول نماید کفت چیزی که
رسول خدا از آن نخورده باشد دوست نمیدارم که از آن بخورم ایضا در همان کتاب مسطور است
که شخصی کفت بخدمت آن حضرت رفتم دیدم که ساتی پوشیده ... که کوتاهی است ...
جامه آنست که عورت ایمن شده سرما و کرما را دفع کند و هم او نقل کرده که آنحضرت را دیدم
در بازار که شمشیر را در دست داشت و میفروخت و میکفت من یشتری منی سیفی هذا فلو کان
عندی اربعة دراهم اشتری بها ازارا ما بعته یعنی کیست که بخرد از من شمشیر مرا که اکر نزد
من چهار درهم می بود که جامه می خریدم این شمشیر را نمی فروختم و هم از آن حضرت مرویست که
فرمود که ترک کردم دنیا را بجهت آنکه ثباتی ندارد و غم بسیار دارد و رنج آمدن آن بسیار است
خبیص اند زینت الدنیا فلذ بقاءها و کثرة عنائها و خسة شرکائها و خطاب بدنیا نموده
یا دنیا یا دنیا غری غیری قد طلقتک ثلثا لا رجعة فیها یعنی ای دنیا بکریز از نزد من دیکری را
تو بخود مغرور کردان ترا سه بار طلاق کفته ام و امید بازکشت ندارم اسعد اصوی ... آن حضرت
اعبد ناس بود و عبادت هیچکس بعبادت آن حضرت نرسید صائم النهار و قائم اللیل روزها

نه نمودا شتی و شبها در عبادت بسر بردی کار بجایی رسیده بود که در شبانروزی هزار رکعت نماز کردی
و صحیفه [illegible] را از آن نمازها چیزی از و فوت نشد و از ابن عباس مرویست که
گفت در روز جنگ بدر که در آسمان نظر میکند گفتم چه میکنی یا امیر المؤمنین فرمود که می
بینم که ظهر داخل شده ام که نماز کنم با او گفتم در این قسم وقتی گفت با ما با ایشان مقاتله
بجهت نماز میکنیم چرا خود از عبادت الهی در اول وقت غافل شویم و پیشانی مبارک آنحضرت از
بسیاری سجود همچو زانوی شتر پینه کرده بود و از کلام معجز نظام آنحضرت که فرموده والله ما عبدتک
خوفا من نارک و لا شوقا الی جنتک و لکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی عبادت نمیکنم
بار الهی از جهت آنکه از آتش دوزخ میترسم و نیز از برای آنکه بهشت را میخواهم و طمع در آن دارم لیکن
ترا یافتم که سزاوار پرستش و مستحق معبودیتی از آن جهت عبادت تو میکنم و معلوم میشود
اینکه غیر از عبادت هیچ چیزی منظور و مقصود نباشد و این در غایت اشکالست و از عبادات
آنحضرت یکی آنست که از کسب دست مبارک هزار بنده خریده و آزاد نموده و در هنگامی که در مکه
در شعب [illegible] بودند روزه میگرفت [illegible] اگر یکی از ایشان رسول الله بود می
کند [illegible] چه از [illegible] کفار قریش کار بر ایشان تنگ بوده و از [illegible] دیگر [illegible] و
مشهورست که امام چهارم امام زین العابدین ع اعبد زمان خود بود و از بسیاری سجود که پیشانی
و دیگر اعضا را بر زمین نهاده بود و در غایت اعضا پینه کرده بود و ذو الثفنات میگفتند یعنی
صاحب پینه ها و مع هذا هرگاه صحیفه که در آن عبادت امیر المؤمنین را نوشته بودند نگاه
میکرد آه میکشید و تأسف میخورد و میگفت این کی بعبادة علی علیه السلام [illegible] کجاست عبادت من و
کجاست عبادت علی ع و از امام هفتم امام موسی کاظم علیه السلام مرویست که فرمود آیه سیماهم
فی وجوههم من اثر السجود در شأن امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد حاصل که پرستش الهی را آنحضرت

آنحضرت بر گذاشته که با آن نمیرسد دست عابدان جهان و از تحمل آن عاجز اند ملائکه
و غیر ایشان از مقربان و چگونه چنین نباشد و حال آنکه آنحضرت عارف بود بجلال اقدس
و جمال ملکوت و شناورتر بود از همه خلق بوصول و رسیدن بعالم جبروت و لذت قرب
که او را ایدا بود دیگری را نبود و آن زحمتی که او در عبادت حق تعالی طاقت داشت هیچ کس
نداشت چهارم حلم آنحضرت بمرتبه بود که ابن ملجم علیه اللعنه با آنکه آنحضرت را [illegible] ضربتی
زده بود امام حسن علیه السلام را وصیت فرمود که او را بیش از یک ضربت نزنید و گوش و بینی او را
مبرید و از طعامی و شرابی که من میخورم باو هم بدهید و بیش از آن با آنکه میدانست که از روی
[illegible] خواهد آمد عطای که بدیگران میکرد باو دریغ نساخت و ملا علی قوشچی در شرح
تجرید میگوید که در حرب معاویه پیشی گرفتند لشکر معاویه بر کنار فرات و آب از لشکر
امیر المؤمنین منع کردند بامر معاویه و چون لشکر آنحضرت آب را از [illegible] کردند خواستند
که آب را منع کنند آنحضرت راضی نشد و لشکر را از آن نهی فرمود و در روز جمل چون مروان را
گرفتند با آنکه عداوت او را با خود میدانست و میفرمود که بعد از این از او بامت چه ها خواهد
رسید و بقصد آن حضرت راضی شده [illegible] شمشیر کین بر کمر بسته بود و در فتنه انگیزی
تقصیر نکرده با اینها همه او را گذاشت و حلم بکار فرمود و اینکه عبد الله زبیر که در آن روز
نسبت با آنحضرت بی ادبیها کرده بود و پدرش را اگر چه پشیمان شده بود تحریص بقتال
کرده و هر چه لایق بحال خودش بود نسبت بآن حضرت در آن روز بفعل آورده و گفته
مع هذا الحلم [illegible] و از عقوبت عفو فرموده و چون [illegible] و اهل بصره با آنکه شمشیر
بر روی او کشیده بودند دشنامها داده و بی ادبیها کرده حکم کرد که کسی متعرض
مال و اولاد ایشان نشود با عایشه کمال مهربانی نمود و زنان همراه او کرد که بمدینه

که قبل بنداش فرستادند و چون سعد بن عاص که والی از بنی امیه و بدذاتی چیزی بر علی نمانده بود که بفعل
نیاورده دست یافت عفو نمود و مطلق مواخذه اش نفرمود و در عوض دشنام دعا بجای
غضب حلم بکار میفرمود چنانکه خود فرموده است یا رب ذهب الیوم حلما فانی لا ادعی الحلم
لمن یندم علیه حلیم یعنی یا الهی زیاده ساز حلم مرا که من میدانم که هیچکس از حلم و برد باری
پشیمانی نکشیده است و حکایت آن کنیزک که بر روی مبارک آب ریخت و نداخت خود مشهور است
و محتاج نیست پنجم جود و کرم آنحضرت و حکایت دوست و دشمن را اتفاق است بر آنکه سخی
ترین خلق الله او بود علیه السلم چنانکه مکرر جمیع مال را بمحتاج خود ادا داد و خدا داد که
هیچ چیز را باقی نگذاشت و به دست مبارک خود باغی ساخته بود و سبیلهای کلی حاصل آن
بود و تمام را بفقرا بخشید و شمه از این صفت است حکایت هل اتی و انما ولیکم
که قبل از این مذکور شد و از جمله سخاوتهای آنحضرت جود بنفس جان عزیز است که جان خود را
بذل نمود و بجهت خوشنودی حق تعالی در شب غار و در فراش رسول الله خوابید و خود را فدای
رسول کرده آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله نازل شد یعنی از مردمان
کسی که میفروشد نفس خود را و جان عزیز را بذل میکند در رضا الله تعالی و آن بغیر از
امیر المومنین هیچ کسی نبود و از دیگری این نحو کار دیده و نشنیده و مشهور است که باغی در مکه
داشت که هر کس آرزوی آن بود و آنرا دوازده هزار دینار فروخت و جمیع آن را در مسجد بفقرا
و مساکین بخش نموده بخانه آمد در حالتی که هیچ چاشتی از برای او نمانده بود فاطمه علیها السلام
گفت تو میدانستی که حسنین در غم و فرزاست که چیزی نخورده اند و من و تو نیز همان حال داریم
از بهر باغ را باید در طلب آنچه نصیب نبود گفت یا علی که ذل سوال در چهره ایشان دیدم نا
توانستم کرد مانع آمدند که از این چیزی بخانه آورم و حبوه این صفت در آن حضرت کامل است

کامل است و دوست و دشمن همه کتابها از آن پر کرده اند بقول آنکه گفته است
شبی عن غیر خوارق است همین اکتفا نمود ششم شجاعت است و اجماع کافه ناس است که امیر
المومنین علیه السلم شجاع ترین خلق بود ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه میگوید که در
پادشاهان فرنگ و روم صورت آنحضرت را در عبادتخانهای خود کشیده اند و سکند
و شمشیر که حمایل میکنند نام او را نقش می نمایند و ملوک دیلم صورت او را در سپرهای
خود و بواسطه فتح و نصرت و یمن و تبرک میکشیده اند و در شمشیر الب ارسلان و شمشیر
پسرش ملکشاه صورت آنحضرت بوده است و فلاسفه با آنکه معاند اند با دین و ما
اهل ذمه با آنکه منکر نبوت حضرت خاتم النبیین اند همه او را بجهت این صفت دوست
داشته اند و میدارند و تعظیم نام و صورت آنحضرت میکنند و کفار مذهبی که باشند از نام
او استمداد میجویند و در کتب مسطور و از جمعی مشهور است که هر گاه کفار در روزها
جنگ علی علیه السلم امید یکدیگر بعضی ببعضی وصیت میکردند دیگر امید نجات نمیداشتند
و اگر بعد از جنگ خود را زنده میدیدند تعجب میکردند و بعد از حکایت خیبر و ندای لا سیف
از آسمان و حدیث خندق ظاهر ادنی ابن ابی طالب را احتیاج بدلیل و گواهی و بینه و برهان
نخواهد بود هفتم مستجاب بودن دعای آن حضرت است چه رسول صلی الله علیه و آله در روز
مباهله گفت من دعا کردم و تو آمین گو و در شهر کوفه دعا کرد و آفتاب برگشت و
هیچکس را شکی در این نیست و دعا کرد از برای اهل کوفه که آب زیاده شود چون از
زیادتی شکوه کردند باز دعا نمود تا کم شد و بر انس بن مالک چون کتمان شهادت کرد دعا
کرد که مرض پیسی بکند که پنهان نتواند کرد و ابرص شد و یکی از بنی امیه با او در گفتگوی
بی ادبانه سر کرده بود با او گفت خدا او را لعنت کند که بر سگ ملاقی میکند فی الحال

ان مرد صومعه سنگ پیدا کرد و در آن چون دیدند و فرزندش جمع میکردند باز دعا فرمود تا
مصنوع گشت اول شد و دعا کرد بر شتر ان ظاهر کرد چنانکه شتر و او بعلت جنون گرفتار گردید
و اگرچه این طور امور نسبت بجلالت آنحضرت سهل است اما چون با دیگری ننموده و این
دلیل افضلیت است مرقوم شد هفتم خبر دادن آنحضرت از غیب و اگرچه آن از حد حصر بیرون است
بدو سه از اخبار نمودن آن حضرت که مشهور تر است نبشته بخواهی کتاب ملفوظ یکی آنکه
متوجه صفین بودند لشکری که همراهان ایشان غلبه نمود آنحضرت در برج بلدی از راهب آب در
طلب آب کرد راهب گفت تا آب سه فرسخ راه هست و در هر یکماه از برای ما از آن آب میآورند
اگر شما دهم خود بتلف میشوید حضرت امیر علیه السلم از وی بدیر و فته الطرف را ملاحظه فرمود
و زمینی را نشان داد که بکنند چون کندند سنگی عظیمی پیدا شد و گفت سنگ را بر دارید
و آب بجوید خلق کثیر بر آن شدند که سنگ را حرکت دهند نتوانستند و در ضایع گشتند که الحال
خواستند که آن سنگ را حرکت دهند نتوانستند سیصد کس بودند و عدد لشکریان نود هزار
و چون همه عاجز آمدند خود از اسب فرود آمد و به یک حرکت آن سنگ را حرکت داده برداشت
و بدور افکند از زیر آن چشمه آبی پیدا شد که آبش از عسل شیرین تر و از یخ سردتر و از برف
سفیدتر بود و تمام لشکر آب خوردند و حیوانات را آب دادند و مشکها پر کردند و باز امر
نمود که سنگ را بجای خود نهند چون مقدور آن لشکر نبود و نفس نفیس متوجه شد سنگ
بجای نهاد و خاک بر آن ریختند و چون از صفین مراجعت نمودند یاران که همراه بودند
هرچند تفحص آن کردند نیافتند و راهب از دیر فرود آمده پرسید که این شخص نبی است که کشند
ملک نزد وصی نبی است پس بخدمت آنحضرت شتافته و دو دست آن حضرت بوسه مسلمان شد و گفت از پدر
بمارسیده بود که در حوالی این دیر آبیست و از آن نشان ندهد الا نبی یا وصی نبی و پدر من

و پدر من و او از وی دیدن سرو و مدتها در این دیر برده اند و این دولت نصیب من شد پس
بخدمت آنحضرت بصفین رفت و شهادت یافت و این حدیث در کشف الغمه و کتاب مناقب و دیگر
کتب بطرق مختلفه مذکور است و یکی دیگر آنکه بعد از رسول صلی الله علیه و آله امیرالمومنین منادی کرد
که هر کرا بر رسول خدا دینی و یا امانتی باشد بیاید و هر که می آمد طلب میکرد از فرش یا حجرات که مو
مصلای خود را بر میداشت اگر حق و فا می بود موافق طلب او در زیر مصلای بود و با شخص میداد
و الا فلا و چون این خبر فاش شد عمر با ابی بکر گفت که ما را این دو بیت بایستی فکری باید کرد که نام مناسب
شد بعد از شهرت نمودن با هم قرار دادند که ایشان نیز ندا کنند و منادی ایشان نیز ندا کرد
و چون خبر با میرالمومنین رسید فرمود که زود باشد که از این عمل پشیمان شوند پس روزی
دیگر اعرابی آمد و از جانشین رسول خبر پرسید و نشان با ابی بکر دادند اعرابی از وی پرسید که
تو وصی رسول الله و خلیفه اوئی گفت بلی چه میخواهی گفت هشتاد ناقه که رسول ضامن شده
بود که من بعد حوالکی کرد من بدهد پرسید که چه ناقه و چه ضامن شده بود گفت اگر تو خلیفه
پیغمبری میدانستی که چه ناقه و چه ضامن شده بود رسول خدا ضامن شده که هشتاد ناقه
سرخ موی و سیاه چشم بمن بدهد یا پدر داد یا زکات این دعوی نمود ابوبکر بعمر گفت در جواب
فکری کن عمر گفت اعراب جاهلان می باشند از وی طلب گواه کن چون از وی گواه طلبید اعرابی گفت
آیا مثل کسی بر پیغمبر شاهد میتوان کرد گفت که والله ما انت بوصی رسول الله و لا خلیفته
یعنی بخدا قسم که تو وصی و خلیفه رسول خدا نیستی و از آن مجلس اعرابی آزرده و غمناک بیرون
آمد سلمان فارسی با آن اعرابی رسید گفت بیا تا ترا به وصی رسول خدا نشان دهم و چون
بخدمت امیر رسید گفت انت وصی رسول الله یعنی توئی وصی رسول خدا آنحضرت
فرمود که بلی ما انشا یعنی بلی منم وصی رسول خدا ام چه میخواهی اعرابی حرف خود را اعاده نمود آن

حضرت با او گفت اسلمت انت واهلك یعنی مسلمان شدی تو و اهل بیت و خویشان تو اعرابی چون
این شنید در پای آنحضرت افتاده می بوسید و میگفت شهادت میدهم که تو وصی رسول خدا
و خلیفه اوئی چه میان من و رسول خدا این شرط شده بود و با همه مسلمان شدیم پس حضرت
امیر امام حسن را طلبیده گفت با سلمان برو بجلان وادی و بآن کوه بگو یا صالح چون جواب
بشنوی بگوی که امیرالمؤمنین ترا میفرماید که هشتاد ناقه که رسول خدا ضامن شده با این
اعرابی تسلیم نمای و چون حضرت امام حسن با سلمان و دیگر مردمان رفتند و آنحضرت فرموده بود
در جواب شنیدند که السمع والطاعه یعنی شنیدم و فرمان بردارم و در حال تمام ناقه از سنگ
بیرون آمدند تا هشتاد عدد تمام شد و اعرابی از امام منصرف در آورده قبیله پیش کرد و رفت
در کتاب بحار آورده که شخصی بخدمت آنحضرت آمده گفت من از دوستان شما ام آنجناب فرمود
که دروغ میگوئی محبت ما در دل نشود الا در دل زنازاده یا کسی که مادرش در حالتی که حایض بوده با او جماع
شده ما را دوست نمیدارند و بعد از چند روز خضیب بیرون آمده در آنجا تمام از حرب با
معاویه بوده و آنجا کشته شده بجهنم رفت و ابن طبر شامی در کتاب خود نقل کرده از صاحب تاریخ
فتوح شام که چون خوارج عزم جزم کردند با امیرالمؤمنین قتال نمایند آنحضرت متوجه
نهروان گردید سواری از راه رسیده بآنحضرت گفت که یا امیرالمؤمنین خوارج از قصد شما خبر
یافته از نهر عبور نمودند و دوری با نهروان آوردند آنحضرت فرمود که تو دیدی که ایشان عبور
کردند گفت بلی آنحضرت فرمود که بآن خدائی که محمد را براستی بخلق فرستاده است که ایشان
عبور نکردند و بغیر بعضی اهل ده ... نخواهند رسید ... مقتول گردند الا اکثر
از ده کس که فرار نمایند در این مکان و در آنجا از اصحاب کشته نشوند الا از ده کس و چون
بکنار نهر رسیدند چنانکه آنحضرت خبر داده بود ظهور رسید و از جندب بن عبدالله روایت

روایت کنند که او گفت با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حرب جمل و صفین و چون در خدمت
حضرت امیر علیه السلام متوجه نهروان شدیم شیطان مرا وسوسه کرد و شکی در دلم افتاده که این جماعت
همه صلحا و نجبا و قرا و زهاد و عبادند با ایشان قتال کردن مشکل است صبح با نیزه و مطهره
آب از لشکر جدا شدم و نیزه را بر زمین زده سپر را سایبان کرده نشستم و مشغول بودم که ناگاه
علی علیه السلام را دیدم بمن افتاده پرسید که آب با تو هست گفتم بلی مطهره را بر داشته طهارت ساخت
و در زیر سپر من نشست ناگاه دیدم که سواری می آید و احوال او را می پرسید فرمود که اشاره کن
تا بیاید اشاره کردم سوار آمده گفت یا امیرالمؤمنین قوم از نهر عبور کردند و از نهر گذشتند
فرمود که عبور نکرده اند گفت بخدا عبور کردند باز فرمود که نکردند در این اثنا دیگری آمد گفت
قوم از نهر گذشتند فرمود که والله نگذشتند گفت والله که بیامدم تا ایشان را در آنجانب
ندیدم فرمود که نگذشتند و آنجا محل ریختن خونهای ایشان است پس برخاست و من هم برخاستم
و با خود گفتم الحمد لله که حق تعالی مرا بحال این مرد بینا کرد اینها یا دلیر است بر خلاف واقع گفتن یا آنچه
میگوید از روی حجت و دلیل میگوید یا امریست که رسول با او خبر داده یا خدا با او عهد بسته
که بسوی سپاهم که فردا در قیامت از من سوال کنی که اگر من خود با ایشانم که عبور کرده اند
کسی که با وی قتال کند حرام بود و اگر عبور نکرده باشند در دخل منکر جهاد و جدل کوشیم
و چون بر کنار نهر رسیدیم دیدیم که رایات جمال الخوارج است پس آنحضرت فرمود که مرا کرفتند
گفت ای برادر روانه شوی و امر من و حال امر بر تو روشن شده باشد گفتم بلی یا امیرالمؤمنین
فرمود که امثال تو میدانی در معرکه رفتم و چندی از خوارج را کشتیم و کوششی کردیم تا فارغ شدیم
و این خبر در بحار نقل از اخبار شایعه است و دیگر ابن شهر آشوب در کتاب خود ایراد نموده که
چون امیرالمؤمنین بکوفه رسید جوانی از اصحاب او عیب نکاح کردن زنی را در اینجا نمود

تعزیه آنحضرت نماز صبح گزارده یکی را گفت برو بفلان موضع که آنجا مسجدیست و بر یک جانب آن
مسجد خانه ایست که در وی و فرخ در آنجا او را پیدا کرده است هر دو را پیش من آور و دختر همراه
آورد آن حضرت با ایشان خطاب نموده فرمود که امشب بجهت چه سبب نزاع شما در ازدیاد شده جواب گفت یا امیر
المؤمنین من این زن را خواستم چون صحبت کردم چون با او خلوت نمودم یافتم در نفس خود نفرتی که
مانع شد که نزدیک او شوم نه یکی کنم و اگر توانائی صبر داشتم هم در شب بیرون میکردم بیرون رفتم و کرد
و صباح ما را نزاع شد تا این زمان که امر خود را به یافت آمدیم بخدمت تو آنحضرت فرمود بحضار مجلس
که بعضی از سخنان باشد که در حضور حرم نتوان گفت و مخواهند که کسی نشنود حضار برخاسته
تمام بیرون رفتند و غیر از آن هر دو دیگری آنجا نماند آن حضرت با آن زن گفت این جوان را میشناسی
گفت نه فرمود که من خبر گویم ترا چنانچه او را بشناسی اما مخفی کن و دلسته پیشتر منکر نشوی گفت نعم
یا امیر المؤمنین فرمود که دختر فلانی تو نیستی گفت بلی فرمود که ترا پسر عمی بود که هم میل در عشق او
گفت بلی فرمود که پدرت ترا از وصل منع میکرد و او را از تو دور مینمود تا آنکه از خانه بیرون
اخراج نمود از برای این گفت بلی فرمود که فلان شب تو بیرون رفتی بقصد قضای حاجت او ترا گرفت
و با کراه با تو نزدیکی کرد و تو از وی بار گرفتی و پنهان میداشتی این کار را از پدر و مادر تا وقتی که مادرت آگاه
یافت از پدرت پنهان میداشت و چون وضع حمل تو نزدیک شد مادر ترا در شب از خانه بیرون
برد و ترا وضع حمل شد و فرزندی از تو متولد شد و او را در جامه پیچیده در خارج جدار
در جایی که در آنجا قضای حاجت میکردند گذاشتی سگ آمد او را بو کرد تو سنگی که او را بجهت
سنگ انداختی آن سنگ بر سر طفل آمده شکست تو و مادرت را جانب او دویده دیدید که پدرش را
و بعد از آن او را گذاشتند و راه خود گرفتید و دیگر ندانستید که حال او چه شد خبر چون اینها
از آن حضرت شنید ساکت شد فرمود که همچنین گفت بلی والله یا امیر المؤمنین که این امر واقع

بغیر از مادر من کسی بر این اطلاع نداشت آن حضرت فرمود که حضرت ذو الجلال مرا مطلع ساخت بر این احوال دیگر فرمود
که چون شما او را گذاشتید و صباح آفتاب بر فلان آمدند و او را برده تربیت کردند تا این زمان رشد
و آمد با ایشان بکوفه و این مرد است که ترا خواستگاری کرده این پسر تست و چون این گفت بر سر کشاد چون کشود
اثر شکستگی بر سر او ظاهر شده بود انگاه فرمود که فرزند خود را نگاه داشته او را که حرام کرده شده بود
بر فرزند خود و ایکر و ببر و کرد صبا و شما نکاح شما نیز ندارد و دیگر خبر دادن آن حضرت میثم تمار
و قنبر غلام خود و کمیل بن زیاد و حجر را از اسباب آنکه حجاج لعنة الله علیه هر کدام را بجرم اینها شهید خواهد
کرد و دیگر آنکه در کشف الغمه مذکور است که چون بصحرای کربلا رسیدند در وقتی که از سفر مراجعت
نموده بود ایستاده زار زار میگریست چون از سبب آن پرسیدند فرمود که این زمین کربلا است
و محل فرود آمدن ایشان خواهد شد که بحساب اول جنت شوند محل خیمه و مکان جنگ و جای شهادت
همه ایشان را داد و بر ایشان گریست و از گریه آن حضرت رفقا نیز جا بجای گریستند و از آن روز شد
و هیچکس تاویل قول آن حضرت ندانست تا آنکه واقعه ها بلا شد شهیدان ابی عبد الله الحسین
روی نمود دانستند هر که از ایشان همراهان مانده بود دانست که مراد آنحضرت این واقعه بوده است
و دیگر خبر دادن عمارت بغداد و مدت پادشاهی بنی عباس و احوال ایشان و ابتدای آمدن مغول
و انتهای احوال بنی عباس بود و چون هلاکو خان بغداد را محاصره نمود اهل حله آمدند
و نوید فتح دادند بجهت آنکه آنحضرت فرموده بود بر نهج هلاکو بسیار مذکور و غلامان کردند و تفصیل این خبر
در محل خود مذکور است و بعضی از معاندین در این مقام مناقشه کرده اند که موجب نص قرآن که وعنده
مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و ان الله عنده علم الساعة و چگونه باشد الا در غیب مخصوص
بجناب باری تعالی است چون جایز باشد که گویند کسی غیر از نبی صلعم از غیب خبر داده باشد چنانچه در احادیث
نبوی منع از آن وارد شده و مخبر شما امیر است هم همچنین است که از غیب خبر داده باشد جواب

آنست که حضرت الله تعالی پیغمبر را بدعا الم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول یعنی مطلع
نمیگرداند الله تعالی بر غیب خود هیچکس را مگر آن کس را که برگزیند از رسول و فرستاده خود تا معین
وحی باشد و هرچه امیر المومنین ع و سایر ائمه معصومین از آن خبر داده‌اند از جانب پیغمبر بوده
اطلاع پیغمبر ص بر غیب بواسطه جبرئیل است و اطلاع اوصیا بواسطه آنحضرت سبحان الله اهل بیت
که بواسطه آنحضرت از غیب خبر داده باشند منکر آن شده‌اند و نسبت اطلاع بر علوم غیبیه [illegible]
که مخالف اهل بیت پیغمبر نداده‌اند ایا چه سبب است باشد [illegible] سبب دیگر نخواهد بود جز
عداوت اهل البیت که ظاهر است که معاندان از بر این جمع که نمیدانست که کدام دست در دعوا باید زد
و مجنون و جاهل را برحم نمیتوان کرد ایشان دانش غیب کرده‌اند و کشند بر حال سایر [illegible] مطلع بر
و انکار خبر دادن امیر المومنین ع از غیب مینمایند با آنکه قایل‌اند که لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا کلام آنحضرت
و او را صادق میدانند و قول او را که سلونی عن طرق السماء و سلونی عما دون العرش قبول دارند [illegible]
منادی [illegible] ما هم گاه عناد عداوت اهل البیت بر ایشان غلبه کرده و تعصب مخالفان در دل جمعی از
ایشان جوش زده [illegible] معانی را فراموش میکنند جهلا از خبر دادن امیر المومنین ع مخالف [illegible]
در کتب خود [illegible] ذکر کرده‌اند از خبرها [illegible] کتاب کفایة الطالب [illegible] مذکور
ندارد و اگر کسی بیشتر خواهد بکتب مبسوط رجوع نماید فهم جهاد است دوست و دشمن و اتفاق
که استحکام بنای دین مصطفوی بشمشیر آبدار دشمن شکار مرتضوی است حق تعالی ملائکه کرام
[illegible] تعجب [illegible] از ثبات قدم او در معارک [illegible] جهاد او در [illegible] غزای بدر که از آن
علی گفته الله [illegible] که مسلمانان [illegible] مبتلا شده بودند [illegible] که حضرت رسول
جان او را در میدان حرب فرمود اللهم اکفنی نوفلا یعنی خدایا شر نوفل را از من باز دار و چیز
امیر المومنین [illegible] حضرت [illegible] که الحمد لله الذی اجاب دعوتی فیه یعنی حمد خدا را که دعای

را در حوالی اجابت رسانید و هم چو ولید بن عتبه و عاص و چندین تن دیگر از کبرا و صنادید مبارز
[illegible] در میان عرب بشجاعت مشهور بودند بقتل رسانید تا عدد ایشان به سی و شش رسید
عدد کشتگان که همه مسلمانان بدر و ملائکه بقتل رسانیده بودند برابر عدد کشتگان آنحضرت
بود و بطول آنحضرت بیشتر بود و در احد که جمیع مسلمانان راه فرار در پیش گرفتند و شیطان
در مدینه ندا کرد که محمد صلی الله علیه و آله کشته شد و صحابه بغیر از [illegible] شجاعت و [illegible]
امیر المومنین کسی دیگر نماند هر فوج که قصد کشتن رسول الله صلی الله علیه و آله میکرد آنحضرت شکست
میداد و صدا از آسمان ندا آمد که لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و یکی از مردم میرسانید که جبرئیل
از [illegible] یا رسول الله گفت ملائکه تعجب آمده‌اند از مواسات که علی با تو میکند رسول الله فرمود که
منه [illegible] انا منه [illegible] جبرئیل آمد و [illegible] در مردم قایم کرد [illegible] شد
و در غزای خندق که کفار از [illegible] طرف به مدینه آمدند چنانچه حق تعالی فرموده اذ جاءکم من فوقکم و من اسفل
و مسلمانان بحال [illegible] داشتند عمرو بن عبدود کشته [illegible] شکست [illegible]
که ربیعه سعدی بخدمت حذیفه یمانی رفت و گفت یا ابا عبد الله ما [illegible] از علی ع چیزی نقل
میکنیم اهل بصره میگویند شما در باب [illegible] علی افراط میکنید هیچ حدیثی در خاطر هست که
نقل کنم تا زبان ایشان کوتاه شود حذیفه گفت بخدائی که جان من بدست قدرت اوست که اگر
عمل تمام امت محمد [illegible] جنگ علی را در روز خندق [illegible] دیگر [illegible]
عمل علی [illegible] زیادتی خواهد کرد پس ربیعه گفت [illegible] خلیفه [illegible]
و حال [illegible] ابوبکر و عمر و جمیع اصحاب پیغمبر حاضر بودیم که عمرو مبارز طلبید و هیچکس [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] بودیم و هیچکس جواب نداشتیم بغیر از علی که برابر او رفت و او را بقتل رسانید [illegible] الله
که عمل او زیاده است بر عمل اصحاب محمد [illegible] تا روز قیامت در غزای خیبر [illegible] فتح [illegible] قلعه [illegible]

آنحضرت واقع شد که مثل مرحب کافری را کشت و چنان دری را کند که هفتاد کس حرکتش می
دادند و در غزای حنین که مسلمانان بکثرت و بسیاری لشکر فریفته بودند و چنان شکستی بمسلمانان
افتاد که با رسول الله بغیر از نه کس از بنی هاشم نماندند حضرت امیر علیه السلم جمعی کثیر از شجاعان
کفار را بقتل آورد که یکی از ایشان ابو جرول نام داشت که سردار ایشان بود و بغیر از این چهل
مبارز دیگر از سرداران آن لشکر مقتول ساخت بغیر از تابعان ایشان تا فتح روزی نمود و حق تعالی
این آیه را فرستاد که ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین یعنی بعد از آنکه همه گریخته
بودند الله تعالی آرام و اطمینان بر رسولش و مؤمنین فرستاد و مراد از مؤمنان امیر المؤمنین علیه السلم
که سبب آن فتح شد و همچنین در غزای بنی المصطلق که مالک و پسرش که هر دو شجاعت تمام
بودند و چند کس دیگر به تیغ آن حضرت کشته شدند و دشمن شکست یافت و در قتال ناکثین
یعنی در جنگ جمل که دو پیشوای ایشان که طلحه و زبیر بودند نکث و عهد و بیعت کرده بودند
بنابر این ایشان بناکثین مشهور شدند و در جنگ قاسطین که معاویه و لشکر او بودند که قاسطین
بمعنی ظالم اند که چون ظلمی چنان بر اهل بیت روا داشتند و از حق عدول نمودند مستحق این اسم
شدند چنانکه حق تعالی فرموده و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا یعنی اما ستمکاران پس
باشند آتش دوزخ را هیمه که بدیشان افروخته شود و در جنگ مارقین که مراد خوارج اند
و مرق و مروق بمعنی بیرون رفتن تیر است از کمان و این قوم چون از دین بیرون رفتند که
تیر از کمان بیرون رود ایشان را مارقین گفتند الغرض از آنحضرت ظهور آمد در جنگ ایشان
از شجاعت و دلاوری مردی و فتح بیوست علمای کبار ثبت داده اند و تفصیل هر قتالی
در محل خود مسطور است و از ابو بکر ابداً مروی نیست که او در کتاب خود آورده که در روزی عقیل
معجز نشر بود جمعی بر او گرد آمده بودند حرف علی علیه السلام عیان آمد یکی از آن جماعت بخشم آمده گفت

گفت که او بخود مغرور و معجب است عمر او را منع کرده گفت کسی علی را باین صفت نسبت کرده است
والله که اگر شمشیر او نمی بود عمود اسلام استحکام نمی یافت او بکتر من امت است و در دین سبقت
او راست و صاحب شرف و بزرگی در دین او است چون آن شخص این را از عمر شنید گفت چرا
او را مقدم نداشتید گفت یکی بجهت کمی سن او و یکی آنکه بنی عبد المطلب را دوست میداشت
و بعد الفرض این مشهور است که شکستی که در روز حنین بلشکر اسلام رسید از همه کس عین
و از شومی چشم بد بود ولیکن باعتقاد امامیه و بعضی از اهل سنت عاین یعنی چشم زننده
ابو بکر بود و بعضی از اهل سنت نسبت بدیگری میدهند چه لشکر رسول الله یعنی ده هزار
مرد و بعضی بیشتر گفته اند که دوازده یا شانزده هزار باشد و چون ابو بکر آن لشکر را با آن عدت
و شوکت بدید گفت لن نغلب الیوم من قلة یعنی امروز از جهت کمی لشکر مغلوب نخواهیم شد چون
خبر بحضرت رسالت پناه رسید فرمود بلی چنین است او از دیدن آن لشکر تعجب نمود چشم او باعث
چنان چشم زخمی شد که لشکر بآن انبوهی رسیده بود و بگریختند چنانکه شکستند و لشکر دشمن با آنکه
چهار هزار کس بودند بر ایشان ظفر یافتند جمعیت ایشان را متفرق ساختند که با رسول الله
بغیر از نه کس نماند چنانکه حق تعالی فرموده که و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا
و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین یعنی در روز حنین که آن نام وادی است میان
مکه و طایف در وقتی که اعجاب لشکر هوازن و ثقیف مقاتله فرمود بعجب آورد شما را بسیاری
لشکر شما پس دفع نکرد از شما چیزی را از صولت دشمن و تنگ شد بر شما زمین آن وادی با آن فراخی
و فراخی که داشت پس بر گشتید پشت بدشمن کرده یعنی روی گردانیدید از حرب در حالتی که هزیمت کنندگان بودید
و چنانچه گذشت امیر المؤمنین علیه السلام پای ثبات افشرده تا فتح نمود و لهذا یکی از فصحا گفته که کان ابو بکر
الذی عانهم و علی علیه السلم اعانهم یعنی بود که ابو بکر که چشم رسانید بلشکر اسلام همه گریخته شدند

داده‌اند و بعد از آن علی صفدر بیکر همه از شکست لشکر اعانت و یاری فرمود تا فتح میسر شد و ک
ابن ابی الحدید معتزلی نیز اعتقاد شو آنست که عاید ابوبکر بوده و در قصیده اشاره بان نموده
گفته است و اعجب انسانا من القوم کرتم فلم یغن شیئا ثم هرول مدبرا و ضاقت علیه الارض
من بعد رحبها و للنص حکم لا یدافع بالمرا یعنی عجب آمد مرا از آنکس که از جماعت بسیاری
لشکر خود شود و دفع نکرد آن کرت چیزی از غلبه دشمن پس گریخت و هرول در حالتی که
پشت داده بود و هرول سر انگشتان پای بر زمین رسانیدن و تندی رفتن است و تنگ شد
بر وی زمین با وجود فراخی و ضعف الحی را حکمی است که دفع نمیشود به مجادله و مراد از نص آیه و قوم
حنین است و مراد از مرا آنچه مجادله و قرات مجادله است ظاهر شد که این بیت به جهت شعر است و قرینه
بر آنکه مراد ابی بکر است ابیات سابقه و لاحقه است و اگر کسی گوید که گریختگان بسیار بوده‌اند
ابن ابی الحدید چرا ابوبکر را بذکر مخصوص ساخت جواب آنکه چون بر ایشان کرده که او را افضل از امیر
المؤمنین صید القد و مناقب ظاهره مشهوره امیر المؤمنین و اوصاف ابیطالب باوجود ابوبکر را
بنظم آورده تا افضلیت درجه ظهور یابد و ملا عبد الرحیم بن یا حفظ و ابن ابی الحدید الراجح
الحدید گفته و قد ساوا النبی فی عشرة الالاف فنعی ابوبکر من کثرتهم و قال لن نغلب الیوم لقلة فا
هزموا باجمعهم یعنی و بعد تحقیق که راهی شد و شروع به جنگ کردن نمود رسول الله صلعم باده هزار کس از
مسلمانان پس تعجب کرد ابوبکر از بسیاری لشکر و گفت مغلوب نخواهیم شد امروز بسبب کمی لشکر پس
انهزام یافتند بتمامی و چنانکه بعضی مفسرند که در وجه تسمیه کرده‌اند سبب ترغیب بجز قسمت که کسی
دو ثلث حسب او نشو اند رسید و چنانچه خود فرموده که نحن اهل بیت لا یقاس بنا احد یعنی ما اهل
بیت رسولیم کسی را در نسب با ما قیاس نمیتوان کرد حافظ که از متعصبان اهل سنت است و عداوت
علی الرضا و ایمان صلی الله علیه و آله نیز قول الصدیق الاصغر کرده و گفته چون قیاس توان کرد با ایشان کسی را

وحال آنکه رسول صلعم یکی از ایشانست و مراد از الطیبان که در حدیث واقع شده علی و فاطمه است و
حسن و حسین‌اند و شهیدان حمزه عم آن حضرت شده و الجناحین است که رابع ایشان جعفر است و سید
الوری عبد المطلب و ساقی الحجیج عباس است و هم از ایشانند و مراد از کسانی که با ایشان در مکه
بمدینه رفته باشند و مراد از انصار طایفه که یاری و مدد کاری ایشان نموده و تصدیق کسی است
که ایشان را تصدیق کرده باشند و فاروق آنکه میان حق و باطل در دین ایشان فرق کرده باشد و حواری
دوستدار ایشانست و ذو الشهادتین آنکه شهادت از برای ایشان داده و هیچ چیز در میان نیست
مگر آنکه در ایشان یا از ایشان یا از برای ایشان باشد و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که مرد و چیز
در میان شما گذاشته میروم یکی کتاب خدا است که ریسمانی کشیده از آسمان تا زمین هر که چنگ
در آن زند رستگار میشود و یکی عترت و خانواده و لطیف و خبیر مرا خبر داده است که این هر دو
از هم جدا نمیشوند تا در کنار حوض کوثر بمن رسند و اگر ایشان چو به یکدیگر محبوب کردند و جز
خطاب در وقتی که ارادهٔ دامادی داشت میگفت که از رسول خدا صلعم شنیدم که میفرمود کل
سبب و نسب منقطع یوم القیمة الا حسبی و نسبی یعنی هر سببی و نسبی که باشد بریده میشود
در طرف محکم د و روز قیامت مگر حسب و نسب من و اگر ما اراده کنیم که از مقامات کریمه
و مناقب ستوده و کمالات شریف علی بن ابیطالب بیان نمایم طومارها پر شود و عمرها باخر رسد
وانی و بیان آن نتوان باشد چه مولد و منشاش کرمت و اصل و نسبش مصحف است و علم و عملش با
وان پیش بشراست با زبان فصیح و بیان بلیغ و کلام عجیب در رسول را حبیب خلقش با خلق
مساوی و ظاهرش با باطن موافق نوشتیم با آنچه همان گذشته اش با آینده همعنان تا اینجا کلام
حافظ بدشمنی ملکوک شد حمل بعصبیت و عناد نمود چه جمله چیزها که از وی بظهور آمد یکی آنست
که در زمان مامون خلیفه با میل آنکه فرق حامیان کنند اظهار نمود که امامت با وی تا است و وارث

پنجم عم او عباس بود و علی را غیر سید که طلب خلافت نماید که حیرو انتخیح این اعتقاد ابو مسلم بوده
پس اگر اینجا او در مدح آن حضرت گفته است بموجب یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم بزبان
گفته و دلش از آن بی خبر است حق تعالی کلمه حق بر زبانش جاری کرده تا روز قیامت بر وی حجت باشد
و اگر از بابت معاویه است که با خواص اصحاب خود گری می نشست مذمت حضرت امیر میکرد و یکیک از صفات
کمال آن حضرت را می شمرد و چون بعوام میرسید امر بسب و قدح علی میکرد و بر سر منبرها حکم بسب
و لعن آنحضرت میکرد هر دو [illegible] ابتطال کرده خواهد بود زیرا که مخالفان خود نقل میکنند که شیطان
تسبیح و تقدیس حق تعالی میکرد و سجده آدم را ترک میداشت و مخالفت امر خدا نمود و بلعن و طرد
دار ادنی شد و ملعون و مطرود گشت این عمل را عجب نام نهاده اللهم العنه و العن من یلعن لعنا
ابدا سرمدیا و احمد غزالی مانند برادرش محمد غزالی از بزرگان صوفیه و از مریدان خاص [illegible]
شیطانست مکر [illegible] شیطان و امیر سید الموحدین میگفته و مشهور است که [illegible] میگفته که هر که
توحید را از ابلیس یاد نگیرد زندیق است و در تصانیف اهل سنت مذکور است که عبدالله [illegible]
محب علی مرتضی بود بعض الصحابه [illegible] دوست علی کسی است که دشمن صحابه رسول الله باشد
و این غلط است که داخل در محب علی کسی است که دشمن باشد با آن صحابه که حق ایشان را غصب
کرده و ایشان را از حق ایشان محروم ساخته و ظلم و ستم به اهل بیت رسول روا داشته و عقل سلیم
و طبع مستقیم این را منکر نیست چه محبت دوست با محبت دشمن جمع نشود چنانکه محقق فرموده
شعر: تود عدوی ثم تزعم اننی صدیقک ان الرأی عنک لعازب و مشهور است که شخصی [illegible]
علی علیه السلام گفت انا احبک و اتولی عثمان فقال اما الآن فانت اعور اما ان تعمی و اما ان تبصر
یعنی تو دوست داری مرا و عثمان را نیز دوست داری و حال اعوری یا بینا باش یا کور
یا کوری و چنانچه اجتماع نقیضین محال است در یکدل محبت کسی که دشمن او باشد محالست [illegible]

اولی آنست که اهل ایمان و برادران مسلمان چنانچه از خدا بیکی و از رسول بیکی اکتفا کرده اند از
امام و پیشوا هم بیکی قرار دهند و چشم امداد و اعانت در روز محشر از او داشته باشند و از دو دوستی
دو دشمنی یکدل نمانند و دعوای دو محبت که با هم راست نمی آید نکنند والسلام و چنانچه در نسب کسی با آن
حضرت ملحق نمیتواند شد در اولاد و زوجیت نیز کسی با او نمیتواند رسید چه فاطمه که سیده نساء
عالمیانست زوجه او ست و از ابن عباس مرویست که چون فاطمه را بخانه امیرالمؤمنین علی میبردند
رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش پیش میرفت و جبرئیل امین در دست راست و میکائیل در دست
چپ و هفتاد هزار ملک از پی سر که تسبیح و تقدیس حق تعالی میکردند تا صبح و هر گاه ابن عباس
این حدیث را از خاتم انبیا شنیده باشد البته دیگران از صحابه که دعوای اختصاص و همجلیسی
و هم نشینی آنحضرت میکرده اند شنیده اند و مع هذا چنانچه صاحب کتاب ملل و نحل از نظام
نقل کرده و دیگران نیز در کتابهای خود ذکر آورده اند که آتش بر در خانه زدند و در این شکم
او کوفتند اسقاط حمل [illegible] پهلوی او را شکستند و چنین تسلط ساختند از حسن و حسین و
علی و عباس که در آن خانه بودند شرم نکردند از خدا و رسول در روز قیامت چه خواهند کرد
پس هر که اندک عقلی دارد و دوا از سر تعصب [illegible] انصاف میدهد که با این افعال دعوای
مسلمانی کردن مشکلست و این امور با ایمان و اسلام و جانشینی رسول خدا جمع
نمیشود خالی از اشکال نیست و سبطین که حسنین باشند علیهما السلام اشرف ناسند بعد از
رسول خدا و اخطب خوارزم در مناقب ابن مسعود روایت کرده که گفت شنیدم از رسول خدا
که گفت الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة یعنی حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت اند
از براء بن عازب نقل کرده از رسول ص شنیدم در حالیکه حسن را بر دوش داشت
اللهم انی احبه فاحبه یعنی خدایا این را دوست میدارم تو هم دوستش دار [illegible] از اسامه

زیاده روایت نموده که پیغمبر صلعم فرمود در وقتی که آن هر دو کوشواره عرش را بر زانوی مبارک نشانده بود
که هذان ابنای و ابنا ابنتی اللهم انک تعلم انی احبهما فاحبهما انشانا یعنی این هر دو پسران من و پسران
پسران دختر منند خداوندا تو میدانی که من دوست میدارم این هر دو را دوست دار این کلمه را سه بار
فی کتب و من می شنیدم و از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که گفت بخدمت رسول صلعم
رفتم دیدم که حسن و حسین علیهما السلم را بر دوش داشت و می گفت نعم الجمل جملکما و نعم
العدلان انتما یعنی خوش بارکشی است بار بردارنده شما و همچنین بار دو بار او که شمائید
و صاحب کتاب بشائر الطالب حنبلی بسند خود از ابن عباس نقل کرده که گفت نزد رسول صلعم بودم
در حالتی که حسین را بر ران راست و ابراهیم پسر خود را بر ران چپ داشت ناگاه جبرئیل و گاهی
این او و گاهی این را می بوسید که جبرئیل نازل شد گفت حق تعالی ترا اسلام میرساند و میگوید این
هر دو را با تو نمیگذارم یکی را فدای دیگری کن پس پیغمبر صلعم کدام که نگاه کرد و گریست و فرمود مادر
ابراهیم کنیز است اگر ابراهیم بمیرد غیر از من کسی اندوه گین نخواهد شد و مادر حسین فاطمه است
و پدرش علی که گوشت و خون و پوست منست اگر او بمیرد فاطمه و علی را محزون و گریان باید
بود پس که بیدم حزن خود را بر حزن ایشان و ابراهیم را فدای حسین کردم ابراهیم بعد از سه روز
فوت شد و بعد از آن هر وقت که حسین را میدید میگفت فدیته من فدیته بابراهیم ابنی فدای
کسی شوم که ابراهیم را فدای او کردم و در صحیح مسلم در تفسیر قول حق تعالی که فما بکت علیهم
السماء والارض گفته است که گریه آسمان سرخی اوست که پیش از آن صحیح این سرخی نبوده
و در مسند احمد حنبل آورده که کسی که در ماتم حسین بگرید اگر چه یک قطره باشد بهشت او را
واجب میشود و بعد از او امام زین العابدین اعبد و ازهد اهل زمان بوده و بعد از او امام محمد
علیه السلم که رسول صلعم سلام باو رسانیده بود و بعد از او امام جعفر صادق علیه السلم که اعلم و ازهد

و ازهد اهل زمان خود بود و از هر چیزی که خبر داد البته که وقوع یافت باتفاق اهل ارشاد و ثقات گفتند
و بعد از او امام موسی کاظم و بعد از او امام رضا و بعد از او امام محمد تقی و بعد از او امام
علی نقی و بعد از او امام حسن عسکری صلوات الله علیهم اجمعین هر کدام در وقت خود اعلم
و ازهد و افضل مردمان بوده‌اند و هم چنین است حضرت صاحب عصر و زمان صلوات الله علیه
و هیچ کس در هیچ صفت کمال برایشان سبقت نگرفته است و هیچ احدی در هیچ صفتی با ایشان
برابری ننموده است و نمی تواند کرد و میان مخالف و موالف اتفاقی است در آنکه بفضل و زهد
و علم و تقوی و دیگر صفات کمال احدی را با ایشان نسبت نمیتوان نمود پس چنانچه حضرت
امیر المومنین ع در نسب شریف ممتاز است در فرزندان و اولاد هم ممتاز است و چنانچه
در شجاعت و علم و زهد و جهاد کسی باو نرسید در نسب و اولاد هم شخصی با او برابری
ممکن نیست پس تقدیم غیر بر و تقدیم مفضول بر فاضل و ترجیح مرجوح بر راجح باشد
فضیلت محبت آنحضرت خوارزمی در کتاب مناقب نقل کرده از انس بن مالک و احمد
حنبل در مسند خود از معاذ یمانی که رسول صلعم فرمود که حب علی حسنة لا یضر معها سیئة
و بغض علی سیئة لا ینفع معها حسنة یعنی دوستی علی علیه السلم حسنه ایست که با آن هیچ
سیئه و گناهی مضرت بر بنده نمیرساند و بغض و دشمنی آن حضرت گناهی است که با وجود
آن هیچ حسنه و ثوابی نفع با شخص نمیرساند و در هر دو کتاب مسطور است لو اجتمع الناس
علی حب علی بن ابی طالب لم یخلق الله النار یعنی اگر جمع می شدند مردمان بر محبت علی بن
ابی طالب حق تعالی دوزخ را خلق نمیکرد و ایضا نقل کرده اند که مردی از سلمان فارسی رضی الله
عنه گفت چه محبت بسیار است که ترا بعلی بن ابی طالب است گفت بلی شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که گفت من احب علیا فقد احبنی و من ابغض علیا فقد ابغضنی یعنی کسی

دوست دارد علی را بحقیقت که مرا دوست داشته است و هر که دشمن دارد علی را بحقیقت که مرا
دشمن داشته است در مناقب خوارزمی منقولست که جابر بن عبد الله بن عمر نقل
کرده که او کفت از رسول صلعم شنیدم که فرمود من احب علیا قبل الله منه صلوته وصیامه و قیامه واستجاب
دعائه الا و من مات علی حب آل محمد فانا کفیله بالجنة مع الانبیاء الا و من ابغض آل محمد جاء
یوم القیمة مکتوب بین عینیه ایس من رحمة الله یعنی کسی که دوست دارد علی را قبول
میکند حق تعالی از وی نماز او و روزه او و احیاء شب بعبادت حق تعالی و مستجاب میکرداند دعای
او را بباید که هر که دوست دارد و علی را عطا میکند حق تعالی اجر هر رکی که در بدن او ست
شهری در بهشت بدهد و بدانید که هر کس بمیرد بر دوستی آل محمد پس که من ضامنم او را بدخول
بهشت با پیغمبران بدانید که هر که دشمن دارد آل محمد را می آید روز قیامت در میان دو چشم
او نوشته است آیس من رحمة الله تعالی یعنی ناامید از رحمت الهی دور است و مأیوس
منو خ باسم منه و قبل الله نه در بیان آل محمد و قبر قل لا اسئلکم ثا اجرا به کنشکر محبت
آل رسول الله اجر و مزد رسالت است و در کتاب جمع بین الصحاح الستة از ابن عباس نقل
کرده که کفت رسول خدا صلعم فرمود احبوا الله تعالی لما یغذوکم به من نعمه و احبوا اهل بیتی
لحب الله تعالی و احبوا اهل بیتی لحبی یعنی دوست دارید حق تعالی را بجهة نعمتهای او که بشما
رسیده از وجه وجود حیات و لوازم آن از برای آنکه او سزاوار دوستیست و اهلیت دارد
دوست داشتن دارد و دوست دارید مرا بجهة دوستی الله تعالی که فرستاده او هیم و حبیب او
او را دوست میدارد شما هم مرا دوست دارید و دوست دارید اهل بیت مرا بجهة دوستی
من که هر که اهل بیت مرا دوست داشته و هر که مرا دوست داشته خدا را دوست داشته است
در جمع بین الصحاح الستة از معاویة بن وحیده قشیری روایت کرده که کفت از رسول خدا

خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که خطاب بعلی ع نموده میکفت لا یبالی من مات و هو یبغضک
مات یهودیا او نصرانیا یعنی باک ندارد و پروا نیست آنکه بمیرد دشمن داشته باشد
ترا آنکه بمیرد یهود ای بمیرد یا بمیرد بر نصرانیان در قیامت حشر شود با ایشان باشد یا با ایشان
و ایضا در این کتاب از انس بن مالک نقل کرده که کفت رسول خدا صلعم کفت یا علی کذب من زعم
انه یبغضک و یحبنی یعنی یا علی دروغ میکوید کسی که کمان دارد که او مرا دوست میدارد
و مرا دوست میدارد حکم دوستی من با دشمنی تو جمع نشود و البته آنکسی که با تو دشمن است
با من هم دشمن است و ایضا در این کتاب از ابن عباس روایت نموده که پیغمبر خطاب کرده
فرمود که انت سید من فی الدنیا و سید من فی الاخرة من احبک فقد احبنی و من احبنی
احب الله عز و جل و عدوک عدوی و عدوی عدو الله و ویل لمن ابغضک یعنی یا علی
بجز من برکزیدکانی که در دنیا اند و سید بجز ایشان که در آخرت اند آنکه ترا دوست
دارد پس بحقیقت که مرا دوست داشته است مرا و آنکه دوست دارد مرا دوست داشته است
خدا را و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خدا است وای بر آن کسی که
دشمن دارد ترا در همان کتاب از ابو هریره نقل کرده که کفت پیغمبر خدا صلعم دید فاطمه
با علی و حسن و حسین و چون چشمش بر ایشان افتاد فرمود انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن
سالمکم یعنی من جنکم با آن کسی که با شما بجنک است و صلحم با آنکسی که با شما بصلح است و در
مناقب خوارزمی مسطور است که جابر بن عبد الله انصاری کفت شنیدم از رسول
که کفت جبرئیل ع از جانب رب العزة آمد و در دست او برکی سبز آورده بود که بر سفیدی
برکی نوشته شده بود که انی افترضت محبة علی بن ابی طالب علی خلقی فبلغهم ذالک عنی یعنی
که من واجب کردانیده ام دوستی علی بن ابی طالب را بخلق خود پس برسان این پیغام را

از جانب عزیز بنده کار من   در مناقب خوارزمی از رسول صلعم مرویست که فرمود در جائی که علی
غائب ساخته بود که یا علی اگر بنده از بندگان عبادت خدا کند بقدر آنچه نوح عمر در قوم
خود بعبادت و در رسالت مشغول بود و آن بنده را مثل کوه احد طلا باشد و در راه حق همه
از انفاق او تا آنکه رسانند و نفقه عمر هزار شود که هزار حج پیاده بکند و بعد از اینها
در میان صفا و مروه مظلوم کشته شود و با اینها تو ای علی دوست نداشته باشد بوی بهشت
بشام او نخواهد رسید و داخل جنت نخواهد شد و ایضا در مناقب ذکر کرده که ام عطیه روایت
کرده است که در وقتی که علی را بغزای فرستاده بود رسول خدا دیدم که دست مبارک
بجانب آسمان بر داشته می گفت اللهم لا تمتنی حتی تریني علیا یعنی یا الهی مرا نمیران تا آنکه
بنمای بمن علی را و بر بینم مرا او را بعد از آن تو دانی   در مناقب عبد الله است که عبد الله
مسعود روایت کرده که رسول صلعم فرمود که اول کسی از ملائکه آسمان که علی را برادر گرفت
اسرافیل بود و بعد از آن میکائیل بود و بعد از آن جبرئیل و اول ملائکه ای که دوست داشتند
علی را از اهل آسمان حملهٔ عرش بودند و بعد از آن رضوان خازن بهشت بود و ملک الموت
و بدرستی که ملک الموت بر دوستان علی رحم میکند چنانچه بر انبیا و پیغمبران رحم میکرد
صلوات الله علیهم و در کشف الغمه و مناقب ابن عائشه مرویست که از وی پرسیدند که روز قیامت
در میان نزد رسول صلعم که خواهد بود گفت علی علیه السلام پس سایل پرسید که از زنان که گفت فاطمه
علیها سلام   آنکه صاحب حوض و لوا و صراط آنحضرت است و اذن دخول جنت و عید
و حکم دفع او میفرماید خوارزمی از ابن عباس روایت نموده و قبل از این هم گذشته که بر کنار
حوض آنحضرت خواهد بود و جبرئیل را امر خواهد شد که بر در بهشت بنشیند و نگذارد که
علی علیه السلام نباشد کسی را داخل بهشت نکند و از جابر بن سمره روایت است که پرسید یا

رسول الله صاحب لوای تو در آخرت کیست فرمود که صاحب لوای فی الآخرة و صاحب لوای
فی الدنیا علی بن ابی طالب یعنی صاحب لوای من در آخرت همان صاحب لوای منست در دنیا
که علی بن ابی طالب باشد و از عبد الله بن انس مرویست که رسول صلعم گفت که از جمله
ممکن نیست تا آن شخص نوشته بود دوستی و ولایت علی نباشد و بلا دلیل ذکر کرده خواجه نصیر
علیه الرحمة اشاره نموده فرموده و اکرم سخاوه یعنی آنحضرت افضل از غیر است از جهت زیادتی
سخاوت او چنانچه مشهور است که مسکین و محتاج را بر نفس خود و عیال اختیار می نمود
هم یعنی از جهت آنکه عبادت او هم بیشتر بود و شمه از آن گذشت و احلمهم یعنی حلم او زیادتر
زیاده بود و بعضی از آن مذکور شد و الاخبار بالغیب یعنی و از جهت خبر دادن او بغیب چنانچه در خبر
از کشته شدن ذی الثدیه خبر داد و چون بیافتند او را در میان کشتگان فرمود که من هرگز دروغ
اما چون تفحص کردند بقول او و دیدند یافتندش که بر پشت شانه پستانی داشت مانند پستان
زنان و موی چند بر آن روییده بود و در ماه رمضان از کشته شدن خود خبر داد و روزی
بر منبر بود کسی گفت که خالد بن عرفطه کشته شد گفت والله که کشته نشد و او قاید و امامی لشکر ضلالت
خواهد بود که بجیل حبیب ... خواهد داشت ... گفت
... و من انکار ... گفت اگر ... باشد اما خواهی کرد و آخر چنان هم خالد ... بود و هم
صاحب لوای او و الاستجابة دعاءه یعنی و از جهت ظاهر شدن مستجاب بودن دعای آنحضرت و از پیش
گذشت و ظهور معجز عنه یعنی و از جهت ظاهر شدن معجزات او و بعضی از آنها گذشت و وجوب محبته
یعنی و از جهت وجوب محبت او چنانچه از حدیث اهل ذی القربی بیان آن شد و تمیزه بالکمالات النفسانیة
والبدنیة والخارجیة یعنی از جهت امتیاز او از سایر مردمان بکمالات نفسانی چون علم
و سخاوت و شجاعت و حسن خلق و زهد و تقوی و غیر آن و کمالات بدنی چون زیادتی قوت

کرار کندن در از خیبر و بر داشتن سنگ از سر چاه ظلموت یافت و هزار رکعت نماز گذاردن در روز
تا بستان گرفتن و کمالات خارجی همچو ابن عم رسول و زوج بتول و پدر سبطین بودن و پیش از همه کس
ایمان آوردن و بعد از این انچه اجمالا گفته شد تفصیل بیان نموده شود و اشرف خلفا و الطفهم و جامع
خلق نیکو و کشاده روی آنحضرت بر بنده بود که حق آفرینش حوا اگر نسبتش کردند [illegible] بعضی گفتند
مزاح کننده است و صعصعة بن صوحان در مدح او گفته که او در میان ما چنان بود که گویا یکی از ما
ومع هذا از ها بیتی در دلها بود که مثل الستیر کرده و اعظمهم ایمانا یعنی پیش از همه کس ایمان برسول
خدا صلی الله علیه وآله آورده بود چنانچه حضرت رسالت فرموده که بعثت یوم الاثنین واسلم علی یوم
الثلثا یعنی روز دوشنبه من مبعوث شدم و علی روز سه شنبه ایمان آورد وافصحهم لسانا
یعنی از همه امت فصیح تر بوده و کتاب مستطاب نهج البلاغة دلیل و گواه بر این است واسدهم رایا یعنی
از روی رای و تدبیر از همه کس بیشتر بوده و در هر حرب جلیه رای صحیح حکم او مطاع بوده و بی مشورت او هرگز
لشکر مجاهدین فرستاده نشدی واکثرهم حرصا علی اقامة حدود الله یعنی بیشتر از همه حریص بود در نگاه داشتن
دین الهی و احکام شریعت رسالت پناهی و [illegible] اصلا [illegible] واحفظهم
لکتاب الله العزیز یعنی حافظ تر از اصحاب بوده مصحف مجید و جمیع قراء سند قرات خود را
با آنحضرت میرسانند واختصاصه بالقرابة والاخوة بالنسب یعنی آنحضرت مخصوص بود به نسبی رسول الله ص
و برادری آنحضرت [illegible] و بعضی از آن در ضمن تفسیر آیات و احادیث سمت ذکر
یافت ومساواته الانبیاء یعنی مساوی بودن او با انبیاء چنانچه در آن حدیث مذکور است که من اراد ان ینظر الی
آدم تا آخر بیان آن شده والاستغناء [illegible] العیب [illegible]
نیافته ولکثرة الانتفاع به یعنی و از جهت بسیاری نفع یافتن مسلمانان از وجود نفیس او است که
نفع کرانی باهل ایمان رسید از هیچ کس نرسیده و ملا علی قوشچی بعد از شرح جمیع این دلایل

دلایل بجواب که اهل سنت داده بر ابطال این ادله است تکلم کرده و خود گشوده کرده گفته که کسی
هرگز نیست در اینکه مناقب او عام است و فضایل او بسیار است و او موصوف بکمالات و
مخصوص است بکرامات اما اینها دلالت نمیکند بر افضلیت چه اتفاق اهل سنت است و اتفاق
که بجای اجماع است بر افضلیت ابی بکر و بعد از او بر افضلیت عمر و دلیل بر این معنی از کتاب
و حدیث و آثار و علامات ظاهر میشود اما کتاب قوله تعالی و سیجنبها الاتقی الذی یؤتی
ماله یتزکی وما لاحد عنده من نعمة تجزی چه جمهور اهل سنت و اکثر اهل علم بر آنند
که این آیه در شان ابی بکر نازل شده و اتقی که در این آیه واقعست یعنی اکرمست بدلیل قول
حق تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم یعنی بدرستی که گرامی ترین شما نزد الله تعالی آنکسی
که تقوی او بیشتر باشد و افضل یعنی اکرمست نمی خواهم باافضل الا اکرم و از مراد باکرم
علی شود که امیر المؤمنین باشد زیرا که رسول الله نزد امیر المؤمنین نعمت تربیت بود چه معنی
آیت اینست که دور کرده باشد که دور کنیم از آتش آن پرهیزکاری را که میدهد مال خود را بپاکی
و نیکنامی نه بریا و سمعه و هیچکس را نزد او نعمتی نبوده و بر و منتی نداشت که مکافات
کرده شود و لیکن این نفقه برضای حق تعالی کرد پس نزد باشد که خشنودی کردد و بسبب [illegible]
که موعود است و بر ابی بکر منتی نداشت و هیچ کرده برای خدا کرده اما چون رسول الله
حق تربیت داشت ما لاحد عنده من نعمة تجزی در شان او راست نمی آید و اما حدیث که دلالت
بر افضلیت ابی بکر و عمر دارد چندین حدیث است یکی اقتدوا باللذین من بعدی ابو بکر و عمر
یعنی اقتدا کنید بآن دو کس که بعد از من اند ابی بکر و عمر و پیغمبر همه را خطاب کرده مگر اقتدا بایشان
کنند و حدیث دیگر آنکه ابو بکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة یعنی این دو کس بهترین کهلهای اهل
بهشت اند و کهل کسی را گویند که در میان سی و پنج تا پنجاه باشد و دیگر لو کنت متخذا خلیلا

عن ربی لا تخذت ابابکر خلیلا لکن هو شریکی فی دینی وصاحبه الذی معه فی الغار وخلیفتی
فی امتی یعنی هر گاه اگر من دوستی بغیر از خدا میگرفتم ابابکر را دوست میگرفتم لیکن او شریک
منست در دین و یار غار منست و خلیفه منست در امت من و حدیث دیگر که او مثل ابی بکر
کذبنی الناس وهو صدقنی وآمن بی وزوجنی ابنته وجهزنی بماله وواسانی بنفسه
وجاهد معی ساعة الخوف یعنی کجاست مثل ابوبکر مردم همه مرا تکذیب کردند و او تصدیق من نمود
و بمن ایمان آورد و دختر خود را بزنی بمن داد و بمال خود مرا همراهی کرد و با من بنفس خود مواسات
نمود و جهاد کرد با من در وقت خوف و ترس حدیث دیگر که عمرو عاص روایت کرده میگوید
که گفتم برسول الله که کدام یک از مردمان دوست تر اند بنزد تو گفت عایشه گفتم از مردان
سوال کردم گفت ابوها یعنی پدر او گفتم بعد از او گفت عمر بن خطاب علیه اللعنه وحدیث دیگر
که رسول گفته اگر بعد از من رسولی می بود هر آینه عمر می بود و حدیث که ابابکر و عمر را دید
و گفت هذان السمع والبصر یعنی این هر دو گوش و چشم اند و اما الآثار یعنی آنچه در خبرها وارد شده
که دلالت بر افضلیت ایشان میکند یکی آنکه ابن عمر گفته که ما کسی را معادل ابوبکر نمیدانستیم در حضور رسول
که اما بعد از او افضل [illegible] شنید و گفت ابوبکر پس عمر پس عثمان و از محمد بن حنفیه مرویست
که گفت پدر را گفتم که کدام یک از مردمان افضلند بعد از پیغمبر گفت ابوبکر گفتم بعد از او
گفت عمر ترسیدم که اگر بگویم بعد از او که بهتر است بگوید عثمان گفتم بعد از عمر گفت تو لا انا
رجل من المسلمین یعنی نیستم من بعد از او بهتر نیستم من مگر مردی از مسلمانان امیر المؤمنین گفت
که خیر الناس بعد النبی ابوبکر ثم عمر ثم الله اعلم یعنی بهترین مردم بعد از پیغمبر ابوبکر است
پس عمر پس خدا بهتر میداند و اما امارات یعنی علامات که دلالت بر افضلیت ایشان میکند
یکی فتحهای پی در پی و تألیف قلوب مردمان و یکی مقهور شدن اهل ردت و یکی پاک شدن جزیره

جزیره عرب از کفر و فتح شام و اطراف آن و مستعد شدن قوت و شوکت اهل اسلام و تاراج
فارس در زمان ابوبکر و در ایام عمر فتح عراق و فارس تا اقصای خراسان و قطع دولت
ملوک عجم و قوی شدن ضعفا در زمان عمر و فتح بعضی دیگر از بلاد و بلند شدن کلمه
اسلام و جمع نمودن عثمان مردم را بر یک مصحف با تقوی و ورع و انفاق در نصرت دین
و مهاجرت با رسول و بعد در دو امام بودن و حیا و شرم چنانچه رسول خدا گفته الا
استحیی ممن تستحیی منه ملائکة السماء یعنی آیا شرم نکنم از آنکه ملائکه آسمان از او شرم میکنند و حدیث
دیگر گفت عثمان برادر من و رفیق منست در بهشت و حدیث دیگر که گفت عثمان مستجاب [illegible] بهشت
میرود و لیکن آنچه وارد شده از آثار و علامات افضلیت همه ظاهر میشود بر اینکه ایشان افضل
از علی باشند و تقدیم ایشان واجب و دلایلی که خواجه نصیر و غیر او گفته اند باطل و از درجه
اعتبار ساقط باشد و جواب اینها آنکه هر یک بی شایبه تعصب و تکلف و عناد گفته بلکه اما
از آنها موارد اند و [illegible] الا باشد اینکه شارح طوالع از واحدی روایت کرده او پسند خود
بعکرمه و ابن عباس میرسانند که ایشان گفته اند در عهد رسول شخصی خانه داشت و
درخت خرمای از یهودی فقیر در خانه او بود و صاحب خرما با آن درخت میرفت و خرمای
چید و گاه یکی یا دو یکی [illegible] اطفال آن فقیر میافتاد شتافت آن یهودی از ایشان میگرفت
تا آنکه اگر در دهن نهاده بودند از دهن شان بیرون می آورد و آن فقیر بخدمت رسول
آمده شکوه نمود آن حضرت با مرد صاحب درخت فرمود که آن درخت را بمن بخش و عوض آن
در بهشت بتو نخلی بمن از آن بدهم آن بدبخت گفت من نخلی بسیار دارم اما هیچ یک را دوست
نخل ندارم و بکسی نمیبخشم پس چون آن بدبخت سعادت رفت شخصی از رسول سؤال
کرد که اگر آن نخل را از صاحبش بخرم و بتو دهم آن نخلی را که در بهشت وعده فرمودی بمن

و عطا خواهید کرد حضرت فرمود که بلی این نخل را بده تا نخلی در بهشت بگیری و گفت مرا در مدینه
چندین نخل است بیا این نخل را بعوض کن و بعد از آن ابو دحداح بیامد و جمیع نخل ها را اندر حرم
خود بداد و عبد المطلب که از این سودا گواه باشند و بمجلس رسول ص آمدند گفت یا رسول الله آن
نخل را از شما خریدم و بشما بخشیدم حضرت رسول ص آن را بابو دحداح داد و آن نخل را باو عطا فرمود
و گفت لک الله در بهشت عالی است خاطر جمع دار حق تعالی سوره و اللیل را که مشتمل است بر این آیه
بعث این فرستاد و از عطا منقول است که اسم آن مرد که نخل را خرید ابو دحداح انصاری بود و مراد
از اما من اعطی و اتقی اوست و اما من بخل و استغنی صاحب درخت است که سمره بن حبیب نام
داشت و ایضا لا یصلیها الا الاشقی صاحب درخت و سیجنبها الاتقی مراد ابو دحداح است و گویند
رسول ص بیابان بستانی که ابو دحداح در عوض نخل داده بود که از غوره بود بعبر گفته حدائق
که در بهشت است ابو دحداح دراست از نیز هم است و هرگاه چنین باشد دعوای اتفاق
که جای اجماع میکرد که ملا علی گفته است و بعضی بر آن رد اینها اکثر مفسرین گفته اند که مراد باتقی
علی بن ابی طالب است و مهاد سید در شرح طوالع گفته است که از جمله محکم صوید آنست که مراد باتقی
علی ع قول حق تعالی است در سوره هل اتی که می فرماید و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا
و یتیما و اسیرا انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا و ایضا اگر آیه در شان ابو بکر
نازل شده بودی در روز سقیفه چرا از دلیل خود نمی ساخت و متمسک بحدیث الائمة من قریش
میشد که دلالت بر تعیین نکند و اگر آیه بود مخصوص باو میبود و بخاری در صحیح نقل کرده است
که عایشه گفت ما انزل فینا شیئا من القرآن الا ان الله انزل عذری یعنی نازل نشد در شان ما
هیچ آیه مگر آیه که رفع تهمت از من کرد یعنی آیه افک و اما آنچه گفته که مراد باتقی نمی شود که علی باشد
چرا که مراد از صفت اتقی آنست که نباشد نزد او نعمتی جزا خواهد و رسول ص را بر علی حق تربیت

تربیت بود جواب آنست که چنانچه ارشاد باسلام و راه نمائی بدین مبین داخل در نعمتی نیست
که مستحق جزای باشد از خلق چه آن محض رضای حق تعالی است تربیت رسول ص نیز امیر المؤمنین
علیه السلم را از این ثابت است زیرا که تربیت آن حضرت علی ع را از برای غرضی نبود و احسان او در حق
علی بجهت عوض نیز نبود بلکه محض رضا و خشنودی حق تعالی بود با آنکه اتقی بمعنی تقی هم جایز است
که باشد و صیغه افعل در غیر تفضیل نیز مستعمل است چنانچه طرفه شاعر گفته تمنی رجال
ان اموت و ان امت فتلک سبیل لست فیها باوحد که بمعنی واحد است و اوحد که افعل است تفضیل نیست
و اگر در اتقی اراده تفضیل کنند بر قول مخالف لازم آید که افضل از پیغمبر ص نیز باشد و این باطل
پس لازم بیاید که مراد از آن افضلیت و مراد بقول حق تعالی که ان اکرمکم عند الله اتقیکم آنست که
گرامی ترین شما نزد الله تعالی افضل و اتقی از جمیع مؤمنان باشد و آن پیغمبر است
اگر کسی گوید که مراد افضل تفضیل است و اتقی از بعضی از مؤمنان گوییم که علی ع هم داخل
آن بعض باشد و اما در جواب از احادیثی که نقل کرده است اینکه حدیثی که معتبر است
که متفق علیه فریقین باشد و هر حدیثی که متفق علیه نباشد اعتباری ندارد و آنچه در شان
امیر المؤمنین ع در باب فضایل او نقل شده و خود میگوئی که مثل آن در حق کسی نیست
که متفق علیه فریقین است پس انکار آن چون توانی کرد و آنچه در باب فضایل شیوخ ثلثه
روایت نموده متفق علیه نیست و شیعه از قبول آن انکار دارند و مع هذا آنچه در فضایل ایشان نقل
کرده معارض است بآنکه خود در مطاعن و مثالب ایشان نقل نموده اند و ایضا
تعارضا تساقطا و مع هذا الحدیث اقتدوا باللذین من بعدی ابا بکر و عمر بر چندین قدح وارد
یکی آنکه در علم اصول مقرر شده است که سکوت در معرض بیان افاده حصر میکند و چون
در این مقام نام علی و عثمان مذکور نشد پس لازم می آید که ایشان هر دو امام نباشند و

بایشان تولا کرد و حال انکه شما هر دو را امام می دانید و اقتدا بهر دو میکنید دوم انکه خود
حدیث دیگر روایت میکنید که اگر چه آن هم چو این موضوعست و آن اینست که می گویید پیغمبر گفت
که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم یعنی اصحاب من مثل ستارهکانند که همه روشنند
و روشنائی بخشند بهر کدام از ایشان اقتدا کنید راه می یابید و این حدیث افاده میکند که بغیر از
این دو ستاره اقتدا توان کرد سیم انکه مخالفت بسیار میان اقوال و افعال این دو خلیفه
ظاهر شد پس لازم می آید که مردمان مامور باشند که عمل بچیزهای کنند که نقیض هم اند و مخالف
یکدیگر اند و لازم بمحال است پیغمبر حکیم نیست که امر بمخالفات فرماید مثل انکه ابو بکر نص کرد بر امامت عمر و عمر
امامت را شوری انداخت و عمر خالد بن ولید را معزول کرد بجهت قتل مالک بن نویره و ابو بکر
ابا کرد و گفت او سیف الله و ابو بکر متعه حج و نکاح متعه را حلال دانست و عمر گفت هر دو را
من حرام کردم و عقوبت میکنم کسی را که آن دو کار بکند و ابو بکر امضا قبالهٔ فدک نمود بفاطمه
علیها السلام و ادو عمر باز گرفت و بدرید و ابو بکر نماز تراویح را فرمود که تنها بگذارید و عمر
حکم کرد که بجماعت ادا کنند و امثال اینها که متناقض اند و اقوال ایشان بر یکی خلاف اقتدا است بیکی
بیان است و چنانچه در قرآن اختلاف نیست باید که در کلام هر یک از انها که بقول او عمل کنند
هم اختلاف نباشد چهارم انکه اگر مسلم داریم که این حدیث موضوع نیست و صحیح است می باید
که نص بر امامت هر دو باشد و بعد از رحلت پیغمبر نزاع در میان صحابه واقع شود و در نصب
امام و یکی میل بابی بکر و یکی میل بعلی و انصار نگویند بمهاجرین که منا امیر و منکم امیر یعنی
مارا امیری باشد و شمارا امیری و اگر این حدیث صحیح بود ابو بکر را احتیاج نبود بانکه بگوید
حدیث است که الائمة من قریش بلکه میگفت ای انصار رسول خدا شمارا امر کرده است باقتدا بما
مخالفت رسول چرا میکنید و یقین است که اگر این حدیث صحیح بود ابو بکر و عمر متمسک بان حجت دیگر

دیگر نیز شنیدند و چون شنیده علم یقینی هم رسید که موضوع است پنجم انکه ابن بابویه در کتاب عیون
اخبار الرضا نقل کرده که بعضی این حدیث را برفع خواندند یا بو طریق که اقتدوا بالذین من
بعدی ابو بکر و عمر یعنی اقتدوا ایها الناس و ابو بکر و عمر بالذین من بعدی که کتاب الله و عترتی
یا ابا بکر و یا عمر و بنابرین این هر دو نیز چون دیگران مامور باقتدا خواهند بود و آن هر دو که
بعد از رسول است کتاب الله است و عترت ششم انکه در اسناد این حدیث خلل است چه در طریق
عبد الملک بن عمیر است و او از اجلاف شام و محاربان صفین و دشمن امیر المؤمنین
و ربعی بن حراش نزد اهل سنت از جمله نواصب است و مشهور بعداوت
شیخین و بعد از آن بحفصه دختر عمر رسانید و او بجهت دشمنی با امیر المؤمنین و خوش آمد
عایشه و حفصه نفع بجهت پدر بشو از اعتماد بیرون است دیگر انکه حدیثی نقل کرده که ابو بکر و عمر سید
کهول اهل الجنة است قطع نظر از انکه موضوع است صاحب کتاب مشکاة که از جمله ایشان است گفته
که یاران ما حدیث دیگر روایت کرده اند که آن حدیث این را باطل میکند و آن اینست که روایت
کرده و دعوای اجماع نیز بر آن نموده که رسول صلعم فرمود که اهل الجنة یدخلون الجنة جرد
مرد مکحلین یعنی اهل بهشت خواهند شد در حالتی که ساده رو و بی موی رو و بدن
و مکحل یعنی سرمه در چشم کشیده باشند چنانچه کاران ایشان است پس آیا امامت در باب
ابو بکر و عمر بر کهلان خواهد بود در جوانان و پیران یا بر هم خواهد بود اگر گویند بر کهلان
و بر غیر کهلان نیست پس فضیحت ایشان ظاهر میشود و اگر گویند امامت و ریاست بر همه اند
گوییم که سید در کلام عرب بمعنی رئیس است و رئیس در ریاست بجز از امامت مرتبهٔ هیچگاه
امام باشند بر کهل و غیر کهل پس رئیس بر همه که باشند سید همه خواهند بود پس سید کهول
گفتن بیفایده باشد و نقصان در مرتبه ایشان است که پیغمبر کسی را که سید است بر همه سید بر کهول

کفته باشند یا اینجا الکلام صاحب استغنا نداست و بعضی کفته اند مراد از حضرت اینست که ایشان سید کهول
الله که داخل بهشت شده باشند و حال آنکه ایشان خود روایت کرده اند در احادیث صحاح خود
که رسول الله فرموده الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة شبابکم ولا یدخلها عجوز
یعنی اهل جنت همه جوانند و پیران داخل بهشت نشوند و حق تعالی فرموده انا انشأناهن انشاء
فجعلناهن ابکارا یعنی باز جوان شوند و به بهشت روند پس اگر مسلم داریم که حدیث صحیح
است می تواند بود که پیغمبر از آن جهت بهشت دنیا را قصد کرده باشد چنانکه فرموده است الدنیا
سجن المؤمنین وجنة الکافر و صاحب کامل بهائی کفته که اهل سنت چون دیده اند که اهل
قبله اتفاق دارند بر آنکه حدیث الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة من الاولین والاخرین
وابوهما خیر منهما صحیح است اراده ایراد نقیض آن نموده این حدیث را وضع کرده اند و الا
در بهشت پیران نباشند و هر که در بهشت رود حسن و حسین سید و مهتر ایشان باشند و اما
لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا حق تعالی میفرماید الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و این
آیت دلیل است که میان منافقان دوستی و خلت است اگر ابو بکر متقی بودی رسول او را خلیل
کرفتی و جای دیکر میکوید والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض بحدیث خصم مکر
ابو بکر مؤمن نبود که اکر مؤمن بودی بنص قرآن رسول او را دوست داشتی و باز میکوید
لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین بکمان خصم معلوم میشود که رسول
ابو بکر را بدوستی نکرفت چه علامت یا دوست رسول بود یا دشمن چون دوستی منتفی شد
باقی نماند الا دشمنی اما حدیثی که پیغمبر در شان علی میکوید که یحب الله و رسوله و
الله و رسوله را باعتقاد دوست و دشمن از غیر او فارغ است و حکایت و شراکت در دین
و مصاحبت در غار بیانش آنکه چون ابو بکر این آیات و اخبار شنیده بود که آنحضرت

که آنحضرت بر اقطار ارض مستولی خواهد شد بطمع جاه و منصب همراه بود و منتظر که ببیند
تا احوال بکجا منجر میشود و از صدق نیت و خلوص طویت نبود و اما مصاحب غار محمد بن جریر طبری
شافعی در تاریخ خود نقل کرده که ابو بکر بخدمت علی آمد و از حال رسول الله خبر کرفت علی کفت
رفته بود که اکر با او کاری هست خود را برسان که متوجه غار ثور شد و ابو بکر بسرعت راهی شد
چون شب تاریک بود حضرت رسول از دور بدید او کمان برد که مکر یکی از کفار است و خواست که تند
تیز برود و ده بند نعلینش پاره شد و انکشت بزرک پای مبارکش بسنک آمد و بشکافت و خون
بسیار رفت تا ابو بکر باو رسید از خوف آنکه اظهار مرتبه کند همراهش و امنی شد چنانچه مثل است
یستوحش الانسان من لا عدو له کاه هست که بضرورت صحبت با کسی که ملایم طبع نیست اتفاق می افتد
تا وقت صبح بغار رسیدند و یکی از اکابر کفته اول دم که سفک شد از رسول الله بعد الهجرة بجهت
ابی بکر بود امر کرد رسول الله علی را که بجای او بخوابد تا سید الانبیا از شر ایشان در امان باشد
او را بکفار رد نکوید بیمن بکجا رفته همراهش برد و متوجه غار شد و تا فلان این حدیث همه از اهل
سنت اند و با آنکه در غار چندین معجزات از حضرت رسول بچشم خود دید چندان جزع و اضطراب کرد
که شرح در بیان بدو اظهار ترس و خوف و کریه اش بجای رسید که حضرت او را امکن دهی فرمود و لطفا
بر بستند و عنکبوت و آشیانه ساختن مرغ و نازل شدن آیت باعث وثوق و اطمینان او نشد
و لهذا شیخ مفید قدس سره در بعضی از افادات فرموده که هر جا که حق تعالی انزال سکینه نموده با حضرت
از اهل ایمان کسانی بوده اند بغیر از سکینه که در غار نازل شد که آن مخصوص بآنحضرت بود و اکر
آن مرد مؤمن بودی سزاوار بود که چون همراه بود شریک باشد حق تعالی او را از سکینه محروم ساخت
و آنچه اینست که علمای اهل سنت از این معنی غافل باشند در دفع حرف شیخ مفید دست و پا
زده اند یکی کفته چون پیغمبر مطمئن بود سکینه بر ابو بکر نازل شد و یکی کفته چون ابو بکر ایمن

ومطاش بود زیرکش نساختند و تیغ بر ابو جهل آخته بید ... حاصل که صاحب غار از برای
ابو بکر باعث فضیلتی نیست و غیر از آن سؤال کرد و حدیث دیگر که در آن از برای ابی بکر چیزی
اثبات کرده اند آنست که گفته اند که پیغمبر گفت کجاست مثل ابی بکر که تکذیب کردند مردمان مرا و او
تصدیق کرد و ایمان بمن آورد و دختر را بمن داد در بیان سه جزء از این احادیث دیگر چه زیادتی آنست
و از اینجا فضیلتی بر صحابه دیگر لازم نمی آید هر کس که ایمان آورده اند و در وقتی بود که دیگران تکذیب
میکردند و در ایمان آوردن اگر راست باشد همه ایمان آورده اند افضلیت او و چه مرتبه است
و اگر او دختر داده پدر زینب بود رسول الله هم چه داده زینب بود همه پیغمبران داشتند یکی هم او بود
و یکی دیگر از آن سه جزء نهم بمال است رسول را اعمل مکانی بغیر از مدینه و مکه نبوده قطع نظر
از آنکه ابو بکر خیاط و ملای مکتب بود و کمال فلاکت داشت اما این مال را ایشان از هجرت در مکه
بجای فرستاده با کدام خشم و خدم و عیال داشت که محتاج بمال ابو بکر شود و حال آنکه خدیجه
کبری نقد داشت که مال را داری و نه انکری او چه بمال او محتاج دیگری نبود و همه نقد و مال خود
صرف آنحضرت میکرد و از برای او داشت مال ابو بکر در برابر مال او چه چیز بود و اگر این لطف
بعد از هجرت بود خود در همه تواریخ مذکور است که ابی بکر شتری چهارصد درهم در وقت [illegible]
بمدینه خریده بود تا رسول الله چهارصد درم او را داد بر آن سوار شد و در مدینه ابو بکر
خود محتاج بمدد و یاری انصار بود و احتیاج مهاجرین با انصار و امداد ایشان مهاجرین را خصوص
و منزد دختر او اسماء بر دوری معاش میکرد و پدرش کور و محتاج و عاجز و بیچاره چه ابو جزء آن
بود چرا که این صدقه رسید و دختر خود عبدالله این رحم بر رحم میکرد [illegible] عایشه حال [illegible]
رحم با پیشی کرد اما مواسات بنفس و جهاد در ساعت خوف اگر از پیغمبر دفع آزاری در مکه
کرده [illegible] بود دفع دشمنی در ایام که در مدینه بود [illegible] کرده باشد بدست یا بزبان

با تیغ و سنان و اگر همه یکبار باشد باید که در تواریخ مذکور باشد و اگر چیزی روی نداده باشد
بلی در باب بلال میگویند که او را از کفار خرید و از عذاب خلاصی داد اما صاحب [illegible]
در نقل خبر بلال از عبدالله بن مسعود نقل کرده که مسلمان شده بود با ابو بکر و عمار و مقداد
و سه کس دیگر و کفار ایشان را در گرد نشر کرده میکردانیدند و او صبر میکرد و این روایت دلالت
بر آنکه ابو بکر بلال را قبل از اسلام خریده باشد و بواسطه اسلام بلال در بلا افتاده باشد
و ابو بکر قدرت بر خلاص [illegible] نداشته باشد چنانچه خریدن او دیگر بر وجه است اند که مسلمانان خدا
فدیه میدادند و خلاص میکردند و اگر راست بود پس چرا صهیب و مقداد و عمار را خلاص نمیکرد
و اگر راست بود چرا عبدالله بن مسعود را خلاص نمی نمود و حدیث دیگر که عمرو عاص پرسید که را
دوست داری گفت عایشه را از زنان گفت پدر او را [illegible] این حدیث اولا آنکه باطل است
حدیث طیر چنانکه مخالفان خود از انس بن مالک روایت کرده اند که پیغمبر فرمود که خدایا بفرست
کسی را که با من در خوردن مرغ بریان شریک شود و علی حاضر آمد بتفصیلی که گذشت و اگر این
حدیث که در فضیلت ابو بکر وضع کرده اند صدق بودی عایشه با ابو بکر حاضر شدندی و باین
مجلس [illegible] که خود روایت نموده اند که از عایشه پرسیدند که دوست ترین خلقان نزد رسول
که بود گفت فاطمه گفتند از مردان گفت شوهر او و این هم گذشت مع هذا از عربیت [illegible]
حمیت [illegible] که کسی زن فاسق فاجری چون عمرو عاص گوید که زن خود را دوست
میدارم و آنکه رسول الله همیشه از عایشه و حفصه آزار میدید چنانچه حق تعالی بآن حضرت عتاب کرد
که یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک ای پیغمبر چرا حرام میکنی بر خود چیزی را که حق تعالی حلال
کرده است و رسول را منع فرمود که رضای ایشان در کار نیست و آنحضرت ایشان را عزلت نمود [illegible]
نمودند یعنی گواهست که آنحضرت از منافقان بسبب عایشه و حفصه [illegible] موحش شده و کسی که

قرآن تلاوت نماید و تفسیر شرح طاقه کند می‌باید که آن حضرت از دست عایشه و حفصه رضی الله عنهما
خورده و صبر نموده و حق تعالی پیغمبر را باید که ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم فاحذروهم و ازینها
حال فرموده و در مرض موت پیغمبر چون با اجازت آنسرور ابی بکر را مقدم داشت در نماز رسول الله
دلگیر ساخت فرمود انکن صواحبات یوسف صاحبات یوسف اناث بودند که حق تعالی در شان
ایشان فرموده ان کیدکن عظیم بدرستی که مکر و کید شما زنان عظیم و بسیار است مکر عایشه
بجز آن دوستی داشته که محارب بوده و می‌دانسته که لشکر خواهد کشید و صد با حضرت امیر المؤمنین
جنگ خواهد کرد و مکر پدر او بجز آن از هر کس دوستتر میدانست که صد دانست بر اولاد اطهر
او ظلم خواهد کرد و حق تعالی ایشان را تخسیر خواهد نمود و بی‌حرمتی او و خاندان او هفصد سال
خواهید و بخلاف قول حق تعالی فرموده است که لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم عمل کرد
بعد از رحلت نبی در خانه او داخل شوید بعد از آن هر دو عمر خطاب را در صدر مدفن
بهمین اسباب و جهات که مذکور شد و هزار سبب دیگر که عنقریب ان شاء الله تعالی بعضی از آن
مذکور شود   آنست که میگویند پیغمبر گفت اگر مبعوث نشدم هر آینه عمر مبعوث میشد
طاکرم ارسول نمیکرچند او را رسالت میدادند و حدیث دیگر که هرگز آمد و جبرئیل بر
بر نزد من که من گمان نکرده باشم که البته بعمر نازل شده و بروایت دیگر میگویند که هرگز وحی از من
تاخیر نکرد الا آنکه گمان کردم که وحی بعمر نازل شده جواب این همه معرفت آنکه در کتب ایشان مذکور
کرده که عمر از حذیفه یمانی پرسید که چون تو منافقان را میشناسی بگو مرا از منافقانم یا نه که من
در این معنی شک دارم کسی که در اسلام خویش شک باشد چگونه شاید که وحی بوی نازل شود
و قرین خاتم الانبیاء باشد و اگر چنین بوده پس عمر رسول الله و رسول الله عمر را عزیز کردی تشفی
باشند جمله اصحاب مراتب و بلندترین درجات درجه نبوت است و این درجه را بدین غلطی بسبب

بسبب حمد مصطفی اسلام عمر فوت شده و آن انتخاب نیز همگاه در تاخیر شده باشد منافق
و منافق کشته خواهند بود و بر عمر خشم گرفته و هر روز ده بار هر یک دشمن خود را سید بامر الله
و با آنکه نزدیک به پیری بود عمر که از خدمت لا تقدموا عزتی محروم شد آیا این درجه هیچ مرتبه یا
باشد که گویا اینکه لبیک الله سبحان که از هم فرق بود فاحش واقع بر آسمان بر آمد که گویا
شده از برای تقویت این معنی باشد و نیز دو صیاد دوستان و مریدان عمر عقوق است که خلاف
انجه علم خدا بان تعلق یافته محال است پس خدای تعالی عمر را اخبار از رسول داشت یافته گرد
و نشد خلاف انجه خدا دانسته و علم خدا بان تعلق یافته ظاهر شده باشد و این محال و اگر
وقوع محال باشد و رسول الله از محال اخبار داده باشد و این نیز محال دیگر است و ایضا حق تعالی
گفته که و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی یعنی یاد کن
ای پیغمبر آن میثاق را چون مبعوث کرد از عمر عهد و میثاق نگرفته بود و وحی فرستاد اگر عهد
میثاق گرفته بود چرا نفرستاد مگر واضع این حدیث و قایل آن که ملا علی یکی از ایشان است
حق تعالی را بخلاف میثاق و وعده منسوب ساختند و اما حدیث سمع و بصر یا آنکه فریاد میکند که از
موضوع صدام چشم از برای دیدن و گوش از برای شنیدن است کسی را چشم یا گوش میشود گفت
که در دیدن و یا شنیدن کار چشم یا گوش این شخص کند کهتر از خادم و جسد عبر از اعضا الذکر
یک کار دست از نیز آید و از یکی شغل زبان عمر که تمام عمر با پیغمبر در مقام انکار و اعتراض بوده که
هر چه پیغمبر میگفت و میکرد عمر میگفت چرا چنین کردی و ابا بکر یکی که در نزدیک رایش موافق رسول
بود و در جنگ گاه را با آخر رسانید که از عمر جا از او که مجانبان باشد این را سمع و از بصر یا
بر عکس گفتن هیچ وجه مناسبت ندارد و یک جای دیگر که استعمال چشم و گوش میکند آنست
مادر و پدر فرزند خود را یا استادی شاگرد خود را یا عاشقی معشوق و محبوب خود را

چشم و گوش گوید عمر غلط بخاطر ساکت رواه ابو بکر بر منبر و بعث سنت ساکت را چشم و گوش گفتن
از فصاحت فصحا و بلاغت بلغا بغیر سنگها دور است و این معنی وجدانیست که صاحب انصاف
محاکمه قبول میکند و ذکر و التیع این حدیث و بلاغت کردیکی ملاعلیست بغیر از آنکه امیر المؤمنین
و فاطمه و حسنین علیهم السلم میدانستند و میگویند که چون پیغمبر میدانست که ایشان بر این جماعت
بی ظلم خواهند کرد و بنابر این ایشان را عزیز داشت چشم و گوش خود میگفت آن چیز دیگر است و حال
آنکه اگر کسی را عزیز دارند چشم گوید و منت اما هر که برای عزیز داشتن کسی را گوش نگفته
و این معنی از کلام فصحا از زمین تا آسمان دور است الا معنی اول که بیان کرد چشم و گوش دانستن ایشان
محاکمه و ابراهیم و بیان کردیم که بر خلاف واقع است و اما آثاری که ملاعلی قوشی افضلیت ساخته
یکی حدیث عبد الله عمر است و یکی حکایت محمد حنفیه و یکی قول امیر المؤمنین علیه السلم است که گفت
بهترین مردمان ابو بکر است پس عمر پس خدا داند اگر حدیث عبد الله عمر راست بودی عمر خلیفه را
نداری و نگفتی که مرا از منافقان یاد و اگر صحیح می بود ابو بکر نمیگفت که مرا شیطانیست که از راه
بیرون میبرد هر گاه که رسول الله صلی الله علیه و آله مردود شیطان او را چون فریب میدهد دیگر
آن حرف بود راستی و راستی بسیط صحابه در قتل عثمان چون اتفاق میکردند و آنکه آن حکایت
محمد حنفیه افترا می بود چرا در وقتی که ابو بکر بر منبر بود امام حسن و امام حسین نزد او میکشیدند
میگفتند جای پدر ما بر منبر چرا نشسته و چرا حضرت امیر چنانکه زعم شماست تا شش ماه
از بیعت تقاعد میکرد و مذهب شیعه خود اینست که هرگز امیر المؤمنین بیعت نکرد و امام بلاها
او مو حو یا دیگر این چرا بیعت کند مگر آنکه از روی تقیه باشد و اگر آن قول که بر علی افترا کرده ابتدا است
میبود چرا در چندین خطبه شکایت از ایشان میکرد و اگر در هیچ خطبه و هیچ جا از ایشان شکایت نکرده نباشد
همان خطبه شقشقیه در شکایت بس است و اگر آن قول علی علیه السلم بود و نگفتی که لا افر بعهد الناکثین

الناس بالکفر بجاهد بهم یعنی اگر نه آن بودی که مردمان قریب العهد بکفر بودند من با ایشان جهاد
کردمی لیکن میترسم که تکلیف برگردند و بغیر از صبر چاره ندارم و اگر آن معنی که برای امیر المؤمنین بستند
راست بودی ابو بکر خود بر سر منبر نگفتی لست بخیرکم و علی فیکم چه هرگاه امیر المؤمنین افضل از الناس گفتند
باشد خود فی نفس خیریت از خود نفی کردی اما امارتی که ملا علی دعوی کرده یکی فضیلت کثرت فتوحات
زمان شیخین شد و جواب آنکه پیغمبر خدا خبر داده بود که تا سی سال دیگر این فتوحات خواهد داد و این
بلاد مفتوح خواهد شد بخلافت هر که بود و خبر داده هم که باشد و بعد از رحلت رسول
خلفای ثلثه خود هیچ جا حرکت نکردند و بجای بر نخاستند که ایشان را دخلی باشد لشکر اسلام فوج کرفته
بودند و ایشان بعضی خرده فتح شنیدند خبر شد و فتح میکردند اثبات اجر در خانه بود که آن فتوحات را فضیلت
ایشان شمرده و جمع نمودن مصحف یکی از جمله مطاعن عثمان است نه از فضایل او و بیان آن خواهد
آمد و تقوی و ورع او نیز معلوم خواهد شد و اتفاق در نصرت حضرت رسول ملا علی که کفته که
عثمان بعمل آمد اگر غرض ثابت بود موجب فضیلتی نمیشود و جمیع مهاجرین و انصار در آن
شریک بودند و دختر که یکی از کسانی است که موجب الکبری رسول بود دختران خواهر
خدیجه بودند که چون مادر ایشان بود خدیجه بزرگ کرده بود موجب فضیلتی نبود و جمیع احادیث
دعوی کرده آن نیز در بیان مطاعن او تفضیل ظاهر میشود انشاء الله تعالی ذکر تمامی آنها حاجت
نمیبود تمام جواب شرح عثمان نمی رسید این جواب را ذکر نکرد و بعد از آن میرسید بود بالاتر
بود که چون بالصوفی دعوی داشت که محاکمه رسول الله صلی الله علیه و آله اختیار و قبول نکرده بود
حاکم بود و فتنه کرد و غرض محاکمه کنند بالاتر بود که اینجا رسول را بر کرده اینجا و فتنه خود کرده باشد
بالاتر آنکه ابو حنیفه اعتقادی داشت و ایشان اخراج کرده بود و آنجا و فتنه کرده بماند و فتنه شد بالاتر
بود که احکام او همه جاری و فاسق بود و مال هم در آسمان نظر با این افعال او در عصر میکرده اند و حدیث

رفتن بودن او رسول را در بهشت و حدیث دیگر که بی‌حساب به بهشت می‌روند و احتیاج بجواب ندارد
و هر که احوال و افعال او چنین باشد و چون بی‌حساب بهشت رود چرا فوق پیغمبر نباشد در بهشت
هرگاه تو بحساب و بی‌حساب به بهشت خواهی رفت و او خود اولی است دلت خوش کن اثبات افضلیت
کردی و دلیل از تو آنکه و حدیث موضوع در این شدن از این علم احادیث بسیار است که طول فتح شتر
از آنهاست که نقل کرده و عجب است که از آنها غافل شده اول روایت کرده اند که رسول گفته که لو
نزل العذاب ما نجی منه الا عمر بن الخطاب یعنی اگر از آسمان عذابی و بلائی نازل میشد نجات نمی‌یافت
بغیر از عمر بن خطاب یعنی اگر عذاب نازل شدی ابابکر و عثمان هلاک شدندی و نقل کرده اند که عمر
میگفت یا لیتنی کنت شعرة فی صدر ابی بکر یعنی کاش موئی بودمی بر سینهٔ ابی بکر پس ابوبکر بایستی از عمر
اولی بود و نیز ابن ابی عمر نقل کرده اند که رسول گفت ان الشیطان یفر من ظل عمر و ایشان خود
میگویند که شیطان وسوسهٔ آدم کرد چنانکه در قرآنست که فوسوس الیه الشیطان و وسوسه
سهو(؟) کرد که فرمود هذا من عمل الشیطان و گویند هیچ رسولی نیامد الا که شیطان او را وسوسه
نکرد و ما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته پس جمله انبیا
وسوسهٔ شیطان را دیده‌اند با آنکه هیچ رسولی هر گز بی‌نیز بسیار و عمر با آنکه حدّها
بر بست بوده شیطان از او میگریخت اما اگر عقیقت در نگرند این حدیث را که وضع کرده اند از قضا
حال عمر است زیرا که مثل اوست میگویند که ... تا بجائی که او است یا شیر است که دیو
از وی میگریزد   در جمع و فوق در فضایل عمر نقل کرده اند که سعد وقاص گفت رسول خدا
خطاب بعمر بن خطاب کرد و گفت که والذی نفسی بیده ما لقیک الشیطان سالکاً فجاً الا سلک
فجاً غیر فجک یعنی قسم بآنکه نفس من بدست قدرت اوست که ملاقات نمیکند تو را شیطان در راهی
که تو در آن راه روی مگر آنکه در راه دیگر رود و مضمون حدیث تعلق حکم است که هر راهی که عمر در ایام حیوة رفته باشد

اگر صحیح باشد لازم می‌آید که آنچه مذکور شده است از آنکه همه حق باشد اما لازم آنست که شیطان چون
از او در راهی میدید براه دیگر میرفت یعنی هر راهی که عمر میرود بیرون خاطر شیطان از آن راه جمع
میشود و احتیاجی بر فتن آن راه نمی‌ماند بلکه پیشتر میداند که او کار شیطان میکند و مردم آن راه
برا او میخواهد کرد چنانچه مشهور است که روحی شیطان مجسم شده در رسالت پناه آمد و گفت
یا رسول الله اگر من تو را بر کتم آیا تو بمن قبول شوی حضرت رسالت پناه فرمود که میشوی بشرط آنکه
برویی و در پیش قبر آدم علیه السلم سجده کنی چون بپای قبر او رفت شوی و شیطان عزم جزم کرد که
قبر آدم علیه السلم برود و بپای قبر او حاضر شد آن حضرت حضور شده بیرون آمد و عمر را دید
و آنچه دیده بود از برای او نقل کرد آنگاه عمر گفت وای بر تو ای شیطان با مرحال آدم را از آن روح
و کمال در حال سجده نکردی و امروز میخواهی شوی بحکم رسول او که در خاک آدم سجده کنی
از غیرت و همت تو ای شیطان پشیمان شده بر راهی که عمر است نمی‌رود و حلقه شده وشاعری چنین
بیان کرده   اذا کان ابلیس یغوی الناس کلهم فانشیا عمر اغوی من شیطانا یعنی شیطان
تمام مردمان را بضلالت انداخت و از راه برد ای عمر تو شیطان را از راه بردی و گمراه کردی
و نیز میگویند که رسول خدا گفت که جبرئیل گفت که حق تعالی فرمود که سلام مرا بابی بکر رسان
و بگو بابی بکر ای که من از تو راضیم آیا از من تو راضی هستی و این معتزی که این حدیث کرده گویا
نمیدانسته که حق تعالی عالم بجزئیات است که ابوبکر از وی راضی باشد و اگر نباشد بدمذهب
مذهب اوحالی حق تعالی اگر نعوذ بالله رضای او کرده باشد بی وقوع واجب باشد و الا ممتنع
و واجب تعالی از محالات بدین مذهب خصم خلاف الله الملک است می‌شاید که در وقت
حال آن رضا بلکه کرم و لطف و سخاوتی دهد و لیکن از حق تعالی حیوة و همه ... و قبح عمل ایشان
ایشان اعتبار نیندارم   روایت کرده اند که بلال نقل کرد که رسول از غزای بارگشت

زنی پیش وی آمد و گفت یا رسول الله من نذر کرده ام بودم که اگر تو بسلامت باز آیی دف بزنم و سرود
بگویم رسول ص گفت اگر نذر کرده بزن و الا نه پس وی شروع کرده دف میزد و سرود میگفت ابو بکر
درآمد و علی درآمد عثمان درآمد و وی همان دف میزد چون عمر پیدا شد دف را پنهان کرد پس رسول
گفت شیطان از تو می ترسد ای عمر که این زن در حضور ما همه را دف میزد چون ترا دید فرار
پنهان کرد جواب آنکه دف زدن طاعت بود یا معصیت اگر طاعت بود نشاید که بحضور عمر آن را اضافت
کنند و اگر معصیت بود چون میتواند که رسول خدا و اصحاب او رضا بمعصیت دهند با آنکه قوت دفع
آن داشته باشند و شیطانی که از خدا نمی ترسد و از همه پیغمبران نترسید بقول ایشان و هیچ پیغمبری
نماند که وسوسه اش نکرد از عمر بترسد آیا عاری بزرگتر از این چه را افتاده باشد که لهو و لعب را جایز
روا باشد و او را جایز نباشد   از سعد بن وقاص روایت کرده اند که جمعی از زنان قریش
نزد رسول الله ص بودند و آواز ایشان بر آواز آن حضرت بلند بود میگفتند که عمر رخصت طلبید که درآید حاضران
آن زنان که نزد وی بودند حجاب پنهان کردند و چون عمر داخل شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم خندید
عمر پرسید که چه میخندی گفت عجب دارم از این زنان که نزد من بودند و چون آواز تو شنیدند
پنهان شدند پس عمر گفت ای دشمنان نفس خود از من میترسید و از رسول خدا نمی ترسید گفتند
تو افظ و اغلظی از رسول ص گفت بحق آنکه نفس من در دست اوست که شیطان در هیچ راهی با تو نمی آید
که راه دیگر اختیار نکند جواب آنکه رسول را خدا منع کرده قول الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا
اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول الآیه بگو بر زنان مومنه که چنینها را از نامحرم
بپوشند و خطاب جامع فرموده که آواز در حضور رسول بلند نکنید آیا این آیت را عمر ندید و زنان را
بازداشته بود و بخلاف خدا و رسول ایشان را در حکایت و سرود مشغول شده بود چه نقل پیغمبر کم
ایشان را اعتقاد است با پیغمبر که در رسالت و عمر بگذاشتی تا بر وفق رضای خدا عمل میکرده باشد

باشد و کار دین را انتظام و رونق همه داشته باشد و نیز اگر رفع صوت زنان طاعت بود بحضور
عمر عبادتی بر طرف شده باشد و اگر عصیان بود پس رسول ص بمنع آن اولی بود و در قرآن واقع
شده که فاتقوا الله یعنی از خدا بترسید و هیچ جا نگفته از عمر بترسید و آنچه میگویند که زنان با عمر گفتند
که انت افظ و اغلظ یعنی تو سخت دل و درشت خویی تری نقصان حال عمر است که غلظت و فظاظت
صفت فاسقان و کافران است نه صفت مومنان و این حالتی که هیچ ده که عمر مومن نبوده
زیرا که رسول الله گفت المومن الف مالوف و لا خیر فیمن لا یالف و اینجا افظ و اغلظ الام
شده بود   از عایشه روایت کرده اند که روزی حبشه رقص میکردند و خلق بسیار جمع شده بودند رسول
خدا برخاست و تماشا میکرد و مرا نیز گفت که ای حمیرا میل داری برخواستم و دست بر دوش
رسول نهادم و نظاره میکردم رسول سه نوبت گفت یا عایشه آیا سیر نشدی من میگفتم نه و مقصود
من آن بود که منزلت خود را نزد رسول الله بدانم ناگاه عمر درآمد و خلق جمله پراکنده شدند و متفرق
شدند پس رسول گفت من نظر میکنم بسوی شیاطین جن و انس که همه از عمر میگریزند کدام عاقل
روا دارد که کسی زن خود را گوید بیا نظاره کن و چشم بر مردم بیگانه افکن و بمعصیت مشغول
شو و الله که اگر این حدیث را نسبت دهند بفاسق جاهلی از ارذال الناس زشت باشد
و خوشش نیاید و صاحب نکند و حال آنکه رسول الله فرموده که سعد غیور و انا اغیر منه و الله
اغیر منا و من غیرته حرم الفواحش یعنی بدرستی که سعد غیور است و غیرت من از وی بیشتر است و خدا
از ما غیورتر است و از غیوری او است که بدیها را حرام گردانیده است   روایت کرده اند
که رسول صلعم گفت عمر سراج اهل الجنه و صاحب کتاب تشنعات گفته است که ما نیافتیم که
خدای تعالی در او عزتی از برای اهل جنت چراغ تمام بر بعه باشد بلکه از ملکی است که خدای تعالی
کرده اند و رسول خود را چراغ از برای مومنان و هدایت طریق رشاد و تعلیم ایشان نه انکه

عمر چراغ اهل جنت اند اراده کرده اند که تعلیم و ارشاد اهل بهشت خواهد کرد اهل جنت را حاجتی بتعلیم
نیست و در آنجا تکلیفی نخواهد بود و اگر باشد انبیا و رسولان بارشاد و هدایت سزاوارترند
از عمر مگر آنکه گویند عمر در بهشت از انبیا و رسل اعلم و داناتر خواهد بود و عجبست که چون
خود را سراج اهل دنیا کرده و عمر را سراج اهل بهشت و اگر مراد از سراج چیزیست که روشنی دهد
از بابت آفتاب و ماه و شمع تا تاریکی نماید یا این روشنی از صباحت و صلاحت روی او
خواهد بود چه حسن روی عمر زیادتی بر حسن روی انبیا و رسل نخواهد کرد و آخر این منافات دارد
با آنکه خود روایت کرده اند که بقبح منظر و بدی روی او کسی نبود همین که بر ابر داشتی عیوبش
در روی او ظاهر بود و مع هذا لازم می آید که سراج ابوبکر و عثمان هم باشد و مریدان او و مریدان
او و مریدان این هر دو مشکل که بدین راضی شوند با آنکه مراد از سراج معنی دیگر باشد و از برای
سراج معنی دیگر هیچکس از اهل لغت نقل نکرده است روایت کرده اند که رسول گفت که هیچ پیغمبری
نبود الا آنکه او را دو وزیر بوده و مرا دو وزیر از اهل آسمان هست و دو وزیر از اهل زمین
اما دو وزیر که از اهل آسمان اند یکی جبرئیل است و یکی میکائیل است و اما آن دو وزیر
که از اهل زمین اند یکی ابوبکر است و یکی عمر جواب این آنکه مخالفان خود روایت کرده اند
که رسول صلعم فرمود انت وزیری و اخی و خیر من اترک من بعدی و یقضی دینی و ینجز عداتی علی
ابن ابی طالب و روایت دیگر که هم خود نقل کرده اند که پیغمبر اللهم انی اقول کما قال موسی بن عمران
اللهم اجعل لی وزیرا من اهلی علی بن ابی طالب پس مکذب حدیث موضوع اند و چون از این قبیل
احادیث بسیار است اما این دو حدیث مجمع علیه است و بروایات ایشان ثابت شده و چون
این دو حدیث صحیح است پس آن موضوع باشد روایت کرده اند که رسول گفت که لا ینبغی
لقوم فیهم ابوبکر ان یؤمهم غیره یعنی سزاوار نیست که در قومی که ابوبکر باشد غیر او امامت

امامت کند با آنکه خود روایت کرده اند که رسول صلعم گفت صلوا خلف کل بر و فاجر یعنی نماز
کنید در پی هر کس که باشد خواه نیکوکاری و خواه فاسق و فاجر بدکردار و نیز روایت کرده اند
که فرمود اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و تفضیل ننهاد هیچ صحابی را بر دیگری پس مخصوص
از جمله مقربان باشد و از عامست پس باید که رسول اقتدا باو کرده باشد حق تعالی فرموده اتامرون
الناس بالبر و تنسون انفسکم یعنی آیا امر میفرمایید مردمان را به نیکی کردن و خود را فراموش میکنید
و ظاهر است که قبیح است که کسی مردمان را بچیزی امر کند و خود نکند روایت کرده اند که رسول
گفت چون مرا صعود باسمان بردند بهر چه از آسمان که گذشتم نام ابوبکر را نوشته دیدم
باین عبارت گفتند که چنانکه از ایشان نقل میکنند که ما عرج بی الی السماء و ما مررت بسماء
الا وجدت مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر و حفصه ابنته اما عمر هم دختر برسول
داده بود باید که نام او هم نوشته باشد یا در آسمان نام نوشتن و در یکی نام آن با آنکه دیگر با
نام عمر را بجای نام ابوبکر نوشته باشند چرا که سراج اهل جنت هم هست و اعلاین و واضع
این حدیث مبدأ آن از عمر اگر و بخشی داشت چرا عثمان ... بوده این خود جنگ کاه
اهل نبود که در نجینه باشد و حامد نباشد با پیش او را هر حال نام در آسمان نبود ...
داماد بود آن و اضع آیا در روز قیامت جواب عثمان چه خواهد گفت که از کسی که ...
شرم نکرده در تعریف ابی بکر اعراض سیغمبر نمود و در تعریف او از ... نمود روایت
کرده اند که علی علیه السلام گفت من فضلنی علی ابی بکر و عمر جلدته حد المفتری یعنی اگر تفضیل دهد
مرا بر ابی بکر و عمر او را حد میزنم که افترا زننده را میزنند ... است اما ...
خود او از مسعود روایت کرده اند که او فراموش نموده اند که رسول صلی الله علیه فرمود که علی خیر
البشر من ابی فقد کفر یعنی علی بهترین آدمیانست و کسی که منکر بهتری او باشد کافر است و چون ...

وچون حدیث اول روایت شده و راوی مدعی است و انکار خصم و حدیث دوم روایت مخالف است
و نقیض قول خصم پس دوم صادق بود و اول کاذب و مثل آن در شأن علی علیه السلم چندین حدیث
خود روایت کرده اند مثل حدیث طیر و خیبر و خندق که همه معارض است و دیگر اینچه موجب حد شد
هم داد در شرع شمرده اند و حصر کرده اند تفضیل کسی را بر کسی هیچ موجب حد نمی شمرده اند و نیز
شمرده اند و ظاهر همین آن باشد که کسی را با کسی باید سنجید که در طرفی نسبت امی توانند شد
و گفتن که علی بهتر از ابابکر است چنانست که گویی آفتاب روشن تر از ظلمت است یا نافه آهوی
ختن خوشبوتر از شکل شتر و مرکب خر است و چون این نسبت باعث نقصان مرتبه او و انحطاط
درجه آنحضرت است بلکه تفضیح و استهزا نزدیکست شاید گفته باشد که حد مفتری میزنم
ما امیرالمؤمنین علیه السلم افترا کرده اند که گفت که خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر و عمر اگر این راست
بودی یکبار اسامه و یکبار عمرو عاص را حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر ایشان امیر نکردی و سوم
بر ایشان فرستادی کسی که چهل سال سجده لات و عزی کرده باشد چون خیر الامة تواند
بود و اگر لابد خیر الامة با بنی عباس باشد مرتبه اولی بود و هم قریشی و هم هاشمی و میگفت
ان لی شیطانا یعترینی و میگفت من شان الدام در اسلام حوبتی و هرگز نگفتی ایمان او اهل و ظالم
ماند و نیز ظاهر است که حضرت فاطمه علیها السلم بعد از اصحاب از ایشان نکرده همیشه بر خاندان رسالت
میگفت که ما را خیانت و ظلم کردند و هرگز ایشان را خیر الامة نگفت و اگر خیر الامة بودندی بر خاندان
رسالت و طهارت ظلم روا نداشتندی و در عیون الاخبار الرضا در نقل مجلسی که مأمون
با علمای اهل سنت بحث کرده است و در کتاب کامل بهائی و دیگر کتب معتبره از این احادیث
که علامات وضع و رکاکت از آن لایح است و بیان بر افضلیت خلفا دلیل گفته اند بسیار است
بلکه در شأن عایشه و عثمان و طلحه و زبیر و امثال ایشان هم که در زمان حکومت بنی امیه و بنی

و بنی مروان بجهت عداوت اهل بیت درهم یافته اند و وضع نموده و درهمهای حرام از ایشان گرفتند
و دین خود را بدنیا فروختند چنانچه مشهور است که ابوهریره بر اسم حدیث رسول و غلامان همراه از دینار
ایوان که عایشه با زن چند در آن نشسته بود میگذشت عایشه پرسید که این کیست گفتند ابوهریره
گفت ابوهریره که باشد که این قدر کذب را ابوهریره شنید و گفت ای حی معذور دار که تا چند
حدیث دروغ بر بندد تو بعلم بر اثر و باین طریق مشهور شده حاصل که چون عمر عبدالعزیز از این
شریف را است که حرف نوشتن و جواب دادن این قسم احادیث موضوعه شود آنچه مذکور شد
هم قیاس حال باقی میتوان کرد بهمین اکتفا شد و السلم   در طعنی که اهل سنت روایت
کرده اند در حق خلفای ثلثه که منافی منصب خلافت و امامت است و فضلا یافته که با آن عمل نکرده اند
اولا اینکه خود را خلیفه رسول الله نام نهادند و با طراف و جواب نوشتند با آنکه مذهب اهل سنت
آنست که پیغمبر از دنیا رفت و هیچکس را خلیفه نکرد و امامت ابوبکر به بیعت عمر خطاب و رسانیدن
چهار دیگر بود و امامت بوصیت ابوبکر و بی رضای و امامت عثمان بحیله که عمر کرده بود و اقرار شوری
نام نهاده بر اولی آن بود که چون عمر ابی بکر را خلیفه کرده بود ابوبکر خود را خلیفه عمر نام کند چون ابوبکر
خلیفه کرده عمر خود را خلیفه ابی بکر نام نهاد و مشهور است که طائفین روایت کرده اند که چون ابوبکر
با اسامه نوشت که من ابی بکر خلیفه رسول الله الی اسامة بن زید اسامه بر وی انکار کرد و بعضی از سنیان
اعتراض کرده اند که امیرالمؤمنین علیه السلم ابی بکر و عمر و عثمان خلیفه رسول الله میگفته است و باین
نام با ایشان خطاب میکرده اگر این نام کذب بود امیرالمؤمنین باین نام با ایشان خطاب نکردی جواب
آنست که خلیفه در لغت کسی را گویند که در پی کسی باشد یا بجای او بنشیند و اگرچه بغصب و تعدی
باشد و باین معنی که بر حاکمی که بعد از دیگری متصدی امر حکومت شود اطلاق میکنند چنانچه عبدالله
بن زبیر و حکام بنی امیه و عباسیه را گفتند و خلیفه گرباین معنی او را خلیفه گویند لفظ خلیفه

دلالت بر فرط جهل و ضلالت ایشان برای او از جانب خدا و رسول ندارد و ایضا کوکه دلالت بر فضیلت و قرب
و منزلت میکند نیست که مستحق خلیفه خدا و رسول باشد و بتعیین خدا و رسول شده باشد
چنانچه حق تعالی در شان آدم علیه السلم فرموده انا جاعل فى الارض خليفة و در شان داود ع
که انا جعلناك خليفة و در شان رسول ع و ليستخلفنهم فى الارض واقع شده و کتابت حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلم ایشان را اگر واقع باشد معنی و لیست معلوم نیست که بآن نام ایشان را
خطاب کرده باشد مگر آنکه ادراجا نه بلفظ امیر المؤمنین هم میگویند که آنحضرت اعتبار انتخاب ایشان
بود که امیر نیز داشته باشد مراد بمعنی خواهد بود که بر متغلبان نیز صادق می آید معنی علی که اما
بمعنی نایب رسول از جانب او متعین شده و اباه معنی امیر المؤمنین میگویند دوم آنکه مطاعن
که خلفای ثلثه همه در آن شریکند تخلف از جیش اسامه است که پیغمبر خدا اسامه را امیر کرده جمعی کثیر را
امر کرده بود که همراهی او بغزای شام روند و از جمله مامورین کسانی که مشهور شده بودند که در آن
سفر در ملازمت اسامه باشند آن سه تن بودند و مکرر آنحضرت رسالت پناه ص ایشان را حکم
بر بیرون رفتن از مدینه کرده و فرموده که جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه و ایشان تخلف کردند
و حکم پیغمبر را نشنیده انگاشتند و چون بموجب آیه و ما ینطق عن الهوى ان هو الا وحی یوحی حکم آنحضرت
وحی است پس تخلف ایشان رد وحی باشد و رد وحی کفر است پس هر سه کافر باشند و کافر لایق
و قابل مرتبه خلافت الهی و نیابت حضرت رسالت پناهی نیست و بعضی انکار تجهیز دانی که پیغمبر مرا
بآن کرده است حنفیان و امور دیگر کرده است باتفاق و صاحب مواقف تصریح بآن کرده است و ایشان
تخلف از امر نبی بمتابعت اسامه کردند پس کافر باشند و کافر مستحق لعن و ملامت است نه لایق
خلافت و امامت و بعضی انکار کرده کلام نجم ابدا و او از آن حضرت انبیه و ایذای آنحضرت موجب لعن
بودن هم است بدلیل قوله تعالی ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة پس

پس هیچیک ایشان صلاحیت امامت نداشته باشند و دیگر آنحضرت ایشان را تابع اسامه ساخته بود بجهت
اتمام آن امر پس تا آن کار صورت بندد ایشان را محکوم حکم اسامه ساخته بود بجهت اتمام آن امر پس
و حکومت ایشان بر اسامه شرع نخواهد بود و هرگاه حاکم بر اسامه نباشد خلافت که حکم کردن بر جمیع
مکلفانست صورت نخواهد داشت و حال آنکه ابوبکر پیش از صورت یافتن آن امر بر مسند خلافت
نشست و طلب بیعت از اسامه نموده و بلی الاشاعره محمد بن عبد الکریم شهرستانی در کتاب
ملل و نحل آنجا که ذکر اختلافات کرده گفته الاختلاف الثانی فی مرضه صلی الله علیه و آله
قال جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه فقال قوم یجب علینا امتثال امره و قال قوم قد اشتد
مرض النبی فلنصبر حتی ننظر ای شیء یکون من امره یعنی خلاف دوم در مرض آنحضرت بود که گفت با اسامه
راهی شوید لعن و دوری از رحمت الهی بر کسی که از رو تخلف کند پس بعضی گفتند فرمان برداری
اسامه واجبست و بعضی گفتند مرض رسول اشتداد یافته صبر کنیم تا ببینیم که کار بکجا میکشد پس اگر کسی را
در این باب دغدغه باشد آن کتاب ملاحظه نماید تا خاطرش رسد که شیعه از پیش خود گفته اند یا
چیزی بر آن افزوده و روایت چنانچه از شهرستانی رسیده که انکار میتواند کرد در خصوص هم
عذر نیست که هیچ وجه دفع کردنش صورت ندارد و میر جمال الدین محدث در کتاب روضة الاحباب
تصریح نموده که هر سه در جیش اسامه داخل بودند و ابن ابی الحدید در ضمن مطاعن اشعر در مدح
امیر المؤمنین ع و تعریض بابی بکر گفته و لا کان فی بعث ابن زید مؤمرا علیه فاضحی لابن زید مؤمر البعث
و نیز امیر المؤمنین ع در فرستادن اسامة بن زید مامور بود که بعد از آن امر شده باشد بحکم خدا و
قول رسول ع کرده باشد پس سئله الالهای که میگویند ابوبکر در جیش اسامه داخل نبود بجهت
آنکه مامور بنماز شد باطل باشد بشهادت اقوال گذشته و با آنکه نقل کرده اند که پنهان تنها آمد
که ببیند بیماری آنحضرت بکجا میرسد با آنکه دختر شیر حضرت او را بنماز کرده بود و هذا چون

حضرت شد بیرون رفتند او را دور کرد و خود پشیمان از بیرون رفتن او بود و یکی از جمله مطاعن که شیعه
نقل کرده‌اند هر سه در آن شریکند منع کردن فدک است از فاطمه صلوات الله علیها و او را از میراث رسول
الله صلی الله علیه و آله محروم ساختن بخلاف کلام الله که فدک هبه است که او را رسول الله در وقت نزول آیه
وآت ذی القربی حقه بفاطمه بخشیده بود و فاطمه او را در ایام حیات حضرت سید کاینات متصرف
شده بود و وفات آنحضرت در دست وکلای او که سیدة النسا بود و چون ابوبکر غصب حقوق
مرتضوی نمود و بر مسند خلافت رسول تمکن یافت بموجب الاکرام بالتماس وکیل فاطمه را از فدک
اخراج نمود و غرضش آنکه اهل بیت رسالت پریشان و محتاج شوند تا مردم نزد ایشان تردد
نکنند و جمعیت ایشان از هم پاشیده شود چون فاطمه اظهار نمود که حضرت رسول این را بمن بخشیده بود
ابوبکر بخلاف قانون شریعت از او گواه طلبید و با آنکه حضرت امیر المؤمنین و حسنین و ام ایمن و
ام سلمه را بگواهی برد ابوبکر تصدیق نکرد و گفت که علی شوهر تست و غرضش در گواهی جر نفع
و همچنین حسن و حسین فرزندان تواند و غرضشان جر منفعت و گواهی دو زن کافی نیست اما
چون ازواج حضرت دعوای حجرها کردند از ایشان گواه و بینه نخواست و تصدیق نمود و شیخ جلال
الدین سیوطی در تاریخ الخلفا مذکور ساخته که ابوبکر چون حجرها را بفاطمه ازواج نمود خالصه
وجوه خود ساخته و بعد از آن عمر هم بهمان سنت عمل نمود ابن طاوس علیه الرحمه در کتاب طرایف از بعضی
از اعیان علمای ایشان نقل کرده که چون فاطمه در باب فدک با ابوبکر سخن گفت و فرمود که پدرم
این را بمن بخشیده بود ابوبکر گفت اگر این آن بود که تو بعلت میراث متصرف شده بودی از او شنیده
بودم که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة چون پیش از وفات بتو بخشیده ترا از آن
منع نمیکنم و کاغذی نوشته بوی داد و عمر در راه رسیده کاغذ را از دست او گرفته پاره نمود
اگر دعوای ابوبکر راست باشد لازم آید که پیغمبر رسالت نکرده باشد و حال آنکه مبعوث بر عالمیان

بر عالمیان بود خصوصا بر اهل بیت و عشایر و اقارب خود و این خود کی امکان دارد که خدای تعالی
با او خطاب کرده باشد بآنکه فانذر عشیرتک الاقربین و اطفال او با ایشان نگفته و نگوید که ما را
میراث نمیباشد و آنچه میماند صدقه است تا اهل بیت او بعد از او طلب چیزی کنند که بر ایشان
حرام باشد بلکه ظلم بر اهل بیت خود کرده باشد که اعلام نکند که شما را از شرع جایز نیست طلب میراث
نمودن و بعد از آنکه با ابوبکر گفته باشد و با دیگران نگفته باشد ایقاع فتنه کرده باشد در
میان خلق و هرگاه با اهل بیت نگفته و با ابوبکر گفته با حضرت و اهل بیت خیانت کرده باشد و اگر
با اهل بیت گفته و ایشان قبول نکرده باشند دلیل عصیان بلکه کفر ایشان باشد و حال آنکه در آیه تطهیر
خدای تعالی بعصمت و طهارت ایشان گواهی داده و میگویند که ابوبکر چون منع فدک از فاطمه علیها السلام کرد گفت
یا بن ابی قحافه اترث اباک ولا ارث ابی یعنی ای پسر ابی قحافه آیا تو میراث از پدر ببری و من از پدر
میراث نبرم گفت من از پدر تو شنیدم که میگفت پیغمبر را میراث نمیباشد و حال آنکه خدای تعالی
در قرآن مجید چند جا حکایت از میراث پیغمبران کرده یک جا میگوید و ورث سلیمان داود یعنی
میراث برد سلیمان از داود و در شان زکریا میگوید که او دعا کرده گفت که فهب لی من لدنک
ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب یعنی خدایا عطا کن از جانب خود کسی یعنی فرزندی که میراث
برد از من و از آل یعقوب و دیگر آیات دال بر این معنی و فاطمه علیها السلام این آیات را بر وجه ساطع و قاطع
بیان نمود و این جماعت قبول نکردند تا آنکه حجت بر وی تمام شود امیر المؤمنین ع و عباس رضی الله عنه نیز در او وقت
بر علی دعوی کرد ابی بکر گفت ای عباس تو داعی که پیغمبر در بدو اسلام چهل کس از اولاد هاشم
طلبید و ضیافت نمود و بعد از آن گفت که کیست که در این کار معاونت من نماید و وزیر و وارث من
و برادر و خلیفه من باشد و سه نوبت این سخن را تکرار کرد الا علی هر نوبت که رسول این حرف میگفت
علی میگفت انا او از دو از آن باد رسول الله با او گفت فانت اخی و وصیی و وزیری و وارثی

وخلیفتی من بعدی عباس گفت ای ابوبکر تو یاد داری گفت بلی یاد دارم عباس گفت پس تو بر وی ظلم کرده
و وراثت و وصایت و خلافت که حق او بود بغیر حق گرفته و حدیث مزور ساخته تو غاصبی و ظالم ابوبکر گفت
نحن معاشر یعنی دو کس اند ایشان را از من که مرا عیب داده‌اند و با من خلاف کردند و بعد از آن عباس گفت
و گفتی رسول میراث نباشد و انچه از او بماند صدقه است و این سبب خدای از فاطمه باز گرفتی
بمیراث حکم کردی پس ابوبکر خجل شد دیگر حرف نزد و در کتاب نزهة الکرام از ابو القاسم جعفر بن محمد
قولویه بسندی که از وی متصل است بابن عباس نقل میکند که روزی بخانه ابوبکر رفتم عمر بن الخطاب و طلحه
و زبیر و عبد الرحمن بن عوف آنجا بودند در باب الحکم کرده کسی را بی رخصت اذن دخول نداد هدم بعد از
رخصت داخل شدم و بصحبت مشغول شدیم ناگاه پیری در آمد جامه سرخ مخطط از بافته صنعا پوشیده
و ردائی عدنیه در بر افکنده و نعلین حضرمی در پا بود و عصای از چوب شوحط در دست گرفته سلام
کرد جوابش دادیم ابوبکر گفت ای شیخ بنشین پیر تکیه بر عصای نموده گفت من قصد حج کردم و مرا همسایه است
بمن گفت تو بحج میروی باشد که ان شخص را در یابی که خلیفه رسول است انعامی فرماید و سخن حال با او بگو
تا از ثوابی باشد گفتم که پیغام تو چیست تا برسانم گفت بگو که مرد فقیر و معیل و مرا بدری بود که پدر من
میداد و علت حوائج مرا میکرد پس پدرم وفات یافت و مرد عیالمند و کار سخت گشته و وجه معاش من و فرزندان
من از آن بود اکنون شهر ایران مرد عیالمند بسته و یکی از عمال منع کرده خود را ایران کماشته تا دخل آن را
میگرد و مرا یاد و از آن هیچ بجز فی زیادان من نمیدهد ابوبکر گفت کرامت هیاداد رعیاد ره و ظلم را بر او
گفت ای خلیفه رسول یکی را بفرست تا آن ظالم را فاجر و غادر و ضعیف کند در میان خلق و برای خود ساقی
پی پدرم که مرا یاد گشته گفت نعوذ بالله من غضب الله اعظم من یظلم پکبت رسول الله پناه میبرم بخدا
از دشمنی و عداوت خدا که باشد ظالم‌تر و فاجرتر از آنکه بر دختر رسول ظلم کند و از خانه بیرون
رفت ابوبکر گفت پیر را باز گرداند حاضر کنند یکی از اهل مجلس بطلب او بیرون رفت پیر را ندید

ندیدم در باب عتاب کرد مرا گفت بعیر ان شما کسی دیگر را در خانه نگذاشتم و هیچ کسی را ندیدم که در آمده
باشد یا بیرون رفته باشد پس ابوبکر بعمر گفت شنیدی گفت شنیدم و در وادی جن شیطان است
عظیم شاید ام شیطان بسیار و ممهلکی مرا بر خیالهای افکنده و این سخن بود که ندیدی شنیدم کر
او آن بلند کسی میخواند یا من هنات باهر لا یلیق ابداعه علی التقی الهامین الجمل الحضر الیسا القذرة
بنت الذاهب من بین المسلمین ضیف الجهاز عمدا و کتب الی النبی و دع الظلم البیهین مخن شهود و قد
و لن علی و ذلک بنت النبی و کلاهم مفتون فالله یعلم ان لحق لاحرینهم لاخو الحدیدین وقد
اخا بینهم و صیّر للعالم الاسلع القوم بالدین لا انطلق اخابینهم اباحسن اذا اخصر الله من بین الرقی
حق النبی علیه یوم کمل لهم بالعلم والحلم والقرآن والدین پس ابوبکر گفت یا ابن عباس مجلس ما امانت
باید که این حکایت را کسی از تو نشنود گفتم چنین کنم و حدیث بود که شیخی آمد گفت امیر المؤمنین را
میخواهد چون بجلس نشستم و نظر بر من افتاد بخندید و گفت یا ابن عباس از آن ابیات چیزی یاد
داری گفتم بیاد دارم و لیکن چهل از من بستد و که باز نگویم گفت من خضر را با تو بیو گفتم یا امیر
المؤمنین ما نشنیدیم کسی بودیم و از آنها کسی نزد ما بماند گفت آن پیر خضر بود که بین من در آمد و او خضر را
باز گفت چنانچه رفته بود و آن شعرها بجوانند بشنیدم و رضی الله عنه با عثمان گفته شد با کسی آن حکایت را نکنم
و ابوبکر در مرض موت میگفت دوست میداشتم که سه کار را نکرده بودم و ذلک و از آن فاطمه را بکنم
و ازینکه اسامه تخلف نکرده بودم و خالد و قد بفعل ما اللله بن نویره تعرض نداده بودم و از آن حکایات
در مطاعن خاصة ابوبکر بر تفصیل بجای خود ان شا الله تعالی حاصل کران بجمله شنود مخالفت تو جد حکم
خدا و رسول اند بعد عناد انکار شرعیت محمدی که متضمن کفر است و سبب قبح ارتکاب ایمان
بلکی آنست که در کتب در رسایل ایشان هم حاصل است که حضرت رسول صلعم فرموده اللهم ادر الحق مع
علی حیث دار و در روایت دیگر انکه الحق مع علی و علی مع الحق حیث ما دار و اخطب خوارزمی از ابن عباس

از حضرت رسالت پناه هم روایت نموده که ان الله نصب علیا علما بینه و بین خلقه فمن عرفه کان مؤمنا
و من انکره کان کافرا و من ساواه بغیره کان مشرکا و من جاء بولایته کان فایزا خادم حمی از رسول
نقل کرده که فرموده که من اطاع علیا فقد اطاعنی و من انکره فقد انکرنی مضمون این روایات هم آنکه
قول و فعل و نهی و امر و کرده آن حضرت بتمامی موافق حق و صدق و مرضی و هر که از وجه البته و کینه
و شهادت او هیچ از موافق رضای خدا و رسول خدا بوده و منکر وی منکر رسول و منکر ایشان در جای
کفر داخل و از دایره ایمان خارج و هر که غیر او را با او مساوی و ماننده خلافت داند از جمله مشرکین باشد
و هرگاه کسی را حال او چنین باشد که او را اگر کسی [illegible] واسطه حق نفع است در شان
یقین است که اول از جانب حق و صدق [illegible] و حق و [illegible] دانستن [illegible] نموده و اعوان چون
سایر الناس که احتمال کذب و خلاف در حال ایشان جاریست [illegible] خواهد بود و هر که او را
قسم اول و دانستن در غلط کتاب [illegible] و خارج از دایره [illegible] باشد و صحیح
حضرت حق [illegible] چون در آیه تطهیر [illegible] که فاطمه و حسنین علیهم السلم [illegible]
الله با ابوبکر [illegible] مخالف رضای خدا و رسول [illegible] ایشان [illegible] باشد
احوال ایشان مطابق امر و ارشاد [illegible] و قول حسنین را احمل [illegible]
نمودن [illegible] حضرت [illegible] خلافت [illegible] کردن [illegible]
باشد [illegible] ابوبکر [illegible] معاشر الانبیا [illegible] عمر [illegible] کردن
کاغذ [illegible] کردن فاطمه زهرا و عثمان [illegible] ایشان راضی
شد [illegible] که ایشان [illegible] کرده بودند [illegible] که اصل این
بدعت [illegible] لعن [illegible]
یکی [illegible] اهل و [illegible] خاندان نبوت و رسالت

و در سالت هیچ محلی دیگر بدان ندارد بجز حسب جاه و خلود در نار و اثر عیاذا [illegible] و لهذا
که امیر المؤمنین علی علیه السلم با ابی بکر اگر چه با اعتقاد او مسلمان باشند نسبت [illegible] دهند
چه حکم خواهی کرد [illegible] حکم من [illegible] خواهم نمود حضرت [illegible] خدا
و رسول برگشته و از خدا و رسول [illegible] نموده [illegible] که حضرت امیر المؤمنین
و عاری [illegible] داده است که [illegible] است [illegible] عباس
باو داده او را [illegible] شرعی [illegible] سایر زنان
عالم که معصوم نباشند تصور کرده [illegible] خدا و [illegible] نموده [illegible]
از بقیه مسلمانان بیرون رفته [illegible] که مشرکین داخل گشته [illegible] معصوم
و متفق [illegible] حضرت رب العالمین [illegible] شهادت [illegible] معصومه مطهره نموده [illegible] ابوبکر
و عدا [illegible] دعوای فاطمه زهرا [illegible] علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا
ایشان باطل [illegible] کلام خدا و حدیث مصطفی [illegible] نموده [illegible]
و جز منفعت [illegible] ابوبکر [illegible] عمل نموده [illegible] صحیح بخاری [illegible]
صحیح [illegible] صحیح مسلم [illegible] است که فاطمه علیها السلم [illegible] ابوبکر [illegible]
حرف [illegible] حالت احتضار [illegible] کرد [illegible] ابوبکر و عمر و عثمان [illegible] امیر
المؤمنین [illegible] ایشان [illegible] نموده [illegible]
وجوه خلافت عمر عبد العزیز [illegible] فاطمه [illegible]
با او [illegible] کردن [illegible] ایشان [illegible]
شاهد [illegible] فاطمه [illegible] رسول خدا [illegible]
علی و حسنین و ام ایمن و ام سلمه [illegible] فاطمه [illegible] دعوا کنند

القول است و هر چند گواه نداشته باشد من فدک را با اولاد او رد میکنم و باین تقریب صحیح بخواند

خلاف اهل البیت و انکر در روز قیامت آن برگزیدگان خدا را شفاعت کنند و بعضی گفته اند که فدک را

بامام محمد باقر عهد نمود پس چون باو گفتند معنت علی الشیخین یعنی در باب پس دادن فدک بامام

محمد باقر علیه السلم طعن کردی بر شیخین در جواب گفت هما الحقا علی انفسهما یعنی ایشان خود در غصب

نمودن فدک درهای طعن بر روی خود گشودند و بعد از آنکه کسی که دارد که شرع اقدام از فاطمه

نمود مروت و آدمیت بکار نبرده بود هر گاه ایشان امر بید که بچه نام خلافت بر خود بستند از آنجا

خود ساختند چه میشد که از روی مروت و احسان این ده را باو وا میگذاشتند و خاطرش را نرنجانیدند

با آنکه خود همراه پیغمبر بودند و میدیدند که در وقت بدر چون خلاصی کفار میدادند زینب

دختر خلاصی شوهر خواهرش ابو العاص عقد مروارید بدی یا امالی که ریان ضم کرده بود فرستاده

عقد مروارید بدی بود که خدیجه از زینب بخشیده بود و چون حضرت رسول را چشم بر آن افتاد متاثر

شد و از مسلمانان التماس کرده از ابی فرستادند و با آنکه اول اسلام بود و اهل اسلام در کمال

پریشانی بودند از مروت نمودند و از طیب خاطر از برای زینب بخشیدند نمیشد که ایشان هم نسبت بفاطمه

عمل کنند و از مروت بجا آرند و این کار را بروز قیامت که خدا حاکم و فاطمه بلکه پیغمبرش هم خصم باشد

نیندازند و ملا سعد الدین شارح مقاصد و لم ید عا ابو بکر بر آن داشته که در این باب چها بکند

و دست و پای بزند لهذا گفته که اگر فاطمه را حق بود چرا امیر المؤمنین در ایام خلافت

از آن طرف بخشی نمود از چندین جواب و بکان ظاهر غافل شده اول [illegible] علمای روشن

شود که گواهی او نزد ابی [illegible] بود چنانچه شیخین [illegible] شرح [illegible] ضعایف بود

دوم از اهل سنت مشهور است که [illegible] و ابن کعب اند که حرمین [illegible] ظلم کرده باشد مالی

با آن مجوعی [illegible] سوم آنکه [illegible] که حزنی که سبب رنجش و آزردگی فاطمه شده باشد خوشحالی

خوشحالی و سرور اولاد او شود چهارم آنکه در ایام خلافت امیر المؤمنین ۳ اکثر مردم معتقد اعمال

شیخین بودند و کرده و گفته ایشان را موافق حق محض میدانستند و کاری کردن که دلالت بر

فساد خلافت ایشان داشته باشد از پیش نمی رفت چنانچه مشهور است که مردم در امیر المؤمنین علیه السلام

از عادتی (تراویح) منع فرموده که بدعت است و ایشان فریاد میکردند که واعمراه واعمراه ما را از [illegible]

منع میکنند و در مدت خلافت همیشه آن حضرت بجنگ و بعضی منافقان ناکثین و قاسطین و مارقین

که همه معتقد مرتبت خلفای ثلثه بودند گرفتار بود و همیشه از قلت اعوان و انصار شکایت می نمود

پنجم آنکه مشهور است که عقیل بن ابی طالب خانه رسول الله صلعم را غصب فروخته بود و چون فتح مکه شد

کسی با آن حضرت گفت که امسال بخانه خویش [illegible] باید آنحضرت فرمود مگر عقیل خانه بجهت ما گذاشته

ما از آن اهل بیتیم که مالی را که بظلم و غضب از ما گرفتند دیگر باز رجوع نمی کنیم و ملا علی قوشچی هم

موافق یاران خود در مقام جواب شده و گفته حاکم بمجرد گواهی یک مرد و یک زن و اگر

چه مدعی معصوم باشد حکم کند و اگر چه گواه نباشد بعلم خود حکم میکند جوابش آنکه یک مرد

نبود حسن و حسین همراه بودند و یک زن نبود بلکه ام ایمن و ام سلمه هر دو بودند چنانچه در مواقف

مذکور است و یک گواه و یمین [illegible] که مال ثابت شود و فدک مالی بود که خراج آن مصرف

آن بود و منازع نداشت تا منع او از آن نمودن و گواه از او طلبیدن و قبول شهادت شاهدان

او نکردن بر خلاف حق و محض ستم باشد و نیز خود گفتی که حاکم بعلم خود حکم میتواند کرد و ابو بکر

علم یقینی داشت که مدعی راست میگوید که علی آن حکایت مشهور را نشنیده که

روزی حضرت رسالت بر اعرابی دعوای اسبی میکرد و او منکر بود خزیمه گواهی داد چون از او

پرسیدند که چون علم یافتی و گواهی دادی و حال آنکه در آن وقت حاضر نبودی گفت

هر گاه او از خدا و بهشت و آسمان خبر میرساند و ما تصدیق میکنیم بجهت آنکه علم بعصمت او

دادیم پس در امثال این امور چون علم بصدق او نداشته باشیم و چون علم قطعی بصدق او داریم
همان علم گواهی دادیم و این جمعه او بندی الشهادتین مستحق شد امیر المؤمنین و حسنین و فاطمه
که بمقتضای آیه تطهیر و غیر آن از آیات مثل آیه کونوا مع الصادقین باتفاق مفسران نازل گشته
ایشانست معصوم‌اند در احوال و افعال و اقوال صادقند ابا در گواهی و راست گوئی گذران
خواهند بود تا گاهی نمانداند بمخالفت الاعضاد و سکابر و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
و سر در آنکه شریک بند قرآن رحاست و مخالفت قول خدا و رسول
نمودن چه حق تعالی جمیع امت محمد را امر نموده بود و جاهدوا فی الله حق جهاده یعنی ای بندگان من
و ای امت محمد جهاد کنید در راه حق تعالی چنانچه حق جهاد است و ثبات قدم ورزیدن و نکر
و در آیه دیگر می فرماید که و لقد کانوا عاهدوا الله من قبل لا یولون الادبار و کان عهد الله
مسئولا یعنی و بدرستی که بودند این جماعت که عهد کرده بودند با حق تعالی پیش از آن
که در جنگ پشت ندهند و فرار ننمایند و هست عهد خدای تعالی پرسیده شده یعنی از آن سؤال
خواهند کرد و بنقض آن و وفای بآن جزا خواهند داد و خلفای ثلثه در احد و حنین با
وجودی که تماشای بودند بآن رسوائی گریختند که پیش از این مذکور شد و در خیبر و ذات
السلاسل که سردار لشکر داشتند هم بمحضی بیشتر که پیش نسان گریختند اکثر ابی الحدید در بیان
از قصیده اش مذکور ساخته و آن اینست و لیس بنکر فی حنین فراره و فی احد قد فرّ خوفا
و جزا یعنی نیست اکر در حنین ابوبکر گریخت که در احد هم در خیبر گرفته گریخته بود و در
علی انکه بخشش قبیح نهم کرده‌اند که چون شکست اسلام را نوی دیدند و شیطان ندای
محمد قتل شد در داد ابوبکر و عمر و غیرهم که مذکور روز ثبت رسیده‌اند که تا چه مشوی حال
بدیع خانه عبدالله بن ابی سلول منافق رفته بدست و پای او افتادند که شفاعت ایشان پیش

پیش ابی سفیان بکند و عذر گناه اسلام ظاهری ایشان بخواهد و ابو سفیان ضامن بشود که
در مکه کفار را با ایشان کاری نباشد و بعضی عثمان نیز در این خیمه داخل بودند و بعضی
چون بعد از سه روز پیدا شد در رفتن بخدمت آن حضرت ... همراه بوده و منع جمع پیش
جمله ساطع ... که هر سه در آن شریکند اینکه در وقت احتضار و غسل و کفن و دفن و غیر رسول
حاضر نبودند و پیغمبر خود را گذاشتند و رفتند بسقیفه بنی ساعده که امر خلافت و جانشینی را بگیرند
دهند و کدام طعن با این برابر تواند شد که در چنان روزی سیاهی و وقتی بدی و هنگام تباهی
زمره اصحاب غسل و دفن سید المرسلین را که از واجب عینی بود و بر همه لازم و دست
تعزیه اولاد رسول را اکراه اهم امور دینی بود معطل گذاشته و در سقیفه جمع شوند که خلافت
ابی بکر را صورت دهند و این عمل بغیر از عداوت اهل بیت و پیروی هوای نفس و حب جاه
و منصب محمول بر چیز دیگر نتواند بود و یکی دیگر از مطاعن هر سه که بعنیم بیان کرده‌اند انفال و خمس را از اهل
بیت طاهرین است که چون ابوبکر خلیفه شد بر خود و باتفاق عمر خطاب ابجر از برای مدد
معاش عایشه و حفصه مقرر بود و چندان ساخت و ابجر از برای حسن و حسین و سایر اهل بیت
مقرر بود و خلم قطع در کشید کرد و جمله لشکر و سپاه که بجهاد می‌آیند بشاد منصوب است و محمد
نفهمیده کرده است و خلاف الله اشد که گفته که و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول
و لذی القربی و هر چه بسر مبلغ معین از بیت المال از جهت خرج خود مقرر ساختند و عمر
روزی که بمرد هشتاد هزار درهم از مال بیت المال در گردن او بود و حاصل اینکه مردم بودند
بنو خمس و زکوة و جزیه و غنایم و میراث گرفته ... نداشته باشند خمس خویش هاشم بود
نه حق ابوبکر و عمر و چه زکوة هشت صنف حق تعالی تعیین نموده و ایشان از هیچ کدام نبودند
و جزیه بمذهب شیعه و سنی حق مستحقین زکوة است بر غیر ایشان حرام و غنایم بعد از اخراج

خرج مجاهدان فی سبیل الله است و میراث کسی که وارثی ندارد حق فقرا و مساکین است
ایشان از کدام باب بودند که مال بیت المال را تصرف می نمودند اگر گویند خلیفه بودند و سعی
در کار دین میکردند و حق شرعی میگرفتند با اجرت از بیت المال در کتاب الهی و سنت رسالت
پناهی هیچ نصی وارد نشده است بر اینکه خلیفه را اجرتی باید داد و چون اجرت از مال مسلمانان
بگیرد بی اجر و مزد بود ایشان باشد مزد امام و خلیفه و چون در کتاب و سنت اجرتی باید کرد
معین نیست و ایشان به هر چه خواستند معین کردند پس بدعتی کرده باشند و سنتی وضع نمودند
نقل کرده اند که رسول ص فرموده من سن فی الاسلام سنة سیئة فعلیه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم
القیمة من غیر ان ینقص العامل بها شیئا از وزر ایشان یعنی هر که بدعتی ابداع کند و سنتی قرار دهد
که پیشتر از جانب خدا و رسول ص مقرر نشده باشد پس بر وی است وزر و وبال آن بدعت و
گناه هر که آن سنت را بجا آرد تا روز قیامت آن نیز در گردن اوست بی آنکه از گناه عمل
کنندگان به آن بدعت چیزی کم شود و عمل کنندگان به آن بدعت در نماز و روزه اکم نمی توانند
کرد و چون هر سه در این بدعت شریکند پس از مطاعن هر سه باشد و بعضی از معاندان گفته اند
از جانب ابوبکر و عمر که چون در زمان ایشان غنیمت بسیار شده و زنان پیغمبر را شوهر کردن
جایز نبود چیزی بر مشاهره ایشان افزودند و امام را جایز است که زیاده کند مشاهره هر که
خواهد و معاش عمر را بر نقص کشیدند او و خویش و حشم او همه که معلوم بود چون
هشتاد هزار درهم خرج کند و حصر کردن نتوان اند و دیگر اینکه در مصلحتی خرج کرده باشد جواب
این جواب آنست که پیغمبر خدا نظر به حال خرج و عدم هر یک از زنان نموده سوال خواهد
ایشان مقرر کرده بود و بعد از آن به غیر ایشان چیزی بیفزود و زیاده بر آنچه رسول مقرر نموده
باشد مقرر کردن خلاف او خواهد بود و آن شرع نیست و اما اینکه امام جایز است زیاد

زیاده کردن مشاهره آن در وقتی که سببی داشته باشد و مثل جهاد نمودن و نذر ابن نمی
زیاد کردن و صیانت هر دو شرعی باید کرد و اینکه عمر بندگان بغیط و حدودی شرعی میکرد و ابن ابی الحدید
چنانچه گفته است ترك الدنيا للدنيا عيني او علي نفرا بود اما امر و حال اهل دنیا هیچ خبر
و بود نیست که گاهی جهت احتیاط و گاهی به واسطه اهل و عیال و گاهی جهت اعراض دیگر جمع
میکنند و نگه میدارند و اگر بجهت مصلحت خلافت کرده بود چرا در خصالش نماند و عجب آنست که
عمر اهل بیت را ظلم میکنند که از ایشان واجب تر هست و از عایشه و حفصه را زیاده میکند که
غنیمت بسیار بود تا بحدی که در سالی هر یک از این دو زن را ده هزار درهم میدادند و حال آنکه
در وقتی که غنائم خیبر را قسمت میکرد چند از ازواج طاهرات طرفی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن
چیزی به ایشان بدهد زیاده بر کسوه و نفقه ایشان این آیه آمد یا ایها النبی قل لازواجک ان
کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها فتعالین امتعکن و اسرحکن سراحا جمیلا یعنی ای نبی بگو
زنانت اگر نعم و آرایش دنیا و جامه های فاخر میخواهید بیائید که بدهم شما را متعه طلاق
چنانکه مطلقه را دهند و شما را بر غبت رها کنم شریک اهست و چنانکه شخصی متعه میدهد بعد از
نفقه و کسوه و رخت نمیداد که زنان خود بدهد ایشان ده هزار درهم میدهند و پیدا است چه
و بیجان است که را اعتقاد ایشان معقول است درهمی می یابند و هیچ صبر قبح از آن نمی یابند خلاف انصاف
دهد و اما با این عمل که خمس که خدای تعالی از برای اهل بیت قرار داده است برطرف میکنند چشم
از و نظر شفاعت از رسول او دارند و هر که از روی انصاف در این معنی تامل نماید به یقین می داند
که ایشان منافق بوده اند و اعتقاد به خدا و رسول نداشته اند و از جمله مطاعن که ابوبکر و عمر در
شریکند اینست که ابوبکر محمد بن معز شیرازی در تفسیر ش که از دوازده نفر اهل سنت است
نموده او روایت کرده اند که از انس بن مالک نقل کرده اند که گفت در خدمت رسول ص نشسته بودیم ناگاه شخصی

در میان اهل کرمان و روزه و زکوة و صدقه بسیار او و فعل آمد و حضرت رسول فرمود که
او را میشناسم ناگاه دیدیم که آن مرد از طرفی پیدا شد بطرف [illegible] یاران گفتند یا رسول
الله اینست که حرف او گفتیم چون چشم آن حضرت بر او افتاد با ابوبکر گفت این شمشیر را بگیر و برو و این
مرد را بکش که از لشکر شیاطین است پس ابوبکر رفت و بعد از لحظه باز آمد گفت یا رسول الله او را دیدم
که در قیام بود با خود گفتم هر کرا در الکشم که بنماز مشغول است پس آنحضرت شمشیر بعمر داد و فرمود که برو شمشیر
بگیر و برو او را بکش که او و فتنه بسیار هم [illegible] شمشیر را گرفته بعد از ساعتی باز آمد که یا رسول الله
او را دیدم که در سجود بود با خود گفتم والله نخواهم کشت کسی را که در سجده باشد پس پیغمبر رو بحضرت
امیرالمؤمنین کرده فرمود که یا علی برخیز که اگر او را دریابی خواهی کشت چه اگر او را بکشی در میان امت
من خلاف نخواهد بود امیرالمؤمنین چون رفت او را ندید پس برگشت گفت یا رسول الله ندیدم او را
گفت یا ابا الحسن بدرستی که امت موسی ع بعد از و هفتاد و یک فرقه شدند یکی از آن جماعت ناجی اند
یعنی رستگار و هفتاد دیگر در آتش خواهند بود و امت عیسی ع بعد از و هفتاد و دو گروه شدند
یکی از آن ناجی اند و باقی هالک و زود باشد که امت من هفتاد و سه گروه شوند و یکی از ایشان
نجات یابند و باقی [illegible] بعد پس امیرالمؤمنین ع پرسید که یا رسول الله الفرقة الناجیة یعنی
کدام اند فرقه ناجیه آنحضرت فرمود که المتمسک بما انت علیه و اصحابک یعنی آنکسانی که راه و طریق تو
و اصحاب ترا برداشته باشند و [illegible] عطفه لیضل
عن سبیل الله [illegible]
شدند اصحاب بدعتها و کراهیها [illegible]
[illegible]
در دنیا خواری که آن کشته شدن است و [illegible] یوم القیمة عذاب الحریق [illegible]

قیامت عذاب سوزنده بچشانیم بجهت آنکه با علی ع حرب نموده و از جمله خوارج نهروان و دشمنان امیرالمؤمنین
بوده حاصل که ابوبکر و عمر از پیغمبر خدا میشنوند که اگر این مرد [illegible] ایشان
امر بکشتن او میفرمایند گویا از و نشنیده اند که گفته خدا است [illegible] و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی [illegible] و فتنه [illegible] که در سجود یا نماز میکرد
و مخالفت قول رسول [illegible] نمی نمایند و کشتن این قسم سگی [illegible] نمیکنند و هر چند که ابوبکر هم این
غلط کرده اما رسوایی در مخالفت عمر بیشتر است که دو بار از پیغمبر بشنود و همان عذر [illegible]
عذر بسازد و از خدا شرم نکند [illegible] ظاهر آن آشنایی
معنوی است که روح جان ابا هم می باشد و اگر دیگری هم او را میکشت یقین که [illegible] چندین
فرقه ضلالت و بدعت نبوده [illegible] سر کرده اهل بدع بود و اهل چهار مذهب هم این
مخالفت [illegible] روایت کرده اند و این حکایت را نقل کرده [illegible]
ظاهر است که [illegible] این نقل را شنیده و آن شخص را دیده و کشتن آن شخص بخاطرش خطور نکرده و
قدم بر قدم شیخین داشته اگر این حدیث را [illegible] عذر بود و مخالفت
رسول از ایشان بیشتر [illegible]
فیض [illegible] باشد و در حدیث آمده که رسول فرمود لکل صاحب ذنب توبة الا اصحاب البدع
انا بری منهم وهم منی براء یعنی هر گناه کاری را توبه است بغیر از کسانی که بدعتی در دین
پیدا کنند که از ایشان دورم و ایشان [illegible] صاحب بدعت در [illegible] قبول نمی یابد
چنانچه مشهور است در بنی اسرائیل مردی [illegible] بر ایشان بود شیطان [illegible] سر کرده
و بدعتی چند [illegible] و بدعت سبب [illegible] صاحب [illegible] شد
بسیار [illegible] بفکر خود افتاد و از کرده پشیمان شد و [illegible] پیغمبر آن زمان آمد

کل این مرد بر این جماعت اثبات حق نکند و این مرد را ابلیس است دعوت ننماید اگر این مرد را باطل
بی شک دانند نزد او مقبول نشود پس ابلیس مجلس ساخت و این جماعت را بجهت دعوت کرد و هر چند گفت
که ابو بکر قبل از این گفته بودم کسی او را نشنید و همه گفتند اینجا اول گفتی و درست هم از آن بر عمل کردیم
و او چند آن تضرع و زاری کرد که چاپلوسی و فایده نکرد و در قیامت خصومت آن جهود با اکثر ضلالت
اندا خبر خواهد یافت و هر یک از خلفای ثلثه بدعتها باهم رسانیدند و بدعت هر یک مخصوص
باو ست عنقریب مذکور میشود انشاء الله تعالی   هر دو سه اینکه بنام مشورت کردند که
علی را باید کشت تا کار خلافت بالاکرم ولیکن عمر بنام خالد ولید بر آمد که او را سیف الله
میگفتند و ابن حجر گوش بمیشهر دند و از پیش برخاستند و شرمنده شدند و چون این قصه مشهور است
چنانکه در نهایت مشغول است و جهت دو سه کلمه اکتفا نماید و تفصیل آن نمی پردازد
دیگر اینکه اطاعت کرده هر سه شریک اند اینکه هیچکدام از صحابه کبار چون ابوذر و سلمان و عمار
و یاسر و غیر هم و بنی هاشم و کلهم بالاتفاق بیعت نکردند و سعد بن عباده و قیس بن سعد که از اکابر
انصار بودند سر به بیعت ایشان فرو نیاوردند   که هر سه شریک اند اینکه درهای مسجد که رسول
بفرموده خدای تعالی امر نموده بود که بسته شود و چون خلیفه شدند درها باز کردند و مخالفت خدای
و رسول را از سهل ترین امور انگاشتند و از مواخذه روز جزا اندیشه نکردند بلکه این را افتخار
کشیده نام کردند و باین عمل فخر و مباهات نمودند که ما این قسم کارها میتوانیم کرد و چنانچه
معلوم است که هر سه در این شریک اند میتوان گفت که در میان ایشان بیش معنی بود که هر سه در این شریک
بودند اگر سخن را معنی بخوبی مدد پیشان بشر غلبه شد   که هم سه را در این شرکت است عبادت
بت و عزی است که هر کدام سی سال و چهل سال بعبادت خود مشغول بودند و پیشانی میبودند بت
بر زمین نهادند و هزار روح جان جست در کردن و عاقبت بپیشانی داشتند حکم   که هر سه در این

دو آن شریک اند آنست که پرورش و تربیت از شراب و گوشت خوک یافته بودند و غذای صبح شام
چهل سال شان از این دو جنس نجس بود و مغز استخوان شان از آن قوت گرفته بود دیگر آنکه
عقد و نکاح مادران و پدران ایشان در ایام جاهلیت شده بود و بطریق کفار آن زمان
وقوع یافته و از آن نوع نکاحی که بسفاح شبیه است بهم رسیده بودند دیگر آنکه مدتی مدید که
در مکه که با اعتقاد مریدان خود مسلمان شده بودند و بر نفاق زندگانی میکردند و کفار را
از خود دوست داشتند نیز همراه رسول در شعب نرفتند و نیز با جعفر طیار و دیگران بار بحبشه
نرفتند و نیز در آزاری که اهل اسلام از کفار میکشیدند یکبار شریک نشدند و نیز یکبار دفع
آزاری و اهانتی از اهل اسلام کردند بلکه بظاهر با کفار شراکت میکردند و همان نفاق بود که
جبلی طبع شده بود که در مدینه هم ترک آن نتوانستند کرد چنانچه بعضی از آن رقم زده کلک
بیان خواهد شد انشاء الله تعالی   از سلاح و میراث رسول الله چیزی نزد ایشان نبود
دیگر آنکه بر ایمان ایشان اهل اسلام اتفاق ننمودند بعضی از مسلمانان اعتقاد اسلام با ایشان
داشتند و بعضی نداشتند و ایمان ایشان متفق علیه امت نبود و نیست دیگر آنکه هیچ گونه
قرابتی و نسبتی به رسول الله نداشتند و بدروغ دعوای خویشی کردند دیگر آنکه از اذان
و اقامه که سنت موکده بود و بعد رسول الله پیغمبر هر روز پنج بار میگفتند و می شنیدند و جبرئیل
از جانب الله تعالی [illegible] ماموره ساخته بود از آن دو فقره کم کردند و [illegible] برآن
افزودند چنانچه خواهد آمد   دیگر آنکه دست بر سینه نهادند بجهت احیای سنت یهود و [illegible]
در میان امت بنیاد کاری گذاشتند و ازواج یهود را از خود [illegible] کردند و زوج رسول الله را
از خود آزرده نمودند دیگر سنت فوت [illegible] که از سنتهای موکده نماز بود برطرف
کردند و بیاری از آن [illegible] بدعت ساختند و آنچه مذکور شد هر سه در همه شریک اند

یکدیگر کردند یا یکی کرده و دیگری بان رضا دادند و انکار نکردند و در ایام خلافت هر سه راضی بلکه عنهما
مستمر بود و هیچ مذهبی از چهار مذهب منکر هیچ یک از اینها نشده اند و در جمیع کتب خود نقل
کرده اند و کسی منکر اینها نیست بلکه اکثر بدعتها مشهور در میان است و بآن عمل میشود و بعضی از آن
این مذکور میشود ان شاء الله تعالی که هر یک بآن مخصوص بوده اند هر یک از غرضی بوده که حکم بآن
کرده یا مصلحت دنیای خود را در آن میدیده   در مطاعن که اهل سنت نقل کرده اند در باب
ابی بکر که متفق علیه است و یقین است و کسی منکر این نیست که بر منبر میگفت ان لی شیطانا یعتریني
فان استقمت فاعینونی و ان عصیت فاجتنبونی و اذا غضبت فاجتنبونی یعنی بدرستی که مرا شیطانیست
که مرا عارض میشود اگر در کاری در راه راست روم مرا اعانت کنید و اگر عاصی شوم از من دوری جوئید بعد
و اگر براه غلط و کج روم مرا براه راست آرید و چگونه امامت و پیشوائی تواند کرد کسی که خود هدایت خواهد
مرشد و راهنمای جمیع مردم باشد و از ایشان راه راست طلبد و صدق جوید و گوید که شیطان
مرا فریب میدهد و او در این گفتن یا صادق بود یا کاذب بهر تقدیر صلاحیت امامت ندارد
و ملا علاء الدین جواب گفته است که این کلام از باب تواضع بود و هضم نفس و این غلط است چه او
اعتراف کرده باغوا و جدا نبودن او از شیطان و مسلط بودن آن شیطان بر او و اینها دخلی بتواضع
ندارد و از جمله   که مکرر بر منبر میگفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی بیعت مرا اقاله
کنید و فسخ نمایید که نیستم من بهتر از شما و حال آنکه علی ع در میان شما است و در بعضی روایات
گوید یا دروغ گو و بهر تقدیر قابل امامت نیست و اینکه ملا علی قوشچی گفته است که این حمل
بر تواضع نموده و غلط است چه اگر با وجود کسی که با وجود تواضع لایق امامت نیست اگر غرض
او هضم نفس و تواضع میبود بایستی بگوید هر یک از شما بهتر از منید و مخصوص حضرت علی نکند
چنانچه عمر گفت هل للانصار فی هذا الامر شیء یعنی کاشکی که از رسول خدا پرسیده بودم که آیا انصار

انصار را در این امر امامت حظی هست یا نه و معنی این کلام اینست که شک دارم اما بخبر شدن در امر
امامت که آیا صحیح است یا باطل و این شک او از آن ناشی شده که در روز سقیفه انصار گفتند منا امیر
و منکم امیر و ابوبکر ایشان را بان حدیث الزام داد که پیغمبر گفته الائمة من قریش و اگر این حدیث
ساخته ابوبکر بود و حقیقتی نداشت چرا او را شک بهم میرسید و شکی چون در ابطال حکومتی نمانده
بود و میبایست مرد اینها بخاطرش میرسید و از جمله مطاعن عمر در وقت مرگ میگفت لیتنی کنت ترکت
بیت فاطمة لم اکشفه و لیتنی فی ظلة بنی ساعدة کنت ضربت بیدی علی ید احد الرجلین فکان هو
الامیر و کنت انا الوزیر یعنی کاشکی بودم من که ترک کرده بودم خانه فاطمه را و کشف نمیکردم
و در خانه او را باز نمیکردم و بر حسب بار فظاظه او داخل نشدم در سقیفه بنی ساعده دست
بر دست یکی از آن دو کس زده بودم و او امیر بود و من وزیر و این حدیث را ابن قتیبه در کتاب
سیاسة و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة و دیگران غیر از علمای سنی نقل کرده اند و مراد از آن
دو کس عمر خطاب است و ابو عبیده جراح و از کلام او ظاهر میشود که اعتقادش آن بوده باشد که
مستحق خلافت بغیر از این دو کس نیست و او تعدی کرده که متصدی خلافت شده و الحال پشیمانست
و سود ندارد و لات حین مناص و در حال مرض میگفت کاشکی متصدی امر خلافت
نشده بودم و آن بعوری و زاری کردن تا آنکه حال دال است بر آنکه از دلش حب دنیا است بد و غضب را
و این حکومت اگر از او غصب کرده است که در دلش کرده است که راه بزرگی و بالجمله و اهم آن
چه اکثر او فات و زر امیر هم در کرده و نیز میباشد چون در وقت مرگ اعمال و افعال این کس
مجسم میشوند و حیات یک در برابر نظر می آیند آن عمل هم که امر هم بکشودن در خانه فاطمه باشد
در نظرش جلوه کرده و بجناب امیر گفته کاشکی این کار نمیکردم و پشیمانی و توبه و خشنودی خصم فایده ندارد
و از جمله مطاعن که عمر خطاب هم با او در آن کار شریک است بلکه شرایک غالب او است امر کردن بسوختن

خانه ابو بکر در آن که فاطمه و امیر المؤمنین علیه السلم بیعت او را چنانچه در فصل ستم گذشت و طبری در تاریخ
خود ذکر نموده که عمر میگفت والله لأحرقن علیکم أو لتخرجن للبیعة یعنی بخدا قسم که این خانه را
بر شما میسوزانم یا بجهت بیعت بیرون می آیید و واقدی گفته که از جمله رفقای ایشان اسید بن حضیر
و سلمة بن اسلم و زید بن اسلم بودند او میگفت که من پیشتر هیمه و تبر جمع داشتم و ابن عبد ربه که از اعیان
اهل سنت گفته است که علی و عباس در خانه فاطمه نشسته بودند که ابو بکر بعمر گفت اگر ابا نمایند قاتلهما
یعنی اگر در آمدن ابا نمایند با ایشان مقاتله کن پس آتش آورد تا خانه را بسوزاند و فاطمه بعمر گفت
یا ابن الخطاب جئت لتحرق دارنا والذی قال نعم یعنی ای عمر خطاب آیا آمدی که بسوزانی خانه ما را او
بسوزانی خانه پسران ما را در جواب گفت بلی تا اینجا کلام ابن عبد ربه است که مصنف کتاب محاسن و کتاب
انفاس الجواهر نقل کرده اند و این خانه که قصد سوختن آن کرده اند خانه پیغمبر است که بدختر
خود داده بود و ابن قتیبه که میگفت بلی میسوزانم یکی حسنست که خود در جمیع کتابها نقل کرده اند
که پیغمبر روزی بر منبر می بود و حسن طفل بود و نظرش بر او افتاد که در پای منبر ایستاده است پایین
آمد او را بر دوش گرفته بر منبر برآمد و خطبه را تمام نمود و یکی حسین است که ابراهیم پسر خود را
پیغمبر صلی الله علیه و آله فدای او کرد و جمعی که در آن خانه بودند یکی عباس عم آنحضرت بود که در وقتی که
هنوز اسلام نیاورده بود آنحضرت تاب شنیدن ناله او نداشت و فرمود بندش را سست کنند در آن
وقت که لشکر پیغمبر از بدر برگشته بودند و یکی فاطمه بود که فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی که
از احادیث است که پیغمبر در شان او فرموده و خود ناقل آنند و اگر نا قلان کویند که مذکور شد چرا
در نقل آن حکایت معتبر است شهرستانی از نظام معتزلی نقل کرده و محمد بن جریر شافعی صاحب تاریخ
کبیر و نووی در کتاب تهذیب الاسماء و نسائی و بغوی و محمد بن حمید رازی و بخاری و مسلم در صحاح
و حافظ ابو بکر خطیب بغدادی در تاریخ بغداد نوشته اند از این فضلا و شنود و بعضی از ایشان گفته اند

کرده اند آن خانه داخل خانه پیغمبر و مسجد آنحضرت و خانه ازواج همه متصل بود بهم و همه از چوب و نی
و علف بود و اگر آتش میزدند همه بهم میسوخت و چون میشد که اصحاب بی فکری کنند و بیم آن عذاب ختم
باشد که همه میخواهند سوختن مسجد و قبر پیغمبر در آن ضمن باشد انکار اشراف بنی هاشم و اعیان
قریش با علی بودند و اکثر ایشان در آن وقت در آن خانه بودند چون میشد که شمشیر نکشند و جمعی را
نکشند انکار مهاجر و انصار چون ساکت شدند و هیچ نگفتند و یاران نقبا و محبین که یار رسول الله
و اهل بیت آنحضرت داشتند انکار این دلالت بر کمال عجز علی میکند و هر گاه کسی در این مرتبه
عاجز باشد که خانه او و خانه زن او و فرزندان او را خواهند بسوزانند و قادر بر دفع آن نباشد
و امامت او صحیح نخواهد بود و اگر قادر بر دفع بوده دفع مضرت از نفس واجب است پس ترک واجب
کرده باشد انکار این واقعه که کشتن عثمان و واقعه کربلا نیست پس باید در همه کتابها و تاریخها
نوشته باشد و در شهرت همچو آنها باشد انکار تا فاطمه در قید حیات بود بنی هاشم با ابی بکر
بیعت نکردند و ابو بکر ایشان را تکلیف نکرد و بمجلس او آمد و شد نمیکردند و بعد از فوت فاطمه علی بمجلس
ابی بکر آمد و بیعت کرد چنانچه در اخبار و احادیث بسیار خبر در صحیح ثابت شد و جواب این حرفها آنکه
انکه خانه فاطمه در میان خانها بود و این قسم اتصالی که از سوختن آنها لازم آید بدلالت چنانچه
روایت کرده اند و شاید آن فکر هم کرده باشند و گمان داشته که اگر کار بانجا رسد بآب و خاک
دفع آتش بکنند یا آنکه کسانی که از صغر رسول الله و اولاد او که پاره های جگر رسول بودند
خود از او شنیده بودند و غایت محبت او را نسبت با ایشان میدانستند پروا نکنند و باک از سوختن
ایشان نداشتند از سوختن مسجد و قبر چه باک خواهند داشت و واقعه یاد کردن کاغذ فدك
و منع آن که ارث بنت بود یا آنکه بهتر از آنچه ابن طعن در این اراده است که کرده بودند و اشراف بنی هاشم
و اعیان قریش را اگر بیتوتی علی علیه السلام منع نمیکرد و در شمشیر کشیدن تقصیری نمیکردند امیر المؤمنین

عليه السلام ايشان را بصبر ميفرمود و ميگفت كه مرا پيغمبر اين وصيت كرده و مرا امر فرموده كه اگر كار با بجائي
رسد بعضي از خود را مخفي نمودند و مهاجر و انصار بعضي كشته شدند و بعضي غصه قتل ايشان را شنيدند
و بعضي چون بديدن او رفتند و بعضي تا رسول الله صلعم بديدند اظهار محبت ميكردند و چون از چشم رفت
از دل هم رفت و انصار خود را و او را بيعت نمودند و سعد بن عباده كه رئيس ايشان بود بيعت نكرد
تا كشته شد و خود را بكنار كشيده بودند و حضرت امير عاجز بوده و قدرت بر هيچ كاري نداشت و ليكن
پاس وصيت رسول الله ميداشت چنانچه مفصلا خواهد آمد ان شاء الله تعالى و اينكه شهرستاني حكايت
در مرتبه الخاتميت و جهتي نيست كه واقع شده و الا همه ان را شهرت ميكردند با اينكه بعضي اين را ذكر
كرده اند چنانكه مذكور شد بسياري از اهل سنت هم نقل كرده اند و ما بعضي از ان را ذكر كرديم و در ميان
شيعه خود شهرتي تر از شهرت كشتن عثمان و واقعه كربلا نيست اگر بعضي از مخالفان انكار نكنند
كه در ميان عوام خود اين خبر را شهرت دهند و لهذا براي انكه ابي بكر و عمر را رسوا نكنند اين خبر را از
عوام پنهان داشته اند و نيست و انكه بني هاشم بعد از فاطمه بيعت كردند پيش از ان ابو بكر ايشان را
تكليف بيعت نكرده و نزد ايشان بمجلس او و بيعت علي با او بعد از فاطمه همه محض دعوا است بر جميع علما
فريقين و در كتاب صحاح ايشان مذكور و اين خبر مجمع عليه فريقين است ان شاء الله عنقريب مذكور خواهد
شد و از جمله مطاعن ابو بكر كه موجب طعن بر عمر هم شده و مخالفت او با ملت سيد المرسلين ابرز بود
اينكه وصيت كرد كه او را در حجره مطهره بنويسد دفن نموده بجلد بكر بن ... و چون عمر هم قائم مقام
جانشين و ممالك مسالك او بود او نيز اين بي حيائي و بي ادبي را خوش كرده بسنت ابي بكر عمل نمود
و از خدا و رسول او شرم نكرده از مواخذه ورد و زجر مطلقا انديشه نكرده و امر يا ايها الذين امنوا
لا تدخلوا بيوت النبي الا ان يؤذن لكم را فسخ انگاشتند و مريدان و معتقدان ايشان اين عمل
قبيح را تاويل نموده اند و هيچ اين فكر نكرده اند كه ان حجره يا در ملكيت آنحضرت صلوات الله عليه و آله

والد باقي بوده و ... انتقال يافته يا داخل صدقات متعلقه با اهل اسلام شده چنانكه زعم ايشانست
و بر تقدير اول چون حجره مطهره در ميان ورثه مشترك بوده و او في الواقع ايشان بقوم و حسابدار ان تصرف
كرده و وصيت نموده بجزئي كه مخالف دين مبين نبوي است و بر وجه اباحت متصرف مال غير شده عين
ظلم و مخالفت امر خدا و رسول باشد و بر احتمال شق ثاني كه ميان اهل اسلام مشترك بوده باشد
همان مفسده اول در بيع صورت نيز حاصلست و بعضي از جهال مخالفين از روي جهل گفته اند كه
چون عايشه و حفصه در ان حجره شريك بودند ايشان را در حصه كه عايشه و حفصه را رسيد دفن ميكردند
و نميدانستند يا تجاهل نمودند كه اين دعوي با مخالفت ادعاي ايشان كه ابو بكر كرده و ميراث فدك را از فاطمه
عليها السلام منع نموده و گفته كه پيغمبر ازو ميراث نميباشد و حديث نقل كرده و غصب حقوق سيدة النساء
باين جهت صورت داد اگر چه بملكيت و وارثيت ثابت نيست و زنان ميراث از انحضرت نبرده اند و
منع فاطمه از ميراث بمحض عنادي بود كه با اهل بيت داشتند ليكن حصه هر يك از ايشان از ان حجره
اندك نباشد كه مساوي محل دفن پدران ايشان بوده باشد چه در زمين ان شريك بوده اند
مجموع همه حجره چهار گز در چهار گز بيش نبوده پس همان مفسده بحال خود باشد و در غير اين ...
بي رضاي مالك ان را غصب و قهر و غلبه و عصيان مدفون شده باشند و خانه كه رسول خدا
خاصه خود كرده بود از گورستان ساخته تا چنانكه در حال حيات او را بي اذن ميدانستند در حجره
ممات هم از ايشان در صدد باشد و بي رخصت او در خانه او داخل شوند و پيغمبر را كه خدا تعالى تعظيم
منع كرده بود ايشان را از ان كه در حضور او آواز بلند كنند كه لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي
بيل و كلنگ در پيش سر مبارك او بر زمين زنند و خاك بر طرف پاشند و انواع بي ادبيها بعمل آرند
و از خدا و صاحب ان قبر شرم نكنند و هر تقدير خصوصيت اهل بيت رسالت احاطه ظاهر و باطن
نموده ابو بكر و عمر را در ان مكان عالي بي رخصت خدا و رسول صلي الله جاي داده جگر گوشه مصطفي

و نور دیده مرتضی و عزیز فاطمه زهرا ابو محمد حسن مجتبی را از محل موروثی و حق صوری و معنوی و ظاهری
و باطنی ممنوع ساختند سالک طریق ضلالت و مسالک اظهار کینه دیرینه شدند و بعنوان طغیان و عصیان و تسلط
و تحکم دو روزه دنیا بعذاب ابدی راضی گشتند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و از جمله
مطاعن ابی بکر کشتن مالک بن نویره است که یکی از بزرگان قبیلهای عرب بود تفصیل این قصه
آنکه چون ابی بکر خلیفه شد مالک مذکور با ابی بکر بیعت نکرد و بخلافت او راضی نشد و روزی جمعه
که ابو بکر بر منبر رسول بخطبه مشغول بود خطاب با ابی بکر نمود که خدا و رسول دیگری را
جانشین کرده بودند و بیعت کار نامه با ایشان کرده و ابوبکر او را درشت گفت و او دلگیر شده با قوم
و قبیله خود از مدینه بیرون رفته در صحرای اقامت ساختند و ابوبکر و عمر در باب او مشورت نمودند
و تدبیرها اندیشیدند تا آنکه کسی تعیین کرده نزد مالک فرستادند که او و قوم او زکوة بابی بکر بدهند ایشان گفتند
ما بیعت که در زمان رسول بکسی داده ایم از عهده آن بیرون نمی آییم و اگر گوید که ما خود زکوة را
بخدمت علی بن ابی طالب علیه السلام میبریم که وصی بحق رسول و امام مسلمانان اوست چنانچه ما از رسول خدا
شنیده ایم تا هر که باید ما را بخدمت ببرد و ایشان با هم گفتند اینک وقت انتقام بدست ما افتاد
مدتی ایشان را در مدینه باین روش شهرت دادند که مالک و قبیله او مانع زکوة اند و مرتد شده اند
خالد بن ولید را که مردی بی باک بود و از قدیم الایام دشمن است با اهل رسول فرستادند که
مالک را با مردان قبیله او بکشند و قبیله او را غارت کنند و زنان و دختران ایشان را اسیر کنند چون
بقبیله ایشان رسید از خلفاء خود بیرون آمده اظهار اسلام کردند و بانگ نماز گفتند و با هم نماز
کردند و همراه سواران خالد یکی مهمان شدند چون شب آمد بعنوان آنکه خالد مقرر نموده بود همه را از دم
ایشان مهمان را چه را بکشتند و زنان و دختران ایشان را اسیر کرده و عهد بشکستند و خالد زن مالک را
در همان شب بفراش خود در آورد و مباشرت نمود با وی زنا کرد و تمامی زنان و دختران ایشان را اسیر کردند

کردند و چون این قسم ظلمی در هیچ زمانی از هیچ کافری بر مسلمانان وقوع نیافته بود و جور با او
غلظت عمر ابو بکر را سرزنش میکرد که پاس ظاهر شرع باید داشت و قصاص خالد کم باید نمود
و ابو بکر میگفت خالد سیف اسلام است او را قصاص نمیکنیم و در تاریخ ابن اعثم کوفی مسطور است که چون
طایفه مالک را گرفته نزد خالد آوردند هر چند فریاد کردند که ما مسلمانیم و کشتن ما در دین اسلام
جایز نیست خالد میگفت مصلحت خلیفه زمان در کشتن شما است و ابو قتاده که از جمله رفقای خالد
بود گفت پیش خدا گواهی میدهم که این قوم مسلمانان بودند چه در وقتی که ما در حوالی ایشان فرود
آمدیم اظهار اسلام نمودند و با ما نماز کردند ابو قتاده گوید هر چند او را منع کردم که کشتن این قبیله
بی سببی صورت شرعی ندارد او نشنید و شعرای عرب در بیان قبایح صادره از خالد خصوصاً
مباشرت او با زن مالک که بجهت شهوت بود قصیده ها گفتند و در آن اظهار کفر خالد و بیرون رفتن
او از اسلام مبالغه ها نموده اند و در تاریخ طبری مذکور است که چون عمر را کشتن خالد خاطر بود تا
خلیفه شد روزی با او گفت ای خالد تو آنکس که مالک را بی گناه بکشتی و با زن او زنا کردی گفت
میان من و او عداوت قدیمی بود و او را بجهت خود بکشتم اما بجهت رضای تو سعد بن عباده را بکشتم
و عمر چون این سخن بشنید از تقصیر او گذشت و گفت الآن سیف الله حقا اگر چه
بقتل مالک امام هم بر آن بنا دارد بقتل سعد و بر سر چشمه رفته و بعضی نقل کرده اند که او را
می نمود تا سعد را چنانکه مذکور خواهد شد شهادت رسانیدند و بعد از آن سیف الله لقب خالد شد
و بعضی گویند ابو بکر او را باین لقب شهرت داد چنانکه گذشت و بعد نقل خالد این لقب را بسبب قتل
مؤمنان یافته بود و در بعضی تواریخ مذکور است که چون نوبت حکومت بعمر رسید زنان قبیله حنفیه را
که از اسیران ایشان که مانده بودند و گرد و اکثر حامله بودند جمله را چون ملک ایشان بر پیروی هوای
نفس بود هر چه میخواستند میکردند و از این حکمت نام میدادند و از جمله اسیران بنی حنیفه مادر

و ماده شجاعت او چیزی اند و از اعمال حسنه او شمار نبود در روز قیامت هر کس که بجزای کردار خود

مر اهل رسید آنکه جز بخیر و آنکه شر بشر و از جمله پدر ابی قحافه با او بیعت نکرد و در زمانی که ابو بکر را

خلیفه کردند در طایف بود و چون با اتفاق مهاجرین و انصار ابو قحافه پدر او را او نوشت که این نامه ایست

از خلیفه رسول الله ابو بکر بدانکه مردمان مرا بجز کرسی خلافت بر داشتند تو نیز بر او ایشان بیا

و با من بیعت کن که من امروز خلیفه خدایم و هر چند بزرگی پیر بیاید بر اهل باشد و او در جواب نوشت که از تو

خلیفه رسول الله بود نوشتی و بعد از آن نوشته که مردمان مرا بخلافت بر داشتند اند بیعت کن من و من

خلیفه خدایم تو خلیفه رسول الله و خلیفه خدا او اگر آن بجز کرسی تو خلیفه کرده اند و من از تو استم پس

با ایشان خلیفه میکردند و نمی بر خلاف قول خدا بر پیغمبر خود و بر خلق خلیفه شدی و تو چه سبب آنکه

امر خلافت اگر حق و اصاحب حق که علی ابن ابی طالب است و آنکه او از جز باشد که تو از جمله این امر

بر بحق آید و کتابت تو سخن حقانه است و اگر تو او میر بر کت رسول پیغمبر باشد اهل بیت و آن سر آن

شریعت اگر شریعت باشد از آن تو شریعت بر تو و السلام و بعد از آن کتابت را خواندند او پیر آن نوده شد از آن

با آتش بسوخت و این خواست که از آن بر سر لعن حتا میتوان کرد بیعت نکرده بلکه شب با او وا کرم

شد آتش بر پیش سوختن نامه پدر را با آتش اگر خواهی بکی حساب کن و اگر خواهی سه تا و اگر پنج تا

کردی حیکرا بکی خود را خلیفه رسول خوانده باشد و یکی دروغ بر رسول خدا بسته و لعنهم المعتبر بر ک

آنکه نامه مشتمل بود بنام خلاف رسول او و اعمی در سول اعلم و از جمله آنکه عمر در وقت خلافت

مکرر میگفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی اگر

کرده با ابی بکر چیزی ناگهانی و بی تأمل بود و از روی سهو و خطا واقع شده آنکه الله بر من وقت

در آن کرده باشند نگه دارد خدای تعالی بکرم خود مسلمانان از شر و بدی آن بیعت پس اگر بعد

این کسی بر گردد بچیزی که مثل و مانند آن بیعت باشد بکشید آنکه و این حدیث در صحیح مسلم

محمد بن حنفیه بود که او را چون اسیران دیگر بمسجد رسول آوردند چون چشمش بر ضریح منور

مطهر آنحضرت افتاد بنیاد گریه و افغان کرد و شروع بزاری نمود و آغاز کرد و گفت یا رسول الله ایا

بخدا امروز که رسول الله غایب است و من بیم و بحث تو و اهل بیت تو با بو خالکرده بشم و از جماعت

بود شمی که کفار قریش و دیلم را اسیر کنند مسلمانان اسیر کردند یا رسول الله صدر روز قیامت تو داد

این مظلومان بخواه و انتقام ما از ایشان بکش پس حضار مجلس زبان بمطایبه کشودند و الوطا

کردند که زنان از شوهری که متکفل امور ایشان باشد ناچار است تو هم از بین شما کسی را انتخاب

کن خولیه گفت شوهر من کسی خواهد بود که از وقت ولادت من و آنچه در آن وقت بر زبان من رفته

و بر سر من گذشته خبر دهد و با این سخن گفتگوی ایشان بر هم زده باز کرده هر کس چیزی میگفت که در این اثنا

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که عالم رموز غیب بود رسید و یکی از حضار گفتگوی او با آنحضرت

نقل نمود و آنحضرت گفت ای حنفیه چون مادرت را وضع حمل تو نزدیک شد میگفت بار الها وضع این

مولود را بر من آسان گردان و اگر خواهی نگاه دار و اگر خواهی هلاک کن و چون متولد شدی در

ساعت زبان بادای کلمتین شهادتین کشودی و با مادر خود گفتی که چه بلا است چرا چنین دادی

و حال آنکه عنقریب سید و آقائی مرا بحباله نکاح خود در خواهد آورد و از او پسری حاصل خواهد

شد و مادرت چون این کلمات از تو شنید فرمود که تا آن سخنان بر قطعه از نحاس نقش نمودند و آن

را در پیش دفن کردند و در وقت که ترا اسیر میکردند هنگام هجوم قوم و ضبط آن قطعه نحاس بود تا آنکه

از پیش بیرون آورده بر بازوی خود بستی و چون ببالغ رسیدی و جمع از حضار آن قطعه را از بازوی

او کشوده ابجاعت ملاحظه نمودند همان عبارت که آنحضرت نقل فرموده بود آن قطعه را منقوش دیدند

بر حضرت امیر علیه السلام اعداد بجانب یکی از خویشان او فرستاد و او را بر تشکر در سفری بود آمد و او را

وکیل ساخته حضرت امیر علیه السلام او را بحباله نکاح در آورد و محمد از او بی یک این حکایت را بیک او نموده اوه

و بخاری و مسلم روایت است و از جمله احادیث متفق علیه است و این سخن که عمر میگفته لا اوتی احد بخط

او باطلاق ابی بکر مرتکب شدم الله یکی از این دروغها چرا که موجب قتل است و از جمله مغفلات

تا و یلی که ملا علی قوشچی کلام عمر را کرده گفته است مراد عمر آنست که نکرد داشت حق تعالی مسلمانان را از شر

خلافی که در خلافت ابی بکر نزدیک بود که ظاهر شود و اگر کسی بگردد با این قسم مخالفتی که باعث فتنه است او

بکشید و این بجز تاویلی که همان اوستاد کرده باطلست لیکن الحمد لله الموفق و از جمله محدثات عمر

جمع نمودن که مردم بسیار در حرم فرض جمع شدند فکر کردند تو و بدین جهت حی علی خیر العمل که بعد از حی علی الفلاح

کرمان بهترین عمل ها است و چون کار ها از ترک آن موجب بعضی آید مبادا جهاد نروند که نماز بهتر است

بدل این لفظ را از اذان و اقامت باید انداخت و بعوض آن در نماز صبح باید گفتن الصلوة خیر من النوم

و این سنت غیر از ایشان مانده است و متواتر بروح ایشان میرسد و این حدیث را حمیدی در جمع بین

الصحیحین ذکر نموده و غیر او نیز در کتابهای خود نقل کرده اند و باید در ایام خلافت عمر گفت

غسل پاها و مسح کردن بر موزه کردن خود شرعی آید و عمر هم تصدیق نموده حکم کرد که بجای مسح پاها

بشویند و بجای مسح پیشانی سر را کردن را مسح نمایند و این بدعتها هم از و مانده و یکی از مطاعن

و مسح خفین بجز از بدعتهای او است و بعضی از علما این بدعت را نسبت بعمر داده اند و بخشیدن از المصحف

که سنان بن عمار را در وضو ساختن و تولی طعن بر دست با خود شراب ساخته اند و تعیین نکرده اند که

از دروغ راجع میشود و از جمله که هر دو در آن مرتکب شدند اینکه چون کار و ضلالت بر ایشان عرضه شد

روزی یا یکی بکی گفتند که ما را کار این سخن که از کار دین علی بن ابی طالب ابی طالب آمد و اقع چند نفر هم

این خبر درست شد اما قرآن در دست اوست و او علم قرآن سید الله کاری باید کرد که الطاهر قرآن

کرد و بر طرف باید نداشته باشد پس منادی کردند که هر که آیتی یا سوره را خود یاد کرده حاضر کنند و دو گواه

بیاورد یا سوگند بخورد که از آن غیر چندان نکرده است و مردم آیه و سوره می‌آوردند و سوگند میخوردند

می‌خوردند یا گواه میگذرانیدند و آیه انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون را فراموش کرده بودند

و آیه لئن اجتمعت الانس والجن را که باشتباه بودند الی آخر و به تاویلی که بر خلاف این مرتبه باشد

از غایب مرتبه از جمله خلاف پسندیدند و از باب خلاف نیست که بکار دین آید و از جمله امر اصحاب

اینکه چون ابلیس نزد پیغمبر رسید و دانست که مقصودش آنست که بار گناه خود را بسیار بر کسی بگذارد

سبک کرد ای عمر را حق الله و خلاف فتنه را با و تفویض نمود و خلق را اجرا و فرمایش بعث لعل بود و عقاب

اخبار هر چندان که بعضی با و گفتند که تو بنای حرب کار را شروع کردی و هر بار که نشنیدی اکنون این

ظلم را رد و العدل را که بعد از اهل بیت این کار نماند بر مسلمانان مسلط مکن که حال وقت توبه و استغفار

است هیچ و جد قبول نکرد و تصدیق آیه انا لجهنم کثیرا من الجن والانس بدعت دیگر که آن نیز از جمله مطاعن

اینکه باتفاق تمامی از تشهد صحیح بیت و باتفاق جمیع سلام داده نماز و ایشان بشوریدند هم این

عبارت را ساختند که السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله تا در هر نماز در تشهد

میکرده باشند چنانچه امین را در آخر الحمد سنت خواندند تا لفظی که از نماز نباشد داخل کرده باشند

و غرض از اینها هم این بود که هر جا که در شریعت توانستند کم بکنند و هر جا چیز توانستند در آن نقص

نکردند و دیگر از حسن بصری که در محبت او غالی بود و نقل کرده اند که گفته ابو بکر بر منبر

و میگفت اطاعتی علیکم ما اطعت الله فان عصیت فلا طاعة لی علیکم فان عدلت فاتبعونی و ان

ملت فاعتزلونی یعنی فرمان بردارید شما را اینجه فرمان بردارید مادام که گناه کنم و اطاعت

حق تعالی نکنم شما از اطاعت من بکنید و اگر ببینید که راه راست میروم تابع من شوید و اگر از راه راست

میل کنم و براه کج افتم از من کناره کنید اثبات جهل و گناه نمود کرد و وعیت را دو حال معصیت

پیروی خود منع نمود پس بکار او در بعضی اوقات واجب الاتباع است و در بعضی اوقات نه و چون

بخوبی خطا و معصیت باشد پس چگونه رعیت را اعتماد بماند برو و چون واقف باشند بر متابعت افعال او
افعال او مطلع که در خود ماهیت می شناسد و دیگران   معزول شد نسبت بر دین سوره برائت چنانچه
مذکور شد و هر کار و مرجعی که عمل الهی ادا کرده امثال آن نباشد که سوره را بعضی از سوره مجهول ساند در رسول
خدا و در محکم اسما عزل کند چگونه لایق امامت عامه باشد که متضمن ادای احکام شرعیه است بر جمیع امت
از انصاف نباید گذشت و از   حضرت رسول عمرو عاص را بر ابو بکر و عمر والی کرده باشد تا بیشتر بی
باشد بر آنکه هر دو رعیت بودند او لا بد که عمرو عاص امیر ایشان والی ایشان کرده باشد و حضرت رسول بعد
هر دو شر نکند و از مطاعن او بیعت نکردن بلال است با او و هر چند هر چند که کرد فایده نداد و هم چنین
ابو امامه کرد التماس نمود که رها کند بگوید نگفت و از   اشعث بن قیس مرتد شده بود و از حرب ابو بکر کشته
و ملک کفار داخل شده بود و خالد ولید او را در جنگ گاه گرفت و نزد ابو بکر فرستاد و اشعث
حسب الشرع مستحق قتل بود و ابو بکر با خود فکر کرد که اشعث از اکابر بنی کنده است او و قبیله او چون ما
چند بی حاصل کار بود اجرای حد شرع بروی نکرد و خواهر خود را به زنی با او داده گفت اگر در جاهلیت
بوده این فرمان امیر نشد و اتبع بر خلاف رضای او با او داده گفت در این باب گفته که یکی بلند
ابنت   اکان ثواب الملک احب انفسه و کان ثواب الکفر نزعه البکر یعنی بجای حد خود شدن
او را تنهام که کار شنیع و بجای کافر کشتن خواهر بکر را باو و حواله نمودی امام وقت و خلیفه رسول
باید و از آنکه چون فجاءه سلمی را تکلیف بیعت نمود و او قبول نکرد حکم کرد که او را سوختن و از آتش الله
وادو صیان اثر کلمه توحید انکار نمیکرد و خدا و رسول را یاد می نمود تا به عجز شهادت رسید
و حال آنکه از رسول شنیده بود که میفرمود لا یعذب بالنار الا رب النار یعنی عذاب نکند
بآتش عذاب کند کسی را بغیر از خدای تعالی که صاحب آتش است و از جمله   آنکه در کتاب فضائل
مسطور است که عبد الرحمن بن ابی بکر گفت پدرم در وقت نزع در حضور من و خواهرم عایشه و برادرم

عبد الرحمن و عمر خطاب میگفت محمد و علی اینجا حاضر شده اند و مرا بدوزخ نوید میدهند و صحیفه
در دست محمد است که عهدهای ما در آنجا ثبت است از این مرحوم خواهند و میگویند جمع شد تو و عمر و
عثمان و معاذ جبل و سالم مولای ابو حذیفه و ابو عبیده جراح در دوزخ است عمر گفت از تب هذیان میگوید
که او هذیان میگوید این راز بکسی مگوئید تا بنو هاشم شماتت نکنند پدرم چشم باز کرده گفت ای عمر
هذیان میگویم نیز در غار با محمد بودم و او گفت در حبشه سفینه جعفر طالب را دیدم که در دریا حرکت
و من گفتم یا رسول الله من نیز می خواهم ببینم او دست بچشم من مالید من نیز دیدم و بعد از آن در مدینه
این قصه را باو گفتم تو گفتی ساحر است چنانچه بخاطر من هم گذشته بود اما اکنون بر من روشن شد
که سبب آن اعتقاد فاسد و ظلمی که بر اهل بیت او کردیم معذب و معاقب خواهم بود دیدی عاقبت
محقق شد و عمر نمیگذارید گفت هذیان میگوید و بر خواسته با برادرم از خانه بیرون رفتیم و بیرون
آمدن گفتم ای پدر بگو لا اله الا الله گفت نخواهم گفت که نگویم و نمیتوانم گفت که در دوزخ و تابوت میکذارید
گفتم چه تابوت گفت تابوتی تابوتیست در زیر همه طبقات دوزخ و در آن ده کس باید از آن جمله منم یکی از آن
منم و دیگری عمر و عثمان و معاذ جبل و سالم و مولای ابو حذیفه و ابو عبیده جراح و شش تن دیگر
و جای آن در غور است و از شدت حرارت آن دوزخ تاب میدارد می شود گفتم یا ابتا هذیان میگویی پدرم
هذیان میگویی گفت و الله ما اهذی لعن الله ابن صهاک الحبشیه هو الذی صدنی عن الذکر بعد اذ جاءنی
فبئس القرین یعنی بخدای که هذیان نمیگویم لعنت خدا بر پسر صهاک حبشیه که او باز داشت مرا از ذکر
بعد از آنکه بما آمده بود یعنی از قرآن و از همای آن مرا محروم ساخت پس وصیت نمود فاد و زاری
و او یلاه و واثبوراه میگفت تا تسلیم شد پس عمر و عبد الرحمن آمد تعزیت میدادند که عبد الرحمن گفت
مراجعه شنیده بودم گفتم عمر گفت هذیان گفته است اما زنهار که این را از بنهان دار و با علی و
با هیچ کس مگو که موجب شماتت نشود و ابو غسان مالک بن اسماعیل هذلی روایت کرده است که محمد

ابو بکر گفت که در وقت نزع پدرم را دیدم بدترین حال دیدم با او گفتم ای پدر ترا بدترین حالی می‌بینم
گفت ای پسر اینک رسول خدا نزد من حاضر است که اگر او مرا حلال کند امید نجات هست گفتم این مرد کیست گفت علی بن
ابی طالب گفتم اگر خواهی نزد او روم و حوالة الناس علی غایتم گفت برو پس نزد امیر المؤمنین علیه السلم رفتم و گفتم
پدرم بر بدترین حالیست و بدیدن عاقبت التماس طلبی میکند که رضا کرده و جمعی که از ایشان استرضاع نموده و من
ضامن شده ام که از حضرت التماس نمایم که او را حلال کنی فرمود که اینکار با جماعت نیست بگو که نزد من
اعتراف کند که امامت حق او نبود و بناحق منازعه نموده تا از او حلال کنم پس من نزد پدر رفتم و ماجرا
گفتم گفت این بگویم مردم تا قیامت بر من لعنت کنند و این آیه میخواند و جاءت سکرة الموت بالحق ذلک
ما کنت منه تحید این آیه می کشید و گفت کاشکی با فاطمه و خاندان او ایذا نرسانیده بودمی و کاش قبالم که ملکی
بآتش سوخته بودمی و کاش خواهر را با اشعث بن قیس نداده بودمی پس ویل و ثبور میکرد تا جان
تسلیم نمود   اینکه مطلقا علم باحکام شریعت نداشت چنانچه حکم کرد در بریدن دست چپ شخصی
که چیزی دزدیده بود و از عمر نیز این طور حکمی صادر شده و حکایت جهالت او هم باحکام شریعت مع
ظهور یافته و از ابی بکر پرسیدند که کلاله چیست ندانست میگفت که او را پدر و فرزند نباشد که ارث
میراث برند و جده پیش او نصیب بسیار کرد از میراث بس چه چیز بسیار گفت نمی یابم در کلام خدا و سنت رسول
که ترا حقی باشد تا آنکه مغیرة بن شعبه و محمد بن مسلمه با او گفتند که رسول الله جده را سدس میداد و
هر بار که او در علم قاصر بود میگفت ان اصبت فمن الله وان اخطات فمن الشیطان یعنی اگر در حکمی از روی
اتفاق نیز بر فتوای خود درست کردم از جانب الله است و اگر خطا کنم از جانب شیطان است مرا معذور
دارید و همچنین در بسیاری از احکام خطا کرده و صحابه او را خبر دار گردانیده و چون بر مشتوی
جهت از عدم دانش او اکتفا شد ایضا مخالفت رسول خدا نمود در نصب کردن خلیفه با شفقت
ایشان و چنانکه ایشان میگویند رسول خدا با آنکه عالم بود و امر بر همه کس ظاهر میدانستند

شفقت

و شفقت او صلوات الله علیه و آله بر امت در مرتبه بود که از مادر و پدر مهربان مشفق تر اگر مصلحت
میدید و کسی را لایق و قابل این امر میدانست خلیفه میکرد و ایشان میگویند خلیفه تعیین نکرد پس
خلیفه کردن او عمر را خلاف کردن رسول است   یکی دیگر   خلاف رسول الله صلی الله کرد در معزول
ساختن کسی که رسول او را اعزاز کرده بود چه او عمرو بن العاص را بر جمیع امور مسلمانان داد و حضرت
رسول او را تولیت صدقات داده معزول ساخت پس اگر قابلیت آن میداشت معزول نمیشد
و هرگاه تولیت صدقات نشاید امر خلافت بطریق اولی و ابو بکر خلافت را با او مسلم داشت
و خلاف رسول کرده باشد   جمله   بر منبر رسول صلی الله رفت که خطبه بخواند حسنین
صلوات الله علیهما آمده و گفتند این مقام جد ما است و ما اهل بیت و قابلیت آن نیست که
در این مقام بنشینی و دامنش را گرفتند و از منبر بکشیدند و از جمله جبرئیل علیه السلم اناری
از بهشت آورده بود و او حاضر بود و حسنین از آن طلبیدند چون بجز اهل بهشت کسی را
رخصت نیست که میوه بهشت بخورد و تغافل کرده با او ندادند و از جمله مطاعن چون بر دیبه هزار
دینار از مال بیت المال در ذمه داشت چنانچه گذشت و از مطاعن ابو بکر با فاطمه علیها السلام
اینکه چون بحکم او آتش بردند که خانه فاطمه را بسوزانند و ... دانستند که فاطمه در پشت
حکم بنه تاو کرده و عمر در بر شکم زدند و غلام ناز پرورده که محسن نام داشت ساقط
شد و اثر آن ضرب بماند و همان سبب بیمار شده رحلت یافت و این همه بحکم او بود و اهل سنت
منکر هیچیک از این مطاعن نیستند لیکن بعضی در صدد جواب شده اند مثل ملا علی قوشچی
جوابهای بیمزه و هیچ گفته اند   در مطاعن عمر بن خطاب آن مخصوص است و مجمع علیه
فریقین است و در جمیع کتابها مذکور و مدون و مسطور است و هیچ کس را در آن شبهه نیست و اکثر
مطاعن او آن چیزی است که بر ... و آنچه مذکور می شود از هزار یکی و از بسیار اندک

او اجمع علیه فریقین است هیچکس منکر آن نیست و در صحاح سته مذکور و در جمیع تفاسیر مسطور است
که چون مرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله اشتداد یافت جمعی کثیر از اصحاب بعیادت آنحضرت رفته بودند و از آن
جمله یکی عمر خطاب بود و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که ایتونی بدواة وبیضاء لاکتب لکم کتابا
لا تضلوا بعدی یعنی دوات و کاغذی بیاورید تا از برای شما بنویسم چیزی که بشنوید و بیبان
بعد از من گمراه نشوید و چون قبل از آن جماعتی بمرده رفته بود و بر پا بر منبر نشسته وصیت مان
وعظ گفته و در باب اهل بیت و اطاعت ایشان و تمسک بقول و فعل و مراعات معاهده روز
غدیر وصیت فرموده خواست که تاکید آن چیزی نویسد که موجب هدایت مردم باشد و عمر چون
دانست که نوشته عمده همان آن وعظ و نصیحت خواهد بود بلکه تصریح و تاکید آن امر مذکور است
مانع شده گفت دعوا الرجل فانه لیهجر حسبنا کتاب الله یعنی واگذارید این مرد را این بیماری سخن که او
هرزه و هذیان میگوید کتاب خدا ما را بس است و عمر و جمعی که بعضی از اصحاب ایشان بودند گفتند بگذارید که
دوات و قلم بیاورند و بسبب در میان ایشان نزاع واقع شد و بعضی گفتند که کاغذ آورند و عمر با ایشان در
کرد حاصل که نزاع بجائی رسید که آوازها بلند شد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از غیرت فرمودند که
مبادا از ایشان کرده اند و گفت پیش من چیزی که نزاع نزد من در حالت خوب نیست و همه را
از آن خانه بیرون کردند و قاضی میرحسین در شرح دیوان گفته اول فتنه که در اسلام واقع شد
این بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مرض موت فرمود که هلموا اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی و عمر مانع
شد و فتنه بلند کرد بدینا انکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود قوموا عنی لا ینبغی التنازع عندی و غزالی
نامی میگوید که حضرت فرمود ایتونی بدوات و قرطاس لاکتب لکم لازیل عنکم مشکل الامر بعدی
واذکر لکم من المستحق لها بعدی یعنی دوات و کاغذ بیاورید تا بنویسم چیزی که دفع مشکل شما
شود و بدانید که مستحق خلافت بعد از من کیست و عمر گفت دعوا الرجل حسبنا کتاب الله یعنی با عمر

با عمر موافقت نمودند و بعضی اراده آوردن دوات و کاغذ کردند و نزاع گرم شد با وجود آیه
لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی آوازها بلند کردند آنحضرت فرمود قوموا اخرجوا لا ینبغی
التنازع لدی و مروی است که ابن عباس هرگاه این حکایت کردی و این شکایت نمودی بزار زار
گریستی و گفتی ان الرزیة ما حال بین رسول الله و بین ان یکتب لهم ذالک الکتاب یعنی بدرستیکه
مصیبت همه آن مصیبت بود که مانع و حایل شد میان حضرت رسول و میان نوشتن آن کتاب
حاصل کلام آنکه طعن بر عمر درین باب از وجوه متعدده ثابت است اول آنکه بموجب آیه
کریمه که و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی شک نیست که اراده نبوی مسبوق باراده الهی بود
پس عکس اراده کتابت نبوی نکردن تمکین اوامر و نواهی الهی نکرده است و کفر ان عنایات معنوی نیست بلکه
اشد مراتب کفر است   و حیث خواه واجب باشد و خواه سنت و خواه مباح امری از امور دینیه
و مانع حضرت رسول شدن در امری از امور شرعیه شدن بغیر از آنکه از روی نفاق و کفر باشد محملی دیگر
نباشد   قبل الله گفته شد که در این نزاع آنحضرت خشمناک شده روی خود را از ایشان گردانید
و گفت از پیش من برخیزید و خشم پیغمبر خشم خدا است و آن کفر است   آنکه نسبت هذیان برسول
خدا صلی الله علیه و آله خصوصا در امور شرعیه بغیر از نسبت هذیان بجناب حضرت کبریا میباشد و این نسبت جز
کفر و زندقه نیست   نسبت هذیان هر شخصی که باشد البته موجب اهانت و کسر حرمت آن شخص است
رسالت پناهی است که علاوه نفاق و محض کفر است   آنکه ابو بکر در مرض موت کاغذ طلبید و عمر
خلیفه کرد و آن هذیان نبود و کتاب خدا را اوفق بجمع در میان ایشان بود و مردمان را کافی بود
پس البته شیخین ابو بکر و آنکه عمر نسبت رسول بهجر هذیان داده است و ایشان را اولی درجات و رای کفر است و یکی از شعرا
این معنی را بنظم آورده گفته است   اوصی النبی فقال قائلهم قد ظل یهجر سید البشر و رای ابا بکر
اصاب و لم یهجر و قد اوصی الی عمر   آنکه عمر تمکین امر او در حال بیماری نکرد ملتزم نهی ساخت

انحضرت کرد اگر آن حضرت بر نبوت بالغیبت تفاوتی میان صحت و بیماری نکردن ملتزم نفی نیست
وضع وی از اجرای احکام شریعت کرده است و اگر مراد او نفی نبوت است در حال بیماری این معنی اشد از
اول است و ظهور بطلانش بلزوم کفر و زندقه او ظاهر و باهر است و اگر کلام آن حضرت را در حال بیماری
هذیان میدانستند پس چرا در مشکوة حدیث نقل شده است که هیچ از دوات و کاغذ طلبیدن
و مخالف نمودن اصحاب حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله آن حضرت ایشان را بسه چیز دیگر امر نمود
که یکی بیرون کردن مشرکین بود از جزیره عرب و دیگر آن سه چیز اطاعت می نمودند و [illegible]
بنوع پس معلوم شد که حسبنا کتاب الله که عمر گفت غرض از تزویر و تلبیس بوده که آن وصیت نامه را فهم
در نیابد تا مبادا قصه [illegible] چون کلام حق تعالی مشتمل است بر مجمل و مفصل
و محکم و متشابه و ظاهر و مطلق و مجاز و حقیقت و ناسخ و منسوخ هم کس [illegible] قدرت استنباط حقایق
احکام الهی است و هر کس را [illegible] ممکن است که عمر گوید ما را کتاب خدا کافیست
و با وجود آن احتیاج به راهنما و پیشوا نداریم چنانچه قطب الدین انصاری شافعی شیرازی در یکی
از مکاتیب خود نوشته که راه بی راه نما نمیتوان رفت و گفتن که چون کتاب الله و سنت رسول الله
در میان است بمرشد چه حاجت است بآن ماند که مریض گوید چون کتابها هست که اطبا نوشته اند
ما را با اطبا مراجعت باید کرد چه این سخن خطاست برای آنکه هر کس را فهم کتب طب [illegible] استنباط
از آن نمیتواند کرد پس مراجعت با اهل استنباط [illegible] پس مراجعت با اهل استنباط باید
کرد و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم کتاب حق [illegible] صدور اهل علم است
که بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم [illegible] چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود انا کلام الله الناطق و هذا الصامت تا اینجا کلام قطب شیرازی است و دیگر آنکه اکثر احکام
از احادیث نبوی مستنبط است چه آیات احکام الهی پانصد آیات است و ظاهر است که احکام شرعیه

شرعیه تا حال علما و مجتهدین استنباط کرده اند چه مقدار است و یکجا [illegible] پس چگونه عمر تواند گفت
که در همه احکام شرعیه ما را کتاب الله بس است با آن علم و قدرت استنباط که او داشت که خود میگفت
که همه زنان در دانش فقیه تر اند از من [illegible] کتاب الله [illegible] که مستلزم باشد [illegible]
قیامت چه رسول خدا [illegible] و چیز [illegible] کتاب الله و یکی عترت اهل
بیت [illegible] اگر متمسک باین هر دو شوید هرگز گمراه نشوید و عمر [illegible] کتاب [illegible] و اگر [illegible]
از آن وقت تا امروز هر فسادی و تباهی و ضلالت و گمراهی که در میان این امت [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] آن بوده و از این منع کردن حاصل شد و [illegible]
تاویل آن عبادت از اتباع و اشیاع او [illegible] باشند شبهات ابلیس موجب اضلال [illegible]
می تواند شد [illegible] و من یضلل الله فما له من هاد [illegible] اینکه در [illegible]
[illegible] که [illegible] پیغمبر [illegible] در جمع بین الصحیحین نقل کرده
که چون حضرت رسالت [illegible] ابو بکر [illegible] که محمد
[illegible] باشد [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] باشد [illegible] مخالفت او [illegible] باشد [illegible] رسانند [illegible]
که [illegible] رسول [illegible] اختلاف [illegible]
کرد و گفت [illegible] تعالی [illegible] رسول [illegible]
رسول الله [illegible] رسول الله [illegible]
هر که [illegible] ابو بکر [illegible]
و [illegible] بیعت [illegible] از آنکه علی و بنو هاشم از تعزیت فارغ شوند [illegible] امارت و [illegible]
[illegible] و [illegible] مشغول

شده‌اند و بعد از آن بسر وقت پیغمبر رسول الله آمده بر قبر او نماز کردند **مطاعن** و دیگر آنکه تشکیک کرده
کرده بود در نبوت رسول و شک نموده و از آن جمله حمیدی در جمع بین الصحیحین اعتراف بآن کرده و
مرویست که گفت ما شککت فی نبوة محمد قط کشکی یوم الحدیبیة یعنی هرگز شک نکرده بودم در پیغمبری
محمد مثل همچنان شکی که در روز حدیبیه کردم و وجه شکش آن بود که آن حضرت فرموده بود که مکه
فتح میکنم و در آن سال فتح مکه میسر نشد و بصلح قرار دادند و او با خود گفت که او پیغمبر نبود بصلح راضی
نمیشد و بخدمت رسول آمده گفت نه تو میگفتی که بمکه خواهیم رفت و طواف خواهیم کرد حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرمود که من هیچ گفته بودم که امسال خواهد بود گفت نه فرمود پس داخل خواهی شد پس نزد
ابی بکر رفت و گفت این پیغمبر است گفت بلی ما بر حقیم گفت بلی پس چرا این خفت را بخود میدهیم گفت
او تابع امر خداست پس ابی بکر گفت عمر که هرگز چنین شکی در پیغمبری او نکرده بودم از آن روز که مسلمان
شده ام تا امروز و مشهور است که مولانا قطب الدین علامه شیرازی [illegible] وقتی که بر [illegible] شد شیخ [illegible]
و میگفت اینهم سلطان مغشوش و باین جهت مبلغ [illegible] ازو هر دم میگرفت روزی شیخ سعدی او را
دو اعا [illegible] گفت تو [illegible] که هر که [illegible] سلطان [illegible] شده و از جمله **مطاعن** عمر اینکه نقل
علمای ما نقل کرده اند و جمهور اهل سنت نیز روایت نموده اند که روزی عمر خطبه میخواند
گفت هر که مهر زنان [illegible] زیاده از چهار صد درهم زیاده [illegible] و آنچه بر چهار صد
درهم افزوده باشد داخل بیت المال کنم پیر زنی حاضر بود برخاسته گفت ای عمر کلام تو اولیست
و تابعیت بکلام الله [illegible] عمر گفت کلام الله پیرزن گفت خدای تعالی در قرآن فرموده و آتیتم
احدیهن قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا عمر گفت کلکم افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال و معنی آیت
آنست که اگر داده باشید یکی از زنان را مال [illegible] که بمعنی مال بسیار است پس [illegible] داده اید
و معنی قول عمر آنست که جمیع شما افقه ترید از عمر حتی پیر زنان در خانها [illegible] مخدره

مخدره در حجلها و بعضی از مریدان عمر باین روش عذر گفته اند که مراد آنست که مهر زیاده سنت
کند نه آنکه حرام اگر چه بحسب شرع جایز است مهر بسیار اما ترک اولی است نظر بحال اهل زمان و
در آنکه گفته است [illegible] ضبط کرده است و این عذر خطاست چه اگر جایز بیشتر مرتکب فعل حرام
شده باشد [illegible] داخل بیت المال کردن مشروع نیست [illegible]
دارد چه روایت است که منع کرد و حرام ساخت و آن زن گفت چیزی را از ما منع میکنی که حلال ساخته است
الله تعالی در کتاب خود و [illegible] کرده اند و از مطاعن او اینکه حکم
کرد به سنگسار کردن زنی که حامله بود و با وجودیکه حکم کرد برجم [illegible] و اول الحمیدی در جمع بین الصحیحین
و ثانی را احمد بن حنبل از حسن بصری نقل نموده و حضرت امیرالمومنین [illegible] هر دو بار او را منع نمود که اگر
گناه کار باشد این طفل که در شکم او است چه کار دارد [illegible] مکلف نساخته و قلم تکلیف بر
مجنون نیست تا عاقل شود [illegible] هر دو بار گفت لولا علی لهلک عمر و این حکم او دلالت تمام
دارد بر کمی علم و قلت معرفت و بی خبری او از مسائل شرعیه و عدم پرهیز او از گناه [illegible]
شاید [illegible] باشد و دیگر از جمله مطاعن او اینکه گفت متعتان کانتا علی
عهد رسول الله و انا انهی عنهما و اعاقب علیهما یعنی دو متعه بود در زمان رسول و من از آن دو متعه
منع میکنم و اگر کسی یکی از آن دو متعه مرتکب شود عقوبت میفرمایم و از آن دو متعه یکی متعه
و یکی متعه حج و در بعضی از نسخه ها اینکه ثلث کن علی عهد رسول الله انا انهی عنهن واحرمهن
و اعاقب علیهن متعة النساء و متعة الحج و حی علی خیر العمل و مخفی است که علمای ما [illegible] اتفاق است
بآنکه نکاح متعه در صدر اسلام شایع بود و صحابه در زمان رسول خدا با آن عمل میکردند و
در زمان ابوبکر و در پاره از عهد عمر نیز بود و بعد از آن عمر نهی کرده و مشهور است اینکه سنی و شیعه
بر مسئله متعه نزاع بود [illegible] حلیت متعه [illegible] دلیل است [illegible] قول عمر بن خطاب

که در صحیح جا نقل کرده الله که او گفت کانتا فی زمن رسول الله و انا احرمهما و دلیل بر این نیز هست که او میگوید
در زمان پیغمبر بود پس معلوم بود که حلال و رسول خدا حلال کرده باشد و میگفته من حرام کردم یا او یا باید گفت که رسول
مبعوث از نزد من عند الله نیست پس چه نسبت دارد که حرام کنی و چرا حرام میکنی و اینجا هم بحث الزام باقی است
شد چه پیغمبر که تابع رسول بود از جانب خدا حلال و حرام و امر و نهی پیغمبر باید او است از تابعیت عمر که
خلاف نص عمر یافتی ابوبکر صورت یافته باشد و قایم کرده پس بر ضای خدا و رسول و احمد بن حنبل در مسند
خود نقل کرده است از عمران بن حصین که او گفت نازل شد متعه در کتاب خدا و ما عمل کردیم بآن با رسول
خدا بود و جمیع صحابه بآن عمل میکردند و نشنیدم که آیه نسخ آن کرده باشد یا رسول خدا منع آن نموده باشد
تا آنکه رسول خدا از دنیا رفت و در صحیح ترمذی مذکور است که از عبد الله عمر پرسیدند که چه میگوئی
در متعه زنان گفت آن حلال است و آن سؤال کننده از اهل شام بود پس گفت با او پدرت نهی کرده است
مردم را از آن عبد الله گفت پدرم نهی کرده است و رسول خدا امر نموده من گفته رسول را بگفته پدر
ترک خواهم کرد و شارح مقاصد و صاحب هدایه نیز که حنفی مذهب است نقل کرده است که مالک را مذهب
آنست که متعه حلال است و در کتب تواریخ و احادیث مذکور است که ابن عباس و ابن مسعود و جابر بن عبد الله
انصاری و ابو سعید خدری و سلمة بن اکوع و مغیرة بن شعبه و جمعی کثیر از صحابه و تابعین النقالی
بعد از عمر نکردند و فتوی میدادند که متعه مباح و حلال است و عمل هم بآن میکردند و میگفتند که جز با
کرها خود از رسول شنیدیم یا شنیدیم و تا در حیات بود نهی آن از او نشنیدیم چون بقول عمر از آن بر گردیم
و ثعلبی در تفسیر خود ذکر کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که لولا نهی عمر عن المتعة ما زنی الا شقی
اگر عمر نهی نمیکرد و متعه را جایز کرده عمل بآن واقع میشد میکرد ابن زید نجود شقی و بعضی الا شقی خوانده اند بقاء
یعنی مگر اندکی از مردمان و این حدیث را جار الله علامه در کتاب شرح الاخبار نقل کرده و شارح نهج البلاغه
حکایتی نقل کرده مجلسی آنکه مامون خلیفه بنا کرد بتحلیل متعه یحیی بن اکثم قاضی مجلس او فرو گفت متعه زنا

زناست و تو امر بتحلیل آن کرده گفت از کجا میدانی گفت از آنکه خدای تعالی میگوید والذین هم لفروجهم
حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون
متعه ملک یمین است مامون گفت نه گفت پس زوجه است که میراث میبرد و فرزند با و ملحق میشود
گفت نه گفت پس هر که از جامع شرایط منحصره و ملک یمین متعه جدا نکند از جمله عادون خواهد بود
و دیگر آنکه زهری از عبد الله و حسن پسران حنفیه روایت میکند که ایشان از جد خود امیر المؤمنین علی
ابن ابی طالب روایت میکنند که گفت پیغمبر مرا امر کرد که نهی کنم از متعه بعد از آن که امر کرده که نهی کنم از متعه
بعد از آن امر بتحلیل آن نمود پس مامون پشیمان شد و استغفار کرد و چون شیعه این شنیدند که هر که اطلاع بر فضلیت
مامون داشت و مهارت او را در فنون علم خصوص اصول ادله دریافته یا فته باشد در حد الکرام آرد
شنیدن این سخنان سست از یحیی مردود مطعون از تحلیل متعه پشیمان نمیشود بلکه اگر بر جهت تقلید
یا ما ابعض قلوب از تذکر که کرده پشیمان شده باشد شاید چه آیت اصلا دلالت بر مدعای او ندارد چه اهل
تحقیق مذکور است که اگر متعه در زوجه داخل است و با آنکه میراث نمیبرد لازم نمیاید که زوجه نبودن زیرا که زن
چون ناشزه و صاحب کتاب و قاتل هم میراث نمیبرند و حال آنکه زوجه است بلکه زوجه است مثل آنکه صفائی است ولید بزوج
مثل آنکه مخالف با شوهر نکند و ناشزه و کتابیه غیر از جهت میراث نمی برد و حدیث زهری را علما
صحیح نمیدانند و او ولد زنا است و دروغ گو بوده است الله دوستدار رجال است و هذا المعارض دارد مثل حدیثی که از عبد الله
بن عمر نقل شده چنانچه در صحیحین از جابر بن عبد الله نقل کرده اند که گفت ما متعه میکردیم در عهد
رسول الله و در زمان ابوبکر تا آنکه عمر بن خطاب در عهد ابوبکر و در بعضی از ایام عمر او حرام کرد
جمله ما او اینکه روزی از کوچه میگذشت بجهت نهی از منکر از در بالا خانه بالا رفت که صاحب خانه
او عمل نامشروع منع کند و چون صاحب خانه او را دید گفت ای خلیفه وقت اگر من یک گناه کرده ام
شش گناه و اگر از من یک گناه مخالفت خدا صادر شده از تو چند مخالفت صادر شده و اگر قول

ندا ری و شنو تا بگویم او را تجسس کرده و حق تعالی فرموده و لا تجسسوا یعنی تجسس عیب مردم مکنید که رخص
عیب جویی نشست و دیگر حق تعالی فرموده و لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها و لکن البر من
اتقی و اتوا البیوت من ابوابها یعنی خوب نیست از پشت خانها و داخل خانه مردم شدن و نیکوی آنست که از خدا
پرهیز بورزد و در خانهای مردم در آیید و تو از در نیامدی و از دیوار آمدی و از نیکوی و تقوی که خدا فرموده
چیزی بجا نیاوردی و دیگر آنکه حق تعالی فرموده ان بعض الظن اثم و تو گمان بد در شأن ما بردی و دیگر
فرموده ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا و تو ما تفحص نکرده بر سر ما آمدی و دیگر حق تعالی فرموده
که بی رخصت خانه کسی داخل مشوید لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا اگر از خانه ات
بگو و اگر دعوای الست میکنی ... خانه بجا آید دیگر آنکه حق تعالی فرموده و تسلموا
علی اهلها یعنی هرگاه داخل خانه کسی شوید بر اهل آن خانه سلام کنید که در سلام سلامتی است
و تو کشتی در عرف نیز قبیح است چه در هیچ مذهبی نیست که تسلیم و تواضع نباشد و تو سلام نکردی
دیگر امر بمعروف و نهی از منکر را مراتب است در اول باید شخص نرم گوید پس بزبان درشت ... بگوید
میکنند پس جبر نهند و میکشند و تو اول بکشتی حرامی دیگر آنکه تو جاسوسی در مسلمانان تفحص حال
باید شب کردی دیگر است و جاسوسی رسول خدا دیگر پس عمر خجل شد از آن شخص عذر خواست و سر بلند
عمر جواب گفتند که چون خلیفه در کار خدا ... بود و سر بلند است نمی خواست که مساهله در دین
واقع شود و اجتهاد دیگر برای مزار گرفت و مجتهد مصاب است و خطا البته آن بود که اجتهاد ان
موجه بود و نهی بود و ندانست آنکه اجتهاد در مقابل حرام در کاری که مخالف کتاب خدا و سنت
رسول داشته باشد بیجا باشد و خطا البته از آن بود که حدیث تفحص کرده بود که هیچکدام اعذار
و از جمله مطاعن او اینکه عطای که رسول خدا بمومن ... برابر میداده بود بر هم زد و بعضی
تفضیل داد و حال آنکه رسول خدا همه را برابر میداد و عمر مهاجر را بر انصار و انصار را بر غیر انصار و عرب

عرب را بر عجم زیادتی داد و اینها نیست الا بدعت و مخالفت امر خدا و رسول خدا و مریدان او یکبار حق
گفته اند که مجتهد بوده و عمل برای خود میکرده و یکبار گفته اند رسول الله صلعم در جنگ حنین بعضی
مال زیاده داده و نیز دانسته اند که اجتهاد در جایی نیست که نص از خدا و رسول بر آن بنا شده بخمس و عطا منصوص
از خدا و رسول است و عطای که در حنین فرموده اند از باب زیادتی بعضی بر بعضی نبوده بلکه جهت آن
بود که قریش بجهت عصبیت تالیف قلوب ایشان با کرامی مخصوص ساخت و این را قیاس نمیتوان کرد و از
جمله مطاعن او اینکه بدعتی چند است که در دین نبوی احداث نموده از آن جمله نماز تراویح است و نماز چاشتی
چنانچه حمیدی در مسند ابو هریره نقل کرده و گفته اتفاق بر صحت این حدیث است که چنان بود که در شبهای
رمضان به مسجد آمد دید که مردم بهمان نافله مشغول اند فرمود که نافله را با جماعت بگذارند و شبی
دیگر دید که چراغها روشن کرده اند و صفها بسته اند و تراویح را با جماعت میگذارند گفت بدعة
و نعم البدعة یعنی بد بدعتیست که بهم رسیده و خوب بدعتی و حال آنکه رسول خدا فرموده ان الصلوة
باللیل فی شهر رمضان من النافلة جماعة بدعة و صلوة الضحی بدعة و کل بدعة ضلالة و کل ضلالة
سبیلها الی النار و یکی دیگر آنکه خراج بر زمینها قرار داد فرمود در عراق مساحت زمینها و بهر
جریب زمینی یک دینار چنانچه در جاهلیت بوده است مقرر نمود و آن صدقات و جلت در رسول
خدا رد کرد و سنت زکوة باطل شد از دعا و جهانیان و جمله عالم خوار شد و این همه ظلم در گردن
او ماند تا روز قیامت و یکی دیگر آنکه قرار داد که مردم در سفر روزه بدارند و یکی دیگر در سفر نماز
تمام کنند و این هم مخالف قول رسول است و بدعت و از مطاعن او اینکه حجر الاسود چنانچه صاحب
کامل ذکر کرده الله اعلم که رسول خدا گذاشته بود نقل کرد و بموضعی برد که در جاهلیت نهاده بودند
و هنوز هست ظاهر لفظ اسود از سهو کاتب است و مراد از مقام ابراهیم باشد چه عمر از
دادن آنجا نقل کرد و این عمل با ناشی از آنست که افعال رسول خدا را صحیح نمیدانست ...

دوست داشته باشد هر تقدیر مخالفت کرده رسول خدا را فرموده الهی است و معنی کفر همین است
از مطاعن او اینکه غزالی در کتاب اسرار العالمین گفته است عمر با آنکه خود را خلیفه میدانست باین کمی
در علم مردم و که نه فقیه بود و وضو بر موزه میساخت و از پای مشرک با آنکه شنیده بود که خدای تعالی
در قرآن مجید فرموده که انما المشرکون نجس و با وجود نجاست کافر و دشمن خدا و رسول خدا است
و از مطهرات وضو ساختن باعث استخفاف دین اسلام است و موجب تقویت دین کفار خصوصا
نصیحتی الخلیفه رسول و مقتدا اند و افعال و اعمال او را سندی سازند که تابع آن شوند و اهل
سنت در کتابهای خود این نحو چیزها را می نویسند و غرض معلوم نیست و ایضا از مطاعن او اینکه
گواهی مملوک را رد کرده و حکم کرده که در شرع شهادت آنها را قبول نکنند هر چند که بعضی از بندگان
باشند شهادت ایشان از آزاد مقبول تر باشد و دیگر اینکه حکم نمود که کشتیهای که از مصر برنج و گندم
خرما میاورند [illegible] تا اعراب شتر [illegible] دهند [illegible] کشتیبان شده و هم باعث
گرانی حبوبات و از جمله مطاعن او اینکه عباس ابن عبد المطلب [illegible] فرستاد [illegible] ام کلثوم
و آن حضرت قبول نکرد پس بعباس گفت علی از من ننگ دارد [illegible] اگر [illegible] بمن
داده بود که [illegible] حساب دیگر است و دختر [illegible] حساب دیگر [illegible] بعباس
گفت روز جمعه بمسجد حاضر شو [illegible] عباس روز جمعه بمسجد حاضر شد و بعد از آنکه عمر
خطبه گفت ایها الناس ههنا رجل من اصحاب رسول الله قد زنی و هو محصن و اطلع امیر المؤمنین وحده
فما انتم قائلون [illegible] کرده [illegible] از اصحاب رسول الله زنی کرده [illegible] و حال آنکه
مرد زن دار [illegible] امیر المؤمنین [illegible] الاطلاع [illegible] شما [illegible]
مسجد [illegible] امیر المؤمنین [illegible] احتیاج [illegible] آمده
بعباس گفت اگر دختر [illegible] بگیرم عباس [illegible] امیر المؤمنین [illegible] آمد حال را باز گفت حضرت

با نگفت و حضرت امیر گفت که من پیش از گفتن شما دانستم [illegible] عباس گفت او بی شرم و عاص
بی شرم کار است اگر [illegible] بگیرم اگر خواهی و اگر نخواهی تا صورت بر طرف شود [illegible]
که این دختر بود پس عباس بعمر گفت اگر علی این کار نکند من میکنم پس عمر [illegible] کرده گفت
عم علیست [illegible] دختر [illegible] و اگر [illegible] اعتقاد آنست که آن حضرت
صورت آن دختر [illegible] عمر [illegible] و آن دختر [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] امیر المؤمنین
[illegible] با آنکه پیغمبر خدا بود [illegible] هؤلاء بناتی هن اطهر لکم فاتقوا الله و العلم عند الله
و از جمله مطاعن او اینکه چنانچه از پیش گذشت در آن وقت که [illegible] خلافت شد که مسجد بود
عباس التماس نمود که ناودانی از بام خانه او بمسجد باشد [illegible] عمر [illegible] خلاف [illegible]
آن ناودان را [illegible] و او در غضب شده حکم بکندن آن ناودان کرد و با وجود آنکه پیغمبر خدا
در وقت بنا کردن و ساختن آن ناودان گفته بود که این را بکنید و عمر [illegible] ساختن
خدا دور است [illegible] از اصحاب [illegible] و فایده نکرد [illegible] عباس
بخانه امیر المؤمنین علی [illegible] و چون حضرت [illegible] مسجد آمد [illegible]
تا آن ناودان را بجای خود نصب کرد و قسم برسول خدا خورد که هر که این را بکند [illegible]
میکنم و عباس گفت [illegible] که چون تو [illegible] داشته باشد دیگر بآن ناودان نگاه [illegible]
کردن اما عمر [illegible] و [illegible] رسالت پناهی دریافت و از جمله مطاعن او اینکه
حکم کرد در حد شرب خمر [illegible] در حال مستی و حال آنکه این حد [illegible] بحال خود
نیاید و [illegible] حد [illegible] و [illegible] از جمله [illegible]
[illegible] و ملا علی [illegible] در [illegible] گفته است [illegible] کرده بود و موجب
طعن [illegible] و [illegible] از جمله مطاعن او اینکه در وقت [illegible] خلافت [illegible]

واو داد چنانچه رسم زمان جاهلیت بود و گفت هر یک از این شش تن که علی و عثمان و طلحه و زبیر
و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف باشد خلیفه شوند اما در هر یک از این شش تن عیبی
هست که با مرتبه امامت منافات دارد از این جهت تفویض این امر بیکی از ایشان نمیکنم اما عثمان خویشان
خود را دوست میدارد و تمام بیت المال را بایشان خواهد داد و ایشان را بر مردم مسلط خواهد ساخت
و حقوق مسلمانان را ضایع خواهد کرد اما طلحه متکبر و متعجب است و جاه دوست میدارد و خلافت
محافظت مال در کار است و زبیر و عوام اگرچه شجاعت اما تندخو است و امامت را رفق و مدارا
باید و سعد بن ابی وقاص مرد سپاهی و بد دل است و مفتن و خلافت را از حرب و حیله اگرچه ایشان فتنه
انگیزی با امامت راست نیاید و اما عبدالرحمن بن عوف ضعیف رای است و خویشان دارد و خلافت را
رای درست قوی میباید و علی را اگرچه دوست داشت خلافت را حد تمام مردی است پس گفت آه و افسوس
که ابوعبیده جراح یا سالم مولای ابی حذیفه زنده نیستند که آن هر دو لایق این کار بودند و اگر یکی از
دو تا زنده بودی تفویض این امر باو نمودمی پس جمله دیگر اندیشیده گفت اگر عثمان و علی بر امری
اجماع نمایند قول قول ایشان است و اگر از این شش تن سه کس سه کس مجتمع شوند در هر سه کس که عبدالرحمن
باشد تابع حکم او باشند و غرض آن بود که میدانست که علی و عثمان اتفاق نمیکنند بر امری و عبدالرحمن
از عثمان بد یکی جدا نمیکند بجهت دامادی و مصاهرت و گفت اگر سه روز بگذرد و اتفاق نشوند
بخلافت یکی از ایشان ابا نمایند و اتفاق نشود و بیعت ننماید گردن بزنند و اگر دو کس ابا نمایند
هر دو را بکشید پس با ابوطلحه انصاری و جمعی از انصار گفت که این جمع را تا سه روز مهلت است و اگر
روز چهارم یکی از ایشان را بخلافت نصب نکرده باشند هر شش کس را بکشید و چون علی علیه السلام دانست
که عبدالرحمن با علی علیه السلام دشمن است و با عثمان محبت دارد برای او گذاشت و اندیشه کرد که اگر کار
خلافت با عثمان رجوع نماید مردم او را ملامت کنند حیله کرد که نزد علی ... ملامت نباشد و اگر

وامیرالمؤمنین ع را محروم کرده باشد با آنکه با اعتراف خودش حضرت امیرالمؤمنین علی ع سزاوارتر بخلافت
بود و نسبت مزاح کردن با حضرت همت عیبه چه در آن حال که این وصیت مینمود حضرت امیر را از جمله
چیزها رفت عمر رو بجماعت کرده گفت والله انی لا اعلم مکان الرجل لو ولیتموه امرکم لحملکم
علی المحجة البیضاء یعنی بخدا که من میدانم مقام و مرتبه این مرد را و اگر تولیت امارت او رجوع نمایم مردم را
براه راست دلالت میکند پس یکی از حضار گفت فما یمنعک منه یعنی هرگاه او را چنین میدانی چه
مانع است که این امر را باو رجوع نمیکنی گفت اکره ان احملها حیا و میتا یعنی مکروه میدارم و خوش
نمی آید که در زندگی و مردگی هر دو امام و خلیفه باشد و در روایتی آنکه گفت لا اجمع لبنی هاشم بین
النبوة والخلافة یعنی بنی هاشم را نبوت نصیب است پیغمبری و خلافت هر دو با ایشان نمیدهد کو بسیار
بن عتبه گفت ای عمر تو خلیفه را از صاحب شرع میشناسی آیا عثمان لایق این کار باشد عمر از روی
تو مرا گفت محبت او را با خویشان و دوستی او مر ایشان را مال نمی یابی گفت طلحه مستحق این امر باشد گفت
اول از آن بود که پیغمبر خدا ص با او بخشید در مجلس که ... کرد گفت علی را چون می بینی گفت لو استخلفتم
ولو انکم استخلفتموه لاقامکم علی الحق و ان کرهتم یعنی اگر خلیفه میکنید و اگر میکرد بد شما را براه راست
میاورد و اگرچه شما را خوش نیاید و مکروه طبع شما باشد عجب اینکه عمر امیرالمؤمنین را مستحق خلافت
و امامت میدانست و علم یقین داشت که او مردم را براه راست میآورد و معترف بود که دیگران
مستحق خلافت نیستند و او را با دیگران شریک میکرد با آنکه از روی حلم و ملاعبت آنچه بود که از جمله
کشته شود و ایضا بخصوص ذکر او میگفت لا یجتمع النبوة والخلافة فی اهل بیت واحد یعنی جمع نمیشود
نبوت و خلافت در یک خاندان پس چون بزعم او نبوت و خلافت با هم جمع نمیشود پس چرا امر خلافت
در شوری داخل میکرد و حال آنکه خود ... خلافت و نبوت در یک خاندان جمع میشود که ام
یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما

و اگر کسی نیک تأمل کند عبدالله که عمر در این عمل بانچه عصبیت و تقلید بود بکار برده چرا اول
هر یک از ایشان را بصفت قبیح نسبت داده و خلافت را بعد از آن بکسی تفویض نمود که مجموع صفات
قبیحه است او را جمع کرده و در شش کس این بر تعیین عبدالرحمن قرار داده پس حکم کرده بکشتن هر که خلاف
کند این حکم نمود مجدد از بیعت یک کس تا چه نمایند و ایشان را باجتهاد تکلیف کرده و مکلف ساخته
که البته باید که در سه روز این اجتهاد تمام شود شاید مانع بهم رسد در زمان اجتهاد دیر یا دو کجی
واقع شود مستحق قتل می شوند و بمخالفت عبدالرحمن چرا واجب القتل کردند حاشا که شیطان در تمام
عمر در کار دین اینقدر فکر دقیق کرده باشد و مع هذا ام مخالفت رسول هم نمود چرا که آنحضرت تعیین
امام را مفوض بایشان مردم نساخته بعض و بقرار او داد و باعتقاد شیعه امیر المؤمنین را امام و
جانشین کرد و بزعم اهل سنت هیچ کس را وصی و جانشین و خلیفه نکرد پس کرده او و باعتقاد شیعه و سنی
خلاف کرده رسول ام و هم با ابی بکر مخالفت نموده چه ابوبکر بیک کس که عمر باشد قرار داد و لیکن
اعتراض نداشت اگر داشت خلاف عمر از شوری انداخت در میان شش کس تا باید مرتکب این همه حیله و مکر
شود و در باب علی هم ملاحظه و هم مذمت شان نموده او را که گفت رسول خدا از دنیا رفت و از ایشان
راضی بود چرا از بعضی ایشان عیب چند کرد که خدا و رسول مذموم باشند تا بشکرد و بعضی را
بیعت کشتن و جود و بعضی و همه را مباح ساخته و حال آنکه جایز است و امکان دارد که چیزی سانح
شود و امری حادث گردد که تاخیر بیعت واجب آید پس چون حکم توان کرد بر صاحبی بیاید اگر تاخیر نماید
کشتن عاقل لازم می آید پس نیست این حکم الا استخفاف بدین و هتک حرمت شرع حضرت سید المرسلین
و از جمله مطاعن او اینکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از مطاعن او شمرده و گفته که تعطیل حد
حد خدا نموده چه مغیره بن شعبه زنا کرده بود و چون گواهان آمدند که گواهی دهند و سه کس گواهی
دادند و چهارم را تعلیم کرد که گواهی ندهد و چون چهارم به تعلیم او از شهادت بازماند آن سه کس را حد

حد زد که گواهی دروغ داده بودند و در این عمل سه امر قبیح بظهور آمد یکی معطل ساختن امر حد
زنا در مغیره منافق فاسق با آنکه حسب الشرع اجرای حکم الهی بر او واجب بود و یکی آن سه کس را
که گواهی داده بودند بی گناه حد زدن و یکی مانع گواهی مردم چهارم شدن پس هر کس را که در دست از
تعصب و اهل باید دید که تابع هوای نفس گشتن و رضای مغیره فاسق مردود را برضای
خدا و رسول اختیار کردن و منع حد در غیر موضعش نمودن دلیل است روشن بر اینکه عمر مثل
مغیره منافق بوده و اعتقاد بدین نداشته و جهل ابن ابی الحدید نیز بود عمر هر گاه مغیره را می دید می گفت
می ترسم که بواسطه تو از آسمان سنگی بر سر من فرو ریزد و ابن روایت بالا برده آن بوده که مردم گمان
کنند که او اعتقاد بخداوند عالمیان داشت با آنکه در خاطرش می گذشته که شاید که این دین حق
باشد از روی شک نه بطریق جزم و قاضی القضاة از اهل سنت جواب گفته که عمر محتاج است که آیا جایز است
که بجهت آنکه یک کس رسوا نشود سه کس را رسوا کند و سه کس را حد زند که یک کس را از حد خلاص
کند و حدی که خدا و رسول واجب کرده اند باشد بحیله دفع کند و سه کس را بیگناه حد بزند
علاوه بر آن گناه جواب قاضی القضاة است اما چگونه منکر می توان شد در اکثر تواریخ معتبره ابن حجر
مذکور و از طرفین در کتاب حدیث مذکور است و جوابی غیر از این ندارند و از جمله مطاعن عمر است
که حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب حلیة الاولیاء ذکر کرده که در حال احتضار و وقت نزع میگفت
لیتنی کنت کبشا لقومی فسمنونی ثم جاءهم احب قومهم الیهم فذبحونی فجعلوا نصفی شواء و نصفی
قدیدا ثم اکلونی فاکون عذرة و لا اکون بشرا یعنی کاش من گوسفندی بودمی از قبیله و مرا
فربه میکردند تا آنکه کسی که او از همه کس دوست تر بود پیش ایشان می آمد و نصف مرا
بریان میکردند و نصف مرا خشک میکردند که وقت دیگر بخورند و چون مرا می خوردند عذره و
نجاست میشدم و آدمی نبودم که بیم زیان خواسته باشد و از مرضعات (؟) که نوشته خواهند آمد

کلام او که در این حال بر زبان تو آمده نزدیکست با آنچه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید که در آن وقت
که کفار چون نظر بجلال و عاقبت خویش کنند خواهند گفت کاشکی ما خاک میبودیم و آدم نمیشدیم
ویقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا بلکه این قول کافر زشت ترست و این قول بعض منافقان به تفاوت بود
زیرا که در حالت احتضار مختصر آنچه از برای او مهیا شده اطلاع می یابد و جای او را باو می نمایند
و عبدالله پسر او میگفته است که پدرم در حالت احتضار بحالی که از آن عجیبتر نباشد دیدم
و از علی ع التماس نمودم که نزد او حاضر شود چون علی ع آمد گفت پدرم التماس دارم که مرا حلال
نمایی گفتند و مرد عادل اولاد المطلب و نزد ایشان اقرار کرد که من بغیر تقصیر کردم و بناحق مرتکب این
امر شدم فانت احلال الکم دیدم که رو به دیوار کرد و ساعتی ساکت شد پس متوجه علی ع شد
از او استحلال نمود و او همان جواب گفت پدرم جواب نگفت و علی ع برخواست از الحانه بیرون رفت
پس چون از برابر او رفت پدرم را دیدم اشاره میکرد و بحساب عدالت میخواند چنانکه
کشید که نزدیک بود که روح از آن برآید پس گفت لو ان لی ملاء الارض ذهبا معه لافتدیت به
من هول المطلع یعنی اگر تمام زمین پر از زر میبود و همه از من بود هر اینه فدا میدادم از خوف آنچه میبینم
کلام مضمون این آیه است که حق تعالی فرموده که و لو ان للذین ظلموا ما فی الارض جمیعا و مثله معه لا
فتدوا به من سوء العذاب یعنی و اگر باشد از برای آنانی که ظلم کرده اند تمامی آنچه در زمین است
از زر و نقره و مال و منال و باز مثل آن و ضعف آن از ایشان باشد هر اینه فدا خواهند کرد
از جهت بازخواست و حساب روز قیامت و عمر نیز اینچنین مسطور است که در ایام که ابو لؤلؤ او را
زخم زده بود و عثمان آمده سر او را در کنار گرفت و گفت [illegible] آهی کشید
و گفت ویلی من النار یعنی وای بر من و وای بر من از آتش جهنم و وای بر من
از آتشی که او [illegible] آهی در کشید و گفت الا لو کانت الدنیا لی افتدیت بها من النار

النار و طرادها یعنی اگر تمام دنیا از من میبود فدای کردم همه را تا از آتش دوزخ
خلاص میشدم و در وقت مردن آه و واویلاه میگفت و آنچه در مردن ابی بکر مسطور
تمام میکردم و صله برائت برابر ایشان میگفت تا بابی بکر ملحق شد و از جمله ع او واجب ساختن
اوست بیعت ابی بکر را بر جمیع خلایق بی آنکه خدا و رسول او واجب کرده باشند یا
بآن نموده باشد آیا او بمصلحت بندگان خدا اعلم از خدا و رسول خدا بود یا آنکه خدا و رسول
او را نائب خود ساخته بودند که ابوبکر را امام کند با آنکه امت بتمامی تفویض امر خود باو نموده بود
و او را بر خود ساخته که هر کرا خواهد بر ایشان سرکرده و سردار سازد و [illegible]
امر نا بجدی بود که حکم سوختن خانه جناب علی کند که حق ص محبت الرسالت بر حق و آنرا واجب ساخته
بود و در شکم دختر رسول خدا و آنچه بروی صادر [illegible] تا شاید که جبرا و قهرا علی علیه السلام را
بر بیعت ابی بکر در آورد و حال آنکه حضرت رسول اشرف انبیا و خاتم المرسلین بود و شریعت او از تمام
شریعتها تمامتر و کاملتر بود از نصاری و یهود بجز بدادن جزیه راضی و قانع شد بحکم خدا و تکلیف
من بشما جبرا و قهرا واجب و عقوبت نکرد کسی را از ایشان و حکم بسوختن ایشان نفرمود و آتش
بر در خانه هیچ یهودی و نصرانی نفرمود که بزنند و با آنکه دیگران بودند از مهاجر و انصار چون
سلمان و ابوذر و مقداد و اسامه بن زید و غیرهم که بیعت نکرده بودند چرا آتش بر در خانه
احدی از ایشان نزدند و این حکومت را مخصوص باولاد رسول ص ساختند و اهل سنت با آنکه
مسئله امامت را از اصول عقاید نمیدانند بجبر او را او نموده اند و تاویل آنچه مذکور شد کرده اند
و رضای او را برضای خدا و رسول اختیار کرده اللهم احشرهم معه یوم النشور و احشر محبی علی
معه یا رب یا غفور و از جمله مطاعن او اینکه حمیدی در جمع بین الصحیحین در مسند عمار بن یاسر
آورده که مردی در وقت خلافت عمر نزد او آمد گفت جنب شدم و آب نبود و نمیدانم که

کرد پس گفت که هرگاه آب نیابی نماز مکن عمار بن یاسر حاضر بود گفت ای عمر آیا یاد نیست که در فلان
سفر من و ترا جنب شدن اتفاق افتاد ما را احتیاج بغسل شده بود و آب نبود و تو نماز نکردی و من چون گمان
داشتم که تیمم بجای غسل است و همه بدن را بخاک مالیدم پس آمدم بخدمت حضرت و ماجرا را ذکر کردم و چون حضرت
رسالت پناه صلعم آمدم تبسم نموده فرمود که یا عمار در تیمم همین قدر بس است که دو دست را بر زمین
زده هر دو کف دست پیشانی خود را و بعد از آن دستهای خود را مسح نمای و چون عمار این حکایت
نقل کرد عمر گفت ای عمار از خدا بترس عمار گفت اگر امر میکنی نقل این حدیث نمیکنم عمر گفت نولّیک
ما تولّیت یعنی واگذاشتیم ترا با آنچه می خواهی و با آنکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده باشد که فلم تجدوا
ماء فتیمموا صعیدا طیبا و از رسول خدا صلعم حدیثهای متعدد شنیده باشد که اگر آب نباشد
تیمم عوض آنست و در سفر و حضر همراه پیغمبر خدا بوده باشد و بعد از آنکه خود را امیرالمؤمنین گوید
و مقتدای خلق داند این چنین فتوی ها دهد پس بعد از خالی ازین نیست که دانسته و گفته و
عوض شرع خدا دین مبین بوده باشد از هوای خود فتوی داده و از کمال جهل و غفلت او بوده از هر دو شق
یکی البته لازم می آید بهر حال او هر شخصی اگر خواهد اختیار نماید و از جمله مطاعن او اینکه ابن عبد ربه
در کتاب عقد آورده که عمر بن خطاب عمرو عاص را حاکم مصر کرده بود و او را خبر دادند که عمرو مال بسیار
جمع کرده و کس فرستاد که او را بیاورند پس عمرو عاص گفت قبح الله زمانا عمل فیه عمرو بن العاص لعمر بن
الخطاب والله انی لاعرف الخطاب یحمل علی رأسه حزمة من حطب و علی ابنه مثلها یعنی لعنت کرد خدا زمانی را
که عمرو عاص عامل عمر بن خطاب باشد بخدا قسم که من دیده ام که عمر و پدرش هر کدام
پشته هیزم بر سر داشتند و میفروختند و ابن ابی الحدید بعبارتی نقل نموده که ترجمه اش اینست که لعنت
بر روزگاری که من عامل عمر بن خطاب باشم والله که او را و پدرش را دیده ام که هر یک عبائی کنده خشن
پوشیده بودند که بزانوی ایشان نمیرسید و بر گردن هر یک از ایشان پشته هیزم بود و عاص و ولد

و بدین در جامه های ابریشمین و بافته بزر غرق بود و حال آنکه پسر است و از تابع و عامل او باید
بود و ایضا ابن عبد ربه در جلد دوم از همان کتاب نقل کرده که عمر در وقت خلافت خود با اهلی
میرفت و بنفری از زنان قریش او را دید گفت ای عمر بایست چون عمر بایستاد آن زن گفت ما ترا عمیر
دانستیم و ترا عمیر میگفتند یعنی بتصغیر نام میبردند چنانکه بچه ها در کوچه و کار را دور و بزرگ سالک
بعد از آن عمر شدی و بعد از آن عمر بودی پس امیرالمؤمنین شدی و حالا ترا بدین نام میخوانند ای پسر
خطاب از خدا بترس و در حال عمر جامه بعدالت نظر کن که عنقریب بمیری و از این حکم
و از جمله مطاعن او اینکه حمیدی در جمع بین الصحیحین از چند طریق از مسند عبدالله بن عباس
نقل کرده که طلاق در عهد رسول صلعم و در مدت خلافت ابوبکر و دو سال هم در زمان خلافت عمر
باین طریق که اگر مجلسی سه لفظ طلاق میگفتند بیکی حساب میشد بعد از آن عمر گفت این کار بر مردمان
دراز میشود و سه طلاق را در یک مجلس قرار داد و تا حال این بدعت در میان اهل سنت مانده بود
و چنین که شخصی بگوید بزن خود انت طالق ثلث تطلیقات یا سه بار بگوید انت طالق هر سه طلاق
واقع می شود از جمله مطاعن او اینکه دو زن بر سر طفلی نزاع بود و چون او را علم نبود که حکم شریعت
بنزد او رفتند که میان ایشان حکم کند فکر بسیار کرد هیچ راه در نیافت و نتوانست یافت از زمان او را
بخدمت امیرالمؤمنین دلالت کردند آنحضرت اول زنها را نصیحت کرد که از این دعوی دروغ دست بر
دارند گفت قبول نکردند فرمود که اره بیاورید که این طفل را دو نیم کنند که یا امیرالمؤمنین فرمود
که طفل را دو نیمه کرده هر یکی را نیمی بدهم چون این کلمه را شنیدند زن گفت راضی شدم و دیگر
دیگری گفت الله الله یا امیرالمؤمنین اگر البته چنین حکم خواهی کرد من از حصه خود گذشتم و باو بخشیدم
حضرت گفت الله اکبر فرزند این عورت است اگر از آن دیگری بود بر طفلش ترحم میکرد پس آن زن دیگر هم اعتراف
نمود و هر دو امیرالمؤمنین را دعا میکردند و مرخص شدند و از جمله مطاعن او اینکه قدامة بن مظعون شراب

خورده بود عمر این آیه را او را رنجانید و خواست که حدش بزند قدامه این آیه را خواند که لیس علی الذین
آمنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا یعنی نیست بر آنها که ایمان آورده‌اند و عمل نیکو کرده‌اند حرجی و گناهی
که بخورند آن چیزی که خورده باشند و چون عمر این آیه را از او شنید از حد زدن او گذشت و چون
این خبر به امیر المؤمنین رسید فرمود لیس قدامة من اهل هذه الآیة یعنی او از آن جمعی نیست که این آیه
در شأن ایشان نازل شده و این شأن ایشان خلاف است چه در وقتی که آیه تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه
گفتند یا رسول الله برادران ما که شراب خمر می‌کردند در حال اسلام و در حال شرب مردند و چشیدند آیا چون
خواهد بود این آیه آمد قدامه خود زنده است و حد را چشید قدامه را طلبید که حد بر وی جاری کند
اما نمی‌دانست که حدش چند است پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که حد او هشتاد تازیانه است بحکم خدا
از آن جهت که چون کسی شرب خمر کرده عقلش می‌رود و هرگاه که عقلش رفت هرزه می‌گوید و افترا می‌کند
و دیگر از جمله **مطاعن** او اینکه مسائل میراث زنان تغییر و تبدیل کرده و در نکاح بدعت نهاده و گفت لا نکاح
الا بولی و شاهدین و عداوت امیر المؤمنین و اهل بیت را بدعت و سنت کرد و باعتراف اهل سنت
در هفتاد و دو مسئله مشکل درماند و گفت لولا علی لهلک عمر گفت تفصیل و تبیین هر یک از آنها بتطویل می‌انجامد
خاطر کنیم کتابی علیحده باید نوشت و چون دفع ضلالت ما تقدم از شیعه و سنی مطاعن خلفای ثلثه
خصوصاً مطاعن عمر را مفصلاً نقل نموده‌اند حتی خواجه در متن تجرید و ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه استیفا نموده و اکثر علما به ذکر این چند طعن از مطاعن بسیار که از کتب فریقین انتخاب
کرده بودم اکتفا نمودم تا باعث ملال خوانندگان نشود و از نقل اکثر ایشان در گذشتم و اگر کسی را
میل دیدن آنها باشد بکتب قوم رجوع نماید اکنون پاره‌ای از مطاعن عثمان لعین که باعتراف
دوست و دشمن و عثمان بآن مخصوص است نوشتن لازم است تا او را هم از ما گله نباشد و این کتاب از ذکر نقص
یا کردن بعضی از افعال ذمیمه او نیز خالی نباشد **مطاعن** در ذکر مطاعن عثمان لعین که باعتراف دوست

طعن اول عثمان

دوست و دشمن عثمان بآن مخصوص است و در بسیاری از کتب احادیث و تفاسیر و تواریخ مذکور
و مسطور است **طعن اول** آنکه باعث جمیع فتنه‌ها و فسادها شد و تولیت امور مسلمانان را بجوانان خائن
فاسق فاجر بی‌دین جاهل خود حواله نمود چنانچه ولید بن عقبه را که نسبت با او این کار برده بود او را والی
عقبه را که حق تعالی او را در قرآن مجید فاسق خوانده بجهت شرب خمر و آیه افمن کان مؤمنا کمن کان
فاسقا لا یستوون در شأن او نازل شده امام و پیشنماز خلایق کرد و ایشان در حالت مستی نماز صبح را
نوشته‌اند یک صبح بجای دو رکعت نماز چهار رکعت نماز کرد و در محراب قی کرده گفت دماغم خوش است
اگر خواهید زیاده کنم تا از او چند نماز دیگر بکنم مأمومین گفتند تو بیست نماز ما هر کرده باشی
بنود ثانیا آنکه سعید بن عاص را حاکم کوفه ساخت و او در آنجا ظلم و تعدی را از حد بدر برد و ظلمش تا بحدی
رسید که مردم از ستم و جور او به تنگ آمده از کوفه‌اش اخراج نمودند و ثالثا عبدالله بن عامر را والی
عراق کرد او نیز انواع فسق و فجور و تعدی و ظلم بظهور رسانید و عبدالله بن ابی سرح را بمصر
فرستاد و مصریان از طاقت ظلم و ستم او غمانده شکایت آوردند و معاویه را بشام نامزد کرده و ابواب
بیدینی و معصیت از او بروز کرد و خلاف رضای خدا و خلق را مرتکب شد و در ابواب بیت المال کرات دو
بیتو و مقدم او از حرام و حلال مملو ساخته که گذاشته بود و بندد و مظلمه از ابا خود برچه در کش و هر نامی
بر بنی امیه بخش کرد و جمیع مسلمانان را محروم ساخت و رسم جباران اکاسره را پیش گرفت غلامان
ترکی و رومی و حبشی و خطای و طویله‌های اسب را از مال بیت المال خرید و هر غنیمتی که از جایی می‌رسید
و بر بنی اعمام خود یعنی بنی امیه قسمت می‌کرد و اسراف و تبذیر را بجایی رسانید که در یک روز بچهار
صد هزار درهم و دینار بیت المال را بر چهار نفر از خویشان خود داد و عثمان مهاجر و انصار از گرسنگی
می‌مردند و بقوت لایموت با ایشان مضایقه می‌نمود و اگر از اصحاب رسول خدا کسی او را نصیحت می‌کرد
چون بگروه بنی امیه و فوج غلامان مستظهر بود کوشش می‌کرد و جزای بهای وعظ و نصیحت هیچ کس

نمیداد و مال الله و لایت را بر اقارب و عشایر خود قسمت می‌نمود و دیگری را بهیچ وجه در امری از امور دخل
نمیداد تا کار بانجا رسید که شمه از ان نوشته خواهد شد انشاء الله تعالی طعن ثانی آنکه حکم بن عاص
که طرید پیغمبر و رسول خدا بود و آن حضرت او را از مدینه دور کرده بود و هم چنین پسر او مروان
که او نیز رانده رسول بود و پیغمبر خدا هر دو را لعنت کرده بود و فرموده که از مدینه طیبه دور باشند
و ابوبکر و عمر هم بواسطه رسول بعد از پیغمبر نیز دیگر آن مردود را از مدینه دور کرده بودند
علیه السلام دو هزار درهم بجهت تخریج راه ایشان فرستاد و ایشان را استقبال کرد و برسید ایشان نشست
و سرور بسیار اظهار نمود و گفت برغم کسانی که شما را مطرود ساخته بودند شما را استرجاع نمودم و مروان را
صاحب اختیار و عزیز و مدبر و مشیر خود گردانید و تعظیم و احترام او بخدمت فرو نگذاشت و خمس غنایم
فرمقدس منوو آن حضرت آن ملعون را بجای داد و در روز اول صد هزار درهم از غنیمت افریقیه
باو عطا نمود و روز دیگر صد هزار درهم دینار بحکم بن عاص داد و این حکایت از تفسیر ثعلبی است
و اول آنکه پیغمبر دور فرموده رسول بموجب و ما ینطق عن الهوی ماخوذ از وحی بوده الحق پیغمبر با ایشان
و تابع آن دو ملعون را از مدینه دور کرده بود و مخالفت حضرت رسالت پس این مخالفت
عثمان عین کفر و محض الحاد است دوم شکر نمودن و بشاشت کردن و گفتن برغم آنکه شما را مطرود
کرده بود شما را طلبیدم کفر صریح و عین زندقه است سیم آنکه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید لا تجد
قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم و ابناءهم و اخوانهم
او عشیرتهم یعنی نیابی گروهی را که می‌گرویدند بخدا و رسول و روز بازپسین که ایشان دوست بدارند
و دوست دارند آن کسان را که خلاف کنند با خدا و رسول او اگرچه باشند آن مخالفان پدران
ایشان یا پسران یا برادران یا خویشان ایشان و مؤمنان باید که کافران و منافقان را دوست ندارند و معلوم است
که دوستی و یگانگی ظاهری و باطنی زیاده از این نباشد که خلاف فرموده خدا و رسول نموده دشمنان

دشمنان دین را که طرید رسول الله بوده‌اند تا این غایت باشند تعظیم و تکریم نماید و اموال مسلمانان را
بایشان دهد و شکر هم باین معنی نموده اظهار فرح و سرور کند ظاهر الکفر و الحاد و العیاذ بالله منهما مقرر که
نباشد و از این کار با این اعمال ازین مرد دلیلست بر اینکه ایمان بخاطر او خطور نکرده است اگر با آنکه
قسم امور نمیشد   سیم آنکه غلامان ترکی و رومی و خطائی را بر مسلمانان مسلط ساخت تا ایشان
دست تعدی بر مسلمانان دراز کردند و صحراها را قرق کرده و غلامان را بنواحی عراق و حجاز و طایف فرستاد
تا کوهها و علفزارها را در قید تصرف در آوردند و ملک خلل بان وسعت بر چهارپایان تنگ شد
و حکم عثمان در اطراف و جوانب رفت که هر که خواهد حیوانات و بهایم خود را در کوهی یا دشتی بچراند
قرق باشد و هر کجا باشد باید که بیاید و علف را با علف زارها کوهها و صحراها را از وکلای او می
خریدند و مردمان در آن زمان از زمان جاهلیت یاد میکردند و میگفتند که در آن زمان با وجود کفر
این قرقها و قرق کردنها نبود و این بدعت او قریب ببدعت عمر بوده که کوچ بر طرف کرد و خراج بر زمینها نهاد
تا آن اجحاف را که واجب بوده میکردند و احتکار را که واجب بود ترک میکردند تا عثمان از سر بندگان خدا دفع
قرقها و تعدی غلامان او بر طرف شد و مریدان او با دعوای فضل و علم در جواب این مطاعن
گفته‌اند که عثمان بطریق عدالت و صلاح این جماعت را بحکومت آن دیار میفرستاد و صالحان که بر آن عطا
همه از خاصه خودش بوده و صحراها قرق کرد تا چهارپایان صدقات در آن بچرند و فربه شوند و مصلحت
فقرا منظور نظر بوده و طریدان رسول را که طلبید رخصت از پیغمبر حاصل نموده بود و با ابی بکر و عمر هم گفته
بود چون ... آن دو خلیفه قول او را اعتبار نکردند چون نوبت باو رسید و مجتهد و ایشان
که عمل بعلم خود کند مروان و پدرش را باذن رسول طلبید و غلامان او هر چه میکردند از باب امر معروف
و نهی از منکر بوده و این جوابها قابل جواب نیست چه اوقات اوان ترجیح است که مرقوم نوشته خواهد
و گفتن این جوابها جواب این شود   عثمان آنکه عبد الله بن مسعود قاری قرآن را که از کبار صحابه بود

بگفت و آن حکایت چنان بود که چون کار خلافت بر عثمان مستحکم شد اراده کرد که قراءت قرآن را بر
زید بن ثابت قرار دهد و منادی او ندا کرد که مصاحف قرآن نزد هر که باشد بیاورد و اگر کسی ابا نماید
جبرا از او بگیرند و عبدالله بن مسعود مصحفی داشت و مکروه میداشت که طریق خود را تغییر و تبدیل نماید
و حروف در آن کند از آن ترتیب که نزد او بود چون مبدا است که مدعای عثمان تبدیل ترتیب قراءت چنانکه
در قرآن او بعمل می آید چون عثمان کس فرستاد و مصحف او را طلب نمود او مصحف خود را نداد پس عثمان خود
بخانه او رفت و عبدالله عذر گفت و عثمان مصحف او را بجبر از خانه او بیرون آورد و بعضی آیات از آنجا
اخراج و بعضی از آن برداشت آن مصحف را بعد چون دیگر مصحفها بسوخت و خبر باو دادند که ابن مسعود
این افعال بدعت و ضلالت میداند و در مسجد منتشر احادیث نقل میکند و نسبت بسوء کتابت می گوید
این سخن او را بجانب ساخت فرمود که ابن مسعود را چندان زدند که بعد از سه روز از این جهان ابدی رود
کرد و چون بعایشه رسید گفت اقتلوا حراق المصاحف یعنی بکشید این سوزاننده مصحفها را که
که قرآن که در میان ایشان از نقبیه مصحف عبدالله است و نگذاشت که دیگری اطلاع بر مصحف او هم رساند
و بعضی گویند که مروان بن حکم و زیاد بن عمرو که کاتب وحی بودند حکم کرد که از جمیع مصاحف نسخه ها
و بر نقوش که خواسته کردند و باقی را در ظرف آبی نهاده بشستند و بعد از آن در اثر ابدا اختلاف ما بوجب تا
احدی ولیران اطلاع نشد ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم و ابن ابی الحدید نقل کرده که
ابن مسعود بعمار یاسر وصیت نمود که عثمان بر جنازه او نماز نکند و عمار با جمعی بر او نماز کرده دفنش
کردند و چون خبر بعثمان رسید بر سر قبر او آمد بعمار خطاب کرد که ترا چه چیز بر این داشت که مرا اعلام
نکردی عمار گفت مرا بچنین وصیت کرده بود و عثمان از عمار آزرده شد این هم مزید علت کینه او شد
تا با عمار کرد آنچه کرد چنانکه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وایضا ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه
و علامه در منهاج الکرامه نقل کرده که چون خبر شد مرض عبدالله بعثمان رسید بعیادت او رفت و با

وی با ایشان نشسته پرسید که از چه چیز است شکوه تو از چه چیز است که در آزاری گفت شکوه از
گناهان میکنم گفت دلت چه چیز میخواهد و چه آرزو داری گفت آرزوی غفران رحمت الهی دارم
گفت میخواهی از جهت تو طبیب بطلبم گفت طبیب مرا بیمار کرده است گفت میخواهی عطای که از تو
باز گرفته بودم بگویم بدهند گفت منع نکردی عطا را آن زمان که مرا احتیاج بود و در وقتی که محتاج عطا
میکنی که از آن مستغنیم گفت اگر ترا با آن حاجت نباشد شاید که فرزندان ترا بکار آید گفت
فرزندان محتاج است اگر خواهد میدهد گفت یا ابا عبد الرحمن از برای من استغفار کن و از خدای تعالی
طلب آمرزش کن گفت از خدا مسئلت نموده ام و میخواهم که در قیامت حق مرا از تو باز خواهد پس عثمان
از بالین او برخواسته بیرون آمد و او بجوار رحمت الهی پیوست و اکثر علما و اهل سیر نقل کرده اند
که قبل از آنچه اذیت و اهانت بار دیگر ابن مسعود را چهل تازیانه زده بود بجرم آنکه چرا چون بر ولید رسیدی
که ابوذر مرده است بر او نماز کردی و در آنچه می شود نمودی و حال آنکه ابوذر بامر من رانده بود و مغضوب
من بود و اگر کسی تأمل کند هیچ طعنی برابر این نکند وایضا از مطاعن او ایذا و اهانت بعمار یاسر است
رسانیده است و آن حکایت چنانچه اعثم کوفی و جمعی دیگر از مورخان ذکر نموده اند چنان بود که چون تعدی
و ظلم او و عمال او از حد گذشت جمعی از اصحاب رسول صلعم فراهم آمده گفتند اولی آنست که او را از قبایح
او آگاه نموده نصیحت کنیم اگر پشیمان نشود و بر آن عمل نماید فهو المراد و الا فکر دیگر باید کرد و هر چه عثمان
مخالف سنت و کتاب بر وفق صواب کرده بود در کاغذی ثبت کردند و خواستند که بر عثمان فرستاده کاغذ را
بدست او دهند یا در مصلی بنهند که مطالعه نماید چون از او شنیده ایم که رسول صلعم در شأن عمار فرموده
که عمار با ایمان آمیخته است گوشت و خون عمار وایضا پیغمبر فرمود که بهشت مشتاق است بعلی و عمار
و سلمان و بعضی دیگر و کاغذ را اعتراض دادند و گفتند که این نوشته را عمار ببرد و برساند و تکلیف
اصحاب رسول الله عمار آن کاغذ را بر در خانه او برده وقتی رسید که او از دهلیز خانه بیرون می آمد

چون چشمش بر عمار افتاد گفت یا ابا یقظان کاری داری عمار گفت مرا کاری نیست ولیکن
جمعی از اصحاب رسول اکرام آمده‌اند و چیزی نوشته‌اند و میخواهند که مطالعه کنی و چون کاغذ را از
عمار گرفت و سطری چند از آن بخواند در خشم رفته کاغذ را بر زمین انداخت عمار گفت این کاغذ
اصحاب مصطفی است مینداز و در آن تامل کن و مرا بگو جواب داد عثمان گفت دروغ میگوئی و غلامان را
امر کرد که عمار را بزنند و از هر طرف چندان چوب و مشت بر عمار فرود آمد که بر زمین افتاد و خود
بر عمار آمد لگدی چند بر شکم عمار زد و سبب آنکه عمار بعلت فتق گرفتار شد بیهوش گشت اقربای
او خبر یافتند او را بخانه بردند و از وقت چاشت تا آنکه نصف بیشتر از شب گذشت بیهوش بود چهار
نماز از و فوت شد و چون بهوش آمد برخاست و وضو کرد و نمازها را قضا نمود و این عمل هم زیادتی
رنجش اصحاب رسول شد بلکه جمعی از این عمل استدلال مینمودند که عثمان بر باطل و ملعون است چه هرگاه
عمار از محبوبین و مقبولین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم باشد و این قسم ظلمی نسبت
باو از عثمان واقع شد بیقین عثمان ظالم و ظالم بموجب فرموده خدا الا لعنة الله علی الظالمین
مستوجب لعنت است که مخل امامت دیگر از مطاعن او بخانه بدر اخراج نمودن اباذر است
اهل سیر نقل کرده‌اند که روزی مبلغ کلی از مال بیت المال در مجلس عثمان حاضر کرده بودند که بنی
امیه قسمت کند بحسب اتفاق ابوذر هم بهمین سبب در مجلس آمده بود عثمان با ابوذر گفت هیچ میدانی
که این در چیست گفت نه گفت چند هزار دینار و درهم است و انتظار میبرم که مثل آن بیاید و بر
هر که خواهم بدهم ابوذر گفت امروز تست که بیاد داری که روزی بخدمت رسول رفتیم
دلگیر و دلتنگ بود و هیچکس جرأت نکرد که از سبب ملال آن حضرت سوال نماید و در وقت پسین
که بمجلسش رفتیم خوش وقت و خوشحال یافتیم پس سبب دلگیری صبح و خوشحالی پسین را از آن حضرت
پرسیدیم فرمود که صبح بیت المال را هنوز قسمت ننموده و چهار درهم باقی مانده و الحال حاضر نبود

بود که بار و قسمت نمایم از آن جهت محزون بودم و بخاطر قبل از آن بمصرف رسانیدم و بسبب آن مسرور
پس عثمان متوجه کعب الاحبار شده گفت یا کعب چه حرج باشد امامی را که بعضی از بیت المال بمستحقی
رساند و بعضی را حفظ نماید تا بر وفق ایام بهر که مصلحت داند صرف نماید کعب گفت حرجی
و اثمی نیست ابوذر گفت یا کعب تو احکام شریعت ما بیان میکنی والذین یکنزون الذهب
والفضة تا با آخر برو بخوان که معنیش آنست که آنهائی که طلا و نقره را ذخیره کرده و در راه خدا
نفقه نمیکنند ایشان را بعذاب الیم بشارت دهید پس عثمان با ابوذر گفت ای پیر بیخبر
مصاحبت رسول الله ترا عفو کردم اگر بار دیگر در حضور من اینچنین جرأت کنی و این چنین
سخنی گوئی ترا اخراج کنم ابوذر گفت تو بر کشتن من قادر نیستی لیکن رسول خدا
مرا اخبار نموده که چون آل عاص بسی رسند قرآن برای خود تاویل نمایند و دین را بنا
کنند و ترا اگر ابوذری از بلاد معموری اخراج نمایند و عثمان از جمعی که حاضر بودند پرسید
که این حدیث را از پیغمبر شنیده‌اند بجهة خاطر عثمان تکذیب او نمودند عثمان گفت علی را
حاضر کنند تا از و تحقیق نمایم که ابوذر صادقست یا کاذب و چون حضرت امیر المومنین ع
حاضر شد گفت یا ابا الحسن اینچه ابوذر میگوید تو از رسول خدا شنیده حضرت گفت از رسول
خدا شنیده‌ام که فرموده ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی احد اصدق لهجة من ابی ذر جمعی
که از اصحاب حاضر بودند تصدیق حضرت امیر المومنین ع کردند ابوذر برخاست و گفت الحمد لله
که من دروغ گو نیستم عثمان گفت یا اباذر بحق رسول الله بگو که کجا میخواهی اقامت کنی و از
کجا کراهت داری گفت در حرمین میخواهم ساکن باشم بعبادت حق تعالی قیام نمایم اما رسول
مرا خبر داده که ترا از حرمین محروم خواهند کرد و میخواهند که اذیت کنند ترا یکی از دو حرم
مقام باشد و ترا ابر بیرون خواهند فرستاد و تو اجابتها خواهی زد که آن کرده و تنها بخوری

خواهی شد و تنها در عرصهٔ قیامت خواهی آمد و تنها به بهشت داخل خواهی شد یکی کاری کرد
و تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و چون از دار فنا به عالم بقا رحلت خواهی نمود جوانان
عراق خواهند رسید و ترا تجهیز و تکفین خواهند کرد و رسول خدا در غزوهٔ تبوک او را بدین
احوال مطلع ساخته بود عثمان لعین بی موجبی تا ابا ذر را از مدینهٔ طیبه اخراج نمایند و بر شتر بی جهاز
سوار کنند به ربذه فرستند و منادی ندا کند که کسی او را مشایعت نکند و کسی مجال التفات
ننماید پس ابوذر را چنانچه حکم آن لعین شده بود بر شتر برهنه سوار کرده شخصی موکل
کردند که به ربذه اش رساند لیکن در حال اخراج حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و عبد الله عباس
و عمار و مقداد مشایعت نموده اند و چند فرسخ با او همراهی کرده هر یک او را دعا و به ثواب
جزیل بشارت میدادند و تسلی خاطر دردمند او می نمودند و به صبر و شکر وصیت میکردند
بعد از آن همراهان بازگشته او را وداع کردند و او با دختری که داشت در ربذه که در
در بیابان بغایت مهیب و مسکن و ماوای وحوش بود و از هر طرف با آبادانی بسیار دور بود بعد
بشدت رنج راه مقیم شدند و مدتها در آنجا ساکن بود و با آب شور که در آن مقام بود
و علف صحرا زندگانی میکرد تا اینکه ابوذر مریض شد و در حین نزاع دخترش میگریست و میگفت
من در این صحرا تنهایم و مددی و یاوری و چیزی ندارم که ترا تجهیز و تکفین توانم کرد گفت ای دختر دل
فارغ دار که پیغمبر مرا خبر داده است که بعد از رحلت من قافله از عراق میرسند و ایشان جماعتی
عزیز به حلهٔ نفیس مرا تکفین خواهند و چون ابوذر به رحمت الهی رفت دخترش منتظر بود که قافله
از عراق رسید دختر ابوذر بر سر راه رفته گفت ابوذر غفاری صاحب رسول ملک مختار از
دنیای غدار به رحمت خدای غفار واصل شد مردم قافله چون نام او را شنیدند از مرکبان
خود فرود آمدند و بگریه در آمدند و مردی از جملهٔ تجار از آن میان حله که در بار داشت حله

فاخر انتخاب نموده ابوذر را تکفین نموده با احترام تمام او را دفن نمودند بعضی روایت کرده اند
که در وقتی با غلامی که با او بودند گفت مرا کفن کنید و بر سر راه بگذارید تا اول جماعتی که میرسند شما را
بر دفن مدد نمایند ابن مسعود با جمعی از عراق رسیدند و ابن مسعود گفت صدق رسول الله
از آنحضرت شنیدم که گفت ابوذر تنها زندگانی کند و تنها بمیرد و تنها محشور شود و بر او نماز کرده
دفنش نمودند و بعضی روایت کرده اند که هنوز در حالت نزع بود که قافله رسیدند و مالک اشتر
در میان آن بود و چون به بالینش آمدند گفت بشارت باد شما را که رسول خدا فرموده که جمعی
از دوستان خدا مرا دفن خواهند نمود پس روی با آن جمع کرده گفت کدام یک از شما در منصب
دنیا دخل نداشته باید از آن میان یکی گفت من این حال دارم گفت تو مرا در جامهٔ خود کفن
کرد پس آن جمع به تکفین او قیام نمودند و ابن مسعود رسید بر او نماز کرده دفنش کرد
کرد و با زماندگان او را بشهر بردند و او به بهشت عدن رفت و آنکه بر او ظلم کرد در روز قیامت
جوابش باید گفت و از جمله مطاعن او اینکه عبد الله بن سعد بن العاص را والی مصر کرده بود و آن فاسق
شارب الخمر ظالم تعدی بسیار بر مردم می نمود تا اهالی مصر از ظلم او بی طاقت شده جمعی به مدینه
نزد عثمان لعین به شکایت رفتند و التماس عزل او نمودند التفاتی به ایشان نکرد طایفهٔ دیگر به مدینه
رفتند چنانکه عثمان بر منبر بود اتفاق نموده گفتند یا خود را از خلافت عزل کن یا عمال و حکام
ما را بدل نما که مسلمانان از تعدی حکام تو بی طاقت شده اند و کار به جان رسیده و دنیا
دستیاب بعد از گفت و شنید بسیار مقرر شد که محمد بن ابی بکر به مصر رود و مردم مصر و عبد الله
تا امیر باشد و ظلم و تعدی او را دفع نماید و محمد مذکور در وقتی که به وداع امیر المؤمنین علیه السلام آمد
آنحضرت با او گفت از دیو صفتی برحذر باش که متعلقان عثمان قصد قتل تو خواهند نمود و مشکل
که تو به مصر داخل شوی عنقریب رجوع میکردی و چون محمد متوجه شد در راه باحتیاط میرفتند و روزی جماعتی

سوال دیگر بر آن دیدن برهیات کرد نبیکان از عمر پرسیدند که حکم و بگجا امیر ری چون خواهان پرسیدند
میگفت او را از شتر فرود آمدند و تفحص کردند و در میان قربه خلک شد او کتابی یافتند
خواندند نوشته بود که من عثمان الی عبد الله اذا اتاک محمد فاقتله و فلان و فلان واحبس المطلبین
حتی یاتیک رأیی بعد از آن کتاب از عثمان بجانب عبد الله ابن سعد است و چون محمد بابی بکر بشوید
او را بکش و حکم او را باطل دان و بر حکومت خود محکم باش و منتظر امان واحبس کن تا رای من
بکر در بکویم چکونه پس محمد و مردم مصر برگشتند بمدینه رفتند و کتاب عثمان نمودند گفت محمد مهر
و مهر من نوشته ام و مهر نکرده ام روایتی آنکه چون محمد و یاران بمدینه رسیدند عثمان بر منبر بود محمد
پیش رفت و گفت چگونه در حق کسی که دعوی اسلام کند و امامت مردم نماید و حج و قصد
کشتن برادر مسلمان کند عثمان گفت قتل آنکس واجب خواهد بود پس آن کتاب را بعمل آورد بجواب آن
عثمان گفت مروان نوشته است گفت مروان را بما تسلیم کن گفت هرگز این کار نکنم پس مهاجر
و انصار بکشتن او اتفاق کردند و عثمان خود را از منبر بینداخت و بخانه او گریخت و محاصره
بست ایشان خانه او را حصار کردند و آب از او منع کردند و آخر صحابه رسول از مهاجر و انصار
بخانه او رفتند و باتفاق او را بکشتند و میگفتند او را بکشتیم در حالتی که کافر بود و بعد از سه روز
بگورستان یهود آنرا دفن کردند و معاویه در ایام حکومت آن موضع را بگورستان مسلمانان
داخل نمود و عجب آنکه سنیان اجماع روز سقیفه حجت است و این اجماع باطل و در آن ایام
سه کس بودند و در این اجماع سیصد تن از صحابه رسول صلعم بیشتر بودند و از جمله مطاعن تعطیل حدی
نمود که بر عبید الله بن عمر خطاب واجب شده بود که عبید الله هرمزان را کشت بعلت آنکه او هم عمر را
و در عجمیت با او خویش دشمن است و حال آنکه او را در کشتن عمر دخل که عبیدالله بنود با آنکه
امیر المؤمنین علی علیه السلام او را گفت که هرمزان مسلمان بود بعوض خون کشته شد و عبید الله را قصاص

بقصاص او باید کشت یا فدیه باید کرد عثمان تغافل کرد و جزای قتل او کرد و بر فدیه قرار نمود
و دیه هرمزان از بیت المال بفرستاد کشته و طلب عوض کردند و کسی نیز یاد ایشان نرسید با آنکه هنوز
عمر زنده بود که عبید الله هرمزان را کشت عمر گفت مرا ابولؤلؤ کشته است شما عبید الله را بدست خون بدهید
و مسلمانان بعد از فوت عمر خواستند که او عمل کنند عثمان تغافل کرد و از جمله مطاعن تعطیل
حدود الله عثمان را آنچه بسیار است چه ولید برادر عثمان که مدام شراب میخورد و چندین کس گواهی دادند
که مادام که مست بود نماز کرد و هم چنین انکشتری سعید بن عاص و اکرمست بود از دستش بیرون
کرده بیرون عثمان نکذاشت آوردند در باب حد او هرگز و تغافل ورزید و اهل سنت و جماعت ترک
حدود الله را طعن میشمارند خود ماهی و حضرت بر عثمان نکذشت که عمال و غلامان او را انجام
حدی بهر سبیل باشند و عثمان ترک حدود الله نموده باشد مگر آنکه علماء اهل سنت ترک حدود الله
طعن ندانند و وجهی در این باب میسازند اینکه امام میرفته و منکر حد باید که خود واجب
الحد نباشد خلیفه که سیصد تن و از اصحاب رسول با اهل مصر و کوفه و بصره در قتل او متفق
شوند و تجویز نماز بر او نکنند و تجویز دفن او در مقبره مسلمانان نمایند و با کابر صحابه افها
کنند که شنیدید و با شرایع و احکام و استهزاء و استخفاف کند که عنقریب خواهی شنید اگر حد بر کسی را
برگناه خود جزای او باید خواهد بود و این وجه و از این جواب با اهل سنت غافل شده اند
باز هم در این جواب فرمی بیند ایضا از مطاعن او اینکه جرأتی بر مخالفت احکام الهی و سنت حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله مجلدی بود که در صحیح مسلم نقل کرده است که مردی زنی خواست و چون شش
ماه شد فرزندی آورد و چون در مجلس عثمان مذکور شد حکم کرد که آن زن را سنگسار کنند
و چون حضرت امیر المؤمنین بر آن مطلع شد منع فرمود و بعثمان گفت نفرموده خدا در قرآن مجید فرمود
وفصاله عامین و جای دیگر گفته است و حمله و فصاله ثلاثون شهرا یعنی مدت حمل و شیر دادن

طفل سی ماهست و دو سال که مدت شیر خوردن باشد چون از سی ماه بیرون کنی شش ماه بهر
حمل می‌ماند پس هر گاه که حق تعالی مدت حمل را شش ماه گفته باشد تو چرا بدان حد او را رجم میفرمائی
وچون عثمان از حضرت امیر المؤمنین ع این دلیل را شنید گفت ما عند عثمان الا ان بعث الیها
رحبا بعیبه چیزی که پیش عثمان بهم رسید اینست که حکم برجم کند و بگوید زن را سنگسار کنید و او را بیهیچا
چگارا ستم چند که جمع کند قرآن باشد و بکما نوشته باشد که و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه
جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما یعنی هر که بکشد مؤمنی را عمدا پس جزای او
او دوزخست که همیشه در آنجا باشد و غضب الهی و دوری از رحمت بهاست از برای او و عذاب
و جای دیگر باشد که ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون یعنی آنها که حکم نکنند بر آنچه
که حق تعالی فرو فرستاده است پس ایشان کافرانند و جای دیگر خوانده باشد فاولئک هم الظالمون
و جای دیگر بر نظر آورده باشد فاولئک هم الفاسقون و مع هذا حکم بخلاف فرستاده خدای تعالی
کند و خود را جانشین رسول و امام داند وایضا در جمع بین الصحیحین نقل شده است که امیر
المؤمنین ع متعه بجای آورد پس عثمان با آن حضرت گفت که مردم را از متعه نهی کرده ام و تو آن را بفعل
می آوری آنحضرت در جواب گفت که من هرگز سنت الله تعالی را بگفته کسی ترک نخواهم کرد و هم در
جمع بین الصحیحین آورده که رسول خدا در منی و عرفات نماز را دو رکعت میکرد و شیخین هم
موافقت رسول را در این امر منظور داشتند و عثمان در اوایل خلافتش متابعت کرد و چون دید
حکومتش استقرار یافت اگر بدعتی کند یا تغیر حکمی نماید از پیش میرود تمام مقرر داشت و فرض ار
نمود و عبدالله عمر میگفته است که ما با رسول خدا و در خلافت ابی بکر و عمر در منی نماز را دو رکعت
میکردیم بعد از آن با عثمان بحکم چهار رکعت گذاردیم و حمیدی در جمع بین الصحیحین از چند
طریق نقل کرده که رسول خدا ع در سفر همیشه نماز قصر میفرمود و عثمان تغیر و تبدیل شریعت نمود

نمود و حکم کرد که کسی بکند قصر و ثعلبی در تفسیر خود ذکر کرده است که از عثمان مرویست که گفت در قول
حق تعالی اینجا که میگوید ان هذان لساحران لحن است و ان غلطیست که عرب راست خواهد کرد چون
قرآن بر عایشه پیش کسی با او گفت که چون میدانی که غلط است چرا درست نمیکنی و تغیر نمیدهی در جواب
گفت بگذارید که بحال خود باشد که این غلط است که حلالی را حرام نمیکند و حلالی را حرام نمیگرداند
و علامه حلی در نهج المسترشدین این گفتگو را از مطاعن او شمرده و بعضی از فضلای اهل سنت جواب
گفته‌اند چون عثمان را واجب بود که متابعت رسم خط قرآن نمودن تصرف آن نکرد چون در مصحف
چنین دید بحال خود گذاشت و شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان چنین جواب
گفته یکی آنکه آن لغتی بود از لغتهای اعراب و حفص ان هذان خوانده است و ابو عمرو ان هذین
و بنا بر این دو قرائت خود حرفی نیست و تتمه کلام و در این مقام حواله بتفاسیر کلام ملک علام است
ایضا در صحیح مسلم مسطور است که مردی مدح عثمان کرده بود بر وی خواند مقداد حاضر بود بلند زانو
در آمد سنگ ریزه که اینجا بخته بودند بر سبیل انشتو بر روی آن مداح میزد و مقداد مردی عظیم الشان
بزرگ المنزلت بود و در شأن او احادیث از حضرت رسول ص مرویست و این عمل مقداد دلالت
بر آنکه عثمان مستحق آن مدح نبود و اعراض الا آنکه آن نداشته که کسی او را مدح کند با وجود آنکه صحابه
مدح بکند بکرده اند وایضا از مطاعن او اینکه حرامش بر از آن رسول ص بعد و مخالفت حکم الله تعالی
بود که حمیدی در تفسیر قول حق تعالی ... ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا که معنیش آنست که جایز
نیست هیچ احدی را که بعد از پیغمبر زنان او را در عقد نکاح آورد و زنان او بر امت حرام مؤبد اند
آورده که سدی که یکی از روات حدیث و مفسرانست نقل نموده که چون حضرت رسول ص ام سلمه را
بعقد نکاح در آورد عثمان بن طلحه گفت چرا محمد زنان ما را بعقد نکاح در می آورد و ما نتوانیم که زنان
او را ... حرف بمرد زنان او را عقد خواهم زد و مرا ام السلمه را خواهم خواست پس طلحه گفت من

نیز عایشه را خواهم خواست و بعد از این گفتگو حق تعالی این آیه فرستاد که ان الذین یؤذون الله و رسوله
لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و رسول خدا از گفتگوی ایشان آگاه کرد اینکه از طریق حرف زدن عثمان
و طلحه معلوم است که کراهیت داشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنان ایشان را عقد میکرده است و در خاطر
ماثر داشتند که انتقام از او بکشند و این حرص در ایذا و اهانت آن حضرت و آیه که حق تعالی
فرستاد نیز دال است بر این دو وجه و این دو کس که نقل این حکایت کرده اند یکی مفسرین و یکی از
المحدثین اهل سنت اند و در بغداد مشهور است که مالک او کیشاه و فتح دو دوست داشت البشر
بود و دهوسی زان را یاد کرده که بند شخص مالک را یاد کرده در پیش را بست که ثنا کند و چون بیا
دجله رسید در هوش ... و اسپ غرق شد و کسی از سخن کفت و مثل شد بنابرین اهل سنت
باید که از دیگران نرنجند که خود این حکایت ها را در کتابهای خود می نویسند و از جمله مطاعن او
اینکه چون رسول صلی الله علیه و آله فتح بنی النضیر نمود عثمان بخدمت امیر المؤمنین ع رفته گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
اموال این جماعت را بر مسلمانان قسمت میکند و فلان زمین ایشان را معطل است بیا آن زمین را
از آن حضرت بطلبیم اگر بتو بدهد مرا شریک کن و اگر بمن عطا کند ترا شریک کنم و باز عثمان پشیمان شد
و پیش دستی کرده بخدمت رسول صلی الله علیه و آله رفت و آن زمین را طلبید پیغمبر آن زمین را باو عطا کرد و او
از قول و قرار خود برگشت شراکت حضرت امیر المؤمنین ع را نپذیرفت و حضرت امیر باو گفت رسول
خدا را بجای ما و تو بگذار شراکت ما و تو داده است عثمان قبول نکرد امیر المؤمنین ع
گفت پس بیا از رسول خدا بپرسیم عثمان گفت عم بجا که رسول صلی الله علیه و آله راضی نیستم یکی از اهل ادو
و از غصه عدم رضا پرسید گفت علی پسر عم اوست می ترسم که از برای او حکم کند حق تعالی این آیه را
ساخت و اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم اذا فریق منهم معرضون تا انجا که اولئک
هم الظالمون یعنی هرگاه ایشان را میخوانند بسوی خدا و رسول که محاکمه کنند ناگاه اعراض میکنند چون

و چون عثمان شنید که این آیه در شأن او نازل شده است بنا چار راضی شد امیر المؤمنین را شریک
ساخت و این حکایت نیز سدی که از علما و جمهور اهل سنت است نقل کرده در تفسیر این آیه که و
یقولون آمنا بالله و بالرسول تا آخر آیت آنست که جمعی میگویند ایمان بخدا و رسول آورده ایم
و اطاعت و فرمان برداری رسول خدا میکنیم و بخلاف آن عمل مینمایند و بمناسبت این حکایت
نقل کرده و این حکایت نیز بعینه مثل این حکایت سابق است و از جمله مطاعن او اینکه سدی در
تفسیر قول حق تعالی که یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض آورده است
که در روز جنگ احد چون شکست بر اسلام افتاد عثمان بطلحه گفت که من بشام میروم که آنجا دوستی
دارم تا از او امان بگیرم مبادا که یهودیان بر ما مسلط شوند و طلحه باو گفت که من نیز خود را بشام می
رسانم که آنجا صدیقی دارم نصرانی تا از او امان در آنجا گیرم که مبادا نصاری بر اهل ایمان مسلط شوند
و طلحه باو گفت که من نیز همچنین باید و سدی بعد از نقل این حکایت تکلم باین عبارت نموده که و اراد احدهما
ان یتهود و الآخر ان یتنصر یعنی از این دو شخص را یکی اراده داشت که یهودی شود و دیگری میخواست
که نصاری در آید پس چون حق تعالی این آیه را نازل ساخت که و یقول الذین آمنوا اهؤلاء الذین اقسموا بالله
جهد ایمانهم انهم لمعکم حبطت اعمالهم فاصبحوا خاسرین یعنی آنکسانی که میگویند که ایمان بخدا و رسول
آورده ایم و قسم بخدا و رسول میخورند که بکتاب شما ایمان داریم با شما هم چه نفاقی کردند و در نیت
الله و شبهه که ایشان را بهم رسیده در امر اسلام و اراده که نموده اند در رفتن بجانب شام اعمال
ایشان ساقط شده و اگر عملی داشتند که امید آن بود که باعث رضا و خشنودی خدا و رسول
خدا باشد هبا گشت و اثری از آن نماند و ابن طاوس در کتاب طرایف میگوید اگر کسی خواهد که بر
مطاعن خلفاء ثلثه خصوصا عثمان بن عفان اطلاع یابد در تفسیر سدی و در این دو تا نظر کند یکی را
ثعلبی نوشته و دیگری را واقدی نظر کند و این سه کتاب را مطالعه نماید تا بداند که ایشان با وجود

متعصب در آن مذهب بتقصیر از خود راضی نشده اند و آن قدر از کلمات حضرت بر زبان ایشان جاری
شده که ما فوق آن متصور نیست طعن دیگر آنکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده و گفته
این طعنیست جلی که از احوال اصحاب رسول ص ظاهر میشود که جمعی از عثمان بیزار بوده و انکار بوده اند و
قصد نفی و طاعن او میکرده اند چرا او را بعد از قتل سه روز نگذاشتند تا خود دفن کردند و چند کار
کردند یکی دفنش کنند و مردمی را که از شهرها آمده قصد قتل او داشتند منع نکردند بلکه ایشان را معاونت
و مدد نمودند و چون منع آب از او کردند مانع نشدند و خانه او را که محاصره کرده بودند و مردمان از بام
و صل در آمدند بود را نخاند داشتند اصحاب حضرت پیغمبر ص در مقام دفع و منع در نیامدند نه قولا و نه فعلا
و اگر با خبر در حق او واقع شده اصحاب پیغمبر ص راضی نمی بودند آن وقوع نمی یافت و جوابهای که اهل سنت
درین مقام گفته اند قابل نوشتن نیست چه لایق متوجه جواب شدن نیست و اقوی دلیلی بر آنچه مذکور شد
اینکه چون از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم پرسیدند که عثمان را که کشت فرمود الله قتله و انا معه
او را کشت و من هم با خدا بودم و حکم من در قتل او موافق خدا بود چنانچه خدای تعالی بقتل او راضی بود و من هم
راضی بودم و چنانچه خدا او را واجب القتل میدانست من هم میدانستم و طبری لفظ او از آن حضرت
بچند طریق علمای ایشان نقل کرده اند و واقدی و طبری او روایت نموده اند که اهل مدینه نگذاشتند
که کسی رو غسل کند یا او را دفن کنند و در شب سیم که مروان با دو سه کس دیگر ارادهٔ دفن عثمان کردند
سنگها بر ایشان انداختند و چون دید که در مقبرهٔ مسلمانان نمیتوانند او را دفن کرد در مقبرهٔ
یهود انش در کوری انداختند خاک بر رو بخشند و ابن قلادهم نمیتوانستند کرد تا امیر المؤمنین
در حصار را منع کرد و در روضة الاحباب مسطور است که او را بر تخته انداخته بودند کشیده بدوش از آن
تخته می خورد طق طق میکرد تا بخاک کردند و بعضی از اهل سنت نقل کرده اند که حضرت امیر المؤمنین
اولاد کرام خود را بمعاونت عثمان فرستاد پس راضی بقتل او نبوده باشند جواب اینکه اگر این قول صحیح

صحیح داشته باشد ترجیح بر انتقال عزنان که در خانه بوده اند کرده باشند نه آنکه حضرت عثمان مستحق
معاونت دانسته باشد و از جمله مطاعن او غایب شدن اوست در واقعهٔ بدر که بجنگ نرفت و از
غزوهٔ احد گریخته سه روز غایب بود و چون پیدا شد حضرت رسول ص با او گفت خوش رفتی عریضه
کرد دیگر از مطاعن او پنهان بودن از بیعت الرضوان که خواجه نصیر علیه الرحمه اشاره بآن نموده
در مطاعن میگوید و منها انه لم یحضر المشاهد الثلثة و غاب عنها غزوة بدر و احد و بیعة الرضوان
یعنی از جمله مطاعن او اینست که حاضر نبوده در سه مشاهد که بمانند و غیبت اختیار نموده در جنگ
بدر و احد بود و بیعت الرضوان یعنی بیعتی که در صلح حدیبیه واقع شد و مطاعن عثمان بیش از
از آنست که بر تحریر درآید غایتش آنکه بتتبع آثار علمای و مصنفین نموده بجهت اختصار بنظر قاصر
درآمده بود قلیلی از آن نوشته شد و اگر کسی اراده وقوف شدن بیش از این باشد باید بکتب تواریخ
رجوع نماید **فصل دهم در آیات و احادیث** که مفسران و محدثان اهل سنت در ذم صحابه و در
مثالب معاویه و بنی امیه علیهم اللعنة روایت نموده اند اولا در بیان اینکه روز قیامت جمعی کثیر از اصحاب
رسول الله صلعم بدعتی چند که بعد از آن حضرت احداث نموده اند و مخالفتها که کرده اند از صحبت
و دیدن و رسیدن بمجلس آن حضرت محروم خواهند بود و از آب حوض کوثر بی نصیب خواهند گشت و مضمون
خوارزمی و مسند احمد حنبل و در جمع بین الصحیحین حمیدی و غیرها مذکور و مسطور است
هم روایت بهم سهل بن سعد نقل کرده و متفق علیه است که گفت که شنیدم از رسول الله صلعم که
فرمود که انا فرطکم علی الحوض من ورد شرب و من شرب لم یظمأ ابدا و لیردن علی اقوام اعرفهم و یعرفونی
ثم یحال بینی و بینهم و در بعضی نسخها زیاده بر این هم ابن عباس نقل کرده اند که فیقول انهم منی
فیقال انک لا تدری ما احدثوا فاقول سحقا سحقا لمن بدل بعدی یعنی از همه کس پیش بکنار حوض کوثر
خواهم رسید و آن حوضیست که هر که بر آن وارد شود از آن آب بیاشامد و هر که از آن آب بیاشامد

بعد از آن هرگز تشنه نشود و در آن حوض جماعتی بر من وارد خواهند شد که ایشان را بشناسم
و ایشان مرا بشناسند اما میان من و ایشان حایلی بهم رسد که بمن نتوانند رسید پس من خواهم گفت
که اینها امتان منند چرا ایشان بمن نتوانند رسید جواب خواهد آمد که تو نمیدانی که بعد از تو چها کردند
و چه بدعتها احداث نمودند پس من خواهم گفت دور و بادا از رحمت حق تعالی هر که تغیر در دین من بدهد
در ملت من روا داشته و بدعت بعمل آورده دیگر مثل آنکه از انس بن مالک نقل نموده اند و متفق
علیه است که گفت شنیدم که آنحضرت میفرمود که لیردن علی الحوض رجال ممن صاحبنی حتی اذا
رأیتهم و رفعوا الی اختلجوا دونی فلاقولن ای رب اصحابی فلیقالن لی انک لا تدری ما احدثوا
بعدک یعنی البته وارد خواهند شد بر کنار حوض جمعی از مردان و از آنانی که مصاحب من بوده باشند
و ادراک صحبت من نموده که چون من ایشان را ببینم و سرها بطرف من بردارند بجانب من کشند بیکبار
از من غایب شوند چنانچه گویا پرواز کرده اند و ناپیدا شوند پس گویم ای پروردگار من اصحاب
من بودند چرا از صحبت من محروم شدند پس خطاب از حضرت عزت برسد که ای محمد نمیدانی که اینها
بعد از تو چها کردند و چه بدعتها بهم رسانیدند چه گمراهی بر امت تو روا داشتند دیگر مثل آنکه
از ابو هریره نقل کرده اند که از جمله احادیث متفق علیه است که گفت رسول خدا فرمود که
در روز قیامت گروهی از امت من بر لب حوض آیند و چون من ایشان را بشناسم مردی در میان من و ایشان
حایل شود و گوید بیایید ای گروه بشتابید و ایشان را میبرد باشد پس من گویم بکجا
میبری این گروه را گوید که والله بسوی آتش میبرم گویم چه سبب چه کرده اند گوید بدرستی
که این گروه بعد از تو از دین تو برگشتند و مرتد شدند و بعد از آن گروه دیگر پیدا شوند و باز
بطریق اول مردی بهم رسد و همان گفت و شنید میان من و او واقع شود و همه را بسوی آتش برد
و گمان ندارم و نمی بینم که از ایشان کسی خلاص شود و امری از و جدا نتواند گردد بقدر ... داخل

داخل شوند بجهت برگشتن از دین من و پیروی هوای نفس و محبت جاه و جلال حکومت دنیا
و در کشف الغمه و صحاح السته و غیر آن از کتب مشهوره احادیث بسیار باین مضمون نقل شده بجهت
اختصار بهمین سه حدیث اکتفا نمود و ایضاً در جمع بین الصحیحین مسطور است و از متفق علیه است
و در مسند ابی سعید خدری روایت نموده که رسول خدا فرمود که لتتبعن سنن من قبلکم شبرا بشبر
و ذراعا بذراع حتی لو دخلوا جحر ضب لتبعتموهم قلنا یا رسول الله الیهود والنصاری
قال فمن یعنی هر آینه تابع خواهید شد شما ای امت من طریقه آن امتانی که پیش از شما بوده اند
وجب بوجب و گز بگز با آنکه اگر امت سابق در سوراخ سوسمار داخل شده باشند شما نیز
پیروی آنها خواهید کرد و چون آنحضرت این کلام را ادا نمود حاضران گفتند یا رسول الله امت
سابق بعضی یهود و بعضی نصاری بودند و گمراه شدند حضرت فرمود که امت من ... مانع است که
گمراه شوند چنانچه آن حضرت ... فرموده بود بعد از او اکثر امت از دین ... برگشتند
و مرتد شدند و ضلالت را بر هدایت اختیار کردند در این هیچ گونه تعجب نیست چه حق تعالی در قرآن
مجید فرموده و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا وضاقت علیکم
الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین یعنی در روز حنین بشگفت آورده شما را بسیاری شما و آن
بسیاری شما را هیچ فایده نکرد و زمین با آن فراخی بر شما تنگ شد و همه یکبار پشت بدشمن کردید
و با آنکه ده هزار نفس بودند بلکه زیاده بر آن و اکثر اهل تاریخ گفته اند دوازده هزار و بعضی گفته
اند پانزده هزار کس بودند با پیغمبر خدا الا اندکی که هفت کس که امیر المؤمنین بود و عباس و ...
و فضل و ... و اسامه ... [illegible] رسول خدا را بکفار تسلیم کرده ... [illegible]
و از عذاب نار ... [illegible]
بپیغمبر ... [illegible]

جز میدهد و از او بجاره او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائما قل ما عند الله هرگاه شنیدند که قافله آمد
و متاع آورده یا دیدند که بازیگری چوب بدهند و دهل زدند و بازیگر آغاز کرد دست از جمعه و نماز کشیده و از پی
خریدن متاع یا تماشا کردن رفتند و تنها گذاشتند خدا و رسول خدا و مسجد و نماز را چنانچه فراموش
کردند که گویا هرگز نشنیده اند پس هرگاه در زمان حیات آن حضرت با او بلا واسطه این طریق سلوک میکرده باشند
که در هنگام عبادت خدا و نماز واجب الحضور با آنحضرت و اکتفا به دیدن خریدن متاع و تماشای بازیگر رفتند
و این چنان نشو کنند که دیگر آنحضرت را گذاشته بجهت خریدن متاع و تماشای بازی روند و انجا از آنحضرت بعد
و بعد از وفات او نایند و از پی هوای نفس روند و طلب جاه و منصب دنیا نمایند تعجبی ندارد و دیدیم [illegible]
نخواهد بود و عجب آنست که مردم حکایت موسی و هرون علیهما السلام را شنیده اند و در قرآن و تفسیر قرآن
در چندین جا خوانده اند و تلاوت نموده که موسی برادر خود هرون را در میان قوم گذاشته چهل
روز در کار رفته بود و وعده آوردن احکام الهی نموده بعد از آن که سامری گوساله از برای ایشان ساختند
و از منع هرون ممنوع نشدند و معجزات و خوارق عادات چندین ساله موسی را چنان فراموش کردند
که گویا هرگز معجزه و ورود نیل و ید بیضا و عصا او ندیده و نشنیده اند و گوساله پرستی
بر خدا پرستی اختیار کردند و چون حکایت مرتد شدن امت را شنیدند بعید میشمردند و تعجب
مینمایند که چون میتواند بود که امت او مرتد شوند و بغیر از چند کسی باقی نماند بر اسلام و ایمان
خود باقی نماند ابا تعجب و استبعاد در کدام یک از دو قصه بیشتر باشد که گوساله پرستی یا آوردی
حکومت و منصب و مال و منال دنیا کدام در سبب ارتداد قوی تر خواهد بود و منع هرون که پیغمبر خدا بود
با منع مرتضی علی علیه السلام که وصی و امام بود و اثر [illegible] بیشتر [illegible] شده و اگر کسی
نیک تامل کند و آن سلوک که این طایفه با آن [illegible] عالمیان میکرده [illegible] میداند که گروهی
که با پیغمبر خود در حال حیات با این روش سلوک میکرده اند و [illegible] بعد از او از دین برگردند
استبعادی

استبعادی ندارد چنانچه حمیدی در باب التصحیح در صنعت انس بن مالک از متفق علیه آورده که
چون در روز حنین به برکت تیغ صاعقه کردار علی مرتضی لشکر کفار شکست خوردند و [illegible]
برگشتند و مال کفار را جمع کردند و رسول صلی الله علیه و آله اموال [illegible] بمردم قسمت میکرد جماعت انصار
قریش [illegible] تالیف قلوب و رعایت جهت ایشان [illegible] عطا فرمود انصار با هم نشسته جمع گشتند که
یغفر الله لرسوله یعطی قریشا و یترکنا و سیوفنا تقطر من دمائهم یعنی ببخشد رسول اکرم قریش
چنین عطا میکند و ما را فراموش کرده است و حال آنکه از شمشیرهای ما خون ایشان میچکد و جمعی
دیگر گفتند ثم اذا کانت شدة فنحن ندعی و یعطی الغنائم غیرنا یعنی هر گاه حکایت [illegible]
و جنگ و تردد باشد ما را میخوانند و چون وقت بخش کردن شد به دیگران می دهد و جمعی نقل
کرده که در روز فتح مکه چون منادی رسول صلی الله علیه و آله ندا کرد که هر که سلاح از خود دور کند امان و هر که
در خانه خود رود و در خانه بوسفیان خود بربندد ایمن است انصار بعضی گفتند اما الرجل فقد اخذته
رافة بعشیرته و رغبة فی قرابته و [illegible] اما الرجل فادرکته رغبة فی قومه و رافة بعشیرته یعنی
این مرد را امروز [illegible] به قوم و قرابت [illegible] و اقربای [illegible] آنکه از آن شنیدند
بود [illegible] که هر چه میکند [illegible] خلاف [illegible] و هوای نفس [illegible] کارهای [illegible] فراموش کرده بودند
و [illegible] سلوک ایشان با آنحضرت [illegible] خطاب کرده و فرمود که اگر [illegible] بودی
که قوم تو [illegible] ایشان از اسلام برگردد و هر آینه کعبه را
هدم می نمودم و موافق اساسی که ابراهیم گذاشته بود و بنائی که او کرده بود بنا میکردم و از برای
آن دو در قرار میدادم [illegible] شرقی و [illegible] غربی و هر گاه آن حضرت خاتم النبیین و [illegible]
از ایشان در خوف باشد که مبادا با این قسم کاری که در نقصان [illegible] ایشان دارد و [illegible] بنای
ایشان از دین بر گردند و اگر [illegible] و با اهل بیت او [illegible] ایشان کی
فنا

کشته و شدم بودند مخالفت نمایند و سازکاری با دشمنان ایشان کنند و در نخواهد بود حدیث [illegible] جمع
بین الصحیحین در مسند مسیب بن حزن نقل نموده که سعید بن مسیب نقل کرده است که جدم حزن چون
بمجلس حضرت رسالت آمد و آن حضرت از وی پرسید که چه نام داری گفت حزن فرمود که تو سهل
و حزن بنشین و او گفت من تغیر نخواهم کرد نامی را که پدرم با آن نام خوانده باشد و تا زنده بود
بجهان نام مشهور بود و این مرد می‌خواهد که اصحابی باشد در تغیر نامی که در نقصان بدن او در آن
دنیا و عقبای او مخالفت رسول صلعم نموده تغیر نمایند و بر این خوشحالست اگر معامله نمودند که احتمال
نفع دنیایی داشته باشد پس روی آن معامله نخواهد کرد و مثلها بلد و مثله چرا در صحیح حمیدی در مسند
خلیفه ثانی نقل کرده اند که زید بن زید گفته من در خلافت عمر بودم که مردی گفت کاش که زمان را دریافتم
رسول صلعم نموده بودم و در خدمت آن حضرت با دشمنان او قتال می‌نمودم پس خلیفه گفت چه
نسیم که اگر تو هم در آن وقت می‌بودی تو نیز ما سلوک می‌نمودی و همچو ما عمل میکردی در قعر
احزاب شبی با وی بودیم و رسول خدا می‌خواست که از دشمن خبری بیاید فرمود که هیچ مردی
باشد که خبری از قوم بیاورد و در روز قیامت با من باشد پس ما ساکت شدیم و جواب ندادیم
بار دیگر فرمود مکرر که خبر از قوم بمن رساند حق تعالی بگرداند او را در روز قیامت با من
در جنت هیچکس از ما جواب نگفته پس گفت یا حذیفه قم و چون نام مرا برد چاره جز از جواب نداشتم
جواب گفتم فرمود که خبری از قوم بیاور و بجای یاران مدار چون براه افتادم گمان کردم که در میان
حمام و در رفتم و خبری که بود بان حضرت رسانیدم پس مرا پوشید بلباس خود و بنماز مشغول شد و من
بخواب رفتم تا صبح آن حضرت مرا بجهت نماز بیدار کرد و هر کاه خود که اهل صد هند بر خود که تقصیر مرا
میکرده اند و از بطالت کرده است اعتراض بچیز می‌نموده اند و حیات او حین و براه آخرت اختیار میکرد
و اگر بعد از وی مخالفت او نمایند یا مخالفت اهل بیت او نمایند چه استبعاد دارد و حال آنکه در اوایل اسلام

اسلام نفع دنیوی کمتر بود و در وقت حکومت ها و منصبها بهم رسیده و توقع داشتند که بیک
مخالفت که بکنند صاحب مال و منال و جاه و منصب شوند که خدا و رسول او را یاد می‌آوردند
و ابن عبد ربه و حسن بن عبد الله بن مسعود و ابن ابی الحدید که هر سه از اکابر علمای اهل سنت
اند نقل کرده اند که حضرت امیر المؤمنین ع در خطبهای خود شکوه بسیار از خلفای ثلثه نموده و
هر که نهج البلاغه دیده باشد خصوصا خطبه شقشقیه را میداند که آن حضرت چه مقدار الم کشیده و
از ایشان کشیده صبر نموده و کذب و دروغ بر آن حضرت روا نیست چه حق تعالی بپاکی او در آیه تطهیر گواهی
داده و اعلام او ولی خدا است که انما ولیکم الله و رسوله تا آخر آیه و در نموده صبر بپیغمبر خود کرده در مباهله از دو
استعانت و مدد جوید و حدیث علی مع الحق و الحق علی یدور حیث ما دار نیز گذشت پس او محق است
و هر چه فرموده راست و صدق است و او مستحق خلافت بوده است و ابو بکر و عمر او را از حق منع نموده اند
و در آن جمع که سابقا سمت ذکر یافت داخل شده الله اکبر که سرکرده و سردار طوایف [illegible]
خواهند بود و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب به سند خود ذکر کرده است قال رسول الله
لعلی بن ابی طالب ان الامة ستغدر بک بعدی یعنی بعد ازین گفته که از رسول صلعم شنیدم که بعلی
میگفت امت تو بعد از من با تو غدر خواهند کرد از روی مکر و فریب و بیوفایی و عهد شکنی
با تو سلوک خواهند کرد و هم در این کتاب از ابی بکر احمد بن موسی حافظ نقل کرده اند که او به سند
خود از ابن عباس روایت می‌نماید که ابن عباس گفت که با رسول صلعم بودم که پس بباغستانی
رفته و بچند باغ گذشتیم پیغمبر ع هر باغی که میگذشت علی ع میگفت چه باغی خوشی است تو را آن
حضرت میگفت باغ تو در بهشت از این بهتر است تا در آخر دیدم که دست مبارک بر سر خود نهاد
بر سر خود نهاده با واز بلند گریست و علی ع پرسید که یا رسول الله چرا میگریی سبب گریه چیست فرمود
که بلا سبب گریه میکنم که در سینه جمعی کینه تو هست و تا هستم ظاهر نمیکنند و منتظرند که مرا در میان

نبینید که بهای خود را با نواع اشکار کنند و هر گاه علمای ایشان این روایتها را در کتابهای خود نقل
نمایند پس چرا ان صاحبان این اعمال بر غیر کردند و اگر بدیهه فرع می خواستند پس اعتقاد و اعتبار
به هیچ یک از حکمهای ایشان نمیماند و بعضی از اهل سنت اعتراض کرده اند که هر گاه خلفای
ثلثه غصب حق علی کردند چرا انکه با طلحه و زبیر و معاویه جنگ کرد و لشکر کشید مگر با ایشان محاربه
کرد چرا با ایشان جنگ نکرد بلکه بعضی از عوام الشیعه را این معنی بخاطر میرسد و میپندارند که ترسیده
کرده و بعضی خلاف آن حضرت در آن زمان کرده که غیر اقامت داشتند یا حضرت نساید بدکر جمعی
از مردمان باهم می نشیند و میگویند ما با اهل بیت نزاع ابابکر و عمر و عثمان تمامان نزاع طلحه و زبیر بعض
او را چه شده بود که نزاع نکرد با ابی بکر و عمر و عثمان چنانچه با طلحه و زبیر کرد پس آن حضرت رضی
نامه اگر چه بود و مردمان جمع شدند و بر منبر رفته خطبه بلیغ ادا نمود و بعد از حمد و ثنای الهی و درود
بر حضرت رسالت پناهی فرمود که ای مردمان بمن رسیده که جمعی چنین و چنین میگویند بلی
که مرا اینجا پیروی کنند اقتدا نموده ام به هفت پیغمبر که پیش از من بوده اند هر گاه پیغمبران خدا و انبیای
مرسل ناچار باشند که بامت خود با این روش سلوک نمایند اگر من وصی و جانشین رسول الله
بطریقه ایشان عمل نموده باشم معذور خواهم بود اول نوح پیغمبر که حق تعالی در قرآن مجید از نوح حکایت
داده و میگوید که گفت رب انی مغلوب فانتصر یعنی نوح م بخدا از پیکار دعوت با آنکه مغلوب شده ام
و مقاومت نمیتوانم کرد با ایشان پس تو انتقام بکش از ایشان از برای من که پیدا مغلوب بنود پس اگر گویند
قول کرده باشند و اگر قول دارند که مغلوب بوده من معذورتر باشم دوم ابراهیم حق تعالی میفرماید
که واعتزلکم وما تدعون من دون الله یعنی کناره میکنم و دوری میجویم از شما و از آن چیزی که
می خواهید و می پرستید بجز از خدای تعالی که بتان باشند و می خوانم خدای خود را امید دارم که
می پرستم که در تفسیر بحر الجواهر آورده که ابراهیم از خوف کفار بابل را گذاشته بکوهستان فارس

فارس آمد و هفت سال در اطراف آن کوه بسر میکرد تا آنکه مردمان بیابان بابل در پی نوبت ایشان
شکست و آتش بر وی سرد شد القصه حضرت امیر علیه السلام فرمود پس اگر شما گوئید ابراهیم از آنکه از کفار
مکروه ببیند کناره میگرفت و در وی نخشد باشد و اگر گوئید که از آن قوم مکروهات دیده کناره
کناره کرده پس من که وصی و جانشین او باشم معذورتر خواهم بود سیم لوط که حق تعالی از وی حکایت میکند که او
لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید یعنی بعد از آن که با آن قوم گفت از اعمال بد باز ایستید
و از لواطه احتراز کنید و ایشان راضی نشدند گفت کاشکی مرا در دفع شما قوتی میبود که منع شما تو
کرد یا پناهی و مددی از عشایر و قبایل محکم که بمدد ایشان دفع و منع شما میکنم پس اگر گوئید آن پیغمبر
خلاف قوت و مقاومت آن قوم داشت یا نداشت اگر گویید قوت داشت تکذیب قرآن کرده باشید
و اگر نداشت و او پیغمبر بود وصی او معذور خواهد بود چهارم یوسف پیغمبر بود که میگفت که رب السجن احب الی
مما یدعوننی الیه یعنی ای پروردگار من زندان دوستر است بمن از آنچه میخوانند مرا زنان
بسوی آن از زنا بعث و ابتغا و مکر و فریب ایشان و هر گاه او با پیغمبری زندان را اختیار کرد پس
وصی معذورتر خواهد بود پنجم موسی بن عمران که گفت ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی
حکما وجعلنی من الصالحین یعنی پس گریختم از آن قوم چون ترسی که از ایشان داشتم پس بخشید مرا
پروردگار من علم و گردانید مرا از رسولان اگر قول دارید که پیغمبر خوف داشته است پس
وصی معذورتر خواهد بود ششم هارون چون موسی او را آزرده شد گفت قال یا ابن ام ان القوم
استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی گفت ای برادر من قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود
مرا بکشند هر گاه برادر پیغمبر خدا را بکشتن نزدیک توانند ساخت پس وصی معذورتر خواهد بود هفتم
پیغمبر ما که از کفار قریش فرار نموده بغار رفت و سه روز در آنجا پنهان بود و بدینه توجه فرمود اگر
گویید بغیر سببی و بی آنکه خوف باشد کافر شده باشید و اگر دانید که از ایشان میترسید چه قصد قتل

فلتش داشتند و بعد از آن فرا این نمودند چاره نبود بسوز و صبر و جانشین او و با شما اگر از ترس و
ترک جنگ کرده با شما معذور باید داشت و ترک چون و چرا باید کرد و چون حضرت امیر المؤمنین
این فضل را بر ایشان خواند همه بیکبار گفتند صدقت یا امیر المؤمنین دانستیم و صبر و حق
با شما است و هر چه کردید عین مصلحت بوده و آن جمعی که این اعتراض میکنند نمیگویند که در سال
که رسول صلعم با کفار مکه صلح کرد از روی خود و علی جمیع صحابه مصلحت در جنگ دانستند اگر امیر
المؤمنین علی علیه السلم بر شما تنها جنگ نکرده باشد چه میشود بر وجهی که [illegible]
که البته وصی و جانشین او و اشجع بود با مرتضی علی و جمیع صحابه تو این گفت اینجا از برای امیر
المؤمنین ع فرموده و لو کان حمزة و جعفر حیین لما طمع فی هذا الامر و لکنی قد ابتلیت بجلفین و
جافیین عباس و عقیل یعنی اگر حمزه عم من و جعفر طیار برادر من زنده می بودند هیچ کس طمع نمیکرد
در این کار و در این منصب چه آن هر دو یار و مددکار و دو [illegible] موافق من [illegible] بودند مرا
و هر دو از ایشان دو جنگ آور بودند و لیکن آن هر دو از میان رفتند و من مبتلا شدم بدو جلف
و جاف یعنی دو کس بی دست و پای خشک مغز جا کنند و بجای حمزه عباس و بجای جعفر
عقیل که هیچ گونه مددی و همراهی از این دو مرد متصور نیست چه اگر غیرت و جنت حمزه و محبتش
با نبی و وصی و [illegible] تیز بود که همین [illegible] اسلام در دنیا [illegible] روزی از شکار برگشته شنید که
ابو جهل نسبت بحضرت رسالت پناه صلعم بی ادبی کرده بقولی بخانه نرفته بسر ابو جهل لعین رفته [illegible]
که در دست داشت سر ابو جهل را شکافت و جعفر را آن شرف حرب تیز بود و بعد از وی که آن [illegible]
برگشت بخدمت حضرت رسالت صلعم آمد آن حضرت فرمود که نمیدانم که سرور و خوشحالی من از فتح خیبر بیشتر باشد
یا از رسیدن و دیدن جعفر طیار در [illegible] و او [illegible] یافته و عقیل هم چون متنفی
عار [illegible] گذاشته بطمع دنیا بشام رفت بدیدن معاویه و عباس لا یضر و لا ینفع بود اگر [illegible] بنی رسانید

تمرها اینند و مددی و معاونتی هم از وی نیامد و بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود آورده اند انها کر
نقل و اصغر سفینه نبی ساعده میکنند که ان بنی هاشم کانوا فی الخلافة تبعا لعلی بن ابی طالب
و مجتمعین علی استحقاق تقدمه علیهم و انهم ما بایع احد منهم ابابکر حتی اضطر علی الی البیعة کرها
و لعدم اذن حرم یعنی بدرستی که بنی هاشم بالتمام در خلافت پیروی علی می نمودند و او را مستحق
امامت و پیشوای خود دانستند و هیچ یک از ایشان بیعت با ابوبکر نکردند تا وقتی که علی مضطر شد
و چاره نداشت الا آنکه از روی کراهت بیعت کند با آنکه چون یاری و مددکاری نداشت خلاف
با ایشان واگذاشت و ابن طاوس در کتاب طرایف بعد از نقل این عبارت میگوید فانظر ذنب الشیعة
ان اعتقدوا اضلال المتقدمین وقد شهد لهم علماؤهم و اعترفوا لهم بمثل ذلک یعنی چه گناه باشد
شیعیان را اگر اعتقاد کنند که امت گمراه شدند و حال آنکه علمای ایشان در کتابهای خود گواهی
میدهند و اعتراف مینمایند باین قسم چیزها اگر در تواریخ [illegible] است که روزی که عمر بشام
رفت و عباس همراه او بود و چون از شام عمر را تواضع میکردند و امیر المؤمنین میخواندند عباس گفت
او امیر المؤمنین نیست بر و باین روش و باین سلام میکنند مرا و [illegible] و باین نام عمر شنید
بر رنجید با او گفت الا اخبرک بمن هو احق بها منی و منک و هو الرجل خلفناه بالمدینة یعنی مخاطب [illegible]
کرد خبر دهم که آنکس باین نام [illegible] شایسته و باین کار سزاوار تر از من و تست گفت عباس گفت آری
گفت او کیست گفت او داماد و صهر که گذاشتیم یعنی علی عم ابو عباس گفت هرگاه چنین است چرا تو و صاحب
تو او را چنین کردید گفت ما فضل او و علم او شناسیم و بر آن اقرار داریم و لیکن وی را مقدم نساختیم
از آنکه قریش کینه او را داشتند و [illegible] که عرب بر او جمع نشوند و این کار را از دست ما بیرون برند
مادر [illegible] او و سبب این بود و بعضی ابوبکر خود چیزی الحاق بود خلاف آن [illegible] نگاه داشت و جواب
حرف [illegible] گر آن قدر کینه از علی در دلهای قریش بود [illegible] چندان از رسول صلعم در دلهای ایشان

بود پس بایستی بنابر قول عمر رسول را نیز بر رسالت تمکین نمیکردند ابو جهل لعین با سفیان
مقدم میداشتند که کفار محبت با ایشان بیشتر داشتند و چون خدا و رسول علی را بقتال کفار
امر نموده بود نبایستی مردمان از خدا و رسول برنجند نه مکر نمیدانند که عداوت با او عداوت
با خدا و رسول است و با آنکه گفت ترسیدم عرب اگر جمع نشوند بر عرب معاویه و یزید جمع
نشدند پس بایدهر که رام از پدر و مادر و پسر و سایر ملوک بنی امیه امام زمان خود بوده باشند
و بیعت ابو بکر ناگهان نبود بلکه نزاع عمر او را مقدم داشتی ابو بکر لعین هم او را مقدم داشت و
حکومت نتواند مست زهف ابن فهد که از مجتهدین شیعه رضوان الله علیهم در کتاب عدة الداعی
نقل کرده و ابن طاوس میگوید که کتابیست از تصانیف مأمون خلیفه عباسی و تاریخ تصنیف
آن کتاب صد و بیست و پنجاه و یک سال بوده و آن کتاب را اعلام نام نموده در آن کتاب دیدم
که از حکم بن مروان از حبیب سلت نقل کرده که در ایام خلافت عمر روزی عمر را مسأله مشکلی
روی نموده میبود و بر منبر نشسته و هیچ معبر را مدد روان شد بعد از آن یافت برود و روی
بمهاجر و انصار کرده گفت شما را در این باب چه بخاطر میرسد و ایشان در جواب گفتند تو امیر
المؤمنین و مشکلهای ما همه از پیش تو حل میشود ما چگونه پس عمر علیه اللعنه غضبناک شد
و گفت ای جمع از خدا بترسید و آنچه راست است بگویید بخدا سوگند که من و شما همه میدانیم که
حل این مشکل از کسی میشود و دانا باین نحو مسایل کیست با اشاره کنند گویا غرض تو امیر المؤمنین است
عمر علیه اللعنه گفت مگر غیر از وی دیگری هست و کجا دارید مثل او چه گفتند پسر ابو طالب گفت
او نفس پیغمبر است و جزء آن جناب هاشم و معدن علم او بجای غیر و بلکه مردمان مجلس متوجه او شدند
و اگر کاری میکنند را بخدمت او بیرون باحضار در مجلس خدمت آن حضرت رفتند دیدند بیلی در دست
دارد و از آن کوتاهی پوشیده و بر تعبیر بر او ظاهر شده است و این آیه میخواند که ایحسب الانسان

الانسان ان يترك سدى الم يك نطفة من مني يمنى یعنی آیا می پندارد آدمی آنکه فرو گذاشته شد
مهمل و معطل که در دنیا مکلف و در عقبی مبعوث نگردد آیا نبوده است آدمی قطره آب منی
ریخته شده و در رحم و بعد چندان از کریم او بکر بدر آمدند و بعد از آن خطر ساکت شدند و با آن سازگی
شدند و عمر علیه اللعنه آن مسئله را از آنحضرت سؤال نمود و جواب شنید و چون خاطر شو جمع شد
گفت یا علی حق تعالی ترا برگزیده بود و بر جهت راه نمای خلق تعیین کرده و لیکن قوم تو از آن سر باز
زدند و نگذاشتند که حق بجای خود برسد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت ای عمر روز قیامت هم
آنجاست بجزای خود می رسد پس عمر از آنجا بیرون آمد و رنگ رو ترش شد و زرد شد مولف گوید
بعد از نقل این حکایت معلوم شد که از اخبار و نص میشود که عمر و اصحاب عمر بلکه همه میدانستند
که سزاوار امامت و پیشوای آنحضرت است و بس و ظلم رفته و او مظلوم است و دیگران ظالم معتدی
آنحضرت عمر را هم بقیامت اشارت باین معنی بود و عمر هم دانست و فهمید و لیکن از زمام
حکومت گذشتن و حق را بصاحب حق تسلیم کردن امری عظیم و کاری مشکل است و دنیا
فریبنده و نعیم خست دار بابه حق و یقین در یابند و یکی از این دو نقد است و دیگری نسیه
و اهل دنیا این نقد را از دست نمیدهند که آن نسیه را اختیار کنند گذشتن از این نقد
و در یافتن آن نسیه و طمع از حق و بکار آن بریدن و حق را بصاحب حق رسانیدن کار مردم
دین دار است نه کار پرستندگان درهم و دینار و دوستان دنیای غدار ولهذا روایت
که در زمان خلفای ثلاثه میکرد مبغوض که و لئن بک علی الاسلام من کان باکیا و قد ترکت ارکانه وعرف
معالمه یعنی وقت باید که بر اسلام بگوید تا فکر کو بنده است چه ارکان اسلام و مسایل و فواعل
آن از میان رفت و مردم ترا آن کردند و پوشیده که در زمان طغیان امت و غصب خلافت
و حرامی نمودن در نشستن بجای خاتم النبیین ارکان اسلام که در هر حال بدین آن شد ظاهرا

مراد روزه و نماز و سایر مسایل فروع نیست بلکه ترک ارکان و سنتهای رسول الله و ترک ایات
و بینات نماز که از عند الله است و ترک اذعان و انقیاد و قبول و تسلیم و منصوص کرد و امر در شان امر
خلفای منصوص از جانب خدا و رسول که ترک آن موجب ترک اسلام و ایمان است و ممکن که مراد
معنی اعم باشد که شامل حکم ترک امر و زیادتی بقیه و فروع ملتبه است چه علم بضوابط و هر اعتقادی ملتبس آید
ملحق سنوطه و مربوط بالطاعت و متابعت اقوال و افعال اوصیای صادقین و ائمه طاهرین است پس
هر که سر باز زند از متابعت انحراف جسته از این الطاعت و متابعت اقوال و افعال اوصیای صادقین
و ائمه طاهرین است پس هر که ترک کرد از جمله تکالیف شرعیه بیرون شامل و در هدم ارکان اسلام
سعی نموده خواهد بود و امام ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین روایت نموده
لا یبالی الناصب صلی ام زنا یعنی باکی ندارد ناصبی از آنکه نماز کند یا زنا کند زیرا که ناصبی هیچ عملی از او قبول نیست خواه با
مشغول باشد و خواه باین اشتغال داشته که مخالفان اهل بیت تصدیق نکنند و عمل بیهوده
و نماز کردن و غسل کردن و روزه گذاردن نزد ایشان و از جمله ایشان در حق جمعی از صحابه از اصحاب رسول
کرده اند و قبول دارند که صحیح است و واقع شده حکایت عقبه است چنانچه مسلم در صحیح خود از
مسلم روایت کرده و حکم بصحت آن کرده که چهارده نفر از رؤسای منافقان اراده فاسد
برای قرار یافت که در شب ظلمانی بقصد قتل نشاندن چراغ نبوت بر عقبه که در راه تبوک است
واقع شد کمین کنند و شتر آن حضرت را رم دهند تا آن حضرت از بالای عقبه بیفتد و چون
چند که شتر آن حضرت را رم دهند حیله جویی نمایند شاید شتر آن حضرت را رم دهند و ایشان از روی حکم
جاهلیت بوده هر کس را خواهند بحکومت بردارند و هر چه در دل دارند بفعل در آورند و آن
حضرت با وجود آنکه علم بمکر و حیله ایشان داشت ملتفت بدفع کید ایشان نشد پس چون
کشتن و زیر تحمل در سیر کرده حذیفه یمانی و عمار یاسر را مامور نموده که یکی زمام ناقه را کشد

کو فتند دیگری شتر را براند و منافقان را چون یقین شد که نزدیک است که آن سرور بالای
عقبه برآید دبه‌های ریگ پر از سنگ ریز کرده بودند حرکت دادند و در غلطانیدند و در آن شب
ظلمانی چون آن صداها در کوه پیچید آن ناقه مبارکه از آن صدا و غلطیدن دبه‌ها در فریاد
و با اضطراب بجهد بسیار نزدیک آن شد که ثبات قدم و تمکین خود را فراموش کرده رام بودن را
برهم کردن میل کند که شتربان آن احسان از لطف و ارشاد و عنایت الهی آن ناقه میمون را الهام
غیبی و اشاره لا یبحث تمکین داد و تسکین یافت مبارکه و اضطراب آن ناقه با اطمینان بدل شد و چون منافقان
ثبات قدم ناقه را مشاهده کردند پرده بی شرمی به روی حیا کشیدند و روها بستند و چشمها
گشوده پیش دویدند که شاید شتر را بضرب دست و حرکت پا از کوه بیندازند و در آن حال حضرت
رسالت پناه بآواز بلند بر ایشان زد و حذیفه و عمار هر دو شمشیرها کشیده روی بآن جمع آورده
و دویدن آن اشرار بی روشنی آفتاب سرازیر بهای عقبه را آورده و منافقان را بالاتر رسوا شدند
از ترس آنکه مبادا رسوا شوند و بگریختند و آن حضرت بحذیفه فرمود که قوم را شناختی
و حذیفه گفت یا رسول الله روهای خود را پوشیده بودند پس فرمود که اینها جماعتی اند که تا روز قیامت
منافق خواهند بود پس نامهای ایشان و پدران ایشان را بحذیفه و عمار گفت و حذیفه گفت که آیا چه در خاطر
داشتند از حضرت فرمود که میخواستند که شتر را رم دهند و مرا بیندازند شاید مرا بآن حیله بقتل
آورند حذیفه گفت یا رسول الله چرا امر نمیفرمایی و قبیله ایشان نمیفرستی که سرهای ایشان را از بدن برنزند
منافق شدند آنحضرت در جواب فرمود که مرا خوش نمی آید که عرب گویند محمد بر فاقت جمعی با دشمنان مظفر
نمود چون بر دشمن ظفر یافت قوم خود را بقتل آورد پس دست بد علم داشتن نمود الحق این جمع را این
برجمعیت و حیله که قباحت حضرت چون این دعا کرد حذیفه پرسید که حیله چیست فرمود که شعله است
از آتش که در دلهای ایشان افتد و بآن هلاک شدند و عبد الله آن حذیفه و عمار روایت نمود که این را از

بو شنیده داریم تا آن جمع رسول اند شوند و نیز از مسلم و او از ابو الطفیل نقل کرده که روزی یکی از اصحاب
عقبه با حذیفه گفت ترا سوگند میدهم که بگوئی که اصحاب عقبه چند کس بودند حذیفه مضایقه
میکرد تا آنکه حضار مجلس گفتند چون ترا قسم میدهد بگو گفت بخدا و رسول که چهارده نفر بودند و اگر
تو هم از ایشان بوده باشی پانزده خواهی بود گفت بخدا و رسول که دوازده تن از ایشان دشمن خدا
و رسول بودند و سه کس از ایشان عذر آوردند و حضرت رسالت از ایشان عذر گشوده بودند و عذر
شان قبول شد و ایضا مسلم از طریق عمار یاسر نقل کرده که او از حضرت رسالت نقل کرد که حضرت
فرمود که از اصحاب من دوازده تن منافق بودند که به بهشت نام ایشان نخواهد رسید و به بهشت
نخواهند بود تا زمانی که شتر از سوراخ سوزن بدر رود و صاحب کشاف در تفسیر آیه و هموا بما لم ینالوا
العقبه میگوید عن جریر انه قال وقف الرسول صلی الله علیه التثلثة لیلة العقبة اثنی عشر رجلا لیفتکوا به
و در تفسیر آیه و هموا بما لم ینالوا آمده است که و هو الفتک برسول الله و ذلک عند رجوعه من تبوک توافق
خمسة عشر رجلا منهم علی ان یدفعوه راحلته الی الوادی اذا تسنم العقبة باللیل فاخذ عمار بن یاسر بخطام ناقته
یقودها و حذیفة یسوقها خلفها فبیناهما کذلک اذ سمع حذیفة قعقعة السلاح فالتفت فاذا هم قوم
ملثمون فقال الیکم اعداء الله فهربوا و بعضی دوازده کس و بعضی پانزده نام برده اند بر پشت عقبه
بلندی توقف کردند به جهت غدر و مکری که با رسول خدا در خاطر داشتند و وقتی بود که از غزوه
تبوک برگشته بودند و قصد آن نمودند که آن حضرت را از راه بلند بیندازند و عمار ناقه را میکشید
و حذیفه شتر را میراند و حذیفه در آن اثنا صدای حرکت شنید ملتفت شد و جمعی را دید که روها
خود را بسته اند پس بانگ بر ایشان زد و ایشان بگریختند و که حضرت رسول هم که فضایل و فضایح
و افعال و احوال اصحاب را بیان میفرمود میگفت که داناترین اصحاب باحوال منافقان حذیفه است
و از این جهت اصحاب آن حضرت در شأن او میگفتند که حذیفه صاحب سر است که از اسرار بعضی از اصحاب

و از اصحاب کسی نبوده اند و صاحب کتاب و ... از مفضل بن عمر روایت نموده که چون عمر از غزو
تبوک مراجعت نمودند منافقان را انتظار رسید که چون مرتضی علی همراه نیست فرصت غنیمت است
و دفع کردن محمد بی علی آسان تر دست میدهد و در مقام انتقام که در پیش شدند و از آن میان
مبالغه عمر در این کار بیش از دیگران بود و اصحاب او غنیمت می‌نمودند که تا علی با او ملحق نشده است فرصت
غنیمت دانسته انتقام خود را از او باید کرد و اگر چنانچه ما را از بیت داده از دین خود برآورده تا
خود بنیه خود را اصلاح ساخت و بعد از مدتی تا بعثت ایشان را باید کرد و چون ... شان بر حلف ایمان
رسید این کینه سربار کینهای دیگر شد یادهای پر نفاق میکردند تا آنکه ابوبکر خلیفه شد
و در اثنای خلافت عمر در مقام مواخذه شده خواست انتقام ساعی حیله کرده بود و در خدمت حضرت
رسالت پناه صلی الله از حذیفه بعمل آمده از او بکشند و ابوبکر او را از آن مانع آمد گفت سکوت
در باره او اولیست چون عمر علیه اللعنه شد روزی حذیفه را طلبیده در مقام اعراض و انتقام درآمد
گفت شنیده ام که جمعی از اصحاب پیغمبر را به نفاق منسوب میسازی و میگوئی که ایشان در پنهان
جهنمی اند و در این خواهش کرد حذیفه نزد حذیفه گفت ساکت باش ای عمر که تو نیز از ... جهنمی
و منافقان را منع خواهی کرد از دخول در آن چون عمر مصلحت در غلظت ندید تبسم کرده شروع در
خوش آمد حذیفه کرد و اظهار بعضی از فضایل او نمود ... و لیکن در آخر کار عثمان
انتقام همه را از او کشید و ارواح منافقین را از خود شاد ساخت ... ان المنافقین فی الدرک
الاسفل من النار آورده که روزی حذیفه بمجلس عبدالله بن عمر آمد و سلام کرد عبدالله تعظیم بجای
نیاورد و حذیفه با او خطاب نمود که نفاق کرد جمعی که با اعتقاد مردم بهتر از شما بودند بسیار بود اگر
در شما باشد عجبی نیست و اسود که ناقل این حدیث است گوید که شنیدم آن حذیفه گفت ان المنافقین فی
الدرک الاسفل من النار و عبدالله تبسم کرده بخندید و حذیفه بطرف دیگر رفته بنشست و چون

عبدالله و اصحابش متفرق شدند حذیفه سنگ ریزه بطرف مرا انداخت مرا پیش خود طلبید گفت ای
اسود عجب دارم از خدعه عبدالله و حال آنکه فهمید که من چه گفتم و کلام حذیفه را اشعار بتمام نفاق
عبدالله بعد سکوت و دیگر یاران نیز هست که رضا طان را در عهد حضرت رسالت میشناختند
مگر به بغض و دشمنی علی بن ابی طالب و نشناخت کسی ایشان را بغیر از حذیفه و در کتاب سواد بوده
که از کتب اهل سنت است و در ذکر طبقات مشایخ نوشته اند مذکور است که چون حضرت رسالت
پناه صلی الله که اعرفکم بالمنافقین حذیفه عمر دو بار بنزد او رفت و دو بار او را طلبید پس بعد که حضرت
رسول او را از احوال منافقین خبر داده بود بگو مرا از ایشانم یا نه حذیفه میگفت ما کنت لافشی سر
رسول الله یعنی مرا افشای سری که رسول الله مرا از احوال منافقین خبر داده نکردم بود گفته نخواهم کرد
و اظهار آن نخواهم کرد چه مرا امر نموده بود که از یکی نکویم کلام آنکه والحمد لله العظیم در دیار علمای
امامیه از آن مشهورتر است که در آن شکی و شبهه باشد و در شرح های صنعی فرصتی بسط تمام مذکور
و علمای سنی نقل کرده اند چنانکه بعضی از آن مشروح گشت و از جمله آنچه در شان اصحاب واقع شده
حدیثی است که در جمع بین صحیحین در مسند ابی هریره از احادیث متفق علیه از حضرت رسول نقل
کرده اند که فرموده مثلی کمثل رجل استوقد نارا فلما اضاءت ما حولها فجعل الفراش من الدواب التی
النار و یقعن فیها و جعل یحجزهن و یغلبونه فیقتحمن فیها قال و ذلک مثلی و مثلکم انا آخذ بحجزکم عن
علی النار فتغلبونی فتقتحمون فیها یعنی حال من و کار من با شما چنین شده است که آتشی برافروزد
و چون آتش زبانه کشد در حوالی خود او حوالی آنکس را بکرده روشن کند از هر طرف پروانها و کرمها
و جانورهای دیگر خود را در آن آتش اندازند و در میان یکدیگر درآیند و آنمرد مانع باشد و بر او
غلبه کنند تا در آن آتش هلاک شوند و این بعینه مثل من و شما است که من شما را از آتش دوزخ منع میکنم
و کمرگاه شما را گرفته میکشم که از آن دور شوید و شما بر من غلبه کرده خود را میاندازید تا در آن هلاک

شوید

شوید چنانچه در همان کتاب جمع بین الصحیحین از صحیح بخاری نقل کرده اند از مسند انس بن مالک
منقول است از زهری که او گفته است روزی در دمشق بدیدن انس بن مالک رفتم دیدم زار زار
میگریست گفتم ترا چه چیز میگریاند گفت از آن میگریم که هیچ یک از چیزهائی که در عهد حضرت پیغمبر دیده
بودم مگر همین نمازی که آن ضایع شده است و از حال خود گشته و اضعاف در جمع بین الصحیحین
در حدیث دوم از مسند ثوبان مولای رسول الله نقل کرده که رسول الله روزی فرمود که اذا
افتحت علیکم خزاین الفارس والروم ای قوم و انتم اصحاب هر گاه خزاین فارس و روم
بر شما مفتوح شود چگونه خواهد بود حال شما و چه احسان قومی خواهد بود پس از آن مبادا
عبدالرحمن بن عوف تکلم نموده گفت خواهم بود چنانچه خدا ما را بآن امر فرموده فرمود تتنافسون
ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون یعنی چنانچه امر نموده ام نخواهید بود بلکه رغبت
تمام بیش خواهید برد بیکدیگر حسد خواهید برد و چون حسودان با هم بسر خواهید برد
پس پشت بر یکدیگر کرده از هم دوری خواهید کرد بعد از آن با هم دشمنی خواهید کرد آنچه
با یکدیگر کنند با مال و نفس و عرض یکدیگر خواهید کرد و از جمله صحابه یکی خالد بن ولید
علیه اللعنه که سنیان بمحض عداوتی که او با امیرالمؤمنین ع بود و ایشان را نیز هست او را سیف الله
میخوانند و حضرت صلی الله چندین مرتبه دست مبارک بدرگاه الهی فرموده است که اللهم
انی ابرأ الیک مما فعل خالد بن ولید یعنی خداوند پناه میبرم بتو و بری و بیزارم از آنچه
خالد بن ولید کرده و سببش آن بود که بنی جذیمه که قبیله بودند در حوالی ملک جا داشتند
و خبر اسلام ایشان به رسول الله رسیده بود و پیغمبر خالد را با جمعی فرزند ایشان فرستاد
و سفارش نمود که با احتیاط برود و از ایشان خبر بگیرد اگر اشعار اسلام در ایشان بیند زکوة
مال ایشان را جمع نموده بیاورد و الا ایشان را باسلام دعوت کند و چون خالد بنزد یکی قبیله

ایشان رسید کسی فرستاد و تفحص نمود و آن مرد خبر آورد که مسجد بنا کرده‌اند و نماز میکنند و بانگ
نماز ایشان شنیدم چون خالد از دور پیدا شد ایشان را با طایفه‌ای از اعراب عداوتی بود بجهة احتیاط
با سلاح از خانها و خود بیرون آمده بودند چون خالد از ایشان پرسید که چرا با سلاح بیرون
آمده اید گفتند از خوف آنکه مبادا جماعت دشمنان باشند خالد عذر ایشان قبول نکرد و گفت سلاح
از خود دور کنید و آن بیگناهان بجهة آنکه او و اعوان او فرستاده رسول خدا اند سلاح را بینداختند
بروایتی آنکه چون از ایشان پرسید که مسلمانید یا نه در جواب گفتند صبانا صبانا و نگفتند اسلمنا
و معنی صبانا آنست که از دینی بدینی نقل کردیم اما بهر تقدیر چون از خون ایشان خالد کینه در زمان جاهلیت
بدل داشت این قوم کشته بودند در رسالت رسول و سفارش آنحضرت و مسلمانان آن جمع بیگناه و
شرمنده کی دنیا و عذاب آخرت را فراموش و ترحم را بر طرف کرده زنان و اطفال آن قبیله را اسیر کرد و
و تیغ بیداد در آن طایفه نهاد و اکثر ایشان را بکشت و قلیلی از ایشان ماندند که در دست جمعی از
مهاجر و انصار گرفتار بودند که ایشان میگفتند ما صبر میکنیم تا ببینیم چه میشود بعد از آن قبیله
که بو سپیده کاری این فتنه بود خبر آنحضرت پیغمبر رسانیدند از ایمان آن طایفه و بنای مسجد و شعار
اسلام و آنچه خالد بر ایشان کرده بود دستها [illegible] آنحضرت بر ایشان گریست و آن کلام را
که نقل کرده شد مکرر ادا نمود بعد از چند روز مال بسیار به حضرت امیرالمؤمنین داده فرستاد و دیت
کشتگان و اموال تاراج ایشان برساند و رضای آن جماعت حاصل کند و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام
آمده دیت مقتولان را ادا نمود و از مواشی و اموال ایشان از سیاه و سفید بود بالتمام به ایشان رسانید
و هنوز چیزی از آن مال مانده بود و از آن بایشان رسانید که اگر کسی پیدا شود و از وی چیزی غایب شد
با پریشانی و محتاجی که غایب بود حاضر کرده و دیده رسانید چون خاطر شریف بالکلیه جمع فرمود بجانب حضرت
رسول آمد خاطر آن حضرت را جمع ساخت و از جمله محاربه طلحه و زبیر یکی که [illegible]

هر دو و از جمله عشره مبشره میدانند شیعه بخاری از ابو عبدالله روایت کرده که در روز حرب جمل
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام زبیر را آواز داده بدر بن و با یکدیگر خواندند و چون نزدیک رسید فرمود
که بیاد داری که در فلان موضع رسول خدا با تو گفت علی را دوست میداری و تو گفتی چون دوست
ندارم و حال آنکه برادر منست و بعد از آن پیغمبر فرمود که اما انک ستقاتل علیا و انت ظالم له
بدرستی که زود باشد تو با علی مقاتله کنی و حال آنکه تو ظلم کننده باشی بر او و چون زبیر را
این سخن بیاد آمد ترک قتال نموده متوجه مدینه شد و گفت چیزی بیاد من دادی که روزگار را
فراموش کرده بود و ابن جرموز از عقب او روان شد در وادی سباع بقتلش رسانید و از آن
حضرت چشم جایزه داشت سر او نزد او فرستاد و روایت کرده اند که آن حضرت گفت از رسول خدا شنیدم
که گفت بشر قاتل ابن صفیه بالنار پس ابن جرموز از غصه خود را بکشت و بعضی گویند بخوارج نهروان
ملحق شد و در آنجا به جهنم رفت و ابن سیاق در وقت اول بیاد عایشه چند کس از اصحاب امیرالمؤمنین
داشته باشد و در روایت شیعه واقع است که زبیر و قاتل او هر دو در دوزخ اند و طلحه با آنکه در
قتل عثمان از همه کس سعی بیشتر داشت عایشه را بر طلب خون عثمان تحریص کرد و باعث چنین فتنه شد
و حضرت امیرالمؤمنین با او گفت نزد رسول خدا الله اشهد سوگند میکرد [illegible]
لعنت خدا بر تو باد معجزه منتشر شد مردم آنجا عجب نموده میگفت ای بندگان خدا [illegible]
که بر او [illegible] گفت بخدا قسم که هیچکس بر کشتن عثمان حریص
تر از طلحه نبود و غلام را پسر خود ساخت تیر زهر آلودی بطلحه انداخت و تیر بطلحه خورد و بیهوش شد
و چون بهوش باز آمد دید که خون از وی روان است کارش سخت شد غلام را گفت مرا بجای برسان
غلام گفت نمیدانم ترا بکجا توانم رسانید گفت سبحان الله خون هیچکس و شی ضایع تر از خون
خود گمان نبردم مگر این تیر [illegible] و او [illegible] تا در همانجا [illegible]

واصل شد حاصل که طلحه و زبیر هر دو بعد از آنکه با امیر المؤمنین ع بیعت کرده بودند چون حکومت
بصره و مصر و بروایتی حکومت بصره و کوفه را خواستند و حضرت دست ایشان را پس داد نقض بیعت کردند و با
عایشه جنگ جمل برپا کردند و باعث جنگ چندین هزار کس گشتند و بجهنم رفتند و صاحب چندین سال حضرت رسول ...
عبادت و جهادی کرده داشتند بباد فنا دادند و مشهور است که طلحه و زبیر بخدمت حضرت امیر المؤمنین
رفتند که از روی حکومت ولایتی طلب کنند حضرت فرمود که ولایت بکسی میدهم و اگر بدهم بکسی خواهم داد
که بر امانت و دیانت او واثق باشم و شاید که خدا و رسول نپسندد و در طلب میکنید گفتند ما هم پیش
محترم بوده ایم و صاحب جاه و منصب و چون حضرت رسول از دنیا رفت از ما طمع شد چون حضرت دید که ایشان
میل صحبت دارند فرمود که گفتند این چراغ را بکشید و چراغ دیگری بیاورید گفتند یا علی سبب تغییر چراغ چه بود
فرمود که پیش از آمدن شما بنوشتن بیت المال مشغول بودم و چراغ بیت المال آن ختام کردم و ...
نوشتم و حال که چون با شما صحبت خواهیم داشت نشاید که چراغ بیت المال را بسوخته باشد و چون
هر دو از آنجا بیرون آمدند گفتند که با این طریق این مرد از راه شرع بیرون ... با این زهد و صلاح
که او دارد و هرگز ولایت بما نخواهد داد فکر دیگر باید کرد روز دیگر بخدمت آنحضرت رفتند که ما
مکه میرویم رخصت میخواهیم حضرت فرمود و الله عزم شما زیارت نیست سوگند بسیار خوردند
و بیرون آمدند بمکه رفتند و عایشه لعنة الله را از راه بردند و کار ایشان بجای رسید که مذکور شد
و روایت کرده که در جنگ جمل زبیر را بجنگ رسید که حق ظاهر کند گفت یا علی مرا از جمله عشره مبشره
و از عشره مبشره همه اهل بهشت اند حضرت امیر از زبیر پرسید که آن ده کس کیانند زبیر شروع کرد و نه کس را
شمرد و حضرت ابنام برد حضرت امیر گفت و ده کو گفت و نه کس شمرده باز جنگ شود و حضرت امیر را
نزد اخل کرد پس حضرت گفت من نیز داخل ام گفت بلی گفت تو گواهی میدهی که من از اهل بهشتم گفت بلی پس
حضرت اعاده فرمود که گواهی میدهی که من از اهل بهشتم گفت بلی حضرت فرمود که سوگند بخدا را

دخلا الکوام میکرم و گواهی میدهم که از حضرت پیغمبر شنیدم که تو از اهل دوزخی
مسطور است که یکی از اهل جمل که ابوبکر نام داشت در آن روز چون دیدم که جمعی در هودج
عایشه چسپیده و جمعی دیگر دور هودج عایشه را گرفته اند و صیدا افتم که او زن حضرت رسول
بود و تردد بخاطرم رسید و چون بیادم آمد که روزی در خدمت رسول مذکور شد که
اهل فارس زنی حاکمست و آن حضرت فرمود لن یفلح القوم ولوا امرهم امراة یعنی هرگز فلاح
و رستگاری نباد جماعتی را که زنی متولی امور ایشان باشد از آن تردد خلاص شدم و آن کلمه
عجب نفعی در آن روز بمن رسانید و از جمله الهامات رسول الله کرده اند بسبب دشمنی
حضرت امیر المؤمنین ع در شمار دوزخیان اند و از رحمت الهی دور و از بهشت محروم و جمعی مثل عایشه
و دیگری حفصه که از اول اسلام تا بوقت مرگ اقلا به بدرا ت خود نمودند سودای دشمنی حضرت
امیر بجنگ و متوجه او را دیگر دیدند و باین سبب چندین مرتبه رسول خدا آزرده کردند و
دلگیر ساختند چنانچه یکبار افشای راز آنحضرت کردند و در آن خصوص حکایت و وز غریب مذکور
شد یا یکدیگر بجهت آنکه رسول خدا در خانه زینب عسل خورده بود عایشه و حفصه با هم ساختند
و اتفاق نموده گفتند بگوییم که بوی بدی از دهان تو می آید و هر یک از ایشان با هم قرار داده بودند
گفتند آنحضرت عسل را بر خود حرام کرد بجهت آنکه ماریه را خود مادر ... محبت داشته بود و آن
هر دو بنا ... واقف شده شروع بلجاجت کردند تا از شر حسد ایشان و محبت و لجاجت ایشان بر
حضرت پیغمبر ماریه را بر خود حرام ساخت و علی اختلاف الروایتین آیه آمد که چرا چیزی را که خدا برای
تو حلال ساخته بر خود حرام میکردانی آنحضرت سوگند یاد نمود که یکماه از زنان عزلت کرد و جلا
آن دو لجوج را بر کمال کرد و جنان سرور رسانیدند ... حضرت رسول نقل کرد
که فرمود الفتنة من حیث یطلع قرن الشیطان یعنی فتنه بیرون می آید از آنجا و از آن مکان

که بیرون می‌آیند و طالع میشوند پیروان شیطان و تابع شیطان و اشاره بحجره‌گاه عایشه
و ابن مشکویه و ابو نعیم و ابن قتیبه و ابن ابی الحدید و غیرهم نقل کرده اند که چون عایشه پرسید که این
موضع چه نام دارد و چون لفظ حوأب بگوشش رسید از رفتن بصره پشیمان شد گفت من خود از رسول
شنیدم که گفت یکی از زنان من با علی بن ابی طالب حرب خواهد کرد بغیر حق و چون بحوأب رسد سگان
الحوأب بر او خواهند بانگ کرد پس گفت ای عایشه که آن زن تو نباشی و طلحه و عبدالله زبیر پنجاه کس
رسانیدند و همه گواهی دادند که آن موضع حوأب نیست و از برگشتن پشیمانش کردند و در [illegible] شد
شتر [illegible] بلند آوردند که بر آن سوار شد و آن شتر عسکر نام داشت و چون مصطفی در آن دید
که نام عسکر است فرمود سوار شدن [illegible] باشی و بجنگ علی مرتضی باشی پس طلحه و زبیر نام شتر را بگردانیدند
و لباس شتر را تغیر دادند در پشت دادند و چون عزم جنگ نمود [illegible] اشتر نامه باو نوشت که از خانه
بیرون مرو که خلاف امر خدا است زنان رسول را که در خانه ساکن باشند [illegible] رسول [illegible]
عیب باشد که زن او در میان لشکر رود و حرب کند جواب گفت که چه [illegible] الله در قتل عثمان سعی کرده
منع میکند [illegible] از ام السلمه رضی الله عنها نقل کرده که عایشه گفت که من هیچ حسد نبردم بر خدیجه الا آنکه
روزی حضرت [illegible] خدیجه میکرد من گفتم یا رسول الله همیشه نام خدیجه میبری و یاد او میکنی [illegible]
بغیر از وی کسی نبوده است پس پیغمبر از من آزرده شد و فرمود از پیش من برخیز و من بگوشه رفتم [illegible]
شفاعت من کردند [illegible] و عفو [illegible] و عفو کرد [illegible] و [illegible]
عایشه خدیجه [illegible] ایمان بمن آورد که قوم همه کافر بودند و از مال او [illegible] رسید و [illegible]
حق تعالی فرزندان داد [illegible] و [illegible] از زنان که با من [illegible] کرده [illegible]
[illegible] زنان جاهلیت [illegible] و [illegible] کرده [illegible] تکذیب
کرده اند [illegible] از اهل بهشت خواهد بود [illegible] آمد [illegible] خدیجه

نقل کرده یکی آنکه روزی ابو بکر لعین بدیدن دختر رفت و شنید که رسول خدا از او دلگیر است گفت
اینجه در میان شما گذاشته بیان کنید تا من حکم کنم پس حضرت رسول ص عایشه گفت تکلمین او تکلم
تو حرف میزنی یا من حرف میزنم در جواب گفت بل تکلم و لا تقل الا حقا یعنی تو حرف زن الا
بغیر راست مگو آیا نمیدانی که پیغمبر بغیر از حق نمیگوید و در جواب رسول این حرف نباید زد
و ایضا ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اشتبا بوده و ایضا و لا تجهروا له
بالقول کجهر بعضکم لبعض بگوشش نرسیده بود اگر این وقت او لیس او و چون جوانی او و الا یعنی
جرها غافل میساخت در آن وقت که کمال عقل داشت میخواست که لشکر کشی و سرداری میکرده باشد
نمیدانست که خدای با زنان پیغمبر خطاب کرده گفته است که و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة
و واجبست که زنان آن حضرت در خانه بنشینند و خود را بر مردم جاهلیت ظاهر نکنند و انکه سوار
شوند و شتر را پوست پلنگ بپوشانند و بر بالای او حصنی مانند آویزند و بقصد جنگ ولی حضرت
داود [illegible] حضرت پیغمبر از مکه بیرون رفتند و امام زمانی که مهاجر و انصار و عرب و عجم با امامت
قایل شدند [illegible] باشد خروج کنند و باعث [illegible] چندین هزار کس شوند و آنچه [illegible]
مردی را [illegible] بعد از حضرت پیغمبر [illegible]
وا [illegible] رسول شرم نکرد [illegible] و در کتب معتبره مسطور است که زنی [illegible] عایشه آمد
و گفت یا ام المؤمنین چه میفرمائی در حق مادری که فرزند خود را بکشد از روی عدل و آن فرزند مومن باشد
عایشه جواب داد که آن زن کافر است چرا که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده و من یقتل مومنا متعمدا فجزاؤه
جهنم خالدا فیها یعنی هر که بکشد مومنی را عمدا پس جزای او جهنم است که مخلد باشد پس آن زن گفت
[illegible] ام المؤمنین [illegible] در حق مادری که بکشد [illegible]
هزار فرزند از اولاد خود را [illegible] عایشه فهمید که غرض چیست گفت دور کنید این

خلاف آن نزد من و صواب است که در روزی که بر اشتر سوار شده بود و جماعتی بنی امیه با او ان
داشتند که مانع شوند و امام حسن را از زیارت حضرت [illegible] که کاش
این بود که امام حسین [illegible] میخواهید بر او [illegible] کند ابن عباس گفت تجملت تبغلت ولو عشت
تفیلت لک التسع من الثمن وفی الکل تصرفت [illegible] آن حضرت را [illegible] و عباس جمعی
کثیر همراه او [illegible] فتنه [illegible] که چون حضرت امیر المؤمنین ع از مدینه
متوجه بصره شد و در [illegible] انتظار جمع لشکر میکشید عایشه در آن [illegible] نامه بحفصه نوشت که علی ع
[illegible] پیش آید و [illegible] بر گردد و این عبارت [illegible] که آن تقدم
تاخر [illegible] چون نامه بحفصه رسید [illegible] مغنیه [illegible] مضمون کتابت عایشه را نظم کردند
و میخواندند و دف میزدند و سرود میکشیدند ام کلثوم روی پوشیده در خانه حفصه شد و آن شعرها
بشنید و روی بگشود و حفصه خجل شد عذر خواهی شروع نمود ام کلثوم گفت ظلم تو و عایشه بر پدر
شما هر دو بر خاندان ما قدیمست و امروز روزی نیست [illegible] عایشه [illegible] شما امروز بفضل
قتل [illegible] شما هم قصد قتل حضرت رسول ص داشتند و حق تعالی از ایشان کفایت کرد
و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه و جبریل و صالح المؤمنین در آن باب فرستاد و این گفت و
بخانه خود آمد و عامر بن طفیل گوید از حضرت علی بن ابی طالب ع شنیدم که گفت رسول ص اهل جمل و اهل
صفین و خوارج نهروان را لعنت کرد چون فتح روی نمود بجانب عایشه رفتم و از وی پرسیدم گفت
چنانچه علی ع شنیده من نیز شنیدم لیکن مرا از اهل جمل [illegible] و عایشه خجل شد و از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام مرویست که حضرت رسول ص فرمود دختر شعیب صفورا بعد از موسی بر وصی موسی
یوشع بن نون خروج کرد و یوشع او را اسیر کرد [illegible] از حرمت موسی ع او را خلاص کرد و من
نیز [illegible] بعد از من بر وصی من خروج کند و [illegible] کند و این شود [illegible]

و این خبر بزنان آنحضرت رسید و جمله بخدمت رسول ص حاضر شدند و هر یک میگفتند چنین خبری
شنیدیم دعا کن که ما نباشیم از آنکه بر وصی تو خروج خواهد کرد پس آنحضرت فرمود که [illegible]
وقرن فی بیوتکن [illegible] ترک نمودن زینت زنان جاهلیت [illegible] خدای
که این آیت [illegible] فرستاد که جبرئیل [illegible] اصحاب جمل ملعونند بر زبان هر پیغمبری که پیش
از تو بوده [illegible] حال حضرت امیر المؤمنین ع رسید و چون حضرت رسول ص او را دید گفت یا علی
انک مظلوم بعدی [illegible] فقد قاتلنی
و من [illegible] یکی دیگر ابو موسی اشعری است و او نیز از جمله دشمنان حضرت
امیر المؤمنین ع بود [illegible] که چون حضرت امیر المؤمنین ع امام حسن ع را با مالک اشتر بکوفه فرستاد
که در حرب جمل او را مدد نمایند و امام حسن ع بر منبر رفته خطبه فرموده مردم را ترغیب و تحریص
میکرد بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع و مردم [illegible] ابو موسی لعین بر منبر
رفته خطبه خواند و گفت ای قوم فتنه [illegible] که از حضرت رسول شنیدم که گفت بعد از من فتنها
ظاهر شود [illegible] که علی شما را [illegible] طلبد و
شد که مردم متردد شوند که عمار یاسر برخاست و گفت یا ابو موسی [illegible] تو بودی و من گواهی
میدهم که رسول خدا ص گفت یا علی بعد از من با ناکثان و قاسطان و مارقان حرب خواهی کرد و
جهل تو [illegible] خلافت بغیر از علی ع نبوده [illegible] و عثمان لایق
آن نبود که کسی خون وی طلب کند که بر مسلمانان ظلم میکرد و بیت المال را تلف میکرد و تو نیز
[illegible] پس گفت یا ابو موسی اصحاب عقبه چند کس بودند [illegible] که عمار گفت خدا را
[illegible] که رسول خدا ص بر تو لعنت میکرد [illegible] مالک اشتر و عدی بن حاتم و چند کس دیگر مردم را
وعظ و نصیحت میکردند و ابو موسی [illegible] مالک اشتر فرمود تا او را کشیدند

از مسجد بیرون کردند و از آنجمله از بدعتهای او آنکه بعد از قتل عثمان مردمان با امیر المؤمنین بیعت
نمودند آنحضرت جمیع عمال آنحضرت عثمان را بسبب جور و ستمی که بر خلق کرده بودند از منصب عزل
نمود و ابو موسی را بجهت شفاعت مالک اشتر عزل نکرد و او را بحال خود گذاشت بموجب آنکه گفته اند
جای شک نیست در وقتی که در دو لشکر بحکمین راضی شدند او را حکم کردند و فریب عمرو عاص خورده
انگشتری از انگشت بیرون آورده گفت من علی را از خلافت بیرون کردم چنانکه این انگشتری را از انگشت
بیرون کردم و عمرو عاص برخاست گفت من معاویه را بر خلافت مقرر داشتم چون فهمید که عمرو او را
فریب داده از شرمندگی راه مکه پیش گرفت در آنجا ساکن شد و دیگر از اصحاب ابو هریره است
و این مرد بجهت دین را بدنیا فروخته بوضع حدیث مشغول شد و بآن در میان مردمان مشهور شد چنانچه
در اکثر کتب از صحیح ذکر کرده که چون عایشه ابو هریره را دید که بدنیا فروخته بوضع حدیث مشغول شد و بآن
در میان مردمان مشهور شد چنانچه انکار کرد گفت من یا حمیرا نکردم هفتصد حدیث که در شان علی
بود از برای تو انکار روایت نکردم بغیر از آنکه رسول گفته ام و دیگر از اصحاب که در میان مردمان جماعت
سفیان بن هند و صالح شهرت داد عبد الله بن عمر خطاب بود که بعد از زخم خوردن پدرش هر زمان
گفت بیگناه بنزد معاویه رفته و با او بیعت کرد و در واقعه صفین همراه معاویه بود و از جمله قاسطین
و بر امام زمان خروج کرد و اکثر مردمی که با معاویه بیعت کردند بکلام شیخ او شدند و عمرو عاص او
همراه ما این هر دو شقی بدو رفتند و چون این هر دو بیعت را با او دیدند و همراهی ظاهر
شد سر از سواد این لشکر معاویه شد و ضبط میمنه لشکر بگشت که بهمان او بود و بآن نیز اکتفا ننموده
روز عید الله اکبر و محمد حنفیه را بیعت یزید پلید و امیر المؤمنین بنفس نفیس متوجه میدان شد
چون تکاهلی باد حضرت افتاد تا بیعت و الفضاد بیاورده و حال او ابر فرار اختیار نمود روزی
دیگر جوانی از صدای دید هوس مردی و مردانگی نمود چون نیزه بدان جوان رسید فهمید که مالک

که مالک اشتر است گفت اگر عبد الله نشناختم که تو بی هر گز این هوس نمیکردم و خشنده که بازگردم
مالک گفت اگر از عار نمی‌اندیشیدی بر و گفت اگر مردم گویند قرابت رسول الله عیب که بجنگ خلاف
بدهد بر او نیست که گویند قتل محمد رسول الله کشته شد خلافش بطلب زید البته خلافش بنام زده دیگر
از اصحاب عبد الله بن عمر خطاب بود که در وقت بیعت حضرت امیر المؤمنین م مجانب بیرون اهل مدینه را
از خلافت و صلاح مشت آنحضرت منع میکرد و ما شد پدر لعینش با حضرت امیر المؤمنین عداوت و شمنی
داشت و از جملهای عملهای او اینکه چون حجاج ملعون بر عبد الله بن زبیر دست یافته او را بر دار کرد
و عبد الله عمر در شب بخانه حجاج رفت و حجاج پرسید که چرا آمدی گفت از حضرت رسول
شنیدم که هر که بمیرد و بیعت امام زمان نکرده باشد مردن او مردن ایام جاهلیت
دست کن تا با تو بیعت کنم چون تو نایب امام زمانی پس حجاج پای کرده گفت دستم از بیعت تو
ننک دارد و ... با علم بیعت نکردی با آنکه فضل و کمال او را پیدا انستی و اکنون آمده که بنایب
حجاج فاسق با عبد الملک بیعت نمائی والله که تو را ابلها نفر نهاده است الامر و آنکه محبت
بعضی از بعد و از جمله آنها کرامی و طعنه‌ای از جمله روایت و رفض است بلکه آنکه کسی که سر کرده و سر دار رجال العصیان
معاویه بن ابی سفیان است و اگر چه مطاعن او از حد شمار بیرون است حتی جمیع اهل سنت
از مثالب او آن مقدار در کتابهای خود نوشته اند که قلم از شرح آن عاجز است
مختصر نشوند بیرون آمد و لیکن تا موجب ملال خوانندگان این رساله و خوانندگان این رساله
از شراب ... نقل قلیلی از مطاعن او نیز مبادرت مینماید و بهمین انا انجر در حق او
لعینش واقع شد شروع میکند از آنجمله حدیثی است مشهور که حمیدی در جمع بین الصحیحین نقل
کرده که رسول الله خطاب کرد بعمار یاسر که ویح عمار تقتله الفئة الباغیة یدعوهم الی الجنة و یدعونه
الی النار و این کلمه ایست که عرب در جای ترحم و شفقت بر کسی استعمال میکنند و در جای تعجب و در حال

مدح ميكنند ميفرمايد چه عجبست بالاترى ترحم و شفقت بر و ميكويد واى بر عمار كه
خواهند كشت او را جماعتى كه از اهل بغى و تعدى باشند و او ايشانرا به بهشت خواند و ايشان
او را بآتش دوزخ تكليف خواهند نمود و اين كلام معجز نظام حضرت رسول صلعم بود و چون واقعه
صفين روى نمود عمار در ركاب ظفر انتساب شاه ولايت على بود و در آن واقعه هايله بدرجه
شهادت رسيد و چون خبر شهادت او بمعويه رسيد كفت ما او را نكشتيم بلكه او را كسى كشت كه او را بجنك
ما آورده او را كشته و اين حيله كفت پس بنابرين حمزه را پيغمبر كشته باشد و اين حكايت قبل
ازين نيز مذكور شد لعنه الله عليه او باعث بر وجوب لعن او اينكه بر امام زمان خروج نموده با
حضرت مخاصمه و منازعه آغاز كرده بسيارى از عوام الناس را در شك و شبهه انداخت
و باعث چندين هزار كس از مسلمانان شد و در آن جنك بسيارى از صحابه حضرت رسول صلعم كشته
شدند و از ابتداى مقابله و مقاتله تا انتهاى آن هفتاد و دو جنك با حضرت امير المؤمنين
كرد و اين دليل است قوى بر نفاق آن ملعون كه اكر منافق نبود و اعتقاد بخدا و روز جزا ميداشت
هركز اين عمل نميكرد و اين طرفه است كه سنيان لعين او را در بيت باب صاحب سيد اند
ميكويند مجتهد بود و مجتهد اكر در جهاد صايب باشد دو ثواب دارد و اكر خطا كند يك ثواب
خداى تعالى ايشانرا جزا دهاد كه چه بافراط نسبت بان منافق برعم طاق بلندى كذاشته اند و
بطرف جاى رسانيده اند كه كويا هفتاد و دو جنك با امام زمان كه از اعظم اجتهاد نام كنند و ثواب
هم از براى او قرار دهند و حافظ ابرو شافعى در تاريخ خود كفته عجب تر از همه آنكه بعضى از مسلمانان
هم او را مجتهد ميدانند و از مضاد ايشان تغافل و تجاهل ميورزند آخر كلام حافظ ابرو تمشت كويا
از بهر اينكه او با امير نفوس على ع اين جفا كرده بود و عمر بن خطاب را اين طمع و اطماع بهشت بنده
و چون نوبت به يزيد رسيد و روزى بر منبر در اثناى آنكه خطبه ميخواند كفت عمر بخلافت سزاوارتر از ...

از عمر بن خطاب بر حميدى در جمع بين صحيحين نقل نموده و كفته از عبد الله بن عمر بن خطاب منقولست
كه چون معاويه بمدينه آمد روزى در منبر نشسته بود و مردم مى آمدند و بخلافت سلام ميكردند
من بنزد همشيره خود حفصه رفتم ديدم كه كيسوى خود را شانه ميزند كفتم ميدانى كه كار بكجا
رسيد معاويه عليه اللعنه بمدينه آمده و دعوى خلافت ميكند و مرا اكر بدرم خليفه بوده و هيچ
دخلى در اين امر نبايد هيچ كار و حق دخل ندارم پس حفصه كفت برو مردم همه در مسجد حاضر اند تو هم
برو كه ميدانم كه مردم انتظار تو ميكشند و چشم بر راه تو دارند و ميترسم كه اكر نروى باعث تفرقه
قوم باشد و بجهت اينكه بجمع فرستاده و معاويه صبر كرد تا مردم متفرق شدند چون ديد كه آن جمعيت
كم شده و مردم كم نامى بود برخاست و خطبه خواند و كفت
من كان يريد ان يتكلم فى هذا الامر فليطلع قرنه فلنحن احق بالامر منه و من ابيه يعنى هر كسى كه اراده دارد
و مى خواهد كه در حكم خلافت حرف زند بايد كه كردن و شاخ بنمايد تا ببينيم كه چه خواهد كفت
بايد كه بداند كه ما بر اين كار سزاوارتر از او و از پدر او ويم چون شنيدم كه با من دارد و غرض نشست
كه مبادا ارادة داشته باشم خواستم كه متوجه جواب او شوم بان با خود كفتم كه كفتكو بدان خواهد
كشيد چرا انكه داشتم و صبر كردم و علامه حلى در نهج المسترشدين كفته است كه اكر معاويه در دعوى
صادق بود و عمر بن خطاب كه در صدر او و پدر او نبوده و او محل ايشان نبود و بايد امر قيام و حق او را غصب كرده
و اكر كاذب بوده در برابر مشهد مقدس حضرت رسالت صلعم بدروغ و لاف و كذاف و دعواى جزى
كرده او را آنچه بحق نبوده كفته است و كاذب ظالمست و فاسق و موجب لا لعنة الله على الكاذبين
مستحق دورى از رحمت خداست بر قابل خلافت و بر امر امامت و عبد الله هم بعد از آنكه با معاويه
همراهى نموده و از اسلام بدر رفته و معاويه را بر تحت حكومت متمكن ساخته بعد از خلافت عثمان نشينى
افتادن شد بسيار دنكين است لعنه الله واجب اللعن و السب كه از جميع افعال و اعمال قبيح تر بوده باكر

باوجود اینکه کرخود قایل در شان حضرت امیرالمومنین ع و در تعظیم و تکریم او غایل ساخته حتی انکه رسول
خدا را امر نموده که از وی دعای او در مباهله استعانت جوید و احادیثی که در حق او از رسول خدا ص
واقع شده و برادری او با رسول خدا اطلاع نموده و با قرب و منزلت و فضل و کمال او که آن ملعون همه را
شنیده و دیده بود حکم کرد که بر منبرها استغفر الله سب آن حضرت میکرده باشند و در میان رایان امر
نمود و بر آن زجر و سیاست میفرمود و این قاعده بد و قانون منکر هشتاد سال در میان مردم استمرار
داشت تا انکه عمر عبد العزیز جمله این طرف ساخت چنانکه در کتب تواریخ مسطور است و لعن و سب که بالاتر
عظلم و ظلم معاویه خود مستوجب آن بوده یکی آن حوالت میکرد چه بر هر مومنی واجبست بالای که بجز کوری
میشود و علما در کتابهای خود ثبت کرده اند که معاویه را اوجب اللعن داشته اند اینکه از اطاعت آن حضرت
که بر همه کس واجب بود ابا نموده عمر و خروج کرده دوم شمشیر کشیده آن ملعون بر روی امام زمان
و با او مقابله و مقاتله نموده سیم حق آنحضرت را غصب کرده و نام آنحضرت را بر خود نهاده و بعرض خلق
بر جای او قرار گرفت چهارم انکار امامت آن حضرت نموده پنجم خود را مستحق و قابل و لایق منصب جلیل
الخلافه و امامت شناخت ششم فضل و کمال آن حضرت را پنهان داشته و کتمان کرد هفتم فاعل [illegible]
که خود محل آن بود استحقاق آن هیچ را از مخالفان حضرت امیرالمومنین ع بیشتر از و بنود و بر سر منبرها
مقرر داشت هشتم بهتان بر حضرت امیرالمومنین ع کرده بخون عثمان لعین و طلب آن کردن و مردمان را
بر ایشان داشتن و مصر بودن خود بر آن نهم یزید فاسق فاجر ملعون را متولی امور مسلمانان کردن و
ولد ابن عم و مال الخلق الله مسلط ساختن دهم حسن بن علی ع را زهر دادن و مرتکب قتل فرزند
رسول خدا و نور دیده فاطمه زهرا شدن یازدهم وصیت بقتل حسین ع کردن [illegible] شماتت بر قتل و مرگ
حضرت امیرالمومنین ع نمودن و بآن مسرور بودن و از آیات دالة بر اینکه لعن معاویه واجبست یکی آیه
لعنة الله علی الظالمین چه و غاصب و ظالم بود و حق اهل بیت رسول را ابنا حق صاحب نمود دیگر آیه و تعاون

ویقول الاشهاد هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله علی الظالمین چه مفتری بود و کاذب در دعوی
امامت و خلافت آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم است چه بر یقین در تعیین آیه فی
حق اولی الامر امیرالمومنین ع است چون اولی الامر عطف بر الله و رسول است پس چنانکه اطاعت خدا
و رسول واجبست اطاعت آن سرور نیز واجبست و هر کسی که خلاف او کند و لکن بر خلافت او نکند و از
فرمان او سر بپیچد کافر و مستحق لعنت است و معاویه لعین خلاف مرتضی علی ع ورزید و با آنهم کفایت
نموده با آن جنگها کرد پس ملعون و کافر و مستحق دوری از رحمت الهی باشد اینست بنیاد دوم آنکه حق سبحانه
وتعالی فرمود که زین لفرعون سوء عمله و صد عن السبیل جای دیگر فرمود و اضل فرعون قومه و ما هدی
فرعون به جهت دعوای باطلی که نموده ملعون است معاویه نیز بجهت دعوای که در امامت و خلافت
نموده و در آن کاذب بوده مستحق لعنت است و در اینجا الهیضر دیگر هست که حضرت پیغمبر فرموده معاویه
فرعون هذه الامة و اعدا او عمرو بن العاص هامان این امت است و بنابر این مستحق لعنت است سیم آیه مباهله که در مباهله
بر طرف عمرو فرموده است فنجعل لعنة الله علی الکاذبین بیایید تا دعا کنیم و مباهله نماییم تا هر کس
دعوای باطل کند لعنت الهی متوجه او گردد چهارم حق تعالی در آیه ملاعنه میفرماید والخامسة ان لعنة الله
علیه ان کان من الکاذبین و پر ظاهر است که از این آیه نیز مستفاد میگردد که لعنت الهی متوجه کذب
و دروغ گو است و کدام دروغ باین مرتبه میرسد که آن کافر ملعون چون از عراق به شام برگشت بر منبر رفت
گفت پیغمبر خدا بمن گفته بود که زود باشد که تو بعد از من مرتکب امر خلافت شوی در آن وقت ارض
مقدس مدینه را اختیار کن و من شما را در زمین شام اختیار کردم و دروغ دیگر بر صحیفه کاغذی
در دست داشت و بر ایشان نشر بود که هذا الکتاب کتبه امیرالمومنین معاویة صاحب وحی الله الذی
بعث محمدا نبیا و کان امیا لا یقرأ و لا یکتب فاصطفی من اهله وزیرا کاتبا امینا و کان الوحی ینزل علی
محمد و انا اکتبه و هو لا یعلم ما اکتب فلم یکن بینی و بین الله احد من خلقه از کتابهای است که امیرالمومنین

معاویه که صاحب وحی الهی است نوشته الحال که محمد را پیغمبری مبعوث ساخت و او چون امی بود

خواندن و نوشتن نمیدانست اختیار نمود از خویشان خود و نیز از امیر مؤمنان چون وحی بر او نازل می‌شد

و من مینوشتم و لیکن عبد الله که من مینوشتم و میان من و خدا واسطه نبود و چون خواندن آن نوشته را

تمام کرد حاضران مجلس گفتند صدقت یا امیر المؤمنین یعنی راست گفتی ای امیر مؤمنان قول قیصابی

لعنه الله که از مشاهیر علمای سنی است در آیه افک حق تعالی فرموده ان الذین یرمون المحصنات الغافلات

المؤمنات لعنوا فی الدنیا والاخرة ولهم عذاب عظیم و لعنت ابدا آنکه امیر المؤمنین را بخون عثمان لعین

متهم کرد و ابد دید با آنکه خود در خون او شریک بود دیگر حق تعالی فرموده است ان الذین یکتمون ما انزلنا

من البینات والهدی تا آخر آیه و معاویه کتمان کرد فضایل و مناقب که وارد شده بود در حق امیر

المؤمنین ع از آیات و احادیث از اهل شام مخفی داشت و همه را بضلالت انداخت ایشان را کلمه جهنم

بیتوانحود [illegible] حق تعالی فرموده و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه

و لعنه یعنی کسی که مومنی را عمدا بکشد مستحق لعن و غضب الهی است و همیشه در جهنم بوده باشد پس چگونه

باشد حال کسی که یکی از منقولان او حضرت علی ع و چهل هزار تن از مهاجر و انصار بکشد دیگر فرموده

انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغیر الحق اولئک لهم عذاب الیم باتفاق امت

که ظلم او و باغی بوده پس مستحق عذاب الیم و عذاب عظیم باشد دلیل [illegible] دیگر آنکه بسیار است که واجب بوده

لعن او یکی آنکه حضرت رسول ص فرموده من اعان علی قتل امرئ مسلم و لو بشطر کلمة لقی الله یوم القیمة مکتوبا

علی جبهته آیس من رحمة الله یعنی کسی که اعانت و یاری در کشتن مسلمانی کند اعانت نماید مایوس از رحمت

الهی بر پیشانی خود بیند صاحب الف مقاله رحمه الله در باب پیشانی او چه نوشته باشد در روز قیامت و دیگر

او را چه امید خواهد بود [illegible] که عبد الله نیشابوری حکایت کرده که مرا با جدی بر خلیفه کاری بود مدتی

او نشستم در ماه مبارک رمضان چون بنشستم دیدم که [illegible] آفتابه آورد و دست بشستم و طعام

و طعام حاضر کردند لقمه چند بخوردم مرا بیاد آمد که رمضان است دست بکشیدم و جعفر پرسید

گفتم رمضان است و مرا فراموش شد از آن چند لقمه خوردم و در فراش گفت مگر علیم و [illegible] سبب

روزه نگرفتن چیست [illegible] شروع در گریه کرد و [illegible] آن [illegible] شدم چون

خوان برداشتند گفت ای عبد الله از رحمت الهی مایوسم که نماز و روزه [illegible] عیب است [illegible]

مخلد در نار و معذب [illegible] که هارون الرشید علیه اللعنة بطوس

رسید مرا بخواند و چون بنزدش رسیدم شمشیری [illegible] دیدم [illegible] سلام کردم گفت فلان

تو امر ما [illegible] گفتم [illegible] و چون بخانه رسیدم همان خادم آمد

آمد که تو را امیر می خواند [illegible] رفتم چون دیدم [illegible] گفتم

و مال و فرزند [illegible] کرده [illegible] چون بخانه آمدم بار دیگر آمد [illegible]

گفتم [illegible] و مال و فرزند [illegible] و ایمان [illegible] و آن شمشیر [illegible] داد و گفت با این

خادم برو و هر چه وی گوید چنان کن و آن خادم مرا بخانه برد که در میان آن خانه چاهی بود

و سید [illegible] و [illegible] بود [illegible] در هر خانه [illegible] از اولاد علی و فاطمه از پیر و طفل

و جوان یکیک را بیرون آورد که گردن بزن و در چاه انداز و چون سر [illegible] مانده بود [illegible]

بیرون آورد و آن پیر گفت ای [illegible] شرم نداری که از جمع و اکثر که از خاندان امامت

و رسالت [illegible] فردای قیامت جواب خدا و مصطفی و مرتضی و فاطمه و حسنین علیهم السلم چه

گفت مرا از آن سخن [illegible] شمشیر از دستم بیفتاد آن خادم گفت ای امیر المؤمنین عاصی

شدی [illegible] سه تن را [illegible] ای عبد الله چون حال این باشد [illegible]

و نماز [illegible] که در جهنم ابد الاباد [illegible] علاج [illegible] از احادیث [illegible]

معاویه را [illegible] رسول ص فرموده که من اخاف اهل المدینة اخافه ظلما فعلیه لعنة الله و غضبه الی یوم

القيامة ولا يقبل الله منه صرفا ولا عدلا یعنی هر کس که بترساند اهل مدینه حضرت رسول را ترسانیده
که اندوه و ظلم و ستم باشد پس بر اوست لعنت الهی و دوری از رحمت بی غایت حضرت حق تعالی و محرومی
از شفاعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و بر اوست غضب و سخط جبار حقیقی و قبول
نمیکند حضرت عز و جل از آن شخص نه توبه و نه گریه و نه پشیمان شدن و نه هدیه و نه قربانی
اورده اند بسر بن ارطاة را یزید پلید فرستاد که در مدینه از اهل مدینه بیعت بستاند و مردم مدینه
بر نجیبای از آن ملعون منبر مسجد نبوی که ام السلمه را نگه میگفت هذه بیعة ضلالة یعنی این بیعتی است
که عین گمراهی و موجب روسیاهی است از ترس پسر خود عمرو بن ابی سلمه گفت برو بیعت کن و او را
رخصت کرد که بیعت کند از ترس که مبادا اگر تعلل کند بقتل رساند و آن ظالم بدین بر نبی سلمه
فرستاد که جابر بن عبد الله را حاضر کنید الا همه را میکشم و جابر بخدمت ام سلمه رفت که شاید شفاعت
او بیعت نکند ام السلمه گفت با جابر برو بیعت کن که من پسر خود را نصیحت کردم که بیعت کند
که پیغمبر ص فرموده است که ... کدام ترس و ترسانیدن ... ازین بیشتر خواهد
بود ابن عباس روایت نموده که حضرت رسول ص فرمود لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب لما خلق الله
النار یعنی اگر جمیع مردمان یکدل و یک جهت میشدند بر دوستی امیر المومنین ع هر اینه خلق نمیکرد
دوزخ را خدا تعالی و مولف گوید که افاده همین معنی میکند بسیار است و این دلیلست پس روشن که
دشمنان آن حضرت ع هیچ روی بهشت نخواهند دید و در دوزخ خواهند بود و دوستان او در بهشت
و آن حضرت را هیچ دشمنی مثل معاویه نبود و دشمنی هیچ دشمنی به دشمنی معاویه لعین نمیرسد
و آن محنت که آن حضرت از معاویه و بنی امیه کشید در حین حیات و حالت ممات از هیچ فرقه و هیچ جمع
نکشید و مولف گوید و الکرب و جوب لعن معاویه حدیث عمار است در روز که چون عبید الله مرفق گفت
انا اول مخاصم یوم القیمة بین یدی الله عز و جل یعنی از آن کسی که در روز قیامت نزد حق تعالی

تعالی خصومت و دشمنی مقدر است خواهم کرد و در آن وقت عمار هفتاد و چهار سال داشت و ضعیف
شده بود ومع هذا شجاعتی در آن روز از و بظهور آمد که از هیچکس از جوانان و شجاعان نیاید و چون
بدرجه شهادت رسید حضرت امیر المومنین ع متولی دفن او شد فرمود که عمار را بهشت واجب شد
و قاتل عمار در النار در دوزخ خواهد بود وارشاد والکریه مطالب حلبی ... صدر الائمه موفق
بن احمد مکی از علمای اهل سنت است باسناد خود از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کرده
که او گفت که از رسول خدا ص شنیدم که گفت علیکم بعلی بن ابی طالب ع فانه مولاکم فاحبوه و عظموه
و اتبعوه الی الحق ضروره و اذا دعاکم فاجیبوه و اذا امرکم فاطیعوه فاحبوه بحبی و اکرموه بکرامتی
ما قلت لکم فی علی الا بما امرنی ربی جلت عظمته یعنی بر شما است ای گروه که از حال علی بن ابی طالب ع و
فضل و کمال و قرب و منزلت او غافل نشوید بعد از من که او مولای شماست پس باید که او را دوست
دارید ... شماست باید که ملازم او باشید و از و مسائل فرا گیرید و اوست که شما را به بهشت
میکشد و او را عزیز دارید و اگر شما را بخواند و طلب اجابت کنید و چون شما را بچیزی و کاری امر
نماید فرمان بردار او باشید و باید که او را دوست دارید به سبب دوستی من و او را عزیز و مکرم دارید
بجهت کرامت و عزت من آنچه من گفتم شما در شان علی نگفتم الا آنچه پروردگار امر نموده جلت عظمته
و هر گاه از رسول رب العالمین مانند چنین نصی در شان آن حضرت مکرر واقع شده باشد هر کس که
آن کند و او را چنانچه رسول خدا ص ... بشناساند و خلاف آن بر خلق ظاهر سازد کتمان حق
کرده و خلاف اراده خدا و رسول را بعمل آورده و چه بزرگ تر از چنین شخص و اجلست او لعن کردن
و ناهجان او الانم مادون که از علمای سنت است در تصنیف خود آورده که رسول ص در هفت موضع
معویه را لعنت کرده روزی که از مدینه بیرون رفت یوم البدر یعنی روزی که بجنگ بدر میرفت
و روز احد و روزی حدیبیه قریش منع کردند که بمکه خود رسد و صلح قرار شد و روز غطفان

و روز جمعه ابن تیم روایت کرده روزی که از عبدالله که امام حسن ع روز عید از هفت سؤال و ابن معاویه
غاویه شمرد و الا اخبار که دلالت دارد بر آنکه معاویه ملعون از اهل النار است یکی آنکه صاحب مصابیح که از ائمه
سنت است روایت نموده که روزی رسول خدا فرمود یطلع علیکم رجل من اهل النار یعنی برمی
همین ساعت پیدا خواهد شد از اهل دوزخ باشد و هیچ التزمه معاویه پلید پیدا شد و یکی آنکه
عبدالله بن عمرو بن العاص روایت کرده که روزی در خدمت رسول ص بودم فرمود لیدخلن رجل یموت
علی غیر ملتی یعنی بیاید بر شما مردی داخل شود که بمیرد بر غیر دین و ملت من ناگاه معاویه غاویه در مسجد
دیگر آنکه صاحب مصابیح روایت نموده که پیغمبر ص فرمود یموت معاویه علی غیر ملتی یعنی خواهد مرد معاویه
بر غیر دین و ملت من و او ساعت مردن صلیب در گردن داشت چنانچه احنف بن قیس گفته که من از امیرالمؤمنین
شنیدم که فرمود معاویه بر دین اسلام نخواهد مرد و این در حالتی بود که خلیفه که آیا چگونه تواند
بود پس بسبب اتفاق بسفر شام رفتم شنیدم که معاویه را بیماری بهم رسانیده بعیادت وی رفتم دیدم که روی
بدیوار خوابیده است دست بر سینه وی نهادم دستم بر چیزی خورد که از گردنش آویخته بود چون
روی بطرف من کرد مرا که پنهان دید گفت [illegible] دیدم که از هر رو در نجم گفت که پسر مرا [illegible] که
از علی بن ابی طالب شنیده ام که گفت معاویه بت در گردن خواهد مرد پس گفت ای احنف چه عجب داری
طبیب مرا با این امر کرده و گفته که این بت منفعت در گردن بیاویز که نفع میکند پس از آنجا بیرون
آمدم هنوز بجای خود نرسیده بودم که آواز مردن معاویه از هر طرف برآمد ابن قتیبه هم نقل کرده
که معاویه مرد در حالتی که از صنم نوعی شفا داشت ما سوی در کتاب خود آورده که از منقل
و علی خبر کسی دادند بر روی خلافی بنشست و همه دین منتفی شد ابن ابی که معاویه بت در گردن از دنیا
رفت دیگر احمد بن حنبل گفت که من روزی در مدینه بمسجد رسول ص رفتم شنیدم که جماعتی همی بالک میکردند
در حرکت [illegible] میگویند نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسول الله یعنی پناه بخدا میبریم از غضب

الهی و سخط حضرت رسالت پناهی پرسیدم که این جماعت چه واقع شد گفتند که رسول ص بر منبر رفته
خطبه میفرمود در آن اثنا معاویه برخاسته دست ابوسفیان را گرفته از مسجد بیرون رفتند پس رسول
خدا چشم بر ایشان افتاده فرمود که لعن الله القائد و المقود و یل للامة من معاویة ذی الاستاه
دیگر آنکه است که بر پدر اگر فتنه بیرون رفت [illegible] یعنی آنکه لعنت و دوری از رحمت الهی
بر کشنده و کشیده شده باد وای بر امت از معاویه که ذی الاستاه هست یعنی صاحب کفل [illegible] است
دیگر آنکه گفته که این لفظ را از برای شخصی گویند که مال مردمان بغیر حق تصرف کند و بصاحبان [illegible]
نکند و نیست پس دادن مال بصاحب مال نداشته باشد و بهمچنین امام الثعلبی روایت کرده که
روزی رسول خدا نشسته بود که ابوسفیان بگذشت بر شتری سوار و معاویه برادر
ان برادر [illegible] او و ابی برادران بر پای همراه بود و یکی شتر میراند و رسول ص فرمود لعن الله
القائد و الراکب و السائق یعنی سوار و کشنده و رانندگان از رحمت الهی نصیب مبادی
روایت کرده که رسول خدا در روز احد در نماز صبح ابوسفیان را لعنت کرد و علی ع در قنوت
نماز معاویه را لعنت کرد و عبدالله بن الحارث گوید من در مسجد رسول ص بودم و حضرت رسول ص
بر منبر بود و ابوسفیان در چشم داشت و معاویه دست او را گرفته بیرون رسول ص گفت لعن الله
التابع و المتبوع دیگر از و منقول است که رسول ص بجهت کاری شخصی را بطلب معاویه فرستاد جواب
آمد که طعام میخورد و بار دیگر طلبید همین جواب آمد فرمود که اللهم لا تشبع بطنه و بعد از آن تا زنده
بود هر چند میخورد سیر نمیشد ابن عباس گفت من روز پیش رسول [illegible] در میان آمد و گفت عبدالله گفت با غلام
بیازی مشغول بودیم که رسول ص رسید من از خوف در پشت دری پنهان شدم مرا طلبید که
برو معاویه را طلب کن و من رفتم چون باز آمدم گفتم که بخوردن مشغول است پس آن حضرت گفت لا اشبع
بطنه یعنی خدای تعالی هرگز شکم او را سیر نکناد دیگر آنکه آمده که حضرت رسول ص هیچ معاویه را لعن

میکرد و پیغمبر صلعم او را طلیق ابن الطلیق ابن لعین گفتی طلیق آزاد کرده شده را گویند چون حضرت رسالت صلعم مکه را
فتح نمود اهل مکه را از کشتن و اسیر کردن آزاد نمود لهذا ایشان را طلقا نام شده بود و معاویه و
پدرش از آنجمله بودند و در وقت بعثت رسول صلعم او مشرک بوده مسلمانی ظاهری او بعد از فتح ما پیش از وفات
بود که آن حضرت از دنیا رحلت نماید و سبب سلامتی او آن بود که چون همیشه استخفاف بشرع می نمود در روز
فتح مکه چون در مکه نبود و شنید که پدرش اسلام آورده و نوشت که از دین خود بدر رفت محمد نقل نمودی
و در میان عرب مادر او را رسوا کردی که مردمان خواهند گفت ابن عرب از کلاخ عزی برگشت و پدرش را
سرزنش نمود و پیش از اسلام چو کرده بود و حکم رسول عم صادر یافته بود که هر که او را بیابد بکشد و خونش
هدر باشد و پیش از فتح مکه گریخت و از هیچکس و از هیچ جا ایمن نبود عاقبت خود را بعباس رسانید و
بدست و پای او افتاد و اظهار اسلام کرد و تعجیلا بخدمت حضرت رسول در آمد شفاعت نمود و پیغمبر جرم او
بخشید و بیان شفاعت عباس و کاتب رسایل شد و اینکه اهل سنت او را کاتب وحی میگویند غلط محض
چه او بعد از آن مسلمان شده بود که آیه و اوفی هدایه اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ امکان بود اگر فرض کنیم
که پیش مسلمان شده بود آن مرتبه نداشت که کسی او را کاتب وحی نماید و اگر معاویه کاتب وحی
می بود و اهل سنت او را فضیلتی می دانستند در کتب معتبر خود روایت میکردند که از جمله و محال ابن ابی
سرح که مرتد شد چون بخاک کرده و ابو الحکم چه هر دو از نیک عالم بودند و در خبر است
که مردی گفت بمدینه رسول صلعم رفتم که شرف اسلام برسم و روزی شنیدم که رسول صلعم میفرماید که
ارجعن و ان الدرک الاسفل من النار نمرود و در کنعان و شداد بن عاد و فرعون و رجل بیاید بعدی
بباب بابل و لولا ما قاله فرعون انا ربکم الاعلی المکان هو اسفل منه یعنی چهار کس در مرتبه پایین
دوزخ چند که عذاب ایشان از همه دوزخیان سخت تر است نمرود و شداد و فرعون و مردی که بعد از
من بدر بابل از مردمان بیعت خواهد گرفت و اگر نه آن بودی که فرعون دعوای خدایی

خدایی کرده بود میگفتم که این مرد در درجه پایین تر از وست و عذاب او سخت تر از وی و چون حضرت
امیر المؤمنین ع بجوار رحمت حق رسید من عزم عراق کردم و چون بدر بابل رسیدم معاویه را
یافتم که بر منبر بود و از مردم بیعت میگرفت معلوم شد که آنمرد معاویه بود بعون رب صحت این قول
آنکه حق تعالی فرموده ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و از جمله منافقان بوده آن حضرت
امام زین العابدین ع مرویست که شخصی از آن حضرت پرسید که چه حال داری یا ابن رسول الله ع
فرمود که احوال دارم که بنی اسرائیل را بود از فراعنه که فرزندان ایشان را ذبح میکردند و زنان ایشان
خاصت پیغمبر صلعم ندوید که در آن هشتاد سال که خطبه از جهت پدر بود از دولت بنی امیه بود
و حال شیعیان علی ع بعنوانی گذشته که هیچ زبانی شرح و بیان آن نتواند بود و هیچ گوش نشنیده
آن نشاید چند هزار نفس را بتهمت دوستی اهل بیت کشته باشند تا بدوستان و شیعیان
چه رسد و هر شوم صعوبت شو... و خیانت نفوس ایشان را چگونه شرح توان داد که یکی از
اکابر فرموده است که یزید یکی از سیئات معاویه خطا کرد درست گفته است که از بدیهای
او یکی یزید است حسام الدین حنفی گفته است که از بدیهای او آنست که چون یزید با امام حسین ع
کرده است از بهر اعمال معاویه بود و آن ملعون تمهید مقدمات آن کرده و مردمان را بر
ظلم اولاد علی و فاطمه دلیر ساخته امام حسن را زهر داد و رخصت قتل امام حسین او نموده
و درخت عداوت اهل بیت او در دلها نشانده و بعد از آن ثمر آورد که هر کس از بنی امیه که
دست یافت بنیت اولاد شیعه امیر ع و ستم و ظلم را از حد گذرانیدند و چون کار بعد بنی
عباس افتاد صد و بیست هزار تن از اولاد امیر المؤمنین ع را کشتند و از شیعه اند بقتل
رسانیدند که از حد و شمار گذشته و سبب این همه ستم معویه بود و باعث استیلای او و دیگر فتنها
و فسادهای عالم که از زمان جاهلیت و زمان ستیکاینات تا بدار و فعل از او زنا شد

واقع شده و خواهد شد عمر است ابو یوسف بن ابراهیم مصاحب ابی حنیفه در مجلس درس خود میگفت
و در کتاب جاویدان الالفاظ از ابعینه نوشته است که معویه اول کسی بود که قاید و راهنمای
فتنه باغیه شد و اول کسی که بخلاف حکم رسول صلعم حکم کرد در آنکه آنحضرت فرموده است که الولد
للفراش و معاویه بجهة خاطر زیاد این مخالفت نمود و اول کسی بود که مسلمانان را کشت که در یکجا
برگشته بودند بعد از اسلام و نیز زنا کرده بودند بعد از احصان و اول کسی که بر مسلمانان الجزیه
فرستاد و اول کسی که با مشرکان [illegible] صلح کرد و اول کسی بود که بت فروختن را بر مردم
نهاد و اول کسی که بر خلاف میراث نهاد و [illegible] کرد اما اینکه گفته اند اول کسی بود
که قاید فتنه باغیه شد اشارت بحرب صفین است و قتل عمار و کفران طایفه که علمای اهل
سنت هم بعضی بر آن رفته اند چنانچه مامور کشته بر بغاة [illegible] کرده خواه بمیرند و خواه
کشته شوند خاصه آن باغی که بر جنگ کسانی که بر وی دین بودند خروج کرده که آن
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و از بعضی الفاظ مامول است که معاویه کافر مرده باشد
و سزاوار آن نموده که [illegible] کذا و فیه [illegible] گفته است که خلاف [illegible] و شمشیر [illegible]
و مذهب معویه است و باتفاق [illegible] و خوف [illegible] فرموده لاینال عهدی الظالمین و اما
آنکه گفته است غنیمت بجهة خود بموجب فرموده حق تعالی که ما افاء الله علی رسوله من اهل القری
فلله و للرسول تا آخر و غنیمت از خدا و رسول و ذوی القربی و [illegible] در زیر [illegible]
تا آنکه بطرف ایشان هرکه خواهند دهند و خیانت نمایند و خیانت نمایند و بخلاف
حکم حق جل ذکره عمل کنند و صاحب کامل [illegible] مقام فرموده که [illegible] ابو یوسف رسول را [illegible] شود که
طعن او بر معاویه وارد آید عجب که چون بحث در فاطمه و فدک میرود و نحن معاشر الانبیا
[illegible] و حق فاطمه را از فاطمه باز میگیرند و چند آیه قرآن [illegible] میکنند و چون با معاویه

با معاویه خصوصت افتاد اثبات میراث از جهة رسول صلعم نماید باینکه معاویه امثال با صحابه کرده که
با ایشان نیز همچنین کردند بلکه شنیع تر پیش ما هیچ فرقی نیست میان معاویه و دیگران تا اینجا عبارت
اوست و اما آنکه صاحب حاویه گفته است که معویه اول کسی است که بخلاف حکم رسول صلعم حکم کرد
اینکه ابو سفیان دعوی کرد که زیاد فرزند او است و رسول صلعم پرسید که از نکاح بهم رسانده یا از سفاح
گفت از سفاح رسول صلعم فرموده که الولد للفراش و للعاهر الحجر یعنی فرزند از شوهر است و زنا کننده را
بسنگ حواله کنید یعنی رجم باید کرد معاویه حکم رسول را باطل کرد و زیاد حرامزاده را برادر خویش
[illegible] ذکر خداوند عالمیان در سوره الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات بلی او نیز حرامزاده
بود مثل برادر حرامزاده بود گفتند خبیث [illegible] است و حدیث مثل آمده که کل اناء یترشح بما فیه
زیاد ملعون خواست که برادر زیاد بن ابی سفیان خوانند مردم از خوف آنکه خلاف حکم رسول صلعم
خدا بشود نگفتند و عایشه او را ابن ابیه نام کرد و بدان مشهور شد صاحب کامل گفته است حکم
خدا و رسول عمل نمودن مخصوص معاویه نیست رسول صلعم مروان را از شهر راند و عثمان بخواند رسول
[illegible] بخواند عثمان براند حق تعالی فدک را بفاطمه داد و فرمود که آت ذی القربی حقه ابو بکر
باز ستد حق تعالی گفت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی علی و فاطمه را با علی [illegible]
غرض کردند [illegible] و لعنت معاویه [illegible] بکفر و نفاق [illegible] است [illegible]
گفته است که معاویه اول کسی است که مسلمانان را بکشت آنست که حجر بن عدی که از شیعیان بود در کوفه
بکمال زهد و صلاح و اعتقاد درست معروف معویه ابو موسی اشعری را فرمود که حجر بن عدی را بسته
و بگواهی جماعتی از دین بیگانه برسانند که حجر با دوستان او و محبان امیر المؤمنین چنین
و چنین کرده و جمعی هم دین بدنیا فروختند برای خاطر جوی معاویه بر آن تهمت نامه خط نهادند
و معاویه باین بهانه حجر را با نصد کس از شیعیان بکشت اللهم العن والعن من توقف علی لعنه

ومراد از سری که هدیه برای یزید فرستاد سر عمرو بن حمق است که حضرت رسول ص او را دوست میداشت
و او دعوی میکرد که پیش از اسلام هیچ زنا نکرده ام و بر کسی ظلم نپسندیده ام و حج بجای آورده ام و از اصحاب
حضرت امیر المؤمنین ع بود و در جمیع حروب در خدمت آن حضرت بسر میبرد و بعد از واقعه
حجر بن عدی از کوفه گریخته بموصل رفت و در آنجا بدست دشمنان اهل بیت شهید شد و سر
او را برای معاویه فرستادند [illegible] او را برای یزید معاویه فرستاد و معاویه
جامهای مرغوب و اقمشه نفیسه و مال بسیار بجهت او فرستاد قبول نکرد و گفت [illegible]
بکوفه [illegible] شهادت [illegible]
ابی عبد الله الحسین [illegible] ذکر یاد دارد اما اینکه گفته است که معاویه صلح کرد با کفار و جزیه
با اینکه حق تعالی در این آیه قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله تا آخر آیه [illegible] بوده است کفار را
جزیه خلاف [illegible] خدا و رسول [illegible] و اینکه چنین کرده باشد ظاهر است که کافر را
دوست میدارد و خدا و رسول را دشمن و اینکه چنین کرده باشد ظاهر است که کافر را دوست
میدارد و خدا و رسول را دشمن و اینکه گفته است که [illegible] حکایت
مشهوره است که در کنز الاسلام روایت کرده است از مشایخ خود تا بصاحب مصابیح و او از ابی وائل
نقل کرده که او گفت با مسروق در فلان موضع نشسته بودم سفینه میگذشت پر [illegible] که حیثیت
و بکجا میرود گفتند [illegible] در سفینه تمام بتها است که معاویه بطرف هند میفرستد که در آنجا بفروشند
مسروق گفت که خالی از این نیست که اعمال بد این مرد را شیطان در نظر او زینت داده که
عمل را خوب میداند یا آنکه یکبارگی از آخرت ناامید شده و بدنیا مشغول است و او را صفت
که [illegible] در سوء عمل [illegible] بیان حال کافر است که قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور
گفته است که بجای رسول نشسته برضای صحابه اشاره است [illegible] که حضرت رسالت

بنا دم دیده بود که بنی حکم و بنی مروان بصورت بوزینگان بر منبر او بالا میروند [illegible]
چنانچه بوزینگان بجای بالای منبر بر آیند و بعد از آنکه رسول خدا ص از خواب بیدار شد تا روز رحلت
هرگز نخندید و آیه و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس اشاره بآنست و سوم
آنکه از [illegible] در کتاب باب آمده است که حق تعالی بر رسول خود و ائمه معصومین علیهم السلام
[illegible] آمده است [illegible] برابر حکومت این ملاعین است که هزار ماه
بنجاه ماه بود و شجره ملعونه که در قرآن مجید واقع شده مراد بنی امیه است صاحب مصابیح باسناد
خود از ابن عباس نقل کرده که گفت رسول خدا ص فرمود اذا رأیتم معاویة علی منبری فاقتلوه یعنی
ای بندگان خدا و ای امت من هرگاه ببینید معاویه را بر منبر من باید که او را بکشید و چون در امر
الحضرت تغافل و تهاون جایز داشتند حق تعالی او را [illegible] کردانید و کشید آنچه کشیدند
با حدیث وارد است بلکه موالف و مخالف چندین حدیث باین مضمون نقل کرده اند مثل آنکه
از جمهور لبید نقل شده که رسول ص گفت هذا الامر بعدی [illegible] ادرکه منکم وهو یرید
فلیبقر بطنه یعنی معاویه [illegible] باشد که او [illegible] ادراک کند باید که او را
اینکار و دارد باید که شکمش بشکافند با آنکه رسول ص [illegible] خلاف
و ملعون [illegible] ملاعین [illegible] اکر او لعنت [illegible] رسول الله [illegible]
نبود آن [illegible] چندین مرتبه [illegible] حق تعالی [illegible] انک لعلی خلق
عظیم وصف نموده [illegible] دعا میکرد و شکر میفرمود در
این کفته اند که آن حضرت هر چند از کفار [illegible] میکشید میگفت اللهم اغفر لقومی و مشهور است
که در احد دندان مبارکش را بسنگ شکستند و میگفت که اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون
هرگاه کفار را دعا کند که خدایا قوم مرا بیامرز که نادانند [illegible] ظاهر میشود که او را

امید وارید بدرگاه حضرت باری نیست ولیکن قادر بر ذلک است و روایات در طعن آن منافق بسیار است
و در روایات در طعن آن منافق بسیار است مثل آنکه بعضی از اهل سنت نقل کرده اند که پیغمبر صلعم فرموده
اذا رایتم معاویه یطلب الملک فاضربوا عنقه و بموجب آیه کریمه وما ینطق عن الهوی امر آنحضرت بامر
خدا است و هر نفرینی که پیغمبر خدا او را کرده باذن خدا است و دوری از رحمت الهی و نفرین حضرت
رسالت پناه صلعم در حق او شامل حالست الحاصله از و نقل شده که گفت که اول کسی که غارت کرد
در اسلام آن ملعون بود و مرادش آنست که ضحاک بن قیس را با سه هزار کس معاویه فرستاده بود
که در هر جا هر کرا در اطاعت امیر المؤمنین ع یابند قتل و غارت کنند و بسیاری از شیعیان کشته شدند
و اول کسی بود که در میان صفا و مروه سوار شد و اول کسی بود که شرب نبیذ را بر علانیه مرتکب
شد و ساز و سرود را با آرم الحق ساخت و گاه گاه میل بکلاه خود هم میکرد و حکم با جانبش میفرمود
و اول کسی که کتابت مکر و تذویر نوشت او بود که چندین نوشتهای تذویر و مکر و دروغ نوشت
تا قیس بن سعد بدان سبب از حکومت مصر معزول شد و چون تفصیل آن طولی دارد رجوع آن
بکتب تواریخ انسب است و چون معلوم شد که از روایت احوال و اعمال ظلم بدین رسید بیان مادر و پدر
که او داشت شیخ زاده حافظ ابو اسمعیل بن علی بن سلمان که از مشاهیر علمای اهل سنت و محدثین است
در کتاب مثالب بنی امیه آورده که هند با مسافر بن عمرو بن امیه در ساخت و چندین سال مسافر
با او زنا میکرد و او را وعده میداد که تزویج کند تا آنکه حامله شد و ترسید که پیشش ماهکی بی سید
مسافر از ترس خصومت و فضیحت بگریخت و بحیره بمجاورت نعمان بن منذر در رفت و هند را ابو عتبه
بسیار دبابو سفیان داد و هم در حین عقد بخانه ابو سفیان آمد و چون سه ماه در خانه او
بود آن فاسق بوجود آمد و باعث معاویه بهره سرانجام بوجود آمد ابو المنذر هشام بن محمد السایب در کتاب
مثالب گفته که چهار کس در معاویه دعوی داشتند که از ماست یکی عماره بن ولید بن مغیره مخزومی

مخزومی یکی مسافر بن عمرو و یکی ابو سفیان و شخصی دیگر و هند از معجبت سیاهان مخزومی زن بود
و چندین بار فرزند سیاه آورده بود و صباح روز بکشت و مادر هند را علمی بود در زنی المجال آن
علم دار ایام جاهلیت بر سر در آن وقت زنان فواحش را بان علم میشناختند و در اصل بنی امیه
از قریش نبودند چه مشهور است که امیه غلامی بود از آن عبد الشمس و او رومی بوده الا آنکه
چون زیرک و فهیم بود عبد الشمس او را آزاد کرد و بفرزندی برداشت و از وی فرزندان کثیر جلیله
ملاعین و محاذیل بوجود آمدند و اکثر علما بر آنند که شجره خبیثه که در قرآن واقع است
بنی امیه اند و این را از مطاعن عثمان بن شمرده اند اگر کسی گوید که در تواریخ مشهور مذکور است
که عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بود چگونه شاید که او غلام باشد گوییم عادت
عرب بود که چون غلامی را آزاد کنند آن غلام را بنام انتساب خوانند که او را آزاد کرده باشد
چنانکه زید را زید بن حارثه را آزاد کرد و عرب او را زید بن محمد میخواندند و بعضی از محققان گفته اند
چون بنی امیه رومی اند مراد از الم غلبت الروم ایشانند چه در مدت ملک ایشان اهل صلاح
و دین مغلوب بودند و ایشان غالب و مراد بغلبه روم اینست لهذا چون [illegible]
جنبه کرده کشته ملاحظه فرا دید ملک ایشان را بخراب گذاشت و هر اوصاف بر سید و بعد از آنکه
از لشکر سپاه پادشاهی کرده بودند همه هلاک شدند و کسی از صادق آل محمد جعفر بن محمد
پرسید که شما شب قدر را میشناسید آنحضرت فرمود که چون نشناسیم حال آنکه آن شب را از
برای ما پیدا کرده اند در آن شب جبرائیل تحت کرامت میشانند و ارواح انبیا و ملائکه کرام
بلک میک بر هفت ما می آیند و احترام ما بجا می آورند تا صبح میشود و ما را آن شب هزار از ملک
بنی امیه باشد و اضعاف آنچه ایشان را حاصل شده باشد در مدت ملک و پادشاهی ما را در هر شب
حاصل میشود و چون مشخص شد که بنی امیه رومیند از قریش نبوده امامت و خلافت عثمان ممنوع است
معوی

باطل باشد چه بزعم ایشان رسول صلعم گفته الائمة من قریش و ایشان قریش بودند و معاویه خود را
از مؤلفهٔ قلوب بود و در مدت بعثت پیغمبر مشرک بود و مکذّب و محمد هادی بدین خلاف بود و یکی
اهل سنت با جمعی که از معاویه بظهور رسیده بلکه از جمیع نواصب حرام و ریختن خون مسلمانان شد
و جواه ناسزای که نسبت بحضرت امیر المؤمنین ع گفتند و خوارج و غیر اینها از فضایح مذکوره تمام بنی امیه بستند
مبتلا بودند همچنین را موجب جرح و نقض خلافت نواصب و نقصان مرتبهٔ ایشان نمیدانند و حاشا
که ایشان را از دایرهٔ اسلام خارج دانند اگر کسی یکی از ایشان را بلعنت یا بفرزند یاد کند بکشتنش
فتوی میدهند و این بنابر آنست که اگر نفی اسلام این جماعت کنند منافات با اصل مذهب ایشان
خواهد داشت که آن ثابت شدن امامت است به بیعت اگر همه یک کس باشد چه بر هر یک از معاویه
و یزید و مروان پیش از ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کردند اگر اینها امام نباشند لازم آید که اینها نیز
امام نباشند و لازم آید که نماز جمعه که باعتقاد سنیان موقوف است [illegible] ایشان منعقد نمیشود باطل
باشد و لازم آید که اگر اینها امام و پیشوا نباشند در مدت حکومت آن ملاعین که قریب بصد
سال بود همه نکاحها و عقدها باطل باشد نجم ملا سعد الدین در شرح مقاصد گفته که ما
[illegible] العنوی [illegible] اینکه علما [illegible] برآن نمیکنند بجهت آنست که مبادا [illegible] کنند
نیز چون نفی اسلام نواصب سرایت میکند [illegible] کرده اند و نمیکنند و با اینها همه اهل سنت
معاویه را خال المؤمنین نام کرده اند بجهت آنکه خواهر ام حبیبه دختر ابی سفیان یکی از زنان رسول
بود و معلوم است که پیغمبر را سه زن بود پس واجب است که برادران زنان هم خال المؤمنین باشند و از
آنجمله محمد بن ابی بکر برادر عایشه لعنه الله بود چرا او را خال المؤمنین نمیگویند و عبد الله بن عمر برادر حفصه
پس بایستی که او را هم خال المؤمنین میگفتند و اگر باین سبب خویشان زنان زنان را امومنان
و عایشه خواستی بودی پس بایستی که عمّ مؤمنان بودی و یکی جدّ مؤمنان و یکی جدّه مؤمنان بودی

بودی و یکی خال مؤمنان و یکی خاله مؤمنان بلکه دیگر از معویه بظهور آمد اگر مؤمن بودی که از آب
بیاد می یافت آنست که عایشه را بجاه اند اخت [red: حکایت] سوابیل الاشنبا [illegible] کرده است که روزی
معویه بر منبر رسول صلعم بود و بیعت از برای یزید میگرفت عایشه سر از روزن حجره اش بیرون کرد و گفت
ای معاویه پیشوایان شیوخ بودند از برای فرزندان بیعت گرفتند گفت عایشه گفت پس تو چرا
کار را هند ابکه کرده معاویه خجل شد و از منبر پایین آمد و بعد از دو سه روز کس فرستاد و التماس نمود
که نزد ام المؤمنین حسنی اگر بطعام آیی فخر من شود و شرط میکنم که بر او ازو بغیر آنچه خیر ده است بیرون آن
کرسی گذاشتند او را نکلیف نشستن بر آن کرسی نمود و نشستن همان بود و فرو رفتن همان در آن زمان
گفت ای عایشه خاموش باش تا بیخبر شوی و و علماها و شما در چاه و بلا و در آنجا همیشه خواهم کرد
و این واقعه در آخر ذی الحجه سال پنجاه و هشت هجری روی داد و در روایتی آنکه چون چشمش ضعیف
بود بر چیزی سواری شد بلدیت معاویه رفت و چون بر روی فرشهای معاویه آمد و چون چاه خوش
بر روی فرشهای ضعیفی معاویه چه بر یکی دیگر بر یکی شاشیدند مروان حکم را عرق غیرت در حرکت آمد
از آن حمار الرّه ده کشتند گفت طاقت تحمل بیشتر ندارم بخادمان که دشنام خرا با سواره در چاه
کرد که خانه بود انداختند و در روایت اول صحیح است و بعضی بر آنند که این واقعه در آن چند روزی
علم و وقوف نیافت که حضرت امام حسن ع که پیش از وقوع آن واقعه خبر داده بود و ابن عباس
چون خبر گم شدن عایشه رسید خبر دار شد که و اینکه داند اعمال قبیحه معاویه را بجهت آنکه بیعت گرفت از مردم
جهت یزید با آنکه فسق و فجور آن ملعون مطلع بود و او را از خود بدتر و ظالم تر میدانست مشهور است که در
آخر عمر مرضی روی داد که بوی جهنم بمشامش رسیده بود در مرض مراجعه نمود و خطبه خواند گفت یا ایها الناس
من زرع قد استحصد و انی قد ولیتکم و لن یلیکم احد بعدی الا من هو شر منی کما کان من قبلی خیر منی
خیر منی بعد ای مردمان هر که هر چه کاود بدرود و من بیمار بر شما حاکم ساختم و هیچ کس حکومت بشما [illegible]

کرده که از من بلیغ‌تر نباشد و چنانچه پیش از من هیچ کس دست از خلافت نداشت و بجهت کوتاهی حکومت شما
نخواهد کرد که از من بلیغ‌تر نباشد و چنانچه پیش از من هیچ کس کشتی سفر آخرت بنا چار این امر را بگذاشت
که از من بهتر بود و ابن ابی یزید از هر که در عراق و شام و حجاز بود بیعت گرفت و یزید گفت ضحاک
ابن قیس که با من بیعت کرده بود بیعت تو در نیامد و هر چند سعی کردم بیعت ترا راضی نشد و حیله
بخاطرم رسید و کاتم اینست علاج منحصر در آن نباشد چون ان نکفتن و بجز فارغ کردی طریق
التماس او بکو که پدرم وصیت کرده و استدعا نموده که شما او را بخاک بسپارید و چون و ترا
هم فارغ شود و خواهد از قبر بیرون آید شمشیر کشیده بگو باز بیعت میکنی و الا از این در پهلوی
او حوابانم اگر بیعت کند فهو المراد و الا گردن او بزن و در زیر کاهلی مکن و چون ضحاک بن
قیس گو این پیغام بجو رد و بعد رفت آن ملعون را بخاک سپرد و خواست که از گور بیرون آید یزید شمشیر
کشیده گفت باز بیعت میکنی و الا گردنت زده در پهلوی او را میخوابانم و چون ضحاک دید که یزید
بجد است لکد چند محکم بر سر معویه زد و گفت بحد القسم که این حرامزاده را هر که این حیله بخاطر رسید
البته تو او را تعلیم کرده و از مکرها و تدبیرهای تست که لعنت خدای بر تو باد که در مردن هم
دست از مکر و حیله برنداری و لا علاج دست بدست یزید داده بیعت کرد و از قبر بیرون آمد
و یزید علیه اللعنه بعد از آنکه از امر یزید فارغ شد بر سر یزید رفت و گفت پدر او وصیت کرده که از آل
ابو تراب برحذر باشم و از مقدمه واقعه کربلا بود روزی بر روز تعدی و ظلم بجانب ایشان زیاده میشد
تا بجائی رسید که مردم مرتد و قیامت و انتقام میکردند تا وقتی که حکومت به عمر عبدالعزیز رسید و او
اوضاع پسندیده پیش گرفت و در آن باب کوشش کرد تا بجائی رسید که او را لعن از آل فرعون
میکنند و مشهور است که شخصی روزی در پیش او حکایت میکرد گفت امیر المؤمنین یزید چنین
گفت یا چنان کرد بفرمود که تا او را برهنه کردند و بیست ضرب تازیانه زدند عمر خطاب بود دستور العمل

العمل اش مواعظ و نصایح او بود چنانچه در کتاب مرآة جلد ثالث آورده که چون خبر شهادت
امام حسین به مدینه رسید عبدالله عمر آزرده شد و متوجه دمشق شد که بر یزید رود و یزید را
تنبیه نماید اما از آن وقت که از مدینه بیرون آمد و هر منزل که میرسید اظهار فسق و کفر یزید میکرد
و مردم را از او و بیعت او بر میگردانید و مردم هم چون او را از خلیفه میدانستند از او قبول میکردند
تا آنکه به دمشق رسید و قرار صحبت واقع شد و عبدالله عمر فصلی در مناقب امام حسین میگفت
و شروع بملامت یزید کرد و یزید صبر او را بخلوت برد و گفت خط پدر خود را میشناسی گفت بلی
صندوقچه بیرون آورد و مکتوبی در آن پنهان بود و پاره حریری بر آن پیچیده و چون بدستش
داد و عبدالله مطالعه نمود و دید ملعون شقی نوشته بود که این عهدیست از عمر بن خطاب علیه اللعنه
بمعاویه بن ابی سفیان بدان ای معاویه که محمد بیامد و مکر و حیله و سحرها از عبادت لات
و عزی و هبل باز داشت او صحبت بر موسی و بنی اسرائیل غالب بود و برایشان زیادتی داد تحبت
و من بر همان بودم و ترک لات و عزی و هبل نکرده ام و نخواهم کرد و چون محمد از میان رفت
من چهل کس و ابن ابی نحتم که گواهی دادند با آنکه محمد گفته الائمة من قریش و علی را از خلافت
معزول کردم و خلق را به بیعت ابابکر در آوردم و ایشان را در متابعت او محکم کردم و بطلوق بظاهر
اظهار سنت و دین پیروی شریعت محمد کردم اما باطنا همانم که در جاهلیت بود و با اولاد
محمد هر چه مقدور وجود کردم تا زنده ام میکنم و تو اگر معاویه نصیحت میکنم که تا مقدور داشته باشی
انتقام کشی بلکه بجز کشتن راضی نشوی و اگر نتوانی که خاندان محمد را یکبارگی از میان برداری
باید که از ظاهر شرع تجاوز نکنی تا امت او و اسلام ترا دانند و بر تو خروج نکنند و در باطن آنچه
ترا دسترس باشد در دفع آن میکرده باشی زنهار که محبت لات و عزی از دل بیرون نکنی و آن
مکتوب را چون سراسر عبدالله عمر مطالعه نمود یزید نامه دیگر بدستش داد و بعد از آن دیگری

تا انکه قریب بیک من و همراه بن منظر کرد بسط عظیم عرض نوشته بود و چون عبدالله آن نوشته را دید بعد از مدتی
شد گفت پدرم هر گز این دار و ابنار زود صیاد بناورد و درین باب باز سخن نگفت و اگر دانستمی هر گز
او را ملامت نکردمی و عذر بسیار خواست و یزید عطای بسیار نیز باو بفعل آورد و او را عطا و جوایز
بسیار داد بعد برگشت و عبدالله بعد از آن بمجلس یزید رسید گفت ما قال یزید الا صدقا و عدلا لو
وددت انی شاورت الرفق ظلم یعنی یزید بغیر از راست نگفت و بجز عدالت و بعضی نیامد و بر دو دست
میدادم که در کار او و کردار او شریک می بودم مرا اشتباه افتاده بود چنانکه بلاذری نقل کرده که بعد از
حضرت امام حسین ع شهید شد عبدالله عمر باو نوشت که من عبدالله عمر الی یزید بن معاویه اما بعد فقد عظمت
الرزیة وجلت المصیبة وحدث فی الاسلام حدث عظیم ولا یوم کیوم الحسین و این ختم کلمات درج
نموده و معنی این کلمات آنست این نوشته ایست از عمر که فلان بن فلان سلام اما بعد اعلام آنکه مرا
واهند روی نموده سبب تو اندر قسم بزرگی باان بخوجا عوض هلاک شدند و از نهان رفتند و این
محو مصیبتی که مثل آن مصیبتها بود بهلاک شد و این طرز حادثه در اسلام بهم رسید که از همه حادثها
عظیم تر و عجیب تر بود آن روز که چنین گذشت مثل آن روزی نبوده و نخواهد بود و هیچ کس میداند
چکرده و از تو چه عمل ظاهر شد پس یزید در جواب نامه نوشت اما بعد یا احمق فانا جئنا الی
بیوت منجده و فرش ممهدة و وسائد منضدة فقاتلنا عنها فان یکن الحق لنا فاتلنا وان کان
الحق لغیرنا فابوک اول من سن هذا وابتز واستاثر بالحق علی اهله یعنی بدان ای احمق ما از در
دنیا و زینت دنیا بود و رسید بمخانهای بلند و قصرهای رفیع و فرشهای نفیس گسترانیده و
مسندها و بالشها بر یکدیگر گذاشته و ایچه از لوازم آنها باشد از برای ما آماده و مهیا
شده پس اگر اینها حق ما بود و دیگران میخواستند از دست ما بدر برند ما برسر حق خود جنگ و جدل
کرده باشیم و بر ما کسی را حرف و اعتراضی نیست و اگر این حق دیگران بود و ما بجور و ستم از دست

از دست ایشان گرفتیم و بنا حق از اهل حق را صاحب شدیم پس پدر تو اول کسی است که این سنت
نهاد و این ظلم را بانی شد و اینها همه میوه آن درخت است که او کاشته و حاصل تخمی است که او
پاشید و لقب بد چیست که او بر خود بسته و جا و جای نظیر این را هم رسانید و بد کرده که خود را
امیر المؤمنین لقب کرده و این اسم مخصوص دیگری است و این نام بر خود گذاشته و لعنت را برای خود
اختیار کرده پس از اعتراض بر پدر بیا ... مؤلف گوید اینکه ابتدای خلافت ابوبکر لعین تا آخر
حکومت بنی امیه بالتمام از برای دنیا و حکومت دنیا نه از خدا و رسول بر قوم باورهاند بعلت
اظهار مسلمانی میکردند و از شرع و دین بیگانه بودند الا معاویه پسر یزید و عمر عبدالعزیز
و اکثر ملحدان مانند ابو هاشم کوفی و غیر او در زمان ایشان وضع مذهب باطل کردند
و مسلمانی را گریزگاه خود می ساختند و از ظلم ظهر دو زمان خلفای بنی عباسیه نیز متحیر
کردید و بعد از ایشان تا این زمان استمرار یافته چنانکه در پیش اهل عصر بغیر از امام سلام
چیزی نمی توان یافت عبدالله بن عباس نقل میکند که شبی در مسجد مدینه تا زخفتن که از دم و مردم
پراکنده شدند و بغیر از معاویه و ابو سفیان علیه اللعنه کسی در مسجد نماند و من در عقب
ستونی نشسته بودم که ابو سفیان بمعاویه میگوید ببین در مسجد کسی مانده است یا نه ابو
سفیان در آن وقت کور شده بود چیزی نمیدید معاویه چراغی بدست گرفته اطراف مسجد را دید کسی
ناندیده تفحص نموده و مرا ندید آنگاه ابو سفیان گفت یا بنی او صیک بدین الآباء والاجداد و
ایاک و دین محمد فانه سبب فقر ولا هول ولا قوة یحمل من البعث والنشور یعنی ای پسر ترا
در تو وصیت میکنم بدین آبا و اجداد بالاکه دین پدران از دست ندهی و از دین محمد پرهیز
کنی پس بدرستی که این سبب فقر و درویشی است بواسطه این دین مال و اسباب ما
کم شده و ازین رکن بد و درویشی رسیده ایم و حال که ترا باید و سعی نمی و باکی نباشد از گفتم

محمد که اگر از جانب ما بهشت و دوزخ می گوید عرضت و اعتباری ندارد و چون او بصحبت امام
رساند معاویه لعین گفت ذلك الدراهم بالانباه یعنی از رای جنت و اعتقاد من اینست که تو ترجیح دی
ای پلید دشمن مهربان خاطر شریف جمیع داوکه را این عصیك اینست و بدانکه تدارك این بتوانی
کرد من خواهم کرد و تقصیر نخواهم نمود که بعین گناه تمام نخواهیم با گناه معاویه برابری و عذاب همه ایشان
مانند عمرو عاص و زبیر و مثری داشت که چون عازم جنگ بعد از ابا عثمان سعید در بیعت علی و
ستمکاری فرعون با وغیر بود و مکر شیطان را با مکر او نتوان سنجید اما مانند عمرو عاص که در مکر و
حیله نو زیری و مثری داشت که چون عازم جنگ امیر المؤمنین شد و ارکان دولت لعنهم متفق
الکلمه بودند و میگفتند این کار تمام نشود الا بمعاونت عمرو عاص که در مکر و حیله نظیر او هیچ نبود
عمرو وجد دهر است گفت ... که دعوت الجابت نکند گفتند باید که ... غلبت کنیم معاویه
نامه با وفور شعر وطب و پاسی چند جمع کرد که ... عثمان و عثمان خلیفه رسول بود و ظلم کشته
شد و مؤمنان را بر این سبب دلها سوخته است و بر همه کس طلب خون او واجبست و در آخر این نوشت
کما اذا دعوك الى الحظ الاجزل من الثواب و النصيب الاوفر حسن المآب بقتال قاتل عثمان یعنی
من ترا میخواهم بحصه بزرگ از ثواب و قسمتی وافر و بهتر از نیکویی عاقبت تو با کسی جنگ نخواهی
کرد که کشندهای عثمان را پناه داده است پس چون نوشته بود که بر ثواب همه کس نیست و چون نامه بمطالعه
عمرو عاص رسید پوچ چند نوشت و چنانچه او خود را خلیفه رسول خوانده بود این خود را صاحب رسول
خوانده و بعد از اینها نوشت که اگر تو مرا میخواهی که طوق اسلام را از گردن خود بیرون کنم و با تو کرا
شریك باشم از غنا ... بگر کاری بزرگ نشیمن ... نفع عاجل ... که برادر رسول خدا و
ولی شرع ... اوست و زوج دختر او که بهترین زنان اهل بهشت اند و پدر سبطین که در دو سید
جوانان اهل بهشت اند و جز در قسم نار و جنت است و ساقی حوض کوثر است ... و چگونه قتال ... ندارد

روا بود و آنکه گفته که خلیفه و جانشین عثمانم کی ترا خلیفه خود کرده و اکرهم کرده باشد هر گاه عثمان
کشته شد و مردم بدیگری بیعت کردند خلاف تو بنزد هم بطرف اما آنچه نوشته بود ... آن حسد بر عثمان و
شریك بودن در قتل وی عین بهتانست و ای بر تو ای معاویه که علی را بدین نوع خبرها نسبت
داده نمیدانی که او بر همه کس سابق است و در هجرت مقدم او است که نفس خود را فدای رسول نمود
و بر جای او خوابید و رسول خدا در شان او گفته است هو منی و انا منه و در روز غدیر گفته من کنت
مولاه فعلی مولاه و در خیبر گفت لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله
خوردن مرغ بریان نزد رسول خدا خدایا آنکس را که دوستتر خلقست نزد من بفرست که با من این
مرغ بخورد و علی آمد و چون علی را دید گفت والی و الی یعنی چنانچه علی نزد خدا دوستر است
نزد من هم دوستر است و در بعضی نسخها الی الی است بجر و عطف یعنی ... بهتر نزد من و از هر
دو طرف معنی کمال محبت ... نسبت بعلی مفهوم میشود و در شان او گفت و انا مدینة العلم و
علی بابها و در فلان روز فلان گفت و در فلان موضع فلان گفت الحاصل احادیث بسیار
در مناقب آن حضرت نوشته بود که ای معاویه تو مرا میدانی که آیاتی در قرآن انقل در شان
علی بود در مناقب نازل شده که حسابش ندارد و در آنها کسی با او شریك نیست آیه ... ما
ما الشد ... و لیکم الله ... قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و فلان و فلان
و ما تو ... که پیغمبر خدا گفت کسی که ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و کسی که با تو
دشمنی کند با من دشمنی کرده و دوست ترا حق تعالی داخل بهشت میکرداند و دشمن ترا ...
دوزخ خواهد بود پس با وجود این مراتب که علی بن ابی طالب نزد خدا و رسول حاصلست چون
بغیب تو بخورد و کسی که او را از عقل و دین بهره باشد چون بهشت را از دست تو ان داد و بدوزخ
تواند راضی شد ختم کتابت او بمعاویه رسید از نامه نوشت و حال ایشان را عرض کرد و چون

دید که راضی نمیشود حکومت و امارت بر وی عرض کرد و چون سخن آن ملعون و الذی [illegible] باینجا
رسانید آن روز از عمرو عاص هر [illegible] و فکر فاسد [illegible] شب رسانید و هر شب [illegible] و فکر باطل می ورزید
و در صحبتش که غلامی که وردان نام داشت عاقل و کاردان بود طلبید و با او مشورت کرد غلام
گفت معاویه ترا بدنیا می فریبد و آن چیزیست که با کسی وفا نکرده و در دست هیچ آفریده نمی ماند
و با عطا آخرت و آن نعیم جاوید دانست که آخر شدن ندارد و پسرش عبد الله بن [illegible] امر واقف
شده پدر را نصیحت کرد اما چون ارادت دنیا دلش بر وی [illegible] کور و گوش جانش کور شده بود نصایح
در وان غلام کرد تا آخر دنیا را بر آخرت اختیار نمود و حال آخرت دنیا و دوستی [illegible] نفس و هوا پرستی
بسته راه خدا بر معاویه لعین که شاه راه جهنم بود پیش گرفت و چون بر سر دو راه که عراق و شام میرود
رسید با وردان خود غلام و پسر آمد گفتند که هشیار شو که این راه شام است و این راه
آتش دوزخ است و این راه عراقست که سالک این بهشت میرساند پس فکر کن تا کدام را اختیار
میکنی و هر چند پسر و غلام براه آخرتش میخواندند شیطان در دلش گفت برو که جهنم [illegible]
و بحکم [illegible] الهدی [illegible] شده خدا و رسول را [illegible] و ابلیس و [illegible]
با جهنم [illegible] فذلک هو الخسران المبین و چون شیطان او را بطرف شام روانه
ساخت گویا با او گفت ای برادر [illegible] که هر دو با هم جهنم خواهیم رفت [illegible]
که این جاده [illegible] خلد [illegible] و عذاب عقوبت [illegible] از دست [illegible]
[illegible] جهنم رفت و چون [illegible] واقع شد و آن دو [illegible] دنیا و
یکدیگر را یافتند و حیله ها در کار [illegible] یافتند [illegible] کار عمرو به معاویه گفت [illegible] که علی
[illegible] هیچکس [illegible] خلافت و امامت [illegible] کتاب [illegible]
معاویه گفت بلی ولیکن ما طلب خون عثمان میکنیم عمرو گفت و او بلاء در آن وقت که عثمان را محا

محاصره کرده بودند پناه بناو برده [illegible] تو اعلام داده نمودند و تو تغافل کردی و [illegible] او را بان حال بگذاشتی
و [illegible] گفت الحال [illegible] بگذار و بیعت کن عمرو گفت و الله که دین خود را نخواهم داد تا از دنیا
خود چیزی بمن ندهی پس حکومت مصر را گرفت و بیعت کرد و آخر مآل کار عمرو عاص باینجا رسید که
مصحف مجید را پاره پاره کرده و بر سر نیزه ها بست و بر تدبیر گفته [illegible] مصحف شامیان بر سر نیزه ها
کردند که اکثر [illegible] بر سنان نبوده نیزه را بر مصحف [illegible] از طرف دیگر [illegible]
میکرد و خواهم را عمرو عاص باین عمل فریب داده تا دست از جنگ کشیدند و بحکمین راضی شدند
و چون ابو موسی فریب عمرو عاص خورد آن [illegible] بر امام زمان خروج افتاد و هر چند [illegible]
در [illegible] جهنم [illegible] اگر چه عمرو عاص [illegible] بحکومت مشغول بود اما [illegible] که [illegible]
شدند [illegible] سودی نداشت و با انکه در جواب معاویه آن آیات و احادیث که در شان حضرت امیر المؤمنین
نازل شده بود می نوشت [illegible] از آن حضرت [illegible] و آخر کارش باینجا رسید که [illegible]
معاویه [illegible] حضرت امیر المؤمنین ع و چون چشمش بر آن حضرت
افتاد [illegible] آن حضرت [illegible] و چون دید که امیر المؤمنین ع [illegible]
شد [illegible] خواهد کرد [illegible] شیطان [illegible] جلوه گری کرده
گفت [illegible] آن حضرت ع روی مبارک را بطرف دیگر کرد [illegible]
از مهلکه [illegible] و چون چشم معاویه [illegible] گفت مرحبا [illegible]
[illegible] گفت [illegible] شجاعت [illegible] الحال [illegible]
شد [illegible] حضرت [illegible] خواهد آمد
و [illegible] گفت [illegible] گفت بلی [illegible]
از عقب [illegible] باشد [illegible] بوده است [illegible]

ننهاده از آن وضع هذا البشر بن ارطاة بنی مکرر بر عمرو عاص می‌خندید و او را بدان عمل سرزنش
میکرد تا آنکه روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام لباس خود را تبدیل داده در میدان آمد بشر بن ارطاة
آهنگ میدان نمود و در اثنائی که حضرت بر وی حمله آورد فهمید که آن سوار کیست و او نیز خود را
از مرکب بر انداخت و چون مرکب را معاینه دید لا علاج نسبت بر عمرو عاص عمل نمود و حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام از آن ملعون نیز روی مبارک گردانید و خود از سر بشر افتاده بحال
گریخت و از هر طرف خویشاوندی آمد که یا امیرالمؤمنین آن ملعون بشر است مهلتش نباید داد
فرمود که بگذارید برود و گروهی لعنت خدای بر او باد معاویه چون او را دید خندید و گفت بر تو
جزعی نیست شرمی در میان و اهم داری و جوانی که از کوفیان بمیدان آمده بیتی چند باین مضمون
خواند که ای اهل شام چه بی شرم مردمید شما اگر علی از آن بیرون شید و هر روز یکی از شما بی هنر
عورت شمشیر را از خود دور میکنند و از شما بی شرم تر معاویه غاویه است که بر عمل شما میخندد و در
کار و اشعار خود کرده بیدشبها آسان شد یکی شلست که از الم نشرح تا منبع ما شستند اهل سنت خوب
التزام کرده اند که اعمال قبیحه دشمنان اهل بیت علیهم السلام تصحیح کنند و هر بدی که از ایشان صادر شده خوب
وانمایند در مقام صلاح حال اهل جمل و صفین نیز روایت کرده اند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده اند
که فرموده که اخواننا بغوا علینا یعنی برادران ما بودند که یاغی شده اند بر ما و هرگاه آن حضرت آن
طایفه را برادران خوانده باشد ایشان را بد نتوان گفت جواب آنکه این روایت از جعلیات و روایت صحیح
و بر تقدیری که صحت داشته باشد دلالتی بر نجات آن طایفه نباشد چه حق سبحانه و تعالی جل ذکره
در قرآن مجید بسیاری از کفار را برادران پیغمبران خوانده است یکجا میفرماید الی عاد اخاهم
هودا و یکجا میفرماید الی ثمود اخاهم صالحا و یکجا آمده و اذکر اخا عاد و هود و صالح بودند و عاد
و ثمود کافر و شک نیست که کافر مستحق عذاب ابد است اگر خدای تعالی ایشان را برادر صالح و هود خوانده باشد و

حکایت شیخ مفید

و خوار جی و دروغ است اگر چه علی علیه السلام برادر گفته باشد چنانچه امتوا را اگر کفر ورزد و در عقب نباشد
بکار نمی آید اخواننا اگر بغوا علینا در دنیا باعث نجات تواند بود و در این مقام نقل حکایتی که از آن
مجتهد بی قدس ضمیر و متکلم نحریر استاد ما و شیخنا استاد شیخ الطائفه شیخ مفید قدس
الله سره مشهور است مناسب مینماید و او را بدو طریق نقل نموده اند یکی آنکه روزی شیخ بمجلس علی بن
موسی الرضا وارد شده بود اتفاقا یکی از مخالفین رسید که در حدیث غدیر و قصه غار چه
میفرمایی گفت خبر غار درایت است و خبر غدیر روایت یعنی آن یقینی است و این ظنی و از روایت
حاصل نمیشود آنچه در درایت حاصل میشود و چون مردم و حضار مجلس بیرون رفتند شیخ
گفت چه میگویی در شان کسی که با امام زمان حرب نماید و بر وی خروج کند گفت آن کافر است
و بعد از آن گفت نه فاسق است گفت در شان علی بن ابی طالب چه میگویی گفت او امام عادل است
گفت پس طلحه و زبیر و قصه جمل چه میفرمایی ایشان توبه کردند شیخ فرمودند که خبر حرب درایت است
و حدیث توبه درایت نیست و در روایت است و مانی گفت مگر در ان وقت که رسول گرفتند حاضر بودی
گفت بلی گفت تو نشنو داری و مسلم است و او را ابطلب ملقب ساخت دیگر آنکه روزی شیخ
قدس الله روحه در مجلس قاضی عبدالجبار معتزلی حاضر شد و اتفاقا جمعی از علما و چهار دهش
حاضر بودند و قاضی نام شیخ شنیده بود اما بصورت او را ندیده بود شیخ در صف نعال نشست و بعد از مجلس
دیگر گفت ای حضرت قاضی اگر رخصت باشد سوالی کنم قاضی گفت بپرس گفت چه میگویی در خبر من کنت مولاه فعلی
مولاه معنی دارد با علمای شیعه در هم بافته اند قاضی گفت ای برادر آن خبر روایت است
و خلافت ابوبکر درایت و مردم عاقل ترک درایت از بهر روایت نکند شیخ مفید گفت آن مسلم
واگذاشت و پرسید که در این خبر که پیغمبر صلعم با علی علیه السلام گفته است که یا علی حربک حربی و سلمک سلمی چه میفرمایی
قاضی گفت که البته این دروغ نیست شیخ گفت پس بنابر قول شما اصحاب جمل کافر بوده اند قاضی گفت

[illegible]

ای برادر شنیدم که ایشان تو بر کردند شیخ گفت ایها القاضی خبر حرب در آیت و حدیث غدیر
در روایت و شماره حدیث و صور بیکر عقلا در آیت را بر روایت از دست نمیدهند قاضی
ساعتی سر در پیش افکند و بعد از آن سر بر آورده پرسید که تو چه کسی و بیرون کرده من معنی ای
گفت محمد بن محمد بن نعمان الحارثی ام قاضی برخاست و دست شیخ را گرفته و او را آورده بجای خود
نشانید و عذر خواست و گفت انت المفید حقا افاده کنید و در حقیقت تو ای یا شیخ علمای مجلس
در همه و بر کوشی افتادند و همه از قاضی بر بخشیدند قاضی گفت ای علمای دین این مرد مرا
ملزم ساخت و من جواب او ندارم و ما نیز اگر جواب او هست بفرمایید تا برخیزد و بجای خود رود
و بعد از آن خبر سلطان عز الدوله دیلمی رسید و او التماس قدوم مبارک شیخ نمود و ماجرا
بواسطه از وی بشنید و مرکب خاص با قلاده و سرافسار و زین و سراپا خلعت خاص و صد منا
زر خلیفتی که هر دینار ده دینار باشد با غلامی و کنیزی انعام فرمود و هر روز مبلغی کرامت
از گوشت و برنج مقرر داشت که در مجلس او صرف شود از آن روز بلقب مفید ملقب شد
و این قصه مشهور گشت و امام مهدی عجل الله فرجه صلوات الله علیه شیخ را بابن المعلم ملقب ساخته بود این امر
باعث آن شد که شیخ عالم شافعی را بابن لعنت در میان خاصه و عامه شهرت کند و از جمله جهتها
های اهل سنت بد شمنان خاندان مصطفی و مرتضی صلوات الله علیهما اینکه بجبر قایل شده اند
و مذهب جبر را رواج داده اند و میگویند بنده فاعل نیست و هر چه میشود همه فعل خدا است
و حق تعالی چنین میخواسته و تقدیر چنین رفته است حجت آنست که چون جماعتی اند که بعضی
از صحابه و تابعین بجهت حب دنیا بر اهل بیت مصطفی و مرتضی و ائمه هدی صلوات الله علیهم
ابدا ظلمها کرده اند و ستمها کرده اند و روا داشته اند و حق ایشان را از ایشان باز گرفته اند و ظلم
و تعدی و طغیان بخون اهل بیت و اولاد عظام و سادات کرام فتوی ها کرده اند و عوام الناس

الناس را به استخفاف ایشان جرات داده سفها را بر ایشان دلیر ساخته اند و میتوهم آنکه مبادا
عقلاء و صلحا بسبب این افعال و اعمال ایشان را ملامت کنند و از نادان بلعن و نفرین ایشان پیشنهاد
و چون رواج این مذهب کوشیدند و احیای مذهب زمان جاهلیت کردند چه مشرکان عرب نیز
پیش از ظهور اسلام همه جبری بودند و چون حق تعالی جل ذکره بکرم خود نسب به پایان دین را بوجود
با وجود حضرت خاتم النبیین صلوات الله رب العالمین زینت داد و قرآن عزیز را بر آن
حضرت نازل ساخت از برکت وجود حضرت رسالت پناه و کتاب شریف الهی آن مذهب از
میان رفته نام جبر در زمانه نماند تا آنکه شیطان لعین باز هر او زحمت و حیله معاویه
و بنی امیه و اتباع ایشان را بر سر آن داشت که گفتند العبد و الصوفی حیله علوتا به جبر و الحرمة
امویان ایشان احیای مذهب جبر کردند اهل زمان را به رسالت جعفر دینوری تابع خود ساختند
و در وقت بعد جبر و تشبیه بالا گرفت و غرض اصطلاح ایشان از رواج دادن این چند مذهب آنکه ممالک
چون شقاوت همه اشقیا را با او حق تعالی دانسته زبان طعن و لعن از مقتدایان ایشان
کوتاه خواهند کرد و قوی ترین شبهه که عوام ایشان بآن گرفتار شده اند آنست که در بعضی
از عبارتها دیده اند که خدای تعالی فاعل خیر و شر است و ندانسته اند که مراد از شر چیزهاست
که بحسب ظاهر مضرتی داشته باشد مثل مار و عقرب و قحط و طاعون نعوذ بالله هر چند بر هر یک
از اینها متضمن حکمتها و مصلحتها باشد ما بدان نرسد چنانکه حکما گفته اند که هر چه موجود است
یا خیر محض یا خیر او غالب است بر شر و حق تعالی حکیم و قدیر و قیاس مطلق است و بخل بر وجود ثابت
و جزوی از اجزای عالم در حد ذات خود بر احسن اوضاع است حاصل کلام آنکه چون رسول
از دنیا رفت اکثر امت بحکم افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم بکفر اصلی رجوع کردند
و با غوای شیطان اهل بیت رسول را از منصب خود معزول ساختند عوام الناس را که در آن

زودی از تخالطها بیرون آمده بودند و قومی دفع شبهه نداشتند از روی مکر و حیله با خود
متفق ساختند و در شأن خود و خلفای سلف از زبان حضرت رسالت احادیث افترا نموده
بر طبق آن قصه‌های دروغ میخواندند و عوام الناس بنا بر حسن ظنی که بآن متطلبان داشتند مغرور
شدند و با اهل بیت علیهم السلام التفات نکردند و چون سالها گذشت شبهه بکثرت استعمال
محو شد و حجت بغلبه استعمال حکم شبهه پیدا کرده بعد از آن جمعی راهی بحق یافته بودند
از تقلید آن گروه پشیمان بر تقیه در مدارا میکردند و اینها حق کما ینبغی نتوانستند کرد
چون حق تعالی وعده داده بود که این دین را بر همه ادیان غالب سازد بموجب لیظهره علی
الدین کله ولو کره المشرکون آنچه از احادیث موضوعه بود فسادش ظاهر شد و روز بروز
مذهب حق ائمه اثنی عشر بیشتر رواج و رونق یافت تا آنکه همت و توجه پادشاهان صفوی
زاده الله شوکتهم و اجلالهم و زور بازوی غلامان حیدری و حجت و دلیل علمای جعفری
کما شاء الله تعالی این مذهب حق قوت گرفت و میکرد تا وقتی که بمقتضای الهی صاحب الامر والزمان
علیه و علی آبائه صلوات الرحمن علیه ظهور نماید و عالم را از لوث کفر و ضلالت چنانچه باید
شاید پاک و پاکیزه میگرداند اللهم عجل فرجه بحق محمد و آله الطاهرین … اهل سنت
بدشمنان اهل بیت نبوت اینکه ناشایست و منکری که از ایشان سر زده باشد از ایشان
دعوت نمیگردانند و از آن سهل میگذاشتند و از معتقدان خود بر نمیگردند و اگر امامی یا خلیفه
از امامان و خلفای ایشان در بعضی از اوقات مرتکب قبیحی شده باشد و از آن نقص در خلافت
و پیشوایی او نمیدانند بلکه اگر در اصل آن خلیفه نیز خطای واقع شده باشد از آن نقص حال او
نمیشمرند بلکه در رضا … و کتب خود اصل او را چنانچه بوده است بیان نمی‌نمایند و اگر ایشان
مذاق ملا میرزاجان شیرازی چنانچه مشهور است بر بخاری در فن … مشغول شد

شد و مخدوم که مشرب لوندی پسران آن محل را خوشی کرده با اجامره و اوباش صحبت
میداشت که شاگردان آخوند رعایت استاد شاگردی نموده مکرر کتابها از آخوند … اخبار
می نمودند که شاید مخدوم زاده خود را منع کند آخوند تغافل میکرد و ایشان تا آخر بیطاقت
شده صبر را بکنار گذاشتند و صریحا با آخوند گفتند که فلانیان پسر شما را هر روز بباغی
و هر شب با وطاقی میبرند و چنین و چنان میکنند آخوند تبسم نموده فرمود که عجب است از ایشان
تا اکنون با دعوای عقل و شعور در باب قسم چیزها در مانده اید بعد از آنکه آنچه میگویند واقع
داشته باشد پس نفس ناطقه او نقصان میرسد و اگر بعضی از مذاق بد از … و … خواهند
که خللی در اصل مسئله رجم بهم رسد و نقصان بدین و مذهب ایشان راه یابد مشهور است
و در اکثر تواریخ مسطور که مردی جبری بخانه اش رفت بیگانه را با دختر خود دید شمشیر
کشید که مرد و دختر را بیچاره پاره کند زنی داشت پیش دوید و شمشیر از دستش
گرفت گفت شرم نداری که دین و مذهب خود را گذاشته مذهب صاحب عباد رافضی را
خوش کرده مرد مسلمان و دختر بیگناه را بی دهانی و خود را بجبر میدانی مرد گفت الحمد
که حق تعالی مرا چنین زنی صالحه داد … کرامت کرده نزدیک بود که خون بد و بیگناه را
در گردن بگیرم و با گروه رفضه شریک باشم و چون عصمت را در امام شرط نمیدانند بلکه
عدم عصمت را مصحح خلافت می دارند و دلیل عصمت نبی و ولی هر دو یکیست و هر یک از خلفا
مدتهای مدید عمر را در شرب خمر و عبادت بت بسر برده اند بلکه در ایام خلافت نیز چنانچه
بعضی از آن مذکور شد قبایح عظیمه از هر یک بوجود آمده و اگر عصمت شرط باشد لا بد باید
معتقدان خود انکار کند انکار خلل در مرید و لطاعه ایشان پیدا میشود پس لاعلاج تا
خلفا را عقلا معذور دارند پس بعضی از اکابر اهل سنت بجهت توشه آخرت خود بخطبه الانبیا

نوشته اند و از برای هر پیغمبری چندین گناه اثبات کرده و برای مطلب دلایل گفته اند و هر گاه
پیغمبر این را گناه و خطا جایز داشته باشند امامان و جانشینان بطریق اولی باید که معصوم نباشند
بلکه گناه کار باشد و لهذا میگویند عثمان در [illegible] هر فاسق و فاجر جایز داشته و با وجود مرتضی علی
[illegible] امامت ابی بکر چهل سال بت پرست و پنجاه سال شارب الخمر بود ایشان صحیح است بلکه عثمان در [illegible]
او درست است و با وجود امام حسن معصوم و امام حسین مظلوم مرتضی علی که حق تعالی بطهارت
گواهی داده و آیه در عصمت و پاکی ایشان فرستاده و عثمان در [illegible] معاویه و یزید صحیح است
بلکه اینها میگویند که پیغمبر گفته است صلوا خلف کل بر و فاجر و هر گاه گناهی و خطائی که امام و پیشوا
خود مرتکب آن شود نقصی در امامت و خلافت او نداشته باشد اگر مادر یا دختر یا خواهر گناهی
کرده باشد و خطائی از و سر زده باشد عمدا یا سهوا یا سرا یا علانیه بامامت و پیشوائی او چه نقصان
دارد و بر نفس نا طاهر اش چه نقصان رسیدی باید که کار پاسند و حکومت بر وفق [illegible]
داشت و امت را از خود راضی تواند کرد بنا بر این مادر [illegible] از چندین طریق و عمر ایشان نیز
از خاص و عوام در بیان نسب عمر نوشته اند که عبد المطلب کنیزی داشت حبشی صهاک نام داشت
که بعضی از شتران او را بچرا برده میچرانید روزی غلامی نفیل نام در چراگاه با وی برخورد و با او زنا
داشت کرده [illegible] از و حمل گرفت و [illegible] از و متولد شد و او خطاب نام نهاد
سر بصحرا نهاده [illegible] عم [illegible] و رسید و [illegible] شتر [illegible] تا بحد بلوغ رسید [illegible]
بر حد بلوغ رسید بحسب اتفاق روزی نظرش بر [illegible] مادرش افتاده [illegible] مادر فرزندی
شد [illegible] ام [illegible] صهاک [illegible]
آب باری یافت و بار دیگر [illegible] بعد از انقضای مدت حمل دختری [illegible]
کشت [illegible] مادر [illegible] دختر [illegible] منسوب به این

این عبارت و [illegible] اصحاب مخالفت بود پیچیده در بستان انداخت اتفاقا هشام
بن مغیره بن ولید [illegible] از آن بستان افتاد که بر آن [illegible] زاده شده [illegible] و ترحم نموده او را بخانه
برده و با اهل خود سپرده سفارش تربیت او نموده او را حنتمه نام کرد و آن دختر تا بحد بیست سالگی
نیکو بود و [illegible] فرزندی نموده با چشم شهلا و [illegible]
[illegible] بحد بلوغ رسید روزی بحسب اتفاق خطاب را چشم بر او افتاده اظهار عشق
نمود و از هشام او را بنکاح طلبید و بعد از قرار [illegible] آن [illegible] ظلم و اغتصاب [illegible]
و از [illegible] عمر بن خطاب عالم را بوجود [illegible] خود ملوث کرد [illegible] آنچه مذکور شد باید که
خطاب پدر و جد و خال [illegible] حنتمه مادر و خواهر و عمه آن ولد الحلال بوده باشند و لهذا ابن
حجاج بغدادی که از شعرای مشهور است [illegible] در [illegible] گفته رباعی من جده خاله و والده
و امه اخته و عمته اجدر ان یبغض الوصی و ان یجحد یوم الغدیر بیعته [illegible] کسی که جد و خال
او پدر او باشند و مادر او [illegible] باشند و مادر او خواهر و عمه او باشند سزاوار است که [illegible]
و امام مطلق دشمنی کند و عداوت نماید و منکر بیعت روز غدیر گردد و با آنکه خود گفته باشد
بخ بخ لک یا ابا الحسن صرت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة و مرویست که عبد المطلب چون [illegible]
مقدمات وقوف یافت خطاب را [illegible] و کوشش و میان هر دو چشم او را داغ کرد [illegible]
از مکه اخراج نمود و او در طایف [illegible] و آخر [illegible] کرد ایشان حلال زاده که خود را ظاهر کرد [illegible]
و انتقام داغ کردن پدر از اولاد عبد المطلب کشید و فدک را از فاطمه و [illegible] از سایر اولاد
عبد المطلب منع نمود و ایشان را بداغ پریشانی مبتلا ساخت و تدارک و تلافی با [illegible] های
خود نمود و با اعتقاد نواصب این [illegible] هیچ نقصانی بامامت و پیشوائی او نداشت [illegible] بلکه
جای فخر است اگر از فرزندان آدم دیگری با این حسب و نسب بوده و نخواهد بود [illegible] هیچ

کو نیز هیچ مولودی را دعوای نسبت با و نمی رسید مگر معاویه لعین با عمرو عاص لعین که صاحب
کشاف در کتاب ربیع الابرار ذکر کرده که نابغه مادر عمرو عاص کنیزکی از جدعان بود و عبد الله بن
جدعان او را آزاد کرد و چون دید که پدر کار و است او را آزاد کرد و ابولهب و امیه و هشام بن مغیره
و ابوسفیان و عاص بن وایل همگی بظاهر یکدیگر با آن ملعونه ولد و شدند و در میان نطفه عمرو مکون
شد و چون متولد یافت هر یک دعوی میکردند که از منست و چون عاص باو کاهی نفقه میداد گفت
از عاص است اما شباهت با بوسفیان بسیار داشت لهذا ابوسفیان خطاب بعمرو عاص کرده و گفت
بود شعر ابوك ابوسفیان لا شك قد بدت لنا فیك منه بینات الشمائل یعنی اگرچه مادرت ترا بعاص
نسبت داده بود اما بیشک تو از ابی سفیانی که شکل و شمایل تو باو بیشتر میماند اگرچه بعضی صفات
مذمومه اش هر یك از آنها بتو مشابه بود شاید از مجموعه خوبها هر یك از آن پنج کس بهره داشته باشد
چه تو مجموعه موجودش سر سبزی از تعب جویبار سفاح ایشان یافته و ایضاً صاحب کشاف معاویه لعین را
بچهار کس نسبت داده بود چنانچه گذشت عمرو بن مسافر و عماره بن ولید و ابوسفیان و صباح بن معین
و چون مادر معاویه نیز هریك از آن چهار کس را دعوا میکرد هند هم بجهة غرض خود او را بابی سفیان نسبت
داده و همچنین هشام بن محمد صاحب کرا از علمای ایشانست در نسب طلحه گفته است که مادر تو از جلیل القدر
بود و بر سر طلحه میان عبد الله تیمی و ابوسفیان نزاع شد و صفیه مادر طلحه را عبید الله طلحه ساخت
گفت ابوسفیان بخیل است و او که بیست کر نخواستم که بحا منسوب باشد و مادر زیاد با غلامی
از غلامان معاویه در ساخت و زیاد نایا از هم رسید و مادر عبید الله زیاد سمیه نام داشت و زنا
شهور بود و ابن زیاد را پدری مشخص نبود و معاویه او را بزیاد نسبت داد بجهة غرض که ذکر آن لی الحال
داد و زیاد را بابی سفیان نسبت میداد چنانکه گذشت و عمر بن سعد و ابن نوح عادت نسبت میداد هند
و او پسر سعد بود در وقتی که سعد وقاص بمعاویه گفت که از تو سزاوارترم بخلافت معاویه گفت

کفت اگر بنی عذره این دعوی را از تو قبول کنند و همچنین ولید فاسق و مروان مطرود و خالد بن ولید
و هریك از این ملاعین که با امیر المؤمنین ع و اولاد او دشمنی داشته اند الله تعالی حرامزاده بوده اند و علمای
انساب خواه شیعه و خواه سنی بیان نسب ایشان کرده اند اما شیعه بجهة آنکه سبب عداوت ایشان را
بازنمایند و اما سنی بسبب آنکه میباید حق تعالی حق این زیاد بر ایشان جاری کرداند تا دور قیامت
باشد و ابن ابی الحدید نقل کرده است که معاویه لعنه الله سمرة بن جندب را صد هزار دینار داد تا این روایت
الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله در شان ابن ملجم نقل کند قبول نکرد دویست هزار دینار دیگر داد و
نگرفت و چون بر چهار صد هزار دینار رسید قبول کرد و چون روایت موضوعه از لعن کردن و ضرب و معاویه
کردند فاید دیگر مترتب شد و علمای اهل سنت بجهة آنکه توقع نفعی داشته باشند یا دفع مضرتی
توهم کنند آیات و احادیث موافق مطلوب در شان نسب ایشان چیزی چند بر زبان شان جاری می
شود و در کتب خود ذکر میکنند که یکی از انصار الجراح قسم ان تشیعه قبول نکنند و فضل الله
قوت یافته من شیاء او ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل نموده از شیعه و ابن کرده که یکی از فضلای
بغداد را شاگردی بود و متوجه نجف شد و چون برگشت بخدمت استاد رسید پرسید که در این سفر
چه دیدی و چه شنیدی گفت ای کاش پای من شکسته و این سفر نمیکردم چون سبب پرسید
گفت روز غدیر بود که بنجف رسیدم جمعی کثیر را دیدم که نسبت بخلفای راشدین چیزی چند
میگفتند که هیچ گوش را طاقت شنیدن آن نیست کاش کور یا این مقام نمیکردم انصار ایشنید
چون استاد از و این سخنان را شنید گفت انصار چه گناه و الله که این جماعت را بر آن گفت گو
دلیر ساخته و رخصت نداده الا صاحب آن قبر یعنی علی شاگرد چون از استاد این کلام را شنید
گفت و الله که این سخن تو بر منازل انصار تندتر بود هر گاه مولای امام بحق عبد الغنی بر رخصت دادن
او آن جمع را در گفتن آن سخنان حق باشد و صاد از خلفای سابق بیزار بودن اولی است

واگر خلفا بر حق بودند پس از صاحب آن قبر ما را خبر کن باید نمودن پس استاد بفکر فرو رفت بعد از
ساعتی سر بر آورد و گفت ما در خطا باشیم اگر چه از این دو حرف تو داشته باشیم و از انجا بر خواست
بدرون خانه رفت و داوری و استاد و شاگرد از علمای حنابله بودند و لیکن استاد مقدم
و رئیس حنبلیان اسمعیل بن علی مشهور به ابن مثنی و ابن قطر در راه مکه معظمه زادها الله
تعظیما خود رساله از تصانیف اهل سنت در باب غلو و صاحب الامر ع دیدم در انجا مسطور بود
که فاضلی از فضلای اهل سنت و جماعت از فاضل ابن جوزی پرسید که اطاعت او واجب است
هر که او را در یابد مانند گفت البته واجب است پرسید که اگر ما و شما را این صورت دست دهد
و بخدمت او برسیم چه باید کرد سر بجیب تفکر فرو برد و بعد از ساعتی سر بر آورد و گفت دعا کنی
که ما و ترا نصیب شود و او را ببینیم و بخدمت او برسیم و ایراد دیگر آنکه چون عادت از عالم که نکویست
که ولید فاسق علیه اللعنه را با امام حسین ع بود آنست که ابن ابی الحدید نقل نموده است که جماعتی
بعیادت آن ملعون یعنی ولید پلید رفتند در مرض موت او و گذارشان بر در خانه امام حسین ع
افتاد آنحضرت را تکلیف رفاقت خود در عیادت او نمودند حضرت امام حسین ع از جهت دفع مظنه
مضرت و فتنه آن جمع شد و آن بد طینت چون امام حسین ع را دید گفت هر که را بر او حقی بود برا
ذمه اش کردم الا اینکه ترا که ابرا ذمه نکنم و چون تواند بود چون ابرا ذمه اش کند که امیر المومنین
علیه السلام فرمود ان الله عز و جل اخذ میثاق کل مومن علی حبی و میثاق کل منافق علی ما احبنی
یعنی به درستی که حق تعالی را عهد و پیمانیست با هر که مومن باشد با انکه مرا دوست دارد و هم حتی
با هر منافقی که مرا دوست ندارد بلکه دشمن دارد بنابرین اگر شمشیرهای برّان بر روی مومنی
زنند و تیغها بر روی او کشند و خواهند که از دوستی من برگردد امکان ندارد دوستی مرا بدل
مبدل نمیکند و اگر تمام دنیا را بمنافقی دهند و خواهند که او را دوست من سازند از دشمنی من بر نگردانند

را منوّر نمیشود و نخواهد شد حضرت رسول ص روزی خطاب بآن حضرت کرده فرمود که یا علی لا یبغضک الا
منافق و لا یحبک الا مومن یعنی یا علی دشمن نمیدارد ترا مگر آنکه منافق باشد و دوست نمیدارد
ترا الا آنکه مومن باشد و شیخ ابو القاسم بلخی و بسیاری از ارباب حدیث و اخبار از جمعی کثیر از اصحاب
اخبار نقل نموده اند که ما منافقان را در عهد رسول ص نمیشناختیم مگر به بغض و دشمنی علی
ابن ابی طالب تا اینجا نقل کلام ابن ابی الحدید است فصل دویم در بیان بعضی از معجزات و خوارق عادات
و قضایا و احکام صادره از حضرت امیر المومنین ع از حین ولادت تا هنگام رحلت بقول
اکثر علما عموما و جمهور متاخرین شیعه معجزه امریست خارق عادات شیعه فرق میان معجزه و کرامت
نزد معتزله مخصوص پیغمبران است و نزد متقدمین شیعه مخصوص پیغمبرانست و نزد اوصیا و خلفا
ایشانست و آصف بن برخیا که تخت بلقیس را در یک ساعت از شهر صبا بمجلس سلیمان ع رسانید
خلیفه سلیمان بود و لازم نیست که معجزه و کرامات مقارن دعوی باشد چه علمای عامه
جزیرا از خوارق عادات که قبل از دعوت بلکه پیش از ولادت و بعد از وفات از پیغمبران و اما
مان ظاهر شده معجزه گفته اند و انکه میوه زمستان در تابستان و میوه تابستان در زمستان
نزد مریم مادر عیسی حاضر میشد معجزه عیسی بود و نجات یافتن از بعضی بلیات از قبل معجزات
نیست و هر معجزه که حضرت الله تعالی بجمیع پیغمبران و اوصیا و خلفای ایشان داده بود مثل پیغمبر
ما و خلفای آن حضرت صلوات الله علیهم اجمعین داده بود و بسیار معجزه و فضیلتی بود که بغیر
از ایشان نداده بود خصوصا حضرت امیر المومنین ع را معجزات و خوارق عادات و خصایص بسیار
بود که دیگر را از پیغمبران صلوات الله علیهم نبود چه قرب و منزلتی که آنحضرت داشت در هیچ کدام
الهی هیچ ملک از اولاد آدم ابو البشر تا خاتم نداشته و هیچ کس از مقربان بارگاه احدیت بآن نرسید
از آن جمله در حین تولد آن حضرت چندین معجزه از وی ع بظهور آمد که عقول عقلا از ادراک آن

آن عاجز است یکی از آنها در کتاب مستطاب روضة الواعظین که مثل آن کمتر کتاب تصنیف
شده مسطور است باسناد خود از جابر بن عبد الله انصاری علیه رحمة الله الملک الباری که او
فرمود در خدمت حضرت خاتم النبیین و اشرف معصومین ص سؤالی نمایم چون پرسیدم پیغمبر
فرمود که آه سؤال کردی از بهترین مولودی که بعد از من تولد یافته بر سنت مسیح و طریقه
مرضیه عیسی بن مریم ع یعنی چنانچه مسیح علی نبینا و ع در حالت ولادت بکلام معجز بیان متکلم
شده بود از علی ع نیز آن معجزه ظهور آمده ای جابر بدانکه حضرت ایزد بیچون جل ذکره مرا و علی را
از یک نور آفرید پیش از خلق عالم و عالمیان به پانصد هزار سال و ما در آنجا آن حضرت را به تسبیح
و تقدیس و تهلیل ملک الجلیل مشغول بودیم و چون حضرت عزت آدم صفی را آفرید ما را در صلب
او بطریق امانت و ودیعت قرار داد و مرا در جانب راست و علی در طرف چپ قرار کرفتیم و از صلب
او بظاهر و در رحمهای طیبه انتقال می نمودیم تا آنکه مرا در صلب عبد الله و علی در صلب ابی طالب
و حق تعالی مرا در رحم آمنه و علی را در رحم فاطمه جای داد و چون کلام حضرت رسول ص باتمام
رسید فرمود که یا جابر پیش از آنکه علی ع در شکم مادر قرار کیرد در یمن مردی بود عابد و متقی
و زاهدی کوشه کیری و در روش بی نظیر روی توجه بمحراب عبادت آورده و غیر را فراموش کرده
و در آمیزش با خلق بسته و از تعلقات دنیوی دست شسته نام وی مثرم بن [illegible] مشهور و در حرف
زهد و عبادتش در السنه و افواه مذکور صد و نود سال از عمر کذشته در آن وقت از عبادت
ملول نکشته و هرکز در آن مدت حاجتی از حق تعالی نخواسته روزی در مناجات کفت
الهی از اولیا و مقربان درکاه خود را بمن بنمای و دعایش مستجاب شده ابو طالب را بسوی وی
بر پیش آمده بزیارت وی رفت مثرم کفت که از کجای ابو طالب کفت از تهامه فرمود از مکه کفت
از کدام قبیله کفت از بنی هاشم زاهد برخاست و روی او را بوسه داد و کفت الحمد لله که او اهب

بی منت دعای مرا رد نکرد و یکی از مجاوران حرم خود را بمن نمود پس پرسید که نام شما چیست کفت
ابو طالب مثرم کفت بشارت باد ترا که ایزد متعال فرزندی از صلب تو بیرون آید که ولی خلاق و
مقتدای متقیان و وصی پیغمبر آخر الزمان و هادی عالمیان باشد باید که چون آن کوهر پاک بعالم
قدم در عرصه خاکی نهد سلام مرا به وی رسانی و بکوئی که آن پیر فقیر دوست شما بود و کواهی بر جلال
الهی و رسالت محمد رسول الله داد و بامامت شما اقرار نمود و کفت شهادت میدهم که وصی پیغمبری
و باو نبوت تمام شود و نبوت و ولایت [illegible] اکر چه او خاتم نبوت باشد و تو فاتح ولایت باشی ابو طالب
از این خبر بهجت اثر دست داده پرسید که نام آن فرزند کرامی چه باشد کفت نامش علی
لقبش مرتضی باشد ابو طالب کفت ای شیخ برهانی واضح و دلیلی لایح میخواهم که خاطرم قرار کیرد
و دلم اطمینان پذیرد یعنی بر یقین بدانم که آن کوهر کرامی امسال از صدف غیب بعالم شهود
قدم میکذارد مثرم کفت چه میخواهی بخواه تا از حضرت الهی در خواهم و ترا صدق کلام من معلوم کردد
ابو طالب کفت ای شیخ میخواهم که در همین ساعت از میوه های بهشت چیزی نزد ما حاضر شود
مثرم دست نیاز بدرکاه بی نیاز برداشت هنوز دعای او تمام نشده بود طبقی حاضر حلوا از خرما
و انکور و انار بهشت ابو طالب انار از میوه ها یک انار تناول نموده مثرم را وداع کرد و بجانب
تمام متوجه منزل شریف کردید و بدو کفته اند وجه آمدن آن ماجرا از حیث یکی از معجزات حضرت شاه ولایت
و بعضی بر آنند که مثرم از خلفای اوصیای حضرت عیسی ع بوده و بهر تقدیر چون ابو طالب بمکه معظمه
رسید و در همان ایام بر تقدیر الهی آن نطفه کرامی از صلب پاک او برحم فاطمه بنت اسد نقل کرد و مقارن
آن حال زلزله عظیم در مکه بهم رسید و آن حالت با دهشت ملوک هم رسانیده کار بجای رسید که
صنادید قریش بعضی آمده بعد از فزع بسیار علاج منحصر در آن دیدند که بتهای خود را بکوه ابو قبیس
برند و از الله خود دفع آن داهیه عظیمه را طلب نمایند تا باین وسیله از آن مهلکه نجات یابند

چون آن بتان را بر فراز کوه بردند ابو قبیس بجوش در تلاطم آمد که بسیاری از سنگها اثر آن هم
جدا شده فرو ریخت و آن بتان سرنگون شده بر روی در افتادند بوجابر قریش بیشتر از پیشتر
مضطرب شده بگریه و زاری و جزع و بیقراری مشغول گشتند آنگاه ابو طالب ابو قبیس را بقدم
شریف خود زینت داده بخوف و رعب فرموده ای قریش حادثه در دست داده و حضرت حق سبحانه
و تعالی امروز شخصی را بوجود آورده که اگر اطاعت او نکنید و فرمان او نبرید و او را بر اورنگ
مسند خلافت و امامت نپذیرید و نشناسید از این مهلکه خلاصی نیابید و در تهامه اقامت نتوانید
کرد پس قریش همه بیکبار گفتند ما از امتثال او مطیعیم و آنچه صواب دید تو باشد بپسندیم و امید نجات
از این مهلکه بدعای تو داریم ابو طالب روی بقبله دعا آورده از باری تعالی فرج ایشان
استدعا نموده گفت الهی اسئلک بالمحمدیة المحمودة و بالعلویة العالیة و الفاطمیة البیضاء الا
تفضلت علی تهامة بالرأفة و الرحمة فی الحال زمین ساکن گردید و زلزله مرتفع شد و خاص
قریش تسکین یافت پس حضرت رسول ص فرمود که بحق معبودی که دانه در زمین شکافته و
گیاه را از وی رویانید و نطفه را از رحم [illegible] گردانید و آدمی را از آن خلق کرده که هرگاه
و اهل صعب روی نمود ساکنان مکه دست مناجات بدرگاه قاضی الحاجات بر داشته کلمات
مذکوره را بر زبان می آوردند فی الحال اثر اجابت ظاهر میشد و هر مهمی که داشتند هر چند مشکل
بود باسان ترین وجهی کفایت میشد با آنکه مطلق علم بمعنی آن الفاظ نداشتند و از حقیقت
آن غافل بودند که ناگاه شب ولادت آنسرور در رسید و در آن شب درخشندگی آسمان و انوار ستارگان
متضاعف گردید اهل مکه گفتند امشب حادثه روی نموده و امر عجیب بظهور آمده حال
بود در آن شب ابو طالب در کوچهای مکه میگشت و فریاد میکرد و میگفت ای مردمان بشارت باد
شما را که امشب از مکه حجتی یا مردی که جهت خصوص عالم شهود آمده که شهسوار میدان خلافت

خلافت و امامت و قاضی محکمه ولایت و جامع صفات رضیه و مجمع صفات مرضیه و منجلی
بتجلیات سبحانی و متخلق باخلاق ربانی نمود و فاخر دین مبین و قامع ابطال مشرکین و مبین
مناهج حق و یقین و وصی رسول رب العالمین باشد و بعدد صفات و تذکار کمالات آنحضرت
می نمود تا صبح طالع میشد و بعد از آن چهل روز ابو طالب از مکه غایب شد و کسی نمیدانست که در
کجاست و چرا غایب است جابر بن عبدالله پرسیدم که یا رسول الله سبب غیبت ابو طالب از مکه چه بود
فرمود که نزد مثرم رفته بود تا او را از تولد علی ع بشارت دهد ای جابر بدانکه چون مثرم مژده زاید
ابو طالب داد باو گفت چون آن مولود سعادت ورود در عرصه وجود آید مرا در طلب در غار
لکام جبل که در حوالی شام است خواه مرده باشم و خواه زنده و ابو طالب بنا بر وصیت مثرم
بآن کوه رفت و در آن غاری که بود که مثرم دید که داعی حق را لبیک اجابت گفته است و کفن
کرده شده و روی بقبله خوابیده و دو مار نزد او حاضر بودند چون ماران ابو طالب را دیدند
پنهان گشتند و ابو طالب بنا بر وصیت نزد مثرم آمد و گفت السلام علیک یا ولی الله و رحمة
الله و برکاته فی الحال بقدرت حضرت ذو الجلال مثرم زنده شد و برخاست و دست بر روی خود
فرود آورد و گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و
اشهد ان علیا ولی الله و الامام بعد نبی الله ابو طالب گفت مژده شاه ولایت را بمثرم رسانید
مثرم گفت یا ابا طالب التماس دارم که آثار و علامات شب ولادت و کیفیت ولادت آنحضرت
بتفصیل بیان ابو طالب علامات آن شب را که چون روز روشن بود بیان فرمود و گفت چون
از شب ثلثی بگذشت دیدم که آثار وضع حمل بر فاطمه ظاهر گردید و رنگش متغیر شد و کلمات نجات
برو خواندم و از حضرت عزت سهولت ولادت بجهت او مسئلت نمودم پس فاطمه را اکرام و ایشان
بالهم رسید آنگاه باو گفتم اگر خواهی جمیع زنان را حاضر سازم که در حرم امر ایشان مدد تو باشند

کفت رضا از دست کرفتار ناکاه از کنج خانه آوازی شنیدم که کسی میکوید یا ابا طالب در حصار
زنان توقف نمای که دست مخلوق بان ببدن سرور مومنان نرسد و بعد از لحظه دیکر
کر چهار زن حاضر شدند جامهای حریر سفید پوشیده و از ایشان بوی مشک ازفر بمشام
من میرسید و باتفاق متوجه فاطمه شدند و کفتند السلام علیک یا ولیة الله فاطمه جواب ایشان
داده بر دور او قرار کرفتند و با ایشان ظرفی از نقره بود چون نشستند با فاطمه بصاحبت
بکفتکو مشغول شده مدتی که بیابد میمود ناکاه علی ابن ابی طالب ع متولد شد من بجانب او
نزد او رفتم دیدم که روی مبارک او چون خورشید درخشان است از مشاهده او حیرت
بودم دیدم که بر زمین سجده میکند و فصاحت بیان و طلاقت لسان کفت اشهد ان لا
اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده و رسوله واشهد ان علیا ولی الله و وصی رسول
الله و بمحمد یختم النبوة و بی یتم الوصیة وانا امیر المؤمنین و در آغاز ابتدای حیات الهی بنبوت
حضرت رسالت پناهی و امامت و خلافت خود کواهی داده فرمود که محمد خاتم نبوت است
و من ختم وصایت و مروج شریعت و آفتاب برج هدایت منم امیر کافه مومنان و مقتدای
عامه مسلمانان و ابو العبد بعد از استماع این کلمات تعجب روی نمود دیدم که یکی از آن زنان
او را برداشته در کنار خود کرفت و چون علی را نظر بر او افتاد کفت السلام علیک یا اماه
والده زن کفت علیک السلام یا بنی پس کفت پدرم چه حال دارد و آن زن کفت پدر تو در
نعمای الهی و مستغرق آلای غیر متناهیست چون این امر غریب دیدم عنان تمالک از دست
دادم کفتم ای فرزند عزیز پدر تو منم کفت پدر منی و لیکن ما همه از صلب آدم آمده ایم و
این مادر بزرکوار من و تو صفیة الله حوا است و من چون این جواب شنیدم از خود
منفعل و شرمنده کشتم و در کنج خزیدم پس زنی دیکر متوجه شد و او را در آغوش کرفت و چون

و چون چشمش بر او افتاد و کفت السلام علیک یا اختی آن زن کفت علیک السلام یا اخی و حضرت
امیر المومنین ع احوال عم از آن زن پرسید کفت فرحان و شادان و تحیت سلام میرساند بان حضرت
بر استیلا آفت پرسیدم که ای فرزند این چند کس اند که این کدام خواهر است و عم تو کیست کفت این
مریم مادر عیسی و عم من عیسی است که آیه و یکلم الناس فی المهد صبیا مبین حال او است پس
آن زن فرزندم حمایت کرده ظرفی نقره کرفت دیکر داشت ازو کرفت علی ابیک از فوری کرد آن
ظرف بود مطیب خوشبو فنبادیکر پیش آمد جامه پاکیزه در او پوشانید و مرا در خاطر کذشت که کاشکی
قرة العین مرا بعد از ختنه کردن این جامه پاکیزه میپوشانید آن زن مرا مخاطب خطاب ساخته کفت این
فرزند پاک و پاکیزه و ختنه کرده و ناف بریده متولد شده و طاهر او والکرامع نکشد مکر بدست زن نجس
که مغضوب خدا و رسول خدا است و آتش دوزخ مشتاق اوست کفتم آن ملعون چه کس باشد کفت
ابن ملجم مرادی لعنه الله قاتل فرزند تو خواهد بود و در کوفه بعد از آنکه وفات خلافت بموجب وارث
بوی سال کذشته باشد بر منبر الم کردید بدیم و زنان از نظر من غایب شدند و در خاطرم کذشت که کاش
مرا معرفت مرا بحال آن دو زن دیکر هم میرسید که فرزندم علی بر ما فی الضمیر من مطلع شد کفت
ای پدر اینکه نیم آسیه زن فرعون بود چهارم مادر موسی بن عمران بود ای پدر بعد شرح احوال فرا بعمل کوش
خبر دار کن و چون پدر ولادت مرا با او برسانید که در زیر انطا و در جبل الکام در آن غار است و او را در آکرا
آمدم که او را از پدرم مشرم اکر چه پدر دست داده و بعد شکر عطای او بر دو روی مقبل حراب ایستاد و کفت
سلام مرا با او برسان و مرا بجان بپوشان و برحمت الهی رفت و ابو طالب بعد روز دیکر در آن کوه آمد
فرمود که شاید مشرم یکبار دیکر حیات یافته با او سخن کوید صورت ناقب حال دو مار غایب شد و
حاضر شدند و پیر و سلام کردند و کفتند خوش آمدی کر ولی خدا است برسان که تو ولی و اخی محمد ابا
و صیانت او از دیکران ابو طالب از ایشان بحیرت پرسید که شما کیستند و در غار از حی جلیل کفتند

ما اعمال صالحه شرمنده ایم که حق عز و جل ما را باین صورت کرده و تا قیامت بمحافظت شرع
امر فرموده و در روز قیامت بمقابل و راهنمای او خواهیم بود به بهشت پس ابو طالب متوجه مکه
معظمه گردیده بزیارت نمود و دیده خود چنانچه بود ای جابر کرده افشای این راز که از اسرار مکنون
و علم مخزون است جابر گوید بعد از استماع این حکایت بحضرت گفتم یا رسول الله بعضی را عقیده
آنست که ابو طالب کافر بود و توفیق اسلام نیافت حضرت فرمود یا جابر سخن ایشان نسبت بابی طالب
کذب و بهتانست و پروردگار عالمیان اعلم است بعقاید و ضمایر بندگان و من چون در شب
معراج از هفت آسمان گذشته بعرش رسیدم چهار نور دیدم چون حقیقت آن را از پروردگار طلب
کردم خطاب از حضرت عزت رسید که یا محمد یکی نور جد تو عبد المطلب است و یکی نور عم تو ابو طالب
و یکی نور پدر تو عبد الله و یکی نور طالب برادر علی بن ابی طالب است گفتم الهی بچه عمل ایشان باین
عمل ایشان باین مرتبه رفیعه رسیدند ندا آمد که با اظهار کفر و کتمان ایمان و صبر چنانچه که
از مشرکان میدیدند اینجانب [illegible] که صاحب روضة الواعظین نقل نموده بی تفاوتی و اما فقیر کثیر
التقصیر احمد اردبیلی در بعضی کتب قدمای علمای امامیه این روایت را با زیادتیها و اینها را
دیدم و آن اختلاف بوجود آمدن آن ولی حضرت ذو المنن است و در خانه کعبه و آن اصح
و چون منجر آمد در وقت تحریر این کتاب حاضر نبود همین روایت اکتفا نمود و صاحب کافی از ابی
عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نقل نموده که گفت نازل شد جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا و گفت یا
محمد ان ربک یقرئک السلام و یقول انی حرمت النار علی صلب انزلک و علی بطن حملک و حجر
کفلک فالصلب صلب ابیک عبد الله بن عبد المطلب و البطن الذی حملک فآمنه بنت وهب و اما حجر
کفلک فحجر ابی طالب و فی الروایة و فاطمه بنت اسد یعنی ای محمد پروردگار تو ترا سلام میرساند
و میگوید که بدرستی که حرام گردانیدم آتش را بر پشتی که تو از آن بیرون آمدی و شکمی که ترا

که ترا نگاه داشته و پرورده و دو شوی که ترا کشیده و تربیت نموده مراد از آن کنار ابو طالب است و
در روایت مراد حجر فاطمه بنت اسد است که او بجای مادر مهربان پرورش و پرستاری آنحضرت
میکرده است صاحب روضة الواعظین قدس الله سره بعد از نقل آن حدیث روایت کرده نموده که از ثقات
مرویست که فاطمه بنت اسد در شبی که نور آنحضرت رسالت و فتوح یافت نزد آمنه حاضر بود هر چه
مشاهده آمنه شد از غرایب و عجایب بنظر او نیز آمد صبح که ابو طالب از طواف بیت الله مراجعت
نمود فاطمه بنزد او رسانید که امشب چندان عجایب و غرایب مشاهده نمودم که زبان از تقریر آن
عاجز است گفت نیز از غیبت متولد شد که از مقدم شریفش دنیا و ما فیها روشنی یافت و نزد آن
حاضر در خانهای حیره که شهر است در اقصای یمن برای العین دیدم و بعضی از خوارق عادات که ملاحظه
نموده بود بیان کرد ابو طالب خوشحال شده گفت ای فاطمه ترا نیز بعد از مدتی کامله الهی مثل آن حالت
در پیش است و حق تعالی نیز ترا بعد از سی سال فرزندی خواهد داد که اشرف کرد که جهان را بنور وجود
او منور گرداند و عجایب که امشب دیدی در آن وقت نیز ملاحظه خواهی نمود فاطمه بعد از شنیدن
این خبر مسرور شد و منتظر بود تا وقتی که بنابر مصلحت الهی و آن حالت بمنصه ظهور رسید الحمد لله
رب العالمین مؤلف در همان کتاب روضة الواعظین از مجاهد از ابو عمر و از ابو سعید خدری
روایت نموده که گفت ما در خدمت حضرت رسالت صلعم بودیم که داخل شدند سلمان فارسی و ابو ذر غفاری
و مقداد اسود و عمار یاسر با جمعی از اصحاب کبار و شیعیان حیدر کرار و آثار حزن و ملال در چهرها
ایشان ظاهر بود آنحضرت از ایشان سبب پرسید گفتند فدیناک بالآباء و الامهات یا رسول الله
از جمعی معاندان چیزی چند میشنویم نسبت بپدر ابن عم تو که سبب حزن و اندوه ما میگردد
و اعتقاد ایشان آنست که سبقت ایمان علی باعث ترتیب منزلت او و اینست که علی در اغالت بعقب
طفولیت متصف بود و اسلام اطفال بسبب شرف و کمال ایشان نبود پس حضرت رسول صلعم بعد از

استماع این کلام در بیان علو شان و سمو مکان امیر المؤمنین ع و اظهار انکه حضرت مثل پیغمبران
مرسل در ابتدای حال متصف بکمال عقل و فراست و نهایت علم و کیاست بوده و رفع توهم آن
قوم فرموده که بسوی کندی میدهم شما را بخدا اگر در کتب سابقه در صحف ماضیه نخوانده اید که چون وقت
ولادت ابراهیم رسید پدرش تارخ مادر او را از بیم نمرود بکریزانید و در وقت غروب بکنار نهر
رواب ابراهیم ع متولد شد و فی الفور دست و پی بر خود کشید شهادت لا اله الا الله را کرد و ایستاد
و چون مادرش از ان امر غریب ترسیده بود بسرعت متوجه مادر شده با او ملحق گشت و در آسمان نگاه
میکرد و اثار صنع الهی را ملاحظه می نمود و حق تعالی در سوره انعام خبر داده میگوید و کذلک نری
ابراهیم ملکوت السموات والارض ایضا سوکند میدهم که نمیدانید که چون فرعون ملعون بجهت
شدت عناد و رفع موسی بن عمران زنان حامله را شکم میدرید و اطفال میکشت در حینی
که موسی ع متولد شد فی الفور بقدرت الهی حرف زد و مادر او را تعلیم نمود که مرا بصندوق
نهاده بندهای آن را محکم کن و بدریا انداز تا از جور و ستم فرعون در امان باشی و تو بی نحو د
داده مدد و مادر گفت ای فرزند من ترا بدریا میترسم که غرق شوی و از نیز دریا بکنار نرسی موسی ع
فرمود که دغدغه مدار که پروردگار مرا بتو خواهد رسانید و مادر موسی بطریقی که تعلیم یافته
بود او را در صندوق نهاده بدریا افکند بعد از هفت ماه بروایت اصح بعد از هفتاد روز باو
رسید و در ان مدت شیر از پستان عنایات الهی میخورد شنیده و نمیدانید که عیسی بن مریم در وقتی که حق
کرد بدان جزع مادر خود را تسلی داد و او را تسکین داده فرمود که مادر بحکم الهی رضا داده اند و هیچکس عکس
مباش و بعضی از اهل مردم اندیشه مکن و حضرت الله تعالی بعد از نزول انجیل او را بر سان انسان
و نبوت باو عطا فرمود و او را باقامت صلوة و ایتاء الزکوة امر نمود و در روز دوم ولادتش
با جمعی که مادرش را سرزنش میکردند بجواب آمده گفت انی عبد الله اتانی الکتاب و جعلنی نبیا

از انبیای سابق فهمیده است و قرب و منزلت نزد حق تعالی بیشتر و او علی را ازان باب خلق نموده
و مادر صلب آدم و بعد از آن در اصلاب بعضی دیگر از انبیای برگزیده مشغول بوده از صلبی بصلبی
منتقل میشدیم تا بعبد المطلب رسید پدر و همیشه بر مادر جبین پدران ما نمایان بوده او را
ذکر ما بگوش مادران و پدران ما میرسید تا انکه آن نور دو نیم شد نصفی بصلب عبد الله
و نصفی بصلب ابو طالب منتقل شد و هرگاه پدر و عم نزد مجالس قریش حاضر میشدند آن نور از
ایشان ظاهر بود و روح الامین در وقت تولد علی بامر رب العالمین نازل شده فرمود که یا
حبیب الله حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید الحال ظهور نبوت تو و هنگام رسید که نام و برادر
و وزیر و خلیفه تو بدنیا میاید و بعد از بشارت وضع حمل فاطمه بنت اسد ظاهر شد و بعد ازان
انکه علی متولد شد باز جبرئیل نازل شده فرمود علی را اگر چون دست بطرف بردم که فاطمه
در پی آن بود در انکه دم علی بر روی دست من آمده است دست بگوش راست نهاده بود حالا اینجا
حضرت عزت رسالت مرا اقرار کرده و صحفی که حضرت عزت بآدم فرستاده بود و شیث پیغمبر ازان
ملهم شده باحکام آن اقامت میفرمود بر نحوی تلاوت نمود که اگر شیث پیغمبر حاضر میشد البته اقرار میکرد
که علی عالمتر ازوست بعد ازان تورات موسی و انجیل عیسی را بنوعی تلاوت نمود که اگر عیسی و موسی
علیهم السلم زنده می شنیدند البته اعتراف مینمودند که علی علیه السلم از ایشان بهتر میداند و خوشتر
میخواند و بعد از تلاوت کتب مذکوره شروع در تلاوت قران نمود و بنوعی که الحال تلاوت
مینمایم در انوقت از بر میخواند و هنوز یک آیه بر من نازل نشده بود پس میان من و او مکالمه
در میان انبیا و اوصیا میباشد بوقوع پیوست و بعد ازان خاتم مذکوره که همه دیدند و هیچ
کوشش نشستن بحالت طفولیت رجوع نمود و هرکه نام مادر فراد کرد و هرکاه در بدو ولادت
علم صاحب این حال باشد چرا شما از اعمال و اقوال و اهل ضلالت حرف زده و می شوید و از چه

ایشان مناسب نمیکردم بدانکه افضل کردم ازان همه انبیا افضل و وصی مرا از همه اوصیا اکمل است و دو حبیب کردم
علیهم السلم نام مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را در ساق عرش بدید و نظر بر عظیم نمود گفت الهی
آیا جمعی که نزد تو گرامی تر از ما باشند خلق نموده خطاب رسید که ای آدم اگر نه
آفریدن صاحبان این نامها نمی بود آسمان و زمین و ملائکه مقربین و انبیای مرسل را نمی آفریدم
و ترا ای آدم اگر بدیشان نمی خلق نمیکردم و چون آدم صفی بوسوسه ابلیس ... بارتکاب خلاف اولی کرده
از ثمره شجره منهیه تناول نمود در معرض قبول نیافتاد تا جبرئیل ع او را گفت از آن نامها که بر ساق
عرش دیدی مگر فراموش کردی آدم ع متنبه شد و ایشان را شفیع ساخت و با نامهای ایشان استغاثه
مینمود و گفت الهی بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و بجاه و منزلت ایشان که گرفتار اثر
از الهی دارم حق تعالی توبه او را قبول نمود چنانچه در قرآن مجید آمده فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب
علیه و خطاب آمد که ای آدم بشارت باد ترا که صاحبان این نامها از ذریت گرامی و اولاد عظام تو
و آدم شکر الهی بتقدیم رسانید بر ملاء اعلی مباهات نمود بدانکه این مرتبه و فضیلت
و شرف خاص است بر سایر انبیا و رسل و بهر سبب بفضل الهی است نسبت با او اهل بیت و سلطان با
رفقای خود از نزد حضرت پیغمبر بیرون آمده شکر الهی بتقدیم رسانیدند و دانستند که بسبب محبت
ایشان فایز و رستگاری و بهشت از دوستان ایشانست چنانچه دوزخ از دشمنان ایشانست
و صاحب کتاب کافی محمد بن یعقوب کلینی از حضرت امام جعفر صادق ع نقل کرده که آیه و لقد عهدنا
الی آدم من قبل کلمات در شان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلم و آیه ذکر
بذکر ایشان موشح بود باب عناد باخراج آن مشغول شده و غضب الهی گردیدند و بعضی از محققین اند
اقدام عثمان بر سوختن کتاب الهی که مشتمل بر این قسم آیات و اسامی بود که از او ثابت نموده اند
گفته اند و مثل این افعال سر نزند الا از کافری معاند و الله اعلم از آنجمله معجزات مشهوره حدیث طولانی است

بساط است که بعضی از آن بعنوان کنایه مذکور است و لیکن بخلاف منقول شده اما آنچه اهل
سنت و جماعت اهل سنت و جماعت نقل کرده اند و بر نظر این قاضی رسیده آنکه بطریق مختصر
از انس بن مالک روایت نموده اند که او گفت اهدی لرسول الله بساط من خندف فقال یا انس ابسط
فبسطه ثم قال ادع العشرة فدعوتهم فلما دخلوا امرهم بالجلوس علی البساط ثم دعا علیا فناجاه طویلا ثم رجع
علی فجلس علی البساط فقال یا ریح احملینا فحملتنا الریح فاذا البساط یدف بنا دفا ثم قال یا ریح ضعینا ثم قال
اتدرون فی ای ارض و مکان انتم قالوا لا قال هذا موضع اصحاب الکهف و الرقیم فقوموا فسلموا علی اخوانکم فقمنا
رجلا رجلا فسلمنا علیهم فلم یردوا علینا فقام ع فقال السلام علیکم معاشر الصدیقین و الشهداء
قالوا و علیک السلام و رحمة الله و برکاته فقال فقلت ما بالهم ردوا علیک و لم یردوا علینا فقال
ما بالکم لم تردوا علی اخوانی فقالوا انا نحن معاشر الصدیقین و الشهداء لا نکلم بعد الموت الا نبیا
او وصیا قالوا یا ریح احملینا فحملتنا تدف بنا و قال یا ریح ضعینا فاذا نحن بالحرة قال فقال علی ع ندرک
النبی ص فی آخر رکعة فطوینا و اتینا و اذا النبی ص یقرء فی آخر رکعة ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم
کانوا من آیاتنا عجبا و ثعلبی نیز که از علمای اهل سنت است همین حدیث را همین طریق نقل
کرده و در آخر حدیث او همین زیادتی است فصاروا الی رقدتهم الی آخر الزمان عند خروج المهدی
علیهم السلم یسلم علیهم فیحییهم الله عز و جل ثم یرجعون الی رقدتهم فلا یقومون الا یوم القیامة
انس گفت هدیه آوردند از جهت رسول ص از شهر انطاکیه قبیله و یا انس گفت از ابریشم که انس گوید چون آن
بساط را گستراندیم فرمود آورده کس را بخوان پس من الحاح طلبیدم و چون آمدند امر نمود ایشان را بر
بر آن بساط و پس حضرت امیر علی ع را نزد خود طلبید با او راز گفت پس علی ع آمد و بر آن بساط نشست
و باد را امر نمود که ما را بر دار پس باد ما را برداشت و آن بساط به تندی تمام رفت تا آنکه باد
ما را بر زمین گذارد چون بر زمین رسیدیم از حضرت رسید که هیچ میدانستید که در کدام زمین

مکانید شما ما گفتیم نمیدانیم فرمود این محل کهف و رقیم است و این جماعت که اصحاب کهف خوابیده
اند پس گفت برخیزید و بر ایشان سلام کنید پس ما پایک برخواستیم و بر ایشان سلام کردیم هیچ یک
از ما جواب نشنید پس علی ع خود برخواست و گفت السلام علیکم معاشر الصدیقین و الشهدا پس شنیدیم
که هر یکبار همه گفتند و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته انس گوید پس من گفتم چه بود ایشان را که جواب
سلام ما ندادند و رد سلام بر ما نکردند حضرت علی ع باز متوجه ایشان شد گفت چه بود ایشان
جواب شما را که رد سلام برادران ما نکردید پس ایشان در جواب گفتند که ما گروه دوستان و شهدائیم
مأموریم که بعد از مردن حرف نزنیم و تکلم نکنیم مگر به پیغمبر یا وصی پیغمبر و بعد از آن باد را خطاب
نمود که ما را بردار و باد ما را برداشت و همان جلدی و تندی بساط را می‌برد تا آنکه باد امر نمود
که بساط را بر زمین گذار و چون بر زمین آمد دیدیم خود را در زمین مدینه یافتیم پس علی ع گفت
ما حضرت رسول را در رکعت آخر نماز خواهیم یافت پس چون آمدیم دیدیم که رسول ص در آخر
رکعت نماز است و قرائت سوره کهف را بآنجا رسانیده که ام حسبت ان اصحاب الکهف تا آخر آیه
و ثعلبی نیز همین حدیث را همین طریق نقل کرده پس اصحاب کهف باز بحال خود خوابیدند و بهمان
حال خواهند بود تا آخر الزمان که مهدی هادی ع خروج نماید آن حضرت بر ایشان سلام خواهد
کرد و حق تعالی ایشان را زنده خواهد کردانید و جواب سلام او را ع خواهند داد و باز خواب خواهند
خوابید تا روز قیامت و چون همه خلقان محشور شوند ایشان از خواب بیدار شوند و بعرصات
در آیند و باسناد صحیح از ابی جعفر روایتست که گفت در بصره حاضر شدم بمجلسی که انس بن مالک
نقل از حدیثی می‌نمود دیدم که مردی برخواست گفت یا انس و صاحب رسول الله این چه حالست که در تو
مشاهده میکنم از نیست و حال آنکه پدرت از رسول ص نقل میکرد که مؤمنان به برص و جذام
مبتلا نمی‌شوند پس انس سر در پیش افکند اشک از چشمش روان شد و بعد از لحظه سر او

برآورده گفت دعای بنده صالح در حق من مستجاب شد و چون این حرف بگفت مردمان همه از
هر جانب برخواستند و بر او حاضر شدند گفتند یا انس آنچه گفتی از برای ما بیان کن انس گفت
آنچه در کنز دیدی فایده نکرد هر چند التماس نمود اصرار بیشتر کردند چون دید که فایده نمیکند
گفت بر جای خود بنشینید تا بگویم و حدیثی که سبب این مرض است بیان کنم چون مردم بجای خود
نشستند گفت بشنوید بعد از آنکه هدیه‌ای آوردند از برای رسول الله ص بساطی که از ابریشم بود
از طرف مشرق آورده بودند که از آخذو گویند پس رسول ص مرا فرستاد و حکم کرده که ده تن را طلب
نمایم و چون یاران حاضر شدند علی بن ابی طالب را امر فرمود که ایشان بر این بساط نشانند
بعد از آن اصحاب کهف را زیارت نموده باز آی و مرا فرمود که ای انس تو نیز برو تا هر چه ببینی
مرا از آن خبر دهی بعد از آن ملتفت بعلی ع شد گفت باد را امر کن تا شما را بردارد پس بود علی ع
بباد خطاب نموده گفت یا ریح احملی یعنی ای باد ما را بردار چون باد ما را برداشت بهوا برد علی ع
گفت بسم الله و علی برکة الله و ما خود را در آسمان میدیدیم و از مکانی بمکانی میگذشتیم تا آنکه نوبت دیگر
باد را گفت ضعنا یعنی ای باد ما را بر زمین بگذار چون بر زمین قرار گرفتیم گفت هیچ میدانید که
در کدام زمین نشسته‌اند ما گفتیم خدا و رسول و وصی او بهتر میدانند گفت این مکان اصحاب
کهف است برخیزید ای اصحاب رسول الله تا بر ایشان سلام کنیم پس ما رفتیم بجائی که ایشان نشسته بودند
رسیدیم اول ابی بکر و عمر سلام کردند هیچ کس جواب نداد پس طلحه و زبیر سلام کردند و جواب
پس عبد الرحمن بن عوف سلام کرد پس باقی اصحاب سلام کردند و هر کدام میگفتند السلام علیکم یا اصحاب
الکهف و الرقیم پس علی بن ابی طالب برخواسته در پیش رفت و گفت السلام علیکم و رحمة الله یا انس
خادم رسول الله یا اصحاب الکهف و الرقیم الذین کانوا من آیاتنا عجبا پس همه یکبار گفتند و علیکم السلام
یا وصی رسول الله و رحمة الله و برکاته و چون اصحاب را در خاطر میگذشت که آیا جواب ما را جواب سلام

ندادند و حال آنکه جواب سلام واجبست و حال آنکه علی علیه السلام پس سبب گریه اصحاب گفت چرا جواب سلام
رسول الله را نگفتید و رد سلام ایشان نکردید پس همه یکبار گفتند یا خلیفة رسول الله انا فتیة
آمنوا بربهم و زدناهم هدی و لیس لنا اذن ان نرد السلام الا علی نبی او وصی نبی و انت
خاتم النبیین و انت سید الوصیین پس گفت آیا شنیدید ای اصحاب رسول الله گفتند بلی یا امیر
المؤمنین پس گفت بجای و مقام خود قرار گیرید ما برگشتیم هر کسی بر روی بساط بجای خود
قرار گرفتیم پس گفت یا ریح احملنا و باد ما را در روش [illegible] تا آنکه آفتاب
غروب نمود و باد امر نمود که یا ریح ضعنا پس باد ما را فرود آورد و به زمین گذاشت
و گیاه زعفران [illegible] در آن آب نبود از هیچ طرف ما گفتیم یا امیر المؤمنین وقت
نماز رسید و با ما آب نیست وضو کنیم پس آنحضرت برخاست و نگاهی بر آن زمین کرد و زد پای
مبارک بر زمین زد دیدیم که چشمه آبی پیدا شد فرمود اینک آنچه میخواستید و چون نزدیک
چشمه رفتیم آبی [illegible] خوش [illegible] از آن خوردیم و وضو ساختیم فرمود که اگر این نبود
جبرئیل [illegible] آب وضو ما آورد نماز میکردیم پس نماز کردیم و تا نصف شب بنماز
و عبادت مشغول بودیم پس گفت بجاهای خود بنشینید که نماز صبح [illegible] رکعت آن نماز را
با رسول الله خواهید یافت [illegible] ما را [illegible] تا آنکه در رکعت دوم نماز
صبح بمسجد مدینه رسیدیم و رکعت دوم نماز را [illegible] نماز را اتمام کردیم و چون از تعقیب
فارغ شدند رسول الله بمن التفات نموده فرمود یا انس تو میگوئی یا من بگویم آنچه دیدی و شنیدی
گفتم یا رسول الله حدیث از دهن شما شیرین است پس ابتدا نموده از اول تا آخر بر ما گذشت
بنوعی بیان کردی که گویا با ما بوده است و چون حکایت را تمام کرد فرمود یا انس در وقتی که از عمر
از تو گواهی طلبند گواهی خواهی داد گفتم بلی یا رسول الله و چون آنحضرت رحلت نمود و ابو بکر

و ابو بکر بغصب و عدوان متولی امور خلافت شد امیر المؤمنین علیه السلام احضار شدن فرمود در جامع حضور جمع
گفت ای انس حکایت روز بساط و چشمه آب را نقل کن و گواهی که رسول الله ترا بدان امر نموده بود
بده من گفتم یا علی پیر شده ام و همه چیز را فراموش کرده ام گفت اگر عداوت کرده باشی و بعد از آنکه
پیغمبر فرموده کتمان شهادت کرده باشی حق سبحانه و تعالی ترا [illegible] و آتشی در جوف تو کوری
در چشم تو پدید آید که [illegible] از آن مجلس [illegible] به سه مرض گرفتار شد
و حال آنکه [illegible] ماه رمضان [illegible] و طعام [illegible] حال بود تا بمرد و عجب
تر آنکه شنیده باشد والعهدة علی الراوی که اولاد او نیز [illegible] می باشند نعوذ بالله منه اما حکایت
[illegible] که علمای امامیه کثرهم الله ذکر نموده اند یکی آنست که در کتاب مجمع البحرین [illegible]
از مصنفات صدوق [illegible] ابن بابویه قدس سره باشد و چون حدیث طولانی است و مع هذا عربی
ملال نگردد ترجمه آنرا لفظا باللفظ می نویسد و روایت میکند ابن بابویه [illegible] سلمان رضی الله
عنه گفت نشسته بودم نزد سید و مولای امیر المؤمنین علیه السلام در آن وقت که [illegible] بیعت با عمر بن
خطاب کرده بودند حضرت امام حسن ع و محمد حنفیه و محمد بن ابی بکر و عمار یاسر و مقداد و اسود
[illegible] در خدمت آن حضرت بودند از هر جا سخنان میگذشت که امام حسن ع متوجه پدر [illegible]
[illegible] گفت یا امیر المؤمنین حضرت ملک ودود سلیمان بن داود علیهما السلام را سلطنتی داده بود
ایشان [illegible] باشد شاه [illegible] نموده فرمود که [illegible]
معبودی که دانه [illegible] سبز میکرداند [illegible] آدم را از خاک [illegible]
قسم که آنچه خدای تعالی بسلیمان داده [illegible] از اوصیای ماضی نداده بود [illegible]
[illegible] نخواهد شد پس امام حسن ع [illegible] التماس نمودند که یا امیر المؤمنین میخواهیم که
از آنچه حضرت واهب العطایا بشما موهبت نموده مشاهده کنیم و معاینه ببینیم تا موجب ازدیاد ایمان

و باعث تقویت علم و ایقان ما گردد سید اوصیا صلوات الله علیه فرمودند که حیا و کرامت منع می‌کند

کنیم که شما می‌خواهید چیزی از چیزهای که حق تعالی به من کرامت فرموده بر شما ظاهر سازم پس

برخاستند و دو رکعت نماز کرد و کلمهٔ چند به زبان معجز بیان کرد و اشاره کرد که هیچ یک از اصحاب فهم آن

نتوانستند کرد و از جانب بیابان خانه در سمت صحرا به جانب مغرب در آن گرم بعد از لحظه دست صبا (؟)

دو پاره ابر دیدیم سلمان گوید که ما همه از آن دو پاره ابر شنیدیم که هر یک جدا از یکدیگر

جدا شدند گفتند اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک وصیه حقا که هر که شک کند

هلاک و من تمسک بک فقد سلک سبیل النجاة سلمان گوید ما همه دیدیم که خدا یکیست و محمد رسول و

برگزیدهٔ اوست و تو وصی و خلیفهٔ پیغمبر برگزیده‌ای هر که شک آورد در وصایت و خلافت تو هلاک

شود و هر که دست در عروة الوثقی محبت تو زند نجات یابد پس دیدیم که آن دو ابر چون دو قالیچه

پهن شدند و در پهلوی یکدیگر قرار گرفتند و آن دو ابر نوعی شد از فرمایش اهل ایمان پس

پس فرمود به خزینه بیاورید بر آن بساط نشستند ما همه برخاستیم تا بر این بساط نشستیم و آن حضرت به جای

بر ابر دیگر نشست پس کلمهٔ چند تکلم فرمود و هیچ کس نفهمید و ایشان را بار کرد که ای باد ابر ما را به جانب مغرب روان

شو که ناگاه ما دیدیم که ابر روان شد ابر را باد [illegible] تمام برداشته و ما در آن وقت

چون با آن حضرت نگاه کردیم دیدیم که در جامهٔ زرد پوشیده و تاجی از یاقوت سرخ بر سر و در دو نعلین

که بند آن از یاقوت ابدار بود در پای داشت و انگشتری از مروارید سفید برانگشت کرده و نور آن

چشم را خیره می‌ساخت در انگشت بود و بر کرسی از نور نشسته بود امام حسن گفت ای پدر بزرگوار

همه خلق و [illegible] سلیمان به جهت انگشتری اطاعت می‌نمودند شما از جهت چه سبب [illegible] فرمودند که

انا وجه الله و انا عین الله و انا لسان الله انا النور فی خلقه و انا ولی الله و انا نور الله الذی

لا یطفی و انا باب الله الذی یؤتی منه و انا حجته و انا امینه علی عباده و انا ذکر الله فی الارض و انا قسیم الجنة و النار

و النار و انا سد ذی القرنین و انا جعلتها [illegible] منم صبر الله و علم الله و لسان الله

منم آن نوری که فرو نشیند منم آن دری که از آن در به جانب او رسید منم حجت خدا بر خلق منم

گنج خدا در زمین منم قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ منم سدی که ذی القرنین بسته منم دو قرن را

از برای اسکندر قرار داده بودم که بدان مشهور شده بود می‌خواهید که خاتم سلیمان ببینید بیایید پس

دست در بغل کرده انگشتری بیرون آورد از طلای احمر خالص نگینش از یاقوت سرخ فرمود که ای

فرزندان خاتم سلیمان است و [illegible] ما [illegible] کرده اند سلمان گوید تعجب ما زیاده شد

مجلسی که [illegible] پس فرمود ایشان [illegible] عجب [illegible] که بیایم امروز شما

[illegible] پس حضرت امام حسن گفت آرزوی ما اینست که سد ذی القرنین را با

آنحضرت [illegible] شما پس آنحضرت باد را امر نمود که ما را با آن طرف که فرزندم حسن می‌خواهد ببر

[illegible] باد آواز چون آوازه رعد [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

از آنجا آمد تا باد [illegible] به بلندی رسانید و در درخت عظیم [illegible] بود درخت شد و [illegible]

و بعضی یکی از ما گفت یا امیر المؤمنین این درخت [illegible] که او [illegible] آنحضرت فرمود که از

[illegible] امام حسن [illegible] از آن درخت [illegible] سؤال کرد که ما لک ایتها الشجرة

[illegible] امام [illegible] امیر المؤمنین فرمود که

باذن الله ایتها الشجرة [illegible] درخت [illegible] سلمان گوید

[illegible] که آن درخت متکلم شد گفت لبیک لبیک یا وصی رسول الله و خلیفته [illegible] و خطاب

با امام حسن نمود که [illegible] و گفت نماز می‌کذارد و تسبیح

و تهلیل و تقدیس حق تعالی مشغول [illegible] و [illegible] بر کرسی از نور در میان ابری

سفید [illegible] که از آن [illegible] روح روح از آن حضرت

وآن نور سرسبز و تازه او وقتی بودم و اکنون چهل شب شد که تشریف ارزانی نمودید و
مرا از مفارقت بدین حال انداخت [illegible] و التماس دعا کن که لطف خدا از من دور نکند
وامیدت او را بحال خود باز می آورد پس شاه ولایت بنزد آن درخت رفته دو رکعت نماز گذارد
دست مبارک بر آن درخت مالید سبحان [illegible] که از آن درخت [illegible] فاذا هی
وعلا فهو سرسبز شد و برگ آورد و میوه بیرون کرد پس آن حضرت برگ [illegible] خود را گرفت باد
برداشته بلند شد بجائی که تمام دنیا در نظر ما [illegible] می نمود و در هوا فرشته دیدم که سر او
در زیر قرص آفتاب و پای او در قعر بحر محیط بود و یک دست او در مشرق و یکی در مغرب بود از
حضرت پرسیدم که این کیست فرمود که فرشته ایست که بحکم خالق اعداد این موضع نصب کرده ام
و [illegible] یکی شب و روشنی روز موکل ساخته و چنین خواهد بود تا روز قیامت پس باد مرا
برد تا نزد قوم یاجوج و ماجوج رسانید و آن حضرت با [illegible] که اجلی [illegible] هذه الجبل
یعنی ای [illegible] بر این کوه فرود آی و این کوهی بود بلند ظلمانی که کوه [illegible] بود و [illegible]
انا [illegible] رسیدیم و یاجوج و ماجوج را دیدیم و از کثرت ایشان تعجب نمودیم و ایشان را [illegible] صفت
یافتیم یکی طول [illegible] ایشان [illegible] و صنفی [illegible] ایشان [illegible] و عرض [illegible] و صنفی [illegible]
لحاف و [illegible] کرده بودند و [illegible] ایشان [illegible] که حالم این جمع
نا محصور [illegible] پس باد [illegible] بر داشته بکوه قاف رسانید
کوهی دیدیم چون یاقوت سرخ که محیط همه دنیا بود و فرشته بشکل آدم بر او موکل چون آن فرشته را
چشم بر ما افتاد گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و [illegible] رخصت طلبید از آن حضرت که مطلب خود را
عرض کند آن حضرت فرمود بگو که چه میخواهی [illegible] فرشته گفت شما بگوید یا امیر المؤمنین
فرمود که رخصت زیارت برادرت و صاحبت میخواهی و رخصت دادم پس فرشته بسم الله الرحمن

الرحیم گفته [illegible] شد [illegible] از آن درخت [illegible] درخت [illegible] جواب سؤال واقع
شد درخت گفت [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] آمد [illegible]
بر [illegible] سوار [illegible] می رفت و [illegible] چهل روز است که [illegible] خود [illegible]
ثم کان [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] و امام حسن التماس نمود [illegible] دست
مبارک بر آن درخت کشید درخت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و انک امیر
المؤمنین [illegible] الطیبة [illegible] رسول رب العالمین [illegible]
پس آن درخت سبز و خرم شد [illegible] پس [illegible] امیر المؤمنین
آن فرشته [illegible] کرد [illegible] بر جبل [illegible] بودم فرشته که بر آن موکل است رخصت
زیارت [illegible] فرشته [illegible] که حمله الکرم [illegible] باذن
[illegible] محل و مکان خود حرکت نمی کنند [illegible] آسمان [illegible] ستون [illegible]
[illegible] از جای خود حرکت نمیکنند [illegible]
[illegible] حسن و حسین [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] این حال [illegible] ملکی از ملائکه مقربین [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] فرشته که موکل [illegible] فرمود [illegible] گفتم
یا امیر المؤمنین [illegible] خدمت شما [illegible] نزول اجلال [illegible]
بود فرمود چشم [illegible] چون [illegible] مملکت [illegible]
گفتم هذا الشیء عجیب فرمود [illegible] ملکوت [illegible] قبضه اقتدار [illegible]
و مع هذا [illegible] مخلوقیم [illegible] و [illegible] ان [illegible]
[illegible] ان [illegible] که اسم اعظم حق سبحانه و تعالی [illegible]

وسه حرف است بنزد آصف برخیا که تخت بلقیس را بیک چشم زدن بنزد سلیمان ع حاضر ساخت
یک حرف بود و بنزد ما هفتاد و دو حرف است و یک حرف علم غیب است که مخصوص بذات اوست که لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم شناخته هر که مرا شناخت و منکر شد مرا هر که منکر شد پس آن کافر بود
که ما را بباغی رسانید که در سبزی و خوشی حتی با روضه جنان برابری میتوان کرد و در آنجا جوانی را
در میان دو قبر بنماز مشغول دیدیم گفتم یا امیر المؤمنین این جوان کیست گفت برادرم صالح نبی است
و این دو قبر از پدر و مادر اوست چون چشم صالح المؤمنین بامیر المؤمنین افتاد بی تابانه پیش
آمد و سینه کیمیا آن حضرت را بوسید و گریه کنان بشکوه آمد و آن حضرت را نیز از گریه افتاد پرسیدم
چرا میگریی [illegible] امام حسن ع گفت ایها العبد الصالح چه چیز ترا میگریاند و موجب گریه تست
هر روز وقت طلوع صبح بنزد من حاضر میشد و با هم نماز میکردیم و باعث نشاط و رغبت من بود در
عبادت و امروز ده روز شد که تشریف نیاورده و بی او راحتم طاقتم نماند گفتم یا امیر المؤمنین
این عجب است ما هر روز صبح در خدمت شما بر میخیزیم پس چگونه [illegible] با حضرت
صالح نماز میگذاری فرمود که میخواهید حضرت سلیمان ع را زیارت کنید گفتیم بلی یا امیر المؤمنین
ما را [illegible] پس شاه ولایت روانه شد و ما در خدمتش در بیابانی رسیدیم که گویا مانند آن
ندیده و نشنیده و آبهای جاری و مرغان خوش الحان و [illegible] مرغان را چشم بر آن
حضرت افتاد و [illegible] و در میان [illegible] تختی از [illegible] دیدیم
و جوانی بر آن خوابیده و دستهای خود بر سینه نهاده و عصا بر بالای سر و پایین پای او قرار
گرفته چون ما را آن حضرت را دیدند در قدم او غلطیدند گفتم یا امیر المؤمنین این جوان کیست
فرمود سلیمان ع انگشتری از دست خود بیرون آورده و در انگشت او کرد و گفت قم باذن الله الذی
یحیی العظام و هی رمیم فی الحال سلیمان ع برخاسته گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک

له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین
کله و لو کره المشرکون و اشهد انک وصی رسول الله حقا الهادی المهدی الذی سالت
الله تعالی بحبته و محبت اهل بیته ما لا ینبغی لاحد من بعدی گواهی میدهم که خدای سزای پرستش است
یکیست و او را شریک نیست و گواهی میدهم که محمد بنده اوست و فرستاده او و او را فرستاده برای
و اظهار کردن دین حق تا که بر همه دینها غالب باشد و دین او ناسخ همه دینها باشد
و اگرچه مشرکان این معنی را کراهیت داشته باشند و گواهی میدهم که تو وصی جانشین رسول اوئی
هادی و مهدی راه نماینده و راه یافته که بسبب تو سوال کردم از خدای تعالی و محبت تو و محبت اهل
بیت تو را داد بمن خدای تعالی بخیر دادن ملک و پادشاهی که مثل آن بر هیچ یک از اولاد آدم نداده
بود و اگر محبت ترا شفیع نمیساختم آن سلطنت و بزرگی بمن عطا نمیفرمود پس آن سرور
نزد سلیمان ع بنشست و ما بپای بوس آن پیغمبر بزرگوار مشرف شدیم پس سلیمان را وداع
[illegible] برخاست و سلیمان بجای خود برگشت و ما پرسیدیم که یا امیر المؤمنین شما را علمی
با نجه در عقب کوه قاف هست فرمود که خلاف عالم و موجود بنی آدم در عقب کوه قاف
چهل عالم و موجود آفریده که هر عالمی چهل برابر دنیای شماست و علم [illegible] قاف هم چون
علم منست بعالم این و آنچه در زیر دنیاست و بعد از رسول صلعم حافظ و نگهدارنده آن عالمها
و هم چنین بعد از من اولادم حافظ شریعت نبوی و وارث علوم مصطفوی میخواهند بود تا روز
قیامت و من داناترم براهها که در آسمان هاست از راههای که در زمین است و ما ایم خزان
مکنون الهی و ما ایم اسما حسنی که چون خدای تعالی را بآن اسما خوانند اجابت کند و ما ایم آن
نامها که بر عرش و کرسی نوشته است و ما ایم قسمت کننده بهشت و دوزخ و از ما تعلیم گرفته اند
اسمها تسبیح و تهلیل و تقدیس و تکبیر و توحید الهی را و ما ایم کلماتی که چون آدم صفی الله از

نمود تو براتش قبول شد و من میدانم این امور عجیبه و اسرار غریبه را ببرکت اسم اعظم که اگر بر برگ
زیتون یا آن جزع سبز ببندد و در آتش اندازند نسوزد و طراوت و شو صیقل بیرون جرده کی نکند و تیرگی
شب و روشنی روز از برکت نامهای ماست و اسمای سامیه را چون بر آسمانها نقش کردند
بی ستون استقامت یافت و نقش عبارت منقش گشت مسطح شد و چون بر باد خواندند در حرکت
آمد و بر برق نوشتند لمعان پیدا کرد و بر رعد رقم زدند خاشع شد و بر جبهه اعصار اجبل
نقش کردند متکلم بکلام سبوح قدوس رب الملائکة والروح گردید و چون بکلام معجز نظام ما
باین مقام رسیده بود چشمهای خود را بپوشید پوشیدیم باز گفت بگشایید گشودیم خود را
در شهری عظیم دیدیم مشتمل بر بازارهای معمور و قصرهای رفیع و در شهر رفعت بلندی
قامت و کمال استقامت هر یکی چون نخلی بسوق بود که این گروه از لقیته کرده عادند که هنوز
در کفر و ضلالت و ظلم و جهالت گرفتارند و ایمان بر بالا و بایمه و رحسنات ملاحظه و شهر
ایشان از شهرهای مترقی معمور بامر خالق بیچون قلع و قمع مساکن ایشان نموده و این مکان
نقل نموده تا شما ایشان را در اینجا ببینید و شما بر آن مطلع شوید و من داعیه دارم که با این گروه مقاتله
نمایم پس آن قوم را بوحدانیت خدا و رسالت محمد مصطفی و ولایت خود دعوت نموده ایشان ابا
نمودند و مکرر با ایمان و اسلام ایشان خواندند و همان امتناع ورزیدند پس بر ایشان حمله کرد و القا
بر و حمله نمودند و بسیار بر اکشت و چون خوف ما را مشاهده نمود نزد ما آمد و دست مبارک
بر سینه ما مالید و خوف از ما زایل شد و بار دیگر باواز بلند ایشان را با ایمان اسلام دعوت نمود
ایمان نیاوردند برق و صاعقه از دهن مبارک آن حضرت بر ایشان آمد و چنان صداهای هولناک
پدید آمد که ما گفتیم البته آسمان بر زمین می افتد و کوهها از هم می ریزد تا آنکه احدی متنفس از ایشان
نماند و چون از جهاد کردن آن قوم فارغ شد رعد و برق برطرف شد التماس نمودیم که یا امیر المؤمنین

المؤمنین ما را به وطن خود برساند که زیاده بر این طاقت مشاهده نداریم آن حضرت آن ابر را طلبید
و ما بر آن سوار شدیم و آنحضرت متکلم بکلامی شد و باد ما را بهوا برد و بجای رسانید که زمین را
بقدر درهمی میدیدیم و بعد از لحظه خود را در منزل امیر المؤمنین دیدیم در همان مکانی که سوار
شده بودیم چون فرود آمدیم نشستیم بانگ مؤذن شنیدیم که اذان ظهر گفت و ما اول صبح بعد از
طلوع آفتاب راهی شده بودیم در عرض پنج ساعت پنجاه ساله راه طی نموده بودیم و چون ما
متعجب دید فرمود که بدین خدائی که نفس من بید قدرت اوست اگر خواهم شما را در طرفة العین
در همه آسمانها و زمینها بگردانم و بر آن قادرم و این همه قدرت عظیم باذن خالق البریه و از
برکت خیر الخلیقه یافته ام و منم ولی او و وصی آن حضرت در حیات حیات و زمان رحلت و لکن
اکثر مردمان نمیدانند سلمان رضی الله عنه گفت اَمَرَ اللهُ غضبک حقک و مجدک و اعرض
عنک و ضاعف علیه العذاب الالیم و این روایات را بابانویه قمی در الفاظ صاحب کتاب منهج
التحقیق الی سواء الطریق در بحث فضیلت امیر المؤمنین بر جمیع انبیاء و رسل نقل نموده و صاحب کتاب
بستان الکرام ذکر نموده که روزی جبرئیل در خدمت سید کاینات بصحبت مشغول بود که
امیر المؤمنین پیدا شد و چون جبرئیل آن حضرت را دید برخاسته شرایط تعظیم بجای آورد
پس حضرت رسالت پناه فرمود یا جبرئیل تو از برای این جوان تعظیم میکنی گفت چون نکنم که او را
بر من حق تعلیم است آنحضرت فرمود که چه تعلیم کرده و چگونه بوده آن تعلیم گفت در وقتی که خالق
بیچون مرا خلق نمود از من پرسید که تو کیستی و من کیستم و نام تو چیست و نام من چیست و من در
جواب متحیر شدم و ساکت ماندم و مدتی در مقام تحیر بودم که این جوان حاضر شد و در عالم
نور مرا تعلیم نموده گفت بگو تو پروردگار جلیلی و نام تو جلیل است و من بنده ذلیل و نام
من جبرئیل است لهذا چون او را دیدم تعظیم او نمودم پس آنحضرت از وی پرسید که مدت عمر تو چند است

گفت یا رسول الله ستاره ایست که در هر سی سال یکبار طالع میشود و من او را امشب دیدم
و آن نیز جهت آنحضرت بشارت بود لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی اگر کشف حجاب شود از وجود جسد
خاک و حوادث بشود و معلوم ربوبیت هم رسد یقین من زیاده نمیشود و بر علم من چیزی نمی افزاید چه علم
بذات احدیت و صفات صمدیت و یقین من که دیگری را علم و وقوف بر آن ممکن و موجود نیست حق سبحانه و تعالی
و صفات ثبوتی و سلبی او بمرتبه عین الیقین رسیده است و بلکه بمرتبه حق الیقین نموده است که دیگری
وقوف بر آن مرتبه نیست و در کتاب روضه که از کتاب معتبره اهل سنت و اهل حدیث است بسند
صحیح از میثم تمار نقل کرده که او گفته در جامع کوفه در خدمت امیر المؤمنین ع بودم و جمعی کثیر در دور
آنحضرت جمع بودند که از در مسجد مردی بلند قامت مقطع در آمد که دو شمشیر حمایل کرده بود و خلق
و عبای زیبا او بود و چند مردمان از هر طرف که دیدند بلند کرده و چشمها برآورده خشم و منتظر بودند
که معلوم شود که این مرد کیست و بچه کار آمده آنمرد بزبان فصیح گفت که کدام است از شما که مشرکت
شده است در حرم شیعه و بکرم خلیفه رسول الله و فرج بتول و غالب هر غالب است و قوی الابطال
و قاتل الابطال عرب است و مفرج هموم و کروب است و خزینه علوم نبوت است و معدن حلم و فتوت است
و معجزات و حق رسول الله و همچنین صفات کمال آنحضرت را چنانچه باید و شاید نمود پس امیر
المؤمنین ع سر بر آورده گفت او منم جلیس ترا یا اباسعد بن فضل بن ربیع بن ... بن صلت
بن ... ربیع هر مطلوب که داری بگو و هر چه میخواهی بخواه پس آن مرد گفت بمن
رسیده است که تو جانشین رسول خدائی و حل مشکلات نموده ... از جانب قبیله
عقیم که شصت هزار خانه دارند و من فرستاده اند با مرد جوانی را که کشته شده است در میان قوم
اختلاف هم رسیده است در قاتل او و اینک جوان در تابوت است بر در مسجد اگر تو او را
زنده کنی و کشنده خود را نشان دهد ... از قوم بصلاح بدل میشود و من از این کرده اسلام

اسلام آوردیم و الا براهی که از او آمده ایم میرویم و بر گرد دین خود ثابت خواهیم بود و بکار ما
اینست که این قوم تیغ بر یکدیگر نهند تا بجا رسد میثم گوید پس آن حضرت بمن امر نمود که یا میثم
بر شتر این مرد سوار شو بکوچهای کوفه و ندا کن که هر که میخواهد که نظر کند بانچه خدای تعالی
بعلی بن ابی طالب که برادر رسول است و وصی او عطا نموده باید که در ظاهر نجف حاضر شوند پس
من بر شتر او سوار شدم در کوچهای کوفه ندا کردم و خلق تمامی بانجا حاضر شدند و حضرت
امیر المؤمنین ع بآن مرد خطاب نمود که تو نیز با همراهان خود رفته و آن تابوت را در آن محل
حاضر گردانید و آن حضرت با عمامه و جامه رسول الله صلعم حاضر شده فرمود که سر تابوت را کشودند
جوانی دید که خط او خوش روی و خوش موی حضرت امیر المؤمنین ع از آن مرد پرسید
که از قتل این جوان چند روز گذشته گفت چهل و یک روز شده شام در بستر خود خوابید
بود و صبح او را کشته یافتند که سرش از گوش تا گوش بریده بودند و پنجاه کس طالب خون او
و امید دارند که با عجاز شما او زنده شود و قاتل خود را نشان دهد تا شک و شبهه از خاطر
ها بر طرف شود پس حضرت امام ع فرمود که قاتل او عم اوست چرا که دختر او را خواسته بود و او را
گذاشته و عم او این غصه او را کشته است اعرابی گفت یا ولی الله تا مردم از این پسر نشنوند فرموده
ننمود فتنه از میان ایشان بر طرف نمیشود و بعد از آن امیر المؤمنین ع برخواست حمد و ثنای
الهی را بجای آورد و صلوة بر حضرت رسالت ص فرستاده فرمود که بقره بنی اسرائیل نزد حق
تعالی عزیزتر از علی بن ابیطالب نبود که بعد از هفت روز پاره او را بر مرده زدند بحکم
الهی آن مرده زنده شد و من پاره از اعضای خود بر این مرده میزنم و بیقین که عضوی از من
نزد حق سبحانه و تعالی عزیزتر از جمیع عضوهای آن بقره است پس پای مبارک را بر جوان
زد و گفت بامر خدا قم یا مدرک بن حنظله بن ... میثم گوید فی الحال دیدم که جوانی از آفتاب خوبتر

خواستند گفت لبیک لبیک یا حجة الله علی الانام والمتفرد بالفضل والانعام آن حضرت پرسید که
من فلانم یا غلام بگو ای پسر ترا که کشته است پس در جواب گفت قتله عمی حارث بن غسان
بعضی از اعمام من حارث کشته است پس حضرت امیرالمؤمنین ع بآن پسر گفت برو بسوی قبیله خود و
ایشان را خبر ده پس گفت یا مولای چرا دیگر کاری با قوم و قبیله نیست می ترسم که مرا باز دیگر بکشند
و از خدمت شما محروم مانم و نتوانم بپای بوس مولای خود رسید یا مولای عزم دارم پس آنحضرت روی
بجانب آن لشکر کرده فرمود که تو برو و بجانب قوم خود و اخبار کو بایشان از آنچه دیدی و شنیدی
امرد نیز گفت لا والله لا افارقک بعض نهر [illegible] اقسم ای مولای من و بعد از این از شما جدا
نمیکنم بلکه در خدمت شما می باشم تا وقتی که اجل موعود برسد و از رحمت حق تعالی دور باد کسی
که حق بر وی ظاهر شود و تابع و پیرو حق نشود و آن هر دو تن با غلام و عبیدی که همراه
داشتند در خدمت امیرالمؤمنین ع بسر بردند تا سفر صفین پیش آمد در آن سفر هر دو بشهادت
فایز شدند و بعد از آنکه خلعت و علامت امر اخبار کردند خبر بقبیله فرستادند و آن اعجاب
باعث هدایت آن قوم نیز شد و لیکن اهل کفر چون بکوفه رسیدند هر کدام حرفی در شان آن
حضرت میگفتند بعضی هدایت یافتند و بعضی بضلالت افتادند و ایضا در این کتاب مسطور
و مذکور است که حضرت امیرالمؤمنین ع چون از صفین برگشت در اثنای راه به بیابانی
رسیدند و تشنگی بر آدمی و حیوان که در آن لشکر بود چندان غلبه کرد که نزدیک از غلبه عطش از هوش
ها بیرون افتاد و مردمان شکوه بر نزد وارث علم نبوت آوردند پس آنحضرت چشم بر اطراف
دشت نظر کرده و در یک طرف سنگی عظیمی افتاده بود که [illegible] بار سنگ
خطاب کرد که از آب خبر ده مرا فی الفور سنگ بزبان فصیح باحضرت سلام کرد السلام علیک یا وارث
علم النبوة یا وصی رسول الله اما بخبر ای جانشین رسول خدا آب در زیر منست پس حضرت بکسی

کس از صاحبان قوة متوجه کندن سنگ شدند و هیچ وجه بر حرکت دادن آن صخره عظیم
قادر نگشتند و چون آنحضرت دید که بجای آن صد نفر اگر صد هزار کس باشند آن سنگ را
حرکت نمی توانند داد فرمود تا مردمان از آن نحو که بیک طرف روند و بجای مبارک حرکت داده دست
خیبر گشای را بر آن سنگ زد و آن سنگ بغیر سنگی از آن مکان دور شد بقوت مرتضوی علی و بقدرت
باری تعالی آبی ظاهر گردید از عسل شیرین تر و از برف سردتر مردمان هجوم نموده سیراب شدند
و چهارپایان را سیراب کردند و مشکها پر کردند و چون آن حضرت دید که خلق از آب مستغنی شدند
خطاب بسنگ نمود که ای سنگ بجای خود برگرد و بر جای خود نشست مردمان شکر الهی بتقدیم
رسانیدند [illegible] شدند و باید دانست که این اعجاز دیگر است و حکایت راهب معجزه دیگر
امثال این معجز از آن حضرت بظهور رسید و ایضا در آن کتاب مسطور و مذکور است و در السنه
علما مذکور و در میان خلق مشهور و بسند صحیح از عمار یاسر و زید بن ارقم روایت کرده اند که این
هر دو گفتند که در روز شنبه هفدهم ماه صفر در مسجد کوفه در خدمت مولای مؤمنان و
سرور شیعیان امیرالمؤمنین ع بودیم که از در مسجد غوغای عظیمی برخاست و خبر آوردند
که هزار مرد با شمشیرهای کشیده منتظر فرمان اند آن حضرت عمار را فرمود که آن کرده را از خصمت
ده دوال بمسجد داده ذو الفقار از خانه بیار و عمار گوید قوم را خبر دادم و ذو الفقار که هفت
گز و ثلث گز بر سنگ که بود از خانه آن حضرت طلبیدم آوردم و از غلاف کشیده زد آن
حضرت که ای ابن ملجم و منادی در کوچه های کوفه ندا کرده خلق در مسجد جمع شوید چنانچه جای
چندین کس نبود و بالا آن کرده هودج بود و در میان زنی مکر دید و مرا دید و میگفت یا غیاث
المستغیثین یا کنز الراغبین یا ذا القوة المتین البتیم یا محیی العظام و هی الرمیم یا عون من لا
عون له یا مونس من لا مونس له الیک توجهت و توسلت و بخلیفة الرسول قصدت فبیض وجهی

و فرجی همی بخشای ای کس بیکسان و ای دستگیر درماندگان پناه بتو و ملجأ تو آورده ام و او قبیله
کرده‌اند و چون بسرای نوبسی امام و پیشوای خاص و عام مشرف شد و بعد از سلام بر هالیهای تمام
گریست گفت یا مولای یا امام المتقین الیک اتیت و ایاک قصدت فاکشف ما بی فانک علیه قادر
و عالم بما کان و ما یکون الی یوم الوقت المعلوم ای امام زمان و ای حلال اشکالات درماندگان
بدرگاه تو آمده ام که حل مشکل نمائی و دفع این غم از چهره من زدائی که از آن در دسی بر آید هست
و تو علم داری بآنچه شده و میشود و ملائکه و نفسانیت بعد از آن پیر معنوی قامتش از بار غم دوتا پیش
آمد گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و یا کنز الطالبین و یا مفرج المکروبین هذه الجاریة
ابنتی قد خطبوها ملوک العرب منی و قد نکست راسی بین عشیرتی و اهلی و انا موثق بین العرب
فضحتنی فی رجال الاهلها بانها حامل و قد بقیت حایرا فی امری فاکشف عنی هذه الغمة فان الامام
لا تخفی علیه الامور و هذه غصة عظیمة لم ار مثلها و لا اعظم منها گفت یا امیر المؤمنین ای غم زدای غم
زدگان این دختر منست و این را پادشاهان نامدار عرب خواستند و او مرا در میان قوم و قبیله
رسوا کرده و در میان عشیره بانک و نبوغ شهوی بود مرا ضعیف نموده چه ظاهر میشود که حامله است
و متحیر مانده‌ام یا امیر المؤمنین ای غم زدا از دلم غم بیرون کن که تو امام زمانی و امت را مرشد
و هادی و امام و راهنمای خلق می باشی و این قصه غریب و عظیم است که مثل آن ندیدم و نشنیده ام
پس حضرت امیر المؤمنین ع بآن دختر خطاب نمود که چه میگویی در آنچه پدرت میگوید دختر گفت یا مولای
در آنچه پدرم میگوید که دختر حامله است و عاقبت مرا رسوا کرده همه صدق است اما بحق
تو ای مولای من و مقتدای جمیع خلق که از زنا و ناشایستی پرهیز کرده و چیزی که موجب غضب خداوند و رسول
باشد از من بفعل نیامده و تو علم بر اسرار داری و میدانی که بجا آورده پس آنحضرت بخندید
بلند صباح اکر فرمود و گفت الله اکبر جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا که بزودی

بیا بود و دایه کوفه را بیاورند و امر نمود تا خیمه در گوشه زدند و چون دایه رسید باو امر فرمود
ببین که این دختر حامله است یا نه بعد از آن بحضور دایه آمد و گفت بلی بحق تو که حامله است پس آنحضرت روی
مبارک بآن پیر کرده فرمود که تو از فلان قریه نیستی که از توابع دمشق است گفت بلی فرمود
که در کوههای شما برف بسیار است گفت بلی یا ولی الله گفت از شما کیست که پاره از آن برف بیاورد
گفتند از اینجا تا بمحل برف راه بسیار است فرمود که دور نیست و نزدیک است گفتند بلی خوا است
فرمود نظر کنید بآنچه حق تعالی بر بنده خود علی بن ابی طالب عطا فرموده از علم و بدانید که این علم ربانی
که موهبت نموده اند خداوند و رسول پس سر مبارک خم کرده دست دراز کرده دست مبارک را بجنبانید
و چون دست بجانب خود کشید دیدند که قطعه از برف در دست دارد و آب از آن میچکید پس فرمود
اهل مجلس در آنجا حضور ساکن و ساکت باشید که اگر علی خواهد آن کوه را با برف باینجا
حاضر میکند پس دایه را امر نمود که این برف را و این دختر را ببر و در آن خیمه او را بر روی برف
بنشان و طشتی در زیر او بگذار که کرمی از و جدا خواهد شد و وزن آن پنجاه و هفت درهم
و دو دانگ دایه گفت سمعا و طاعة و او را با برف برده بفرموده عمل نمود و چون کرم وزن کردند
بقدر درهم از آنچه حضرت گفته بود زیاده و کم نبود و بعد از آن بآن پیر خطاب نمود که دختر خود را
گرفته برو که او خیانتی نکرده و حال او بدین منوال است که روزی در جوی آب در آمده بود و در حالی
کرده سالم بود و این کرم ضعیف و کوچک در آبود در شکم او در آمده و در مدتی میبالید
تا اینقدر شده بود پس آن پیر گفت که شهادت میدهم بآنکه تو عالم بآنچه در ارحام است
هر چه در خاطر و ضمایر مردمان میگذرد و مردمان یکبار جمیعا بدعا و ثنای آنحضرت مشغول
شدند چون الناس ... که حق تعالی رحمت خود را باینها باز داشته است و باز امیری که
شد و خلق از پی آن الفاظ آمده اند و به صحبت گرفتار شدند موج وارد علم بنوبت از خوف

دو خواه که ما کناه کاران بخشاید پس آن حضرت دست نیاز بدرکاه بی‌نیاز برداشته دعا فرمود
و اشارت باسمان نموده فی الحال بقدرت کامله الهی ابری پیدا شد بلند شد و چندان بارید
که صحرای کوهر دریا شد و خلق بالتماس آمدند که وادی آب سیراب شد بس و آب بقدر کرم خواسته‌ایم
آمده و بعد از ان از خرابی بناها می‌ترسیم باز لب مبارک جنبانیدند و باران بر طرف شد و یاران شکر
الهی بتقدیم رسانیدند و شکال و منافق بلعن ابدی کرفتار کردید و ایضا از اخبار و احادیث مسطوره
در آن کتابست که ابو سعید خدری روایت نموده که روزی در ابطح در خدمت حضرت رسول صلعم
بودم با جمعی کثیر از اصحاب و مسلمانان آن حضرت بصحبت مشغول بود که ناکاه از دور غباری
بلند کردید و دمبدم نزدیک میشد تا آنکه در برابر روی مبارک رسول صلعم قرار کرفت و از میان
آوازی آمد و کسی میکفت السلام علیک یا رسول رب العالمین و خاتم النبیین و آنحضرت جواب
سلام آنشخص را باز داده پرسید که کیستی جواب داد که قوم من از جن هستند و جور و ستم نموده
آب خوار و علف خوار ما را از دست ما کرفته اند و من بشما پناه آورده ام و از شما یاری میخواهم و چشم
مددکاری دارم و امید وارم که شخصی را از جانب خود بفرستید که میان ما و ایشان حکم کند و من ابطال افراد
میکنم و ضامن میدهم که آنشخص را بسلامت بشما برسانم پس حضرت رسول صلعم از او پرسید که تو کیستی و قوم
تو کیستند کفت من عرفطة بن شمراخ جنیم و ما پیش از بعثت شما باسمان نزدیک میشدیم و
استراق سمع می‌نمودیم و خبرها میدادیم و چون حق تعالی شما را برکزید و بر خلق فرستاد و ما را از آسمان
ممنوع کشتیم و ایمان برسالت و نبوت شما آورده تصدیق شما نمودیم و مسلمان شدیم و لیکن
جمعی از قوم ما از جای در آمده بغض و عداوت پیش کرفتند و از ما در عدد زیاده اند و ما را قوت
مقاومت و برابری با ایشان نیست و امید دارم شفقت شما کرم و رحمت عالم پناهی پس حضرت
رسالت پناه فرمود که پرده شو تا بصورت ظاهر شو چون او را از آن صورت و هیأت که داشت بر بینم کفت

کفت سمعنا و اطعنا پس پرده از رخ برداشت از میان غبار شخصی پدید آمد که بسیار موی اندام با سر دراز
و چشمی در میان سر با حدقهای کوچک و دندان‌ها چون دندان سباع و تمام بدنش پر از موی
که بر اندام خرس می‌باشد و حضرت رسالت صلعم از و عهد و میثاق کرفت که هر که را با او بفرستد سالم
باز کرداند و با بو بکر ملتفت شده فرمود که برخیز با برادرت عرفطه برو و قوم او را ببین و خبر
بکیر که چه کار دارند و چه سر دارند و میان ایشان بانصاف حکم کرده بیا ابو بکر پرسید که یا رسول الله
که ایشان در کجا جا دارند و در کدام مکان و محل میباشند آن حضرت فرمود که در زیر زمین ابو بکر
کفت من در کجا طاقت آن دارم که بزیر زمین بروم و چکونه حکم توانم کرد میانه ایشان و حال آنکه
زبان ایشان را نمیدانم و کلام ایشان را نمی‌فهمم پس حضرت رسول صلعم توجه بجانب عمر کرده همان جواب کفت
که ابو بکر کفت و همان جواب ابو بکر شنید پس نظر بجانب یمین و شمال کرد و کفت کجاست قرة العین
من کجاست برطرف کنندهٔ غم من در کجاست زوج ابنه و ید معروف زننده من کجاست مروج دین من و
قاضی دین من پس علی جواب داد لبیک لبیک یا رسول الله اینک در خدمت ایستاده ام و هر چه
امر میکنی و فرمان بدارم و هر چه فرمان باشد بجای آورم فرمود که یا علی برو با عرفطه و خبر از قوم وی
بکیر و حکم کن میان او و قوم وی کفت سمعا و طاعة یا رسول الله پس عرفطه برخواست و امیر المؤمنین
شمشیر خود را حمایل نموده همراه شد ابو سعید خدری و سلمان فارسی و جمعی از صحابه از پی او رفتند
که ببینند که آنحضرت چه میکند و بکجا میرود و چون آنحضرت بمیان صفا و مروه رسید بجماعت
دید که از میان شو شده عرفطه و روی بحضرت امیر نهاد و ملتفت شده کفت که برکردید که
خدای تعالی شما را اجر عظیم دهاد و از پی عرفطه بر زمین فرو رفت و زمین بهم آمد و یاران بحسرت
و ندامت و کریه و اندوه برکشتند و در فکر که آیا علی را چه پیش آید روز دیکر صبح رسول صلعم نماز کرد
و اصحاب بکرد آن حضرت در آمدند و بصحبت مشغول شدند و آفتاب بلند شد و بنو الهم رسید

وخبری از علی ع بنیامد و غمان طریراهم را نمودند و خبری نرسید و محبان علی آزرده دل و صاحب
ملال و منافقان با یکدیگر در گفت و شنید و خوشحال و خرم بودند که جنیان حمله کردند و علی را
بردند که هلاک کنند و ما را از فخر نمودن محمد بعلی خلاص نمودند و ما را از غم وا رهانیدند و نماز
عصر را هم گذاشتند و علی پیدا نشد و رسول صلعم بصفا آمد و نشست و بصحرا و حکایت علی و آمدن
و نیامدن او مشغول شد و منافقان شماتت اظهار نمودند و هلاک او جزم کرده بودند و دوست
و دشمن بهلاکت و فرج وقت میکردند و لیکن ندیدند تا غروب آفتاب که یکبار همین زمین شکافته
شد و عرفطه از پیش و علی ع از عقب با شمشیر خون چکان ظاهر شدند و دوستان تکبیر گفتند و رسول
برجست علی را در بر گرفت مبارک هر دو چشمش را بوسه داد و فرمود که یا علی تا این وقت چه چیز ترا
از ما غایب ساخته بود و گفت یا رسول الله با قوم عرفطه رسیدم و ایشان را بیکی از سه چیز دعوت نمودم
قبول نکردند اول که ایشان را ایمان بیاورند که لا اله الا الله و محمد رسول الله چون ابا نمودند ثانیا گفتم
بجزیه راضی شوند راضی نشدند ثالثا فرمودم که با عرفطه مصالحه نمایند و محمد و مجاب بود و از آن
وطن او عرفطه باشد امتناع کردند پس شمشیر در ایشان کشیدم و بسیاری از ایشان بکشتم و چندی که
کثیری مانده بودند یا الامان الامان آوردند و گفتم الان بالایمان تا ایمان بیاورند
مهدیم تا بالفرح و فرح ایمان آوردند بخدا و خلافت و رسالت رسول الله و عرفطه را با ایشان صلح دادم
و همه سه برادری بیکدیگر دادند و خلاف از میان ایشان برخواست و تا این زمان باین شغل
مشغول بودم پس عرفطه پیش آمد و گفت یا رسول الله خدایتعالی ترا از اسلام خیر جزا دهاد و ابن عم
ترا خیر و خوبی جزا دهاد از ما و ان یاری که با ما کرد و ما شکر زبان از ادای شکر آن قاصر است که
او ما را این لطف نمود و اسلام از میان ما مرتفع بلکه اثری از ما نمی ماند و ابیضا در این کتاب از ابن
عباس مرویست که صحیح ده روز بود که در خدمت رسول صلعم بودیم و آنحضرت صبح یا اصحاب

بجواب داده مقداد و حذیفه و اباذر و سلمان و جمعی که از اصحاب در خدمتش بودند که غوغای
شد و آواز چند مهیب بگوش رسید که کوه را طاقت شنیدن او نبود پس آنحضرت فرمود یا حذیفه و
یا سلمان خبر بگیرید که چه واقعه روی داده و این غوغا چیست هر دو رفتند خبر آوردند که چهل
مرد با نیزه ها خطی و کلاههای مکلل به در و جواهر و با صورتهای عجیبه و بر هر نیزه کیسه از
لؤلؤ آویخته بودند و مقدم ایشان پیری که عارض موی ندارد و کوچکی که چون ماه بدر است که
طالع شده و فریاد میکند البدار البدار الحذار الحذار الی محمد المختار المبعوث فی الاقطار پس حضرت
رسول صلعم آن قوم را طلبید و حذیفه را امر نمود که بر وی تجرع فاطمه شاکف الله [illegible] علام
الغیوب لیث غضنفر و هزبر ضیغم و بطل حسود و عالم صبور انکه نامش مذکور است در تورات
و انجیل و زبور یعنی علی بن ابی طالب را طلب کن حذیفه گوید چون بخدمت آنحضرت رسیدم گفت
ای حذیفه آمده که خبر دهی از قومی که من علم باحوال ایشان دارم و از روزی که خلق شدند و همگی
کار از چه آمده اند پس تنها او هم گفتند در خدمت بمسجد آمد پس وجه در دم او را دیدند برخاستند
و رسول صلعم فرمود که بنشینید آن جوان برخواست و گفت کدام است از شما که شکننده بتان است
و معدن ایمان و صبر کننده بر ضرب و طعن در میدانست و کشنده ابطال شجاعان و بغرض دهنده
دین حق است بر سایر ادیان و بسیاری از صفات آنحضرت را بیان نمود که یا علی حاجت
این پیر را که وصف تو از روی اخلاص و صدق [illegible] برآوردی با غم از دلش ببرد از پس
حضرت امیر ملتفت بجانب آن پیر شده گفت ای پیر بنزد من آی که بشنوی حضرت رب العالمین
حاجت را بر می آورم و همت بر دفع الامر میکارم تا بر مسلمانان ظاهر شود که منم سفینه نجات
و بر آرنده حاجات و منم وصی نبی عظیم و منم صراط مستقیم و دردی که در دل داری بگوی و هر چه
می جوئی بجوی پیر چون آن مژده شنید گفت مرا برادریست که از صید و شکار محظوظ بود و [illegible]

بر آن نداشت روزی در آن صحرا گاوان وحشی بسیار است و از جمله اسب و اینک و یکی را
از آن بر تیر زده و مقداری از آن نصف بدنش مفلوج شده و زبانش از گفتن باز مانده و کارش
با ایما و اشارت افتاده و بیمار صعب است که دفع این قسم امراض و آلام بشما میشود اکنون اگر
برادرزاده بخت نجات یافت قوم و قبیله و اقربا و عشیره من که هفتاد هزار کسند با اسباب و اموال
و دشتی بانوی کاردار که بجودی کرم معروف و منقادند و انقیاد آن قوم عاقبت ایمان می آورند
و خود را از اهل اسلام میشمارند و از مواشی و انعام خدام و عبید و صامت و ناطق آن قدر هست
که زبان ما از ادای شکر آن قاصر است و همه نثار و صدقه کسیست که مال احمد و قاصر است پس حضرت امیر علیه السلام
گفت کجاست برادرت ای حجاج بن علاط بن ابی العصب بن سعید بن ممنع بن علاف بن وهب بن صعب یادی
و پدر چون نسب خود را شنید تعجب نموده گفت اینک در هودج است و همین دم با خویشان می رسند
و اگر شفا یابد از پرستش بتان میکردند الجمله بعد از ساعتی نود در محمل آمدند و در میان شخص بودند که بیرون
شتر را بر در مسجد رسانیدند و شتر را خوابانیدند پس گفت اینک محمل برادر من است امیر المؤمنین بر نزد
محمل رفته پسر خویش موی دید و پسر را چون چشم بر آن حضرت افتاد زار زار میگریست و به آواز
حزین و دلنا [illegible] گفت الیکم المشتکی والملتجی یا اهل المدینة المصطفی پناه بشما آورده ایم و
شکوه خود را بشما میگوییم ای اهل مدینه رسول رب العالمین حضرت امیر المؤمنین ع او را دلداری
نموده و تسکین داده و فرمود بعد از این ترس و باکی مدار و خاطر خود را جمع دار که بدها گذشت
و قصه با شادی مبدل شد و امر نمود تا منادی ندا کند تا مردمان بعد از نماز عصر در بقیع جمع شوند
تا امر عجیبی که مثل آن ندیده اند هر که خواهد تماشا کند هر که خواهد بیاید که در آن وقت که خلق مدینه تابع
حضرت رسول ع بودند و در بقیع جمع آمده بودند امیر المؤمنین ع با ذوالفقار حاضر شده چون مرد
بر وعده رسید حیلیم کرد و آتش از دو دهید شد یکی از عبکری که و علی ع رو به آتش کرده بمیان

بمیان آتش که گرم بود داخل شد ناپیدا شد و آن دو آتش هم ترسید [illegible] چنانچه دو لشکر هم می
زدند آتشها بیکدیگر میزدند و دود و صاعقه بلند شد و صدایی چون صدای رعد از آتش بر می
آمد و مردم در ترس و خوف بودند و عجب تمام بدل رسید مردم در اضطراب افتاده و صبک
صدای رعد و صاعقه زیاده میشد و هیچ کس نمیدانست که چه واقع روی خواهد داد
تمام شب این عجب واقع بود تا صبح طالع شد و مردمان از علی ع ناامید شدند و منافقان شادی
جلال آتش کردند که ناگاه آتشها فرو نشست و دودها برطرف شد و از آن رعد و برق
اثری نماند و امیر المؤمنین ع حاضر شد و سری در دست داشت که طول آن زیاده از انگشت بود
و چشم و دهان و پیشانی آن سر بود و امیر المؤمنین ع موی آن سر را در دست داشت و آن
موی از یابس موی سباع بود و بعد محال آن جوان رفت گفت برخیز بحضرت حق تعالی که بر تو بعد از این
که تو را الحمد خواهد بود پس پسر برخاست و دستها و پاهایش صحیح و سالم شد و در حرکت آمد
و در پای مبارک آنحضرت افتاد و می بوسید دست دراز کن تا بدست تو مسلمان شوم که من
گواهی میدهم که خدا یکیست و غیر از او خدایی نیست و محمد رسول خدا است و تو ولی و وصی
جانشین و وزیر مصطفایی پس پیران هر دو و هر که با ایشان آمده بودند بتمامی مسلمان شدند
و مردمان مبهوت شده بودند و آن سر و خلقت عجیب و مهیب که آن سر کرده داشت متحیر مانده
بودند و جمعی آن حضرت را قسم دادند که بخدای تعالی قسم میدهیم که بگویی این سر کیست و این قصه
چیست پس حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب علی بن ابی طالب
علیه الصلوة والسلام گفت که این سر عمرو بن حلیل بن الضبع بن ابلیس است و او دوازده جنی بود
دو و مطیع بود و او بایو پسر کرده بود آنچه دیدید و شنیدید مشاهده کردید و من با ایشان
مقاتله نمودم و بدین حضرت پیغمبر مراد عرض کردم و چون قبول ایمان نمی کردند با آن [illegible] که می

عمران بر عصا خواندند و اژدها گردید و بر حجر خواندند و دوازده چشمه شد تا از هر چشمه جوی بکنار رسید
با ایشان عمل نمودم و همه را گشتم تا یکی نماند از مسلمانان چنانچه بفرمان پروردگار خدا و رسول
خدا اثار او راست باید و در همان کتاب مسند صحیح از عمار یاسر نقل کرده که گفت در خدمت
امیر المومنین ع بودم که از کوه میرفتیم در ده آمدیم در وقت و عبور ما بدهی افتاد که آنرا نخل میگفتند
و در دو فرسخی کوفه بود بیکبار پنجاه مرد پیدا شدند از جهود گفتند توئی علی بن ابیطالب گفت
بلی منم گفتند در حوالی این ده سنگی است و بر این سنگ نام هفت پیغمبر نقش شده است
و محمد خاتم است که پیدا است ما از احمد طالبیم و نمی یابیم و در کتاب ما هست و یقین میدانیم که در ان
خلافی نیست و اما از زمان و علم ما پنهان است اگر تو امام زمانی و بعد رسولی و وصی و صهر رسولی
بما نشان میدهی پس حضرت گفت همراه من بیایید همراه پیش گرفته میرفت و جاده خاک میرفتیم
وان جماعت جهود از پی همراهی آمدند تا از ان پاره دور شدیم و تلی پیدا شد و آنحضرت انجا
با ایستاد و گفت روزی که بر بساط سلیمان بودیم باینجا رسیدیم آن سنگ در زیر این تل است یکبار
جهودان گفتند ما را اینجا همتی فلاحف بر بود انتهد شد این تل نیست آنحضرت لب مبارک را
حرکت داده بادی عظیم پیدا شد و بادی بر خشت علی بن ابیطالب نظر داشت و از ان جای مکان دور
کرد دیدیم که باد بادان همانجا پیچید ساعتی نشد بود که آن ریگ در اطراف بیابان هموار شد و سنگی
هموار سنگ عظیم پیدا شد پس جهود گفت اینست آن سنگی که شما جویای آنید جهودان گفتند که
این سنگ بود نام انبیا بر آن نقش میبود آنحضرت فرمود نام انبیا بر آن طرفی که بر زمین است نقش
سنگ را بگردانید تا ما را ببینید و چون اهل ان ده جمع آمده بودند و دیدند از غلامان بیلها
و کلنگها آورده قریب هزار کس دور آنرا خالی کردند ما در بر تحریک آن نتوانستند پس فرمود تا
از سنگ کناره گرفتند و دست مبارک تا در زیر کرده سنگ را بانرمی از ان روی بان روی

روی گردانید پس جهودان دیدند که اسم نوح و ابراهیم و سلیمان و داود و موسی و عیسی
و محمد صلوات الله علیهم بر آن نقش بود پس همه یکبار در پای آنحضرت افتادند گفتند دست ده
کو تا مسلمان شویم و همه اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک ولی الله و خلیفة
رسوله علی خوبید و مشهور نقل کنند گواهی میدهیم که هر که ترا شناخت سعادتمند شد
یافت و هر که مخالفت تو نمود گمراه و شقی شد و تو عالم ولی و وصی که در تورات و انجیل خوانده ایم
و اهل آن ده تمام شرف اسلام دریافتند و از انجمله مشغول است بمسند صحیح که مجوی با رسول
خدا نماز جمع کرده بودیم و ان جناب پشت مبارک بمحراب داده و روی باصحاب آورده صحبت
بود که مردی از اصحاب رسید و پیش آمد و گفت یا رسول الله که امروز در خانه فلان شخصی
افتاد سنگی دارد و آن سنگ سر راه بزرگ خانه مرا دریده و سالی است که ساخته و مرا در نماز
صبح از خدمت شما محروم گردید و دیگر آنکه جهان طرق شکوه از ان سنگ نمود و خانه در
و پای مجروح بان حضرت نمود و از آن سنگ بنماز متألم بود پس حضرت برخاسته متوجه خانه
آنشخص شد و گفت سنگ عضو را فشل و لجلیسته چون بدر آن خانه رسید بلال پیش رفت
در را بکوفت و صاحب خانه بیرون آمد گفت یا رسول الله چه چیز شما را بخانه مرا آورده حال
آنکه بر دین شما نیستم اگر چه بر جهود بودم چرا بایست بطلبید مرا که کافر باشم که شما تصدیع
کشیده بخانه من آمدید حضرت رسالت پناه فرمود که ترا سنگی است در دالان و هر روز یکی را
جراحت میرساند و جامه میدرد و آن سنگ را باید کشید بیاورید که آن سنگ در دالان واجب
پس انمرد بدرون خانه دوید و بیمانی در دالان سنگ کرده کشان کشان بیرون آورد
و چون چشم سنگ بحضرت رسالت پناه افتاد بقدرت الهی بزبان آمد و گفت السلام علیک
یا رسول الله چه چیز ترا باینجا آورده و سبب قدم چیست پس حضرت رسالت پناه فرمود که

فلان را جامه دریده و آبروی فلان را دریده و پاهای ایشان را مجروح ساخته و ایشان را از نماز محروم کرده
آن سگ بزبان فصیح گفت یا رسول الله من این کار را با مؤمنان نکرده‌ام و این دو شخص از جمله مؤمنان
نیستند و از جمله منافقانند و امیرالمؤمنین را دشمن میدارند و چون بخانه خود میروند علی بن ابی
طالب را ناسزا میگویند و سب میکنند و اگر ایشان چنین نمی‌بودند متعرض ایشان نمیشدم و لیکن مرا تحریک
عربیت و حمیت اهل بیت بر آن میدارد که دشمنان او را بگزم و امکان ندارد که اینها را اهانت نرسانم
و چون رسول خدا این کلمات را از آن حیوان کرد شنید آن دو منافق بود شنیدند صاحب سگ فارسی
متوجه گردید [illegible] از زبان سگ مسلمان [illegible] گفت آن مرد دست و پای آنحضرت افتاد
و گفت یا رسول الله هر گاه سگی از شما [illegible] باشد من سگی باشم اگر ایمان
نیاورم دست بده تا مسلمان شوم که من گواهی میدهم که خدا یکیست و تو رسول اوئی و منا
او چنانچه تو ولی خدا و وصی مصطفی است و هر که با او بد باشد از سگ کمتر است و جای
در وسط جهنم است و از دو طرف اسلام یافت و جمیع اهل خانه او بوجه مسلمان شدند
و ایضا در کتاب روضه بسند معتبر از مفضل بن [illegible] اسدی روایت کرده که گفت شبی در خدمت امیرالمؤمنین
بودم و آن شب نیمه شعبان بود و آنحضرت [illegible] سوار [illegible] میرفت در اثنای
راه در موضعی فرود آمد [illegible] و [illegible] از [illegible] داشتم دیدم که [illegible]
خود داد و [illegible] معطر میشد و [illegible] عاجز شدم آنحضرت پرسید که چه میشود ترا
[illegible] چیزی [illegible] میکنی [illegible] گفت [illegible] ذوالفقار بر داشتند
گاهی چند پیش نهاد و [illegible] شیر صدای آنحضرت شنید پیش آمد مانند گناه
مردی [illegible] انداخت [illegible] دست [illegible] کرده [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] و [illegible] شیر بزبان فصیح تکلم شد گفت یا امیرالمؤمنین

المؤمنین و یا خیر الوصیین و یا وارث علم النبیین هفت روز است که شکاری بدست نیامده
و گرسنگی مرا بی طاقت کرده بود و سپاهی شما را از دور دیدم با خود گفتم بروم شاید
مرادم بجمع نصیبم شد [illegible] شکمی سیر توانم کرد و لیکن خدای [illegible] وحوش و سباع گوشت
دوستان تو و عترت ترا حرام کرده است و بر دشمنان شما و سگانی که بر سگان شما مسلط
داده آنحضرت بر پشت آن شیر میکشید و او را نوازش میکرد تا آنکه گفت یا ولی الله الجوع الجوع
بعد از آن امام دست بر آورده گفت اللهم [illegible] محمد و آل محمد و [illegible] آن دیگر
چیزی نزد آن شیر حاضر [illegible] شد و چون فارغ گشت آنحضرت پرسید که
در این وقت [illegible] کجاست جواب داد که در [illegible] بپرسید که در این مکان چه
میکنی گفت یا ولی الله بقصد زیارت تو از مکان خود متوجه [illegible] و در انجام [illegible]
دادند و این بیابان [illegible] بپابوس تو و الحال رخصت برگشتن میخواهم [illegible]
از [illegible] دارم [illegible] اذن یافت گفت یا امیرالمؤمنین در این شب
مهر و مرکز [illegible] شامی که از دشمنان تو است و در جنگ صفین کریخته بود و حق تعالی
او را طعمه من ساخته است از گوشت او [illegible] داشته باشم
و آنحضرت دعا کرده [illegible] شد و من تعجب و حیران مانده بودم آنحضرت [illegible]
منقد از این حال تعجب نمودی [illegible] خدای [illegible] و خلق را [illegible] که اگر معجزات
آنحضرت رسول را تعلیم نموده ظاهر سازم [illegible] متوجه [illegible] شد و بعد از آنکه
فارغ شد [illegible] متوجه [illegible] شدیم و موذن [illegible] صبح میگفت که رسیدیم [illegible]
میان [illegible] بود که [illegible] شیر [illegible] و بعد از [illegible] و ساقهای پا و بعضی از استخوان
او [illegible] آنحضرت از شیر شنیدم [illegible] و [illegible] خالد [illegible] آنحضرت

همه بسیدند و بر چهره مو ما البند و استشفاع می نمود نزد پیغمبر آنحضرت برخاسته خطبه خواند و حمد
و ثنای الهی و نعت حضرت رسالت پناهی بتقدیم رسانید و فرمود که ای مردمان ما را دوست
میدارد مردی که داخل دوزخ نشود و ما را دشمن میدارد کسی که در بهشت نرود و سید جوانان اهل
جنت و نام هر یک جدا جدا عز الطرف راست صفت بسم که حسنات است و آن دوستان و طایفه را محاسب
چه حکم حکیم میکنم و آن دوزخ است و اینها دشمنان منند و مرید و روز قیامت با جهنم خطاب
خواهم نمود که این از من و این از تو و شیعیان ما مثل برف خالص و مرغ پرنده است و وعده این
مرا خواهند کذشت پس مردمان برخواسته همه بیکبار و یک زبان کفتند الحمد لله الذی فضلنا
علی کثیر من خلقه همه جمع حلال اکر نه و فضیلت و زیادتی داده است بر بسیاری از خلق خود و این
حضرت این آیه تلاوت فرمود که الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم
ایمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء و اتبعوا رضوان الله
والله ذو الفضل العظیم و این آیه و این هذا آیه در اواخر سوره آل عمران است در غزوه بدر صغری
در شان آنحضرت نازل شده و تفسیر آن چون طولی دارد در حوالت کتب تفسیر است از جمله حکایات
غریبه و روایات عجیبه مذکوره در کتب معتبره نوادر الاحادیث حدیثی است که از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم روایت کرده فرمود روزی در مسجد نشسته بودم که مردی بلند قامت چون نخل
خرمای داخل مسجد شد من کفتم این شخص می باید که از فرزندان آدم نباشد اصحاب کفتند یا
رسول الله بغیر از اولاد آدم کسی میباشد کفتند بلی و این یکی از آنها است پس نزدیک آمد و
سلام داد و جواب شنید و رسول الله از وی پرسید که تو کیستی کفت من هام بن الاهیم بن ابلیس
کفت میان تو و ابلیس دو واسطه است کفت بلی در زمانی که قابیل و هابیل را قتل نمود من طفل
بودم و در حرب کفار داخل تا آنکه در دست قوم مسلمان شدم تایب کشتم و بعد از آن بخدمت

بخدمت پدر ابراهیم علیه السلام رسیدم و مر التعلیم صحف نازل بر آن در ربی نبی یافتم بخدمت پدر تو ابراهیم
عمیل رسیدم و مر التعلیم صحف نموده و در آتش انداختن او بودم و بعد از آن بخدمت اسمعیل و یعقوب
و اسحق و یوسف ع بودم و بخدمت برادر تو موسی ع رسیدم تورات از وی تعلیم گرفتم و یوشع بن نون و داود
نبی را بخدمت کردم و در جنگ جالوت اعانت کردم و بصحبت سلیمان و آصف بن برخیا مشرف کشتم
و برادر تو عیسی ع را خدمت نمودم و جمیع پیغمبران را حضور یافتم و همه مرا اسلام رسانیدند
پس آنحضرت فرمود که بر جمیع انبیا و رسل و برادرم عیسی سلام و رحمت و برکات الهی باد دائم
که آسمان و زمین باشد و بر تو که حفظ وصیت و ادای امانت نمودی حاجتی که داری بخواه همانا
کفت حاجت من آنست که امت را امر نمای با طاعت و فرمان برداری و چون حضرت شما از آن کمالات
او که من هلاک امم ماضیه را از آن ناوحاقی برداری او صیا دیده ام پس آنحضرت کفت ای هام تو وصی
ما را میشناسی کفت یا رسول الله چنانچه در کتب الهی خوانده ام و از انبیا شنیده ام اکر او را ببینم
خواهم شناخت فرمود که حضار مجلس را ملاحظه نمای و ببین که در این جماعت هست یا نه پس هام
بر اطراف و جوانب نظر کرده کفت یا رسول الله او در این مجلس نیست و حضرت بکو که وصی آدم بود کفت
وصی شیث که بود کفت انوش کفت وصی انوش که بود قینان و وصی او مهلائیل و بعد از آن
نبی مرسل ادریس ع بود پرسید که وصی ادریس که بود کفت متوشلح و وصی او ملک و بعد از او
در افتتن انبیا و حضرت پیغمبران در شکر و عظمت همه در راه حق پدر تو نوح و وصی او
سام و وصی سام ارفخشد و وصی او عابر و عابر را وصی شالخ و بعد او وصی فالغ و پس از آن
سرح و او حرمان و ناحور و تارخ بترتیب وصی بوده اند و از صلب او ابراهیم خلیل الرحمن بوجود آمد
و بعد از آن حضرت اسمعیل و قیدار و نابت و اسحق و یعقوب و یوسف و موسی و یوشع و داود
و سلیمان و آصف بن برخیا بترتیب انبیا و اوصیا بوده اند تا بعیسی ع رسید و یکیک را آنحضرت

محمد بن عبد کرده بود او کرم بود و میگفت فلان تا با آنحضرت بن عبد پس حضرت رسالت پناه فرمود که
نام و صفت مرا در هیچ یک از کتابهای آسمانی دیدهٔ گفت بلی یا محمد در کتابی که ترا بر اسمی تعالی فرستاد
که نام تو محمد است و نام وصی تو الیا و اسم تو در انجیل حباطا است و نام وصی تو فارقلیطا و معنی
محمد حبیب است و معنی حباطا مصطفا است و معنی الیا اسد الله اکبر است و معنی فارقلیطا حبیب
بر بعد کار دوم و زبور نام تو ماح ماحی است یعنی محو کننده کفر و شرک و نام وصی تو حیدرا است
یعنی فاروق اعظم پیغمبر فرمود که وصف مرا چه میشناسی گفت بصفت او چنین خوانده‌ام که او معتدل
القامت گرد روی است و چون سپید و سرخ روی و درشت چشم و سیاه چشم باریک ساق و عظیم البطن عریض
المنکبین چون وصف آنحضرت را بجا رسانید آن پیر با آنحضرت پیدا شد هم آن گفت بلی والله
یا رسول الله و اسم صیک پدر و مادرم فدای تو باد اینست خلاف قسم وصی تو که بحری آید
و نهار وصیت کن امت خود را که مخالفت او نکنند و اگر نه هلاک خواهند شد چنانکه امتهای
گذشته مخالفت اوصیا را هلاک شدند پیغمبر فرمود که من مکرر امت خود را وصیت نموده‌ام
انچه صیانت گفت گفتم اگر حاجت بکرد داری بگو گفت یا رسول الله دوست میدارم که بعض
از قرآن چیزی تعلیم نمایید و از دین و شریعت خود و مسایل ضروری چند چیزی بمن یاد دهی
تا ان از عبادت هیچ منزوی با بیم و بخواست تعظیم و تکریم و الحاح بجا آورد پس حضرت رسالت
پناه امیر المومنین را امر نمود که آنچه آرزو کرده است بر آورد قرآن باو یاد ده و آنحضرت فاتحه
و توحید و معوذتین و آیة الکرسی و بعضی از سوره آل عمران و بیان از اعراف و انعام و بعضی
از سوره‌های کوچک باو یاد داد و او ایمان آورده از رسول رخصت یافت و امیر المومنین
گفت که در کتاب دیده‌ام که سر مبارک تو اصلع است گفت بلی پیش سر را باو نمود چون هم آنحضرت
رسول الله و جناب ... للسلول وداع کرده رفت و باز در ... بخدمت آنحضرت

آنحضرت آمد و تا مبهم در خدمت آنجناب جهاد نموده غایب شد و اصبغ بن نباته گوید که بعد از مدتی
از احوال او پرسیدم و امیر حضرت فرمود که هم آن کشته شد رحمة الله علیه و او را دعا کرده و بسند
صحیح از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت است که آنحضرت از آبای کرام خود از حسین بن علی روایت
نموده که روزی صفا در آنجا آمد بر امیر المومنین علیه السلام سلام کرد و گفت یا ولی الله چهار صد سال است
در اینجا بر تسبیح و تهلیل و تمجید و تکبیر حق تعالی مشغولم و عبادت او میکنم امام حسین علیه السلام فرمود
که پرسیدم از او گفت که در این مکان طعام و شراب چیست و در این جوی چون زندگانی کرده گفت ای حسین
مرا آن خدایی که ابن عمت را بخلق به رسالت فرستاده و ترا وصی او کرده هرگاه که گرسنه شده‌ام
شیعیان ترا دعا کرده سیر شده‌ام و هر وقت تشنه شده‌ام دشمنان ترا نفرین نموده‌ام تشنگی
ساکن شده است و این دو بیت را خواند یا ایها السائل عما دون التخم العلی ان ما استخرجت عند ولیی
الامر العلی خیر خلق الله بعد النبی علی و به فاز الموالی و به ضل الغوی و باسناد صحیح روایت
کرده‌اند که در حین حیات رسول الله حبری از احبار یهود آمد گفت یا رسول الله مرا قوم فرستاده‌اند
که از موسی بن عمران بما رسیده که چون پیغمبر عربی مبعوث شود بخدمت او روید و بگویید که هفت
شتر سرخ موی سیاه چشم از کوه مدینه بیرون آر اگر بدعای او شتران مذکور از کوه بیرون
آمدند بوی ایمان آورید و تابع دین و ملت او شوید که او پیغمبر بحق است و حق او پیغمبر آخر زمان است
و مثل برادر هارون وصی ... رسول فرمود که ای برادر یهودی همراه من بیا و با اصحاب بجانب
مدینه تشریف برده و دو رکعت نماز گذارده و کلامی خفی تکلم نموده فرمود که کوه حرکت آمد
و شکافته شد و مردمان صدای شتران شنیدند و یهودی گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
انک رسول الله و ان جمیع ما جئت به صدق و حق گفت یا رسول الله مهلت ده تا برگردم به قوم
و ایشان را بیاورم تا خود ببینند و ایمان آورند و بوعدهٔ خود وفا نماید و از رسول مرخص شد

بر سر قوم رفته دیدند و وحی منقطع شد و روشنایی بتاریکی مبدل گشت و ابوبکر بجای رسو
ل نشسته مراجعت نموده اند و او حرکت گفت ای پیغمبر شما موسی خبر داده است که وصی او مثل و اولاد
هارون نشست پس مرا کجا برید تا وصی او را ببینم شاید مطلب شما از و ساخته شود و از وصی رسول خبر گرفته
بنزد ابی بکر رفتند و پرسیدند که تو خلیفهٔ رسولی گفت بلی شما کیستید و عدد شما چند است و مطلب
شما چیست گفتند اگر تو خلیفهٔ رسولی عدد و عدت ما بر تو ظاهر است و اگر خلیفه نیستی چرا بغیر حق بجای
او نشستی ابوبکر بحالت و نشست و در کار خود حیران شد و ندانست که چکند و چه بگوید
و همه بهم نگاه کردند و از آمدن راه دور و دراز پشیمان شدند یکی از دوستان امیر المؤمنین حاضر
بود گفت ای قوم همراه من بیایید تا وصی رسول را بشما نشان دهم آن قوم خوشوقت شده همراه
آن شخص بخدمت امیر المؤمنین ع مشرف شدند و آن حضرت بآن قوم گفت یا قنبر گفت شتران
خود را میخواهید گفتند بلی ایشان را بمکان برده که پیش گفت پدر و مادرم فدای تو باد ای وصی
خدا که در این مقام نماز کردی و اعجاز نمودی او نیز دو رکعت نماز کرده دعا کرد فی الفور کوه هم
از جای حرکت کرده شق شد و هفت شتر بهمان مذکوره بیرون آمدند و بایشان تسلیم نمود و آن
قوم همه یکبار گفتند اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان ما جاء به من عند ربه هو
الحق و انت خلیفته و وصیه و وارث علمه حقا فجزاه الله عن الاسلام خیرا یعنی گواهی میدهیم
که محمد رسول خداست و آنچه از جانب الله بخلق آورده تمام حق و صدق است و ایمان داریم
با آنچه او گفته است و بخلق رسانیده و گواهی میدهیم که تو خلیفه و وصی و جانشین و وارث علم وی
او هستی خدا جزای خیر دهاد از اسلام او را و بعد از آن کرامات و فضائل هدایت رسانیدی
و راه راست نمودی و همه بدین اسلام یافته شدند و بمقام خود بازگشتند و شتران آمدند مؤمن
و مسلم مراجعت نمودند والحمد لله رب العالمین و در کتاب اربعین شهید ثانی قدس سره مسطور است

مسطور است که جمعی از ثقات روایت نموده اند از اعمش که او گفت در راه بیت الله الحرام در یکی از
منازل زنی دیدم چشمانش پوشیده می نالید و میگفت ای روزی کننده آفتاب
بعلی بن ابی طالب بعد از آنکه از نظرها غایب شده بود بدوستی او که چشم مرا بمن ارزانی ک
تعجب نموده ام و رو بجانب او دیده باو دادم دوستی بر آن مالیدم بینائی او گفت ای مرد بسبب فقر
مرا ذلیل و خوار یافتی افسوس بر تو باد دوستان اهل بیت محمد ذلیل بینا شدند پس من بعجز و فقر مبتلا
حج بجای آورده برگشتم و همیشه آن زن در نظر من و گفتگوی او در خاطر من بود تا آنکه در سید ام
و او را بینا یافتم گفتم بدوستی علی بن ابی طالب ع بگوی که دوستی او چه چیز بتو داده و سبب دوستی او
بینا گردیدی گفت یا رضا یا اگر این درد دوستی علی صادق نیستی چشم او را بازگردانی ... من
چشم خود را بینا یافتم و چون چشم گشودم مردی را دیدم از مردان خدا گفتم ای دوست خدا بگو
کیستی که حق تعالی بوجود تو منت نهاده و رحم کرده است گفت من خضرم برادر علی بن ابی طالب ای
زن دوست دار علی ع را اگر دوست دو روی دنیا بلیات و آفات از تو دفع میکند و در آخرت از عذاب
دوزخ نجات میدهد اعمش گوید از آن التماس دعا کردم و در آن سفر معتقد شدم چیزی که یافتم آن بود
و ایضاً در آن کتاب بسند مذکور از عبد الواحد بن زید روایت کرده که در طواف خانهٔ مبارکهٔ کعبه بودم
دیدم که دو زن با یکدیگر حرف میزدند یکی بدیگری میگوید لا وحق المنتجب والحاکم بالسویه والعادل
فی القضیه بعل فاطمة الراضیة المرضیة گفتم ای جوان آن کیست که صاحب این صفات است گفت ذلک
والله علم الاعلام و باب الاحکام قسیم الجنة والنار قاتل الکفار و حق بالجهاد و مبانی الائمة و ولی الائمة
امیر المؤمنین و امام المسلمین الشهاب الثاقب والهزبر الغالب ابو الحسن علی بن ابی طالب گفتم از کجا میشناسی
علی را گفت چون نشناسم که پدرم از جمله خادمان او بود و در صفین در خدمت او بود تا جهاد کرده
کشته شد و بعد از آن حضرت بخانه ما آمد بمادرم گفت ای مادر یتیمان چون میکنی گفت بخیر

خونی روی دست مرا گرفته بخدمت آن حضرت آورد و چشم مرا از آبله نابینا شده بود دست مبارک بر چشم
من مالید در حال چشم من بینا شد و در حال در شب تاریک از یک فرسخ می بینم و از بیش حال که طفل بودم
از جهت من معروف بود و بعد از آن فکر او را دیدند و گفت ابو محمد حسن بن علی علیه السلام از ما ابیشان خبر میکرد پس
ما او را نکریستیم و چند بیت در مدح آن حضرت خواند بچوی که معنی محبت و دوستی را از کلام
آن منعصر فهمیدیم و در کتاب مناقب ابن شهر آشوب منقولست که جمعی از اهل یمن بخدمت
حضرت رسالت پناه آمدند گفتند ما از اولاد فلان پادشاهیم که او از اولاد نوح نبی بوده و
شما گفت حضرت رسالت پناه اشارت بجانب امیر المؤمنین کرد فرمود که اینست وصی من آنها
گفتند یا رسول الله پس با ما بمحضر کرد در انجا صفت سام و بیان شمایل او کرده اند و حلیه
و علامات او را نوشته اند و قبر او را در یمن شهر نشان داده اند اگر او را بنمایی بتو ایمان می
آوریم پس حضرت رسالت پناه گفت یا علی برخیز و با این جماعت بمسجد رفته دو رکعت نماز بگذار
و در پیش محراب پا بر زمین تا مطلب این قوم حاصل شود و امیر المؤمنین داخل مسجد شد
دو رکعت نماز گذارد و برخاست لب مبارک بجنبانید و پای مبارک بر زمین زد دیدند
که زمین شکافته شد و تابوتی ظاهر شد و از میان تابوت شیری نورانی با ریش سفید برخاست و نقاب
برخواست و خاک از سر و روی او خود بتکانید بر علی سلام کرد و گفت اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمد الرسول الله سید المرسلین و انک یا علی وصی محمد سید المرسلین انا سام بن نوح
پس انجا عصحف خود را گشودند و شکل و شمایل او را نظر میکردند و در مصحف نظر میکردند و چون صفت
او را بانچه در مصحف ثبت بود موافق یافتند گفتند میخواهیم که از مصحف نوح سوره بخوانی تا آن را
بشنویم سام شروع در قرائت مصحف از مصحف نوح چند سوره را تمام خواند و بار دیگر سلام کرد بر امیر
المؤمنین و در آن تابوت رفته بخوابید بقدرت الله آن تابوت بر زمین فرو رفت زمین بهم آمد

امده و آن جمع گفتند ان الدین عند الله الاسلام و ایمان بخدا و روز قیامت و رسول او و وصی
او آوردند و حق تعالی این آیه را در شان ایشان فرستاد کرام اتخذوا من دون الله اولیاء فالله هو الولی و هو
یحیی الموتی و هو علی کل شیء قدیر فتا لحاکر و الیراغب در این زمان نازل ساخت و الحمد لله رب
العالمین و در کتاب مناقب ابن شهر آشوب از زیاد بن کلیب که از راویان اهل سنت است نقل کرده
و او روایت کرده است که در مسجد بنی امیه نشسته بودیم که در دمشق با جمعی از یاران که محمد بن سعید
خطیب مسجد داخل شد با او جمعی همراه بودند بخدمت تمام میرفت و بعد از ساعتی دیدم که برگشته
می آید و هر دو چشم او نابینا شده و دو کس دستش را گرفته میکشند گفتم این مرد را چه پیش آمد
گفتند چون پای بر پایه منبر نهاد گفت هر که علی را سب نمیکند من او را سب میکنم و اگر من هر دو چشم
من بطلان این حال هر دو چشم او در کور شد از منبر که و بزیر آمد و مردم او را شنیدند و این را دیدند
و لعنت بر او میکنند و اینک چون بر هر دو چشم و لعنت خلق بر سر او افتاده بود این مرد را حضرت
کشف الغمه نقل کرده که مردی عمر از تمام در لشکر امیر المؤمنین بود و اخبار و حکایات را بعد او پیر سال بد
او را اگر بخدمت آنحضرت آوردند آنحضرت از عمر پرسید که چه چیز ترا بر این عمل باز داشته بود
منکر شد با او گفت که بخدا گفت اگر باز دروغ قسم خورده باشی خدا ترا کور کند و هفته بر آن
نگذاشت که نابینا شد و دستش را گرفته بکوچه ها میکردانیدند و ایضا صاحب کشف الغمه نقل کرده
و در شواهد النبوه نیز آورده که روزی آن حضرت علیه السلام از جمعی گواهی روز غدیر طلبید از حضار
مجلس دوازده تن شش تن از جانب یمین و شش تن از جانب یسار برخواستند گواهی دادند
که شنیدیم که رسول خدا فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
و نقلست از انس که او نیز از حضار روز غدیر بود در آنروز کتمان شهادت نموده و در همان
روز نابینا شد و از کرده پشیمان گشته طلب توبه و استغفار میکرد و بالتماس و بجهت بشود مستغفری

که از افاضل اهل سنت است در کتاب دلایل النبوة آورده که روزی امیر المؤمنین ع در حالی که
شخصی چیزی پرسید آن ملعون سعادت را دانست نگفت آنحضرت گفت دروغ میگوئی آن عابد خوارج
کرد گفت تو چه معلوم کرده که دروغ گفتی و کور خواهی شد گفت دروغ نگفته‌ام و کور نخواهم شد
و در همان مکان هر دو چشم نابینا شد و دستش را گرفته از آنجا بردند کوری ظاهر با کوری
باطن جمع کرد و ایضاً آنچه صاحب کشف الغمه ذکر کرده است یکی اینست که روزی امیر مؤمنان
علیه الصلوة والرحمن بر منبر میگفت انا عبد الله و اخو رسول الله یعنی من بنده خدا و برادر رسول
خدایم بعد از آن قبیله مجلس گفت مرا نمی‌رسد ان یقول انا عبد الله و اخو رسول الله هنوز از
جای خود برنخاسته بود که مخبط شد و بر خود صیح کرد رفتار کشته خود را بر زمین میزد و هذیان
میگفت پس پای شوش را گرفته از مسجد بیرون آوردند و از خویشان وی پرسیدند ایشان
گفتند و الله که تا بامروز هرگز این مرض نداشت و از اجداد او هیچکس این مرض نداشته
و ایضاً در کتاب مذکور مسطور است که آنحضرت ع با براء بن عازب خطاب نموده فرمود که یا براء اقتل
ابنی الحسین ع و انت حی و لا تنصره یعنی ای براء شهید خواهد شد فرزند من حسین و تو زنده و
حاضر خواهی بود و مدد و معاونت او نخواهی کرد و پشیمان خواهی شد پس سود نخواهد داشت
و چون امام شهید مظلوم را آن واقعه روی نمود و آن بی توفیق زنده بود و هر روز میگفت
صدق علی ع قتل الحسین ع و لم انصره یعنی راست میگفت امیر المؤمنین علی ع که حسین کشته شود من
یاری او نکنم و اظهار حسرت و ندامت و پشیمانی سودی نداشت و در شواهد النبوة مسطور است
که چون امیر المؤمنین علی ع اهل کوفه را بمعاونت محمد بن ابی بکر تحریص نموده تغافل نموده اجابت
نکردند فرمود خدایا بر ایشان شخصی را مسلط گردان که رحم بر ایشان نکند و بعد [illegible]
فرمود غلامی را از قبیله ثقیف بر ایشان گمارد و در همان شب حجاج لعنه الله متولد شد و از او

و از وی با اهل کوفه رسید آنچه رسید و ایضاً ذکر نموده که روزی آن حضرت گفت که دوش حضرت
رسالت را در خواب دیدم و گفتم یا رسول الله که چه رنجها و جفاها که از امت تو رسیده
فرمود که بر ایشان دعا کن گفتم خدایا مرا بهتر از ایشان عوض ده و بدتر از من بر ایشان گمار
بعد از آن باندک مدتی رحلت فرمود و ایضاً در شواهد النبوة مسطور است که حبه عرنی از اصحاب
امیر المؤمنین علیه السلام بود گفت که در ایام محاربه با معاویه حضرت امیر المؤمنین در کنار دریای
فرود آمد ناگاه مردی گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین آنحضرت او را جواب داد آن مرد گفت
من شمعون بن یوحنایم صاحب [illegible] و اشاره کرد بدیری که در آن نزدیکی بود و گفت نزد
ما کتابی هست من شمعون صبر که اصحاب عیسی ع از آبا و اجداد به یکدیگر داده اند اگر بفرمایی بروم
و اگر گوئی بخوانم فرمود که بخوان شروع در خواندن کرده بعد از نعت رسول و اوصاف امت
وی مذکور بود که روزی فرود آید بر کنار این دریا مردی که داماد پیغمبر بود با اهل زمان
در دین و وراثت و دنیا در نظر او قدری نداشته باشد و کشته شدن در راه خدا پیش او دوست تر
باشد از همه چیز و معاونت او نمودن و در راه او کشته شدن از همه عبادات افضل خواهد بود
و بعد از خواندن آن صحیفه آن مرد گفت چون آن نبی مبعوث شد و غایبانه ایمان آوردم و تا امروز
در انتظار بودم که تو اینجا فرود آئی حالا میخواهم که تا زنده باشم از خدمت شما جدائی اختیار
نکنم پس حضرت ع گریستن فرمود حمد آن خدایرا که من نزد او در اوراق [illegible] نیستم و در کتاب
خود مرا یاد کرده و بجهت عرض [illegible] نموده که این مرد را با خود نگاه دارد و در وقت طعام او را طلب
و این سعادتمند در خدمت آنحضرت بود تا در لیلة الهریر بشرف شهادت مشرف شد آنحضرت
بر وی نماز کرد [illegible] فرمود که این مرد از ما و اهل بیت ما بود و ای خوشا حال غریب
شهید که تو گوئی غلام از ما بود و ایضاً در آن کتاب مسطور است که ابن عباس رضی الله عنه گفت

نموده که چون رسول خدا صلعم در حدیبیه متوجه مکه شدند در حجر آب کمی کرده تشنگی بر لشکر غالب
شد فریاد العطش بلند شد از هیچ طرف نشانی از آب نبود رسول صلعم فرمود که ز بعید فلان
درختان که مینماید چاهی هست کیست از شما که با جمعی رفته مشکها را پر آب کرده بیارد مردی
قبول آن کرده گفت که من بروم سقای چند پیاده برداشتند و روان شدند چون بمیان
آن درختان رسیدند ذات آتشها شعله کشید و صداهای مهیب بهم رسید خوف بر آنجماعت غلبه
کرده برگشتند صورت حال را باز گفتند رسول صلعم فرمود که آن جماعت از جنیان اند اگر میرفتند
باکی نبود هر کس میرود نرسیده را اجر بهشت ضامن میشوم شخصی دیگر بر همان جماعت متوجه
شد و چند قدمی پیشتر رفت صداها بیشتر شد و لهب آتشها افروخته دید که دیگر و علم(?)
دیگر هم رسید ترس بر یاران غلبه کرد بچاه نرسیده برگشتند دیگر را این ترس بنهاد بجان ستم(?)
جماعتی که بشجاعت و مردانگی مشهور بودند با یاران او لیک بقوت شده رفتند و ساعتی پای
ثبات فشرده بود مشاهده نموده و تنهای بی سر و سرهای بی تن با انجا اول بود دید ترسیدگی را مثل(?)
شد فرار بر قرار راجح دیدند چون بخدمت رسول صلعم رسیدند هر چه دیده بودند نقل نمودند
پیغمبر امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب را فرمود که برو و مردم را از زحمت تشنگی خلاص نموده سلمه
بن اکوع گوید که من هم چهار نوبت همراه بودم چون مرتضی علی ابن ابیطالب فرستاد حضرت امیر با یاران
درختان رسید و آن صورتها را با خوف یاران ملاحظه فرمود با ایشان گفت قدم بر قدم من نهاده
بالا رفته و بجانب نگاه مکنید و هر چه ببینید که معینش اینست بنام من … از دو جهت اکر(?)
اوست خالق جن و انس و ارض و سما از عدو بترس و اتق علی الله الذین … دیگر این هر اسکی(?)
صورت باز صداها تا بکنار چاه رسید و دلو را بچاه فرو هشت چون دو مشک را پر کرده دلو را بیرون
در چاه ما انداختند پس آنحضرت خطاب بهمراهان کرد که کیست برود و حضرت رسول صلعم را از ما

حال ما خبر رساند و یاران گفتند یا علی هیچکس را از ما طاقت برگشتن این راه نیست پس ودیع(?) کرد
آنحضرت دامن بالا بکمر استوار کرده گفت هر چه دشمن پدید آید بینید و صبر کنید اندیشه بخود راه ندهید(?)
و بچاه فرو رفت و آوازها بر آمد و خندهای قهقهه بگوش ما رسید و صداها می شنیدیم که گویا
حلقهای کسان را گرفته اند و نفسها در گلوی ایشان پیچیده و بر حال مبتلا شده اند ناگاه صدای
افتادن علی ع در چاه بگوش ما رسید و هلاک او یقین کردیم و فریادها برآوردیم و مضطرب ماندیم(?)
بود ما را دیگر طاقت برگشتن که ناگاه آواز الله اکبر امیر المؤمنین را شنیدیم و صداهای شمشیر
او بلند شد و آواز الحذر و بانگ الامان و صداهای خنده و صیاحها … که بیم بلند کردیدی(?)
آنحضرت آواز داد که ریسمان بچاه فرو هلید و دلو را … ریسمان … و بانگ داد که از آب
بکشید دلو را دلو پر میکرد و ما میکشیدیم تا همه سیراب شدیم و مشکها پر گشت و از چاه بیرون آمد
هر یک از ما یکیک مشک را برداشتیم و آنحضرت دو مشک برداشته روان شدیم و چون بهمان
درختان رسیدیم اثری از آن صحبتها و آتشها نمانده بود پس بخدمت رسول الله رسیدیم
آنچه مشاهده شده بود نقل کردیم و مردمان تعجبها می نمودند و بعد از آن هر کسی صرف و آب
می آورد و حضرت رسالت پناه فرمود که این جنی بود که در صفا و مروه بدست
علی ع کشته شده خواست که انتقام بکشد او نیز کشته شد و شر او از مسلمانان مندفع گشت
و از جمله خوارق عادات و معجزات آنحضرت است چنانچه در شواهد النبوة مذکور است و گفته اند و از آنجمله
صحیح ثابت شده که هر وقت که پای سعادت در رکاب دولت میگذاشت تا آن پای دیگر در رکاب
ختم قرآن عزیز میفرمود و دیگر از معجزات آنحضرت طی الارض است که مکرر از آن حضرت صادر
با هر استاد از آنجمله یکی آنست که سلمان فارسی رضی الله عنه در مداین بود و چون اورا هنگام
رحلت رسید وقت وصول بجوار احدیت نزدیک شد شخصی از آن نام در حدیث او مسطور(?)

و در وقت احتضار بر بالین سلمان نشسته بود انعم پرسید که یا سلمان مرتکب غسل و کفن
و دفن تو که خواهد شد فرمود که آن شخص که رسول خدا را دفن نموده زادان گفت یا سلمان
تو در مداین و او در مدینه چون مرتکب این اعمال خواهد بود سلمان گفت چون روح از بدن
من مفارقت نماید و هنوز در دست تو خوابانیده باشی که آنحضرت علیه السلام حاضر شود برو سلام کن
هر چه فرماید چنان کن زادان گفت چون سلمان برحمت الهی پیوست او را بچادر پوشیدم
ناگاه دیدم امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد سلام کردم دیدم که چادر را از روی سلمان برداشت
سلمان تبسمی کرده آنحضرت فرمود مرحبا یا عبد الله اذا بلغت رسول الله فقل ما رأیت من اخوانک
بعد ای سلمان چون بخدمت رسول صلعم برسی آنچه اصحاب با من کرده اند عرض خواهی نمود
و چادر بر روی سلمان کشید و مشغول غسل و کفن و دفن او شد و بر سلمان نماز کرده باز بطی
مکان در مدینه طیبه ادا فرمود و ابن شهر آشوب در کتاب مناقب آورده که زادان گفت که نماز
کردن آنحضرت بر سلمان دیدم که دو مرد دیگر پیدا شدند و آن حضرت در نماز تکبیر را بسیار بلند
گفت و چون سبب پرسیدم فرمود که یکی از آن خضر بود و یکی جعفر طیار برادرم بود و با هر یکی
هفت صنف از ملائکه بودند و در هر صنفی هزار هزار ملائکه حاضر شده بودند که بر سلمان
رضی الله عنه نماز گذاردند   و در کتاب خرایج و جرایح این حکایت را باین طریق نقل نموده
که امیر المؤمنین علیه السلام یک صبحی در مدینه بمسجد رسول صلعم آمد و فرمود که امشب رسول خدا صلعم را بخواب
دیدم و مرا وصیت نمود بر تغسیل و تکفین و نماز بر سلمان فارسی رضی الله عنه این مهر و مرکب وصیت
آنحضرت عمل نمایم و جمعی که از مردمان حاضر بودند تا بیرون مدینه متابعت و مشایعت امیر
المؤمنین علیه السلام کردند و ایشان را وداع نموده راهی شد و چون مردم نماز ظهر آمدند امیر المؤمنین علیه السلام
در مسجد دیدند و فرمود که بر سلمان نماز کردم و او را دفن نموده آمدم و اکثر صحابه مشغول

قول آن حضرت نکردند و آن امر را محال می شمردند تا آنکه بعد از مدتی مکتوبی از مداین رسید
که در فلان روز سلمان برحمت الهی واصل شد و اعرابی حاضر شده مرتکب غسل و نماز او شد
و از ما غایب گشت و چون تاریخ مکتوب را ملاحظه نمودند همان روز بود که حضرت امیر
غایب شده بود این معنی باعث زیادتی محبان و موجب مزید حسد حاسدان و نفاق
منافقان گشت و از جمله معجزات آنحضرت آنست که چنانکه آهن در دست داود پیغمبر علیه السلام نرم بود
در دست آنحضرت نیز نرم میگشت و در قصه خالد ولید تتمه از آن گوش زد اهل اسلام
شد و دیگر از معجزات آنحضرت یکی آنست که چنانچه خدا در چوب بر پیغمبر خود موسی بن عمران
منت نهاده بود با اینکه عصا در دست او اژدها میشد آنحضرت نیز باین موهبت عظمی
مخصوص بود و سایر خلق الله بجز کلیم الله باین ممتاز چنانچه در کتاب خرایج و جرایح از
سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کرده که گفت امیر المؤمنین علیه السلام را که سابقا نیز ذکر کردیم عمر بن
خطاب نسبت بآنحضرت ابتدای باد میکند و من در خدمت آنحضرت بودم که بباغی از باغهای مدینه
میرفت بحسب اتفاق عمر در چار شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوی خطاب نمود که ای عمر بچه سبب
کر تو دوستان مرا ابتدای باد میکنی در جواب حرفی بی ادبانه گفت پس آن حضرت کمانی را که
در دست داشت بزمین انداخت آن کمان اژدهای شد بجثه شتر بزرگ و دهان باز کرده روی
بجانب عمر کرد که او را فرو برد عمر بجزع و اضطراب در آمد گفت یا ابا الحسن لا عدت بعدها
یعنی از برای خدا بفریادم برس ای ابو الحسن ای امیر المؤمنین توبه کردم که بعد از این چنان
نکنم و چنین نگویم و خود را در پناه آنحضرت در آورده و تضرع می نمود و فزع میکرد پس آنحضرت
دست دراز کرده حلق آن اژدها را بگرفت دیدم که همان کمان در دستش بود و عمر که
ترسان و لرزان بخانه خود رفت و چون شب در آمد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرا طلب فرمود گفت

برو بنزد عمر که مال بسیار از ناحیه شرق بنزد او آورده‌اند و کسی غیر الله نمی‌خواهد که
پنهان کند و بکسی چیزی از آن ندهد با او بگو که مالی از جانب شرق آورده‌اند بیرون آر
و بر اهل آن قسمت کن سلمان گوید بنزد او رفتم و پیغام رسانیدم و گفتم پیش از آنکه میان
مسلمانان رسوا شوی مال را با اهل آن قسمت کن گفت ای سلمان صاحب تو از کجا علم
باین بهم رسانید گفتم مگر بر وی چیزی مخفی هست گفت ای سلمان فرمان تو بجان بپا و از وجدا شود
و با پسر بیکر او جمله ساحر است گفتم ای عمر بد گفتی و اعتقاد بد شناختی و علم اسرار او بنوبت
و علمش لدنی است و نزد او از علوم و اسرار و دانایی بیش از آنست که تو درک کنی و نشنیده‌ای
او چون از نزد او بیرون شد برگردیدم بمولای خود بگو که عمر میگوید سمعنا و اطعنا یعنی شنیدیم و فرمان
بردیم و هر چه فرمایی چنان کنم چون بخدمت آن حضرت آمدم فرمود که الحمد میان تو و او گذشته
تو حکایت میکنی یا من بیان کنم گفتم یا آن حضرت که ضمیر تو دانا تر است از من در آنچه گذشته است
میان من و او بی تفاوت گفتگو را بیان فرمود گفت از ترس اژدها نام مردن از دل او
بیرون نخواهد رفت سمعنا و اطعنا از بیم آن اژدها میگوید و چون صبح شد عمر مال را
بر مسلمانان قسمت نمود و رضای آن حضرت را در این باب حاصل نمود و از جمله معجزات آن حضرت
آنست اینکه زبان جمله حیوانات را میدانست و وحوش و طیور منقاد فرمان او بودند
چنانچه در حکایت شیر گذشت و چنانچه سید مرتضی در خصایص الائمه نوشته است که در عهد خلافت
عمر مردی از اهل آذربایجان شتری چند داشت و آنها را بکرایه میداد و وجه معاش خود را
از آن حاصل میکرد و آن او را قاعده بود اینکه ناگاه شتران از او یاغی شدند و سر بصحراها دادند
و چندانکه سعی کردند رام نشدند و مردمان او را ارشاد کردند که بمدینه رود و از جانب
رسول خدا که بر امر استعانت بجوید و چون آمد بمدینه رسید او را بنزد عمر بردند عمر بر کاغذ

کاغذ نوشت من عمر امیر المؤمنین الی مردة الجن و الشیاطین ان تذللوا هذه المواشی یعنی
از عمر امیر المؤمنان است بسوی متمردان جن و شیاطین که فرمان بردار باید که چون فرمان
امیر المؤمنین برسد آن مواشی را رام و ذلیل و فرمان بردار این مرد سازید و الا
بر شما غضب عذاب کرد ابن عباس گوید که در آن مجلس حاضر بودم از بیم غضبناک شدم و بخدمت
حضرت امیر آمدم حکایت را نقل کردم فرمود بخدایی که دانه را بشکافت و آدمی را خلق کرد
که این مرد بزودی ستم رسیده و آزرده خواهد گشت پس مدتی بر نیامد که دیدم برگشته
و زخمهای منکر بر سر و رو داشت از وی پرسیدم که حال تو چون شد گفت بیابان رفتم و
نمودم از میان شتران چند شتری جلال شدند و هجوم کردند و جراحت بمن رسانیدند
مرا بکشند دست دعا بدرگاه الهی برداشتم گفتم خدایا شر اینها را از من کفایت کن و بحق علی
جمع از خویشان و برادران من رسیدند مرا خلاص کردند بخانه رسانیدند و حالیا بعلاج مشغول
بودند تا این زخمها که میبینی بلطف التیام یافت پس بنزد عمر رفتم او را خبر کردم عمر گفت دروغ
میگویی و عذر را با ایشان ننموده و از بدبختی رسول قسم خورده که از دروغ بر زبان
نیاوردم عمر او را از پیش خود براند و فرمود که این دروغ گو را بیرون کنید ابن عباس گوید او را
بخدمت امیر بردم و حقیقت حال را ظاهر کردم تبسمی فرمود گفت بتو نگفتم که عنقریب خایب برمیگردد
و آن مرد را اطلاعی داده گفت بآن موضع برو و بگو علی مرا فرستاده و این دعا بخوان که اللهم
انی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة و اهل بیته الذین اخترتهم علی العالمین اللهم ذلل
صعوبتها واکفنی شرها فانک الکافی الغالب القاهر و آن مرد متوجه آن مکان شد سال
دیگر دیدم آمده و شتری بسیار همراه داشت و مبلغی زر از کرایه آنها بخدمت امیر المؤمنین
آورده گفت یا امیر المؤمنین منت بر من نه قبول این مبلغ بتصدق نه و از فقرا انجیر باهتمام حضرت

حضرت امیر گفت قبول کردم و بشو بخشیدم و احوالی که در میان او و شتران گذشته بود بیان
نمود امیر گفت بخدا سوگند که گویا همراه من بوده اند و از برای دیگران حکایت کرده که چون من
دعا خواندم و نام مبارک آنحضرت بردم یکیک میدوید و خود را در پیش من میرسانید و فرمان
من میبردند چنانچه هر کس که بیاد میان من و ایشان که دو روز و چهار شب بوده و بدولت آنحضرت
از غرض و پریشانی خلاصی یافتم و سلیمی نیز در دست داشتم پس دعا کرد و فرمود که بر دوش سال
یکبار بحج خواهی آمد و سال ایشا دادن شتران جمع نیابند و آنحضرت فرمود که هر که از جانب اهل بیت
با ولای معنوی متیقن و هدایا تکار و شکلی روی نماید باین دعا توسل نماید که البته خود آن مشکل را
بر او آسان میکرد اند چیر خو تعالی کفایت کنند امشهر امری را و آسان کند امشهر دشواری را
و در خبر است که اهل ... شخص را بعمر رسانیدند و آن نیز ... و بعضی ...
شد و ایضاً از مواهب الهی نسبت بآن حضرت مکرر واقع شد اینکه چنانچه ملائکه کرام
در روز بدر بمدد رسول خدا آمده در دفع کفار معاونت لشکر اسلام نمودند و آنحضرت را
و لشکرش را نیز امداد می نمودند و در کتب مناقب و تواریخ خصوص صاحب کتب جامع از عبد الله
غنوی بسند صحیح نقل نموده که گفت در روز جنگ جمل در خدمت امیر المؤمنین ع نشسته بودم
که جمعی از لشکر او آمده گفتند یا علی ایشان دستی میکنند و بر ما ... و ما را ... اکر خصف
ما باید ما نیز متوجه دفع ایشان شویم حضرت فرمود صبر کنید و بعد از ... جماعتی دیگر آمدند و همان
حرف را اعاده نمودند فرمود که من بعید تحت نوم یا مروی بالقتال و لم ینزل الملائکة یعنی
کیست عذر مرا بجا آورد از قومی که مرا امر میکند بجنگ و قتال با دشمنان و حال آنکه هنوز
ملائکه از آسمان بمدد ما نازل نشده اند و ساعتی بر بر نگذشته که بوی ... و ... دیدند
خوشبوی و ... که در ... آن باد ... و ... احساس کردیم و آنحضرت

و آنحضرت شکر الهی بتقدیم رسانید و زره طلبید بپوشید و متوجه دشمن شد و باندک
زمانی فتح کردیم چنانچه در هیچ حربی فتحی بآن تندی و زودی ندیدیم والحمد لله رب العالمین
و ایضاً از جمله معجزات و مکرمت الهی در باره او ست آنکه حق تعالی جمیع امراض و اوجاع را مطیع
او ساخته بود و او را بر جمیع دردها و مرضها فرمان روا کردانیده چنانچه در همان کتاب
مستطاب از سعید بن ابی خالد باهلی نقل نموده بسند صحیح که او گفت رسول خدا را تب عارض
شده بود و اصحاب بعیادت آن سرور میرفتند من نیز رفتم و چون نشستم امیر المؤمنین ع
آمد بر بالین آن حضرت قرار گرفت و چون دید که شدت تاب از تاب تب در آن ...
دست مبارک ابن ... و کفته رسول ص ما لیدر ... گفت یا ام ملدم اخرجی فانه عبد الله و رسوله پس
دیدم که رسول ص برخاسته نشست و آثار تب از بدن مبارک دور کردید گفت یا علی
ان الله فضلك بخصال و مما فضلك به جعل الاوجاع مطیعة لك فلیس من شیء تزجره الا
انزجر باذن الله یعنی یا علی بدرستی که حق تعالی ترا زیادتی داده بر خلقان بخصلتی چند و
از آن جمله اینست که مرضها و دردها را مطیع و منقاد تو ساخته و از این جهت هیچ چیزی
المها و وجعها که تو آنرا برانی رانده شود و باذن و رخصت و حکم الهی والحمد لله علی ذلك و از جمله
قرب و منزلت آنحضرت بدرگاه الهی آنکه اسامی عظام ربانی بیشتر از آنچه پیغمبران صلوات
الله علیهم تعلیم کرده بودند بآنحضرت بر تعالی تعلیم داده شده بود چه هر معجزه از پیغمبری
ببرکت اسمی ظهور میکرده جمیع آنها از آنحضرت بکرامت و ... ظاهر شد و دعای ...
نیشد و هر اسمی را ... که بزبان میراند فی الفور اثر آن ظهور میرسید و اگر زبان
بدفع اعدا حرکت نمیداد در این نیز رضای الهی منظور بود چنانچه مشهور است که خوارج را
گفت لا عذرك فی القضیة یعنی در قضیه تعلیل آن حکم نکردی امیر المؤمنین ع گفت انا

باعلی و کلمه فی الحال خارجی بصورت سنگ شده و رختی که پوشیده بود هوا رفت و آن ملعون دم
میجنبانید و جزع میکرد و اشک از چشمش میریخت پس انحضرت را بر وی رحم آمد لب مبارک بجنبانید
و خارجی بصورت اول شده و رختش از هوا بزیر آمد بپوشید یکی از حضار گفت یا علی
هرگاه ترا در درگاه الهی منزلتست که بمحض تکلم تو باین که مخصوص کسی شخصی باین صورت
میشود ترا احتیاج معاویه بلشکر چه حاجت و بیاری و مددکاری چه احتیاج انحضرت فرمود که
حق تعالی بجهت آنکه حجت بر بندگان تمام کند و دوست از دشمن جدا شود و اهل بهشت از اهل
دوزخ امتیاز یابد مرا بحضرت و حضرت دعا نداده و اگر از حق طلبد ساعتی در فنا شدن ایشان
تاخیر واقع واقع نشد بیقین بدانید که آصف وصی سلیمان علی نبینا و علیه السلام بود بیک چشم
زدن تخت بلقیس را از آن راه دور بنزد سلیمان حاضر کرد چنانچه در قران مجید از آن خبر داده
که قال الذی عنده علم من الکتاب انا اتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک و حضرت رسول صلعم و وصی
او نزد حق تعالی عزیزتر و گرامی تر از سلیمان و آصف پس اگر در دعا کردن و منع رسول
تاخیری باشد بجهت مصلحتی باشد پس این سایل با حضار همه تصدیق قول انحضرت نمودند و
عذرخواه از این سوال خواسته و چگونه این موهبت حق تعالی نسبت بانحضرت تکفیر کرده هیچ
محلی از ربع مسکون نیست و نبوده که ساکنان آنجا از سفید و سیاه و مسلمان و کافر
علم بحال انحضرت نداشته باشند و اعرابی و بدوی ندانند و بنامی نخوانند چنانچه در کتب مناقب
حدیث صحیح وارد شده بسند صحیح از محمد بن سنان نقل نموده که او گفت بخدمت امام
جعفر صادق ع رفتم چون نشستم خبر آوردند که شخصی از مردم چین بدر ایستاده که
بطلبند چون داخل شد و سلام کرد امام ع از وی پرسید که مگر تو مردم شهر ما را بشناسی
گفت بلی ای سید و مولای من حضرت فرمود که ما را بچه میشناسید و از کجا علم بحال ما پیدا

پیدا کرده اید گفت ای فرزند رسول خدا در شهر ما درختیست که در تمام سال دو دفعه
از آن درخت دو بار گل هم میرسد و شکوفه میکند بر گلی که در اول روز میکند نوشته هست
باشد که لا اله الا الله و بر گلی که آخر ظاهر میشود نوشته که محمد رسول الله و علی خلیفه
رسول الله و ما را از آن گل و از آن درخت علم بحال رسول الله و وصی و فرزندان او
علیهم السلام هم رسیده و اجداد و سادات و شیعیان شما بسیار ندیدیم از زمین بپابوس
شما اینجا آورده است و از تایید الهی نسبت بانحضرت یکی آنکه چنانچه ابراهیم خلیل الله بتان کفار
میشکست و ایذا و اهانت بایشان میرسانید انحضرت نیز در ایام صبی بتان مشغول میشکست
فرموده چنانچه مشهور است و در کتب حدیث مذکور که روزی ابوطالب رضی الله عنه بفاطمه
بنت اسد گفت در وقتی که انحضرت طفل بود که علی هر جا بتی را میبیند میشکند و من میترسم
که اکابر قریش واقف شوند و در صدد آزار او درآیند پس فاطمه رضی الله عنها گفت یا ابا
طالب عجب تر از این خبری دهم در وقتی که علی در شکم من بود هرگاه چون بنزدیک بتخانه میرفتم
یا از مکانی که بتی در آنجا منصوب بود میگذشتم با آنکه اراده زیارت بتان نداشتم هر دو
پا را در پشت و شکم بقوتی قایم میکرد و زور میزد که مرا از نزدیک بتان دور و جدا ساخت و مرا
از نزدیک ایشان میکرداند و حال آنکه مرا غرض زیارت خانه خدا و طواف کعبه بود که میل
دیدن و زیارت بتان ... حق تعالی حافظ اوست و خاطر از اکابر قریش جمع دار الحاصل از جمله معجزات
و آیات انحضرت آنکه پیغمبر چنانچه در حیات خود هر علمی که داشت با او تعلیم نمود و در حین ممات هم
با او تکلم نموده هر چه با او تعلیم نکرده بود در آن وقت تعلیم نمود و آنچه بعد از رحلت او
بظهور خواهد آمد بر او ظاهر ساخت چنانچه در کتاب بحار از ابوالعباس نقل از حسین بن علی بن زید
بن اسماعیل بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب نقل کرده که گفت امیر المؤمنین ع فرمود که رسول الله صلعم

مرا الهام نمود که بعد از وفات من هفت مشک آب از فلان چاه بیاور و مرا بآن غسل ده و چون فارغ
شوی هر که حاضر باشد از خانه بیرون کن و دهن را بر دهن من گذار آنچه سؤال کنی از آنچه خواهد
شد تا روز قیامت من چنان کردم و هیچ حقی و باطلی نیست که تا روز قیامت در عرصه ظهور بیاید که مرا
علم بآن نباشد و در روایت دیگر آنکه رسول صلعم نمود که چون مرا غسل دهی و حنوط کنی و کفن بپوشانی
مرا بنشان و دست خود را بر دهن من بنه و از من هر چه میخواهی بپرس که ترا خبر دهم از آنچه تا قیامت
واقع خواهد شد من چنان کردم راوی گوید که از من هر گاه بود که آنحضرت چون از چیزی خبر دادی
گفتی این از جمله چیزهاییست که بعد از موت رسول خدا مرا بآن تعلیم کرده بود و در روایت دیگر آنکه
فرمود که بپا دار مرا یکی و مرا بنشان و سؤال کن از هر چه میخواهی که بخدا قسم که سؤال نخواهی کرد از
هیچ چیز مگر آنکه جواب خواهم گفت ترا و در روایت دیگر چون از غسل من فارغ شوی مرا کفن
بپوشان و گوش خود را بر دهن من گذار و هر چه دانی که غیر الغیب بپرس من چنین کردم و خبر داد مرا
از آنچه تا روز قیامت خواهد شد و این حدیث را بعینه همین مضمون از امامین همامین از امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم نقل نموده اند و از جمله شفقتها و خبرهای خوش که بنسبت
با آنحضرت آنکه صادق پیغمبران بر و ظاهر میشدند و با او صحبت میداشتند و با ایشان مشورت مینمود
چنانچه محمد بن صفار در کتاب بصائر الدرجات از یکی از ثقات نقل کرده که بخدمت امیر المؤمنین
رفتم شخصی خوش روی خوش گفتگوی خوش لباس دیدم که با او در گفتگو بود و تا او نشسته
بود با دیگری مشغول نبود چون آن شخص برخاست و وداع کرده بیرون رفت گفتم یا امیر المؤمنین
این شخص که بود که ما را از صحبت شما محروم ساخت و تا آنکه او حاضر بود بکسی مشغول نشدید فرمود
که او یوشع بن نون وصی موسی بن عمران علیه السلم بود و صفار از امام جعفر صادق ع نقل نموده
که فرمود که چون امیر المؤمنین ع از نهروان عود نموده و چیزی چند گفت و بمقام خود باز گشت

گشت و حسن بن فضال از جمعی از ثقات نقل نموده که روزی آنحضرت در طواف خانه کعبه بود و
چون برابر رکن یمانی رسید آدم ع بر وی سلام کرد و چون بحجر رسید نوح پیغمبر ع سلام کرد
راوی گوید که هر دو را دیدم که قدهای بلند داشتند و چون پرسیدم گفت فلان و فلان بودند
و در کتاب خرایج از امام جعفر صادق ع نقل نموده که گفت روزی امیر المؤمنین ع با ابی بکر ملاقات
نموده گفت آیا میدانی و یا فراموش شده که رسول ص ترا امر نموده که با امیر المؤمنین بودن
اقرار کنی و باین لفظ بر من سلام کنی و تابع من شوی ابو بکر گفت اگر دلیلی برین که میگوی
حکم میساختی که میان من و تو حکم کند من بگفته او راضی میشدم آنحضرت فرمود که آن ثالثی که میگوی
اگر رسول الله خود شود باشد و راضی خواهی بود گفت رسول الله را چون توانم دید فرمود که بیا بمسجد
قبا رفتیم چون بمسجد رسیدند ابو بکر دید که رسول خدا در محراب نشسته است چون آنحضرت را چشم
بر ایشان افتاد فرمود که ای ابا بکر ترا امر نکردم که مخالفت علی نکنی و تابع او شوی گفت بلی یا
رسول الله بازگردیم و شرط کردم که بعد از این مخالفت علی ع نکنم و چون برگشتند عمر خطاب او را دید
آنچه در راه دیده بود و شنیده از برای او نقل کرد عمر گفت تو سحر بنی هاشم را فراموش کرده
قسم چیزها از ایشان بعید میدانی و چندان وسوسه پیش کرد که ابو بکر پیغمبر را بدیدن انکار نشست
و سخن او را نشنید و بار دیگر بکار خود رفت تا رسید باو آنچه رسید و این حکایت را معاویه بن
عمار بروش دیگر نقل کرده اند که ابو بکر بخدمت امیر المؤمنین ع میگفت تا رفت و گفت از رسول
خدا صلعم روز غدیر چیزی در باب تو نشنیده ام و اگر چه در عهد رسول امیر المؤمنین میگفتند
و من هم میگفتم و خبر دارم که رسول الله بعد از روز غدیر وارث و خلیفه در اهل بیت و زنان خود
ساخته بود اما اینکه مرا هم خود خلیفه ساخته باشد و جانشین خود کرده از و نشنیدم الحذر
من بکسب این امر شدم و مرا گناهی و تقصیری نیست پس حضرت امیر المؤمنین ع باو گفت که اگر من رسول

۴۵۲

خلال بتو خاتم چه خواهی از و بشنوی زینکه شب از خاطرت برود اگر او بحقیقت عزم خواهی
کرد و خود را ازین کار معزول خواهی ساخت و اگر نکنی معزول خواهی بود که مخالفت خدا و رسول
او کرده گفت اگر من پیغمبر را ببینم و از و بلکه فرمان بشنوم هرچه او گفته باشد میکنم و دیگر محل توقف نیست
فرمود که چون از نماز شام فارغ شوی بیرون آی تا بو علی و فا کنم و ابوبکر بعد از نماز آمد
با آن حضرت بمسجد قبا رفتند و رسول خدا را در قبله مسجد دید و معجزه کاینات با او خطاب نموده
فرمود که ای ابوبکر وثبت علی مولاک و جلست مجلسه و هو مجلس نبوة لا یستحقه غیره لانه وصیی
و خلیفتی و خالفته ما قلته لک و تعرضت لسخط الله و سخطی فانزع هذا السربال الذی تسربلته
بغیر حق و لست من اهله و الا فموعدک النار یعنی ای ابوبکر بمولای خود بر آمدی و بجای او نشستی
و حال آنکه این مجلس نبوت است و غیر از و کسی سزاوار آن نیست و چون علی وصی منست محل
انتقام و مکان حکم من و فرموده مرا در پس سر انداختی و خلاف گفته من کردی و خود را
غضب الهی و خشم من کرده ابدی و بر و این پیراهنی که پوشیده برکن که تو از اهل آن نیستی و قابلیت
آن نداری و اگر آنچه گفتم نشنوی وعده گاه تو آتش دوزخ است و مقام تو قعر جهنم و ابوبکر
مضطرب شد از مسجد بیرون آمد عازم آنکه خود را عزل کند و خلافت را بامیرالمؤمنین ع
تسلیم نماید حضرت سبحانه امر آنچه گذشته بود بسلمان نقل کرد سلمان گفت این خبر را به عمر و
یاری خود نمی خواهد داد حضرت امیر گفت زود باشد که با او این خبر را بگوید و او مانع شده
او را بوسوسه کرد و باز بشغل خود مشغول شود بعد از آن فرمود که لا و الله لا کان ذلک
ابدا حتی یموتا بعون و اینکه اراده که امیر کرد خواهد کرد اما چون عمر از
ابوبکر این ماجرا شنید و گفت ما اضعف رایک و احرف خیالک اما تعلم انما انت فیه هذا من سحر
من بعض سحر این کینه است سحر بنی هاشم فاتهم علما ما انت علیه یعنی چه ضعیف رای جبر بسیط
ویبینه

ویبینه سلک بسیار نبوده تو هیچ اندازه که در حالت بخاطر آورده اند که بسیاری از بنی هاشم
نماند که این فکرها را مکن و بحال خود باش و حکومت را از دست مده و در آن کتاب گفته که
جمیع این روایات نقل صحیح الفصول این حکایت را امام جعفر صادق ع نقل کرده اند ... و فی
چنانچه امیرالمؤمنین ع پیغمبر را بعد از رحلت آن حضرت صحبت بعد از آنکه دفن او را نمود
خود را امر کرده جواب گفت و سنان از امید دار خود خوشحال ساخته و میساخت چنانچه در کتاب
مطلوب مذکور است و از امام محمد باقر ع نقل کرده که جمعی بر بیند امام دوم امام حسن ع آمدند
گفتند یابن رسول الله از چیزهای عجیبی که میدیدند شما و اهل بیت میباشید چیزی بنما ببینیم
که آن قسم چیزی می بینند و شادمان و میرند و تصدیق مینماید گفتند بلی آنحضرت فرمود آیا شما
شناسید امیرالمؤمنین را گفتند ما همه آنحضرت را دیده ایم و بخدمت او رسیده ایم آنگاه پرده
که بر در آن آنحضرت بود بلند داشت و آن جمع امیرالمؤمنین را دیدند تشریف یکبار گفتند
هذا و الله امیرالمؤمنین و نشهد انک ابنه و انه کان یریناه مثل ذلک یعنی بخدا قسم که این امیرالمؤمنین
و در آن شک نیست و گواهی میدهیم که تو پسر او و آنحضرت نیز این قسم آیات و معجزات بسیار
نموده است و جمعی دیگر از ثقات نقل کرده اند که بعد از آنکه امیرالمؤمنین ع از دنیا رفت و ملک
بر آمد و غیره در خدمت امام حسن ع ذکر آنحضرت میکردیم و اظهار اشتیاق بدیدن او مینمودیم
امام فرمود که میخواهید او را ببینید ما گفتیم چگونه ممکن بود حال آنکه او کشته شد و مدفون
بر آن بر امام پس دست بر پرده زد که بر در آن خانه بود برداشت و آنحضرت را دیدیم که
و هیات که او را در حیات دیده بودیم و گفتیم او هست امیرالمؤمنین است پس پرده را فرو گذاشت
و بعضی از رفقای ما گفتند که آنچه امروز از امام حسن علیه السلم دیدیم مثل آن چیزها ست که از پدرش
میدیدیم و همچنین از امام محمد باقر ع منقولست که فرمود بعد از امیرالمؤمنین جمعی از شیعیان

بخدمت امام ثالث امام حسین رفتند گفتند یا ابن رسول الله از آن معجزات که پدرت بما مینمود
میخواهیم چیزی از شما مشاهده کنیم فرمود پدر مرا اگر ببینید میشناسید گفتند بلی ما او را می
شناسیم و بخدمت او مشرف شده ایم پس پرده که آنجا بود برداشت فرمود که نظر کنید چون نظر کردیم
دیدیم که آنحضرت بر همان هیأتی نشسته است پس پرده را فروگذاشت پس حضار گفتند شهادت میدهیم
بآنکه او خلیفه بحق بود و تو نیز وصی و امام بحق سلام الله علیک و علیه و از جمله معجزات آنحضرت
و موهبت الهی نسبت باو و اولاد او اینکه حق تعالی آتش دوزخ را از جهت دشمنان ایشان آماده
و مهیا ساخته و بعضی را از آن اشقیا بجهت عبرت دیگران در دنیا هم بعقوبتها مبتلا گردانیده و مکرر
و حکایات عجیبه بسیار و قصههای غریبه بیشمار در این باب در کتب احادیث و تواریخ مسطور و مذکور است
و در این باب بیان حکایت که در کتب شیعه و سنی ثبت است و شهرت تمام دارد اکتفا مینماید چه روایت
کرده اند که گفت بنزد هارون الرشید رفتم علمای بغداد همه حاضر بودند هارون خطاب بشافعی
کرد که با من چه حدیث در فضائل علی ع از روایات ثقات بشنو نید شافعی گفت یا امیر المؤمنین
از پانصد زیاده است پس بجانب محمد اسحق ملتفت شده گفت تو چند حدیث صحیح در فضیلت
آنحضرت روایت میکنی گفت از هزار متجاوز است و بعد از آن رو بطرف محمد بن یوسف کرده فرمود
که تو بگو گفت از تو و از اصحاب خایفم فرمود که ایمن باش و اعلام کن گفت از ده هزار در سند
و مثل آن مرسل پس متوجه شده پرسید که از تو بشنوم گفتم زیاده از آنکه زیاده بر آنچه محمد بن یوسف
روایت نکنم از آنکه گواه بود و هارون گفت فضیلتی که خود مشاهده کرده ام و باعث توبه
و استغفار من شده از ظلم و تعدی بر اولاد علی بیان بر حضار جمیعا گوش کرده التماس
اعلام آن نمودند پس هارون گفت ابو یوسف بن حجاج که نایب من بود در دمشق مرا اعلام نمود که
در دمشق خطیبی هست که زبان بلعن و سب علی علیه السلم گشوده است و از منع ممنوع نشود

بشنو و در باب او چه حکم است شما را باو نوشتم که او را مقید بنزد من فرست و چون حاضر شد
از وی پرسیدم که تو علی را بد میگوئی گفت بلی اجداد مرا در دست او کشته شده اند من از این سبب
او را بد میگویم گفتم که تعبد الی علی هر که کشته بامر خدا و رسول خدا بوده تو برگرد و الا ترا بعقوبت تمام
بکشم گفت هر چه خواهی بکن بعد مرا و او در حضور من صد تازیانه زدند و در حبس کردند
بقصد آنکه او را عضو بعضو کنم و در اندیشه بودم که آیا او را چه سیاست کنم چون بخواب رفتم
دیدم که درهای آسمان گشوده شده و رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل نازل شدند
و با جبرئیل جامی بود رسول خدا جبرئیل را گفت جام را بعلی بده و شیعیان او را بگو جبرئیل
جام را بعلی داد و باواز بلند ندا کرد که ای شیعیان علی و آل علی علیهما السلم بیائید پس خلق
بسیار آمدند و از غلامان و صغار من چهل کس که من همه را می شناسم حاضر شدند و علی ع همه را
از آن جام آب داد پس بخادمی امر نمود که دمشقی را بیاور چون بیاورد گفت یا رسول الله این مرد هی
بسوی کسی که او را دشنام میدهد رسول الله از وی پرسید که راست میگوید گفت بلی فرمود که الهی او را
مسخ کردان و انتقام علی را از وی بستان و بعذاب الیم گرفتار کن و صورت او سگ شد
ترسان و لرزان از خواب بیدار شدم غلام را گفتم دمشقی را بیاور چون او را بیاورد بغیر از سگی در آن
حجره کسی نیست گفتم سگ را بیاور چون دمشقی را آورد صورتش سگی شده بود که گوشش او بحال
خود بود و آب از چشمش میریخت و بسر اشارت میکرد چنانکه گویی عذر میخواهد پس فرمودم تا بان
خانه اش بردند اکنون در اینجا ست پس بالتماس بعض آن سگ را حاضر کردند گوششان چون
گوش آدمی بود و باقی اعضا و جوارح بشان اعضا و جوارح سگ بود و زبان همی خواهید
چون عذر خواهند و لب میجنبانید شافعی گفت این مسخ است و ما ایمن نیستیم که عقوبت
او عاید بما و او را ببرید بهمان خانه اش بردند لحظه نگذشت که صدای عظیم هولناک

شنیدیم چون تفحص کردیم صاعقه را بر او سوراخ کرده و سنگ را سوخته بود هر وقت گفت که واه
باشید که مرا از قتل و نهب و تعدی بر علویان توبه کردم و از کرده و از گذشته پشیمانم و مرا
نیز زبان بشو برو استغفار کن تا شوند الحمد و از جمله خصایص محرم اینکه شیطان با لشکر دام
خواست که جمیع فرزندان آدم را از راه ببرد و بعضی از دوستان او را بیعت میکند و با دشمنان
او دشمنی مینماید چنانکه ابن شهر آشوب در کتاب مناقب در حدیث طولانی از علی بن حسین نقل
کرده که او گفت در راهی به شیطان برخوردم از وی پرسیدم که تو کیستی گفتم یکی از فرزندان
آدم گفت لا الا انسی از اعدای کرمان دارند که از دوستان خدا باید و عصیان حق ورزند
و با او مخالفت میکنند و خود را دشمن ابلیس میدانند و اطاعت او مینمایند پس گفتم تو کیستی
گفت من صاحب نام بزرگ و سالک طبل عظیم یکشنبه هابیل و با نوح در کشتی من بودم و از نمر
کرنا فرصالح را پی کردم و آتش نمرود را بقصد ابراهیم افروختم و تدبیر قتل یحیی کردم و قوم
فرعون را باتب رهانیدم و گوساله را بجهت اغوای بنی اسرائیل من ساختم واره بر سر زکریا
من نهادند و ابرهه را با فیل بخرابی کعبه من بودم و در روز بدر و حنین حکم من بود که جمع شدند که با محمد
و اصحابش قتال کنند و اصحاب پیغمبر را که در سقیفه بنی ساعده جمع او دم و در جنگ عایشه را
من در جنگ جمل بپا داشتم و ناکثین و قاسطین و مارقین بتقوی من بر مرتضی علی ع خروج
کردند و در جنگ کتیت من ابو مره است و نام ام ابلیس مغضوب رب العالمین و باعث نجات
در روز قدیم منم پس من گفتم ترا بحق امیر علی بن ابی طالب قسم میدهم که مرا راهنمای کنی و عملی که موجب
قرب درگاه الهی باشد بمن بگوی که احد جاودانه مدح تمامی گفت باید که از دنیا
قناعت کنی و از برای آخرت بیزار و دوستی علی بن ابی طالب و شیعه با دشمنان او و از وی شبه
نالی که من در هفت آسمان عبادت خدا کردم و در هفت زمین مستعد او و بندم بعبادت خدا کردم هم

که هیچ ملک مقرب و هیچ نبی مرسل ندیدم که مدح و ستایش او نموده باشد و بحث او امیدوار
نباشد آن شخص که این بگفت از نظر غایب شد و من بخدمت امام محمد باقر ع آمدم و ماجرا را
نقل کردم آنحضرت فرمود که آن ملعون ملبس است و کفر بقلبه یعنی آن ملعون بزبان ایمان اظهار کرده
اما بدل کافر است و یکی از صلحای جن بخدمت اهل بیت ع آمد و شد میکرد و خود را از هواداران
و دوستان ایشان میدانست نقل کرده که ابلیس را در فلان جزیره و در فلان در بایر دیدم سنگی
دیدم که بر وی نالید و میگفت که شفیعی الی الله اهل العباء و ان لم یکونوا ولای من شفیع النبی شفیع
الوصی شفیع الحسین شفیع الحسن شفیع النبی الصحة عن جما فضل علیهما الملائکة یعنی شفیع کنا
گناهان نسوی خدای تعالی آل عبا یند و اگر شفاعت من نکنند ایشان را شفیع نا من ما نی و گناه
کاری چه خود نکنم و نسازم پس کیست که امر را شفیع تراز خشتا و امید بشفاعت از و لکن است داشت
بغیر از ایشان پس ملک پاک آل عبا را بیان کرده میگفت که شفیع من نبی الله محمد رسول الله ص
بعد از آن شفاعت کنند من وصی او امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است پس پسران او امام
حسن و امام حسین پس آنکس که خود را از عرض خود از نامحرمان نگاه داشته و از زن علی ع
تر آنکه خلق را تمامی از ابلیس و لشکر او میترسند و از وی بحق تعالی پناه میبرند و او و لشکرش
از امیر المؤمنان علی بن ابی طالب ع متوسل باو می شوند بجهت عظمت شان او و بلندی
مکان او و صلوات الله و سلامه علیه و علی آل و اولاده و محبته و در کتاب مستطاب علل الشرایع
که از مصنفات ابن بابویه است بسند صحیح نقل شده که ابلیس را گذر افتاد بر جمعی از اشقیا که
امیر را لعن میکنند و بحث او مشغول بودند بانک بر ایشان زد که منا الکم یعنی چرا دنیا
و زیان آخرت نصیب شما باد من بندگی کردم خدای ع را دوازده هزار سال و بعد از فنای
جان شکوه کردم از نهالی و ایا آسمان و دنیا بر خدا دادند آن مدتی بعبادت خدای تعالی در اینجا مشغول

بودم و در میان ملائکه بر میبردم و در آن اثنا دیدم که نوری شعشعان بر ملائکه
ظاهر میشد و همه از اجلال کردند و در حیرت بودم که ایا این نور کدام ملک مقرب یا نبی
مرسل است که از جانب امر حق تعالی ندا رسید که ما هذا نور ملک مقرب ولا نبی مرسل هذا نور علی بن
ابی طالب یعنی نیست این نور نور ملک مقرب یا نبی مرسل بلکه این نور ولایت علی بن ابی
طالب پس وای بر شما که او و اهل بیت یاد میکنید نقلست از جریح از مجاهد از ابن عباس
و عبد الرحمن بکر از اعمش از ابی وایل از عبد الله و طرق دیگر که همه باسناد خود از مخالف
ابن عباس نقل کرده و ابو انجا همه از اهل سنت و جماعت اند و این روایت از کتاب امتحان این روایت اهل
سنت از ابن عباس نقل نموده که گفت رسول الله با علی بن ابی طالب در برابر خانه کعبه نشسته بودیم
من و جماعتی از ایشان بودم که شخصی حبشی سر و ریش از طرف رکن یمانی پیدا شد رسول الله با او گفت
لعنت بر تو باد علام گفت یا رسول الله این کیست فرمود که ایا این نمیشناسی که ابلیس لعین است پس
علام برجست و جلوی پیشانی او گرفت و بر زمین زده گفت یا رسول الله این امیکشم رسول الله
گفت یا علی از ایشان و دم هم را ... شیعیان تو و دوستی تو ... که هیچکس ... مرا
الا انکه در نطفه او شریک شوم و فرزند او از نطفه من ... چنانچه حق تعالی در قرآن مجید فرموده
وشارکهم فی الاموال والاولاد پس رسول الله ... فرموده راست میگوید یا علی
او را بکذار تا برود و علام دست از وی برداشت و از عزت ... آنحضرت نزد الله تعالی اینکه در کتب
سابقه آسمانی نام او مذکور بوده و در هر آسمان او را بنامی میخوانند بلکه تا اقوام چنانچه علم هند
خوانند چنانچه در کتاب مستطاب ... مذکور است از امام جعفر صلوات الله علیه منقولست که در ماه
مبارک رمضان جمعی از یهود آمده چند که افطار کرده و روز خوردند و بودند از ایشان پرسید
که شما از یهود اید گفتند بلی فرمود که از انصار اید گفتند بلی ما همه مسلمانیم پرسید

پرسید که شما کوفی یا علوی هستید که سبب روزه نگرفتن باشد همه گفتند نه فرمود که شهادت
میدهید که خدا یکیست و محمد رسول اوست گفتند خدا را میشناسیم و اما محمد را نمیدانیم
آنحضرت خطاب با ایشان کرد که اگر اقرار به نبوت محمد رسول الله کنید بهتر است والا شما را میکشم
بر روی ایشان اقرار نکردند فرمود که ایشان را بر روی هلاک کردند پس جمعی از یهود این
خبر را شنیدند و بخدمت آنحضرت آمده گفتند این چه بدعتست که در دین محمد احداث کردی
فرمود که شما را بخدا قسم میدهم و این هفت آیات و علامات که بر موسی نازل شد که بیند
که مرتد شود یعنی بر نبوت او بعد از وفات موسی جمعی که اقرار به نبوت موسی نمیکردند او
مگر وصی موسی بود آن جمع را همین طریق هلاک کرد همه گفتند بلی گواهی میدهیم که چنین
بود یکی از ایشان که رئیس آن جمع بود از جیب خود نوشته بیرون آورده بدست آنحضرت
داد پس چون آنرا گشوده نظرش بآن نوشته افتاد بگریست آن شخص پرسید که ای پسر ابو
طالب ترا چه چیز بگریه آورد فرمود که نام خود را دیدم که در این کتاب ثبت است که تو نیز بگو
که بمن بنما که نام تو کدام است پس آنحضرت که نام خود را الیا بود دید و نمود که اینک نام من است
و در این کتاب الیا مذکور است پس آن یهودی با قبیله‌اش بالتمام مسلمان شدند و
گفتند نشهد انک وصی رسول الله حقا و آنحضرت فرمود که خدا را حمد که مرا در صحیفه
ابرار یاد نموده و من نزد او از فراموش شدگان نبوده ام و رسول خدا در روز خیبر در وقتی که
آنحضرت را لوا داده را هی نمود فرمود که اعدای ایشان در کتاب خود دیده اند که آنکسی که
بر ایشان غالب آید و ایشان بدست او عاجز اند نام او الیا است و چون بقوم رسید نام
خود را بگو که فتح در دست تو باشد و چه رسید ان شاء الله تعالی و نام آنحضرت در زبور
اوریا و در صحف شیث حرالعین و در صحیفه ابراهیم حزبیل و در انجیل هیا و در آسمان

شمایل و در زمین مجامل و بر لوح ملال و بر قلم میسان بن و هندی لنکر و بر رومی
بطرلیسا و بر عرش معین و بعبرانی المقاطیس و بسریانی شرجیل و در فرایض علی و بر عرب وفی
و بنزد ارمنی فرقوز و در صقلابیه فرقی و بنزد روس فروز و بنزد ترک داح و در چرمن
دوس و در حبشه بریکا و در میان جنیان حنتی و بنزد فلاسفه یوشع و عند الکهنه نوری
و عند الشیاطین مدمر و عند المشرکین موت الاحمر و بنزد مومنان شهاب الابیض
و صاحب کتاب انوار آورده که آنحضرت را در کتابهای آسمانی سیصد نامست و زیاده هم
کفته اند حتی اینکه مشهور است که خدای تعالی را هزار و یک نام است و رسول علیه السلام هزار
نام و آنحضرت را هم صد و نود و نه نام و بعضی از القاب او را بترتیب حروف تهجی بیان نموده اند
و در حرف الف القاب بسیار ذکر کرده اند مثلا در الف امام اهل بنا و در جیم جامع الکلام
و در شین الشمس الضحی و در کاف کاشف الکرب و در میم مصباح الدجی و اکر خوف تطویل
نبود همه را ذکر میکردیم و در مناقب شهر آشوب و کشف الغمه و اکثر کتب مصنفه در بیان
فضایل آنحضرت بلکه اینست که خطیب خوارزمی از اهل سنت بسند خود از ابو هریره و ابو جعفر
موسی در امالی از طریق اهل سنت بسند خود از ابن عباس و غیر ایشان نیز از علمای
طرفین از رسول ص نقل نموده اند که فرمود چند کره در روز قیامت غیر از ما چهار کس کسی سوار
نخواهد بود من بر براق و برادرم صالح پیغمبر بر ناقه که پی کرده اند و عمم حمزه که شیر خدا است
بر ناقه قصوا و برادرم علی بن ابیطالب بر ناقه از ناقه‌های بهشت سوار خواهیم بود و در دست
علی لوای حمد خواهد بود که از لوای حمد نام باشد و در نزدیک عرش رب العالمین ندا خواهد
کرد که لا اله الا الله محمد رسول الله و در دم آن خواهند گفت که نیست این شخص الا ملک مقرب
یا نبی مرسل یا حامل عرش رب العالمین ملکی از ساکنان عرش رب العالمین جواب خواهد کرد

کرد که این مرد نه ملک مقرب است و نه نبی مرسل و نه بردارنده عرش رب العالمین بلکه این
صدیق اکبر است علی بن ابیطالب است و در بعضی از روایات حمزه را ذکر نکرده اند و در تتمه
حدیث خلافی نیست و ثانیا اینکه ابن مردویه که یکی از اهل سنت است باسناد خود از سلمان فارسی
رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت از رسول علیه السلام شنیدم که فرمود در روز قیامت
خیمه از یاقوت سرخ از برای من بزنند بر جانب راست عرش و از برای ابراهیم خلیل بر جانب
چپ و در میان ما هر دو از برای علی ع از لولوء بیضا درخشنده و بعد از تمامی حدیث فرمود
که فما ظنکم بحبیب بین حبیبین یعنی پس چه گمان دارید شما ای اصحاب من بدوستی که در میان دو دوست
باشد و ثالثا اینکه دار قطنی و ابو نعیم اصفهانی از اهل سنت در احادیث صحیحه خود از انس
بن مالک نقل کرده که گفت رسول علیه السلام فرمود که در روز قیامت منبری از برای من نصب
کنند بر بلندی سی میل ملکی از زیر عرش رب العالمین ندا کند که محمد کجاست و من جواب
دهم و مرا گویند بر منبر آی و من بر بالای منبر قرار گیرم باز ندا کنند که علی کجاست و چون
جواب دهد آن ملک گوید بر منبر بالا در آی و علی ابن ابیطالب یک پایه از من فروتر کرد پس جمیع خلایق
بدانند که محمد سید المرسلین است و علی سید الوصیین است انس گوید که چون سخن حضرت
رسالت ص باینجا رسید مردی از انصار در مجلس برخواسته گفت یا رسول الله کیست که
مرا بعلی دوست ندارد یا او دشمنی کند پس رسول ص فرمود که ای برادر انصاری
مبغض او از قریش علی را مگر سفیه و نه از قوم انصار الا یهودی و نه از عرب الا دعی و نه از
سایر مردمان الا شقی و در روایت ابن مسعود نیز از زبان شلمغانی و سیف بن عمر نقل است
و عاجزست و دعوی آنکه چون ابن اسحاق دهری باشد و بدانند که از کیست چون معاویه و عمرو
عاص و شلمغانی زیرا که جعل نشو از راه دیگر آید و مشهور است که در کتب حدیث مذکور است

کردوری سخن بآن حضرت عرف ناشایسته گفت و آنحضرت او را باین لفظ خواند و آن زن
گفت مرا ان عیبی خبر داد که غیر از خدای هیچ کسی را بآن اطلاعی نیست و از گفته خود پشیمان
شد و حضرت امیر المؤمنین دعا کرد تا بحال سابق زنان باز آمد و اینجا اینکه خدا فرموده در اشیای
مباحث مذکوره گذشت قسیم جنت و نار است و یکی را بدوزخ و یکی را به بهشت او میفرستند
اینکه مخالف و موالف نقل کرده اند که رسول صلعم فرمود که اول کسی که با من مصافحه کند
و امیر بیند و در روز قیامت علی بن ابی طالب خواهد بود و در کتاب شرف المصطفی از ثقات
اهل سنت و جماعت نقل کرده اند از ابن عباس که رسول صلعم با امیر المؤمنین مخاطب نمود و گفت
اما ترضی ان ابراهیم خلیل الله یدعی یوم القیمة فیقام یمین العرش فیکسی یعنی [illegible]
ای علی اینکه ابراهیم خلیل الله خوانده خواهد شد و در روز قیامت پس از طرف راست عرش
بر پای خواهد خواست پس او را خلعت خلد خواهند پوشانید خواهند طلبید و مرا
خلعت استبرق خواهند پوشانید پس بعد از آن ترا طلب خواهند فرمود و خلع بخلعت کرامت
خواهی شد و از جمله اعزاز و احترام آنحضرت نزد الله تعالی اینکه او را با جمیع انبیای ما تقدم
چنانچه اکابر علمای ما تقدم بیان نموده اند مساوات تمام است اول مساوات او با آدم
صفی صلوات الله علیهما آنکه انبیا همه از صلب آدم اند و اوصیای نبی همه از صلب آنحضرت که ان
الله اصطفی آدم و آل عمران علی العالمین و علم آدم الاسماء کلها در شان آدم نزول یافت
و رسول صلعم در شان علی ع گفت انا مدینة العلم و علی بابها و اول کلمه که آدم را بزبان آمد فهمی
بود که عطسه کرد الحمد لله بزبان راند و چون آنحضرت از مادر جدا شد سجده کرد و الحمد لله
بزبان راند و آدم در میان مکه و طائف مخلوق شد و او در میان کعبه در وجود آمد و آدم
خلیفه خدا بود بموجب انی جاعل فی الارض خلیفة و او خلیفه رسول بود بموجب علی خلیفتی و

خلیفتی و چنانچه آدم با حوا در بهشت تزویج او بفاطمه علیهما السلام در بهشت شد
چنانچه سابقا مذکور گشته و حضرت حق تعالی آهن را بجهت کار مساوی خلق با آدم فرستاد
و انزلنا الحدید پیش ذو الفقار با آنحضرت فرستاد بجهت تمام کار دین و ملائکه مامور شدند
بسجده آدم و رسول خدا گفت با آنحضرت تو بمنزله کعبه جای [illegible] و همه را
رجوع و باز گشت بسوی تست مساوات آنحضرت با ادریس نبی علی نبینا و علیه السلام آنست
چنانچه ادریس را طعام فواکه بهشت نصیب شد آنحضرت ع نیز مکرر طعام و فواکه بهشت نصیب شد
و ادریس چون مدرس کتب بود مسما بادریس شد و عنده ام الکتاب در شان آنحضرت
نازل شد و چنانچه ادریس چون واضع بعضی از علوم و واضع خط بود آن حضرت نیز واضع
علم نحو و عربیت و کلام و دیگر علوم است و مساوات او با نوح ع اینکه در شان نوح اهبط
بسلام منا واقع شد و سلام علی آل یس بوقوع پیوست و چنانچه در وقت طوفان
نوح صاحب سفینه بود که وحملناه علی ذات الواح علی ع سفینه نجات است و رسول ص
در شان او گفته سفینة علی نجاة من النار و حدیث مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح از
بیان مستغنی است و اما مساوات او با ابراهیم ع اینکه حق تعالی در شان او وهدیناه الی
صراط مستقیم فرمود و در شان او و علی لکل قوم هاد و اگر سلام علی ابراهیم در حق
ابراهیم آمد و سلام علی آل یس در حق امیر المؤمنین و اولاد او نازل گردید چنانچه
و انه فی الاخرة لمن الصالحین در شان ابراهیم نازل شد و در شان امیر المؤمنین
و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه و جبریل و صالح المؤمنین نزول یافت و ابراهیم
از قوم خود مفارقت نمود و حق تعالی از صلب او انبیا بیرون آورد و وهبنا له اسحق
و یعقوب و علی از قریش مفارقت نمود و حضرت حق تعالی عطا کرد او را نسل طیب و ابراهیم

بموجب اول بیت وضع للناس اساس کعبه را نهاد و امیر المؤمنین اساس اسلام و کعبه را از
لوث بتان پاک کرده ساخت از خانه کعبه که قبله گاه اهل دنیاست و چون حق تعالی
ابراهیم را ابتلا و آزمایش نموده در قربان کردن فرزند و عطا داد اما باید در خواب دید
بجای رسول و مساوات او با یعقوب بود اینکه یعقوب بیت الاحزان بود و آل محمد
کربلا و عرصه امتحان و میدان محنت و ابتلا بود و چنانچه یعقوب به پیراهن پسر روشنی
چشم یافت علی علیه السلم را پیراهنی بود که فاطمه زهرا ریسیده بود او را به دست مبارک دوخته
بود که هر کور را سبب بینایی و هر بیمار را باعث رستگاری بود و آنحضرت خود در جنگها
می پوشید و آسیبی باو نمی رسید و چنانچه گرگ با یعقوب بحکم آمد که گفت گوشت انبیا
بر ما حرامست مگر شیر و دیگر جزها چنی اژدها با آنحضرت بحرف در آمدند و اگر یعقوب را
دوازده پسر بود بعضی معصوم و بعضی غیر معصوم آنحضرت نیز دوازده پسر چنین نسق
از خود داشت و فرزندان او و ایشان تیغ و تیر و نیزه از ترکیب او اخذ و مساوات او با یوسف
اینکه حق تعالی در شان او گفته قال یوسف رب قد آتیتنی من الملک و در شان علی
شد و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا و اگر برادران بر وی حسد بردند آنحضرت محسود
بسیار کسی از انصار و مهاجرین غیر ایشان بوده و بعضا بعضی از آن سبب که از ایشان یافتند
چنانچه یوسف که در ملح خود نموده حفظ از ابجهت رسول خود نقل کرده که انی حفیظ علیهم
و انا خیر المرسلین آنحضرت نیز خود را ستوده و آن در بعضی از خطب مذکور است و اگر یوسف را
حق تعالی ستایش نموده و علی را نیز ستایش کرده در آیه کریمه و یطعمون الطعام و یوفون بالنذر
و دیگر آیات و چنانچه یوسف را گم شدن سارق و معشوق خواندند آنحضرت را عیال الله خلال
و خوارج کافر و مرجئه موتر و اما متیه معصوم ناصبیه اند و چنانچه سنگان دنیا از

از لقای یوسف سیر میشد که سنگان پیشواز احسان و عطای مولی غنی و توانگر میگشتند و مشتاقان بنعمت جنت در آخرت از برکت محبت آن حضرت از نوایل و نوال جنت
بهره ور میگردند و مساوات او با موسی بن عمران بلکه فضیلتش بیرون است اینکه موسی در حجر
عدو الله تربیت یافت و او در حجر حبیب الله پرورش یافت و چنانچه او ابن عمران است علی
اشرف آل عمران بود چو اسم ابو طالب بقول عمرانست و اگر موسی را از دشمنی چو فرعون در کودکی
حفظ نمودند علی را از عدوی مثل اژدها در گهواره حمایت نمودند و چنانچه موسی آب رود نیل
مصر را بعصا بشکافت تا لشکرش گذشتند بعجز کم علی عصا در دست داشت و اشاره بدجله کرد
دجله شق شد و زمین دجله نمایان گشت و آب از زیاد دجله و یکی نهاده خلق از آسیب آن امان یافتند
و در شهر صفین باشاره دست رود فرات را شکافت تا سپاه در آن راه پیدا کنند و اگر چه در محل
مسخر موسی بودند جمادات دریا و سباع کوه و صحرا مسخر او گردیدند و اگر بدعای موسی بعد از موت
جمعی زنده شدند سام بن نوح و چندین مرده که کشته دیگر بدعای او زنده گشتند و اگر موسی را
خدای تعالی در قرآن در صد و سی موضع یاد نموده علی را در سیصد جا در مصحف مجید ذکر فرموده
و چنانچه در دست عصا اژدها شد کار در دست شاه اولیا ذو الفقار جان ربا گشت و اگر آن
برای هلاک فرعون موسی را عصا داد آنحضرت از جهت برای هلاکش کفار ذو الفقار جان
شکار بود و چنانچه عصا از شعیب بموسی رسید و ذو الفقار را رسول نیز از غیب بعلی
تسلیم نمود و اگر موسی یکو طور بر آید امیر المؤمنین هم بر آمدن بکتف رسول الله از هم گذشت
آمد و اگر موسی شبر و شبیر داشت علی حسن و حسین علیهما السلم داشت و چنانچه ولایت موسی
در اولاد هرون بود و ولایت محمد در اولاد علی قرار یافت چنانچه موسی سنگ از سر چاه بر داشت
که چهل کس آن سنگ را بر نداشت در راه صفین که سیصد کس از بر کندن آن سنگ

عاجز بودند و مساوات او با هرون اینکه در چندین موضع رسول علیه السلام فرموده است بمنزله هرون که با موسی مؤمنان علی را دوست میداشتند چنانچه اصحاب موسی هرون را و چنانچه منزلت هیچکس نزد موسی چون منزلت هرون نبود و منزلت هیچ احدی نزد رسول الله بمنزلت علی علیه السلام نبود
و چنانچه هرون خلیفه موسی بود علی علیه السلام خلیفه محمد صلعم بود و چنانچه او اول کسی که تصدیق موسی کرد هرون بود و او اول کسی که تصدیق رسول الله صلعم نمود علی علیه السلام بود و چنانچه هرون را بموسی در زیر جبه خود در آورده و او را دعا کرد رسول الله علی را در زیر عبای خود در آورد و او را دعا فرمود
و چنانچه خوشتر هر چیز پیراهن جایی پوشانیده تا آن پیراهن در بر او بود از بلای ایمن بود علی بن پیراهن امر بپوشانید در بلاد رسول الله صلعم او گفت که تا سوی سال العبد از ترکه ما تا کنی و قاسطین و مارقین جهاد کرده باشی در امان خواهی بود اما مساوات او با یوشع بن نون علیه السلام اینکه
چنانچه آفتاب از برای یوشع برگشت از برای آنحضرت بیز رجعت کرده و یوشع وصی موسی بوده و او وصی مصطفی بود و رسول علیه السلام در حق او فرموده است که او بمنزلت یوشع از موسی چنانچه گفته اند بود بمنزله هرون از موسی و مساوات او با ایوب آنکه حق تعالی در شان ایوب فرموده انا وجدناه صابرا در حق علی علیه السلام گفته الذین اذا اصابتهم مصیبة و چنانچه حق تعالی مدح ایوب
در صبر و بلا فرموده مدح علی را نیز بصبر در بلیات نموده و الصابرین فی البأساء و الضراء و مساوات او با لوط نبی علیه السلام اینکه چنانکه ذکر او را در قرآن مجید در بیست و شش موضع فرموده ذکر علی علیه السلام اینکه
چنانکه ذکر علی را هدی که مذکور شد و مساوات او با جرجیس و یونس و ذکریا و یحیی و دیگر انبیا علیهم السلام چنانچه در محنتها و بلاها صبر نمودند و از حق تعالی غافل نشدند علی علیه السلام نیز بر آن محنتها و از دها که از قوم کشیده و صبر نمود و ظلم و فضل و طرفه العین از یاد حق غافل نبوده و
چنانچه جرجیس را بانواع عذاب مبتلا ساختند علی علیه السلام از دشمنان انواع اهانت و آزارها رسیده

و سلاح با چندین طایفه جنگ کردن بر آنحضرت لازم شد و اگر بنی چند شکست از آنحضرت انتعال آن بفعل الله و اگر حق تعالی دشمنان حرجیس را با آتش دنیا هلاک کرد و دشمنان آنحضرت را با آتش دوزخ وعده داد و اگر یونس از قوم خود مفارقت نمود در حالت غضب کرد و ذا النون اذ ذهب مغاضبا آنحضرت از صحبت منافقان بمدینه بجهاد ناکثین و مارقین بیرون رفت و اگر ابراهیم
او در خشکی و دریا بپذیرد علی را نیز اگر بهشت حق بپذیرند و اگر ادریس را رسول بصد هزار کس و بیشتر ساختند که و ارسلناه الی مائة الف او یزیدون و علی را امام جن و انس کردانیدند و اگر
او در مکانی عبادت خدا کرد که پیش از آن در آنجا بعبادت قیام ننمود و علی علیه السلام در مقامی تولد یافت که قبل از او و بعد از او کسی را آن شرف نبود و نخواهد بود و اگر زکریا را ابشارت بیحیی دادند در محراب علی را بشارت بحسن و حسین دادند در مسجد رسول رب العالمین چنانچه ذکریا را
و یحیی مرتبه بلند شهادت نصیب گشت آنحضرت را با حسن و حسین او علیهم السلام در دنیا مدد رسید شهادت رسانیدند چنانچه زکریا را با اعظم بنی اسرائیل و کفیل امر مریم بود آنحضرت بجهت مغفرت
و کافل جهات فاطمه علیها السلام و اما مساوات آنحضرت با داود و سلیمان علیهم السلام اینکه حق تعالی
در شان او فرموده انا جعلناک خلیفة فی الارض آنحضرت نیز مرتبه خلافت داشت از جانب الله
چنانچه در آیه لیستخلفنهم فی الارض خبر داده و احادیث بآن مشعر است و اگر داود جالوت را کشت او عمرو بن عبدود و مرحب را بقتل رسانید و اگر داود سنگی داشت که آن قبل کفار بود بآن اعلا الله میگشت ذو الفقار علی سبب هلاک دشمنان خدا میگشت اگر حق تعالی در شان
داود فرموده بفهم آن موسی و هرون در حق علی و اولاد او بغیر اسخر لکم ما ساختن
و در حق داود و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب تا از اینجا و در شان علی علیه السلام علم الکتاب فرموده و اگر
داود خطیب انبیا بود علی مروه از لیا بود و داود چون نواحی فلسطین بابت بسیط فرمود

هرکرا ازین آب بخورد از غیر بود از آن جمع قلیلی ماندند که از آن نخوردند چنانچه حق تعالی از آن خبر داده
فشربوا منه الا قلیلا منهم و از جنود هرگاه اطاعت در باب شرب آب فکر باید کرد که امر حبیب کی
خواهد کرد و از قوم طالوت سیصد و سیزده تن با او ماندند چند هشتاد هزار کس و همچنین
قول علی بعد از رسول که آمدند که دست بده تا با تو بیعت کنیم و آنحضرت گفت اگر راست میگوئید
هر که دعوای دوستی من کند فردا صبح سر تراشیده بر من عرض آیند و صبح بدان صفت بجز هفت
کس نیامدند و جالوت قصد هلاک داود داشت حق تعالی بر دست داود مقتول ساخت و ملک بر داود
قرار گرفت دشمنان علی هم میخواستند که او را مستأصل سازند و از اولاد او کسی را در روی زمین
نگذارند که بر خلق خدا حاکم باشند حق تعالی بعد از وفات کاملهٔ خود تخم ایشان را از روی زمین برانداخت
و امامت را در اولاد او قرار داده عالم را از ایشان مملو ساخت یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم والله متم نوره و سلیمان خاتم از خدا درخواست از برای ملک و سوال و علی هم همان را
در راه خدا داد از جهت رضای ملک متعال سلیمان سوال کند و او عطا نماید سلیمان
مناجات کرد که رب اغفر لی و هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی انک انت الوهاب یعنی خدا
بمن ملکی عطا کن که بدیگری نکرده باشی و او هم باحکام دنیا خطاب نمود که یا صفرا و یا بیضا
غری غیری [illegible] طلاق ثلاث غیری [illegible] دهید که محبت شما را از راه
بیرون کند [illegible] سلیمان را ملکی دادند که بدیگری عطا نشده بود لیکن فانی و علی هم بی سوال
ملکی عطا یافت فجعلناه هباء منثورا [illegible] ملکا کبیرا [illegible] سلیمان [illegible]
و ملک سبا [illegible] بعضی و علی و فاطمه سیدة النساء و ملکه [illegible]
و وصول یافت و چنانچه [illegible] نماز سلیمان واقع شد از برای علی [illegible]
چنانچه از برای او [illegible] از کوه [illegible]

وقتی و چندین ناقه و فحل جبکر از سنگ بیرون آمد و اگر او را صالح نام کرده بودند حضرت حق
در قرآن علی را صالح المؤمنین خوانده و چنانکه از دشمنان و معاندان کشیدند هر دو
شریک بودند و اگر ناقه او را پی کردند برای او را ضربت کردند و اما مساوات او با عیسی بلکه
فضیلت بر وی بعضی از چیزها آنکه حق تعالی عیسی را روحانی خلق کرده بود فنفخنا فیه
روحنا و علی هم مخلوق از نور است چنانچه رسول خدا از آن خبر داده و خلقت انا و علی من نور
واحد و تولد او در حوالی بیت المقدس و محل عبادت پیغمبران شده بود فانتبذت به مکانا
قصیا و ولادت علی در خانه کعبه شد چنانکه علی در شکم مادر با مادر تکلم نمود و از علی نیز گذشت
تکلم نمود و عیسی در مهد با بنی اسرائیل سخن گفت و علی در روز تولد با رسول
چنانچه گذشت تکلم نمود و عیسی با علی در عهد سی سال ناز شده و امامت علی سی سال
بود و نبی یا وصی و [illegible] برای علی مائده از آسمان نزول یافت و از برای آنحضرت
مائده آوردند و در شان عیسی و یعلمه الکتاب آمده و در حق او و من عنده علم الکتاب و علم
خط علی مخصوص بود و علم مصحف و کتب سماوی همه بعلی منسوبند و علی احیای اموات
میفرمود چنانکه گفت و احیی الموتی باذن الله و علی اصحاب کهف و بسیاری از غیر ایشان زنده
کرده بود و علی هم حق تعالی از نام نکویی [illegible] و علی در زمان کودکی داد
بر او واجب نمود و [illegible] بر باب ناز شد و عیسی که آنکه معلمی داشته باشد
روزی که مادر او را بمکتب داد معلم نیز او را معلم خواند و علی در سه روزگی قرائت
جمیع کتب آسمانی نمود و حدیث لو ثنیت لی الوسادة گذشت و چنانچه او از غیب خبر میداد
از علی بکرات اخبار از غیبیات واقع شده و نهج و خطب علی اگر چه مشهور است نه هدی
و فقر امیر المؤمنین اشهر است و منقول است که چون از رسول خدا پرسیدند که زاهد تر زهاد

وهمچنین مفخرتی کسب فرمود که از عم مرتضی و صحبت شد برادر مرتضی چنانچه در علیین اختلاف کرده‌اند
و بعضی گفته‌اند خدا است و بعضی گفته‌اند پیغمبر خدا است و خواندن او هو و پیغمبر مکذب به سوی [illegible]
از اهل ثالث ثلثه است خواندند و اهل اسلام او را عبد الله و رسول الله و روح الله میدانند
چنانکه جمعی نیز گفتند انا عبد الله و صاحب علی ع اختلاف نمودند و امامت او نیز [illegible] با رسول الله
انکه حق تعالی آن سرور را در شب معراج امام انبیا گردانید و علی را در روز غدیر امام اوصیا
قرار داد و [illegible] عبد رحیم یاد نمودند و علی را بلسان صدق و حق تعالی نعمت الله
خواند که هم فرمود نعمت الله بر شما بنگرید و مقام علی را نعمت خود خواند و مخصوص نسبت داد که انعمت
علیکم نعمتی و علامت نبوت در کتف آنحضرت بود و نشان شجاعت در ساعد علی و چنانچه
رسول الله علیه و آله رسول کامل خلایق بود و علی ع امام جمیع امت بلکه امام ثقلین ساختند
و حضرت رسالت فرمود نصرت بالرعب یعنی یاری کرده شدم به ترس و حق تعالی گرچه
تعالی از جهت کفار [illegible] و خطاب به علی نموده که ارعب عدوک [illegible] آن
ترس و حرفی که در دلهای دشمنان کار میکند با علی است و پشت ایشان و مهر و محبت اگر
باشد و اهل سنت از انس بن مالک نقل کرده‌اند که گفت رسول فرمود مرا پنج چیز دادند
و علی را پنج چیز عطا نموده‌اند مرا جوامع علم و علی را جوامع کلم و مرا [illegible] کردند و او را وصی
و مرا کوثر دادند و او را سلسبیل و مرا وحی عطا میشد و او را الهام و مرا باسمان بردند
در شب معراج و بر علی درهای آسمان مفتوح شد و [illegible] مذکور است که
رسول فرمود یا علی ترا سه چیز دادند که مرا مثل آنها نیست [illegible] چون فاطمه
زوجه و چون حسنین فرزندان و مرا اینها نیست و حدیثی که احمد حنبل از ابن عباس [illegible]
نقل کرده‌اند که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی ابراهیم فی سخاوته والی

والی موسی فی بطشه والی سلیمان فی هیبته والی داود فی قوته والی یوسف فی جماله والی یحیی
فی زهده والی عیسی فی صمته والی محمد فی کماله فلینظر الی علی بن ابی طالب قبل از این مذکور گشته
در اوایل فصل پنجم این جزو ثانی از این مختصر و این دلیل بر افضلیت آنجناب بر بزرگان
حضرت رسالت و باب بسیار است و اینکه در بعضی خصائل با ایشان مساوی باشد منافات
با افضلیت آنجناب ندارد و غرض از این جمله نقل قول بعضی از فحول علما بود در اظهار مساوات
آنحضرت بر انبیا و بر اکثر [illegible] آنجناب ارفع است [illegible] و از آنجمله دلائل بر کمال حرمت
و منزلت آنحضرت در درگاه الهی [illegible] حکایتی است [illegible] و مخالف و موافق
نقل کرده‌اند و از آنجمله در کتاب روضة الواعظین و مجموع روایتی و مناقب ابن شهر آشوب مذکور
و بطریق مختلفه از ابن عباس رضی الله عنه که سعید بن جبیر گفت نزد ابن عباس رفتم و بعد از
رسم سلام و مرحبا نقل سخنان از هر کسی و هر جا گفتم ای پسر عم رسول خدا آمدم که سوال کنم
از شما از حال علی بن ابی طالب ع و اختلافی که مردمان در باب او دارند و افراط و تفریطی که در شان
او واقع شد پس ابن عباس گفت آمدی تا سوال کنی از مردی که او و اهل او [illegible] در یک شب حاصل شد
که آن شب غریب است و [illegible] که سوال کنی از وصی رسول الله و وزیر و خلیفه او و صاحب حوض
و صاحب لوای و صاحب شفاعت در روز قیامت [illegible] خدای که روح ابن عباس بدست قدرت
او است [illegible] اگر دریاهای دنیا مداد گردد و درختهای که در کل دنیا است قلم
کرده و هر که در دنیا هست از آدمیان و جنیان همه نویسنده گردد نمیتوانند تمام را نوشت و چون
پرسیدی یکی از آنچه پرسیدی از برای تو نقل کنم چون حق تعالی مکه معظمه را بجهت رسول فتح
نمود [illegible] و چون شام شد [illegible] مردمان [illegible] رسید
و چون صبح شد رسول خدا فرمود که [illegible] قتال و جدال [illegible] و چون [illegible]

برآمدن آفتاب شد خطاب بعلی ع کرد که یا علی قم و انظر کرامتک علی الله عز و جل کلم الشمس اذا طلعت
یعنی یا علی برخیز و ببین عزت و حرمت و منزلت قدر خود را بنزد الله تعالی از آثار صنع او
تکلم کن که هنگام طلوع است و اسناد ابی سعید که مرحله بزدم بر هیچکس در هیچ وقت مکر
مدار زور بعلی بن ابی طالب و بفضل برادر خود کفتم که برخیز تا ببینم که چگونه آفتاب با علی حرف
خواهد زد و سخن خواهد کفت پس چون آفتاب برآمد دیدم که برخواست علی ع و با آفتاب
کرد کفت السلام علیک ایها العبد الدائب فی طاعة ربه یعنی سلام و دعا بر تو ای بنده که
دائم در طاعت و عبادت پروردکار خودی پس جواب داد آفتاب چنانچه جمیع مردمان شنیدند بآواز
فصیح و بلیغ کفت السلام یا اخا رسول الله و وصیه و حجة الله علی خلقه یعنی سلام بر تو باد ای
برادر رسول خدا و وصی و جانشین او و حجت حق تعالی بر همه بندکان او از جن و انس و چون
علی ع این کلمات را از آن مظهر نور یزدانی شنید بسجده افتاد و سجده شکر بتقدیم رسانید
و سجده طولانی نمود و صبر کرد تا بجای که بجا او خدا [illegible] دم کرد رسول خدا برخواست
آمد و سر علی ع را از زمین برداشت خاک از پیشانی او دور کرد و دست مبارک بر روی او مالید
و میکفت قم حبیبی فقد ابکیت اهل السماء من بکائک و باهی الله عز و جل بک حملة العرش یعنی برخیز
ای دوست من بلند سخن که بکریه در آوردی اهل آسمان را از کریه که کردی و مباهات کرد و فخر
نمود حضرت عزت بتو بر حاملان عرش عظیم و هذا من فضل اخی حکایت ابن عباس در وقت آنحضرت
کریان شد و صفار نیز کریستند و سعید بن جبیر او را دعا کرد و حضرت طلبید و از جمله قرب
و منزلت آنحضرت ع بنزد الله تعالی و رسول اینکه اکر در غزای همراه نبود حق تعالی جبرئیل و
میکائیل را با هر دو امیر فرستاد که عوض او جهاد نمایند تا در غنیمت شریک باشد و از ثواب
جهاد بهره مند باشد و اکر غزای میرفت جبرئیل و میکائیل در دو طرف او میرفتند و اکر او مشغول

شغلی و یا کاری می‌بود ملائکه امداد او و معاونت او میکردیدند چنانچه از ابو هریره منقولست
که کفت در خدمت رسول الله بغزا رفتیم و در آن غزا علی ع در مدینه بر سر اهل و عیال کذاشته
بودیم چون فتح شد و بمدینه برکشتیم هر کس از غنیمت یکسهم رسید و علی ع دو سهم و جمعی
برخواستند و کفتند یا رسول الله بعلی دو سهم میدهی و حال آنکه در مدینه بود رسول خدا
فرمود ای مسلمانان شما را قسم میدهم بخدا و رسول که در اثنای جنگ سواری از جانب راست
حمله نکرد و لشکر کفار را پراکنده نمود و بعد از آن بنزد من آمد و با من سخن نکرد همه او را جواب
باز کفتند بلی یا رسول الله دیدیم کفت آن جبرئیل بود و چون نزد من آمد کفت سهم من تعلق بعلی ع دارد
و هم چنین شما را قسم میدهم که از جانب دست چپ سواری بر کفار حمله کرد و لشکر دشمن را متفرق
نمود و بنزد من آمد و با من کفتکو نمود کفتند بلی یا رسول الله فرمود که آن میکائیل بود و چون
نزد من آمد کفت سهم من تعلق بعلی ع دارد و بخدای که روح محمد ص در دست قدرت او است که بعلی
نداده ام الا سهم جبرئیل و میکائیل علیهما السلام را پس تکبیر کفت و حضار مجلس جمیعا موافقت آن
حضرت تکبیر کفتند چنانچه صاحب کشف الغمه از مصنف کتاب کفایة الطالب نقل نموده که او از وهب
منبه و او از عبد الله بن مسعود روایت کرده که رسول ص فرمود که ما بعث علیا فی سریة الا رأیت جبرئیل
عن یمینه و میکائیل عن یساره و سحابة تظلله حتی یرزق الظفر یعنی نفرستادم علی ع بهیچ غزای مکر
آنکه جبرئیل را از جانب راست و میکائیل را از طرف چپ و دیدم ابری که سایه بر سر او
افکنده بود تا وقتی که حق تعالی او را فتح و نصرت روزی نمود چنانچه در مناقب خوارزمی مسطورست
و از سلمان فارسی منقولست که او کفت رسول خدا ص مرا بطلب امیر المؤمنین علی ع فرستاد
و علی در خانه نبود و دست آسیاب را که در خانه ایشان بود دیدم آرد میکرد بی کسی و چون دیکر
کرد حرکت مستوی کرد [illegible] دستم میکرد و او را جاروب می‌زد [illegible] حضرت رسالت

آمده از روی تعجب نقل کرده فرموده که از این تعجب مکن خوشا ملک چند را که محبت علی و اهل بیت
او مقرر داشته که ایشان را امداد و معاونت میکرده باشند و این دستان سرا الا که میکرد مثل
مشهور است که ابو نواس شاعر را گفتند که با این طبع نظم چرا در مدح امام رضا چیزی نگفتی
چون معاصر آنحضرت بود قطعه گفته که یک بیتش اینست انا لا استطیع مدح امام کان
جبرئیل خادما لابیه یعنی در مدح شخصی که جبرئیل امین خادم پدر او بوده چون بگویم و در
مدائح چه توانم گفت ایضا در کشف الغمه نقل کرده است که عمر عبد العزیز رضا نپذیرد که جمعی
در شان مرتضی علی سخنان بد میگویند بر منبر اگر چه اسم حمد الهی و نعت حضرت رسالت
پناهی بجای آورده بعضی از فضایل امیر المؤمنین را بیان نموده گفت عراک بن مالک الغفاری
از ام السلمه روایت نموده گفت رسول خدا در خانه من بود که جبرئیل بر وی نازل شد و با او وحی
میکرد و من میدیدم که رسول تبسم میکند و میخندد و چون از وحی فارغ میشد از حضرت
پرسیدم که یا رسول الله چه چیز شما را بخنده آورده بود که جبرئیل گفت که دشمن بر علی که شتران
خود را در چراگاه سر داده بود و خواب کرده و بدن مبارکش برهنه شده بود حراوه ابو شانه
و من دیدم ایمان او بدل من رسید هر گاه جبرئیل که ... کند شما را نرسد که در باب او
باین نحو حرف زنید و ... از سخن گوید حاصل کلام درین مقام اینست که انچه از مناقب
و مفاخر آنحضرت درین کتاب و بخصوص درین باب مرقوم شد نسبت با آنحضرت بلکه از آن
مظهر عجایب و مظهر غرایب در مدت شصت و سه سال که عمر شریف آنحضرت بوده چون قطره ایست
در جنب دریای پایدار ... چه مناقب آنحضرت حد ندارد و نهایتی ندارد چنانچه از خلیل نحوی
مشهور است که از وی پرسیدند که در باب علی چه میگوئی گفت در باب شخصی چه توانم گفت
که دوستان از خوف اعدا اظهار مناقب او نتوانستند نمود و دشمنان از روی حسد فضایل

فضایل او را پنهان داشتند و مع هذا خاصین از مناقب و مفاخر او بمرتبه ای منتشر شده است که هیچ
دوستان در ذکر مدح و منقبت او رطب اللسان باشند بلکه دشمنان نیز در ذکر محامد او
از خود راضی نیستند و بقدر امکان نظما و نثرا فقرات محاسن او میگویند صاحب فصول المهمه
حنبلی از خوارزمی حنفی و غیرهما از علمای سنی در کتابهای معتمد خود از مناقب حضرت علی بسیاری
نقل کرده اند و نوشته مدح را بنوعی که مردم شناخته اند کرده دیگری بکردن شان نتوان رسید و بسیاری
از آنها در این کتاب مسطور است و هر گاه رسول خدا در خطاب آن حضرت گوید یا علی هیچکس
ترا چنانچه من شناختم نشناخته پس دیگران او را چه توانند شناخت و در مدح او چه توانند گفت
و کسی را که مداح همچو رب العالمین و سید المرسلین و جبرئیل امین باشد و فصحا و بلغا و علما
و عرفا در ادای حمد و مدح آن بحر معترف باشند من حیران بی زبان شکسته قلم ناقص بیان از موارد
و خوارق عادات و مناقب و مفاخر او چه دیده باشم یا چه شنیده و چه تقریر نمایم که اهل
و مردم دانا را پسند افتد لیکن چون پیرو زنی که بریسمان کلافی گرد داشت همچون خریدار یوسف
که امید بر صیاد بستند پای در میدان طلب گذاشته است و باد روی اینکه در سلک
و در سلسله هواخواهان آنحضرت داخل باشیم همین قدر که مذکور و مسطور شد اکتفا نمودم
امیدوار از درگاه باری آنکه کاتب این حروف و نویسندگان و خوانندگان و شنوندگان که
مشتاق مناقب آنحضرت باشند بثواب جزیل و اجر عظیم رسیده بهره مند گردند که از درخت
ادر و نو میدی برنخورد و این جمع و تالیف ناقص بسبب سهوی که از مؤلف بتقصیر کرده باشد
یا غلطی که از شکسته زده باشد که باعث زیادتی گناه و موجب تضعیف الرواه نگردد اما قضایا
و احکام که از آن حضرت صلوات الله علیه و آله ظهور و آمده بموجب احادیثی که اهل سنت هم خود نقل کرده اند
و اعتراف که هر یک از علمای ایشان در باب حکمت و اعلمیت آن حضرت نموده بسیار است یکی از آن

احادیث است که صاحب کشف الغمه از عز الدین محدث حنبلی نقل کرده که او بسند خود از ابن عباس
روایت نماید که گفت لقد اعطی علی بن ابی طالب تسعة اعشار العلم وایم الله لقد شارکهم فی
العشر العاشر یعنی که عطا کرده شده است علی بن ابی طالب نه جزو از علم از جمله ده جزوی که حق تعالی
آفریده از برای جمیع خلقان و بعد از قسمت کرا او واحد این جزو و باقی دیگران نیز شریکست و احکام
و قضایای آنحضرت بالاتفاق که در زمان رسول ص و در حیات رسول ص بجهة آنکه بر اهل
ظاهر که غیر او کسی را استحقاق نیابت و جانشینی نیست حکم را ابوبکری همین مرد و اگر میسر بود
از برای آن بود که نادانی و جهل او بر عالمیان ظاهر گردد و لهذا در زمان خلافت خلفای
ثلثه بجهت با کمال جهل که ایشان را بود علم بجلال آنحضرت داشتند و هر واقعه که رو میداد
بعجز خود اعتراف میکردند لابد قضایا و احکام وارد آنحضرت رجوع میشد و اقیلونی گفتی ابوبکر
و لولا علی لهلک عمر گفتی عمر چنانچه مشهور است و علمای اهل سنت در هفتاد و دو جا نوشته اند
که عمر این لفظ تکلم نموده یکی از علمای امامیه رساله نوشته و هفتاد و دو موضع را شمرده
و وقت و مقام و موضع و محل هر واقعه را بیان کرده و صاحب کشف الغمه عبارتی بعینه از ابن بیرم نقل
کرده و از سعید بن مسیب روایت نموده که گفت حاضر بودم که مشکلی در وقت خلافت عمر بهم رسید
و عمر از حل آن عاجز شد و چون حل مشکلات بعون امیر المؤمنین ع حل آن مشکل نمود و عمر گفت
اللهم لا تبقنی لمعضلة لیس لها ابن ابی طالب حیا یعنی بار الهی مرا زنده مگذار در این وقت که واقعه
مشکل روی نموده باشد و در آن حال علی بن ابی طالب ع نباشد که حل این مشکل و دفع آن واقعه
کند و صاحب کشف الغمه و ابو المؤید خوارزمی در مناقب خود حدیثی از ابیها نفیس بن عجیبه
نقل نموده اند و از محمد بن خالد ضبی روایت کرده که او گفت که عمر خطاب روزی بر منبر بود خطبه
ادا نمود و در آن اثنا گفت لو صرفناکم عما تعرفون الی ما تنکرون ما کنتم صانعین قال فارم ولی
فقال

فقال فلان قلت انقام علیه و قال اذا کنا نستتیبک فان تبت قبلنا فقال عمر و ان لم تتب قال
اذا نضرب الذی فیه عیناک فقال الحمد لله الذی جعل فی هذه الامة اذا اعوججنا اقام
اودنا یعنی اگر ما برگردانیم شما را ای امت محمد از آن چیزی که شناخته اید و دانسته اید که دین
اسلام است بسوی آن چیزی که منکر اید و از آن برگشته اید که کفر و بت پرستی است که شما را آن
اسلام بکفر اصلی برگردانیم شما چه خواهید کرد گفت مردمان در جواب عمر ساکت شدند و هیچ
کس هیچ نگفت و چون دید که هیچکس در جواب هیچ نگفت سه بار این حرف را تکرار کرد پس مرتضی
علیه که در گوشه مسجد نماز میکرد از گفتگوی او بیتاب شده برخاست و گفت نخواهیم کرد که چون
اراده این طور عملی کرده باشی ترا تکلیف توبه خواهیم کرد اگر توبه کنی ما قبول خواهیم نمود
چه عمر از کفر اسلام آمده بود و مرتد غیر فطری را اگر توبه کند قبول میکنند باز عمر گفت اگر توبه
نکنم چه میکنند فرمود اگر توبه نکنی گردنت را خواهیم زد و چون از حضرت امیر ع این سخن را
شنید و عرض حال الحمید حمد ابلهانه بر آورده از روی صفا الحمد و ثنا داد و گفت
حمد خدا را که در بین امت کسی را مقرر داشته و منصوب کردانیده و هرگاه ما براه کج افتیم ما
ما را براه راست دلالت میکند و کجیهای ما را راست میکرداند و صاحب کشف الغمه بعد از آنکه این
حدیث را نقل کرده نوشته است که هذا عجیب و فیه حجة بطهر لمن تامله یعنی این حدیث عجیب است
در بین جواب و سؤال سری غریبست که تامل کننده که ظاهر میشود و ظاهر آنست که اشاره
باین کرده است این باشد که عمر را فکری برگشتن از دین بوده و رفقا هم میخواستند لهذا از برای
استفساری میکرده تا ببیند از اصحاب کسی موافقت او میکنند و این هوس دیگر این است تا امر
و چون از کسی جواب نشنید و آنکه منصور جواب شد آنجناب جوابی داد بر در شکر و حمد در
حضار یا این حمد از خود راضی نمود و هرگاه در زمان خلافت دیگران حاکم شرع و قاضی
دین

ومفتی مسایل آنحضرت باشد در زمانی که خلافت ظاهری هم با او باشد چنین که قضا و احکام
با او رجوع خواهد شد چه در هیچ حال اعلم از رسول ص از او اعلم نبود ابو المؤید خوارزمی از ابو الدرداء
نقل نموده که گفت العلماء ثلثة رجل بالشام و رجل بالکوفة و رجل بالمدینة فالذی بالشام یسئل
عن الذی بالکوفة و هو یسئل عن الذی بالمدینة و هو لا یسئل احدا یعنی علمای اسلام که از همه کس
اعلم و داناترند منحصر در سه کس اند یکی آنست که در شام می‌باشد و مراد آن از و خودش بوده و
دوم شخصی است که در کوفه میباشد یعنی عبد الله بن مسعود چه او از همه اهل شام و عراق فقیه
تر بود سیم کسی است که در مدینه است و مقصودش از آن امیر المؤمنین ع بود و بعد از آن
گفت هر گاه در مسایل که در میمانم از عبد الله بن مسعود که میپرسیم و چون عبد الله مسعود را مشکلی
افتد و حل آن نتواند کرد از علی بن ابی طالب حل آن میکند و امیر المؤمنین ع بکسی احتیاج نمی‌افتد
و چیزی بر او مشکل نمیشود که از دیگران سؤالی باید نمود و ایضا ابو المؤید در مناقب ذکر کرده
که کسی از عطا که اعلم و افضل زمان خود بود پرسید که اکان فی اصحاب محمد اعلم من علی قال لا والله
ما اعلمه یعنی آیا در اصحاب محمد ص کسی داناتر از علی ع بود گفت نبود و من چنین میدانم که هیچ
احدی داناتر از او نبود مکرر ذکر کرده است و همان ابو المؤید در مناقب خود بسند صحیح از عایشه نقل
نموده که از و همین سؤال کردند و گفت علی اعلم الناس بالسنة یعنی علی ع داناترین مردمان است
باحادیث رسول ص و سنت پیغمبر ص و عایشه اگرچه دشمن ترین خلق بود دانسته نسبت با آنحضرت اما
در این مقام این حرف بی‌اختیار بر زبانش جاری شد و بر سنت شیخین عمل نمود که آن اقیلونی میگفت
و لولا علی [illegible] در زمان حضرت رسالت پناه ص واقع شدن البته در کتب فریقین مسطور است
بخلاف آنکه در حین حکومت خلفای ثلث بوده که شاید بجهت حرمت ایشان اغماض عینی
در اصلاح یافته باشد و از جمله فضایل اینست که از تفسیر یوسف بن قطان از سفیان از سدی

از سدی نقل شده که گفت نزد عمر بن خطاب بودم که کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و مالک بن الصیف
که هر سه از رؤسای یهود بودند در آمدند و از عمر پرسیدند که در کتاب شما یعنی قرآن واقع است
وسعت آسمانها و زمینها باشد پس بهشت در روز قیامت در کجا خواهد بود و عمر ساعتی
تامل کرد و بعد از آن گفت نمیدانم در این حرف بودند که علی ع با آن مجلس داخل شد همون بار دیگر
مسئله خود را اعاده نمودند پس آنحضرت از ایشان پرسید که مرا خبر دهید که هرگاه شب
میشود روز کجا میشود و چون روز میشود شب در کجاست گفتند در علم الهی فرمود که
بهشتها هم در علم الهی خواهد بود پس علی ع بخدمت رسول ص آمد و ماجرا را نقل کرد و آیه
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون در باب او نازل شد قضیه دیگر ابو داود در
سنن و احمد حنبل در فضایل الصحابه بود و ابو بکر بن مردویه در کتاب مناقب خود از زید بن
ارقم نقل کرده اند که او نقل کرده که در زمان رسول ص در یمن در مجلس علی ع بود که سه
کس بخصومت آمدند بر سر پسری دعوا داشتند و چون قریب العهد باسلام بودند و در زمان جاهلیت
معرفتی بدان داشتند گمان کرده بودند که هر سه که با کنیزی که شرکت داشتند جماع کرده و کنیز حامله شده
پسری آورده بود و ایشان بر سر آن پسر منازعت کردند و علی ع بقرعه قرار داد و چون قرعه
بنام یکی از ایشان برآمد فرزند را باو ملحق ساخت و الزامش نمود که هر یک از آن دو کس
ثلث قیمت فرزند بدهد که هر نفر بنده که بر صاحبان رسیده باشد و هر سه را تخلف بد
نمود و بعد از این اگر بدانم که بمثل این قسم علی که حرمت بر شما ظاهر شد اقدام نموده اید
شما را عقوبت بلیغ خواهم نمود و چون این خبر بحضرت رسالت پناه ص رسید فرمود حمد
از خدای را که در میان ما اهل بیت شخصی را نصب نموده حکم میکند بسنت و طریقت داود
و حکم بر آن مقرر شد قضیه دیگر که در اینجا حکم بقرعه فرموده آنکه جمعی در زیر دیواری مانده بودند

واز آن جمله دو زن بودند یکی آزاد و دیگری بنده و از هر یک طفلی مانده بود و هیچکس بنده را از آزاد
امتیاز نمی‌توانست کرد آنحضرت میان هر دو قرعه زده آزادی بر یکی و بندگی بر دیگری افتاد و حضرت
رسالت پناه چون شنید آن حکم را تحسین فرمود قضیه که در کتب عامه و خاصه مذکور و مسطور است اینکه
دو خصم بدعوی در خصومت نزد رسول علیه السلام آمدند و گاوی یکی از آن دو مرد خری از دیگری
مجروح کشته بود و حضرت رسالت پناه امر فرمود نزد ابو بکر شوید تا در میان شما حکم کند چون نزد او
رفتند گفت چرا رسول الله را گذاشته اید نزد قضای طلبید گفتند رسول علیه السلام ما را امر فرمود که نزد تو آییم
گفت چرا رسول الله را گذاشته اند ابو بکر بعد از تامل بسیار گفت بهیمه لا شیء علی صاحبها فی ربها
بی زبانی را کشته است چون آن مکلف نیست بر صاحب او چیزی لازم نباشد خصمین بخدمت حضرت
آمده حکم او را معروض داشتند فرمود نزد عمر روید این مسئله را از عمر پرسید چون نزد عمر
رفتند از هر باب پرسید چون بر حکم ابو بکر اطلاع یافت گفت نیست رای الا رای ابو بکر حکم او حکم من است
باز بخدمت رسول علیه السلام رجوع نمودند و ماجرا را عرض اقدس نبوی رسانیدند فرمود که بخدمت
علی بروید تا میان شما براستی حکم کند چون بخدمت امام بحق ناطق و وصی مطلق آمدند فرمود که اگر
گاو از جا و محل خود وا شده و بجای خر رفته و خر را کشته قیمت خر را باید صاحب گاو بدهد و اگر
خر بپای خود بجای گاو رفته بود چیزی نیست چون خبر برسول علیه السلام رسید فرمود الحمد لله که
در میان شما کسی که خدا نموده است الحمد لله که در میان اهل بیت ما حکم کنند بطریق داود نبی
هست عبرو این بعض از اهل سنت از خضیر بن در یمن صادر شده و العلم عند الله قضیه اخری
که از جمله حکمها است که از آنحضرت در سفر یمن بظهور رسیده که محمد بن یعقوب کلینی در کتاب
از محمد بن قیس از امام محمد باقر روایت نموده و از اهل سنت احمد حنبل در مسندش و ابجع
در امالی باسانید خود از ابن معتمر کرده که گروهی از برای شکار شیر کنده بودند و شیری قوی هیکلی

هیکلی در اینجا افتاده بود و خلق بسیاری آن جمع شده بودند یکی از تماشاییان از پای لغزید پس
او دست بر دیگری و او از هول جان دست بثالثی زد و سیم بر چهارمین چسبیده و هر
چهار در آن گو افتادند و شیر گرسنه و خشم آلوده هر چهار را هلاک کرد اولیای مقتولان در هم
و شمشیرها کشیدند و فتنه عظیمی روی نمود و خبر بانحضرت رسید آنجناب قوم را طلب نمود
فرمود که صبر کنید تا من در میان شما حکم کنم پس گفت باید که مرد اول فریسه و طعمه شیر بوده
و چون دست بدیگری زده باید که اهل او ثلث دیت باهل شخص دویم بدهند و مرد دویم
ثلث دیت بعوض شخص سیم رسانند و اولیای سیمین تمام دیت چهارمی را ادا نمایند و قبایل
بعضی بآن احکام راضی شدند و بعضی راضی نشدند امر را بخدمت حضرت رسالت پناه
بردند قبایل و چون سرور کاینات تمامی قضیه را شنید فرمود بدرستی که ابو الحسن حکمی کرده
موافق حکمی است که حق تعالی بر عرش ثبت کرده و در بالای عرش فرموده الحمد لله که در میان اهل
من شخصی است که بر سنن داود حکم می نماید قضیه دیگر از اهل سنت ابو عبید در کتاب غریب
الحدیث و ابن طلحه در کتاب نزهة الابصار و ابن شهر آشوب از شیعیان در کتاب مناقب و ملا
حسن سبزواری در بهجة المباهج نقل کرده اند اینکه سه دختر با یکدیگر ببازی مشغول بودند
یکی بر دوش دیگری سوار شده سیمین سر انگشت بر پهلوی آن بر دارنده زد و او بی سهام
جسته سوار را بر زمین زد و گردنش شکست دعوی را بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام بردند که دیت
مقتول سه حصه می‌شود یک ثلث که حصه دختری که کشته شده ساقط است چون خود
بر دوش دیگری سوار شده بود و ثلث آن دو دختر دیگر بدهند چون خبر برسول علیه السلام رسید
او را امضا نمود و بصحتش حکم فرمود دیگر از جابر بن عبد الله انصاری و از ابن عباس رضی الله
عنه منقول است و در کتب فریقین مسطور است که روزی ابی بن کعب بخدمت رسول علیه السلام آمد

در حالتی که مجمعی بود اکثر صحابه حاضر بودند و این آیه اتممت علیکم نعمتی تا باخر خواند و حضرت رسالت ص
خطاب بصحابه نموده پرسید که نعمتهای الهی که فرموده بر شما تمام کردم کدامست پس بعضی از اصحاب
سکوت ورزیدند و جمعی بفکر مال و اسباب افتادند و پاره بطرف زن و فرزند افتادند و برخی
بجاه و جلال میل فرمودند و چون هیچکس حرفی موافق مرضی اراده الهی و مناسب خاطر اشرف
حضرت رسالت پناهی نگفتند پس خطیب منبر سلونی و مسندنشین منبر و اعظ اعنی کهف حروف
بتکلم درآمد گفت ان خلقنی و کرمنی ... اول ان انشانی فی احسن صورتی و اعدل ترکیب
ترجمه آنکه اول آنکه مرا ایجاد فرموده یعنی نعم الهی بر ما آنست که خلق کرده ما را از عدم بوجود آورد
بالاتر آنکه پیش از آن ... و آنکه آسمان و زمین و آنچه در او هست همه را مسخر ما کرده و همه را
لطفیل وجود ما جهت نظام کار ما آفرید آنکه ما را عقل و دست کرامت فرمود که در آلاء او فکر کنیم
و در نعمای او تامل نموده شکر او بجای آریم در انها داخل نمود که از آلاء و نعماء او غافل اند و مجرد
و بخواب مدهوش شده اند و در جنب آنان مندرج ساخت که در آنچه بنیاد کرده میکنند و در حرفهای
که تامل نباید نمود منتها بند و لذات ... شده و صحبت زن و فرزند را میشوند و آنکه
از برای ما چون ابدی مقرر داشته که بعد از خراب الاباد زندگی جاوید خواهیم داشت و بعد از آن
جهان موت نخواهد بود و آنکه ما را مالک ساخت در جلوه البشر فی بندگی خالق مشرف کرده اند
و بلذت عبودیت علوی ... و کرام دولت ما بین برابری نواخته کرد و اینکه ما را خلعت
دولت پوشانید و لباس امن ... در برما ... و ... زنان و مردان
زنان چنانچه در قرآن مجید میفرماید که الرجال قوامون علی النساء تا باخر آیه یعنی مردان ... اند
تسلطها فرزنان و قیام با امور معاش ایشان و در باب فرض جهاد و غزا و ثواب جمعه
جماعات و زیادتی علم و حلم و فهم و عقل در ایشان و بودن اولیا و انبیا و علما از ایشان

از ایشان راوی گوید که در هر حرفی که علی ع بیان نموده و هر نکته که او میفرمود حضرت
رسالت پناه ص میگفت فما بعد هذا یعنی پس بعد از آنچه گفتی دیگر چیست امیر المومنین ع
جواب گفت و ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها یعنی اگر کسی خواهد که تعداد نعم الهی کند میسر
نشود چه نعمای الهی حدی و حصری ندارد و از آخر و نهایتی ندارد پس حضرت رسالت ص
تبسم فرموده گفت لیهنئک الحکمة والعلم یا ابا الحسن انت وارث علمی والمبین لامتی ما اختلفت
فیه من بعدی یعنی خدای حکمت و علم خود ارزانی داشت و گوارا ساخت ای ابو الحسن تو وارثی
منی و تو بیان کننده از برای امت آنچه در آن اختلاف کنند بعد از من و بر ایشان مشکل شود
و حل مشکلات امت مرا از دیگری بغیر از تو نشود و تو وصی و جانشین منی بعد از من اگر چه در
حیات رسول ص قضایا و احکام آنحضرت بسیار بود لیکن اکتفا نمود تا بطول نیانجامد و موجب
ملال نشود اما قضایای و احکام که در زمان خلافت روی نموده و خاص و عام نقل کرده اند
یکی آنکه رسول از جانب روم بمدینه آمده بود سوال چند داشت از آنجمله آنکه از وصی رسول
بپرسید که چه میگوید در حق شخصی که میگوید من امید بهشت ندارم و از آتش دوزخ نمی
ترسم و حق فرض انجام ندارم و رکوع و سجود در نماز نمیکنم و مرده خون میخورم و چیزی که
ندیده ام گواهی میدهم و فتنه را دوست میدارم و حق را دشمن ام و این رسول در مجلسی که اصحاب
همه حاضر بودند از ابی بکر سوال نمود او بعد از تامل بسیار بعمر رجوع کرد عمر گفت چنین شخصی
کرده حق خود چند بر اعتراف کرده و کفر بر کفر افزوده قتل او واجب است رسول ایشان گفت
کسانی که جواب این مسئله را چنین گویند النبوة و صحت خدا و رسول خدا نتوانند بود پس امیر المومنین
علی ع حاضر شد فرمود مردی که این سخنان از او سرزند بجز از دوستان خدا نیست و ولی است
از اولیاء الله مقصود از کلام او اشاره بر ترتیب اسرار او اول آنکه گفته من امید بهشت ندارم یعنی

برحمت الهی امیدوارم و چیز دیگر خدا آنست که عبادت از برای بهشت نکند او از رضای الهی منظور
باشد و اگر از ترس دوزخ نیز ترسیم بعضی از ترس و بیم من از حق تعالی است و بنده که او به چیز ترس از دوزخ
میکنم و آنچه بنا باید کرد چون نهی فرموده حق جل ذکره از آن باز میدارم نه از آنکه از دوزخ میترسم و
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چنین فرموده است که الهی ما عبدتک طمعا فی جنتک و خوفا
من نارک ولکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی بار خدایا عبادت میکنم ترا برای آنکه مرا
طمع در بهشت نیست یا آنکه ترس از دوزخ تو دارم بلکه بندگی ترا از آن میکنم که تو سزاوار پرستش
و مستحق عبادتی و آنچه گفته حق فی از خدا الان بترسم یعنی از عدل او میترسم نه از ظلم و خوف از آن [illegible]
که مبادا با من بعدل خود عمل کند جزای کردار من در کنار من نهد پس مرا خوف از خود است نه
از خدا و آنکه گفته در نماز رکوع و سجود نمیکنم یعنی نماز بر میت میکنم و العید ثواب … دارم
و آن نماز رکوع و سجود ندارد و مرادش از مرده و خون ماهیست و جگر ماهی که از آب بیرون
آمده مرده است و جگر خونیست که بسته شده و فتنه که دوست میدارد مال و فرزندان است
و حق تعالی فرموده است که انما اموالکم و اولادکم فتنة آنکه میداند بر وی گواهی میدهد بهشت و دوزخ
که میداند است و چون پیغمبر خدا از آن خبر داده و گواهی بوجود هر دو میدهد و از اهل صید اهل
و آنکه گفته حق تعالی را دشمنم یعنی مرگ را حق است و آنچه … دوست نمیدارم چه مرگ
کیست که مرا از کارم بناشد و زندگی را هیچ نمیکند آنکه مرگ نیکوکار است خواهد زنده
باشد تا عمل خیر او بیشتر باشد و آنکه بدکار است از کرده خود اندیشه مند است و روزی میکند
پیر آن رسول گفت … حق تعالی … چند زیاده از آنچه
مذکور شد ذکر نموده اند و آن اینست که آنچه راهست خدا اینست و باز هست آنچه با خدا
نیست یعنی ظلم بعبد و من تصدیق یهود و نصارا میکنم و مرادش از تصدیق یهود و نصارا آنست

آنست که حق تعالی فرموده است قالت النصاری لیست الیهود علی شیء و قالت الیهود لیست
النصاری علی شیء یعنی این دو طایفه هر یک دیگر را بدو باطل میدانستند و من هر دو را تصدیق
مینمایم و سلکی بهر دو داشت گفته اند که شخصی را بنزد ابی بکر آوردند که شراب
خورده بود و ابو بکر او را حد فرمود آن مرد گفت در میان جمعی بزرگ شده ام که شراب را
حلال میدانستند و مرا علم بحرمت او نبود ابو بکر فرو ماند و یکی از اصحاب گفت چون از علم …
تا از حرمت بیرون آید پس کس او را بنزد آنحضرت فرستاده سوال نمود آنحضرت فرمود که ابو بکر
بگوی که دو شخص را با آن همراه کند که او را در مجالس مهاجر و انصار ببرند … هیچکس ازیشان
خبر با من خوانده باشد او را خبر داده که رسول خدا شراب را حرام کرده باید … و اگر دو کس
گواهی دادند در زمان وقت او را حد بزنند و الا او را بگذارند چون چنین کردند … در دعوی
خود صادق بود و از حد ابی بکر خلاصی یافت ایضا در عهد ابی بکر دو کس را با هم خصومت
افتاد یکی گفته بود که من با مادر آن دیگری محتلم شده ام و ابو بکر او را حد فرموده و دیگران
گفتند در این تامل باید کرد و در حکم درماندند تا گفتند که از علی ع باید پرسید و آنحضرت فرمود
که خواب و سایه شخص هم مانند است اگر خواهند او را در آفتاب بدارند و در سایه او تازیانه
بزنند یکی … که اگر بار دیگر چنین گوید که باعث ریختن باشد خواهی گفت ترا سیاست
خواهم کرد و او را … ابی بکر خلاصی نمود ایضا دو مرد از علمای نصاری بنزد ابی بکر
آمده سوال کردند که مکان دوستی و دشمنی و یاد داشتن و فراموشی و خواب راست و دروغ
بکجاست … است و فرق میان چیست و یک کس با یکی دوست و با دیگری دشمن چراست
و یک سخن بیاد میدارد و دیگری را فراموش میکند بچه سبب است و خواب راست و یک خواب دروغ
چراست ابو بکر در جواب عاجز شد و به عمر متوسل شد و او در جواب فرمود که حق تعالی ارواح را پیش

از ابتدای بدو هزار سال از پیش در این مدت بعضی ارواح را با بعضی الفت والتیام بود و بعضی را
از بعضی نفرت و جدایی فما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف هر دو روح را که انجا
با هم الفت داشتند درین نشاه با هم محبت می ورزند و دوست میشوند و هر که از کسی نفرت
بوده همان نفرت صحیح آمیزش و اشنایی میکند و رفته رفته بد شوق و بغض جوز میشود و چون
حق تعالی ادم را از بدو وجود وی را احلو کرد پرده بر روی فرو داد هر چه بر و عالم می میشود که [در جا نیست]
که پرده بر روی او بیست انچه در وجام میکند و در حال مینماید و اگر در وقتی که آن پرده روی
دل اگر فشرده در وجا ببینو انکرد و باعث فراموشی میشود و گاهی با من همراه میکرد دل او انچه از [ملاء کر]
می بینند و میشنود چون تعلق بدن گرفته اطفالی بیاد آورده صورت پر میشود و رویای
صادقه راست و لعد اگر انچنان میشود دیدن و شنیدن میشود بی بود و محض خیال و توهم است
و آن رویای کاذب راست پس آن دو تن دو دوست انحضرت جلیل نحو در ایام حکومت ابی بکر بنحی
کر او ولدا سولجا لوث میکشند بمدینه آمده از ابی بکر پرسید که تو چون جانشین خدایی بگو که اصل
اشیا چیست و آن دو چیز که با هم می باشند و هر گز با یکدیگر سخن نکرده اند کدام اند و آن آبی که
نه از زمین بود و نه از آسمان کدام بود و آن چیزی که نفس می زند بی روح چه چیز است و آن قبری
که با صاحبش در دنیا سیر نمود کدام قبر بود جواب عرفی ماند عمر را طلبید و او هم از فکر آن ها کفت
اینها مغلطه است و امیرالمؤمنین ع بن ابی طالب فرزند رسول ع آمده ما جرا را شنید فرمود که ای ابا الحالو
بدانکه اصل چیزها آبست چون حق تعالی فرموده وجعلنا من الماء کل شیء حی و آن دو چیز که با هم اند
با یکدیگر تکلم نموده اند شب و روز است و آن آبی که نه از آسمان و نه از زمین آمد عرق است
که بوصوله سلیمان ع در روز جنگ و نرد اسبها گرفته در شیشه کرده بودند و از جمله چیزهایی
گران خود امتحان به بلقیس فرستاد و آن چیز که بی روح نفس میزند صبح است حق تعالی فرموده و[الصبح]

اذا تنفس و آن قبری که با صاحبش سیر کرده ماهی بود که قبر یونس ع شده بود و [میخوا...]
روز با یونس او را در دریاها میگردانید و ابو الجالوت بدین اسلام آمد اصحاب
از شرمندگی بیرون آمدند و این جوابها باعث هدایت ایشان شد و ایضا عالمی و موالی ابن
عباس نقل کرده اند که در عهد خلافت ابی بکر در مدینه مردی متوفی بود و [نتوی] فوت شد او را
زن پیری بماند که از شوهر بود و دو زن دیگر را از انصار بخواسته بود و هر دو بار پیری
هم رسید بعد از مدتی این دو پسر چند فرزند و میان پیر زن و پیر مرد خصومت افتاد و هر یک
میگفتند مال پدر از منست و پسر او منم و کسی را علم با این نبود که پیر مرد کدام است و پیر زن که کدام
پس نزد ابو بکر آمدند در مجمعی که همه اصحاب حاضر بودند و هر یک دعوای میراث میکردند ابو بکر
متحیر و ماند و یاران و معاذ نیز و نزد ابو بکر سرها در پیش افکندند و همه حیران قوم
افتاد و عمار یاسر خواست که ایشان را بخدمت امیرالمؤمنین ع برد کرد این وقت حضرت
بمسجد داخل شد چون قبر رسول الله زیارت نمود مهاجر انصار همه یکبار باستقبال آنحضرت
رفتند هر کس از ایشان بر دیگری در نقل این حکایت والتماس حل آن مشکل سبقت می نمودند پس
امیرالمؤمنین ع فرمود که ساکن باشید امروز حکمی کنم که ملائکه از آن تعجب کنند و پیران [بجوالند]
و از هر یک پرسید و هر یک گفتند که متوفی پدر منست و مال مال منست پس حضرت امیرالمؤمنین
سلمان را فرمود که قبر متوفی را حاضر کن و قبر او فرمود که بکوبد نشان بقیع و روزی قبر را
امر کرد اشکافته استخوانی از و بیاورد و چون فصاد و طشت واستخوان حاضر آمدند و فصاد را
گفت تا یکی از این دو پسر را فصد کن و استخوان در آن انداخت رنگ استخوان تغییر نیافت و خون
بخود نگرفت حکم کرد تا طشت را شستند و آن پسر دیگر را فصد نمود و استخوان را در آن انداخت
خون را بخود جذب کردی بنوعی که گفتی مگر آن استخوان را خون بسته شد و مطلق سفید نماند

در آن نماند پس پسر دوم را گفت که تو چرا ای پدر و مال حق تست پس حرمان بیکبار نزع
داشتند و بر رسول صلوات الله فرستادند و گفتند تو چه کر عمر ما از دل ما حی بری چنانکه رسول الله
منبر را ابو بکر و عمر بیشتر آمدن پیشانیش بوسیدند و گفتند از روز سیاه که واقعه روی نماید و
تو حاضر نباشی و آن پسر دیگر را نیز از بیت المال چیزی داده تسلی نمود اما از قضایای واقعه
در ایام عمر علیه اللعنة یکی آنکه دو زن را بر سر پسری و دختری منازعه روی نمود و هر یک از آن
دو زن میگفتند پسر از من است و دختر از دیگری پیش عمر آوردند و بعد از تامل بسیار عمر
گفت این معرکه الکرب باین ابو الحسن یعنی کجاست بر طرف کنندۀ غمها و محنتها ابو الحسن علی بن ابی
طالب پس فرستاد و حضرت امیر المؤمنین ع بزیارت رسول ص آمد پس عمر قصه را بر وی عرض
کرد پس حضرت امیر المؤمنین دو قاروره طلب نمود تا هر دو زن در آن شیر دوشیدند و هر زنی حکم نمود که شیر در آن
قاروره بدوشند و بار هر دو را وزن نمود یکی از آن دو شیر از دیگری زیاده بود پس فرمود
که مادر پسر آنست که شیرش سنگین است و دختر را بزنی داد که شیرش سبک بود و چون عمر این دید متحیر ماند او را
فرمود که حق تعالی فرموده للذکر مثل حظ الانثیین و نصیب پسر را در برابر نصیب کرده اند و علما
از اینجا استدلال کرده اند که شیر دختران سبک است قصه واقعه دیگر در وقت خلافت عمر
شخصی بقتل پسری کسی اقدام نموده و عمر قاتل را بدست پدر مقتول داد و او را چندین زخم زد
گمان اینکه کشته شده است بگذاشتند و اتفاقا آن مرد را رمقی مانده بود بهانه ازاش بردند و معالجه
او و زخم مرهم بر آن نهادند و زنده ماند بعد از چند روز از خانه بیرون آمد و صاحب
خون او را دید بدو کشتن و کشانش بنزد عمر بردند که باز دیگر او را بکشند و او مظلوم کسی بمجلس
حضرت امیر المؤمنین ع فرستاد استغاثه نمود که مرا کشته اند و بار دیگر باز خلیفه مرا میکشد و حضرت
مانع شده و بمجلس رسول ... عمر رسید که این چه حکم است که در جواب ... کرده

در جواب گفت که حق تعالی فرموده که ان النفس بالنفس فرمود که آیا شما او را قصاص نکردید
گفتند بلی کرده ایم لیکن زنده مانده فرمود که حکم آنست که او را بگذارد پدر مقتول
مقتول گفت خون پسر من ضایع بماند فرمود که اگر تو عوض خون پسرت او را ...
جراحتها که بر وی زده هست ترا باید صبر نمود تا در عوض آن جراحتها جراحتها بر تو بزند چون
قرار ... را ابر که ... بباقی او را بکشد گفت البته چنین است و چنانچه ... استاده
بر روی حجت گفت عمر از سر خون تو و گذشتم و او را عفو کردم حضرت فرمود که او نیز ترا عفو
کرد پس بر بین صلح نامه نوشتند و عمر دست بدعا برداشته و گفت حمد آن خدای را که شما اهل
بیت را بجهت هدایت خلق در میان ایشان نصب فرمود و گفت لولا علی لهلک عمر قصه دیگر آنکه
زنی را بنزد عمر آوردند که حامله بود و حمل او از زنا بهم رسیده و عمر فی الفور حکم برجم نمود
و حضرت امیر بر این قضیه مطلع شده فرمود که فرستاده الله حق تعالی فرموده و لا تزر وازرة وزر
اخری یعنی کسی از اهل گناه کسی دیگر نتوان گرفت و اگر مادر را گناه هست ترا بر وی حکم می رسد
بر طفلی که در شکم او است تسلط نداری و او را چه گناه هست گفت پس این زن را چه باید کرد فرمود
اکنون او را بگذاشت و چون وضع حمل نمود تا بزاید و فرزندش را کفیل بهم رسد در آن وقت حکم
خدا را بر او جاری گردان پس عمر او را بگذاشت و چون وضع حمل نمود و فرزند شد و چون جزع ...
گفت لولا علی لهلک عمر قصه دیگر آنکه از ابو عثمان سمندی روایت نموده اند که گفت در مجلس
عمر حاضر بودم که مردی آمد و گفت زن خود را در ایام کفر او را طلاق داده بودم و باز عقد
نموده و در اسلام نیز یکبار طلاق داده ام آیا دو طلاق است یا یک طلاق عمر سکوت ورزید
از دیگر پرسید گفت اگر جواب ... صبر کن تا علی ع پیدا شود و من توقف نمودم
تا علی ع به مسجد آمد و آنکه رسول ... فرمود هدم الاسلام ما کان قبله هی عندك علی واحد

یعنی مسلمانی بر طرف میکند هر چیزی را اگر پیش از آن بوده و آن طلاقی که در کفر واقع شده
احتساب نیابد طلاق همان یکیست که در اسلام داده عمر گفت از روز صباد که تو در بن مسجد
منابی و ابو حفص زاد عابی حیز کرده قضیه دیگر آنکه شخصی بسفری رفته بود و بعد از آن آمد و شوی
زنش را وضع حمل واقع شده و آن امر بر وی مشکل آمده بود زنش را نزد عمر آورد عمر حکم
برجم نموده پیش از آنکه زن را سنگسار کنند حضرت امیر المؤمنین ع واقف شده منع نموده و
فرموده که حق تعالی در قرآن مجید میگوید حمله و فصاله ثلثون شهرا و دو سال مدت شیر خوردن است
و شش ماه اول حمل است و این فرزند از این مرد است و این زن بیگناه است و این دو زن
حضرت امیر را دعا کرده شکر الهی بجای آوردند و عمر گفت لولا علی لهلک عمر قضیه دیگر آنکه شخصی را
دو زن بود و از حسد که زنان را با یکدیگر میباشد یکی از آن دو زن خواست که شوهر را
از آن زن دیگر بگرداند فکرش بر سید آخر سفیده تخم مرغ را بر جامه او ریخت و گفت بیگاه
با او دیدم و اثر آن در جامه شاهد توان کرد و شاهد است و قضیه را پیش عمر بردند عمر حکم
بعقوبت نمود حضرت امیر را خبر شد منع فرمود و آب گرم طلبید بآن موضع ریخت و آن سفیده
تخم مرغ بسته شد بعد چند بکر ان ظاهر شد که آن زن مکر کرده است پس این یکی را حد
قذف فرمود و آن دیگر را از تهمت خلاص کرد و عمر گفت لولا علی لهلک عمر قضیه از ابن عباس
مرویست که گفت در مجلس عمر حاضر بودم که پنج مرد را با زنی آوردند و جمعی گواهی دادند
که این پنج تن با این زن زنا کرده اند و عمر همه را حد فرمود و خبر با امیر المؤمنین ع رسید
فرمود که صبر کنند تا من بمجلس آیم و چون بمسجد آمد عمر پرسید که با علی حق تعالی فرموده است
که الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة فرمود بلی ولیکن حکم اینها جدا است اول را
قتل دوم را جلد سیم را رجم و چهارم را نیم حد و جلد پنجم را سه سیلی باید زد پس مردم

مردم صلوات فرستادند و عمر متحیر شد حضار التماس برهان قضیه نمودند فرمود که اول این ذمی بود
و در دین خود فساد کرده قتل بر او واجبست دوم زنا کرده بموجب آیه جلد باید نمود و
سیم محصن است رجم بر او لازم است و چهارم بنده است نصف حد بر او واجبست و پنجم دیوانه است
و او را ادب باید کرد پس عمر گفت لولا علی لهلک عمر قضیه دیگر آنکه از انس بن مالک روایت کرده
که در عهد خلافت عمر مردی در روز نوروز گوسفندی پیش چشم اطفال خود ذبح کرد و در بیت
کند شو عاز شده بیرون آمد که مردی هم رساند پسر را بر روی خود آورده و بجای بره ذبح نمود کند
کشته دید متحیر [illegible] ماند جمعی رسیدند و او را دیدند کارد در دست و کشته افتاده او را
گرفته نزد عمر بردند عمر امر بقصاص فرمود و جمعی از مردم جمع آمدند و بشتاب قصد کشتن
او کردند و جوانی خود را در آن میان انداخت گفت دست از وی بدارید که قاتل النفس منم
و خبر بعمر بردند ثانی را قتل فرمود و چون بقصاص گاه بردند در آن وقت کسی از جانب
امیر المؤمنین ع رسید و ایشان را از قتل او منع نمود عمر چون شنید گفت سبحان الله شخصی
اعتراف بخون نکرده بچه وجه علی ع او را رها میکند در بین بودند که امیر المؤمنین ع رسید
حضار و عمر برخاستند و احترام بجای آوردند و سبب منع پرسیدند فرمود که این اگرچه یکی را کشته
لیکن باعث حیات دیگری گشته و حق تعالی میفرماید که من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا که
نفس را زنده کند چنانست که همه مردمان را زنده کرده باشد پس قتل او لازم نیست مسلمانان
تکبیر گفتند و عمر گفت لولا علی لهلک عمر قضیه دیگر خود اسناد کرده آنکه غزالی در کتاب احیاء العلوم
و جمعی دیگر از خاصه و عامه نقل کرده اند که عمر کسان خود را طلبید فرستاد که او را بیابند
بجهت تهمتی که بان زن نسبت داده بودند و چون آن زن کسان عمر را دید بترسید و بچه بینداخت
و عمر اصحاب را طلبید از حکم پرسید و اصحاب بجهت خوش آمد عمر گفتند بر تو چیزی نیست تو قصد

تا دیه و بهشت خیر ابو الطلب نموده بود که ابو بکر کرد تا علی ع حاضر شد گفت یا ابا الحسن اصحاب
درین حکم چنین گفتند و من از این سوال قسم میدهم که جواب مسئله را ادا نمای حضرت امیر ع فرمود
که مطلوب از آن نموده راضی کرده اند قتل این طفل قتل خطاست و دیت آن بر عاقله است و بتو
تعلق دارد پس عمر گفت والله تو خیر ابهتمی کردی و من باین حکم راضی شدم و دیت آن زن را دادم
و گفت مشکلی مباد که ابو الحسن که در آنجا حاضر نباشد و باعث هدایت خلق نشود قضیه دیگر آنکه
در عهد خلافت عمر مردی دختری یتیمی را بقصد ثواب بنزد خود آورده بود و آن مرد اراده سفری روی
نمود و زن او دید که دختر را حسن و جمال بهم رسیده ترسید که مبادا شوهرش بیاید و دختر را
عقد کند و زنی او را بیهوش کرده و زنان همسایه را بخواند و با انگشت بکارت دختر را زائل
ازاله نمود چون شوهرش از سفر باز آمد آن دختر را بزنا متهم ساخته پس مرد او را بنزد عمر
بردند عمر آن دختر بیگناه را خواست که عقوبت کند و حضرت امیر ع خبر یافته بمسجد آمد و آن زن
و زنان دیگر را حاضر نمود و تفریق شهود نمود و زنان همسایه را بخوف شهادت و گواهی
دادند حضرت چنان کرد که مکر و کید آن زن بر مردمان ظاهر شد و امر الحراج نموده الزام
مهر المثل و از الاثر بکارت دختر نمود و یتیم را بزنی با آن مرد داد و کابینش از مال خود ادا
و عمر گفت لولا علی لهلک عمر و اگر صد درصد شده سال که ایام خلافت عمر بوده هیچ ماهی
و بلکه در هیچ هفته و بلکه در هیچ روزی نگذشت که این قسم حکمها واقع نشده باشد خوفا
بطول المقال بهمین قدر اکتفا رفت اما وقایع واقعه در عهد خلافت عثمان که دوازده
سال بود و وقایعی که در زمان خلافت آنحضرت و ایام حروب ناکثین و قاسطین و مارقین
ظهور یافته از حد و حصر بیرون است و بسیاری از آن در شرح ابن ابی الحدید و در کتب سیر
و تواریخ مذکور است بنابر اختصار به همین اکتفا نمود و اکثر در کتب معتبره مسطور است زینت

و بخشی بحق این کتاب میشود و از جمله یکی اینست که مردی تاجری پسری با غلامی به تجارت بکوفه
فرستاد و پسر و غلام در سوق در رفتند و در تجارت با هم نزاع بهم رسانیدند و غلام از حکم پسر در
رنج بود و کلاهی غلامی را از سر نهاد و لباس خود را بکرد و گفت خواجه منم و غلام
تویی و هر جا که و قاضی که رفتند حکم و امتیاز نتوانستند کرد که کی غلام را باز نتوانست
شناخت تا آنکه بخدمت امیر المؤمنین ع رفتند و ماجرا گفتند آنحضرت قنبر را امر نمود که دو
سوراخ در دیواری کند و آن حضرت فرمود که غلام و پسر هر سر از سوراخ بیرون کنند
و چنین کردند شمشیر بدست قنبر داد که گردن غلام را و چون قنبر شمشیر را حرکت داد
آنکه غلام بود سر پس کشید و آنکه پسر بود بحال خود بماند و غلام از خواجه امتیاز یافت و
غلام را تادیب نمود و توبه فرمود که دیگر این بار خواجه اش با بی طرز عمل نکند و از جمله بزاد آنکه
از جانب روم حاجی بنزد معاویه آمده بود و چیزی چند پرسید و یکی از سوالات این بود که
آن شیء لاشیء است یعنی آن چیزی که چیزی نیست کدام است معاویه چون خود در کل ماند
آن مرد را با عمرو عاص بمحمد دادند دید که اسب فهمی با لشکر امیر المؤمنین ع فرستید و خشن و چون از او
پرسید که قیمت این اسب چند است بگویند شیء لاشیء است شاید از خبر بعلی ع رسید و او
دو جواب چیزی بگویند که حل این مسئله شود پس چنین کردند آنحضرت بر قضیه مطلع بود
و اسب طلبید و از صاحبش پرسید که بکم الفرس یعنی این اسب بچند است و او گفت شیء لا
شیء و حضرت امر بقنبر فرمود که اسب را بگیر و در وقت چاشت برو و سرا بیداید و بگو
شیء لاشیء همین است و اگر پرسند چه دلیل بگو دلیل آنکه حق تعالی فرموده و یحسبه الظمآن ماء حتی
اذا جاءه لم یجده شیئا یعنی تشنگان سراب را آب می پندارند و چون آنجا رسند هیچ چیز نیابند و قنبر رفت
خبر برد و معاویه از این علم خود حساب که مع سایل را بالکه ملک روم را از خود راضی کرد نقل کرده اند

کر بار دیگر رسول نصاری از جانب ملک روم بخدمت امیر المؤمنین ع آمد و سؤالات داشت
یکیک را عرض می نمود و جواب میشنید تا تمام شد کلمه شهادت بر زبان راند و مسلمان
شد اول آنکه دو برادر که در یک روز متولد شدند و در یک روز وفات نمودند و عمر یکی
صد سال و دیگری دویست سال بود کدامند فرمود که عزیر بود و برادر او که بیک روز متولد
شدند و پنجاه سال باهم زندگانی کردند و بامر الهی صد سال روح از بدن عزیر مفارقت نمود
و چون باز حیات یافت بوطن آمد و برادرش زنده بود پنجاه سال دیگر هر دو زیستند و بیکروز
بعالم بقا شتافتند و تمام قصه عزیر در اثنای احوال امام موسی بیان خواهد شد دوم آن
سؤالها اینکه آن بقعه که در یک بار بیش که روز از یک لحظه بیشتر تابش آفتاب ندیده و بعد
آفتاب بآن نرسید کدام بقعه است جواب فرمود که قعر دریای نیل بود که چون بامر الهی
باعجاز کلیم الله دریا شکافته شد تا بنی اسرائیل بگذرند پرتو آفتاب بقعرش افتاد و بعد از آن دریا
بهم متصل شد و دیگر آفتاب بآن زمین نرسید سیم آنکه آن ادمی که در دنیا هیچ نخورد و نی
آشامید و از ابو القاطنین کدام است فرمود که آن جنین است که هر چه مادر بخورد و بیاشامید
نصیبی باو میرسید و از ابو القاطنین است چهارم گفت آن چه چیز بود که در حال آشامیدن زنده و در حال
خوردن مرده بود فرمود که آن عصای موسی ع که چون شاخ درخت و جان داشت آب میکشید
و چون بریده شد زنده شد و چون ساحران جمیع آلات سحر را فرو برد پنجم گفت آن بقعه از زمین
که در ایام طوفان نوح ع در زیر آب نماند کدام موضع از زمین بود فرمود که آن مکان موضع
خانه کعبه بود زادها الله شرفا و تعظیما ششم گفت آن ذی حیات که از پدر و مادر نبود و گوی نسبت داده اند
و از نوع انسان و از جنس جن نبود چه چیز بود فرمود که آن گرگی بود که برادران یوسف او را گرفتند
در نزد یعقوب آوردند و گفتند این گرگ یوسف را خورده آن گرگ بسخن آمد گفت گوشت پیغمبر زاده بر ما حرام است

زندگانی بر جا و امثال این حروف نسبت بمن تهمت است هفتم گفت آن صاحب شعوری که وحی الهی بسوی او آمد و او
از انس و جن کدام بود فرمود که آن زنبور عسل بود که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده و اوحی
ربک الی النحل الهام فرستاد پروردگار تو بسوی زنبوران عسل که فرا گیرید شکافهای کوه
و میان درختان خانهای مسدس متساوی الاضلاع و یکی را امیر خود نمایید و چون از وی فسادی
بر بینید او را عزل کنید و در میان خود بعد از آن زندگانی کنید و باید که مکان شما و خورش
شما پاک و پاکیزه باشد و دیگر چیزها که از این جانور منقولست که اینها نیست الا بالهام ربانی
و اعلام یزدانی هشتم گفت آن رسولی که از طایفه جن و از قوم انس و از ملائکه و حیوانات
نبود کدام رسول بود آنحضرت فرمود که آن هدهد است رسول سلیمان ع که سلیمان کتاب
خود را باو داده او را بجانب بلقیس فرستاد که اذهب بکتابی هذا الآیه اشاره بآنست نهم گفت
آن مبعوثی که از هیچ کدام از طوایف مذکوره نبود که بود فرمود که آن غرابست که
فبعث الله غرابا الآیه از آن یاد میدهد در قصه هابیل و قابیل دهم گفت آن مکانی که در آنجا
نماز کردن مکروه است کجاست و حال آنکه تمام زمین را از برای امت محمد مسجد ساخته
و رخصت نماز داده فرمود که آن پشت خانه کعبه مبارکه است و کراهیت بجهت آن بجهت عزت
و احترام است یازدهم گفت آن مدفونی که در مدفون دیگر جا کرده است و باهم مدفون شدند بی آنکه میان
هر دو خویشی و آشنایی باشد کدام بود فرمود که آن یونس پیغمبر بود که در شکم ماهی جای
کرد بار خدایا پس پرسید که عصای موسی ع از چه چوب بود و طول او چند بود فرمود که از چوب
عوسج بود و درازی آن هفت ذرع بود بذراع موسی ع و از آس بهشت بود که آدم از بهشت بهمراه
آورده بود و از جمله فضایل و احکام آنحضرت که در کوفه وقوع یافته اینکه ابن طاوس از پدرش و او
از پدرش روایت نموده که گفت در مجلس امیر المؤمنین ع حاضر بودم که جوانی بتکلم آمد و گفت که

کر پدرم با جمعی بسفر رفته بود و مال بسیار با خود برده و این جمع آمده میگویند که پدرت
فرمان یافت و هیچ چیز از و نماند آنحضرت فرمود که صبر کن که امروز حکمی کنم مثل حکم داود
نبی علیه السلم پس آن جمع هفت کس بودند طلب نمود و امر فرمود که ایشان از یکدیگر جدا ساختند یک یک را
طلبید و از بیماری و محل فوت آنمرد پرسید و هر یک هر چه میگفتند کاتبی می نوشت و چون اقوال ایشان
موافق هم نگفتند پس یکی را از ایشان تخویف نمود او بقتل آنمرد بیگناه معترف شد و دیگران نیز
اعتراف نمودند فرمود تا مال او را حاضر کرده بآن جوان تسلیم نمودند و او خون پدر را عفو کرد
و لیکن آنحضرت آن قوم را عقوبت بلیغ فرمود و چون از آنحضرت التماس بیان حکم داود نمودند
فرمود که در زمان داود مثل این قضیه واقع شده و آن برآن وجه بود که داود روزی در کوچه
میگذشت جمعی اطفال را دید ببازی مشغول اند و یکی را مات الدین میخوانند و از آن طفل پرسید
که مات الدین که نام تو کرده است گفت مادرم او را طلبید و از مادرش پرسید سبب این اسم گفت
پدرش با جمعی بسفر رفت و چون رفیقانش برگشتند و گفتند او فوت شد از مال و وصیت
پرسیدم گفتند مالی نداشت لیکن وصیت نمود که فرزند حمل او را بگوید اگر پسر باشد او را مات
الدین نام نهد که مراد از وصیت همین وصیت بود پس این طفل را مات الدین نام کردم
پس داود آن جمع را طلب نمود و بنحوی که من کردم تفریق نموده ظاهر شد که آنشخص را کشته اند
و داود مال او را گرفته بپسرش داد و مادرش را گفت اکنون پسرت را عاش الدین نام کن اگر چه
مرده بود زنده شد و خلق صلوات برسول الله فرستادند و آنحضرت را دعا کردند و ایضا سعد
طریف از اصبغ بن نباته روایت کرده که گفت شخصی در کوفه بمجلس شریح قاضی آمد که دیگری را همراه
داشت و التماس نمود که خانه را خلوت نمایند که حرفی مخفی دارم چون خلوت شد گفت ای
قاضی این شخص که همراه منست دختر عمه ام است و بشوهرش دادم و از و بار دار شده و کنیزی

و کنیزی بجهة خدمت داده بودم و با کنیز جمع آمده و کنیز را باردار کرده شریح متعجب شد
گفت مرا از امیر المؤمنین شنیدم ام مخنثی [illegible] بوی دادم و مع ذلک اکنون ...
نمود که فرصت بامرد در این مسئله عاجزم این را بسمع امیر المؤمنین باید رسانید
و از آن حضرت جواب شنید و باتفاق بخدمت امام رفتند و آن قضیه را بشرح گفتند
دادند امام امر نمود تا استخوانهای پهلوی او را بشمارند از آنجانب ایستاده شمرده از طرف
چپ هفت پس فرمود تا سرش را تراشیدند کلاه و نعلین در او پوشانیدند و ردا بر دوش
ملحق ساختند و دعوای حمل که میکرد باطل میکردانیدند و بر این عمل که چو باید دانست که چنانکه
شناختن ذات کامل الصفات حضرت امیر مؤمنان و پیشوای متقیان
ابو الحسنین علی بن ابی طالب علیه السلم حد هر کس نیست بلکه بزدیک محالست
تعداد قضایا و احکام آنحضرت نیز از حیطه حصر بیرونست
و آنچه در کتب سیر و تواریخ و مناقب و احادیث
مظبوط شده از این اگر کسی خواهد که تمام
بنویسد و جمع کند بسالهای بسیار
میسر نخواهد بود بنابر این قضایا
و کمالات آنحضرت سلام الله
علیه و الرحمانی که مذکور شد
اختصار نمود
والله اعلم احکم الحق

کاتب را بنام خدا طالب دعا طالب
التفت ... طالب

در وقت عصر یک در هفتم شهر رجب المرجب علی ید الحقیر بنده عاصی جعفر بن مرزا عسکر
الکلهری الاصل ساکن ... شکلی باتمام رسید اللهم اغفر له و لوالدیه بمحمد و آله
سنه ۱۲۳۶ تمت



